

علما و رژیم رضا شاه

نظری بر عملکرد سیاسی - فرهنگی روحانیون
در سالهای ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰

حمید بصیرت منش



مؤسسہ چاپ و نشر عروج

تذکرہ رحمتیہ

جلد اول

پہلوی

(۲)

۵

۲

۴۹

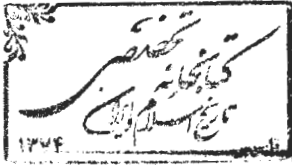
Ulema & the Regime of Reza Shah

Hamid Basiratmanesh

Survey of Cleric Politico - Cultural Actions

1926 - 41

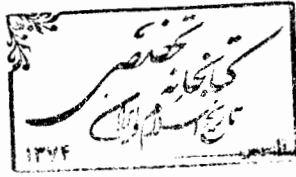




بسم الله الرحمن الرحيم

لقد تم بحمد الله
مكتبة آية الله العظمى

بسم الله الرحمن الرحيم
۱۶ / ۱۰ / ۱



علما و رژیم رضا شاه

نظری بر عملکرد سیاسی - فرهنگی روحانیون

در سالهای ۱۳۰۵-۱۳۲۰ ش

□ حمید بصیرت منش

بصیرت منش، حمید، ۱۳۴۱ -

علما و رژیم رضاشاه: نظری بر عملکرد سیاسی - فرهنگی روحانیون در سالهای ۱۳۰۵ - ۱۳۲۰ ش / نویسنده حمید بصیرت منش. - تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۷۶. ۵۹۹ ص: مصور.

ISBN: 964 - 335 - 189 - 0

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه: ص. ۵۲۷ - ۵۴۱: همچنین به صورت زیرنویس.

۱. ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۰۴ - ۱۳۲۰. - روحانیت. ۲. شیعه - روحانیت. الف. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، مؤسسه چاپ و نشر عروج. ب. عنوان.

۹۵۵ / ۰۸۲۲۰۸۳۸

DSR ۱۴۹۰ / ب ۶ ع ۸

م ۷۸ - ۱۰۸۰۳

کتابخانه ملی ایران

کد / م ۱۹۳



مؤسسه چاپ و نشر عروج

□ علما و رژیم رضاشاه

(نظری بر عملکرد سیاسی، فرهنگی روحانیون در سالهای ۱۳۰۵-۱۳۲۰ ش)

○ نویسنده: حمید بصیرت منش

○ ناشر: چاپ و نشر عروج (وابسته به مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س))

○ چاپ سوم: ۱۳۸۵ / ۱۵۰۰ نسخه

○ قیمت: ۴۰۰۰ تومان

خیابان انقلاب، بین فروردین و فخر رازی، فروشگاه مرکزی، تلفن: ۶۶۴۰۴۸۷۳ - دورنگار: ۶۶۴۰۰۹۱۵

خیابان انقلاب، تقاطع حافظ، فروشگاه شماره ۱، تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷

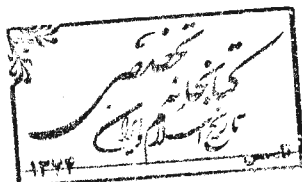
خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای ژاندارمری، فروشگاه شماره ۲، تلفن: ۶۶۹۵۵۷۳۷

حرم مطهر حضرت امام خمینی (س)، ضلع شمالی، فروشگاه شماره ۳، تلفن: ۵۵۲۰۳۸۰۱

کلیه نمایندگیهای فروش در استانها

نشانی الکترونیکی: pub@imam-khomeini.ir

مراکز پخش



«فهرست مندرجات»

عنوان	صفحه
پیشگفتار	الف
نقد و بررسی منابع و مأخذ	بک

بخش اول

فصل اول - تئوری و عملکرد علمای شیعه امامیه در برابر حکومت	۳
۱-۱ - علما و مشروطیت	۲۹
خلاصه و نتیجه	۳۴
فصل دوم - ساختار کلی حکومت رضا شاه	۳۷
۲-۱ - دیکتاتوری و استبداد (خصلت نظامیگری)	۳۷
۲-۲ - ناسیونالیسم گذشته گرا (خصلت باستان ستایی)	۴۰
۲-۳ - تجدد گرایی (خصلت شبه مدرنیستی)	۴۴
۲-۴ - جدایی دین از سیاست (سکولاریسم)	۵۰
خلاصه و نتیجه	۵۱
فصل سوم - رویدادها، تحولات و نهادهای اجتماعی - فرهنگی	۵۳
۳-۱ - تغییر و تحولات قضایی	۵۳

عنوان

صفحه

۵۴	۱-۱-۳- انحلال عدلیه و اختیارات داور
۵۴	۱-۲-۳- افتتاح عدلیه جدید
۵۵	۱-۳-۳- قوانین آزمایشی
۵۵	۱-۴-۳- قانون مجازات عمومی
۵۶	۱-۵-۳- الغای کاپیتولاسیون
۵۷	۱-۶-۳- جایگزینی قضات جدید به جای روحانیون
۵۸	۱-۷-۳- محاضر ثبت اسناد و املاک
۵۹	۱-۸-۳- آموزش دادگستری اروپایی
۵۹	۱-۹-۳- تدوین قوانین ترکیبی
۶۱	۲-۳- تقلید از ترکیه
۶۴	۳-۳- کنگره های بین المللی هنر و باستانشناسی ایران
۶۵	۳-۴- جشن هزاره فردوسی
۶۸	۳-۵- فرهنگستان
۷۳	۳-۶- آموزش و پرورش
۷۵	۱-۳-۶- مدارس دخترانه و مختلط
۷۵	۲-۳-۶- مدارس خصوصی و بیگانه
۷۷	۳-۷- اعزام محصل به خارج از کشور
۸۱	۳-۸- پیشاهنگی و تربیت بدنی
۸۳	۳-۹- دانشسراهای عالی و مقدماتی
۸۴	۳-۱۰- دانشگاه تهران
۸۶	۳-۱۱- اوقاف
۸۹	۳-۱۲- دانشکده معقول و منقول
۹۱	۱-۳-۱۲- اهداف
۹۲	۲-۳-۱۲- دستور تعلیمات
۹۳	۳-۳-۱۲- انتشارات

صفحه	عنوان
۹۴	۴-۱۲-۳- اساتید
۹۵	۱۳-۳- مؤسسه وعظ و خطابه
۹۹	۱۴-۳- سازمان پرورش افکار
۱۰۷	خلاصه و نتیجه
۱۰۹	فصل چهارم- سیاست مذهبی حکومت
۱۰۹	۱-۴- سیاست مذهبی رضا خان
۱۱۵	۲-۴- سیاست مذهبی رضا شاه
۱۱۶	۱-۲-۴- سوگند در مجلس
۱۱۶	۲-۲-۴- اشاره به نقش دیانت در وحدت ملی
۱۱۷	۳-۲-۴- کمیسیون حرمین شریفین
۱۱۹	۴-۲-۴- ایجاد رابطه با مدرّس
۱۱۹	۵-۲-۴- کابینه مخبرالسلطنه و آغاز مقابله با روحانیت
۱۲۱	۶-۲-۴- مهاجرت علمای اصفهان و توقف کوتاه مدت سیاست مذهبی جدید
۱۲۲	۳-۴- سیاست نوین مذهبی
۱۲۴	۱-۳-۴- وصیتنامه اردشیر جی
۱۲۶	۲-۳-۴- نظرات مخبرالسلطنه درباره نقش دین
۱۲۸	۴-۴- مقابله با روحانیت
۱۳۳	۵-۴- زیر پا نهادن احکام و شعایر اسلامی
۱۳۴	۱-۵-۴- قانون ازدواج و طلاق
۱۳۶	۲-۵-۴- جلوگیری از شعایر مذهبی به بهانه مبارزه با خرافات
۱۳۹	۳-۵-۴- محدودیت برای مراسم سوگواری، ترحیم، نماز جماعت و...
۱۴۴	۴-۵-۴- تخریب مدارس علمی و مساجد و...
۱۴۶	۵-۵-۴- رواج منهیّات و منکرات خلاف شرع
۱۵۰	۶-۵-۴- کارناوالهای شادی
۱۵۲	۷-۵-۴- سختگیری در مورد مسافرت به اماکن مقدسه خارج از ایران

صفحه	عنوان
۱۵۲	۸-۵-۴- حذف اوقات شرعی
۱۵۲	۹-۵-۴- لغو استفاده از تقویم قمری
۱۵۳	۶-۴- اقلیت‌های مذهبی
۱۵۴	۱-۶-۴- زرتشتی گرایی
۱۵۹	۷-۴- حمایت از دگراندیشان مذهبی و جریانهای انحرافی
۱۵۹	۱-۷-۴- شریعت سنگلجی
۱۶۱	۲-۷-۴- احمد کسروی
۱۶۴	۳-۷-۴- صوفیگری
۱۶۴	۴-۷-۴- بهائیت
۱۶۵	خلاصه و نتیجه
۱۶۹	فصل پنجم- تغییر پوشش مردان و زنان
۱۶۹	۱-۵- تغییر پوشش مردان
۱۷۵	۲-۵- تغییر لباس دوم
۱۸۰	۳-۵- کشف حجاب

بخش دوم

۲۰۱	فصل ششم- روحانیون و تغییر رژیم
۲۰۳	۱-۶- اقدامات مدرّس
۲۰۸	۲-۶- نقش علمای نجف
۲۱۱	۳-۶- سایر
۲۱۹	فصل هفتم- علمای عتبات عالیات
۲۱۹	۱-۷- مواضع علمای نجف پس از تغییر سلطنت
۲۲۲	۲-۷- آیه الله نائینی
۲۲۶	۳-۷- آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی

عنوان	صفحه
خلاصه و نتیجه	۲۳۳
فصل هشتم - علما و روحانیون قم	۲۳۵
۱-۸- آیه الله حائری	۲۳۵
۱-۱-۸- مواضع آیه الله حائری پیش از سلطنت رضا شاه	۲۳۵
۲-۱-۸- عملکرد سیاسی - فرهنگی پس از تغییر سلطنت	۲۴۰
الف - مشی سیاسی	۲۴۰
۱- آیه الله حائری و قیام آقا نورالله اصفهانی	۲۴۳
۲- آیه الله حائری و قضیه شیخ محمد تقی بافقی	۲۴۴
۳- آیه الله حائری و تبعید مدرّس	۲۴۵
۴- اهتمام در امر مسلمانان فلسطین	۲۴۶
ب - مشی فرهنگی - مذهبی	۲۴۸
۱- جلوگیری از انهدام حوزه علمیه	۲۴۸
۲- موضعگیری در قبال تغییر لباس روحانیون و امتحان از طلاب	۲۴۹
۳- پاسداری از شعائر مذهبی	۲۵۳
۴- مخالفت با طرح دولت در مورد اوقاف و...	۲۵۴
۵- خدمات رفاهی برای مردم و طلاب	۲۵۵
۶- اقدام در جهت اصلاح حوزه	۲۵۶
۷- دعوت به وحدت	۲۵۷
۸- مخالفت با کشف حجاب	۲۵۷
۳-۱-۸- رحلت آیه الله حائری	۲۶۰
۴-۱-۸- دستاوردهای آیه الله حائری	۲۶۱
۲-۸- آیه الله شیخ محمد تقی بافقی	۲۶۱
۳-۸- آیات ثلاث (حجت، صدر، خوانساری)	۲۶۸
۴-۸- شیخ عباس قمی (محدّث)	۲۷۲
۵-۸- حاج آقا روح الله خمینی	۲۷۴

عنوان	صفحه
۸-۶- سایر	۲۸۵
خلاصه و نتیجه	۲۸۸
فصل نهم- علما و روحانیون اصفهان	۲۹۱
۹-۱- آقا نورالله اصفهانی	۲۹۲
۹-۱-۱- اقدامات سیاسی- اجتماعی پس از تغییر سلطنت	۲۹۲
۹-۱-۲- قیام آقا نورالله و مهاجرت به قم	۲۹۴
۹-۱-۳- علما و قیام حاج آقا نورالله اصفهانی	۳۰۹
۹-۲- آیه الله فشارکی	۳۱۴
۹-۳- سیده نصرت بیگم امین مشهور به بانوی ایرانی	۳۱۵
۹-۴- سایر	۳۱۷
خلاصه و نتیجه	۳۱۸
فصل دهم- علما و روحانیون تهران	۳۲۱
۱۰-۱- آیه الله سید حسن مدرّس	۳۲۱
۱۰-۱-۱- نقش مدرّس در کابینه مستوفی الممالک	۳۲۲
۱۰-۱-۲- ترور مدرّس	۳۲۴
۱۰-۱-۳- مدرّس و قیام علمای اصفهان	۳۲۶
۱۰-۱-۴- تبعید مدرّس	۳۲۸
۱۰-۱-۵- مدرّس در تبعید	۳۳۰
۱۰-۱-۶- شهادت مدرّس	۳۳۱
۱۰-۱-۷- مشی سیاسی مدرّس	۳۳۳
۱۰-۱-۸- دیدگاههای فرهنگی- اجتماعی مدرّس	۳۳۷
۱۰-۲- مخالفان دیگر	۳۴۳
۱۰-۲-۱- حاج آقا جمال اصفهانی	۳۴۳
۱۰-۲-۲- آیه الله محمدعلی شاه آبادی	۳۴۴
۱۰-۲-۳- حجة الاسلام سید ابوالحسن طالقانی	۳۴۹

۳۵۰	۱۰-۲-۴- میرزا محمد طاهر تنکابنی
۳۵۱	۱۰-۲-۵- شیخ محمد خالصی زاده
۳۵۸	۱۰-۳- علما و روحانیون صاحب نفوذ
۳۶۰	۱۰-۳-۱- آیه الله سید محمد بهبهانی
۳۶۱	۱۰-۳-۲- آیه الله سید ابوالقاسم کاشانی
۳۶۸	۱۰-۳-۳- میر سید محمد امام جمعه تهران
۳۶۸	۱۰-۳-۴- امام جمعه خوئی
۳۷۰	۱۰-۳-۵- سید جواد ظهیرالاسلام
۳۷۰	۱۰-۳-۶- شیخ محمد حسین یزدی
۳۷۲	۱۰-۴- حضور برخی از علمای تهران در نهادهای آموزشی رژیم
۳۷۳	۱۰-۵- برخی نمایندگان مجلس
۳۷۳	۱۰-۵-۱- میرزا هاشم آشتیانی
۳۷۳	۱۰-۵-۲- آیه الله حاج سید رضا فیروزآبادی
۳۷۶	۱۰-۵-۳- سید احمد بهبهانی
۳۷۶	۱۰-۶- سایر
۳۷۶	۱۰-۶-۱- شیخ عبدالله حائری مازندرانی
۳۷۸	۱۰-۶-۲- شیخ علی مدرّس تهرانی
۳۷۹	۱۰-۶-۳- حجة الاسلام شیخ حسین لنکرانی
۳۸۲	۱۰-۶-۴- سید محمد تقی گلستانه
۳۸۴	۱۰-۶-۵- حسینعلی راشد
۳۸۵	خلاصه و نتیجه
۳۸۹	فصل یازدهم- علما و روحانیون آذربایجان
۳۸۹	۱۱-۱- میرزا علی اکبر اردبیلی
۳۹۱	۱۱-۲- سید هاشم واعظ
۳۹۲	۱۱-۳- آیه الله میرزا صادق آقا تبریزی

صفحه	عنوان
۳۹۴	۱۱-۴- آية الله ميرزا ابوالحسن انگجی
۳۹۵	۱۱-۵- نهضت روحانيون تبريز
۳۹۹	۱۱-۶- شيخ غلامحسين تبریزی
۴۰۲	۱۱-۷- بازماندگان مشروطه
۴۰۲	۱۱-۷-۱- ميرزا علي هيئت
۴۰۲	۱۱-۷-۲- شيخ اسدالله ممقانی
۴۰۲	۱۱-۷-۳- ساير
۴۰۴	خلاصه و نتیجه
۴۰۷	فصل دوازدهم - علما و روحانيون فارس
۴۰۸	۱۲-۱- روحانيون فارس و قيام علمای اصفهان
۴۰۹	۱۲-۲- روحانيون فارس و شورش عشایری
۴۱۳	۱۲-۳- سيد عبدالمحمد موسوی لاری
۴۱۴	۱۲-۴- سيد نورالدین شیرازی
۴۱۸	۱۲-۵- سيد حسام الدين فال اسیری
۴۲۰	۱۲-۶- آية الله شيخ جعفر محلاتی
۴۲۱	۱۲-۷- سيد عبد الله شیرازی
۴۲۳	خلاصه و نتیجه
۴۲۵	فصل سیزدهم - علما و روحانيون بروجرد، بوشهر، گیلان و مازندران
۴۲۵	۱۳-۱- آية الله بروجردی
۴۳۰	۱۳-۲- آية الله بلادی بوشهری
۴۳۵	۱۳-۲-۱- ساير
۴۳۵	۱۳-۳- گیلان و مازندران
۴۳۶	۱۳-۳-۱- سيد عبدالوهاب صالح
۴۳۷	۱۳-۳-۲- قائم مقام الملك رفیع
۴۳۸	۱۳-۳-۳- شيخ يوسف نجفی

صفحه	عنوان
۴۴۰	۴-۳-۱۳- سایر
۴۴۳	فصل چهاردهم- علما و روحانیون خراسان
۴۴۳	۱-۱۴- آشنایی اجمالی با چهره های برجسته روحانیت مشهد
۴۴۵	۲-۱۴- واکنش روحانیون خراسان علیه بیانیه رئیس الوزرا
۴۴۹	۳-۱۴- علمای خراسان و مهاجرت علمای اصفهان به قم
۴۵۲	۴-۱۴- قیام گوهرشاد و نقش روحانیون
۴۵۴	۱-۴-۱۴- مهاجرت آیه الله قمی به تهران
۴۵۹	۲-۴-۱۴- اقدامات روحانیون پس از مهاجرت آیه الله قمی
۴۶۰	۳-۴-۱۴- ورود بهلول به مشهد
۴۶۰	۴-۴-۱۴- آغاز رویارویی مردم با رژیم
۴۶۳	۵-۴-۱۴- واکنش برخی از علما علیه بهلول
۴۶۵	۶-۴-۱۴- توافق موقتی بهلول با دولتیها
۴۶۶	۷-۴-۱۴- تلگراف هشت تن از علما به شاه
۴۶۶	۸-۴-۱۴- ادامه ماجرای تحصن مردم
۴۶۷	۹-۴-۱۴- فرمان رضا شاه مبنی بر سرکوبی مردم
۴۶۹	۱۰-۴-۱۴- تدارکات نظامیان
۴۷۰	۱۱-۴-۱۴- اقدامات برخی از علما برای جلوگیری از کشتار مردم
۴۷۱	۱۲-۴-۱۴- تمهیدات بهلول
۴۷۱	۱۳-۴-۱۴- قتل عام مردم
۴۷۳	۱۴-۴-۱۴- دستگیری عاملین قیام
۴۷۴	۱۵-۴-۱۴- اطلاعیه دولت
۴۷۵	۱۶-۴-۱۴- اعزام هیأت رسیدگی به حادثه از سوی دولت
۴۷۵	۱۷-۴-۱۴- توطئه سرهنگ نوایی علیه آیه الله آقازاده و اسدی
۴۷۶	۱۸-۴-۱۴- سرنوشت افراد مؤثر در قیام
۴۷۹	۱۹-۴-۱۴- نتایج و پیامدهای قیام گوهرشاد

صفحه	عنوان
۴۸۵	۱۴-۵- سایر
۴۸۵	۱-۱۴-۵- آخوند ملا عباس تربتی
۴۸۸	۲-۱۴-۵- شیخ عباسعلی اسلامی
۴۸۹	خلاصه و نتیجه
۴۹۱	فصل پانزدهم - واکنش روحانیون در برابر تغییر لباس و کشف حجاب
۴۹۱	۱-۱۵- روحانیون و تغییر لباس
۴۹۹	۲-۱۵- مخالفت و مقاومت روحانیون در برابر کشف حجاب
۵۰۹	۳-۱۵- روحانیون موافق کشف حجاب
۵۱۷	نتایج عمومی
۵۲۷	فهرست منابع و مآخذ
۵۴۳	فهرست اعلام
۵۶۹	گزیده اسناد

پیشگفتار

با وجود تحقیقات و تألیفاتی که از سوی محققان و نویسندگان داخلی و خارجی دربارهٔ تاریخ دوران پهلوی صورت گرفته، هنوز تحقیق پیرامون این مقطع حسّاس تاریخ ایران گامهای ابتدایی خود را پشت سر می گذارد به گونه ای که پس از گذشت سه ربع قرن از روی کار آمدن رضاخان، تحلیلهای جدید و گاه متناقضی ارائه می شود. اسناد و منابع فراوانی که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در مورد رژیم پهلوی و شخص رضاخان به دست آمده، سیاستهای متمایز فرهنگی این دوره را بیش از پیش آشکار نموده است. نکتهٔ دیگری که وظیفهٔ اهل تحقیق را دوچندان می سازد، اقبال و توجه فراوانی است که جامعهٔ پس از انقلاب به کشف تاریخ معاصر خود داشته و این افزایش تقاضا، موجب ازدیاد کتابهایی شده که مطابق سلیقه و خواست خوانندگان نوشته می شوند. غافل از آنکه تحلیلهای سرسری و یکسویه از وقایع، هر چند که ناآگاهانه و با بیغرضی صورت گیرد، به زیان يك جامعهٔ رشد یافته است.

* * *

بررسی دیدگاههای روحانیون و اقدامات آنها در تاریخ معاصر و دورهٔ پهلوی از موضوعاتی است که تحقیقات چندی را به خود اختصاص داده است. این رویکرد به نقش روحانیون بویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی بیشتر شده و محققان داخلی و خارجی،

چگونگی رویارویی آنان با رژیم پهلوی را مورد بحث و بررسی قرار داده اند. جاذبه این موضوع چنان بوده که سابقه موضوع به نقش روحانیون در مشروطه و بررسی دیدگاههای متفاوت آنان نسبت به یکدیگر و نسبت به سایر متفکران آن دوره کشیده شده و حتی دامنه تحقیق چنان وسعت یافته که بررسی نقش روحانیون شیعه در حکومتهای پس از اسلام از رونق زیادی برخوردار شده است.

نمی توان انکار کرد که تحقیقات درباره روحانیون همانند برخی دیگر از موضوعات تاریخ معاصر دارای تنگناهای اساسی است. اما به اعتقاد نگارنده چنانچه در این زمینه، در کنار استفاده از منابع متقن، پژوهش تاریخی همراه با رجال شناسی و شناخت دقیق فرهنگ روحانیت باشد، نتایج تحقیقات حتی از سوی حوزه های علمیه نیز مورد استقبال قرار خواهد گرفت. بدیهی است با توجه به وجهه مذهبی روحانیت و نفوذ آنان در میان مردم، هرگونه سهل انگاری و لغزشی در تحلیلها، خسارات زیادی را منجر خواهد گشت، لیکن بی توجهی به پژوهش پیرامون روحانیت نیز کار شایسته ای نیست و به معنای کنار گذاردن يك موضوع اساسی و اصلی در تحقیقات تاریخی بویژه تاریخ معاصر است. وانگهی چه بخواهیم و چه نخواهیم پژوهش درباره روحانیون از سوی محققان خارجی صورت خواهد گرفت، پس بهتر آنکه محققان داخلی که به اسناد و منابع بیشتری دسترس دارند، این وظیفه را با وجود احتمال زحمات فراوان انجام دهند.

* * *

بررسی سیاستهای فرهنگی رژیم پهلوی و واکنش روحانیون، مطالعه ای دو جانبه است و از دو زاویه می بایست صورت گیرد: از يك سو هنگامی می توان در مورد سیاست يك رژیم بدرستی قضاوت کرد که دلایل اتخاذ سیاستها را از زبان برنامه ریزان آن جستجو کنیم. از این بُعد بررسی فوق می بایستی جنبه درون نگری داشته باشد. از سوی دیگر بررسی واکنش روحانیون به عنوان يك قشر اجتماعی که حکومت به دنبال متحول ساختن آن بود، جنبه برون نگری دارد. ایجاد پیوند میان این دو دیدگاه کاری بس دشوار است، زیرا محقق در آن واحد باید خود را در دو جایگاه قرار دهد: جایگاه حاکم و جایگاه محکوم. در عین

حال درك صحيح مواضع هر کدام از آنها به طور كامل و دقيق نیز دشوار است. بویژه اگر بتوان برای رژیم خط مشی کلی و مشخصی ترسیم کرد، شناخت عملکرد روحانیت بسادگی امکانپذیر نیست. نگارنده ادعا نمی کند که در هر دو جنبه فوق به موفقیت رسیده است، لیکن سعی کرده حتی الامکان به دلایل اتخاذ سیاستهای رژیم دست یابد و از سوی دیگر خط مشیهای کلی روحانیت را شناسایی کند.

در این پژوهش نکاتی چون: اهداف کلی سیاستهای فرهنگی و میزان موفقیت رژیم در نیل به این اهداف و بویژه سیاستهای مربوط به روحانیون و واکنش روحانیون در برابر مجموع سیاستهای فرهنگی، تأثیر سیاستهای فرهنگی بر جامعه و بویژه در رابطه میان مردم و روحانیون مطرح گردیده است. همچنین یافتن پاسخ این پرسش که: «چرا برخلاف جنگ جهانی اول، روحانیون ایران به هنگام ورود متفقین در شهریور ۱۳۲۰ مخالفتی بروز ندادند؟» از نکات مهم مورد توجه نگارنده بوده است.

فرضیه‌هایی که در بدو پژوهش وجود داشته عبارت بود از:

۱- دوران سلطنت رضاشاه دوره‌ای خاص و تقریباً منحصر به فرد در تاریخ ایران از این نظر است که دگرگونی عمیقی در تمام شئون اجتماعی مردم ایران ایجاد نمود. با تأسیس سلسله پهلوی افکار تند و افراطی در زمینه اقتباس از فرهنگ و تمدن غرب که از پیش از مشروطه و بویژه پس از آن وجود داشت، به مرحله اجرا درآمد. به طور کلی هدف از تغییر رژیم قاجار به پهلوی آن بود که مجموعه سیاستهای غربگرایانه از حمایت نیرومند يك دولت متمرکز و قوی برخوردار گردد و پیوند فکری و روحی ایران با اروپا با استفاده از دیکتاتوری و استبداد رضاشاه به طور جدی و عمیقی دنبال شود.

۲- با توجه به اقتباس از دستاوردهای تمدنی و حقوقی اروپا، در دوره پهلوی اول مبارزه بی‌امانی علیه مذهب و روحانیت آغاز شد و نه تنها تر «جدایی دین از سیاست» عملی گردید، بلکه احکام شرعی و شعایر مذهبی مورد تهاجم قرار گرفتند و از روحانیون در تمامی زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی سلب نفوذ شد.

۳- علاوه بر برخی چهره‌های روحانی مخالف رضا خان (پیش از تغییر رژیم) همچون مدرّس، به لحاظ اعمال سیاستهای اسلام ستیز و ضد مذهبی رژیم پهلوی،

روحانیون به عنوان مخالفان طبیعی رژیم، بیشترین واکنش اعتراض آمیز را از خود بروز دادند. اما چه اعتراض مدرس و چه واکنش سایر روحانیون با شدیدترین وجهی سرکوب شد.

۴- با توجه به اعمال شدیدترین فشارها علیه روحانیون و تحدید آنها در سراسر کشور، روحانیت از قدرت سیاسی و اجتماعی دوران جنگ جهانی اول برخوردار نبود تا بتواند به بسیج نیروهای مردمی علیه اشغال ایران توسط متفقین پس از شهریور ۱۳۲۰ پردازد.

طرح کلی تحقیق:

بررسی دو طرفه سیاستهای فرهنگی رژیم پهلوی و واکنش روحانیون، شکل کلی این تحقیق را به دو بخش اصلی تقسیم می کند:

بخش اول: ساختار کلی رژیم رضا شاه و تأثیرات آن بر سیاستهای فرهنگی، مجموعه سیاستگذاریهای فرهنگی و بویژه سیاست مذهبی رژیم.

بخش دوم: واکنشهای روحانیون - اعم از روحانیون داخل و خارج ایران - و تطوّر آن در طول شانزده سال حکومت پهلوی اول.

توضیحی بر تقسیم بندی روحانیون:

به طور کلی در تقسیم بندی رجال، معمولاً سه حالت امکانپذیر است:

الف - تقسیم بندی فهرست وار براساس القبا یا تاریخ وفات به شیوه تراجم نگاریها.

ب - تقسیم بندی براساس نحوه عملکرد آنان (درجه بندی محتوایی).

ج - تقسیم بندی محلی و جغرافیایی.

مسلماً هر يك از تقسیم بندیهای فوق دارای معایب و محاسنی است. از نظر نگارنده تقسیم بندی نوع دوم، جامعتر از دو تای دیگر بود، لیکن در عمل چنین شیوه ای هنگامی می توانست دقیق و کامل باشد که اولاً محقق بتواند به طور یقین به عملکرد کلیه روحانیون این دوره پی ببرد و ثانیاً روحانیون عملکرد ثابتی در تمام این مدت داشته باشند. از سوی دیگر تقسیم بندیهای معمول در مورد روحانیون که عبارت است از: ۱- سیاست مماشات و میانه روی ۲- مخالفت و مقاومت ۳- همکاری و درباری بودن ۴- انزوا و کناره گیری.

بر اساس مواضع سیاسی آنان بوده و قابل تسری به مواضع فرهنگی آنها نیست. در دوره رضا شاه با توجه به ماهیت رژیم و از آنجا که با بسیاری از شعایر مذهبی مخالفت می شد، به نظر می رسد که اقدامات فرهنگی - مذهبی عناصر انزواطلب هم از بار ضد دولتی برخوردار باشد. چنین حالتی در ادوار سابق وجود نداشته است، لذا تقسیم بندی روحانیون این دوره از ظرافت و پیچیدگی خاصی برخوردار است. البته در مورد دو موضوع تغییر لباس و کشف حجاب سعی شد مواضع روحانیون به طور یکجا گرد آورده شوند. با توجه به مشکل ناشی از تقسیم بندی نوع دوم، تقسیم بندی بر اساس موقعیت جغرافیایی روحانیون صورت گرفت. البته این تقسیم بندی نیز با توجه به آنکه گاه شعاع عملکرد روحانیون در چند منطقه بوده است، دارای معایبی است. با این حال محاسن این تقسیم بندی که علاوه بر نشان دادن مواضع مشابه یا غیر مشابه روحانیون يك منطقه، از پیشداوریهای بعضاً غلط نوع دوم مصون است، موجب ترجیح این تقسیم بندی گردید.

تشکر و اعتذار:

موضوع مهم و حساس این تحقیق بدون کمک و راهنمایی فکری اساتید محترم و دیگر عزیزان مسلماً امکانپذیر نبود. شایسته تر آن بود که با بسیاری از روحانیون در این زمینه گفتگو می شد، با کمال تأسف به علت حجم وسیع این تحقیق و محدودیت زمانی، فرصت این گفتگو بجز چند مورد فراهم نگردید.

از استادان ارجمند سرکار خانم دکتر منصوره اتحادیه، حجة الاسلام والمسلمین هادی دوست محمدی و جناب آقای دکتر عبدالکریم گلشنی که در مراحل مختلف این تحقیق مشوق و راهنمای اینجانب بوده اند، صمیمانه تشکر می کنم و توفیق روزافزون آنان را در خدمت بیشتر به جامعه فرهنگی این مرز و بوم از خداوند متعال خواهانم.

از کارکنان بخش خدمات آرشیوی سازمان اسناد ملی ایران و نیز خدمتگزاران صدیق کتابخانه های دانشکده ادبیات و مرکزی تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی و کتابخانه مرکز مدارك علمی و فرهنگی انقلاب اسلامی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و کتابخانه مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران که صادقانه پاسخگوی مراجعات مکرر محققان می شوند کمال تشکر و امتنان را دارم. بویژه بر خود فرض می دانم که از مؤسسه

تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) و مسئولین بخشهای مختلف آن سپاسگزاری نمایم. در پایان شایان ذکر است که آنچه در این کتاب آورده شده با وجود تلاش فراوان، دارای کاستیهای بسیاری است که برخی از آنها از نظر نگارنده نیز مخفی نیست. چه بسا افراد مؤثری در عرصه سیاست و فرهنگ در میان روحانیون از قلم افتاده باشند و یا احتمالاً سهو و اشتباهی در خلال بخشهای مختلف این تحقیق رخ داده باشد و بر این اساس، نگارنده با کمال تواضع و فروتنی از پیشگاه اهل تحقیق عذرخواهی می کند.

من ا...التوفیق

نقد و بررسی منابع و مآخذ

منابع و مآخذ مورد استفاده در این تحقیق را به هفت موضوع کلی زیر می توان تقسیم کرد:

- ۱- اسناد.
- ۲- کتابها.
- ۳- خاطرات و حسب حال (اتوبیوگرافی).
- ۴- تألیفات رسمی و دولتی.
- ۵- تراجم نگاریها و کتابهای مربوط به رجال.
- ۶- سفرنامه ها و گزارشهای خارجی.
- ۷- نوشته های مطالعاتی و تحقیقاتی داخلی و خارجی.

۱- اسناد:

اسناد، کاربردی اساسی و انکارناپذیر در پژوهشهای تاریخ معاصر دارند. در این پژوهش از تعدادی اسناد منتشر نشده شامل تلگرافها، نامه ها و گزارشهای مأموران دولتی و رجال و روحانیون که در محل سازمان اسناد ملی ایران نگهداری می شود، استفاده شده است. در دوره رضا شاه بوروکراسی اداری عریض و طویلی در ایران ایجاد شد و به سبب اختناق حاکم بر جامعه و ادارات، گزارشهای فراوانی از سوی مسئولان رده های پایین حکومت به مقامات بالاتر گزارش می شده است. بویژه اسناد مربوط به شهربانی کل کشور و وزارت داخله از اهمیت زیادی برخوردارند. همچنین اسناد مربوط به رجال در بایگانی

نخست وزیری که حاوی تلگرافها، نامه‌ها و گزارشهای فراوانی بوده، در این تحقیق مورد استفاده قرار گرفته‌اند. شایان ذکر است که با توجه به حجم فراوان اسناد نمی‌توان انتظار داشت که تمامی آنها باسانی موضوع بندی و فهرست شوند. از دیگر سوشناسایی برخی رجال و روحانیون براحتی امکانپذیر نیست و لازمه آن آشنایی با رجال این دوره است. بر این اساس تعجب آور نیست که برخی نواقص و کاستیهایی در عنوان بندی اسناد مراکز اسنادی وجود داشته باشد.

۲- کتابها:

در بخشهای مختلف این تحقیق در برخی موارد از کتابهایی استفاده شده که به عنوان منابع و مآخذ دست اول شمرده می‌شوند. درباره قضیه کشف حجاب، اسناد مربوط به این واقعه از پیش از رسمیت تا پس از شهریور ۱۳۲۰ در کتابهایی چون *خشونت و فرهنگ و واقعه کشف حجاب* گردآمده‌اند. روند کشف حجاب و واکنش روحانیون در این زمینه را در این دو کتاب می‌توان جستجو کرد. علاوه بر موضوع کشف حجاب، در *لابلای اسناد* ارائه شده موضوعهای دیگری از قبیل جلوگیری دولت از روضه خوانی و تقلیل عمام وجود دارند. در کتاب *واقعه کشف حجاب* برخی اسناد مربوط به قانون متحدالشکل شدن البسه نیز درج گردیده است.

اطلاعات در يك ربع قرن حاوی گزیده اخبار سیاسی - اجتماعی ایران مندرج در روزنامه اطلاعات از ابتدای تأسیس در ۱۹ تیر ۱۳۰۵ به بعد از نظر پیگیری روند وقایع بسیار مفید است. اشاره به دیکتاتوری و سانسور مطبوعات در این دوره از اعترافات جالب توجه این کتاب است. پیرامون مهاجرت علمای اصفهان و مطالب دیگری درباره آیه الله حائری و سایر رجال و وقایع به این کتاب مراجعه شده است.

درباره قیام گوهرشاد کتاب *حديقة الرضويه* تألیف محمد حسن ادیب هروی با توجه به آنکه یادداشتهای دست اول از این رویداد را که در برخی نشریات درج شده بودند گردآورده و نیز خاطرات برخی از شاهدان عینی را ضبط کرده از کتابهای مفید پیرامون این واقعه به شمار می‌آید.

درباره نگرش برخی از روحانیون به رژیم و اوضاع فرهنگی آن می‌بایست به کتاب

طومار عفت تألیف شیخ یوسف جیلانی که در نخستین سالهای سلطنت رضا شاه منتشر شده اشاره کرد. جیلانی در این کتاب ضمن اعتراض به طرفداران کشف حجاب و آوردن ادله شرعی و عقلی و نیز با استفاده از سخنان برخی دانشمندان غربی از حجاب زنان دفاع می‌کند، ضمن آنکه فسادهای اجتماعی را ناشی از نبودن حکومت لایق می‌داند.

کتاب پراهمیت دیگری که باید از آن یاد کرد کشف اسرار تألیف امام خمینی (ره) است. این کتاب که دو سال پس از سقوط رضا شاه تألیف شده از چند جهت حایز اهمیت است. اول آنکه بیانگر طرز تلقی علما درباره عدم مشروعیت رژیم رضا شاه است. بعلاوه برخی رویدادهای سیاسی - فرهنگی این دوره در این کتاب مورد اشاره واقع شده و واکنش روحانیون در برخی موارد ذکر گردیده است که از جمله می‌توان به تغییر لباس مردم ایران، کشف حجاب زنان، قیام گوهرشاد، حمایت نکردن مردم از روحانیون و... اشاره کرد. همچنین برخی جریانهای انحرافی این دوره مانند افکار کسروی و شریعت سنگلجی مورد انتقاد قرار گرفته و حمایت دولت از این جریانها بیان شده است.

درباره موقعیت و نقش فرهنگی - اجتماعی زرتشتیان در دوران رضا شاه دو کتاب تاریخ پهلوی و زرتشتیان تألیف جهانگیر اشیدری و تاریخ زرتشتیان، فرزنانگان زرتشتی تألیف رشید شهردان مورد استفاده قرار گرفته‌اند.

۳- خاطرات:

خاطرات افراد و اشخاصی که در جریانات و حوادث مختلف حضور داشته‌اند، بازگوکننده بسیاری از ابهامات و تاریکیهای وقایع تاریخی است و بدون این مآخذ مهم چه بسا حقایق تاریخی ناگفته بماند و یا با اکتفا به برخی اسناد که احتمال سقیم بودن تمام و یا بخشهایی از آنها می‌رود، وقایع تاریخی تحریف شوند. بدیهی است خاطرات نیز همانند سایر منابع مورد استفاده در يك پژوهش تاریخی مصون از خطا نیستند و حتی در مواردی احتمال کذب و اغراق در آنها بسیار بیش از سایر منابع باشد. از ضعفهای خاطره گویی به این موارد می‌توان اشاره کرد:

۱- اطلاعات غلط که یا به طور سهوی صورت می‌گیرد و یا بعضاً مغرضانه است.

۲- تاریخهای عنوان شده در برخی موارد دقیق نیست.

- ۳- هویت برخی از افراد از این نظر که متعلق به چه قشری بوده‌اند معلوم نمی‌شود.
- ۴- از ذکر مسائل مهمتر به علت نسیان و یا به‌طور آگاهانه خودداری می‌شود و در عوض برخی مسائل جزئی مورد اشاره قرار می‌گیرند.
- ۵- نقش فرد خاطره‌گو بعضاً برجسته شده و ضعف‌ها و معایب خود و خودی فراموش و نادیده گرفته می‌شود.

با وجود این ضعفها، کنار نهادن خاطرات، ما را از یکی از مهمترین منابع تاریخی محروم می‌گرداند. بویژه در تاریخ معاصر ایران که بسیاری از نکات مهم تحت سانسور دولت قرار می‌گرفته و جوّ اختناق مانع از نگارش پژوهشهای آزادانه می‌شده است، خاطرات تا حدّ زیادی مرتفع‌کننده این کمبودهاست. خاطرات مورد استفاده در این تحقیق به دو بخش عمده تقسیم می‌شوند: بخشی از آنها از سوی رجال و مقامات دولتی یا توسط خودشان به صورت کتاب منتشر شده و یا با مصاحبه در برخی کتابها و نشریات درج شده است. بخش دوم مربوط به روحانیون و سایر اقشار مردم بوده که عمدتاً پس از انقلاب اسلامی در نشریات مختلف به چاپ رسیده است. در ذیل به بررسی برخی از مهمترین منابع مورد استفاده در این زمینه می‌پردازیم:

الف: خاطرات رجال و دست‌اندرکاران رژیم:

کتاب *خاطرات و خطرات اثر مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه)* حاوی مطالب ارزشمندی از اوضاع فرهنگی دوران رضا شاه است. هدایت که مدت شش سال منصب رئیس‌الوزاری را برعهده داشت، فردی سستگرا و مخالف بسیاری از مظاهر تجددگرایی همچون کشف حجاب بود، لیکن در دوران ریاست او در واقع تیمورتاش همه‌کاره دولت به حساب می‌آمد. با این حال نقش هدایت در سالهای اولیه حکومت رضا شاه حایز اهمیت زیادی بود و در جریان قیام علمای اصفهان و مهاجرت آنان به قم، مال اندیشی او و سیاست تحیب روحانیون داخل و خارج موجب تشتت آرای مهاجرین شد. نثر خاطرات و خطرات بسیار موجز و تلگرافی است و بسیاری از وقایع و حوادث مهم تاریخی در آن ناگفته مانده که از آن جمله می‌توان به قضیه تبعید و قتل مدرس اشاره کرد.

هدایت از رجال معمر و قدیمی بود که با برنامه‌های تجددگرایانه به هیچ وجه روی

خوش نشان نمی‌داد، ولی از مخالفت صریح نیز خودداری می‌کرد. مخبرالسلطنه ادعا می‌کند که معایب تمدن بولواری و مزیت تمدن لائبراتواری را برای رضا شاه بیان کرده. نامه او به رضا شاه درباره اهمیت نقش دین و روحانیون حایز اهمیت زیادی است و نشان از آن دارد که برخی از رجال و حتی کسانی چون هدایت که در زمره فراماسونها بودند با روند تجدد گرایی این دوره موافق نبودند. همچنین این کتاب در شناخت روش برخی از روحانیون بویژه روحانیون مرکز اهمیت زیادی دارد.

خاطرات عیسی صدیق، تحت عنوان *یادگار عمر* از مهمترین منابع پیرامون سیاستهای فرهنگی رژیم رضا شاه است. صدیق به لحاظ مسئولیتهایی که در وزارت معارف و برخی نهادهای آموزشی همچون ریاست دانشسرایعالی و ریاست دانشکده ادبیات و سپس ریاست اداره کل انتشارات و تبلیغات از نیمه دوم سال ۱۳۱۹ داشت، اطلاعات بس مهمی را از اوضاع فرهنگی این دوره بازگو می‌کند. صدیق از جمله روشنفکران تجدد طلب این دوره و توضیحات او در جهت توجیه اهداف تجدد گرایانه رژیم است. مواردی که از یادگار عمر بویژه جلد دوم آن مورد استفاده این تحقیق قرار گرفته عبارت است از: موضوع اعزام محصل به خارج و دارالمعلمین عالی، طرح تأسیس دانشگاه تهران، جشن هزاره فردوسی و تأسیس فرهنگستان، انجمن تربیت بدنی و پیشاهنگی و کنگره‌های بین المللی هنر و باستانشناسی ایران و سایر حوادث سیاسی - فرهنگی این دوره همچون سفر رضا شاه به ترکیه و اثرات آن، کشف حجاب، تغییر لباس و سرانجام اداره کل انتشارات و تبلیغات.

علی اصغر حکمت وزیر معارف سالهای ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۷ نیز از چهره‌های مؤثر فرهنگی این دوره است که خاطرات خود را در کتابی تحت عنوان *سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی* منتشر کرده است. از نکات مهم خاطرات او روابط متقابل رضا شاه با روحانیون است. او در این زمینه به ذکر چند نمونه از برخوردهای قهرآمیز همچون قضیه آقا نورالله اصفهانی و بافقی و بویژه قیام گوهرشاد اشاره می‌کند و در عین حال روابط دوستانه رژیم با برخی روحانیون از جمله آیه الله حائری و سید محمد بهبهانی را بیان می‌دارد. مطالب حکمت پیرامون مسائل مربوط به کشف حجاب از جمله واقعه جشن شیراز و تهران و چگونگی روند کشف حجاب پیش و پس از رسمیت آن مهمترین بخشهای این کتاب است. با وجود تمجیدها و ستایشهای فراوانی که حکمت از رضا شاه کرده، از

لابلای کتاب او با دیکتاتورری رضا شاه به راحتی آشنا می‌شویم. از طرفی توجیهاتی که حکمت از سیاستهای فرهنگی ارائه می‌کند حایز اهمیت است. او می‌کوشد مجموعه این اصلاحات را با توجه به دلایل بظاهر عقلی و شرعی و نیز با توجه به نیازها و لزوم وحدت ملی تشریح نماید. در کتاب فوق در موارد معدودی حالت انتقادی نسبت به اوضاع مشاهده می‌شود که می‌توان به افراط و تفریطهای ماموران شهربانی پس از واقعه کشف حجاب (۱۷ دی ۱۳۱۴) اشاره کرد. در این کتاب، بسان سایر منابع مربوط به این دوره، تحریف وقایع تاریخی اعم از وارونه جلوه دادن و ناگفته گذاردن حقایق، طرح ناقص و یکسویه به نفع رضا شاه نیز وجود دارد.

خاطرات برخی رجال دست اندرکار رژیم پهلوی اول به کوشش ابراهیم صفایی در کتاب رضا شاه کبیر در آئینه خاطرات جمع آوری شده است. این کتاب گرچه مملو از تعریف و تمجید از رضا شاه است، لیکن برخی مطالب مربوط به اوضاع فرهنگی این دوره از جمله تغییر لباس و واکنش مردم و قضیه نظام اجباری در آن بیان شده که در ردیف روایتهای دست اول محسوب می‌شود.

صدرالاشراف که چند سال وزیر دادگستری بود به سبب سابقه طلبگی با روحانیون نسبتاً همدلی داشت. او در خاطرات خود تحت عنوان خاطرات صدرالاشراف علاوه بر تحولات قضایی به نکات مهم دیگری از جمله قیام گوهرشاد و کشف حجاب اشاره کرده است. برخی خاطرات او از سختگیری رژیم نسبت به روحانیون نیز جالب توجه است. ظاهراً رضا شاه از وزارت او در عدلیه راضی نبود و متین دفتری را به جای او نصب کرد.

خاطرات سیاسی فرخ تألیف مهدی فرخ (معتصم السلطنه) اشاره‌های کوتاهی به موضعگیری علمای نجف هنگام اجرای قانون نظام اجباری دارد. به لحاظ ماموریت فرخ در مذاکره با علمای عتبات، گفته‌های او از منابع دست اول است، لیکن این موضوع به معنای پذیرش درست گفته‌های او نیست. فرخ ماموریت دیگری نیز در مورد مذاکره با آیه الله حائری درباره اوقاف داشت که موضعگیری مؤسس حوزه علمیه قم را منعکس ساخته است.

خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله اثر حسن اعظام قدسی (اعظام الوزاره) در برخی موارد فاقد دقت و نیز نثر روان است. تحلیل‌های او در برخی موارد ناشی از چشم و

همچشمی با سایر رجال این دوره است. خاطرات اعظام قدسی از دوران خدمتش در نقاط مختلف بویژه در قزوین و شیراز نکات جالب توجهی از اوضاع و احوال روحانیت را بازگو می‌کند. سیاست مذهبی رضا خان و بی‌حرمتی به شعایر مذهبی، تجدد گرایی این دوره و تأثیرات سفر ترکیه و همچنین مسائلی چون اصلاحات قضایی و نیز موضع‌گیری‌های برخی از روحانیون از جمله آیه‌الله حائری و آیه‌الله محلاتی را در خاطرات او می‌توان یافت.

خاطرات سردار اسعد بختیاری که تقریباً مرتب وقایع مهم سیاسی - فرهنگی نیمه اول سلطنت رضا شاه را دربر می‌گیرد حاوی نکاتی در موضع‌گیری روحانیون در برابر تغییر رژیم و رضا شاه و بالعکس است. ضمناً درباره کمیسیون حرمین شریفین در آغاز سلطنت، مسافرت امان الله خان امیر افغانستان و سیاست مذهبی رضا شاه نیز نکات جالبی دارد. در خاطرات احمد متین دفتری تحت عنوان **خاطرات یک نخست وزیر** مطالب جالبی پیرامون اصلاحات علی اکبر داور در عدلیه و تقلید از سیستم حقوقی اروپایی مندرج است.

کتاب **شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه** تألیف عبدالله مستوفی در جلد سوم حاوی نکاتی پیرامون سیاست مذهبی رضا خان پیش و پس از سلطنت است. مستوفی با وجود طرفداری از رضا شاه، وی را فرزند پیدینی می‌نامد. **یادداشت‌های دکتر قاسم غنی** به تجدد گرایی دوره مورد بررسی و نقش استثنایی تیمورتاش در این زمینه پرداخته است. **یادداشت‌های کیخسرو شاهرخ** نیز به سیاست‌های فرهنگی این دوره از جمله جشن هزاره فردوسی و نقش ارباب کیخسرو در آن اشاره دارد. یادداشت‌های مذکور از جهت نقش زرتشتیان در حمایت از رضا شاه نیز حایز اهمیت است.

از دیگر افراد دست اندرکار رژیم می‌باید از سبهد امیر احمدی و سلیمان بهبودی یاد کرد که خاطرات آنها از لحاظ شناخت سیاست فرهنگی رژیم و واکنش روحانیون دارای اهمیت زیادی است. دیدارهای مکرر رضا خان با روحانیون پیش از سلطنت را بویژه در یادداشت‌های سلیمان بهبودی می‌توان پیگیری کرد. **زندگانی من یا ده سال در عدلیه و چرا از عدلیه بیرون آمدم** تألیف احمد کسروی، ضمن معرفی آثار و فعالیت‌های علمی نویسنده، به نابسامانی‌های عدلیه و اقدامات علی اکبر داور اشاره دارد. از جمله مسائل مهم در این کتاب، قضیه زمینهای وقفی ده اوین و نقش شیخ محمد خالصی زاده در این باره است.

ب: خاطرات روحانیون و سایر اقشار مردم:

بخش مهمی از خاطرات بویژه خاطرات مربوط به علما و روحانیون پس از پیروزی انقلاب اسلامی در نشریات گوناگون منتشر شده است. بویژه در این میان باید از تلاشهای دست اندرکاران نشریاتی چون حوزه و یاد قدردانی کرد. در خاطرات منتشر شده، بسیاری از ناگفته‌ها و زوایای تاریک زندگانی علمای معاصر داخل و خارج ایران و حوزه‌های علمیه بیان شده است، بویژه آنکه گویندگان خاطره خود از شاگردان علمای بزرگ بوده و یا شاهد وقایع و حوادث بوده‌اند و یا آنکه در محیط نزدیک به رویدادها حضور داشته‌اند. ضمن اینکه در خاطرات علما و روحانیون احتمال کذب نمی‌توان داد، لیکن احتمال نسیان و فراموشی با توجه به گذشت سالیان دراز از حوادث وجود دارد.

مجلدات ۲۲ گانه صحیفه امام، حاوی بیانات و مکتوبات حضرت امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران است. امام خمینی در خلال سخنرانیها و نامه‌های خود، خاطرات بسیاری از اوضاع زمان رضا شاه و مواضع روحانیون بیان داشته‌اند و گاه اقدامات خود را مورد اشاره قرار داده‌اند.

سینا واحد مؤلف کتاب قیام گوه‌رشاد با زحمت فراوان موفق به مصاحبه با تعدادی از روحانیون و افراد مؤثر در این حادثه شده است. خاطرات بیان شده در این کتاب علاوه بر آشنایی خواننده با انگیزه‌های این قیام و نقش روحانیون و مردم در این واقعه، نکات جالب دیگری را از اوضاع فرهنگی دوره رضا شاه مطرح می‌سازد. ضعفهای مربوط به خاطره‌گویی که قبلاً اشاره شد مبتلا به این کتاب نیز هست که با استفاده مقایسه‌ای از دیگر خاطرات و سایر منابع قابل رفع‌اند. نکته جالبی که در برخی اظهارات افراد مورد گفتگو وجود دارد، انتقاد به شخص بهلول و مرموز جلوه دادن ورود او به مشهد و خروج از ایران است. محمد تقی بهلول مؤثرترین فرد در واقعه مذکور در کتابی تحت عنوان خاطرات سیاسی بهلول یا فاجعه مسجد گوه‌رشاد خاطرات خود را از این واقعه منتشر ساخت. از نکات مهم خاطرات او اشاره به سیاستهای مذهبی رضا شاه، اقدامات روحانیت، دستورالعمل آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی در مبارزه با سیاستهای رژیم و بخصوص مخالفت آیه‌الله آقازاده با اقدامات وی در حادثه تحصن مردم در مسجد گوه‌رشاد است.

درباره مسائل مختلف فرهنگی - اجتماعی این دوره خاطرات فراوانی در کتابهای

گوناگون وجود دارد که می‌توان از کتابهایی چون در خدمت و خیانت روشنفکران اثر جلال آل احمد، آنچه گذشت... نقشی از نیم قرن تکاپو اثر عبدالهادی حائری، حیات یحیی اثر یحیی دولت آبادی و برخی خاطرات مندرج در کتاب حکایت کشف حجاب اشاره کرد.

۴- تألیفات رسمی و دولتی:

ویژگی مهم این تواریخ، ستایش نسبت به شاه و یگانه دانستن او در تصمیم‌گیریها و منحصر کردن تمامی جریانها و حوادث به شخص اوست. در این نوع تاریخنگاری تحریف وقایع امری طبیعی است. هرگونه عملی ناشی از شاه در نتیجه يك تفکر منطقی تصویر شده و اقدامات او به عنوان اصلاحات قلمداد می‌شود. شاه به عنوان فردی مستقل و ضد اجنبی و ملی و مخالفان او به صورت مشتی بیگانه پرست و... مطرح می‌شوند.

در دوران رضا شاه و سپس محمد رضا شاه تواریخی از این دست بسیار تألیف شدند و بویژه هنگام برپایی جشنهای ۲۵۰۰ ساله تبلیغات فراوانی در مورد سردودمان پهلوی و چگونگی روی کار آمدن او صورت گرفت، که چند نمونه از آنها در این بررسی مورد استفاده واقع شدند؛ از جمله کتاب از کورش تا آریامهر و رضا شاه کبیر.

اولین تاریخ رسمی دوران پهلوی تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضا شاه کبیر تألیف عبدالله امیر طهماسب است که آن را در سال ۱۳۰۵ تألیف کرد. او در فروردین ۱۳۰۶ در لرستان ترور گردید. این کتاب گرچه مملو از ستایش نسبت به رضا خان است، لیکن بسیاری از وقایع سال ۱۳۰۴ بویژه وقایعی را که منجر به تغییر رژیم از قاجار به پهلوی شد تشریح کرده است. موضعگیریهای روحانیون داخل و خارج ایران و تلگرافهای ارسالی به مناسبت خلع قاجاریه و تأسیس سلسله پهلوی از مهمترین بخشهای این کتاب و مورد استفاده محققان بعدی از جمله حسین مکی قرار گرفته است.

بدیهی است رسمی و درباری بودن تواریخ، به مفهوم نادیده انگاشتن تمامی محتوای آنها نیست و چه بسا اسناد و مطالب جالب توجهی در آنها می‌توان یافت که نویسنده با مقصود دیگری از آنها استفاده کرده است.

کتاب تاریخ ایران از ازمه باستان تا سال ۱۳۱۶ تألیف عبدالله رازی و نیز کتاب دوران

پهلوی... تألیف م.ر. هزار در مجموع در راستای تواریخ رسمی ارزیابی می‌شوند، هر چند که در خلال تعریف و تمجیدهای فراوان از رضا شاه، می‌توان برخی روایتهای دست اول از اوضاع و احوال این دوره را در این کتابها جست. سعید نفیسی در کتاب *تاریخ معاصر ایران از چهارم اسفند ماه ۱۲۹۹ تا بیست و چهارم شهریور ماه ۱۳۲۰* سعی می‌کند تا تمامی سیاستهای مناسب در شیوه اداره يك کشور در زمینه های گوناگون را برشمارد و پس از ذکر اهمیت هريك از آنها، دولت رضا شاه را به عنوان یکی از کارآمدترین دولتهای تاریخ ایران بقبولاند. وی در این مقصد از شیوه یکسانی در بخشهای مختلف کتاب استفاده می‌کند؛ به این شکل که ابتدا پیشینه اقدامات اصلاحی را در ادوار تاریخ ایران از پیش از اسلام و پس از آن بیان می‌کند، سپس تمام بدبختیها و نابسامانیهای ایران را به قاجاریه نسبت می‌دهد و پس از ذکر عقب ماندگیهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و... به تمجید از اقدامات پهلوی می‌پردازد. در این میان گاه طعنه هایی به روحانیون می‌زند و در بیان اصلاحات، مصوبات مجالس شورای ملی در خلال سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ را نیز جزو اقدامات رضا شاه می‌آورد. در این کتاب کوچکترین اشاره ای به حوادث سیاسی و اوضاع دهشتناك اجتماعی نشده، در عوض رضا شاه همچون يك منجی تصویر شده است. طبق یادداشتی که نفیسی درباره منابع کتابش آورده، او در سال ۱۳۱۲ مأمور تدوین تاریخ این دوره شد و منابع مورد استفاده او آرشیوهای دولتی بودند.

کتاب *مأموریت برای وطن* تألیف محمدرضا پهلوی که حاوی مطالبی از اهداف و مقاصد رضا شاه است، بویژه در زمینه سیاست مذهبی مورد استفاده قرار گرفته است.

در زمینه نهادها و سازمانهای دولتی رژیم، آثار منتشره این دوره حایز اهمیت است که از جمله می‌توان به *مجموعه آیین نامه ها و مجموعه نخستین رشته سخنرانیهای سازمان پرورش افکار* اشاره کرد. *مذاکرات مجلس* نیز جزو اسناد رسمی محسوب می‌شود که از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بوده و در بررسی عملکرد روحانیون بویژه آیه الله مدرس و آیه الله فیروزآبادی مورد مطالعه قرار گرفته اند.

کتابهایی که توسط ابراهیم صفایی درباره روی کار آمدن رضا خان و سلطنت او نوشته شده خاصیت تاریخنگاری رسمی دارد. از کتابهای او *رضا شاه کیسر و تحولات فرهنگی ایران* را می‌توان نام برد.

۵- تراجم نگاریها:

رجال شناسی یکی از محورهای عمده تحقیقات تاریخ معاصر است و در این زمینه کتابهای مربوط به رجال، بسیار مفید و سودمندند. بویژه در مورد علما و مدرسین حوزه ها و وعاظ و خطبا از قدیم الایام تراجم نگاریهای بسیاری تألیف شده است. متأسفانه در سبک سنتی تراجم نگاری تنها به کلیات زندگی علما چون محل تولد و تحصیلات و استادان و اجازات اجتهاد، تألیفات و شاگردان و رحلت آنان بسنده شده است. در این نوع تراجم نگاریها بندرت تحلیلی در مورد ابعاد مختلف زندگی سیاسی - اجتماعی علما می توان یافت و حتی از ذکر رویدادهای مهم زندگی آنها غفلت شده است. در مواردی جو اختناق و خفقان حاکم، مانع از بیان برخی حقایق شده است. چنین حالتی را می توان در کتاب *آیینۀ دانشوران* تألیف سید علیرضا ریحان یزدی مشاهده کرد. چاپ اول این کتاب در سال ۱۳۵۴ ق/ ۱۳۱۴ ش منتشر شد. این کتاب نخستین دائرةالمعارف در مورد حوزه علمیة قم و استادان و محصلان آن است که در زمان حیات آیه الله شیخ عبدالکریم حائری به رشته تحریر درآمده است. در چاپ دوم کتاب در سال ۱۳۷۸ ق/ ۱۳۳۷ ش مطالب جدیدی به چاپ اول کتاب اضافه شده که در بخش مربوط به حوزه علمیة قم بویژه آیه الله حائری و سایر استادان و محصلین این حوزه و آگاهی از برخی سیاستهای رژیم مأخذ مهمی به شمار می رود. از دیگر تراجم نگاریها می توان به کتاب *علمای معاصرین* تألیف ملا علی واعظ خیابانی در سال ۱۳۲۵ ش اشاره کرد. در نوشته های او درباره نهضت علمای آذربایجان حالتی از خود سانسوری مشاهده می شود. با این حال برخی مطالب کمیاب در این کتاب وجود دارد، که می توان به نامه یکی از علمای آذربایجان به رضا شاه در اوایل سلطنت در ایام حملات وهابیه به مکه و مدینه اشاره کرد.

به طور کلی نویسندگان کتابهای رجالی درباره علما، چون خود از شاگردان آنها هستند بعضاً نکات مهمی را یادآور شده اند. *آثار الحجة یا اولین دائرةالمعارف حوزه علمیة قم* تألیف محمد شریف رازی مطابق عنوان روی جلد کتابی است ادبی، انقلابی، انتقادی، تاریخی و رجالی. نویسنده در اواخر دوران رضا شاه به سبک روحانیت درآمده و جو حاکم بر آن دوره بویژه محدودیتهای آیه الله حائری را بخوبی ترسیم کرده است. درباره آیه الله حجت - که نویسنده یکی از شاگردان او بوده و از جمله دلایل نامگذاری کتابش

علاوه بر ارادت به امام دوازدهم (عج) قدردانی از استادش بوده، بعضاً نکاتی را یادآور شده است. بویژه خط مشی متفاوت آیه الله حجت و آیه الله بافقی از نکات جالب توجه به شمار می آید. کتاب فوق در سال ۱۳۳۲ ش تألیف شده است.

رجال آذربایجان در عصر مشروطیت تألیف مهدی مجتهدی از جمله آثار رجالی است که نویسنده آن با وجود انتساب به روحانیت به طور کلی نظر خوبی نسبت به علما و روحانیون ندارد. با این حال ذکر حوادث و رویدادها و نکات تحلیل گونه آن، این کتاب را از کلی گوییهای تراجم نگاریهای سنتی متمایز ساخته است.

تک نگاریها نوع دیگری از کتابهای رجالی است که به لحاظ فرصت کافی نویسنده و تمرکز بر روی تنها یک فرد از اهمیت بیشتری نسبت به کتابهای رجال برخوردار است. تنها ضعفی که می توان در این آثار سراغ گرفت، احتمال یکسویه دیدن قضایا و عمده کردن نقش فردی است که تحقیق درباره او صورت می گیرد. از کتابهای مورد استفاده در این تحقیق، کتاب **استاد زاده؛ زندگینامه آیه الله العظمی شاه آبادی** است که توسط حوزه علمیه شهید شاه آبادی در سال ۱۳۶۵ منتشر شد و نیز کتاب **نگاهی به مبارزات و اندیشه های آیه الله سید عبدالله بلادی بوشهری**. در همین جا باید اذعان کرد که محققان نقاط مختلف ایران با توجه به آشنایی بیشتری که با محیط و بازماندگان رجال و علما دارند، نقش بس ارزنده ای در تحقیقات تاریخ معاصر داشته اند که از جمله آنها سید قاسم یا حسینی نویسنده کتاب مذکور است.

کتاب **اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت بیدارگرانۀ حاج آقا نورالله اصفهانی** تألیف موسی نجفی نیز از منابع مهم مربوط به این دوره محسوب می شود، هر چند که مؤلف، مواضع آقا نورالله را در آستانه تغییر رژیم از قاجار به پهلوی روشن نکرده است.

درباره مواضع علما پیرامون تغییر رژیم، کتاب **اسرار سقوط احمد شاه اهمیت فراوانی** دارد، چرا که در خلال آن، رحیم زاده صفوی فرستاده مدرس به نزد احمد شاه، گزارش مأموریت خود و پیام و نقطه نظرهای مدرس را بیان می دارد. شایان ذکر است که این کتاب قبلاً تحت عنوان **از اسرار به سلطنت رسیدن رضا شاه** منتشر شده و مورد استفاده مورخانی چون حسین مکی قرار گرفته بود.

درباره عملکرد و نقطه نظرهای آیه الله سید حسن مدرس، علاوه بر کتاب **بازیگران**

عصر طلایی تألیف ابراهیم خواجه‌نوری و مدرس شهید نابغه ملی ایران اثر علی مدرسی که هر دو در سال ۱۳۵۸ انتشار یافتند، و نیز جلد دوم کتاب مدرس قهرمان آزادی تألیف حسین مکی در سال ۱۳۵۹، از کتاب دو جلدی مدرس که توسط بنیاد تاریخ در سال ۱۳۶۶ منتشر شده استفاده گردید. اما مأخذ مهم درباره آیه‌الله مدرس، کتاب مدرس مجاهدی شکست ناپذیر تألیف عبدالعلی باقی است که در سال ۱۳۷۰ منتشر گردید، ولی حتی پیش از انتشار مورد استفاده سایر مؤلفین قرار گرفته بود (ازجمله کتاب دو جلدی مدرس). منابع اطلاعاتی نویسنده کتاب فوق، خاطراتی است که با گفتگو و مصاحبه با تعداد زیادی از رجال و روحانیون گردآوری کرده است.

در مورد شناخت مشی فکری و عملی امام خمینی (ره) در این دوره بجز خاطرات بجا مانده، دیوان اشعار ایشان بسیار جالب توجه و نشانگر ارادت کامل ایشان به آیه‌الله حائری است. از جلد اول کتاب نهضت امام خمینی اثر سید حمید زیارتی (روحانی) نیز در معرفی شخصیت امام خمینی در دوره مورد بررسی استفاده شده است. در یادواره‌هایی که از رجال و بزرگان فراهم می‌شود نیز مطالب مفیدی درباره اقدامات روحانیون می‌توان یافت. از زمره این کتابها می‌توان به یادواره آیه‌الله العظمی شیرازی، یادنامه ابوذر زمان (در مورد آیه‌الله سید محمود طالقانی) و یادنامه بانوی مجتهدة حجة الاسلام والمسلمین سیده نصره امین اشاره کرد. کتاب فضیلت‌های فراموش شده از خاطرات حجة الاسلام حسینعلی راشد درباره پدرشان آخوند ملا عباس تربتی است که اطلاعات جالبی را از مشی زندگانی این عارف نامی عنوان نموده است.

به منظور آشنایی با عملکرد رجال این دوره بویژه روحانیون به تعداد دیگری از کتابهای مربوط به رجال مراجعه شده است.

علاوه بر کتابها، مقالات برخی از نشریات اختصاص به علمای معاصر داشته اند که حتی الامکان از آنها استفاده شد. از میان این نشریات بویژه باید از مجلات یاد، حوزه، تاریخ و فرهنگ معاصر و مشکوة نام برد.

۶- سفرنامه ها و گزارشهای خارجی:

بدیهی است گزارشهایی که بیگانگان در مورد مسائل ایران نوشته‌اند از این جهت که

به دور از جوّ اختناق حاکم بر کشورمان بوده از اهمیت زیادی برخوردار است، هرچند که نگرش خاص غربیان و حاکم کردن دیدگاه خود بر فرهنگ مردم شرق، مانع از درک صحیح و درست آنان است. در میان نوشته های خارجیان، یکی از مهمترین آنها سفرنامه ویپر بلوشر است. وی که از اواخر سپتامبر ۱۹۳۱ تا اواخر فوریه ۱۹۳۵ سفیر آلمان در ایران بود خاطرات خود را در سال ۱۹۴۹ تحت عنوان *گردش روزگار در ایران* منتشر ساخت. سالهای سفارت بلوشر در ایران مصادف با دوران رویکرد و عشق مفرط دولتمردان ایران به غرب و مظاهر تمدن جدید بود. او در صفحات متعددی از سفرنامه اش، به بیان نقطه نظرهای مقامات ایرانی در مورد غرب پرداخته و در این زمینه نکاتی که درباره تیمورتاش - قدرتمندترین فرد پس از رضا شاه - عنوان می کند حاکی از سیاست غربگرایانه ای است که دولت ایران در این ایام اعمال می کرده است. بلوشر با نگاهی نسبتاً دقیق از انتقاد نسبت به این توجه مفرط خودداری نمی کند و با طرح پرسشهایی معتقد است ایرانیان بیش از آنکه ارزشهای فکری و معنوی اروپایی را فراگیرند، به قبول ظواهر تمدن غرب اکتفا کرده اند. بلوشر اگر چه در مواردی به تمجید از رضا شاه می پردازد و اقدامات او را با اقدامات پطر کبیر در روسیه و فردریش کبیر مقایسه می کند، اما از سویی تأکید می کند که رضا شاه پا از ایران بیرون نگذاشته بود، لذا سه نفر از محارم او (تیمورتاش، نصره الدوله فیروز و علی اکبر داور) در پشت تخت سلطنت، در واقع مغز متفکر شاه محسوب می شدند و او را به نحوی وسیع راهنمایی و هدایت می کردند. تمجید بلوشر از رضا شاه مانع از انتقاد نسبت به او نشده است و در مواردی به چپاولگری، دیکتاتوری و نیز بیسوادی و بی فرهنگی او (از زبان سفیر افغانستان) اشاره می کند. در سفرنامه بلوشر نکاتی از قبیل غربگرایی و تجددمآبی دولتمردان ایران، ناسیونالیسم و باستان ستایی به چشم می خورد.

برخلاف بلوشر که به عنوان سفیر، با مقامات رده بالای ایران در ارتباط بود، دو تن دیگر از سفرنامه نویسان این دوره که هر دو نیز زن هستند، با توجه به ارتباط بیشتری که با توده های مردم داشته اند، حقایق جالبی را از مسائل اجتماعی دوران رضا شاه بازگو نموده اند. یکی از آنها خانم مریت هاکس است که در سال ۱۳۱۲ به ایران سفر کرده و به نوشتن سفرنامه ای تحت عنوان *ایران: افسانه و واقعیت* مبادرت کرده است.

نکاتی که او از چگونگی روند غربگرایی و اخذ مظاهر تمدن غرب یادآوری کرده حایز

اهمیت زیادی است. از جمله نکات مورد اشارهٔ مریت هاکس، هدف اسلام‌زدایی دولت ایران از طریق تجددگرایی است. او همچنین به سیاست‌های دولت در پشتیبانی از زنان بی حجاب پیش از رسمیت یافتن آن اشاره دارد. از نکات جالب توجه سفرنامهٔ مذکور اشاره به وضعیت زنان در شهرها و روستاها و تأثیر تجددگرایی بر آنهاست. ناسیونالیسم مفرط این دوره نیز در یادداشت‌های مریت هاکس مورد تأکید قرار گرفته است. همچنین اوضاع آموزش و پرورش و نقش خارجی‌ان و تعلیم و تعلّم زنان و دختران مورد توجه این سیّاح بوده است. از نکات مهم دیگر این سفرنامه اشاره به مدارس دینی بویژه شهر قم و طلاب مقیم آنجاست.

سفرنامه نویسندهٔ بعدی خانم کنتس مادفون روزن خبرنگار سوئدی است که در سال‌های ۱۳۱۲ و ۱۳۱۳ از ایران دیدن کرده و همچون مریت هاکس نکات جالبی از اوضاع اجتماعی دوران رضا شاه را عنوان نموده است. مادفون روزن با توجه به شغل خود، با افراد زیادی اعم از روحانی و درویش به گفتگو نشسته و به محافل و مجالس مختلفی پا گذاشته و مشاهدات خود را در کتابی تحت عنوان *سفری به دور ایران* گردآوری نموده است. تجددمآبی و مظاهر رو به گسترش آن از قبیل سینما، تأثر و کلوبها و مسائل مربوط به حقوق و حجاب زنان، تغییر لباس مردان و نکاتی از این قبیل در این سفرنامه مطرح شده‌اند.

بجز سفرنامه مذکور، گزارش‌های فراوانی توسط خبرنگاران خارجی از اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران در نشریات آن دوره در خارج از کشور به چاپ رسیده است. بخش زیادی از این مقالات تحت عنوان *رستاخیز ایران* توسط فتح الله نوری اسفندیاری در سال ۱۳۳۵ ترجمه و منتشر شد. از این مقالات با توجه به موضوع این کتاب مطالبی چون مبارزهٔ حکومت با اسلام و روحانیون، کشف حجاب زنان و حمایت دولت از این سیاست، سفر رضا شاه به ترکیه و تقلید از اقدامات آتاتورک، تغییر لباس مردم ایران، اصلاحات قضایی، و سایر تحولات فرهنگی مورد استفاده قرار گرفته است. کتاب دیگری که در تشابه با کتاب فوق است، *نظر جراید و مجلات خارجی دربارهٔ رضا شاه* است که توسط وزارت امور خارجه در سال ۱۳۵۵ به چاپ رسید. افسانه سرایی‌های برخی نشریات خارجی دربارهٔ رضا شاه و شیوهٔ برخورد او با روحانیون، از رضایتمندی آنان از گرایش غربگرایانه دولت ایران و ضدیت آن با اسلام حکایت می‌کند.

۷- نوشته‌های مطالعاتی و تحقیقاتی داخلی و خارجی:

بسیاری از نویسندگان و محققان داخلی و خارجی، دوران پهلوی را مورد مطالعه قرار داده‌اند. از نوشته‌های خارجی می‌توان به کتاب *رضا شاه کبیر یا ایران نو تألیف ال‌ول ساتن* اشاره کرد. این کتاب بطور کلی حاوی تمجید و ستایش از اقدامات رضا شاه است، اما برخی نکات مربوط به برخورد با مذهب و روحانیت و دیگر سیاستهای فرهنگی رژیم را می‌توان در این کتاب خواند.

از کتاب سه جلدی *تاریخ معاصر ایران* نوشته پتر آوری، جلد دوم آن، سیاستهای فرهنگی رضا شاه را مورد توجه قرار داده است. برخی از نواقص و کاستیهای تحلیلی نوشته‌های پتر آوری با توضیحات مترجم مرتفع شده است. جلد هفتم *تاریخ کمبریج* که بخشهایی از آن تحت عنوان *سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی* ترجمه شده است، همچون دیگر مجلّذات *تاریخ کمبریج* از ارزش علمی بالایی برخوردار است. با این حال اشتباهات فاحشی در آن وجود دارد که به دو نمونه آن اشاره می‌شود:

مورد اول درباره قیام آقا نورالله اصفهانی است که با استفاده از کتاب *حیات یحیی* اینگونه بیان شده که قیام مذکور در پی اعتراض به قضیه تریاک در اصفهان روی داده است، در حالی که موضوع فوق مربوط به پیش از سلطنت رضا شاه بوده و قیام حاج آقا نورالله اصفهانی در نیمه دوم سال ۱۳۰۶ اتفاق افتاده است. نمونه دوم مربوط به مخالفت آیه‌الله حائری با کشف حجاب است که با استفاده غیر دقیق از کتاب *آثار الحجه تحت عنوان مخالفت آیه‌الله حائری با تغییر لباس* عنوان شده است. شایان ذکر است که در چند مورد به اصل *تاریخ کمبریج* نیز مراجعه شد.

کتاب *Iran Between Two Revolutions* تألیف اروند ابراهیمیان در سال ۱۹۸۳ م منتشر شده و شامل ۱۱ فصل است که بخشهایی از فصل سوم آن مورد استفاده قرار گرفته است. متأسفانه توجه نویسنده همانند دیگر نویسندگان خارجی در مورد روحانیون بسیار کم است، و با توجه به اینکه صفحات زیادی را به کمونیستها و گروه ۵۳ نفر اختصاص داده، بجز اشاره به قیام گوهرشاد اشاره دیگری به مقاومتها و مخالفتهای روحانیون نکرده است.

کتاب دیگری تحت عنوان *The Modernization of Iran 1921-1947* اثر Amin Banani به‌طور کلی مربوط به دوران رضا شاه است و شامل فصولی چون: ترقی رضا شاه، رویکرد به

غرب، ارتش و تشکیلات و بهداشت عمومی، سیستم نوین قضایی، رفرمهای فرهنگی و توسعه اقتصادی و مدرنیزاسیون است. کتاب فوق در سال ۱۹۶۲ انتشار یافته و برخی از قسمتهای آن پیرامون توجه رژیم به غرب مورد استفاده قرار گرفته تا غربزدگی رژیم رضا شاه از زبان محققان خارجی بیان گردد.

کتاب شاهرخ اخوی تحت عنوان *Religion and politics in contemporary Iran* در سال ۱۹۸۰ منتشر شده و بخش دوم آن به بررسی پیشینه روابط روحانیون با حکومت و تطور آن پس از مشروطه، روابط رضا خان با علما بویژه علمای نجف، رویارویی رضا شاه با مذهب و روحانیون و برخی واکنشهای روحانیون از جمله آیه الله بافقی و آقا نورالله اصفهانی، سیاستهای آموزش دینی رژیم و قانون اوقاف پرداخته است. بررسیهای شاهرخ اخوی در مورد روحانیون نسبت به سایر محققان خارجی از ارزش تحقیقی بالاتری برخوردار است. علاوه بر کتابهای فوق از برخی دیگر از کتابهای نویسندگان خارجی از جمله نگرشی بر تاریخ ایران نوین تألیف جوزف آپتون، تاریخ نوین ایران نوشته م.س. ایوانف، و کتاب ریچارد کاتم تحت عنوان ناسیونالیسم در ایران بهره گیری شد. در زمینه منابع مطالعاتی فارسی اثر ارزنده عبدالهادی حائری تحت عنوان تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق بویژه در بخش مربوط به آیه الله نائینی و نیز آیه الله حائری مورد استفاده واقع شد، ضمن آنکه با آوردن برخی مطالب و اسناد، قطعیت داوری وی مورد نقادی قرار گرفت. کتاب دیگر وی تحت عنوان نخستین رویاروییهای اندیشه گران ایران با دورویه تمدن بورژوازی غرب در فصل مقدماتی (اول) این کتاب استفاده شد.

مجلدات هشتگانه تاریخ بیست ساله ایران اثر حسین مکی با وجود انتقاداتی که نسبت به آن می شود همچنان ارزش خود را به عنوان سهل الوصول ترین کتاب این مقطع تاریخی حفظ کرده است. جلدهای ۲ تا ۶ این تاریخ به طور پراکنده مورد استفاده قرار گرفته اند.

باید اضافه کرد با وجود زحمات نویسنده، برخی اشتباهات در آن مشاهده می شود، از جمله قیام علمای آذربایجان به دنبال مخالفت و اعتراض حسام الدین فال اسیری عنوان شده که صحیح نیست، زیرا واقعه شیراز در اوایل سال ۱۳۱۴ روی داد، حال آنکه بر طبق کتب تراجم، رحلت آیه الله میرزا صادق تبریزی در سال ۱۳۱۱ بوده است.

نهضت روحانیون ایران تألیف علی دوانی که جلد دوم آن مورد استفاده قرار گرفت از اولین نوشته ها پیرامون نهضتها و مخالفتهای روحانیون است و به اعتبار الفضل للمتقدم شایان قدردانی است. متأسفانه مآخذ این کتاب روشن نیست و به منقولات بیش از حد استناد شده است. به طور نمونه درباره قیام گوهرشاد مطالبی از سوی بهلول نقل شده که با آنچه که خود وی در خاطراتش نقل کرده متناقض است. این نکته نمایانگر آن است که با وجود صداقت مورخین، در تحقیقات تاریخی نمی بایست تنها به یکی دو مآخذ اکتفا کرد.

ایران در دو سده واپسین نام دیگر کتاب احسان طبری است تحت عنوان ایران در زمان رضا شاه. طبری که از اعضای گروه معروف به ۵۳ نفر است که به اتهام تبلیغ مرام کمونیستی در سال ۱۳۱۶ دستگیر شدند، تحلیلهایی از اوضاع اجتماعی و سیاسی دوران رضا شاه ارائه داده است که با توجه به کمونیست بودن وی - حداقل در هنگام تألیف این کتاب - جالب به نظر می رسد. گرچه وی درباره اهمیت نقش کمونیستها در مخالفت با رژیم غلو کرده و در مورد قیام گوهرشاد آن را صرفاً «ماجرای بهلول» نامیده و از نقش کلی روحانیون در این ماجرا غافل مانده، با این حال برخی حقایق درباره مخالفتها و مقاومتهای روحانیون در این دوره را مورد توجه قرار داده است. نگرش او به دیگر جریانهای فکری - فرهنگی این دوره مانند کسروی، شریعت سنگلجی و... با وجود اختصار ذقیمت است.

در سالیان اخیر نیز کتابهای تحقیقی مهمی پیرامون دوران معاصر منتشر شده که حاوی اسناد فوق العاده مهمی است. از این میان کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی شایان توجه است که یکی از مهمترین اسناد ارائه شده در آن وصیتنامه اردشیر جی - معروف رضا خان به انگلیسی ها - است. از دیگر کتابهای تحقیقی که در بخش روحانیون فارس از آن استفاده شد، کتاب شورش عشایری فارس در سالهای ۱۳۰۷ - ۱۳۰۹ تألیف کاوه بیات است.

علاوه بر منابع و مآخذ یاد شده، تعداد دیگری از منابع دست اول و تحقیقات نویسندگان داخلی و خارجی به فراخور نیاز مورد استفاده قرار گرفته اند.

بخش اوّل

فصل اوّل

تئوری و عملکرد علمای شیعه امامیه در برابر حکومت

بررسی نظرات شیعه امامیه در مواجهه با حکومت‌های جور و چگونگی عملکرد علما در این زمینه از آن جهت حایز اهمیت است که مبانی و اصول دیدگاه‌های سیاسی در این مذهب را روشن ساخته و به عنوان يك ملاك و معیار برای سنجش عملکرد روحانیون در دوران معاصر به کار گرفته می‌شود.

شیعه حقانیت و مشروعیت حکومتها را به عنوان نتیجه طبیعی و ضروری عقیده اش به امامت انکار می‌کند. لیکن آنچه که جد فاصل میان شیعه اثنی عشری و سایر فرق شیعی است، حالت میانه روی و اعتدال و محکوم دانستن افراط و تفریط است، کما اینکه از فرقه اسماعیلیه به عنوان تندروترین گروه‌های شیعه یاد می‌شود. درواقع، همین میانه روی شیعه امامیه یکی از موجبات پایداری و ماندگاری آن را در دورانهای پرفراز و نشیب فراهم آورده و امکان تدوین و تبویب اصول اعتقادی و فقهی را به این مذهب داده است.

فقه سیاسی شیعه و وجه ممیزه آن با اهل سنت علاوه بر آنکه مبتنی بر اعتقادات این مذهب بوده، همواره به سیره امامان (ع) توجه دارد، بطوری که این موضوع نه تنها بر نگرش فقهی شیعه تأثیر گذاشته، بلکه موجب اختلاف روش علمای شیعه در ادوار مختلف شده است.

نگاهی اجمالی به سیره ائمه (ع) نمایان می‌سازد که سه امام اول شیعیان ارتباط مستقیم و نزدیکتری با امور سیاسی و حکومت داشتند، همچنین امام هشتم (ع) با پذیرش مقام ولایتعهدی نشان داد که شیعه، حکومت را حق مشروع خویش می‌پندارد. هر چند برای سایر ائمه (ع) امکان دخالت در امور سیاسی فراهم نشد، اما تحت نظر بودن و حبسهای طولانی و شهادت آنان نمایانگر ترس حکومت از اقدامات سیاسی آنها بود. ائمه (ع) همچنین از قیامهایی چون قیام زید بن علی و قیامهای فرزندان امام حسن (ع) حمایت می‌کردند و از شهدای آنان همچون شهید فخر تجلیل به عمل می‌آوردند و به کسانی چون عبدالله نجاشی و علی بن یقطین اجازه می‌دادند برای احقاق حق مؤمنین و یا انجام امر به معروف و نهی از منکر وارد دستگاه خلافت شوند. در کنار این مواضع سیاسی، ائمه (ع) فعالیتهای فرهنگی و تعلیم و تربیت و روشنگری و مبارزه با جریانهای فکری انحرافی را نیز همواره و تحت هر شرایطی دنبال می‌کردند. اهمیت شگرف فعالیتهای فرهنگی ائمه (ع) به گونه ای بود که به اعتقاد برخی از محققان تاریخ تشیع، در ادوار بعدی ابعاد فرهنگی سیره ائمه در نزد شیعیان بر سیره سیاسی آنان سایه افکند.



از مهمترین اصول اعتقادی شیعیان امامیه، موضوع غیبت امام دوازدهم (ع) و مسئله انتظار است. این موضوع تأثیر بسیار زیادی بر نحوه نگرش سیاسی پیروان این مذهب داشته است. با وجود قراین و شواهدی که نشان از مبارزات تشیع با تکیه بر اصل مهدویت دارد، به اعتقاد برخی محققان، نظریات تشیع نسبت به قدرت دنیوی، پس از غیبت امام (ع) حتی بیشتر متمایل به دخالت نکردن در امور سیاسی شد. هر چند این مقاومت منفی با انکار حقانیت و مشروعیت حکومتها همراه بود، اما واژگون کردن نظام موجود را قذغن می‌کرد و آن را چاره مشروعی نمی‌دانست. مونتگمری وات درباره اثرات سیاسی «غیبت امام» معتقد است: برای آنان که به امام زمان معتقدند انجام هیچگونه اقدامی در آتیه نزدیک یا حتی کوشش در راه تحقق هرگونه اصلاح خاصی ضروری نیست، در عین حال غیبت تلویحاً بیانگر آن است که رژیم کامل نیست و راه برای اقدام در

آینده ای نامعلوم باز است.^(۱)

مسئله زمانی می‌توانیم به ادعاهای فوق پاسخ دهیم که تاریخ شیعه را به‌طور کامل و دقیق مورد بازبینی قرار دهیم. در این زمینه حمید عنایت معتقد است:

اصل «انتظار» با آنکه می‌توانست به آلت بالقوه‌ای برای فعالیت رادیکالی درآید، در قسمت اعظم تاریخ شیعه، هرگز از مرز دولت بالقوه فراتر نرفت و در عمل به عنوان يك اصل مقدس برای قبول انفعالی وضع موجود باقی ماند و موجب گردید تا حکومت عدل، آرمانی تلقی شود، به گونه‌ای که نیل به آن پیش از بازگشت امام عصر(ع) غیرممکن باشد.^(۲)

برداشت حمید عنایت به گونه ای دیگر توسط حامد الگار مورد اشاره قرار گرفته است:

عقیده رایج در شیعه بر این تعلق داشته که «غیبت امام» هر نوع احتمال و امکان استقرار يك قدرت راستین و کامل را از بین برده است. غیبت امام و به تعلیق ماندن سوگند بیعت با او و انکار رسمی مشروعیت حکومتها، به معنی تعهد در راه يك شورش فعال نبود.^(۳)

موضوع غیبت امام(ع) هنگامی که با اصل «تقیه» همراه شد به تمایل عدم دخالت در امور سیاسی شدت بخشید. همانگونه که گفته شد در تاریخ شیعه، عنصر مبارزه جویی و حق طلبی همواره وجود داشته و حتی برخی با شمشیر و زره به بستر خواب می‌رفتند و آماده استقبال از مهدی موعود(عج) بودند، با این حال قلیل بودن شیعیان در برابر اهل سنت و عدم امکان انزواطلبی موجب نگرشهای واقع بینانه در نزد شیعه و علمای آن شد که در ذیل به بررسی روند تحول نظرات علمای این مکتب می‌پردازیم:

فقیهان شیعه در احکام فردی و عبادی کوشش بیشتری نسبت به احکام عمومی و حقوقی و سیاسی داشته‌اند. عدم توجه لازم و بایسته به ولایت و سیاست از سوی عالمان شیعی به مسائلی چون کم بودن تعداد شیعیان، فشار و اختناق حکومتهای جور و دوری علما از حکومت و برخی عوامل دیگر بازمی‌گردد. در مواردی، با وجود حاکمیت جو خفقان

۱. حامد الگار، دین و دولت در ایران، نقش علما در دوره قاجار، ترجمه ابوالقاسم سرتی (تهران، توس، ۱۳۶۹) ص ۲۱.

۲. حمید عنایت، اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی (تهران، خوارزمی، ۱۳۶۲) ص ۵۳.

۳. حامد الگار، ص ۴۷.

و انجام تقیه از سوی علمای این مذهب، مسائل مربوط به فقه سیاسی و حکومتی در لابلای سایر مباحث فقهی مورد اشاره قرار گرفته است. بویژه این موضوع در مورد عصر فقهای اقدم (متقدمین) همچون شیخ کلینی، شیخ صدوق و شیخ مفید بیشتر مشاهده می‌شود.

شیخ کلینی (متوفی ۳۲۸ یا ۳۲۹ هـ) بخش عظیمی از کتاب اصول کافی را به بحث ولایت و امامت تحت عنوان کتاب الحجج اختصاص داده است. از جمله روایتهای مهم این کتاب مقبوله عمر بن حنظله است، که بر طبق آن از امام صادق (ع) نقل شده کسی که در موضوعی حق یا باطل نزد سلطان و قاضیان وقت (طاغوت) به محاکمه رود چنان است که نزد طغیانگر به محاکمه رفته باشد و آنچه طغیانگر برایش حکم کند اگر چه حق مسلم او باشد چنان است که مال حرامی را می‌گیرد.^(۱)

شیخ صدوق (۳۰۵-۳۸۱ هـ) و تمام فقهای پس از او بر این عقیده تزلزل ناپذیر بودند که یگانه حکومت حقه و تنها پیشوای مطاع، امام معصوم و منصوص از جانب خداست. صدوق در آثار خویش در باب وظایف شیعه در عصر غیبت تنها به بیان ضرورت پرهیز از حکام غیر معصوم و جایز بسنده می‌کند، و مواضعی صرفاً سلبی اتخاذ می‌کند.^(۲) او که معاصر با دوران زوال عباسیان و حکومت یافتن خاندان شیعی آل بویه و مورد تکریم آنان بوده، در کتب فقهی و فتوایی خود از جمله در کتاب المقنع و کتاب الهدایة بالخیر به مسائل حکومتی همچون جهاد و وظایف رهبر مسلمین اشاره کرده است. شیخ صدوق با توجه به شرایط تقیه، با تلویح و اشاره، مراجعه به دستگاه قضایی بنی عباس را تحریم کرده و به شیعیان دستور می‌دهد که به برادران خود (فقهای شیعه) مراجعه و اختلافات خود را حل و فصل نمایند. صدوق در کتاب حدیثی - فتوایی من لایحضره الفقیه که جزو کتب اربعه شیعی است، با نقل احادیثی پذیرفتن حکومت طاغوت و مراجعه به آن را حرام و تبعیت از امام عادل را - که ظاهراً اعم از امام معصوم و ولی فقیه است - لازم شمرده است.^(۳)

۱. ثقة الاسلام کلینی، اصول کافی، با ترجمه و شرح جواد مصطفوی (تهران، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت، بی تا)، ج ۱، ص ۸۶.

۲. غلامحسین زرگری نژاد، تحول اندیشه های سیاسی در دوره قاجار (از آغاز تا پایان دوره ناصر)، رساله دکتری دانشگاه تربیت مدرس، شهریور ۱۳۷۳، ص ۷۵.

۳. نک: حسینعلی منتظری، مبانی فقهی حکومت اسلامی، ترجمه و تقریر محمود صلواتی (تهران، کیهان، ۱۳۶۷)، ج ۱، ص ۱۹.

پس از شیخ صدوق، شیخ مفید (۳۳۸-۴۱۳ هـ) و سید مرتضی نیز همچنان اصالت را به بیان مواضع سلبی شیعه دادند. آنان به دلیل عدم اعتقاد به وظیفه علما بر تشکیل حکومت در عصر غیبت، و نیز به سبب ارتباط اجتناب ناپذیر با واقعیات اجتماعی، با اظهار فتاوی صریحی در وظیفه علمای مبسوط الید به اقامه حدود و اخذ اخماس و غیره، میان مسئله مشروعیت و مقبولیت تفاوت گذاشتند و در يك واقعگرایی خردمندانه و اجتناب ناپذیر، فتوای حلیت عمل با سلطان، حلیت اخذ جوایز و عطایای ایشان را صادر کردند.^(۱)

مجموعه نظرات شیخ مفید در امور سیاسی به شرح زیر است:^(۲)

۱- ولایت در زمینه‌های مربوط به قضا، اجرای حدود و تدبیر امور مسلمین و تأسیس حکومت از آن سلطان اسلام است که از جانب خداوند تعیین شده باشد. این سلاطین که از جانب خدا منصوب شده اند ائمه معصومین اند که آخرین آنها حضرت صاحب الامر (عج) است.

۲- در زمان غیبت ایشان، اختیارات و ولایت از جانب وی به فقهای شیعه تفویض گردیده است.

۳- فقها می‌توانند در صورت تمکن و بسط ید، وظایف سلطان حقه اسلام را برعهده گیرند و جامعه را بر طبق احکام اسلام اداره کنند.

۴- در صورت عدم تمکن شخصی، فقها می‌توانند حتی در دستگاه حکومت جور نیز وارد شوند و از آن طریق حدود الهی و حفاظت از حقوق مؤمنین را اجرا نمایند، لکن به موارد خلاف قانون خدا حتی با تقیه نیز نمی‌توانند عمل کنند.

۵- بر مؤمنین واجب است فقهای شیعه را در اجرای امور حکومتی کمک نمایند.

۶- بر مؤمنین حرام است که سلاطین و حکام جور را یاری کنند.

۷- معرفت احکام و داشتن فقاقت بعلاوه قدرت بر اداره امور، شرط صلاحیت برای تصدی ولایت و حکومت است، در غیر این صورت تصدی ولایت حرام است.

۱. زرگری نژاد، صص ۷۵ و ۷۶.

۲. منتظری، صص ۲۲ و ۲۳، درباره اندیشه سیاسی شیخ مفید نک: مجله حوزه، ش ۵۴، بهمن و اسفند ۱۳۷۱.

سید مرتضی (معروف به علم الهدی) و برادرش سید رضی گردآورنده نهج البلاغه^(۱) که هر دو از شاگردان میرزا شیخ مفید بودند، خدمات ارزنده‌ای به تدوین فقه سیاسی اسلام نمودند. سید مرتضی علاوه بر تألیف کتاب مشهور الذریعه الی اصول الشریعه، نزدیک به سی سال نقابت سادات، امیرالحاج و قاضی القضاة و مرجع تظلمات و شکایات مردم بود.^(۲) به این ترتیب، واقعیت‌های زندگی شیعه، علمای بزرگ از جمله سید مرتضی را به سوی نظریه همکاری با سلطان کشاند. درست از همین زمان است که مباحث کاملاً جدیدی با عنوان «العمل مع السلطان»، «جوایز سلطان» و «ولایة من قبل الجائر» به آثار فقهی راه یافت. سید مرتضی نخستین فقیهی است که در باب همکاری شیعیان با سلطان دست به تألیفی مستقل زد.^(۳)

ابوالصلاح حلبی (۳۷۴-۴۴۷ هـ) نماینده سید مرتضی در حلب بود. او در کتاب الکافی فی الفقه در فصلی تحت عنوان «فصل فی تنفیذ الاحکام» معتقد است: «فقیه می‌تواند در اجرای حکم که شامل اقامه حدود و تعزیرات نیز می‌باشد با احراز شرایطی از قبیل علم، تقوا، قدرت، عقل، رأی و بصیرت، حکم کرده و آن را تفویض نماید. حلبی معتقد است با شرایط فوق، فقیه می‌تواند بر مسند قضاوت بنشیند، هر چند که این مسند را از ظالم گرفته باشد.»^(۴)

شیخ طوسی (۳۸۵-۴۶۰ هـ) که در دوران زندگی خود مواجه با هجوم ترکان سلجوقی شده و با مهاجرت به نجف اشرف مهمترین حوزه شیعی را در این شهر بنیاد نهاد، علاوه بر دو کتاب مشهور تهذیب و استبصار که از منابع اربعه فقهی و حدیثی شیعه امامیه محسوب می‌شوند، حدود یازده کتاب دیگر در فقه تألیف نمود که مشهورترین آنها مبسوط، نهایه و خلاف هستند. شیخ طوسی با وجود آنکه به سبب تضییقات نسبت به شیعیان در تقیه به سر می‌برد، در کتاب نهایه مباحثی در مورد پذیرش مشاغل حکومتی ارائه

۱. از بعضی اشعار و کلمات سید رضی استنباط شده که وی امکان حاکمیت مکتب اهل بیت (ع) در عالم خارج را امکانپذیر می‌دانسته. رک: سخنرانی آیةالله خامنه‌ای در جمع روحانیون استان چهارمحال و بختیاری در مهرماه ۱۳۷۱.

۲. احمد آذری قمی. ولایت فقیه از دیدگاه فقهای اسلام. (قم: دارالعلم. ۱۳۷۲) ص ۲۰۳.

۳. زرگری نژاد، ص ۳۴.

۴. آذری قمی، صص ۲۰۵ و ۲۰۶.

داده و می‌گوید: «تولّی امر و پذیرفتن منصب از جانب سلطان عادل و حاکمی که امر به معروف و نهی از منکر کند و هر چیزی را در موضع خود و جایگاه ویژه خود قرار بدهد، جایز و حتی تشویق شده است، و چه بسا در برخی موارد واجب نیز بشود. و آن در صورتی است که شخص پذیرنده منصب متمکن از امر به معروف و نهی از منکر و رفتار عادلانه در آن منصب بوده باشد. و اما تولّی امور در حکومت جور، پس اگر یقین کند که در صورت پذیرفتن و یا ظن غالب پیدا کند که در صورت پذیرفتن منصب در دستگاه سلطان جور، موفق به امر به معروف و نهی از منکر، تقسیم اخماس و صدقات در بین مستحقین و دستگیری و یاری از برادران دینی خود خواهد شد، بدون آنکه قبیحی را مرتکب شده و واجبی را بشکند، ایراد ندارد و مستحب هم هست که آن را بپذیرد، در غیر این صورت ورود به دستگاه ظلم و جور در هر شکل آن برای انسان جایز نیست.»^(۱)

به این ترتیب، فتاوی شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی برای برقراری رابطه‌ای مشروع و منطقی میان نظریه مشروعیت و مقبولیت به شیعیان امکان استمرار حیات اقتصادی و اجتماعی را در متن جوامع سنی مذهب داد. در عین حال، مواضع سلبی علما در مقابل حکومت و تأکید بر جنبه‌هایی از فلسفه سیاسی شیعه در مسئله امامت باعث شد تا تشیع در جریان عمومی اهل سنت مستحیل نشود و استقلال خود را حفظ نماید. به عبارت دیگر رمز تداوم حیات و بقای شیعه به عنوان يك مکتب و عدم تبدیل آن به يك جریان فقهی، همان جوهره‌های اندیشه سیاسی شیعه بود. علمای صدر دوره غیبت از طریق نزدیکی معقول و محدود به شاهان بویه ای، گامی مهم در حل تضاد موجود میان آرمان و واقعیت برداشتند. این نزدیکی بر بنیاد فتاوی روشن بود... و تنها بر آن بود که با شکستن مرزهای پرهیز مطلق، راه را برای ایصال نفع به شیعیان باز کند.^(۲)

محمد بن ادریس حلی (متوفی ۵۹۸ هـ) صاحب کتاب مشهور السرائر که پس از يك دوره طولانی عدم پویایی در فقه شیعه به علت حاکمیت نظرات شیخ طوسی، آرای او را مورد انتقاد قرار داد، معتقد است: «هرگاه هفت شرط عقل، رأی، جزم، تحصیل، سعه حکم، بصیرت و عدالت در کسی جمع شود، تصدی حکومت به او واگذار می‌شود،

۱. منتظری، صص ۳۰ و ۳۱.

۲. زرگری نژاد، ص ۷۶.

اگر چه بر حسب ظاهر، از طرف ستمگر تعیین شده باشد. پس هر گاه مسئولیتی به وی عرضه شود بر اوست که قبول نماید، زیرا این ولایت مصداق امر به معروف و نهی از منکر است که بر او متعین شده است. چه اینکه در حقیقت او از جانب ولی امر (ع) دارای نیابت است و سلطان ستمگر، غاصبی بیش نیست. والیان راستین امر، این اجازه را به او داده‌اند، بنابراین حق رد این مقام را ندارد. شیعه نیز موظف است به او مراجعه نماید و حقوق اموال خویش، نظیر خمس و زکات را به او تحویل دهد و حتی خود را برای اجرای حدود در اختیار وی قرار داده و نباید از حکم او عدول کند، زیرا هر کس از حکم او عدول نماید، در حقیقت از حکم خدا سرپیچی کرده است و تحاکم نزد طاغوت برده است.^(۱)

به موازات تأکید شیعه بر نامشروع بودن حکومت‌های جور، همکاری و مساعدت به آنان مذمت شده و عالمان شیعی از نزدیک شدن به حاکمان جور اجتناب می‌کردند. نمونه بارز در این زمینه مواضع سید بن طاووس (متوفی ۶۷۳ هـ) است. او از جمله فقهای به شمار می‌رود که در اندیشه حکومت اسلامی بود.^(۲) نقل شده که او در پاسخ به نامه وزیری که خواستار دیدار با او شده بود، نوشت:

«خداى تعالى و فرستاده او (ص) و پيشوايان (ع) مرا مکلف فرموده اند که از باقى ماندن تو بر کرسی فرمانروایی، حتى تا رسیدن نامه من به تو، اکراه داشته باشم.»

در پاسخ به یکی از پادشاهان نیز او را غاصب نامید و تقاضای دیدار را رد کرد.^(۳) موضوع حایز اهمیت آن است که هر چند برخی فقهای شیعه در تمهید تدابیر عملی جهت کنار آمدن با فرمانروایان بوده‌اند، اما آنچه که مصلحت اندیشی شیعه را از اهل سنت متمایز می‌سازد، این است که چنین ترتیباتی غالباً حالت چاره موقت داشته و هرگز موضع اساسی شیعه را مبنی بر اینکه در غیبت امام غایب، تمام قدرتهای غیر مذهبی نامشروع

۱. آذری قمی، ص ۲۲۸.

۲. آیه الله خامنه‌ای در سخنانی در تاریخ ۱۵ مهر ۱۳۷۱ در این زمینه می‌فرمایند: «در میان علمای گذشته ما، شاید بتوان دوسه نفر را پیدا کرد که... در ذهن آنها امکان حاکمیت مکتب اهل بیت (ع) در عالم خارج مطرح بوده است. مثلاً یکی از آنها مرحوم سید بن طاووس (ره) است... که وجود شریف خودشان را در همان زمان اولی و اخق از دیگران می‌دانستند. نک: مجله حوزه، ش ۶۴-۶۳ (مرداد-آبان ۱۳۷۳) ص ۳۲۳.

۳. همان، ص ۲۷۰.

هستند، منسوخ یا ضعیف نساخته است.^(۱)

خواجه نصیر طوسی (۵۹۷-۶۷۲ هـ) بویژه از نظر حضور در متن امور سیاسی، چهره شاخصی در میان علمای شیعه محسوب می‌شود. او با حضور در دستگاه هولاکو خان مغول و با تصرف مهمترین منصب دستگاه ایلخانان یعنی وزارت اوقاف، موفق شد امور مالی حکومت را در اختیار بگیرد. آرای سیاسی خواجه در کتاب اخلاق ناصری و تلخیص المحصل گرد آمده است.

علامه حلی (متوفی ۷۲۸ هـ) نیز همچون خواجه نصیر به گونه‌ای در دربار ایلخانان نفوذ کرد و توانست الجایتو را به مذهب تشیع درآورد و در نتیجه شیعه در این زمان مذهب رسمی شد، به گونه‌ای که در سال ۷۰۶ نام امیرالمومنین علی (ع) در سکه‌ها و خطبه‌ها حک شد. دیدگاه‌های فقهی و سیاسی علامه حلی را می‌توان در کتاب منتهی المطلب و قواعد الاحکام جستجو کرد.

از نظرات مهم سیاسی علامه حلی بحث پیرامون قیام امام حسین (ع) و صدور جواز صلح است. او در مبحث هدنه یا مهاده (آتش بس و صلح) در دو کتاب منتهی المطلب و تذکره الفقهاء به حرکت امام حسین (ع) اشاره کرده و معتقد است: «پیشنهاد یا پذیرش قرارداد مهاده و مصالحه با دشمن، امری جایز است نه لازم، و فرقی نمی‌کند که مسلمانان (و طبعاً امام و رهبر آنان) قوی باشند یا ناتوان. آنان در هر شرایطی کاملاً اختیار دارند که اقدام به صلح کنند و یا تا مرز شهادت بجنگند. آنچه سیدالشهداء (ع) انجام داد، انتخاب راه دوم بود، وگرنه امام (ع) می‌توانست همانند برادرش راه مصالحه را در پیش گیرد و هیچ الزام و تکلیف شرعی متوجه آن حضرت نبود.»

البته کلام علامه ناظر به برخی شرایط که «هدنه» جایز نیست و جنگ ضرورت دارد نمی‌شود، فقط ناظر بر وجوب و عدم وجوب آن است. علامه همچنین در کتاب قواعد، مهاده را در صورت ضرورت واجب می‌داند.^(۲)

طبعاً نظرات علامه نمی‌توانست مورد پذیرش دیگر فقهاء قرار گیرد و دیدگاه‌های وی مورد ارزیابی‌های متعدد قرار گرفت. اما حرکت فرهنگی او، رشد و گسترش مراکز فرهنگی و

۱. عنایت، ص ۵۵ و نیز: حامد الگار، ص ۴۷.

۲. ضیاءالدین مرتضوی، عاشورا در فقه، روزنامه جمهوری اسلامی، ش ۴۶۴۲ (۳۰ خرداد ۱۳۷۴).

حوزوی شیعه در بلاد اسلامی را در پی داشت.

محمد بن مکی معروف به شهید اول (۷۳۴-۷۸۶ هـ) که به درخواست حکومت سریداران خراسان، کتاب مشهور *اللمعة الدمشقیة* را تألیف کرد، با این عمل نشان داد که علمای شیعه از استقرار حکومت شیعی بسیار خرسند بوده و با تشکیل حکومت در عصر غیبت به وسیله شیعیان نظر مساعد داشته‌اند، و این درحالی بود که او در چنگ دشمنان گرفتار و در تقیۀ کامل به سر می‌برد. شهید اول، نخستین فقیهی است که ابواب فقه را به چهار قسمت تقسیم کرد و یک قسمت آن را تحت عنوان *سیاسات* نامگذاری نمود. به اعتقاد او *سیاسات* آن قسمت از فقه است که نه در دایرة عبادات می‌گنجد و نه در دایرة عقود و ایقاعات. بلکه آن قسمت از احکام است که شامل بخش عظیمی از ابواب و فروع فقه اسلام بوده و غالباً نه به صیغه عقد نیاز دارد و نه به قصد قربت. شهید اول در کتاب *لمعه* به اقامۀ حدود و قضا و حکومت در بین مردم در عصر غیبت توسط فقهای جامع الشرایط جواز داده است و به مردم نیز سفارش مؤکد کرده که در چنین شرایطی از فقها تبعیت کنند نه حکام جور.^(۱)

فاضل مقداد یا فاضل سیوری (متوفی ۸۲۶ هـ) از شاگردان شهید اول و صاحب کتاب *کنز العرفان* است. از نظریات مشهور او همزاد دانستن دین و حکومت بوده و معتقد است که بایستی این دو در یک تن فراهم آیند و الا نقض غرض لازم می‌آید. در خصوص اقامۀ نماز جمعه که از مناصب حکومتی است آن را در صورت تشکیل اجتماع در عصر غیبت توسط فقها واجب می‌داند.^(۲)

احمد بن فهد حلی (متوفی ۸۴۰ هـ) نیز از شاگردان شهید اول و صاحب کتاب *المذهب البارع فی شرح مختصر النافع* در مورد اقامه نماز جمعه و رجوع مردم به فقیه به عنوان نایب امام در امر قضاوت و اجرای حدود، مطالب روشنی دارد. از اقدامات جدی او بحث و مناظره با ارباب مذاهب بود که نهایتاً موجب شد امیر عراق (میرزا اسپند ترکمان) به مذهب شیعه علاقه‌مند شود و دستور دهد خطبه‌ای به نام امیرالمؤمنین و اولاد او (ع) انشا نمایند و به نام دوازده امام سکه زنند. از آثار حرکت فکری ابن فهد حلی ظهور سلاطین

۱. منتظری، صص ۳۷ و ۳۸.

۲. همان، ص ۳۸ و آذری قمی، صص ۲۷۵ و ۲۷۶.

شیعه آل مشعشع توسط یکی از شاگردان او به نام سید محمد بن فلاح است.

در جمع‌بندی نظریات و عملکرد علمای شیعه تا دوره صفوی باید گفت، پس از درگذشت شیخ طوسی و با وجود تحولی که ابن ادریس در فقه عمومی شیعه ایجاد کرد و رکود موجود را از میان برداشت، فقه سیاسی شیعه تا دوره صفوی در واقع ره‌توشه‌ای برای اجتهادی تازه در قلمرو تئوریک و عرضه فتاوی تازه و متفاوت با گذشته نداشت. مهمترین تحولی که در فاصله حیات شیخ الطائفه تا دوره صفویه اتفاق افتاد، یکی اقدام خواجه نصیر در همکاری با محتشم قهستان و هولاکو خان مغول بود، و نیز گرایش به اندرز و نصیحت که وی پایه گذار آن در میان شیعه شد، و دیگری اقدام علامه حلی و شهید اول است. علامه نخستین فقیهی بود که به فتاوی عمل با سلطان، اخذ جوایز و غیره عمل کرد و در عمل نیز بر درستی آن فتاوا صحه گذاشت. شهید اول نیز اگرچه در فقه خویش، اظهاری در باب فتاوی سیاسی گذشته نکرد و لمعه او از این مباحث تهی است، اما به دلیل سکوت او، می‌توان گفت که وی نیز همانند علمای گذشته به رسالت علما و فقها در تأسیس حکومت در دوره غیبت باور نداشته و تنها معتقد به مواضع سلبی پیشینیان و فتاوی خاصه ایشان، در تفاوت میان مشروعیت و مقبولیت بوده است.^(۱)

به نظر می‌رسد با توجه به علت دعوت خواجه علی مؤید از شهید اول برای تصدی ولایت دینی، در اواخر دوره ایلخانان، اولین جوانه‌های اندیشه انقسام ولایت کلیه و تامه، به ولایت سیاسی و ولایت دینی - که علما تنها عهده‌دار بخش اخیر تلقی می‌شدند - در این روزگار متبلور شد. بدین سان میراث علمای متقدم را برای علمای صفوی می‌توان به طور خلاصه چنین دسته بندی کرد:^(۲)

۱- اصل خدشه ناپذیر ظلمه بودن تمام حکومت‌های غیر معصوم.

۲- شیعیان در شرایط عادی و در هنگامی که موظف به تقیه نیستند، باید از مراجعه به محاکم طاغوت خودداری کنند.

۳- علما و شیعیان آگاه به احکام، و حتی پدران و اولیای خانواده، در صورت تمکن و احساس عدم اضرار حکومت جور، موظف به اقامه حدودند.

۱. زرگری نژاد، پیشین.

۲. همان، ص ۷۷.

۴- همکاری با سلاطین جور در شرایط توانایی به امر به معروف و ایصال نفع به شیعیان رواست، بخصوص اینکه ولایت در اصل متعلق به معصوم است.

۵- اخذ جوایز و عطایای سلطان؛ جوایزی که از يك غصب معین سرچشمه نمی گیرد، بلاشکال است.

۶- نصیحت و اندرز سلاطین جور، امری است معقول و مشروع.

۷- مقبولیت حکومت‌های شیعی و حمایت از آنان به طور مستقیم و غیر مستقیم. با ظهور دولت صفوی (۹۰۷-۱۱۳۵ هـ) و رسمی شدن شیعه در ایران، علمای شیعه از نفوذ و قدرت بیشتری برخوردار شدند. علمایی چون **محقق ثانی** (کرکی)، **مقدس اردبیلی**، **شیخ بهایی**، **میرداماد** و **علامه مجلسی** علاوه بر تدوین رسالات و تألیفات، از عوامل مؤثر در نظام حکومتی بودند. فقه سیاسی شیعه در این دوره، خصوصاً در بحث ولایت جائر، جوایز سلطان و خراج به دلیل تماس با واقعیات اجتماعی به سوی بحث‌های جدی کشانده شد. قبول ولایت دینی و مقام شیخ الاسلامی حکومت صفوی از سوی محقق کرکی باعث بروز اعتراضاتی علیه او از سوی علمایی چون **فاضل قطفی** و **محقق اردبیلی** گردید. حاصل این اعتراضات تولد رسایلی ارزشمند بود که در کتابی به نام **کلمات المحققین** جمع شده‌اند. علاوه بر این، دفاعیات کرکی از آرای خود در باب حلیت اخذ خراج، در مجموعه‌ای با نام **رسائل الکرکیه آمده است**.^(۱)

محقق کرکی یا **ثانی** (متوفی ۹۴۰ یا ۹۴۵ هـ) از علمای جبل عامل لبنان بود که به دعوت **شاه تهماسب** به ایران آمد و رسماً مقام **شیخ الاسلام** یافت. **شاه تهماسب** طی توقیعی (به تاریخ ۱۶ ذی الحجه ۹۳۹) اختیارات وسیعی در امور حکومتی به عهده او گذارد.^(۲)

مقدس اردبیلی (متوفی ۹۹۳ هـ) به سبب علاقه به زندگی در مجاورت آستان مقدس علی (ع) در نجف، دعوتهای مکرر سلاطین صفوی برای مسافرت به اصفهان را نپذیرفت ولی با ارسال نامه‌ها و توصیه‌هایی آنان را ارشاد و راهنمایی می کرد و دو رساله در مورد خراج تألیف کرد.

۱. مأخذ قبلی، ص ۳۵.

۲. منتظری، ص ۳۹.

در این دوره نیز دو گرایش عمده در عملکرد علمای شیعه در برخورد با حکومت همچنان وجود دارد و همزمان با دخالت و نفوذ روحانیون در امور، برخی حتی حاضر به دیدار با پادشاهان نمی‌شدند. بجز مقدس اردبیلی که در نجف به سر می‌برد، سید محمد موسوی عاملی معروف به صاحب مدارك (متوفی ۱۰۰۹ هـ) و شیخ حسن بن شیخ زین الدین معروف به صاحب معالم (متوفی ۱۰۱۱ هـ) که از فقهای بزرگ شیعه در جبل عامل لبنان بودند، به خاطر اجتناب از ملاقات با شاه عباس، ترجیح دادند از آمدن به ایران و زیارت حضرت رضا(ع) صرفنظر کنند.^(۱) این در حالی بود که در سفر مشهور پیاده شاه عباس به مشهد، شیخ بهایی او را همراهی می‌کرد.^(۲) بدیهی است همکاری علمای شیعه با پادشاهان جور، هیچگاه پایدار و ناشی از اعتقاد آنان نبوده است، بلکه با نفوذ در قدرت آنان عاملی برای حفظ مکتب و کیان اسلام می‌شدند و بدینوسیله مسلمانان را یاری می‌کردند.

مهمترین رویداد فکری در اواخر دوره صفوی پیدایش تفکر اخباری در حوزه‌های علمی شیعه بود. احیاگر و مجدد مذهب اخباری محمد امین استرآبادی (متوفی ۱۰۳۳ هـ) است که کتاب مشهور او فواید المدینه است. مکتب اخباری برای عقل هیچگونه حجتی قایل نبوده و به‌طور کلی اجتهاد مرسوم بین علمای اصولی را نمی‌پذیرد.

رواج تفکر اخباری از پویایی حوزه‌های علمیه کاست و به‌جای آن نوعی جمود فکری و تحجر مذهبی را حاکم گردانید، بطوری که علمای مشهور این دوره همچون علامه مجلسی و ملا محسن فیض کاشانی (متوفی ۱۰۹۱ هـ) همگی روش بینابین را اتخاذ کردند. اخباریها در طول يك قرن حوزه فعالیت خود را به مناطق مذهبی عراق، بحرین، هندوستان و ایران گشاندند تا اینکه با کوششهای علامه وحید بهبهانی (۱۱۱۷-۱۲۰۸ هـ) تفکر اصولی بر اخباری فایق آمد.

شیوع تفکر اخباری در مقام عمل می‌توانست وظایف و مسئولیتهای مجتهدان شیعی و نایبان عام را تحت الشعاع قرار دهد، ولی با مقاومت جدی علمای شیعه این خطر به‌طور

۱. محمد علی مدرس، ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب (تبریز، خیام، بی‌تا) ج ۳، ص ۳۹۲.

۲. میر سید محمدباقر خوانساری. روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات (تهران. اسلامیه. ۱۳۰۶) ج ۷،

کلی از بین رفت، ولی ریشه‌های این تفکر همچنان در حوزه‌های علمی جریان یافت. همزمان با استقرار حکومت قاجار در ایران (قرن ۱۳ هجری / ۱۹ میلادی) حوادث مهم و سرنوشت سازی در جهان اسلام و ایران پدیدار شد که ناشی از روند رو به گسترش استعمار کشورهای اروپایی بود. در کنار آن، فرقه‌ها و نحله‌های فکری جدیدی که بعضاً مورد حمایت کشورهای استعمارگر قرار داشتند ظهور نمودند. حوزه‌های علمی نیز از تأثیرات این تحولات برکنار نماندند. واکنشهای سیاسی علما در عرصه نظری و عملی در این دوران از درخشانترین ادوار تاریخ شیعه به شمار می‌آید. علمای شیعه در این دوره، نسبت به جریانهای اجتماعی با الهام از مبانی اندیشه دینی در حرمت سلطه اجنبی بر کشور و نیز با درک ضرورت حمایت از سرمایه‌های ملی، علاوه بر حرکت تدریجی به سوی مبارزه علیه استبداد و قانونخواهی، پیشاهنگ مبارزات ضد استعماری شدند.

روح کلی و جوهر اندیشه سلبی حکومت شیعی مبنی بر عدم مشروعیت حکومتهای غیر معصوم که از عصر صدوق با الهام از سیره ائمه (ع) تبلور یافت، از سوی مراجع، مجتهدین و علمای شیعه در دوره قاجار نیز رعایت شد و هیچ عاملی موجب عدول جزئی آنان از مبانی تئوریک و سلبی شیعه نگردید. بر همین اساس بود که حتی وعاظ السلاطین نیز که تمایل گسترده‌ای به سازش با حکام زمانه داشتند، هرگز نتوانستند مبانی تئوریک مذکور را تغییر دهند. برخی علمایی هم که براساس اجتهادات خود در نظریه مقبولیت، به برقراری روابط نزدیک با دربار قاجاریه مبادرت کردند، همواره بر عدم مشروعیت حکومتهای غیر معصوم تأکید داشتند.^(۱)

میرزای قمی (۱۱۵۰-۱۲۳۱ ق) که در دوران دو پادشاه نخستین قاجار می‌زیست، دو رای بالنسبه متضاد در باب حکومت بروز داده است. *ارشاد نامه* او که در سن پنجاه سالگی نوشته شده و مخاطب آن *آقا محمد خان قاجار* است، حاوی مطالبی پیرامون اهمیت مقام پادشاهی و معنی «ظل الله» نامیده شدن شاه است.

از دیدگاه او شاه «شبه جانشین خدا» ست و بر طبق مشیت خدا شاه شده و بنده‌ای را نشاید که «سر از کمند اطاعت» او پیچد. او پادشاه بد را تنها در برابر خداوند رحمان پاسخگو قرار می‌دهد. با این همه در بسیاری دیگر از نوشته‌های میرزای قمی در دوران

۱. زرگری نژاد، ص ۲۱.

فتحعلی شاه، چندان از تایید شاه خبری نیست. او در رساله‌ای که برای عوام نوشته از واجب‌الاطاعه نبودن پادشاهی سخن به میان می‌آورد و مشروعیت حکومت زمان را سخت مورد سؤال قرار می‌دهد و فرمانروایان وقت را «حکام جور» می‌خواند. میرزای قمی در کتاب جامع‌الشتات نیابت عام فقیه را مورد تأکید قرار می‌دهد، ولی یادآور می‌شود که در هنگامی که فقیه توانایی کافی ندارد ناچار باید شیوه «المماشاة مع خلفاء الجور» را برگزیند.

او در نامه‌ای طولانی يك سال پیش از مرگ، به فتحعلی شاه در مورد نبودن حقی مشروع و خدایی و اصیل برای وی در امر حکومت بسیار گویاتر و روشنتر سخن گفته است و این در زمانی بود که صوفیان می‌کوشیدند برای ضدیت با علما عنوان اولوالامر به فتحعلی شاه بدهند. البته میرزای قمی با آنکه در چارچوب اندیشه و تئوری، حکومت فتحعلی شاه را به رسمیت نشناخت، در عمل با وی همکاری می‌کرد و شاه نیز به وی ارج فراوان می‌نهاده است.^(۱)

شیخ جعفر کاشف الغطا (۱۱۵۴-۱۲۲۸ هـ) از دیگر رهبران پرآوازه شیعی است. مشهورترین اثر او کشف الغطاء نام دارد که حاوی نظرات سیاسی و حکومتی اوست. از جمله می‌گوید: «جایز نیست بردن دعوی و مرافعه جز به نزد مجتهد؛ و هر کس در این امور به غیر مجتهد مراجعه کند از راه حق خارج شده است... اگر غیر مجتهد رئیس مسلمین شده باشد بر حکومت جایز نیست که قاضی نصب کند و یا شیخ الاسلام نصب کند مگر به اذن مجتهد.»

صاحب جواهر از قول کاشف الغطا نقل می‌کند: «فقیه حق تشکیل دولت و نصب سلطان دارد که اگر چنین کرد آن حکومت دیگر طاغوتی نیست.»^(۲) کاشف الغطاء از فتحعلی شاه پشتیبانی می‌کرد و در عین حال حکومت او را به طور مستقل به رسمیت نمی‌شناخت. او از نفوذ سیاسی بسیار زیاد و پیوند نزدیک با پادشاهان و فرمانروایان برخوردار بود و در سال ۱۲۲۷ هـ برای پایان یافتن جنگهای مرزی ایران و عثمانی از او به عنوان «شفیع» استفاده شد. او کتابش کشف الغطاء را به فتحعلی شاه پیشکش کرد و در

۱. عبدالهادی حائری. نخستین رویاروییهای اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب (تهران، امیرکبیر،

۱۳۶۷) صص ۳۲۴-۳۲۸.

۲. منتظری، ص ۴۸.

آن شاه قاجار را سخت ستود، با این وجود اجازه نمی داد که شاه بی هیچگونه تأیید و اجازه‌ای از سوی علما حکومت خود را مشروع بخواند.

کاشف الغطاء در جنگهای ایران و روس به فتحعلی شاه اجازه داد که رهبری جهاد با «اهل الکفر و الطغیان و الجحود» را در دست گیرد و اطاعت از فرمان شاه در امر جهاد را بر مسلمانان واجب و سرپیچی از او را سرپیچی از خدا دانست، و از سویی برای جلوگیری از هرگونه سوء استفاده‌های احتمالی فتحعلی شاه از این تأییدها، مسئله عدم مشروعیت با لذات حکومت او را بروشنی مورد تأکید قرار داد.^(۱)

مجاز شمردن دخالت فتحعلی شاه در يك قسمت از امور شرعی که از وظایف خاصه مجتهدان شیعی بوده از سوی کاشف الغطاء با وجود همه شرایط و محدودیتها، باز هم سخت مورد اعتراض داماد مجتهدش سید صدرالدین عاملی معروف به صدر اصفهانی (متوفی ۱۲۶۴ هـ) قرار گرفت.^(۲)

ملا احمد نراقی (۱۱۸۵-۱۲۴۵ هـ) که از جمله رهبران مذهبی بود که فتوای جهاد بر ضد روسها در جنگهای نخست داده و در جنگهای دوم با کفن شرکت کرده بود، دیگر عالمی است که برخوردش با دولت قاجار دوستانه بوده، ولی در بحثهای فقهی پیرامون حکومت و پادشاهی، مجتهدان را شایسته حکومت دانسته است.

نراقی در مثنویهایی که سروده (مثنوی طاق‌دیس) مقام پادشاه را ارج نهاده و مصداق روشن آن را فتحعلی شاه دانسته و القاب متعددی برای او ذکر کرده است. او در **معراج السعاده**، منصب والای ظل‌اللهی و مرتبه جلیله عالم پناهی را شایسته پادشاهان دادگر می‌داند. نراقی برای پیشگیری از اعتراضهای احتمالی، روایتی از امام هفتم (ع) نقل می‌کند که شیعیان را هشدار می‌دهد به سبب نافرمانی سلطان و فرمانروا، خویشان را ذلیل نسازند و یادآوری می‌کند که اگر شاه عادل است از خدا درخواست کنید او را پاینده بدارد و اگر ظالم است از درگاه الهی مسئلت نمایید که او را به صلاح آورد که صلاح احوال شما

۱. حائری، صص ۳۲۹-۳۳۱.

۲. آیه‌الله سید صدرالدین صدر (متوفی ۱۳۳۲ ش) نواده پسری صدر اصفهانی نقل کرده که کاشف الغطاء در پاسخ اعتراض داماد خود مبنی بر اینکه فتحعلی شاه شخص فاسق و ستمکاری است و به هیچ وجه دخالت در چنین اموری در خور صلاحیت او نیست، پاسخ داده بود که فتحعلی شاه شخص مسلمان و مجاهدی بوده و ضامن امنیت و آسایش ملت مسلمان ایران و کاملاً واجد صلاحیت است. نک: پیشین، ص ۳۳۲.

در صلاح سلطان شماست.^(۱)

نراقی به رغم موضع بسیار دوستانه‌ای که در برابر فتحعلی شاه و عباس میرزا داشته، هنگام بحث نظری پیرامون صفات و ویژگیهای فرمانروای شایسته، در بیان نامشروع شناختن حکومتی جز حکومت فقیهان عادل درنگ نکرده است. او در عوائد الایام نوزده حدیث یاد می‌کند که بر طبق آن فقیهان را تنها فرمانروایان شایسته جامعه اسلامی می‌داند. او معتقد است حوزه ولایت فقیهان به گستردگی حوزه قدرت و اختیار و ولایت پیامبر و امام است، مگر آنکه دلیلی روشن موردی را از اختیار فقیه مستثنی سازد.

نراقی رشته بحث را تا جایی می‌رساند که حدیثی از پیامبر اسلام (ص) می‌آورد که «فقیهان، امینان پیامبرانند و به شاهان نگروند و اگر چنان کردند باید به خاطر دینتان از آنان بپرهیزید.»^(۲) نراقی در اشعار عرفانی خود از شاه و سلطان سخت تبری جسته و در واپسین سالهای زندگی، از گذشته خود اظهار پشیمانی و از خود انتقاد کرده است.^(۳) از بررسی نوشته‌های او چنین به دست می‌آید که با توجه به مخاطبان گوناگون، شیوه برخورد او نیز متفاوت بوده است. در کتابهایی مانند معراج السعاده، خزاین و طاق‌دیس که برای خوانندگان عادی نوشته، صلاح می‌دانست به مردم زیر سلطه فتحعلی شاه بگوید که وی پادشاهی خوب و دادگر است، ولی در دیگر کتابهایش مانند عواید که برای طلاب علوم دینی نوشته، تئوری حکومتی شیعه را بیان نموده است. او تئوری حکومتی شیعه را بر پایه نفی شایستگی همه جز مجتهدان عادل و شایسته بنیاد نهاد و در این زمینه برخلاف میرزای قمی و سید جعفر کشفی، کسان دیگری مانند شاهان را مثلاً برای اداره امور سیاسی با مجتهدان شریک ندانست.^(۴) از دیگر رسایل نراقی سیف الامه و برهان المله است در پاسخ به شبهات و رد عقاید هنری مارتین.

حجة الاسلام شفتی (۱۱۷۵-۱۲۶۰ هـ) با نگاشتن رساله‌ای در باب اجرای حدود و تعزیرات، اقامه حدود را در عصر غیبت از وظایف مجتهدان دانسته و خود اقامه حدود می‌کرد. شفتی علاوه بر نفوذ معنوی و تفوق علمی، صاحب ثروت و مکنّت بسیاری هم بود.

۱. مأخذ قبلی، صص ۳۳۲-۳۳۵.

۲. همان، صص ۳۳۷ و ۳۳۸.

۳. همان، صص ۳۳۸-۳۴۰.

۴. همان، صص ۳۴۱ و ۳۴۲.

او هرگز به دیدن حاکم بلد نرفت و حاکم اصفهان هر وقت که به حضور می‌رسید، توجه زیادی به او نمی‌کرد. فتحعلی شاه تلاش زیادی داشت که شفتی عازم تهران و در آنجا مقیم شود اما وی نپذیرفت.^(۱)

سید جعفر کشفی (۱۱۸۹-۱۲۶۷ هـ) از شاگردان بحر العلوم در نجف بود. او نیز با فتحعلی شاه و بویژه با فرزند هفتم او محمد تقی میرزا حسام السلطنه حاکم بروجرد پیوندی دوستانه داشت و بسیاری از کتابهای خود را به خواهش همین شاهزاده نوشت. او در بیان ویژگیهای حاکم ضمن باور به آنکه حکومت از آن مجتهد شایسته است، با توجه به اینکه شرایط کامل حاکم و مجتهد را نمی‌توان با سانی در یک تن یافت، سرانجام بنا به ضرورت و اهمیت نظم و آرامش در جامعه، گاه قربانی کردن بسیاری از اصول بنیادی را برای جلوگیری از نابسامانی و تباهی مجاز شمرد.^(۲) نظرات او را می‌توان در سه کتاب *اجابة المضطربین، میزان الملوك و تحفة الملوك* یافت. او برای طرح عملی اداره امور جامعه اسلامی مسئله سلطنت پادشاهان غیر مجتهد را پیش کشیده است.^(۳) او به گفته پیامبر اسلام (ص) بدین شیوه باور داشته که اگر پادشاهی دادگر است سر نهادن بر فرمان او همانند سر نهادن بر فرمان خداست، ولی اگر شاه ستمکار است باید مردم شکبیا باشند تا امر فرج از سوی خداوند فرا رسد.

البته از دیدگاه کشفی اصل آن است که هر دو رکن دین و سیاست در هر شخص که نایب امام است جمع باشد و جدایی دین از سیاست امری نیست که در آغاز اسلام پایه‌گذاری شده باشد، که در درازای سده‌های پس از اسلام بر اثر رویدادها و جریانهای موجود، نظام حکومتی جامعه اسلامی برپایه دو رکن جداگانه گذارده شد. بدین سان کشفی حکومت پادشاهان را مشروعیت بخشید.^(۴)

شیخ مرتضی انصاری (۱۲۱۴-۱۲۸۱ هـ) معروف به شیخ الطائفه و خاتم الفقها پس از ملا احمد نراقی دومین فقیهی است که به‌طور مستقل و اخص نظرات خود را پیرامون

۱. حامد الگار، ص ۸۸.

۲. حائری، ص ۳۴۳.

۳. همان، صص ۳۴۴ و ۳۴۵.

۴. همان، صص ۳۴۸ و ۳۴۹.

ولایت فقیه بیان داشته و در کتاب مکاسب فصول مختلفی را به این موضوع اختصاص داده که شامل:

- ۱- اختیارات فقیه در زمان غیبت.
 - ۲- جواز و عدم جواز قبول حکومت و ولایت از طرف حکومت جائز.
 - ۳- بحث فقهی درباره اراضی و مسائل خراج و مقاسمه.
 - ۴- کیفیت معامله با سلطان جائز و ارتباط با او و اخذ جوایز سلطان.
 - ۵- رساله مستقل پیرامون تقیه و کیفیت زندگی مؤمنان در شرایط خفقان است.^(۱)
- در جنبه عملی، شیخ انصاری توانست اقتدار حوزه نجف را که پس از شکست ایران از روسیه و تضعیف موقعیت شیعیان رو به افول گذارده بود، اعاده کند و موفق به تربیت شاگردانی شد که در تحولات سیاسی بعدی ایران و عراق نقش مؤثری داشتند. البته وی از ورود مستقیم به مسائل سیاسی احتراز می کرد. ناصرالدین شاه برای شیخ انصاری احترام زیادی قایل بود.
- در دوران ناصرالدین شاه، ایران وارد مرحله واگذاری امتیازات و انحصارات به شرکتهای سرمایه داری و استعمارگران خارجی بویژه انگلیس و روسیه شد. بخش مهمی از تلاشهای علما در این زمان، مبارزه با سلطه اقتصادی و سیاسی بیگانگان بود.
- از جمله این قراردادها، قرارداد رویتر در ۲۵ ژوئیه ۱۸۷۲ م / ۱۸ جمادی الثانی ۱۲۸۹ بود. این قرارداد موجب ابراز مخالفتی با مقاصد گوناگون گردید. در میان علمای مخالف ملا علی کنی (۱۲۲۰-۱۳۰۶ ق) در رأس قرار داشت. او طی نامه ای به ناصرالدین شاه ضمن مخالفت با قرارداد رویتر، نکات مهمی را یادآور شد که از دیدگاه سیاسی علمای شیعه حایز اهمیت است. او در مقدمه این نامه، سلطنت دنیوی را از شئون نبی اکرم (ص) و ائمه اطهار (ع) می داند و در عصر غیبت معتقد است که پیامبر برای علما و سلاطین دو وظیفه جداگانه قایل شده است. او می نویسد: «پیامبر اسلام [علمای اعلام را نایب و مظهر علم و تکمیل نفوس و تطهیر اموال و انصاب مقرر فرمودند که بیان طریق آنها را از معاملات و مناکحات و غیر ذلک بفرمایند و سلاطین اسلام را در هر عصری مصدر و مظهر تنظیم امور عباد و رفع ثقل متقلبین و امنیت طرق و بلاد مقرر

۱. منتظری، ص ۵۱.

داشتند تا ایادی اقویا از سر ضعفا را کوتاه فرمایند.

ملا علی کنی وظیفه علما در امر به معروف و نهی از منکر و بیان مفاسد حکومت را مورد تأکید قرار می‌دهد. چه «پسند خاطر مبارك [ناصرالدین شاه] بشود یا نشود، در مقام اصلاح آن برآیند یا نیابند». او سپس صلاحیت میرزا ملکم خان، واسطه این قرارداد را زیر سؤال می‌برد و می‌گوید: «هر کس او را مصدر چنین اموری ساخته، خیانت به دین و دولت نموده است.»

کنی در انتقاد به قرارداد رویتز می‌نویسد: «از قرار مسموع و مکتوب در عهدنامه، آنکه جمیع خلق مجبور بر تسلیم اموال و املاک خود باشند از قبیل جنگلها و معادن و قنوات، بلکه سلطان با اقتدار نیز در این اجبار داخل باشند که املاک خالصه و زرخیدی و معادن و رودخانه‌ها را بتوانند به اجبار ببرند به حدی که پس از زمانی دولت بخواهد رفع آنها را بکند جمیع نقود خزانه عامره و نقود اجناس متداوله موجوده در دست رعایا وفا به اداء تاوان و زیان آن ننماید. اگر جسارت نباشد گوینده را می‌رسد که بگوید و بپرسد دولت را چه تسلط است بر املاک و اشجار و آب و اراضی رعایا که حتماً بفروشند؟ گمان ندارم در شرع خود بلکه سایر ادیان تجویز این قسم اجبارها شده باشد.»

آنچه که ملا علی کنی به آن اشاره داشت، همان موضوع فقهی و متفق القول در نزد علمای سلف بود، مبنی بر اینکه سلاطین و حکام مالک الرقاب مردم نیستند بلکه ماذون و منصوب از طرف فقیه و نایب امام هستند. البته روش اصلاحی علما در این زمان، از طریق استفاده از سلاطین بود و در پایان این نامه نیز از ناصرالدین شاه استمداد شده است.^(۱) ملا علی کنی همچنین با تکیه بر نفوذ معنوی و ثروت و مکتبی که داشت، ملجأ و پناهگاه مردم در برابر حکام ستمگر قاجار بود.^(۲)

از موارد مهم مبارزه علما با سلطه خارجی، تحریم استفاده از کالاهای آنها و توصیه به استعمال اجناس وطنی بوده است. مهمترین اقدام ضد استعماری علمای شیعه در دوران ناصری، حکم تحریم تنباکو توسط میرزا محمد حسن شیرازی (۱۲۳۰-۱۳۱۲ ق) بود.

۱. ابراهیم تیموری. عصری خبری یا تاریخ امتیازات در ایران (تهران، اقبال، ۱۳۶۳) صص ۱۲۴-۱۲۶.

۲. برای اطلاع بیشتر از زندگی علمی و نقش وی در رویدادهای سیاسی - اجتماعی نک: مجله مشکوٰه ش ۴۰، پاییز ۱۳۷۲.

این حکم پس از امضای قرارداد انحصار خرید و فروش تنباکوی ایران به شرکت انگلیسی تالبوت در ۲۸ رجب ۱۳۰۸ و در پی مبارزات علما و مردم ایران با این قرارداد (از جمله سید علی اکبر فال اسیری در شیراز، میرزا جواد آقا مجتهد در تبریز، آقای نجفی در اصفهان، میرزا حسن آشتیانی در تهران) منتشر شد و از آن پس «حربه تحریم» به عنوان یک سلاح مبارزاتی ضد استعماری و ضد استبدادی مطرح گردید.

همانگونه که گفته شد در این زمان، علمای شیعه برای مبارزه ضد استعماری، بکلی با استبداد داخلی قطع رابطه نمی کردند و گرچه میان استبداد داخلی و استعمار خارجی پیوستگی وجود داشت، لیکن نیاز به امنیت که پادشاهان عهده دار آن بودند، روابط میان علما و پادشاهان را ضروری و اجتناب ناپذیر ساخته بود. در عین حال با دفاع از حریم منافع مردم و فشار به حکومت‌های سلطه گر داخلی، مانع از افسار گسیختگی آنان می شدند. طریقه اصلاح از بالا را می توان در مشی سیاسی ترین چهره علمای معاصر یعنی سید جمال الدین اسدآبادی نیز مشاهده کرد.

ثمرات نهضت تنباکو پس از چندی نمایان شد. در کوتاه مدت علاوه بر لغو امتیاز انحصاری شرکت رژی، عقب نشینی در بار موجب گسترش مبارزه ضد استبدادی گردید و سرانجام ۱۵ سال پس از آن نهضت مشروطه به وقوع پیوست. در این نهضت علمای داخل و خارج ایران نقش اساسی و مهمی بر عهده داشتند. لیکن اختلاف نظر فقهی و نیز دوری و نزدیکی به حوادث و وقایع، کم تجربگی روحانیت در ورود یکپارچه و منسجم در امور سیاسی، سوءاستفاده و اختلاف افکنی برخی عناصر مفسد، موجب شد تا از این نهضت مطابق خواست علما بهره گیری نشود.

از نقطه نظر تحولات آرای سیاسی باید گفت، پس از شیخ انصاری طرح بحث ولایت فقیه توسط همه فقها دنبال شد. اما تا زمان مشروطه تحول خاصی در اندیشه سیاسی فقیهان به وجود نیامد. رویارویی فقها در نهضت مشروطه با مفاهیم جدیدی از قبیل حقوق مردم، آزادی، عدالت، نظارت، استبداد، تفکیک قوا، مساوات، وکالت، رأی، قانون و مشروطه باعث شد تا دو رویکرد فقهی متفاوت را شاهد باشیم: یکی دیدگاه سنتی با موضع نفی مطلق و دفاع از سیر پیشین، و دیگری دیدگاه تحول طلب به دنبال سازگاری دو مقوله مشروطه و مشروطه.

در رأس دیدگاه اول شیخ فضل الله نوری (شهادت ۱۳۲۷ ق) قرار داشت که آرای او در رساله تذکرة الغافل و ارشاد الجاهل بیان گردیده است. در جهت مقابل، رساله‌های متعددی نگاشته شدند که مهمترین آنها تنبيه الامة و تنزيه الملة تألیف میرزا حسین نائینی در ۱۳۲۷ ق است. از دیگر رساله‌های مبتنی بر دیدگاه دوم، باید از رساله مقیم و مسافر تألیف آقا نورالله اصفهانی در ۱۳۲۷ ق، رساله انصافیه تألیف ملا عبدالرسول مدنی در ۱۳۲۸ ق و نیز مسلك الامام فی سلامة الاسلام تألیف حاج شیخ اسدالله ممقانی در ۱۳۲۹ ق، یاد کرد. آرای آیه الله نائینی را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

۱- امور سیاسی از وظایف امام معصوم (ع) است و در زمان غیبت ایشان از وظایف مجتهدین عدول است.

۲- امور سیاسی از امور حسبیه به حساب می‌آید، اموری که شارع به هیچ وجه راضی به ترك آنها نیست. وظایف مراجع در حفظ و نظم ممالك اسلامی از تمام امور حسبیه با اهمیت تر است.

۳- در صورتی که تصدی این امور توسط مجتهدین عدول یعنی نواب امام عصر (عج) میسر نباشد، با توجه به عدم امکان ترك این امور بر مبنای سه اصل زیر عمل می‌شود:
الف - تدوین قانون اساسی شامل کلیه حقوق مردم و آزادی ایشان و وظایف و اختیارات زمامداران و شرایط عزل و انفصال آنها از مقامات تفویض شده، موافق مقتضیات مذهب.

ب - نظارت، مراقبت و محاسبه وکلای مجلس شورای ملی در اقامه وظایف نوعیه از سوی دولت و جلوگیری از هرگونه تعدی و تفریط.

ج - اشتغال هیأت منتخبه (وکلای مجلس) بر عده‌ای از مجتهدین عدول و یا ماذونین از قبل مجتهدین. تصحیح و تنفیذ و موافقت ایشان در آرای صادره برای مشروعیت آرا کافی است.

۴- اساس حکومت بر مبنای ولایت و امانت و با مشارکت عمومی و مشورت با عقلا با رأی اکثریت همراه با مسئولیت زمامداران در مقابل مردم است.

نظریه آیه الله نائینی چنانکه از نام دقیق کتاب او تنبيه الامة و تنزيه الملة فی لزوم مشروطية الدولة المنتخبه لتقليل الظلم علی افراد الامة و ترقية المجتمع برمی‌آید، مشروط به

عدم بسط ید مجتهدین عادل و به حکم ضرورت و از باب دفع افسد به فاسد است. او در پی سازگاری نظریه سنتی ولایت فقیه با حقوق مردم است. به اعتقاد او حکومت مشروطه در صورت عدم بسط ید مجتهدین عادل، اما با وجود مجتهدین در میان وکلای قوه مقننه و رعایت نظر ایشان در قوانین می تواند مشروعه باشد.^(۱)

شیخ اسدالله ممقانی در رساله **مسلك الامام فی سلامة الاسلام** نخست وظیفه خود نبی و امام و حقوق آن حضرات نسبت به امت اسلامی و تکلیف آنان را بیان می کند تا در نتیجه وظیفه نواب و ورثه ایشان معین گردد. کوشش وی در این رساله اثبات این حقیقت است که پیغمبر (ص) و ائمه (ع) در شئون اخروی و دنیوی و مادی و معنوی دخالت می کردند و همه این وظایف را با کمال سادگی انجام می دادند و لذا وظیفه علمای اسلام را انجام همین وظایف می داند «نه اینکه از وجوب و حتمی بودن حفظ سلطنت اسلامی، از دست درازی اجانب که تکلیف معظم اسلامی است غفلت کرده، خود را کنار کشیده و عسکر و سربازان حافظین اسلام را اعوان جور و ظلم نامیده با چشم خفت و خواری ببینند.»

وی سپس درباره «سبب ضعف ایران و انحطاط اسلامی» مطالبی بیان داشته و می گوید: «علما در پی درمان و علاج آینده و امروزه، حفظ شوکت مملکت اسلامی و استقلال ایران را از اهم فرایض خود بشمارند.»

ممقانی رهانیدن دین اسلام و استقلال از چنگال ظالمانه دشمنان اسلام را تنها با نور علم و معرفت و تأسیس مکاتب و افتتاح مدارس میسر می داند. او در این زمینه پیشنهاد می کند که علما به مشهد و ترجیحاً به قم به لحاظ نزدیکی به پایتخت بیایند و «از روی پروگرام درست و قوانین صحیح يك دارالفنون معظم اسلامی تشکیل بدهند و شعبه هایی مختلف برای دروس دینی، حکمت الهیه و علم کلام و علوم تجربی جدید، السنه اجنبی و شرقیه، علم حقوق و ریاضیات تأسیس شود که پس از پنج سال هنگامی که طلبه ای فارغ التحصیل شد، يك فیلسوف اسلامی شود که به درد همه کارهای کشور بخورد و بتواند شرف اسلامیت و ایرانیت را گوشزد عالمیان نماید.»

۱. نک: مجله راهبرد، شماره ۴، پائیز ۱۳۷۳. شرح تفصیلی نظرات آیه الله نائینی در کتاب زیر مندرج است: عبدالهادی حائری. تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق. (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴).

عناصر منفی پیشرفت به اعتقاد ممقانی عبارتند از: «ارباب عمایمی که حظی از شرعیات ندارند و بیکاره‌اند، کسانی که با نام سادات به گدایی مشغول هستند، خدام مشاهد متبرکه، مرثیه خوانها که تحت یک نظام و اصول صحیح نیستند، دسته قلندران و دراویش، پاره‌ای اغنیا و ملاکین بزرگ، اعیان مستمری بگیر بیکاره، برخی از افراد ایلات که جز دزدی و راهزنی کاری ندارند و امثال اینها.»^(۱)

آرزوی ممقانی آن است که ورطه‌ای که تشکیلات حکومتی را از عالم روحانیت شیعه جدا می‌کند از بین برود، دیگر اینکه حکومتی لایق و صالح زمام امور را در دست بگیرد و ایران آشیانه تشیع را به ترقی و تعالی سوق دهد. او معتقد است: «مشروطیت بهتر از استبداد است و مجلس ضرورت دارد، اگر چه اعضای آن شایسته نباشند، مهم نظارت به نام ملت بر دولت است.» او ضمن ابراز تأسف از علمایی که برخلاف پیامبر و ائمه، انزوا و عدم مداخله در امور جمهور را علامت تقدس و تقوا می‌دانند، به یکی از مهمترین مسائل در نزد فقهای شیعه یعنی حکومت جائزه اشاره کرده و می‌گوید: «این امر بطوری افکار را مشوب ساخته که مستخدم دولت را ظالم یا معین ظالم می‌دانند، نتیجه این شده که امور مسلمین به دست اشخاص غیر صالح افتاده است.» بالاخره به این نتیجه رسیده که: «حفظ مملکت اسلامی (بیضه اسلام) از سایر تکالیف لازمتر و مقدستر است. آنها که حکومت‌های فعلی را جائزه می‌دانند یا باید خود را برای حکومت‌های جدید آماده سازند و متصدی این نوع حکومت شوند یا لااقل در اظهار عقیده درباره آنها خودداری نمایند.»^(۲)

مقمقانی کتاب دیگری به نام دین و شئون تألیف کرد که در سال ۱۳۳۴ ق در اسلامبول چاپ شد. این کتاب ادامه تألیف اول اوست. چاپ این کتاب برخی از روحانیون را علیه ممقانی برانگیخت و در تبریز او را تفسیق نمودند.^(۳) ممقانی در دوران حکومت رضا شاه، دعوت علی اکبر داور وزیر عدلیه را در ورود به تشکیلات جدید عدلیه پذیرفت و به عضویت دیوانعالی تمیز درآمد.^(۴)

۱. دائرة المعارف تشیع. زیر نظر: احمد صدر حاج سید جوادی، کامران فانی و بهاء الدین خرمشاهی. (تهران، بنیاد خیریه فرهنگی شط، ۱۳۷۲) ج ۲.

۲. مهدی مجتهدی. رجال آذربایجان در عصر مشروطیت. (بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۲۷) صص ۱۵۲ و ۱۵۳.

۳. همان، ص ۱۵۳.

۴. همان، ص ۱۵۱.

نظر **مقانی مبنی** بر اینکه اعتقاد سلبی علما در غیر مشروع دانستن حکومتها، مانع پیشرفت صحیح امور شده و به نفوذ عناصر فاسد در حکومت خواهد انجامید، بعداً توسط برخی دیگر از نویسندگان مطرح شد و به عنوان حربه‌ای علیه روحانیت به کار رفت. در این زمینه باید توضیح داد که آنچه **مقانی** مطرح کرده مورد توافق همه علما نبود. از جمله کسی همچون **آیه الله مدرس** حتی در دوران سلطنت رضا شاه نیز در مورد وارد شدن در امور بویژه در معارف و عدلیه توصیه می‌کرد و در عین حال، همگان را از وابسته شدن به هیئت حاکمه برحذر می‌داشت.^(۱)

در کتاب **کشف اسرار تألیف امام خمینی (ره)** که تنها دو سال پس از سقوط رضا شاه چاپ و منتشر گردید،^(۲) و به هر حال به عنوان نمونه مهمی از آراء و نظرات علمای شیعه در دوران مورد بحث این کتاب است، نکاتی برخلاف ادعای **مقانی** یافت می‌شود. از جمله درباره بی‌اشکال بودن کار کردن کارمندان آمده است:

«کارمندان دولت هر کدام به وظیفه خود عمل کنند که خدمت به توده و وطن و رفع ظلم و ستمکاری از افراد بیچاره مظلوم است، ما آن مأمور را ستایش می‌کنیم و کار او را عدالت و خود او را مؤمن بحق می‌دانیم. در همان زمان دیکتاتوری اشخاصی از کارمندان دولت بودند که بودن آنها را در تشکیلات ما لازم می‌دانستیم و بیرون رفتن آنها را از شغل دولتی برخلاف وظیفه دینی می‌دانستیم.»^(۳)

امام خمینی (ره) گرچه روی کار آمدن رضا شاه را غیرقانونی و سلطنت او را نامشروع می‌خواند و شدیداً به اقدامات وی حمله می‌برد^(۴) لیکن درباره وظایف مجتهدان در حکومت می‌نویسد: «مجتهدین هیچ وقت با نظام مملکت و با استقلال ممالک اسلامی مخالفت نکردند. فرضاً که این قوانین را برخلاف دستورات خدایی بدانند و حکومت را جائزانه تشخیص دهند باز مخالفت با آن نکرده و نمی‌کنند، زیرا که این نظام پوسیده را باز

۱. نک: عبدالعلی باقی. **مدرس مجاهدی شکست ناپذیر** (قم، تفکر، ۱۳۷۰) ص ۱۶۳ خاطرات آیه الله مهدوی

قمشه‌ای و ص ۱۹۲ خاطرات الهی قمشه‌ای و ص ۲۰۳ خاطرات شیخ محمد حسین برهان و یا نک: علی مدرسی

و دیگران. **مدرس**. (تهران، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، ۱۳۶۶) ج ۲، ص ۳۳۴.

۲. نک: خانبابا مشار. **فهرست کتابهای چاپی فارسی**. (تهران، بی‌نا، ۱۳۵۳). ج ۴.

۳. امام خمینی. **کشف اسرار** (بی‌نا، بی‌تا) ص ۲۴۰.

۴. همان، صص ۲۱۴ و ۲۳۳.

بهرتر می‌دانند از نبودنش و لهذا حدود ولایت و حکومت را که تعیین می‌کنند بیشتر از چند امر نیست.» از این جهت فتوا و قضاوت و دخالت در حفظ مال صغیر و قاصر و در بین آنها هیچ اسمی از حکومت نیست و ابداً از سلطنت اسمی نمی‌برند، با آنکه جز سلطنت خدایی همه سلطنتها برخلاف مصلحت مردم و جور است و جز قانون خدائی همه قوانین باطل و بیهوده است، ولی آنها همین بیهوده را هم تا نظام بهتری نشود تأسیس کرد محترم می‌شمارند و لغو نمی‌کنند.^(۱)

امام خمینی (ره) در پاسخ به یاوه‌گوییهای برخی از نویسندگان، به واقع‌نگری علمای شیعه در طول تاریخ اشاره کرده می‌گویند: «هیچ فقیهی تاکنون نگفته و در کتابی هم ننوشته که ما شاه هستیم یا سلطنت حق ما است... البته تشکیلاتی که بر اساس احکام خدا و عدل الهی تأسیس شود بهترین تشکیلات است، لکن اکنون که آن را از آنها [علماء] نمی‌پذیرند، اینها هم با این نیمه تشکیلات هیچگاه مخالفت نکرده و اساس حکومت را نخواستند به هم بزنند، و اگر گاهی هم با شخص سلطانی مخالفت کردند، مخالفت با همان شخص بوده از باب آنکه بودن او را مخالف صلاح کشور تشخیص دادند و گرنه با اصل اساس سلطنت تاکنون از این طبقه مخالفتی ابراز نشده، بلکه بسیاری از علمای بزرگ عالیمقام در تشکیلات مملکتی با سلاطین همراهیها کردند؛ مانند خواجه نصیرالدین [طوسی] و علامه حلی و محقق ثانی و شیخ بهائی و محقق داماد و مجلسی و امثال آنها و هر قدر هم دولت یا سلاطین با آنها بد سلوکی کردند و به آنها فشار آوردند باز با اصل اساس تشکیلات و حکومت مخالفتی از آنها بروز نکرده. تواریخ همه در دست است و پشتیبانیهایی که مجتهدین از دولت [ها] کردند در تواریخ مذکور است.»^(۲)

با وجود آنکه امام خمینی (ره) سیره و سنت علمای شیعه را در قبال حکومت‌های جور بیان می‌کند، با این حال از ذکر تعلیمات کلی شیعه در باب حکومت و نقش علما و فقیهان در آن خودداری نمی‌ورزد و در ادامه بحث خود به ذکر برخی احادیث و روایات پیرامون دلایل حکومت فقیه در زمان غیبت می‌پردازد و از جمله به توقیع امام عصر (عج)، حدیث منقول از پیامبر اسلام (ص)، مقبوله عمر بن حنظله و روایتی از امام حسین (ع)

۱. مأخذ قبلی، ص ۱۸۶.

۲. همان، صص ۱۸۶ و ۱۸۷.

استشهاد می‌جوید.^(۱)

بجز جنبه‌های تئوریک مشروطیت که عده‌ای از علما آن را به بحث گذاشتند، در مرحله عمل نیز روحانیون در این نهضت نقش عمده و بسزایی داشتند. در ذیل سعی خواهد شد به‌طور اجمال نتایج و اثرات این حادثه بر رویه و رفتار اجتماعی - سیاسی روحانیون مورد بررسی قرار گیرد:

۱-۱- علما و مشروطیت:

در نهضت مشروطه به‌طور غیررسمی يك ائتلاف سه گانه از سوی روحانیون، منورالفکران و تجار وجود داشت که در بدو امر خواهان توقف واگذاری امتیازات به خارجی‌ان، ممنوعیت استقراض خارجی و تحدید قدرت دربار و ایجاد عدالتخانه بود. این تقاضاها بعداً به درخواست نظام پارلمانی منتهی شد. علما بنا به مقتضیات از مشروطه پشتیبانی کردند، زیرا به نظر آنان در غیبت امام (ع) حکومت مشروطه بهترین نوع حکومت بود. برخی از آنان بدون آگاهی از مفاهیم و ماهیت يك نظام مشروطه سعی کردند رنگ و لعاب اسلامی به آن بدهند.^(۲) منورالفکران نیز با توجه به نفوذ علما در بسیج مردم، با خواسته‌های اسلامی آنان مخالفتی ابراز نمی‌کردند.

بدیهی بود اندیشه قانونخواهی در ذات خود به مفهوم عرفی شدن یا غیر شرعی شدن قوانین بود، از این رو به محدود شدن نفوذ روحانیون می‌انجامید. دیگر مقولات مورد توجه مشروطه خواهان از قبیل آزادی نیز خاستگاه غربی داشت و ناشی از لیبرالیسم بود که به مفهوم بیطرفی در تمامی عقاید و عدم پیروی از مرامی خاص است. در مرامنامه‌های اولین احزاب ایران که در همین ایام تشکیل شدند چنین مفاهیمی مندرج و مورد تصریح قرار گرفته بود. چنانکه بر طبق مرامنامه حزب اجتماعيون عاميون (دمکرات) قوه قضائیه می‌بایست از قوه اجرائیه تفکیک شود و قوه سیاسی از قوه روحانی جدا باشد.^(۳)

۱. مأخذ قبلی، ص ۱۸۸.

۲. حائری، تشیع و مشروطیت، ص ۵.

۳. منصوره اتحادیه (نظام مافی). پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت (دوره اول و دوم مجلس شورای ملی) (تهران، نشر گستره، ۱۳۶۱)، ص ۲۰۱.

البته دمکراتها سعی می‌کردند در بدو امر، مرامنامه خود را با توجیهی اسلامی تشریح کنند و در بحثهای پارلمانی و در مقالات *ایران نو* (روزنامه ارگان این حزب) بر روی تفکیک قوای سیاسی از مذهب زیاد تأکید نمی‌شد،^(۱) لیکن این موضوع يك تاکتیک موقتی بود، زیرا قدرت مذهب و نقش تاریخی روحانیون و حمایت مردم از آنان این اجازه را به آنان نمی‌داد تا تمامی مکنونات و آمال خود را باسانی بر زبان آورند. تندروان با چنین تاکتیکی سعی می‌کردند تمامی اصلاحات مورد نظر خود را با قوانین اسلام توجیه کنند، مثلاً گفته می‌شد که قوانین غربی در اصل از اسلام گرفته شده و باعث پیشرفت آنان گردیده است و به این ترتیب اقتباس از قوانین غربی را موجه می‌ساختند.^(۲)

منورالفکران تندرو بتدریج مکنونات قلبی خود را آشکار ساختند. همانهایی که سوگند یاد کرده بودند تا از کشور و دین دفاع کنند، سالی نگذشت که پندارهای نهانی خود را هویدا نمودند و آشکارا می‌گفتند: «ما قانون مشروطه می‌خواهیم نه شریعت.»^(۳) اینگونه بود که برای نخستین بار يك گروه شاخص، به‌طور آگاهانه با نفوذ روحانیت به مقابله برخاست؛ از این رو مسلم بود که همکاری علما و منورالفکران تندرو قابل دوام نبود.^(۴) به هنگام تدوین متمم قانون اساسی، تعارض میان جناحها بسیار حاد و شدید شد. علمایی چون شیخ فضل الله نوری اصرار داشتند که اصلی در متمم قانون اساسی گنجانیده شود که مطابق آن همه قوانین از نظر پنج تن از مجتهدان بگذرد تا مبدا با شریعت تضادی پدید آید. وکلای آذربایجان بویژه سید حسن تقی زاده با این موضوع مخالف بودند، اما نتوانستند از تصویب این قانون جلوگیری کنند.^(۵) تنی چند از روشنفکران غربگرا نیز با اصل مذکور مخالف بودند که از جمله آنها جامع آدمیت بود که يك تشکیلات مخفی فراماسونری محسوب می‌شد.

ریشه‌های تفکر جدایی دین از سیاست را از همین موضعگیرها می‌توان جستجو کرد. دولت برخاسته از نهضت مشروطه ارتباط خود را با مذهب رسمی قطع کرد. علاوه بر این،

۱. مأخذ قلبی، صص ۲۰۳ و ۲۲۲.

۲. همان، ص ۱۰۹.

۳. احمد کسروی. تاریخ مشروطه ایران (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰) ص ۳۲۲.

۴. اتحادیه، ص ۱۱۱.

۵. همان، ص ۱۰۹.

راه لیبرالیسم و دموکراسی نیز که به همراه ناسیونالیسم در ایران مطرح شدند از مذهب جدا بود.^(۱) هنگامی که پس از پایان استبداد صغیر، انجمن تبریز به طور علنی مسئله جدایی دین از دولت را مطرح ساخت، این موضوع تنها برای افراد معدودی روشن بود که مضمون نهفته در ناسیونالیسم یعنی جدایی دین از سیاست را درک می کردند.^(۲)

تندروها نه تنها با شیخ فضل الله نوری و همفکران او، بلکه با سید عبدالله بهبهانی نیز مخالفت می کردند و دمکراتها به دنبال کاستن نفوذ او بودند. بنابر نوشته دولت آبادی زمانی که از باکو به تهران می آمد، رهبران اجتماعین عامیون به او پیام داده بودند که به بهبهانی بگوید در مسائل سیاسی دخالت نکند. تندروی دمکراتها به جایی کشید که علمای طرفدار مشروطه در نجف در تلگرافی به تهران تقی زاده را متهم به فساد مسلك نمودند.^(۳)

از موارد اختلاف علما و منورالفکران، موضوع آزادی مذهب و تساوی در برابر قانون بود. البته در این زمینه میان خود علما نیز اختلاف نظر وجود داشت و در حالی که شیخ فضل الله نوری مخالف آن بود، سید محمد طباطبایی از آن دفاع می کرد. شایان ذکر است که فضای ملتهب این دوره به گونه ای بود که روحانیون را در اتخاذ تصمیم آزاد نمی گذاشت. مثلاً گفته شده که بهبهانی در صورت مخالفت با موضوع تساوی در برابر قانون و آزادی مذهب، تهدید به قتل شده بود.^(۴) با این حال نباید اختلاف آرا و اجتهادات علما را در این زمینه نادیده گرفت. این اختلاف آرا در میان علمای نجف نیز وجود داشت. برخی از آنان همچون آیه الله میرزا حسین خلیلی، آخوند خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی به تأیید مشروطه پرداخته و علیه محمد علی شاه اعلامیه دادند. این در حالی بود که آیه الله سید کاظم یزدی از شیخ فضل الله نوری و افکار او حمایت می کرد.

پس از عزل و تبعید محمد علی شاه و اعدام شیخ فضل الله نوری، نزاع مخالفان و موافقان جدایی دین از دولت بالا گرفت و در واکنش نسبت به نفوذ فزاینده تندروها، حتی

۱. ریچارد کاتم. ناسیونالیسم در ایران. ترجمه احمد تدین (تهران، کویر، ۱۳۷۱) ص ۱۶۵.

۲. همان، ص ۱۷۳.

۳. اتحادیه، ص ۲۵۸.

۴. همان، ص ۱۱۰.

روحانیون طرفدار مشروطه از دخالت صریح در امور سیاسی کنار کشیدند. اختلاف هنگامی اوج گرفت که تندروها **آیه الله بهبهانی** را ترور کردند. برخی مؤکداً نوشته اند که **تقی زاده و حیدر خان عمو اوغلی** مسئول این ترور بودند، چرا که قرار بود بهبهانی تکفیرنامه تقی زاده را در مجلس بخواند.^(۱)

علمای طرفدار مشروطه پس از آنکه متوجه شدند مشروطیت، مذهب را تضعیف خواهد کرد، دست از حمایت آن برداشتند. **سید محمد طباطبائی** که در ابتدا از تندروها و تقی زاده دفاع می کرد، پس از مدتی ابراز شک و تردید کرد، زیرا به نظر می رسید که آزادی کامل مطبوعات، از بین بردن بست نشینی و غیرروحانی کردن عدلیه و معارف به امتیازات علما و نقش آنها در اجتماع لطمه وارد خواهد ساخت. او در خاطرات بسیار مختصر خود به تاریخ ۲۰ جمادی الثانی ۱۳۲۹ نوشته که: «نتیجه انقلاب مشروطه آنچه او انتظار داشت نبود و دشمنیهای **شیخ فضل الله** و دوستیهای **سید عبدالله** به آن لطمه رساند.» ولی توضیح بیشتری در این باره نداده است.^(۲)

علمای نجف نیز پس از چندی از پشتیبانی مشروطه خودداری کردند. **آیه الله میرزا حسین خلیلی** پس از آنکه نسبت به عواقب مشروطه مشکوک شد از فتوای خود عدول نمود و مشروطه خواهی را تحریم کرد.^(۳) **شیخ عبدالله مازندرانی** نیز از وقایع پس از مشروطه مغموم و نگران بود.^(۴) گفته شده **آخوند خراسانی** در نامه ای به علمای ایران مخالفت خود را با مشروطیت اعلام داشت.^(۵) **آخوند خراسانی** همانگونه که خود به نمایندگان مجلس نوشته بود انتظار داشت فصول نظامنامه قانون اساسی طوری مرتب و تصحیح شود که در موارد مربوط به محاکمات و سیاسات با موازین شرع منطبق بوده و به توارد انظار و مرور دهور و اعصار مورد شبهه و اشکال نباشد،^(۶) ولی برخلاف این توقع در مقام عمل قوانین شرعی

۱. مأخذ قبلی، صص ۲۵۹.

۲. همان، صص ۱۱۰ و ۱۱۱.

۳. نک: محمد حرزالدین. معارف الرجال فی تراجم العلماء والادباء. (نجف، مطبعة الآداب. ۱۹۶۴ م) ج ۱.

صص ۲۷۸ و ۲۷۹.

۴. همان، ج ۲، ص ۲۰.

۵. مجله حوزه، ش ۴۱، آذر و دی ۱۳۶۹، صص ۲۷ و ۲۸ مصاحبه با آیه الله واعظ زاده خراسانی.

۶. هاشم محیط مافی. مقدمات مشروطیت. به کوشش مجید تفرشی و جواد جانفدا. (تهران، فردوس + علمی،

۱۳۶۳) ص ۱۳۸.

نادیده گرفته شد و قوانین عرفی مورد توجه قرار گرفت. عرفی ساختن دستگاه قضایی، نتیجه طبعی تر جدایی دین از سیاست بود که مقام و موقعیت علما را مورد تهدید قرار می داد. در واقع برای اولین بار در تاریخ ایران، نظریه جدیدی درباره مشروعیت حکومت پذیرفته شد که مذهب و روحانیون در آن نقشی نداشتند. مجموعه این مسائل و تندیهای برخی منورالفکران دست به دست هم داد تا بتدریج علما و روحانیون از مشروطه فاصله بگیرند. این موضوع به قول کسروی از تبریز آغاز شد و سپس در تهران و دیگر جاها ادامه یافت.^(۱)

بر خلاف این رویه عمومی، علمای دیگری همچون سید عبدالحسین لاری (۱۲۶۴-۱۳۴۲ ق) حضوری فعال در امور سیاسی و مبارزه علیه سلطه اجنبی داشتند^(۲) و به طور کلی این کناره گیری شامل مقاومت علیه سلطه خارجیان نمی شد.

برخی از محققان علت شرکت روحانیون در مشروطه را حفظ موقعیت اجتماعی و امتیازات آنان قلمداد می کنند و معتقدند در عصر اول مشروطه (تا آغاز سلسله پهلوی) به مقاصد خود در کسب قدرت سیاسی بیشتر و نفوذ در شئون اجتماعی به طور محسوسی توفیق یافتند.^(۳) تأکید هواداران این نظریه بر برخی مواد قانون اساسی به هیچ وجه نمی تواند گویای واقعیتهای تاریخی باشد. هر چند که قانون اساسی مشروطه در مواردی بر رعایت موازین شرعی تأکید کرده بود^(۴) (مانند اصول ۲ و ۲۷ مبنی بر نظارت مجتهدان در قانونگذاری و عدم مخالفت قوانین با شرع اسلام، ملحوظ داشتن مداخله روحانیون در قوه

۱. کسروی، پیشین، ص ۲۴۸ و نیز ص ۴۸۲.

۲. وی از علمای مدافع نظام مشروطه بر مبنای رعایت موازین اسلامی بود و در صفحات جنوبی ایران اقتدار و نفوذ گسترده ای در میان مردم داشت. در خلال سالهای ۱۳۲۶-۱۳۳۴ ق سید عبدالحسین لاری با نیروهای نظامی که در اختیار داشت حدود اسلامی را اعمال و امنیت منطقه را پاسدار بودند و با حضور انگلیس در جنوب ایران به مقابله برخاستند. لاری مردم را از پرداخت مالیات به حکومت مرکزی برحذر می داشت و مردم با رغبت مخارجی را که حکومت مستقل اسلامی او لازم داشت تأمین می کردند. وی حتی تمبر پستی به نام این حکومت به چاپ رساند که بر روی آن «پست ملت اسلام» نوشته می شد. نك: محمد تقی آیت اللهی. ولایت فقیه زیربنای فکری مشروطه مشروعه. سیری در افکار و مبارزات سید عبدالحسین لاری. (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳) ص ۷۵.

۳. نك: زهرا شجعی. نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی (تهران، سخن، ۱۳۷۲) ج ۴، صص ۱۷۱-۱۷۳.

۴. همان، صص ۱۴۷ و ۱۴۸.

قضایی و باقی ماندن محاکم شرع در کنار محاکم عرفی مطابق اصل ۲۷، ۷۱ و ۸۳ متمم قانون اساسی، اعمال نظر حاکم شرع در تعیین مدعی العموم مطابق اصل ۸۳، مقید بودن آزادیها و موافقت آنها با موازین شرعی براساس اصول ۲۰ و ۲۱ متمم، و تحصیل علوم و صنایعی که در شرع ممنوع نباشد بر طبق اصل ۱۸ متمم) ولی در مقام عمل از اجرای نکات مزبور خودداری شد. در حقیقت، مشروطیت در موقعیت و قدرت روحانیون محدودیت ایجاد کرد و علما آن قدرت سیاسی را که انتظار می‌رفت نیافتند.^(۱) با وجود بهره‌برداریهایی که از نفوذ علما به سود مشروطه شد، نوگرایان لیبرال آگاهانه کوشیدند که قدرت علما را چه در زمینه قانونگذاری و چه در امور قضایی عملاً نابود کنند.^(۲)

خلاصه و نتیجه:

اعتقاد شیعه مبنی بر غیر مشروع دانستن حکومتها، مانع از دخالت علمای این مذهب در امور سیاسی و پذیرش مناصبی از سوی امرا و سلاطین نشده است. در عین حال که تقرب به پادشاهان امری بسیار مذموم بوده، لیکن در نظر علمای امامیه پذیرش مناصب حکومتی و امر قضا به منزله نصب از سوی امام عصر (ع) محسوب می‌شده و سلطان صرفاً به عنوان يك غاصب به شمار می‌رفته است. پذیرش مناصب حکومتی به مفهوم عمل به موارد خلاف قانون خدا نبود و تقیه شامل آن نمی‌شد.

به این ترتیب میان دو مقوله مشروعیت حکومت و مقبولیت آن، ارتباط واقع‌گرایانه‌ای برقرار شد و در عین حال مصلحت اندیشی شیعه مانعی در جهت غیر مشروع دانستن حکومتهای جور نگردید. بسیاری از علمای شیعه با حفظ اصول اعتقادی خویش به همکاری با حکومتها اقدام کردند و از این طریق فعالیتهای فرهنگی خویش را تعمیق بخشیدند. رابطه نزدیک با سلاطین و امکان اندرز دادن به پادشاهان و پذیرش عطایا و هدایای آنان از مباحثی بود که در کتب فقهی وارد گردید و جایز شمرده شد. در کنار جریان نزدیکی به دربارها، گریز از دیدار با پادشاهان و ظلم ستیزی نیز از سوی برخی از علما دنبال می‌شد.

۱. اتحادیه، ص ۱۰۸.

۲. حائری، تشیع و مشروطیت، صص ۵ و ۶.

از دوران صفوی نفوذ علما در حکومت بیش از پیش گردید. ظهور فرقه‌ها و نحله‌های مختلف و نیاز به امنیت داخلی در برابر هجوم بیگانگان، رابطه دین و دولت را مستحکم‌تر از گذشته کرد. نیازهای متقابل میان شاهان و علما کما بیش به دوران قاجار کشانده شد و پدیده استعمار این رابطه را تقویت کرد.

علمای داخل و خارج ایران در عین مبارزه با سلطه اقتصادی - سیاسی بیگانگان با استبداد داخلی نیز به مخالفت برخاستند، و این در حالی بود که اعتقاد به اصلاح از بالا، مانع عمده‌ای در برابر رابطه آنها با شاهان فراهم نمی‌ساخت. با نهضت مشروطه تحولاتی در زمینه‌های تئوری حکومت از سوی برخی از علما مطرح گردید و حکومت مشروطه بر حکومت استبدادی مرجع دانسته شد. برخی از مراجع تقلید مقیم نجف به حمایت از مشروطه برخاستند. نهضت مشروطه نخستین حرکت سیاسی ائتلافی با منورالفکران بود که نتایج نگران کننده‌ای را برای روحانیون در پی داشت. اختلاف آرا و مواضع فقهی به صحنه عملی کشیده شد و با دامن زدن برخی عناصر به اختلافات جدی منتهی گشت. به دنبال حوادث پس از مشروطه و بر ملا شدن مقاصد اصلی برخی از منورالفکران تندرو، روحانیون خواسته یا ناخواسته از امور سیاسی بتدریج کنار رفتند و برخی از حامیان مشروطه از همراهی آن خودداری کردند. تشتت آرا و عملکرد روحانیون به دوره پس از مشروطه منتقل شد، با این حال هیچ یک از جریانهای مختلف روحانیت باور نداشت که میراث مشروطیت به تحول اساسی در رابطه دین و دولت منجر خواهد شد.

فصل دوم

ساختار کلی حکومت رضا شاه

به اعتقاد اکثر محققان؛ تحولات دوران رضا شاه فاقد ایدئولوژی کارآمد و سازمان یافته‌ای بوده است. حتی در مقام مقایسه با آتاتورک، نمی‌توان به پهلویزم مانند کمالیسم قایل شد. رضا شاه به دنبال اهداف عملی فوری جهت ایجاد تغییرات در جامعه ایران بود و نمی‌دانست که نوسازی و تغییرات نیاز به اندیشه سازمان یافته و هدفداری دارد.^(۱) تغییر و تحولات فرهنگی این دوره در طول تاریخ ایران بی نظیر و یا کم نظیر است. برای آشنایی با «سیاست فرهنگی» رژیم رضا شاه لازم است شکل کلی نظام حاکم بر این دوران مورد بررسی قرار گیرد. چرا که ویژگی عمومی و خصلت‌های اساسی حاکم بر این دوره است که مجموع سیاست‌های اجرایی را مشخص می‌سازد. ساختار کلی رژیم رضا شاه را می‌توان تحت عناوین ذیل برشمرد:

۱-۲- دیکتاتوری و استبداد (خصلت نظامیگری)

مهمترین ویژگی حکومت پهلوی در مقایسه با رژیم قاجار، از بین رفتن قدرتهای خارج

1. Amin Banani. *The Modernization of Iran 1921-1941*. Stanford university press. stanford, california. 1967. pp. 44-45.

از مرکز بود. در واقع این ویژگی از عوامل مهم توجه و اقبال مردم و تعداد زیادی از رجال به رضا خان محسوب می‌شد و در سالهای بعد بیشترین حجم تبلیغات رژیم پهلوی را به خود اختصاص داد. همانگونه که پیش از سلطنت نیز از سوی تعدادی از رجال پیش بینی می‌شد، ضرورت‌های ناشی از تمرکز و یا ویژگیهای موجود در شخص رضا شاه منجر به دیکتاتوری و استبداد رأی گردید، بویژه آنکه برخلاف دوره قبل، رژیم خصلتی نظامی یافت و نظامیگری بر تمامی امور از جمله امور فرهنگی سایه افکند. تکیه گاه اصلی رژیم، طبقه نظامیان بودند که دستورات مرکز را بدون چون و چرا اجرا می‌کردند. با افزایش بودجه نظامی و رفاه نسبی که در این طبقه به وجود آمد، نظامیان به عنوان مجریان چشم و گوش بسته شاه بیشترین فشار را بر توده‌های مردم و مخالفین رژیم وارد آوردند. بزودی اختناق شدید پلیس بر سراسر کشور حاکم شد که در طول تاریخ ایران نمونه آن کمتر یافت می‌شود.

استبداد رضا شاهی از سوی بسیاری از رجال و دولتمردان این دوره و پس از آن و حتی از طرف محمدرضا پهلوی نیز اشاره شده است.^(۱) با این تفاوت که این اشخاص این موضوع را به عنوان ضرورت زمان توجیه کرده‌اند.^(۲)

اعمال سیاستهای استبدادی پس از سلطنت رضا شاه را می‌توان در دخالت دولت در تمامی امور سیاسی، اقتصادی، فرهنگی مشاهده کرد. در این میان رژیم رضا شاه از تمامی ابزارهای حکومت مشروطه که در ظاهر به منظور مشروط ساختن قدرت سلطنت ایجاد شده بود، بهره‌برداری کرد و مجلس قانونگذاری را به آلتی در جهت اعمال سیاستهای جدید دولت تبدیل نمود.^(۳) دخالت نظامیان در انتخابات که از مجلس پنجم (پیش از سلطنت رضا شاه) آغاز شده بود، پس از تغییر سلطنت نیز بشدت وجود داشت. اگر چه در مجلس

۱. نک: محمدرضا پهلوی. مأموریت برای وطنم. (بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸) صص ۶۵ و ۶۶.

۲. از جمله بنگرید به: خاطرات مخبر همایون. تاریخ ایران از ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه تا استعفاء رضا شاه (طهران، بی‌نا، ۱۳۴۴) ج ۳، ص ۱۳۸.

۳. اردشیر جی در وصیتنامه‌اش در توجیه دیکتاتوری رضا شاه می‌نویسد: «از لحاظ تعریف سیاسی رضا شاه اتوکرات است و اینکه در ایران ظواهر سیستم پارلمانی به چشم می‌خورد ناقض این حقیقت نیست، زیرا ترکیب مجلس با نظر و تصویب نهایی شاه است و نه انتخاب مردم و رضا شاه نیازی ندارد که مجلس را به توپ ببندد». نک: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (تهران. اطلاعات. ۱۳۶۹) ج ۲، ص ۱۵۴.

ششم دولت ترجیح داد تعدادی از ملیون از جمله مدرّس به مجلس راه یابند، ولی مجموع نمایندگان سفارشی ولایات و دیگر شهرها، امکان هر گونه مانوری را از این تعداد اندک می گرفتند. از مجلس هفتم افتضاح فرمایشی بودن نمایندگان^(۱) به همه جا کشیده شد به گونه ای که اولاً از خواندن آرای مدرّس خودداری گردید و ثانیاً دولت سه نفر از رجال وجیه المله (مستوفی الممالک، موتمن الملک و مشیرالدوله) را در فهرست نمایندگان قرار داد که این سه نفر از پذیرش این وکالت انتصابی امتناع کردند. از این پس بود که به قول دولت آبادی نمایندگان صفت سربازی را یافتند که مطیع محض حکومت بودند.^(۲)

به این ترتیب مجلس شورای ملی که سابقه نسبتاً خوبی در ادوار گذشته اش داشت، کارآیی خود را از دست داد و در تمامی دوران رضا شاه تنها به اصلاحات عبارتی در لوایح ارسالی دولت اکتفا کرد و همه لوایح دولت را تصویب نمود.^(۳) لذا در زمینه مسائل فرهنگی می توان ادعا کرد که آنچه مجریان فرهنگی و رضا شاه مورد نظرشان بود به تصویب رساند.

حکومت استبدادی زمان رضا شاه از سوی تنی چند از محققان مورد بررسی قرار گرفته است. پیتر آوری ضمن اشاره به حکومت فردی در این دوره، سخنان معروف تقی زاده در مجلس دوره پانزدهم (۷ بهمن ۱۳۲۷) مبنی بر آلت فعل بودن افراد در دوره رضا شاه را مورد استناد قرار داده است.^(۴) یکی دیگر از محققین، دوران شانزده ساله حکومت رضا شاه را به دو دوره کلی تقسیم می کند و تا سال ۱۳۱۲ را دوره دیکتاتوری و از آن پس را دوره استبدادی برمی شمارد.^(۵) با تسلط حکومت استبدادی تمامی توجهات به کردار و رفتار يك

۱. از جمله موافقان انتخاب نمایندگان فرمایشی سردار اسعد بختیاری وزیر جنگ رضا شاه بود. نك: خاطرات سردار اسعد بختیاری (جعفر قلی خان امیر بهادر) به كوشش ایرج افشار. (تهران. اساطیر. ۱۳۷۲) ص ۲۲۳. مسلماً او اگر می دانست استبداد رضا شاه پس از مدتی گریبان او را خواهد گرفت، از دیکتاتوری رضا شاه حمایت نمی كرد.

۲. یحیی دولت آبادی. حیات یحیی (تهران. عطار + فردوس. ۱۳۷۱) ج ۴، ص ۴۱۷.

۳. همان، و نیز نك: ابراهیم صفائی. رضا شاه كبر در آئینه خاطرات (تهران. وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۵) ص ۳۱۵ به نقل از: عباسقلی گلشایان. همچنین: خاطرات بك نخست وزیر (احمد متین دفتری) به كوشش باقر عاقلی. (تهران، علمی، ۱۳۷۰) ص ۱۲۵.

۴. پیتر آوری. تاریخ معاصر ایران. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی (تهران. عطایی. بی تا) ج ۲، ص ۳۸.

۵. محمد علی (همايون) كاتوزیان. اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا سقوط رضا شاه. ترجمه محمدرضا نفیسی (تهران، پاپیروس، ۱۳۶۶) ص ۱۴۳. همچنین نك: محمد مهدی شاهرخ. حقایق (بی نا، بی تا) ج ۲، ص ۶۶.

نفر معطوف شد^(۱) و توده‌های مردم به جای رشد سیاسی و فرهنگی، جوهره وجودی خود را از دست دادند.^(۲)

با اعمال حکومت استبدادی، اجرای برنامه‌های تجددگرایانه با سهولت بیشتری انجام پذیرفت و رضا شاه به عنوان يك مصلح اجتماعی مطرح شد. با ترسیم ایدئولوژی شاهنشاهی، سعی شد تا برای رضا شاه مقامی همشان خدا دست و پا شود. تمامی تبلیغات در راستای ستایش و تمجید از او قرار گرفت و با نظارت و کنترل بر نشریات، اختناق و سانسور در همه جا سایه افکند. تمامی مخالفان اعم از روحانیون، عشایر، شاعران و نویسندگان بازمانده از مشروطه، معدود افراد کمونیست و برخی نظامیان، با شدت عمل سرکوب شدند. به این ترتیب رشد سیاسی مردم که با نهضت مشروطه آغاز شده بود از بین رفت و ترس و هراس از پلیس فراگیر گشت. این رُعب و وحشت در بسیاری از موارد باعث شد تا به هنگام ابراز مخالفت برخی از روحانیون، از آنان حمایت چندانی صورت نگیرد. ملت ایران هنگامی به پوشالی بودن قدرت رضا شاه پی برد که کشور به اشغال متفقین درآمد.

۲-۲- ناسیونالیسم گذشته‌گرا (خصلت باستان‌ستایی)

مذاحان رژیم رضا شاه چه در آن زمان و چه در حکومت فرزندش، او را فردی ناسیونالیست یا ملی‌گرا معرفی کرده‌اند. در حالی که هیچ‌یک از مؤلفه‌های مورد نظر در ناسیونالیسم از سوی وی رعایت نمی‌شد و در تحقیقات جدیدتر به تناقض رفتاری حکومت رضا شاه در رابطه با ناسیونالیسم و ملی‌گرایی اشاره شده است^(۳) که از جمله

۱. برای آشنایی با نمونه‌ای از طرز تفکر برخی از مردم در مورد سلطه رضا شاه و اثرات ناشی از آن، نک: کنتس مادفون روزن. سفری به دور ایران. ترجمه علی محمد عبادی (تهران. پازنگ. ۱۳۶۹) صص ۶۴ و ۶۵. اردشیر جی در این باره ضمن اشاره به قدرت مطلق رضا شاه می‌نویسد: «دیگر وزرا و حکام و مسئولین امور چشمشان به دستورات صادره از دربار و شاه است». نک: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، پیشین، ص ۱۵۵.

۲. نمونه‌ای از این خصلت را در بیان یکی از سیاحان خارجی مشاهده می‌کنیم: «در خیابانها مردم کم برای اینکه راه عبور اتومبیلها باز شود متفرق می‌شدند، مردم خیلی بی‌حال و سُست بودند به طوری که وقتی پلیسها برای عبور اتومبیل سفارت انگلیس به آنها تنه زده آنها را به زور کتک عقب می‌بردند هیچگونه حرکتی از خود نشان نمی‌دادند!» نک: خسرو معتضد. فوزیه؛ حکایت تلخکامی قصه جدایی (تهران. البرز، ۱۳۷۳) ج ۱، ص ۷۱.

۳. به عنوان نمونه نک: سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج. ترجمه عباس مخبر (تهران. طرح نو. ۱۳۷۱) ص ۳۷ همچنین: ریچارد کاتم. ناسیونالیسم در ایران. مقدمه حاتم قادری و ص ۲۱.

ضوابط آن مشارکت گسترده مردم در امور سیاسی است که بویژه در این دوره وجود نداشت. ضمن آنکه ناسیونالیسم که محصول اندیشه غربی است در بطن خود دارای محذور دیالکتیکی است و از این رو ناسیونالیستهای ایران عموماً تحت نفوذ فرهنگی غرب قرار داشتند.^(۱)

ناسیونالیسم رضا شاه که از آن به شوینیسیم (ناسیونالیسم افراطی) تعبیر شده، دارای دو ویژگی مهم بود: اول آنکه بشدتّ ضد مذهب بود و برای مقابله با مذهب رایج در میان مردم به باستان ستایی و احیای آداب و سنن پیش از اسلام پرداخت و در ثانی با خوار شمردن بسیاری از ارزشهای مذهبی و ملی به مخالفت با توده‌های مردم برخاست و لذا خصلت مبارزه طلبی در برابر بیگانگان را از دست داد. طبیعی بود با تبدیل ایران به بازار مکاره نوآوریهای مادی غرب، دیگر جایی برای نشو و نمای فرهنگ بومی نخواهد ماند. شبیه کردن ایران به اروپا، پیامدهای بسیاری در تمامی عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی داشت که با ناسیونالیسم جور در نمی‌آمد. به عنوان نمونه شوینیسیم توأم با نظریات پان ایرانیستی به بی توجهی کامل به اقلیتهای ملی (ترکها، کردها، عربها، بلوچها، ترکمنها) انجامید و در این باره روش تبعیض سیاسی و اقتصادی اعمال گردید.^(۲) زبانهای آنها به عنوان لهجه‌های فارسی به تمسخر گرفته شد و پوشاک بومی و سنتیشان، با خشونت تغییر کرد.

پافشاری رضا شاه بر شبیه کردن ایران به کشورهای اروپایی و طرد سنتهای بومی که نمونه آن تبدیل استانهای تاریخی به چند استان و دفاع از نوع پوشش غربیها بود حاکی از خوار شمردن میراث گذشته بود. همانند سازی غالباً ناهماهنگ رژیم توأم با افتخار به سلسله‌های ایرانی قبل از اسلام بود.^(۳) از آنجا که ظهور ناسیونالیسم در غرب ارتباط مستقیمی با انحطاط قدرت کلیسا داشت، و به عنوان نیرویی ذاتاً غیر مذهبی (سکولار) شمرده می‌شد.^(۴) این طرز تلقی در نزد ناسیونالیستهای ایرانی و بویژه در دوران رضا شاه تعقیب شد و در مقابل روحانیت قرار گرفت، در حالی که برخلاف روحانیت مسیحی که

۱. کاتم، ص ۲۵.

۲. احسان طبری. ایران در دو سده واپسین (تهران، انتشارات حزب توده، ۱۳۶۰) ص ۲۴۲.

۳. نک: جواهر لعل نهرو. نگاهی به تاریخ جهان. ترجمه محمود تفضلی (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱) ج ۲، ص ۹۶۰.

۴. کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ص ۱۶۴.

در برابر انقلابیون قرار گرفتند، رهبران برجسته روحانیت ایران با سلطنت استبدادی مخالفت می‌ورزیدند.^(۱)

ناسیونالیسم افراطی به گونه‌ای غیر علمی به زدودن لغات عربی از زبان فارسی و جایگزین کردن کلمات از فارسی سره و زبان پهلوی روی آورد تا تنور مبارزه با عرب و اسلام همچنان گرم نگاه داشته شود. از این رو نامگذاری مدارس و دیگر اماکن بر اساس واژه‌های غیر عربی صورت می‌گرفت.

هر چند نمی‌توان پذیرفت که ملی‌گرایی رضا شاهی ردّ پای از فاشیسم باشد^(۲) اما بی‌تأثیر از آن هم نبوده است. نگرش به گذشته بدون توجه به روابط و ارزشهای تاریخی و نیز تقدس پادشاه و پیشوا وجوه مشترک شوینیسیم و فاشیسم هستند. با این حال حتی پیش از آنکه علایق فاشیستی وارد ایران شود، شاهپرستی جوهره اساسی ناسیونالیسم افراطی زمان رضا شاه بود. بزودی شعار «خدا، شاه، میهن» به شعار رسمی دولتی مبدل شد. شاعران، رضا شاه را با شاهنشاهان کیانی و پیشدادی مقایسه کردند و در سرود شاهنشاهی گفته شد: از پهلوی شد ملک ایران صد ره بهتر ز عهد باستان.

باستان ستایی

مهمترین ویژگی ناسیونالیسم دوره رضا شاه احیای فرهنگ باستانی ایران بود. هر چند این رویکرد به گذشته پیش از اسلام از سالیانی پیش از این و توسط منورالفکران عصر قاجار وجود داشت لیکن تبلیغ پیرامون آن به شکل رسمی و دولتی از زمان رضا شاه بود. اندیشه‌ای غلط که از مدتها پیش عنوان گشته و در این دوره مجدداً مطرح می‌شد حاکی از آن داشت که فتوحات اعراب، ایران را از عظمت گذشته خود ساقط کرده است.^(۳) گفته شده که شدّت خشم و انزجار روشنفکران از شکست ایرانیان از اعراب به جایی رسید که در بعضی محافل در این باره گریستند و به سبّ پیامبر اسلام (ص)

۱. مأخذ قبلی، ص ۱۶۵.

۲. مریت هاکس. ایران: افسانه و واقعیت (خاطرات سفر به ایران). ترجمه محمد حسین نظری نژاد و دیگران (مشهد،

معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸) ص ۱۹۴.

۳. همان و نیز: طبری، ایران در دو سده واپسین، ص ۲۴۰.

دست زدند.^(۱)

به منظور ایجاد همین افسانهٔ عظمت ایران باستان بود که مشیرالدوله پیرنیا کتاب *ایران قدیم و پس از آن کتاب قطور ایران باستان* را منتشر کرد و رشید یاسمی معلم دربار به ترجمهٔ *ایران در زمان ساسانیان* اثر کریستن سن پرداخت. چاپ یک سلسله آثار ادبی قدیم و بویژه چاپ جدید *شاهنامه فردوسی* بار دیگر احساسات باستان ستایانه را تشدید کرد.^(۲) از پس گیری هفده شهر قفقاز سخن به میان می آمد و بالاتر از آن تبلیغات در مدارس و ارتش این احساس را به وجود می آورد که ایران باید به عظمت مرزهای دوران هخامنشی بازگردد.^(۳)

توجه روشنفکران به این مقوله دلایل متعددی داشت. به نظر می رسد آنان برای جبران عقب ماندگی ایران از کشورهای اروپایی، به دنبال تقلید کامل از فرهنگ غربی بودند و از آنجا که ارزشهای ناشی از فرهنگ اسلامی دارای تضاد با فرهنگ غرب بود و پیروی کامل، نتیجه ای جز برخورد و ایجاد تشتت نمی توانست داشته باشد، در صدد احیای فرهنگ ایران پیش از اسلام برآمدند. چنین کاری نتایج زیر را در بر داشت:

اولاً میان فرهنگ ایران پیش از اسلام و فرهنگ یونان و روم - که رنسانس اروپایی از آن الهام گرفته بود - پیوندی وجود داشت که ناشی از تشابهات، برخوردهای فکری و تأثیرات تمدنها بر یکدیگر در پیش از اسلام بود. چنین پیوند روحی و فکری پس از اسلام تقریباً از بین رفت.

ثانیاً تنها راه ممکن برای زدودن و یا کم اثر کردن فرهنگ اسلامی، جایگزین کردن ارزش دیگری بود، و چون ارزشهای ملی گذشته در کنار فرهنگ اسلامی و البته تحت الشعاع آن وجود داشت، بنابراین آسانترین راه ممکن آن بود تا این ارزشها از حاشیه به متن آورده شوند و ارزشهای مذهبی را در وهلهٔ اول به حاشیه بفرستند و سرانجام در صورت امکان آن را بزدایند. به این ترتیب با تفوق فرهنگ پیش از اسلام بر فرهنگ اسلامی - ملی که سیزده قرن قدمت داشت، راه برای پذیرش فرهنگ غرب آماده و مهیا

۱. امام خمینی. صحیفه امام، مجموعه رهنمودهای امام خمینی. (تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام

خمینی(س)، (۱۳۷۸) جلد ۱۳، ص ۱۷۷ همچنین ج ۱۶، ص ۱۷۸.

۲. طبری، صص ۲۴۰ و ۲۴۱.

۳. همان، ص ۲۴۲.

می‌گشت و روشنفکران نیز از قید و بندهای ناشی از فرهنگ اسلامی بکلی راحت می‌شدند.

۲-۳- تجددگرایی (خصلت شبه مدرنیستی)

آنچه که به عنوان آثار گوناگون رویارویی شرق در برابر کشورهای غربی و اندیشه‌ها و فنون جدید و تمدن نوین اروپا بررسی می‌شود در قالب اصطلاحاتی چون مدرنیسم، وسترنیزم و تجدّد بیان می‌گردد. این رویارویی که در نتیجه پی بردن به عقب ماندگی شرق در ابعاد مختلف علمی، سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی غرب بود، در ایران از اواسط و اگر دقیقتر آن را بکاویم از ابتدای عهد قاجار، سیاستمداران و متفکران را به تکاپو وادار ساخت. بدون آنکه بخواهیم نامی از متفکران دوران قاجار ببریم، تنها به این نکته اشاره می‌شود که این رویارویی با انگیزه‌ها و ارائه طریقه‌های بعضاً مشابه یا متفاوتی صورت گرفت.

هرچند بررسی این موضوع که طرز تلقی منورالفکران قاجار نتیجه منطقی پژوهشهای اجتماعی بوده، یا بر طبق خواست برخی محافل و جریانهای مرموز سیاسی و اجتماعی وابسته به بیگانگان، از عهده این بحث خارج است، ولی گفتنی است که برخی از منورالفکران به غلط دین اسلام را به عنوان یکی از علل عقب ماندگی ایران قلمداد می‌کردند و برخی دیگر که اطمینان داشتند سخن بر ضد اسلام در جامعه ایران خریداری ندارد و یا به دلایل دیگر، بسیاری از نوآوریهای غربی را با اسلام مطابقت می‌کردند. به هر حال نمی‌توان انکار کرد که انگیزه بسیاری از رجال و منورالفکران، غبطه خوردن نسبت به پیشرفت اروپائیان و عقب ماندگی ایران بود، ولی در یافتن علل این عقب ماندگی کنکاش علمی و دقیقی صورت نمی‌گرفت و همچنین نسخه‌هایی که برای جبران این عقب ماندگی ارائه می‌شد، مقرون به صحت نبود.

بدیهی بود که در وهله اول در برخورد با هر پدیده تازه و همانگونه که در اعصار مختلف تاریخ تمدن روی داده است، راحت‌ترین و سهل‌الوصولترین طریق جبران عقب ماندگی، اقتباس و تقلید از نوآوریهاست. اما عقل سلیم نیز به این اصل گواهی داده و شواهدی نیز از تاریخ در دست است که این اقتباس و تقلید حداقل می‌بایست چنان باشد که لطمه‌ای به ماهیت و هویت فرهنگی، دینی و ملی يك جامعه وارد نیاورد. وگرنه در

طول تاریخ بشر و در رویارویی فرهنگی میان تمدنهای گوناگون، شاید نتوان هیچ فرهنگی را به طور کامل ناب تصوّر کرد، زیرا نتیجه بدیهی و قطعی هر برخورد و رویارویی، تأثیر و تأثرات ناشی از آن است که البته این تأثیرات همواره یکسان نبوده و به قدرت و بالندگی فرهنگها بستگی داشته اند.

به هر حال شیوه رویارویی با تمدن غرب تأثیرات خود را بر اغلب متفکران ایرانی و حتی روحانیون گذاشت و با طرز تلقیهای متفاوت به نهضت مشروطه نیز کشانده شد. یکسان دانستن تمامی رجال منورالفکر و راندن تمامی آنها با يك چوب مسلماً امری خلاف واقع است. لیکن می توان پذیرفت که در میان بخشی از این منورالفکران، برخی بر تقلید و اقتباس از تمدن غرب راه افراط می پیموده اند. آنان بدون توجه به اینکه مدرنیسم اروپایی حاصل تحولات خاص این کشورها بوده و حتی از این نظر نیز قابل انتقاد است، تصور می کردند تکنولوژی جدید، درمان قطعی و معجزه گر دردهای جامعه عقب مانده ایران است. در همین راستا ارزشهای اجتماعی جامعه خودی مایه شرمساری و عامل عقب ماندگی انگاشته شد و تمامی سنتها و نهادهای موجود نفی گردید و عجیبت آنکه این نگرش خود کم بینانه با بزرگنمایی غیر منطقی تمدن ایران باستان ترکیب شد.

نارساییهای موجود در مدرنیسم ایرانی موجب شده تا یکی از محققان از آن تحت عنوان شبه مدرنیسم یاد کند.^(۱) نمونه اقتباس غیر منطقی از غرب تبلیغ پیرامون ناسیونالیسم ایرانی بود. در حالی که در ایران «ناسیون» به مفهوم اروپایی آن هرگز وجود نداشت و ثمرات آن نیز در میان جامعه ایران، تفرقه و نفاق ایجاد کرد^(۲) و در ازای آن از اسلام که مهمترین عامل وحدت ملی محسوب می شد، حرف و سخنی به میان نیامد.

اندیشه تجددگرایی که هدف از آن در ظاهر نوسازی تار و پودهای ایستا و غیر متحرک نهادهای اجتماعی و توانبخشی عملی و کارکردگرایی آنها همانند شیوه رایج در غرب است، بخشی به صورت واکنش طبیعی رویارویی با تمدن تفوق یافته غرب و بخشی نیز با اجبار و تسلیم و خود باختگی، در ایران مطرح گردید. در این میان تعداد زیادی از نویسندگان، شاعران، روزنامه نگاران و منورالفکران و سیاستمداران در تبلیغ این اندیشه با

۱. نک: کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، صص ۱۴۳-۱۵۱.

۲. همان، ص ۱۴۹.

انگیزه‌ها و اهداف مشابه و متفاوت سهیم بودند. لیکن کفه ترازوی معتقدان افراطی غربگرایی به دنبال حوادث سیاسی پس از مشروطه روز به روز سنگین‌تر شد و جالب آنکه کمونیست‌ها که خط مشی متفاوتی با لیبرال‌های غرب‌زده داشتند، در ضدیت با اسلام و لاجرم عرب‌ها و نفی سنن فرهنگی ملی - اسلامی عملکرد یکسانی داشتند.^(۱)

با تغییر رژیم از قاجار به پهلوی، تجددگرایان به حاکمیت مطلق رسیدند. رضا شاه کوشید تا آنجا که امکان دارد ایران را به سبک غرب درآورد.^(۲) آموزش و پرورش، صنعت، حمل و نقل، ارتباطات و ارتش و... بهبود یافتند، شهرها به سبک غرب درآمدند، بسیاری از سنت‌ها از جمله لباس سنتی متروک شد و از زنان کشف حجاب گردید، اما این به سبک غرب درآوردن ایران صرفاً یک نمای ظاهری بود و بر فرایند اصلاحات، عقلانیت چندانی حکمفرما نبود.^(۳)

شبه مدرنیسم ایرانی در نوشته‌های سیاحان و دیپلمات‌های این دوره مورد ارزیابی قرار گرفته است. ویپررت بلوشر سفیر آلمان در ایران در سال‌های ۱۳۱۰-۱۳۱۴ به تعارض موجود در دیدگاه سیاست‌گذاران فرهنگی رژیم پهلوی اشاره دارد. او در مقایسه‌ای میان شور و شوق دوره رنسانس اروپا و روند تجددگرایی ایرانیان، می‌نویسد: «علاقه ایرانیان بیشتر به فنون و صنایع اروپا معطوف است تا به علوم عقلی آن، زیرا آنها صنایع و فنون را برای رونق بخشیدن و به حرکت درآوردن مملکت لازم می‌شمردند، بدون اینکه چندان در این اندیشه باشند که یکی بدون دیگری میسر نیست. ایرانیان از دوره رنسانس پیروی نکردند و هم‌شان مصروف این بود که ماشین‌ها و ابزارها را وارد کنند و دانشجویان خود را بیشتر به دانشکده‌های فنی می‌فرستادند تا به رشته‌های علوم عقلی.»^(۴)

۱. مأخذ قبلی، ص ۱۵۰.

۲. بررسی رضا شاه از نظر تیپ‌شناسی، وی را فردی دیکتاتور و فاقد علم و آگاهی و بی‌توجه به عمق واقعی تصمیمات نشان می‌دهد. حتی در بررسی خصوصی خانواده پهلوی، دلبستگی آنان به خرافات نیز مشاهده می‌شود، از این رو تجددگرایی این دوره را می‌بایست محصول تراوش‌های فکری نخبگان فرهنگی و یا به زعم برخی از محققان، عناصر پشت پرده و مرتبط با بیگانه تلقی کرد و رضا شاه را مجری این سیاست و یا تربیت یافته متجددان دانست.

۳. کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ص ۱۲.

۴. نک: ویپررت بلوشر. سفرنامه بلوشر (گردش روزگار در ایران) ترجمه کیکاووس جهان‌انداری (تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳) ص ۲۳۰.

خود رضا شاه از جمله کسانی بود که به گفته مخبر السلطنه به قدرت افسانه‌ای ماشین و صنعت اعتقاد دارند. او اعتقاد داشت که هر چه ماشین بیشتر به کشور وارد شود و هر چه کارخانه‌های بیشتری برپا شود، مردم به همان نسبت ثروتمندتر و خوشبخت‌تر می‌شوند.^(۱) بیان بلوشر از ذهنیت شاه و برخی از چهره‌های برجسته رژیم، گویای آن است که غربگرایی این دوره در واقع تقلید و اقتباس از پوسته بیرونی و ظاهری تمدن غرب بوده و نه توجه به محتوا و عمق آن. به گفته او ایرانیان نه تنها ماشین را دواى شفابخش کلیه دردهای ناشی از عقب ماندگی اقتصادی خود می‌دانند بلکه با شیفتگی فراوان وظیفه‌ای آسمانی برای آن قایل هستند.^(۲)

در این میان تنها محمد علی فروغی بود که اعتقاد داشت نه تنها نتایج و حاصل فرهنگ و مدنیت غرب باید مورد قبول واقع شود، بلکه محتوای فکری و معنوی آن نیز باید در ایران متجانس شود و حق اهلیت بیابد،^(۳) از این رو بود که حکمت و فلسفه اروپا را می‌کاوید و به تألیف سیر حکمت در اروپا پرداخت. اما حتی فروغی نیز می‌دانست که هیچ چیز نمی‌تواند جایگزین دین و فرهنگ ایران شود و می‌خواست که به هر طریق و قیمت شده آنها را برای ملت ایران محفوظ و مصون نگاه دارد.^(۴)

گفتنی است دین و فرهنگی که فروغی و امثال او تعقیب می‌کردند، دین رسمی در میان مردم نبود، بلکه احیای فرهنگ و سنن باستانی ایران^(۵) از یکسو و برداشت خاصی از مذهب تشیع بود. به گفته بلوشر مشخص نبود آزاد اندیشی فروغی تا کجا به قوانین شریعت پایبند است. او ادعا داشت که عدم تسامح و تساهل در مذهب شیعه وجود ندارد و سعی می‌کرد بین علوم غربی و ما بعد الطبیعه شرقی پلی ایجاد کند.^(۶) بنا به اظهار بلوشر بر

۱. مأخذ قبلی، ص ۲۱۷.

۲. همان، ص ۱۸۲.

۳. همان، ص ۲۳۰.

۴. همانجا.

۵. همان، ص ۲۳۲. فروغی اعتقاد داشت که مصیبت فرهنگ ایران در این است که پس از گشوده شدن کشور به دست عربها و بر اثر آن از هم گسیخته شده است و مورخین عرب به تاریخ ایران قبل از اسلام بی‌اعتنایی کرده‌اند.

۶. همان، صص ۱۸۱ و ۱۸۲.

ایرانیان صاحب‌نظری که شناختی از غرب داشتند پوشیده نبود که فرهنگ اروپایی در پس ظواهر درخشان خود نقاط ابهام و تاریکی‌هایی دارد که از غایت و مقصود انسان‌فرسنگها فاصله دارد و اینکه بتوان ملت ایران را از شرور فرهنگ اروپایی برکنار داشت قابل پیش‌بینی نبود.^(۱) با این حال محافل مرتبط با زندگی اروپائی با وجود آنکه در اقلیت بودند، اما به دلیل هوشمندی و قدرت عمل خود نفوذی قطعی بر مجموع ملت اعمال می‌کردند. برخی از آنها چنان تحت تأثیر جادویی و مغناطیسی قوه تجدد و نوآوری قرار داشتند که دین‌آباء و اجدادی و علاقه به فرهنگ قدیم را بکلی از دست داده بودند و از آن همچون جامه‌ای ژنده تبرّی می‌جستند.^(۲)

تیمورتاش وزیر دربار و همه کاره رژیم - پس از رضا شاه - در زمره همین صاحبان قدرت بود که طبق توصیف بلوشر، مردی کم و بیش غیر شرقی و خیلی اروپایی به شمار می‌رفت و خودش نیز به این موضوع افتخار می‌کرد.^(۳) او در جهت رواج طرز زندگی به سبک اروپا سر از پا نمی‌شناخت و دائماً در مهمانیهای گوناگون شرکت می‌کرد و کلوب ایران که وی ایجاد کرده بود از مراکز مهم میهمانیهای مختلف به سبک غربی بود. او فوق العاده آزادی طلب بود و به همین دلیل عده‌ای او را مؤسس همه تجدها می‌دانستند.^(۴)

یکی دیگری از سیاحان این دوره به نام کنتس مادفون روزن خبرنگار سوئدی نیز تأکید می‌کند که فرهنگ ماشینی اروپایی روزه روز بیشتر در ایران رخنه می‌کند و حرکت آن بتدریج تندتر می‌شود.^(۵) وی که به لحاظ شغل خود در میان مردم بیشتر رفت و آمد داشته، روند تجددگرایی را در میان مردان و زنان اقشار مختلف اعم از مرفه و فقیر مورد اشاره قرار داده است. به گفته او، اروپا برای برخی از زنان ایرانی، باب روز و مرکز مد و زیبایی است. این در زمانی است که هنوز کشف حجاب رسمیت نیافته و زنان در پوشش و حجاب قرار داشتند. آرزوی برخی از زنان سفر به اروپا و دیدن مکانهای مد و مغازه‌های

۱. ماخذ قبلی، صص ۲۳۲ و ۲۳۳.

۲. همان، ص ۲۳۱.

۳. همان، صص ۱۵۴ و ۱۹۶.

۴. در این باره نکات جالبی در نوشته‌های قاسم غنی وجود دارد. رک: یادداشت‌های دکتر قاسم غنی. به کوشش سیروس غنی (تهران، زوّار، ۱۳۶۷) ص ۱۶۹ به بعد.

۵. مادفون روزن، سفری به دور ایران، ص ۴۲.

زیا و شیک، گردش در خیابانهای شلوغ و پر رفت و آمد پاریس و رفتن به تماشاخانه بود.^(۱) البته این طرز فکر در ابتدا شامل عدهٔ کثیری نمی‌شد، اما با گسترش و تبلیغ مدنیت غرب در جامعهٔ ایران بویژه در شهرهای بزرگ، طرفداران بیشتری یافت. تأثیر تجددگرایی از یکسو و پایداری سنتهای مذهبی و ملی از سوی دیگر موجب دوگانگی فرهنگی و تقابل و تعارض ارزشها و ضد ارزشها گردید. به گفتهٔ کنتس مادفون روزن، تهران در رخت و لباس جدید خود نه یک شهر شرقی است و نه یک شهر غربی، بلکه معجونی از هر دو به‌شمار می‌آید.^(۲) چنین حالتی در میان جوانان نیز وجود داشت. در واقع سنت و مدرنیسم در این زمان گریبانگیر جامعه شهری (البته بیشتر در تهران) شد. یک جوان تحصیلکردهٔ اروپا در بازگشت به ایران تاب تحمل سنن ملی خود را نداشت و با نسل قدیم نمی‌توانست ارتباطی صمیمانه برقرار کند. به نظر والدین، نیز جوانان بدون فرهنگ بار آمده بودند. چنین جوانانی نه یک اروپایی خالص بودند و نه ایرانی کامل.^(۳)

تجددگرایی دوران رضا شاه، البته فاقد تمامی عناصر رایج در فرهنگ غرب بود و در واقع ظواهر و پوستهٔ آن بیش از اندیشه و عمق آن مورد توجه واقع شد. در حقیقت آنچه که بیشتر به تغییر سریع ظواهر می‌انجامید مورد توجه واقع شد، در صورتی که فرهنگ غربی، حتی در همان زمان نیز دارای محاسنی بود که به آنها بی‌توجهی گردید.

دولتمردان رژیم رضا شاه به غلط بر این باور بودند که عقب ماندگی ایران از غرب با تغییر ظواهر زندگی و همرنگ شدن با غربیان از بین خواهد رفت. از این رو بود که مسائلی چون تغییر نوع پوشاک مردان و زنان، رواج مدهای جدید و وسایل زندگی نو، ایجاد کلوبها و باشگاهها و برگزاری میهمانیهای مختلط همراه با رقص و موسیقی، برپایی کارناوال (کاروان)های شادی در خیابانها و بسیاری چیزهای دیگر مورد تقلید قرار گرفت، و از آن سو به سنن و آداب و رسوم مذهبی تا حد امکان بی‌اعتنایی و یا معارضه شد و آداب و رسوم ملی نیز آن حدودی که ربطی به مذهب نداشت، - آن هم به جهت مقابله با فرهنگ اسلامی - مورد توجه واقع شد. ترویج فرهنگ جدید که آمیزه‌ای از فرهنگ غربی و فرهنگ

۱. مأخذ قبلی، صص ۱۲ و ۱۳.

۲. همان، ص ۴۱.

۳. همان، ص ۱۰۲.

بازمانده پیش از اسلام بود، در موقعی که جامعه ایران هنوز بشدت مذهبی بود، ضربه مهلکی بر حیات اجتماعی وارد کرد و معجونی نامتجانس به وجود آورد، به گونه‌ای که برای برخی متفکران نیز مشکل بود تا این پدیده جدید را باور و هضم کنند. چنین پرسش بی پاسخی به طور نمونه از سوی سفیر آلمان در ایران مطرح بود که اولاً قبول ظاهری تمدن جدید غرب در ایران شامل تطابق فکری و روحی با آن نیز می‌شود یا نه؟ و ثانیاً ارزشهای غیر مادی تمدن اروپا تا چه میزان وارد ایران شده و ارزشهای معنوی مدنیت شرقی چه مقدار بر جای مانده است؟ و دیگر اینکه تلفیق این دو (به تعبیر او کهنه و نو) و جایگاه آنها از لحاظ تقدّم و تأخّر چگونه است؟ او تصریح می‌کند که هیچ يك از کسانی که تحولات ایران را به اطلاع او می‌رساندند نمی‌توانستند به این پرسشها پاسخی بدهند که حتی اندکی راضی کننده باشد.^(۱)

به این ترتیب، ایران عصر رضا شاه اگر چه به طور کامل غربی نشد، اما تمام تغییرات انجام شده در آن به نوعی متأثر از غرب بود. به اعتقاد برخی از محققان، این حدّ فاصل میان غربی نشدن به طور کامل، با پیروی از دستاوردهای مادی غرب نکته مهمی است که در واقع کلید فهم تاریخ ایران در این دوره است.^(۲)

۲-۴- جدایی دین از سیاست (سکولاریسم)

این موضوع از مهمترین خواسته‌های برخی از منورالفکران عهد قاجار بود که به نهضت مشروطه و پس از آن نیز کشانده شد. بدیهی بود با رسوخ اندیشه‌های غربی همچون لیبرالیسم، دموکراسی و ناسیونالیسم، موضوع جدایی دین از سیاست نیز قاعدتاً به میان می‌آمد. بیهوده نبود که وحشت و نگرانی کسانی چون سید جمال الدین اسدآبادی از غرب، اندیشه جدایی دین از سیاست و زوال قدرت مراجع مذهبی بود.^(۳)

به دنبال نهضت مشروطه در ایران، و بروز اختلاف میان روحانیون و روشنفکران مشخص شد که عمده اختلافات پیرامون همین موضوع است. علت پافشاری به این

۱. سفرنامه بلوشر، ص ۱۵۲.

2. Banani, p. 45.

۳. کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ص ۱۶۸.

درخواست آن بود که در جامعه مذهبی ایران، روحانیون از نفوذ اجتماعی فراوانی برخوردار بودند که ناگزیر اقتدار سیاسی نیز برای آنان به همراه داشت. بعلاوه قانون اساسی مشروطه بر عدم مخالفت قوانین با احکام شرعی صحه گذاشته و این اجازه را به علما داده بود تا با انتخاب پنج مجتهد بر قوانین مجلس نظارت نمایند. چنین موقعیتی برای علما مانع از اجرای قوانین عرفی و سیاستهای لیبرالیستی می‌شد، از این رو بود که «منورین تندرو یا باصطلاح آزادیخواهان و معتقدین به تمدن جدید فرنگستان بساط حزب بازی را در کشور گسترده و همه آن احزاب تندرو در مرامنامه‌های خود اصل تفکیک قوای روحانی را از سیاسی بصراحت درج کردند.»^(۱)

با وجود فراز و نشیبهای سیاسی که پس از مشروطه تا پایان عمر سلسله قاجار به وجود آمد کوششهای طرفداران تز جدایی سیاست از قید دیانت به جایی نرسید، هر چند که با کناره‌گیری و انزوای روحانیت از امور سیاسی، این اعتقاد از قدرت بیشتری برخوردار گردید و پس از کودتای ۱۲۹۹ توانست با طرفداری از رضا خان نه تنها از انسجام بلکه از قدرت سیاسی نیز برخوردار شود؛ رضا خانی که تا این زمان به طور کلی توانسته بود حمایت اقشار زیادی حتی در میان روحانیون را برای خود فراهم آورد. با سلطنت رضا شاه چرخش کامل او به تز جدایی دین از سیاست بزودی بر همگان عیان گردید. حکومت او پیروزی طرفداران جدایی دین از دولت را در پی داشت.^(۲) تغییر و تحولاتی که در امور قضایی و دیگر شئون اجتماعی در این دوره به وقوع پیوست، به انزوای هر چه بیشتر دین و مذهب از صحنه اجتماع منجر گردید.

خلاصه و نتیجه:

ساختار سیاسی - فرهنگی حکومت رضا شاه بر سه محور اساسی قرار داشت:

۱- دیکتاتوری ۲- ناسیونالیسم ۳- غربگرایی.

در عین حال هیچ يك از مقولات فوق به طور محض به کار گرفته نشدند. از نظر

۱. علی اصغر حکمت. سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی (تهران، وحید، ۱۳۵۵) ص ۱۹۷. در این باره همچنین

نک: منصوره اتحادیه، پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت، ص ۲۰۱.

۲. کاتم، ص ۱۷۷.

اجتماعی در این ایام دیکتاتوری در بسیاری از کشورهای جهان وجود داشت و در مواردی نیز بدون منافع سیاسی و اجتماعی نبود. اما دیکتاتوری رضا شاه که به استبداد مطلق انجامید مانع از رشد فرهنگی مردم گردید و با اقتدار نظامیان بر سراسر زندگی مردم رشد سیاسی که از دوران مشروطه کمابیش آغاز شده بود، متوقف گردید. در زمینه‌های فرهنگی، دولت توسط نیروهای نظمیه مبادرت به اجرای برنامه‌های غربگرایانه‌ای همراه با خشونت نمود. ناسیونالیسم رژیم خالی از محتوای استعمارستیزانه بود و با نگاه به گذشته و توجه به ایران باستان از يك سو سعی داشت حس خود کم‌بینی و حقارت ناشی از تمدن و فرهنگ غرب را جبران کند و از سویی به دنبال کمرنگ ساختن فرهنگ اسلامی بود.

تبلیغات ناسیونالیستی برخلاف ادعا و اهداف رژیم در نیل به وحدت ملی به هیچ وجه موفق نبود و سیاستهای غلط رژیم تفرقه و تشتت بیشتری در آحاد جامعه فراهم نمود.

اقتباس غیر کامل رژیم در رویکرد آن به غرب نیز وجود داشت. در واقع آنچه که از غرب تقلید شد، برخی ظواهر آن دیار بود، وگرنه دموکراسی، اهمیت نقش پارلمان و آزادی مطبوعات و بسیاری دیگر از پدیده‌های غربی که با وجود زیانهای فراوان، دارای محاسنی نیز بودند، از سوی رژیم و سیاستگران فرهنگی آن نادیده گرفته شد. در انجام اصلاحات، برطرف ساختن نیازهای ضروری و حیاتی مردم از قبیل آب لوله کشی به فراموشی سپرده شد، و در عین حال به اقدامات دهان پرکن مبادرت گردید. اما يك ثمره مهم غربگرایی یعنی سکولاریسم در این دوره پی‌گیری شد و تا حد قابل ملاحظه‌ای به اجرا درآمد.

فصل سوم

رویدادها، تحولات و نهادهای اجتماعی - فرهنگی

خصلت کلی حکومت رضا شاه که در فصل پیش به آنها اشاره شد، در تحولات سیاسی - اجتماعی این دوره تبلور یافت. در این فصل سعی خواهد شد تا رگه‌های این ویژگیها (دیکتاتوری و استبداد، ناسیونالیسم و باستانگرایی، تجددگرایی و سکولاریسم) در سیاستهای اجتماعی و فرهنگی این دوره بیان گردد. بدیهی است مقصود از این بررسی، مطالعه مجرد هریک از تحولات فرهنگی نیست، بلکه مراد نگاهی کلی به مجموعه رویدادهای اجتماعی - فرهنگی این دوره است.

۱-۳- تغییر و تحولات قضائی

مهمترین شاخصه حکومتهای سکولار، بررسی قوانین و اصول حاکم بر دادگستری آنهاست. طرفداران حکومت سکولاریستی از سلطه قوانین شرعی در محاکم رویگردان بودند و از قوانین عرفی به شکلی که در اروپا رواج داشت هواداری می‌کردند. در حقیقت تغییر ساختار قضایی، بخش مهمی از روند تجددگرایی و مدرنیسم محسوب می‌شد که اهداف دیگری را نیز دنبال می‌کرد، که از جمله آنها تضعیف روحانیون، جلب رضایت دولتهای خارجی و نیز کسب وجهه برای رژیم و شخص رضا شاه از طریق تبلیغ پیرامون لغو

کاپیتولاسیون بود.

در تغییر و تحولات قضایی این دوره که در ردیف اولین و مهمترین اقدامات حکومتی پهلوی به شمار می‌آید، علی اکبر داور نقش اساسی برعهده داشت. علاوه بر او تنی چند از قضات با سابقه و آشنا به قوانین شرعی مانند اخوی رئیس دیوان تمیز و صدرالاشراف، و کارشناسان آشنا به قوانین اروپایی مثل منصور السلطنه عدل، متین دفتری، الکساندر آقاییان و سروری مشارکت داشتند. ضمن آنکه در جریان تنظیم قوانین از يك کارشناس خارجی نیز استفاده شد.^(۱)

۱-۱-۳- انحلال عدلیه و اختیارات داور:

علی اکبر داور که پس از ترمیم کابینه مستوفی الممالک در ۱۸ بهمن ۱۳۰۵ به وزارت برگزیده شد، در روز بعد عدلیه تهران و يك هفته بعد عدلیه شهرستانها را تعطیل کرد و لایحه‌ای به قید دو فوریت به مجلس ارائه داد و برای خود اختیاراتی خواست و مجلس نیز برای چهار ماه به او اختیارات کامل داد.^(۲) پس از انقضای این مدت، داور تقاضای چهار ماه تجدید اختیارات کرد که در ۲۸ خرداد ۱۳۰۶ به تصویب رسید.^(۳)

۲-۱-۳- افتتاح عدلیه جدید:

عدلیه جدید یا به قول خود داور عدلیه دنیاپسند^(۴) در ۵ اردیبهشت ۱۳۰۶ با حضور شاه و با شکوه بسیار افتتاح شد و شاه فرامین قضات را تقسیم نمود و در همان جلسه الغای کاپیتولاسیون را اعلام کرد و در این باره دستخطی به رئیس الوزرا (مستوفی) صادر نمود.^(۵)

۱. طبری، ایران در دو سده واپسین، ص ۲۴۰.

۲. خاطرات يك نخست وزیر (احمد متین دفتری) ص ۵۶، و نیز: محسن صدر. خاطرات صدرالاشراف، (تهران، وحید، ۱۳۶۴) ص ۲۸۸.

۳. نک: مذاکرات مجلس، دوره ششم تقنینیه، جلسه ۱۱۵ (۱۶ خرداد ۱۳۰۶).

۴. نک: احمد کسروی. زندگانی من یا ده سال در عدلیه (تهران، نشر و بخش کتاب، ۱۳۵۵) ص ۲۵۶. کسروی که در دستگاه قضایی خدمت می‌کرده و با پیشنهاد تیمورتاش وزیر دربار مدعی العموم تهران شد، به‌طور کلی با اصلاحات داور در عدلیه مخالف و معتقد بود داور رویه عدلیه را آبرومندتر گردانید، اما دستگاه عریض و طویل و حیف و میل و عدم استقلال قضات و دخالت شهربانی و نابسامانیهای دیگری را به ارمغان آورد.

۵. خاطرات يك نخست وزیر، صص ۴۵۵ و ۴۵۶.

۳-۱-۳- قوانین آزمایشی:

به موجب قانون اختیارات، کمیسیونی برای اصلاح اصول محاکمات تشکیل شد^(۱) که محصول آن، قانون معروف به قانون آزمایشی سال ۱۳۰۶ بود. هدف از این اصلاح، یکی تسریع در محاکمات و دیگری محدود کردن صلاحیت محاکم شرع بود،^(۲) هر چند که گفته شده با وجود حضور افراد موجهی در کمیسیون فوق از افراط و تفریط جلوگیری می‌شد.^(۳) این نهضت قانونگذاری تا سال ۱۳۲۰ ادامه یافت و مرتباً کمیسیون قوانین دادگستری مجلس با اختیاری که داشت برای کلیه امور قضایی قوانین موقت آزمایشی وضع می‌کرد.^(۴)

۳-۱-۴- قانون مجازات عمومی:

با انحلال محاکم جنایی اختصاصی که يك دادگاه شرعی بود، برای رسیدگی به جرایمی که منحصر به حد یا تعزیر یا قصاص بود، راه برای اجرای قانون مجازات عمومی که در آغاز سلطنت پهلوی در ۲۳ دی ۱۳۰۴ به تصویب رسیده بود باز شد و در سال ۱۳۰۶ اولین حکم اعدام از محکمه جنایی عمومی صادر گردید. در ماده اول این قانون تصریح شده بود که «مجازاتهای مصرحه در این قانون از نقطه نظر حفظ انتظامات مملکتی مقرر و در محاکم عدلیه مجری خواهد بود و جرمهایی که موافق موازین اسلامی تعقیب و کشف شود بر طبق حدود و تعزیرات مقرر در شرع مجازات می‌شوند.»^(۵) با وجود

۱. اعضای این کمیسیون عبارت بودند از: حسین پیرنیا (مشیرالدوله)، منصور السلطنه عدل، میرزا احمد شریعت‌زاده، دکتر محمد مصدق و محسن صدر (صدرالاشراف). مشیرالدوله رئیس این کمیسیون و صدرالاشراف نیابت او را برعهده داشت. نک: ابراهیم باستانی پاریزی. محیط سیاسی و زندگانی مشیرالدوله. (تهران، ابن‌سینا، ۱۳۴۱) ص ۳۵ به نقل از سالنامه دنیا.

۲. خاطرات يك نخست وزیر، ص ۵۸.

۳. از جمله مشیرالدوله با ملاقاتهای دوستانه با مجتهدین با نفوذ روحانی و مذاکرات لازمه و حک و اصلاح هریک از مواد و تطبیق آنها با قوانین شرع و ضمناً با مذاکرات با وکلای مجلس و جلب نظر آنها و با دخالت دادن جمعی از اشخاص طبقات روحانی در رأس محاکم و مراحل قضایی به طریقی که انقلابی رخ ندهد، مراحل قانونی قضایی را از ابتدایی و استیفاف و دیوان کشور و دادستانی تشکیل داد و امور را به جریان انداخت. نک: حبیب الله مختاری. تاریخ بیداری ایران (تهران، بی‌نا، ۱۳۲۶) ص ۴۱۹.

۴. خاطرات يك نخست وزیر، پیشین.

۵. همان، ص ۴۵۵.

توجیهات و تعبیراتی که واضعان قانون داشتند تا این امر را موافق حدود اسلامی قلمداد کنند، اما برخی از روحانیون داخل و علمای عتبات در مورد قانون مجازات عمومی انتقاداتی داشتند.

۵-۱-۳- الغای کاپیتولاسیون:

پس از اعلام الغای کاپیتولاسیون، به دولتهای ذی‌علاقه يك سال مهلت داده شد که قراردادهاى جدیدی با ایران منعقد سازند. اما این دولتها اولاً تقاضای وجود قوانین رسمی مدون در ایران داشتند که مسئله حقوق مبنای ثابتی داشته و طرفین دعوا در معرض آرای متفاوت نباشند، ثانیاً خواهان يك سازمان قضایی بودند که از قضات مجرب و متجدد آشنا به قوانین جدید دنیا تشکیل شده باشد. برای تأمین این دو نظر، اصلاحات قضایی با عجله هر چه تمامتر شروع شد.^(۱) در واقع تکمیل و اصلاح سازمان دادگستری مطابق میل دولتهای اروپایی، از شرایط الغای کاپیتولاسیون بود، از این رو لازم بود که از تجارب و سنتهای قضایی کشورهای غربی اقتباس شود.^(۲) به این ترتیب با اتخاذ نظام حقوقی جدید (غربی) دلیلی برای حفظ کاپیتولاسیون وجود نداشت.^(۳)

از سوی دیگر تحصیلکردگان اروپایی وارد امور قضایی شدند. در این زمینه متین دفتری نقل می‌کند که در اوایل سلطنت، رضا شاه به او گفت که به عدلیه برود، زیرا در نظر است کاپیتولاسیون را الغا کنیم. شاه تأکید کرده بود: میل دارم که در مرکز يك دادگستری که در دنیا يك لکه‌هایی برای قاضیهای آنها نتوانند پیدا بکنند تشکیل بدهیم.^(۴) به این ترتیب الغای کاپیتولاسیون را نمی‌توان امری اصیل و واقعی دانست، بلکه غریبها به آنچه که از اهداف کاپیتولاسیون انتظار داشتند، با اجرای شروط تحمیلی دست یافتند.^(۵)

۱. مأخذ قبلی.

۲. همان، ص ۵۹.

۳. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ص ۵۰.

۴. خاطرات يك نخست وزیر، ص ۴۴۴.

۵. مطبوعات خارجی نیز با وجود تعریف و تمجیدهای گزاف درباره اقدام رضا شاه، به رضایت دولتهای غربی از این موضوع اشاره کرده‌اند. نک: نظر جراید و مجلات خارجی درباره اعلیحضرت رضا شاه کبیر (تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۵۵) صص ۱۲۲ و ۱۳۶.

کما اینکه در ترکیه نیز به همین نحو لغو کاپیتولاسیون صورت گرفته بود.

۱-۳- جایگزینی قضات جدید به جای روحانیون:

با از بین بردن سلطه قوانین شرعی، در مورد وجود روحانیون در امور قضایی نیز سختگیری صورت گرفت. این موضوع هماهنگ با سیاست تحدید روحانیون در سایر شئون اجتماعی بود. به گفته صدرالاشراف، داور در وهله نخست توانست حقوقدانان دارای تحصیلات اروپایی را به جای روحانیون بگمارد و با اصطلاح عدلیه را از صورت آخوندی بیرون آورد و متجددین را - البته نه برحسب لیاقت و مدارك علمی بلکه صرفاً به جهت ظاهر سازی - به جای آنان قرار دهد.^(۱) البته این بدان معنا نبود که به یکباره تمامی روحانیون را از عدلیه بیرون بریزند، بلکه برخی با تغییر لباس و معدودی بدون تغییر لباس همچنان در عدلیه ماندند. از جمله این افراد می توان به میرزا طاهر تنکابنی مستشار دیوانعالی تبریز اشاره کرد. همچنین سید حبیب الله شبیر، ریاست تشکیلات عدلیه در آذربایجان را موکول به شرایطی نمود که از جمله تغییر ندادن لباس روحانیت بود.^(۲)

در تشکیلات جدید، قضات عدلیه سابق، تعدادی از کارمندان وزارتخانه های خارجه، معارف و دارایی که تحصیلات حقوقی داشتند، تعدادی از نمایندگان مجلس، جمعی از روحانیون و مدرسین حوزه های علمیه، عده ای از افراد تحصیل کرده در اروپا و مستوفیان سابق وزارت مالیه و فارغ التحصیلان مدرسه عالی حقوق، انتخاب و به خدمت دعوت شدند.^(۳) داور گفته بود:

«ما عدلیه را ساختم با جوانان تحصیل کرده ولی در عمل لنگ ماندیم و هر قدر از این وزارتخانه و آن وزارتخانه اشخاص را انتقال دادم باز هم درست نمی آمد، بالاخره ناچار شدیم باز رفتیم به سراغ همان کهنه ها که در مدارس صدر و دارالشفا و مدرسه مروی سالها برای تحصیل حصیر پاره می کردند. ولی با يك تفاوت که آن وقت هر کدام به ماهی پنجاه شصت تومان و فوقش صد تومان قانع بودند و در نهایت علاقه و ایمان کار

۱. خاطرات صدرالاشراف، ص ۲۸۸ و نیز: پیر آوری، تاریخ معاصر ایران، ج ۲، ص ۶۸.

۲. باقر عاقلی. داور و عدلیه (تهران، علمی، ۱۳۶۹) ص ۱۶۴.

۳. همان، صص ۱۶۶-۱۶۸.

می‌کردند، حالا که به سراغشان رفته و به کار دعوتشان می‌کردیم می‌گفتند همان حقوقی که به سایرین می‌دهید برای ما هم منظور بدارید، والا نمی‌پذیریم. البته ناگزیر از قبول بودم؛ برای اینکه چیزی نمانده بود که چرخهای دادگستری دنیا پسند از کار بازماند.^(۱)

سیاست محدود ساختن روحانیون در امور قضایی با بازگشت قضات اروپا دیده دنبال شد و در سال ۱۳۱۵ روحانیون به گونه‌ای قاطع از احراز مقام قضا محروم شدند. حمله به کارکردهای حقوقی آنها که از سال ۱۳۰۷ آغاز شده بود، با محدود کردن حیطه قدرت محاکم شرع و مسائلی از قبیل ازدواج و طلاق و تعیین قیم و پایان بخشیدن به نقش آنان در امور سجلی تسری یافت.

۱-۷-۳- محاضر ثبت اسناد و املاک:

داوربا الهام از قوانین اروپایی تغییرات عمده‌ای در قانون ثبت اسناد و املاک به‌وجود آورد.^(۲) برای اینکه کار نوشتجات شرعی از محضر آخوندها منتزع و گرفته شود، قانون ثبت اسناد و املاک از تصویب مجلس گذشت و اداره‌ای به نام ثبت اسناد و املاک تشکیل گردید، ولی کسی نبود دفتر رسمی معاملات را اداره نماید. ناچار دست به دامن روحانیون شدند، برای آنکه شرایط داشتن دفتر اسناد رسمی را جز آنان کسی نداشت.

در اوایل کار ناچار برای تنظیم هر سندی صیغه شرعی جاری می‌شد. داور سعی کرد که عده‌ای از روحانیون صلاحیتدار را متصدی دفتر اسناد رسمی کند.^(۳) این کار به منظور جلب نظر روحانیون و جلوگیری از مخالفت آنان بود. برای این منظور به عده‌ای از روحانیون سرشناس تهران اجازه افتتاح و تصدی دفاتر ازدواج و طلاق و به عده‌ای نیز اجازه تصدی دفاتر ازدواج را بطور توأمان داد.^(۴)

۱. حسن اعظام قدسی (اعظام الوزراء). خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله (تهران، ابوریحان، ۱۳۴۹) ج ۲، صص ۲۰۰ و ۲۰۱.

۲. عاقلی، داور و عدلیه، ص ۱۸۵.

۳. اعظام قدسی، پیشین، ص ۵۹.

۴. برای اطلاع از اسامی روحانیون مذکور نک: عاقلی، پیشین، صص ۱۸۵ و ۱۸۶ و نیز: سالنامه پارس، سال ۱۳۱۵، صص ۱۰۸-۱۱۲.

۱-۸-۳- آموزش دادگستری اروپایی:

ارتباط با اروپا و تغذیه از رویه قضایی غربی در دوران وزارت داور ادامه یافت. در این زمینه احمد متین دفتری برای تکمیل تحصیلات عالیه و مطالعه در سیستم قضایی کشورهای اروپایی با جلب موافقت وزارت خارجه از دولتهای فرانسه، سوئیس و آلمان، در فروردین ۱۳۰۸ وارد دانشکده حقوق ژنو گردید. مأموریت او تحقیق در طرز اجرای قوانین قضایی و ثبتی و جریان امور دادگستری در محاکم کشورهای اروپایی بود و در این زمینه يك خط هوایی مکاتباتی بین او و داور برقرار شده بود و هر هفته مشاهدات و مذاکرات خود با مقامات قضایی این کشورها را گزارش می کرد. داور نیز بدقت این گزارشها را مطالعه می کرد و چنانچه ابهامی وجود داشت از متین دفتری توضیح می خواست. مخصوصاً آرای دیوان فرانسه که به طور مرتب به تهران ارسال می شد فوق العاده مورد علاقه و توجه داور بود.^(۱) مدت اقامت متین دفتری در اروپا و تحصیل و کارآموزی و تمرین در دادگستریهای کشورهای مذکور سه سال بود و در اواخر سال ۱۳۱۰ به ایران بازگشت. علاوه بر متین دفتری، داور تنی چند از قضات و همکارانش از جمله عبدالله بهرامی معاون وزارت عدلیه را برای مطالعات قضایی به اروپا فرستاد.^(۲)

۱-۹-۳- تدوین قوانین ترکیبی:

در مرحله تدوین قوانین، ترکیبی از قوانین فقه شیعه و قوانین رایج در کشورهای اروپایی فراهم شد و در واقع دو نظام قانونی مجاز شناخته شد. قانون مدنی تحت ریاست داور و با عضویت صدرالاشراف، سید نصرالله تقوی، حاج سید محمد فاطمی منصورالسلطنه عدل، شیخ علی بابا، سید کاظم عصار و شیخ محمد علی کاشی در مدت هفت الی هشت ماه (تا باب ارث) تهیه شد^(۳) و در ۱۷ اردیبهشت ۱۳۰۷ برای تصویب به مجلس ارائه گردید. این قوانین ملهم از قوانین جاری در کشورهای فرانسه، بلژیک و ایتالیا

۱. خاطرات يك نخست وزیر، صص ۵۹ و ۶۰.

۲. همان، صص ۶۵ و ۶۶.

۳. خاطرات صدرالاشراف، ص ۲۹۰.

و منتخبی از آنها بود^(۱) ولی مواد مربوط به «احوال شخصیه» در موارد متعددی تدوین مجدد احکام اسلامی بود.^(۲) متین دفتری ضمن اهمیت جلوه دادن تدوین قانون مدنی جدید در مدتی کوتاه می نویسد: «کمیسیون متخصصین که مأمور تنظیم این قانون گردید اصولاً شرع اسلام را با کُد ناپلئون تطبیق کردند و مجلد این قانون را مجلس بدون گفتگو با يك قیام و قعود تصویب کرد و به اختلاف اقوال فقها در محاکم خاتمه داده شد.»^(۳)

به این ترتیب نفوذ اسلام در آیین دادرسی کیفری کاهش یافت. تشخیص مالکیت از حاکم شرع سلب و به دادگاه محول شد و پس از چندی زمینه برای نابود کردن کامل نفوذ مذهب در امور دولتی فراهم شد.^(۴)

در مورد استفاده از قوانین شرعی می بایست میان قوانین مدنی و جزایی تفاوت قایل شد. درواقع این قوانین جزایی اسلام بود که بیشترین نارضایی را در نزد غربیان به وجود آورده بود. از این رو تدوین کنندگان قانون در برابر اعتراضهای متشرعین و برخی از روحانیون، اینگونه تعبیر و توجیه می کردند که مجازاتهایی که عیناً از قانون جزای فرانسه اقتباس شده است با حدود و تعزیرات اسلامی منافات و معارضه ندارد.^(۵)

یکی از محققان معتقد است مخالفان قوانین شرعی ناگزیر بودند که ابتدا يك نظام حقوقی را جانشین آن سازند و سپس به متزلزل کردن رکن مذهب پردازند.^(۶) البته ممکن است این موضوع دلایل دیگری هم داشته باشد، ولی از سال ۱۳۱۰ به بعد با تصویب قوانین عرفی به جای شرعی بی اعتنایی به قوانین اسلامی ظاهر گردید، که نمونه آن قانون ازدواج و طلاق بود. از سال ۱۳۱۴ اصلاحات قانونی با شدت بیشتری پیگیری شد و مقررات مربوط به ازدواج با وضوح بیشتری به صورت عرفی درآمد.

۱. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ص ۳۵.

۲. پتر آوری، تاریخ معاصر ایران، ج ۲، ص ۶۸.

۳. خاطرات يك نخست وزیر، ص ۴۵۵. همچنین نك: کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ص ۱۸۱.

۴. کاتم، ص ۱۸۲.

۵. خاطرات يك نخست وزیر، ص ۴۵۷.

۶. پتر آوری، ص ۶۳.

۲-۳- تقلید از ترکیه:

تجددگرایان ایرانی از زمان قاجار همواره نیم نگاهی به تحولات امپراتوری عثمانی و سپس ترکیه داشتند زیرا این کشور به جهت نزدیکی به اروپا زودتر از بقیه کشورهای آسیایی مظاهر جدید مدنیت را پذیرفته بود. از طرف دیگر چگونگی برخورد اندیشمندان يك کشور مسلمان برای همطرازان ایرانی آنها جالب توجه بود، چرا که موانع و مشکلات تجددگرایی در هر دو کشور کمابیش یکسان بودند.

رضا شاه حتی از پیش از رسیدن به سلطنت تحولات ترکیه را پیگیری می کرد و جنبش جمهوریخواهی او و هوادارانش در ایران متأثر از اعلام جمهوری مصطفی کمال در ترکیه بود. پس از رسیدن به سلطنت نیز این توجه به تحولات ترکیه ادامه یافت و کلیه اختلافات مرزی دو کشور با تسامح رضا شاه بر طرف گردید.^(۱) نگرش به ترکیه بویژه از سوی سیاستگذاران فرهنگی رژیم تبلیغ می شد و در پذیرش تمدن غرب نوعی غبطه و حسادت میان مسئولان ایران نسبت به ترکها وجود داشت. نشریه پارید در مقاله ای به تاریخ اوت ۱۹۳۹ (مرداد و شهریور ۱۳۱۸) ضمن اشاره به دیکتاتوری رضا شاه و سیاستهای او می نویسد:

«[رضا شاه] برای ترقی و پیشرفت کشور و تبدیل تشریفات شرقی به سازمان غربی بسیاری چیزها را از کمال آتاتورك آموخت.»^(۲)

تأثیر تجددگرایی ترکیه بر ایران از دیدگاه نویسندگان داخلی و خارجی چه قبل و چه پس از مسافرت رضا شاه به ترکیه (از ۱۲ خرداد تا ۲۴ تیر ۱۳۱۳) عنوان شده است. نشریه ساندی اکسپرس مورخ ۱۵ آوریل ۱۹۳۴ (۲۶ فروردین ۱۳۱۳) نوشت:

«احتمال زیاد می رود شاه ایران با غازی (مصطفی کمال پاشا) راجع به وضع زنان کشور خود صحبت بدارد. [زیرا] شاه نیز رویه او (آتاتورك) را تعقیب می کند.»^(۳)

به نوشته حسن اعظام قدسی اهمیت سفر رضا شاه به ترکیه به حدی بود که مدت چند

۱. نک: صفائی، رضا شاه کبیر در آئینه خاطرات، ص ۶۴.

۲. فتح الله نوری اسفندیاری. رستاخیز ایران؛ مدارك، مقالات و نگارشات خارجی ۱۲۹۹-۱۳۲۳ (تهران، بی نا، ۱۳۳۵) ص ۷۷۴.

۳. همان، ص ۶۶۰.

هفته خبر آن مسافرت و جریان بازدیدهای شاه ایران از مؤسسات ترکیه، صفحات اول
جراید اروپا و آمریکا و آسیا را اشغال کرده بود. او درباره تأثیرات سفر ترکیه می‌نویسد:

«[رضا شاه] در بازگشت از سفر ترکیه دست به يك سلسله تحولات اساسی عمیقی
در زمینه اوضاع اجتماعی زد که اصل برجسته آن رفع حجاب و آزادی و شرکت دادن زنان
در کارهای اداری و اجتماعی بود.»

علاوه بر آن، تأسیس دانشگاه عالی نظامی، خبرگزاری پارس، و برخی دیگر از
تحولات به عقیده اعظام قدسی در سفر ترکیه در فکر شاه به وجود آمد.^(۱)
عباس مسعودی مدیر مؤسسه اطلاعات که از همراهان رضا شاه در سفر به ترکیه بوده
می‌گوید:

«در بازگشت از این سفر بود که رضا شاه تحولاتی را در ایران شروع کرد. تغییر کلاه
لبه‌دار اروپایی پس از این سفر بود.»^(۲)
دولت آبادی نیز در این باره می‌نویسد:

«این مسافرت و دیدن اوضاع ترکیه در وجود شاه اثرهای نیکو بخشید و پس از آمدن
به ایران جدّ و جهد او در آبادی شهرها و راهها و تبدیل اوضاع کهنه به اوضاع تازه بر
زیادت گشت خصوصاً که رئیس جمهور [آتاتورك] وعده بازدید نمودن داد و شاه
می‌خواست تا موقع آمدن او به ایران خیلی بر اصلاحات داخلی افزوده شده باشد.»^(۳)
دولت آبادی پا را از این فراتر گذاشته و ادعا می‌کند که شاه از ترکیه به دولت خود
تلگراف کرد که رعیتها برای اینکه در آفتاب تند کار می‌کنند کلاه تمام لبه بر سر بگذارند.
صدرالاشراف نیز آورده است که:

«رضا شاه بعد از مسافرت ترکیه در اغلب اوقات ضمن [اشاره به] پیشرفت سریع
کشور ترکیه از رفع حجاب زنها و آزادی آنها صحبت و تشویق می‌کرد.»^(۴)
مخبر السلطنه نیز کشف حجاب را سوغات سفر آنکارا می‌داند و می‌نویسد:
«این مسافرت و کیفیت مجالس، شاه را در خط تأسی صرف و تشبّه به اروپایی

۱. اعظام قدسی، خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله، ج ۲، صص ۷۸-۸۱.

۲. صفائی، پیشین، ص ۳۴۶.

۳. حیات یحیی، ج ۴، ص ۴۳۱.

۴. خاطرات صدرالاشراف، ص ۳۰۲.

عیسی صدیق با تأکید بر این نکته که عاملی که رضا شاه را مصمم به اقدام برای کشف حجاب کرد سفر ترکیه بود، به تأثیر تحولات ترکیه بخصوص حشرو نشر مرد و زن و اشتغال زنان ترك بر رضا شاه اشاره و از قول مستشارالدوله صادق سفیر ایران در ترکیه نقل می‌کند که شبی پس از پایان ضیافت رسمی، وقتی شاه به محل اقامت خود مراجعت کرد تا پاسی از شب نخوابد و قدم می‌زد و فکر می‌کرد و گاه گاه با صدای بلند می‌گفت: عجب! عجب! و به مستشارالدوله گفت:

«من تصور نمی‌کردم ترکها تا این اندازه ترقی کرده و در اخذ تمدن اروپا جلو رفته باشند. حالا می‌بینم که ما خیلی عقب هستیم، مخصوصاً در تربیت دختران و بانوان و فوراً باید با تمام قوا به پیشرفت سریع مردم مخصوصاً زنان اقدام کنیم.»^(۲)

نشریات خارجی نیز پس از این تاریخ هر گاه که از نهضت تجددخواهی ایران یاد می‌کردند به تأثیرات ترکیه و اقدامات آتاتورك اشاره داشته‌اند. نشریه بیرمنگام پست مورخ ۲۹ مه ۱۹۳۵ (۷ خرداد ۱۳۱۴) تصریح می‌کند که:

«شاه ایران به پیروی از ترکیه تجدد و اصلاحات را در کشور خود آغاز کرده است.»^(۳)

نشریه نیوز ریویو در تاریخ ۵ اوت ۱۹۳۷ (۱۴ مرداد ۱۳۱۶) یادآور می‌شود:

«با آنکه رضا شاه خواندن و نوشتن را نمی‌دانست به همسایه خود آتاتورك اعتقاد

عجیبی داشت و با دیده تحسین به او می‌نگریست.»^(۴)

حتی در موضوع مبارزه با روحانیون نیز به اعتقاد گزارشگران خارجی، رضا شاه از آتاتورك تقلید کرده است. در این باره نشریه تایم مورخ ۲۵ آوریل ۱۹۳۸ (۱۵ اردیبهشت ۱۳۱۷) نوشته است:

«شاهنشاه... آداب و رسوم و لباس و خدمات فنی ملل اروپا را دوست می‌دارد.

همانطور که کمال پاشا چند سال قبل در ترکیه عمل کرد رضا شاه نیز کسانی که بیجهت

۱. مهدقلی هدایت (مخبر السلطنه). خاطرات و خطرات، توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من. (تهران، شرکت چاپ رنگین، ۱۳۲۹) صص ۵۱۵ و ۵۱۶.

۲. عیسی صدیق. یادگار عمر، (تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۵) ج ۲، صص ۳۰۱-۳۰۵.

۳. نوری اسفندیاری، رستاخیز ایران، ص ۷۱۶.

۴. همان، ص ۷۵۷.

عمامه بر سر بگذارند زندانی می‌کند.»^(۱)

ریچارد کاتم درباره تأثیرات آتاتورک بر رضا شاه می‌نویسد:

«ناسیونالیسم رضا خان به ناسیونالیسم آتاتورک شباهت داشت و این دو رژیم از بسیاری جهات همانند بودند. رضا خان عمیقاً دیکتاتور ترکیه را تحسین می‌کرد و بسیاری از اصلاحات اجتماعی انجام شده در ترکیه را عیناً در ایران پیاده کرد.»^(۲)

۳-۳. کنگره‌های بین‌المللی هنر و باستان‌شناسی ایران

از سیاستهای مهم فرهنگی دوران رضا شاه کشف آثار تمدن و فرهنگ ایران بود، اما در این زمینه نیز به آثار تمدنی پس از اسلام نسبتاً توجه کمتری شد و بیشترین توجه دولت به باستان‌شناسی مربوط به پیش از اسلام بود.

در این دوره به منظور آشنا ساختن مردم دنیا با تاریخ تمدن ایران بویژه ایران باستان، چند کنگره بین‌المللی برپا گردید. نخستین کنگره بین‌المللی هنر و باستان‌شناسی ایران در سال ۱۳۰۶ در ویلادلفیای آمریکا با تلاش پروفیسور پوپ تشکیل شد و سید حسن تقی‌زاده و علی اکبر کاشف از سوی دولت ایران در آن نمایندگی داشتند.

دومین کنگره بین‌المللی در دی ماه ۱۳۰۹ (ژانویه ۱۹۳۱) باز هم به همت پروفیسور پوپ در لندن منعقد گردید و نمایشگاه آن توسط جرج پنجم پادشاه انگلستان گشایش یافت. دولت ایران علاوه بر ارسال آثار و مصنوعات بسیار نفیس باستانی، هیئتی را به ریاست وزیر فرهنگ وقت (اعتماد الدوله) و کسانی چون حسین علاء وزیر مختار ایران در پاریس، محمد قزوینی و یحیی دولت‌آبادی به این کنگره اعزام داشت. در پایان این کنگره به پیشنهاد پروفیسور پوپ قرار شد سومین کنگره در لنینگراد تشکیل شود. دولت شوروی به لحاظ رقابت با انگلستان این پیشنهاد را پذیرفت و این کنگره در ۲۵ و ۲۶ شهریور ۱۳۱۴ در لنینگراد و مسکو تشکیل شد. دولت ایران به درخواست شوروی اشیاء نفیسی در ۴۵ صندوق ارسال داشت. هیئت نمایندگی ایران به ریاست وزیر فرهنگ (علی اصغر حکمت) بود و کسانی چون عیسی صدیق، علی اکبر سیاسی، آندره گدار (رئیس

۱. مأخذ قبلی، ص ۷۶۸.

۲. کاتم، ناسیونالیسم در ایران، صص ۱۱ و ۱۲.

باستان شناسی و موزه ایران)، عباس مسعودی، مهدی دیبا (وزیر مختار سابق ایران در هلند)، لطفعلی صورتگر (استاد دانشسرای عالی)، حسنعلی وزیری و حسین طاهرزاده بهزاد (رئیس مدرسه هنرهای زیبا) در آن حضور داشتند. از جمله سخنرانان این کنگره عیسی صدیق بود که از محتوای سخنان او می‌توان به عشق و علاقه مفراطین دوره به احیای تمدن ایران باستان پی برد.

او ضمن اشاره به اقداماتی که در زمینه کاوشهای علمی و باستان شناسی در ایران (از جمله الغای امتیاز انحصاری فرانسویها، وضع قانون عتیقات در ۱۳۰۹، اشتغال هیئتهای علمی اروپایی و آمریکایی در نقاط مختلف کشور و تعمیر بناهای تاریخی و تأسیس شعبه باستان شناسی در دانشگاه تهران) صورت می‌گرفت، احیای سبکهای قدیم در عمارات دولتی همچون مجلس شورای ملی، بانک ملی، شهربانی، دانشسرای عالی، وزارت جنگ و بیمارستان شاهرضا در مشهد را عنوان نمود.^(۱)

۴-۳- جشن هزاره فردوسی

بزرگداشت فردوسی ظاهراً از پیش از سلطنت مورد نظر برخی از روشنفکران قرار داشت. بنا به نوشته عیسی صدیق در سال ۱۳۰۱ انجمن آثار ملی تشکیل شد و به دنبال آن، جمع آوری اعانه برای ساختن آرامگاه فردوسی بود.^(۲) پس از تغییر سلطنت موضوع بنای آرامگاه فردوسی و بزرگداشت این شاعر ملی در راستای تبلیغات باستان ستایی رژیم از اهمیت زیادی برخوردار گردید و فروغی رهبری این جریان را بر عهده گرفت^(۳) و رهبران زرتشتی نیز که این اقدام را همگام با آرزوهای خود می‌دیدند، از آن استقبال زیادی کردند.

در سال ۱۳۰۵ با حمایت رضا شاه، انجمن آثار ملی مرکب از آقایان فروغی، مشیرالدوله، تیمورتاش، نصرت الدوله، تقی زاده، علاء، حکیم الملک، مستوفی، نظام الدین حکمت، مشارالدوله، محمد علی فرزین و کیخسرو شاهرخ تشکیل شد که در آن پروفیسور

۱. صدیق، یادگار عمر، ج ۲، صص ۲۶۳-۲۹۱.

۲. انجمن آثار ملی در سال ۱۳۰۱ در منزل تیمورتاش و با حضور کسانی چون مستوفی، مشیرالدوله، فروغی، محشم السلطنه، حکیمی، سید نصرالله تقوی، نصرت الدوله فیروز و کیخسرو شاهرخ به وجود آمد و در ۱۳۰۴ اساسنامه خود را منتشر کرد. نک: صدیق، پیشین، صص ۲۰۱ و ۲۰۲.

۳. صفایی، رضا شاه کبیر در آئینه خاطرات، ص ۹۹.

هرتسفلد آلمانی و آندره گدار فرانسوی عضو افتخاری بودند. ریاست این انجمن با فروغی و دفترداری و خزانه‌داری آن بر عهده ارباب کیخسرو بود.^(۱) این انجمن در نخستین قدم در صدد پیدا و آباد کردن قبر فردوسی برآمد و کیخسرو شاهرخ نماینده زرتشتیان در مجلس را مأمور این کار نمود. پس از انجام مقدمات کار و تهیه نقشه‌های مقدماتی (توسط هرتسفلد و طاهرزاده بهزاد) مخارج بنای ساختمان معادل بیست هزار تومان برآورد گردید که با پیشنهاد ارباب کیخسرو نیمی از آن از محل صرفه جویی اعتبارات مجلس پرداخت شد.^(۲) به گفته علی اصغر حکمت ساختمان آرامگاه از محل موقوفات مطلق البریه و مجهول المصروف توسط ابوالقاسم فیوضات (رئیس کل اوقاف) تهیه شد که در حدود دویست هزار تومان بود.^(۳)

در سال ۱۳۱۲ انجمن آثار ملی تصمیم گرفت به منظور مشارکت مردم در این امر، از طریق بخت آزمایی هفتاد هزار تومان جمع آوری کند. همچنین برای پذیرایی از میهمانان خارجی مبلغ ۴۵ هزار تومان از محل صرفه جوییهای مجلس شورای ملی و وزارت معارف تأمین گردید.^(۴) رضا شاه نیز در بازدید از جریان کار به این طرح کمک مالی کرد و سرانجام با نقشه جدیدی که توسط آندره گدار تهیه شد و پیگیری و سفرهای متعدد ارباب کیخسرو که در این کار علاقه خاصی داشت این طرح پس از هشت سال به اتمام رسید.^(۵) سبك ساختمان آرامگاه فردوسی بنا به پیشنهاد تیمورتاش شبیه آرامگاه کورش بنا گردید، زیرا او معتقد بود خدمات فردوسی در حفظ ملیت و ایجاد وحدت ملی شبیه خدمات کورش کبیر است.^(۶)

سرانجام پس از آماده شدن آرامگاه فردوسی، با دعوت از چهل تن از مستشرقین از هفده کشور فرانسه، انگلستان، آمریکا، آلمان، شوروی، ایتالیا، لهستان، ژاپن، دانمارک، چکسلواکی، یوگسلاوی، هندوستان، افغانستان، ترکیه، مصر، عراق و فلسطین کنگره در

۱. یادداشتهای کیخسرو شاهرخ، به کوشش و زیرنویس جهانگیر اشیدری (تهران، پرچم، ۱۳۵۵) ص ۱۶۱.

۲. همان، صص ۱۶۴ و ۱۶۵.

۳. صفایی، پیشین، ص ۱۰۰.

۴. صدیق، یادگار عمر، ج ۲، صص ۲۱۰ و ۲۱۱.

۵. یادداشتهای کیخسرو شاهرخ، صص ۱۶۵-۱۷۲.

۶. صدیق، پیشین، ص ۲۰۳.

روز پنجشنبه ۱۲ مهر ۱۳۱۳ در تالار دارالفنون با نطق فروغی نخست وزیر و رئیس انجمن آثار ملی گشایش یافت و حاج محتشم السلطنه اسفندیاری به ریاست این کنگره برگزیده شد.^(۱) کنگره جمعاً هفت جلسه عمومی داشت و مقالات بسیاری از طرف ایران شناسان و دانشمندان خارجی و ایرانی خوانده شد. در ۱۶ مهر میهمانان به منظور افتتاح مقبره فردوسی توسط رضا شاه راهی مشهد شدند^(۲) و بر سر راه خود در نیشابور با نوشیدن شراب یادی از خیام نمودند. در ۲۰ مهر آرامگاه فردوسی در توس افتتاح شد.^(۳)

همزمان با جشنهایی که در این ایام در شهرهای مختلف ایران برگزار می شد، مراسم مشابهی نیز در کشورهای دیگر از جمله شوروی برپا گردید.^(۴) همانگونه که بیان شد هدف از این بزرگداشت ستایش از تمدن باستان و احیای سنتهای شاهپرستی قدیم بود. در راستای این تبلیغ بود که عبدالحسین سپنتا از مدتها قبل فیلم فردوسی را در هند ساخت و پس از آنکه بخشهای مربوط به ظلم سلطان محمود غزنوی به دستور رضا شاه بازسازی شد، در این کنگره به نمایش درآمد.^(۵) اما در پس این اهداف فرهنگی، اهداف سیاسی نیز از بزرگداشت فردوسی در نظر بود.

یکی از سیاحان در این باره می نویسد:

«این جشن تنها هزاره يك شاعر نبود، بلکه يك حرکت سیاسی داخلی نیز بود و

حکومت می خواست جلب توجه کشورهای خارجی را نیز بکند.»^(۶)

مباهات عیسی صدیق به اینکه «دراثر ظهور پهلوی و دولت مقتدر ممالك بزرگ جهان نسبت به کشور ما چنان احترامی قایل هستند که نمایندگان فاضل عالیقدر خود را برای تشکیل کنگره فردوسی به ایران گسیل دارند»^(۷) مؤید گفتار فوق است.

۱. مأخذ قبلی، صص ۲۱۱ و ۲۱۲. به گفته حکمت ریاست کنگره با فروغی ولی کارگردانی با خود وی (حکمت)

بود. نک: صفائی، رضا شاه کبیر در آینه خاطرات، صص ۱۰۰ و ۱۰۱.

۲. صدیق، پیشین، صص ۲۱۵-۲۱۷.

۳. همان، ص ۲۲۹ و نیز: صفائی، پیشین.

۴. صفائی، ص ۱۹۵.

۵. نک: جمال امید. تاریخ سینمای ایران (تهران، نگاه، ۱۳۶۹) ص ۱۹۲.

۶. مادفون روزن، سفری به دور ایران، ص ۲۸.

۷. صدیق، ص ۲۱۲.

۵-۳- فرهنگستان:

ایجاد دگرگونی در زبان فارسی از نکات مهمی بود که از پیش از مشروطه مورد توجه منورالفکران بود. در این زمینه برخی از افراط گرایان خواستار تغییر خط بودند. پس از مشروطه با توجه به تشدید افکار ناسیونالیستی، توجه خاصی به فارسی سیره شد و روزنامه‌هایی مثل *ایران نو* چند ستون خود را به این شیوه می‌نوشت.

در سال ۱۳۰۳ که تغییر سازمان ارتش در دستور کار رضا خان قرار داشت، وضع واژه‌های جدید مورد توجه قرار گرفت و انجمنی از افراد نظامی و غیرنظامی در ظرف چهار ماه پایانی این سال نزدیک به سیصد واژه نظامی وضع کردند.^(۱)

به گفته علی اصغر حکمت، رضا خان همیشه تأکید می‌کرد برای مؤسسات و اصطلاحات قدیم يك اصطلاحات فارسی جدید همانطور که ترکیه نسبت به زبان ترکی کرده، وضع کنند و اصطلاحات عربی را به صورت فارسی درآورند. از این رو در وزارت جنگ کسانی چون ذبیح‌بهر روز و ارباب کیخسرو لغاتی وضع کردند.^(۲) در واقع این رضا خان بود که تحت تأثیر ذبیح‌بهر روز معلم ریاضیات دانشکده افسری و دوستانش تغییر يك سلسله واژه‌های عربی را پذیرفت. این واژه‌ها اقتباس نادرستی از ریشه‌های اوستایی و پهلوی و به اعتقاد پورداوود غالباً از لحاظ زیانشناسی مخدوش بودند.^(۳)

پس از تغییر سلطنت، پیراستن زبان فارسی از لغات بیگانه بویژه عربی با شدت و حدت بیشتری دنبال شد. در سال ۱۳۱۱ عیسی صدیق که تصدی دارالمعلمین عالی را داشت، انجمن وضع لغات و اصطلاحات علمی را تأسیس نمود که تا سال ۱۳۱۹ هفته‌ای يك بار تشکیل جلسه می‌داد و در چهار شعبه علوم طبیعی، علوم ریاضی، فیزیک و شیمی، ادبیات و فلسفه به وضع لغت می‌پرداخت و در این مدت حدود سه هزار لغت وضع کرد که برخی از آنها به تصویب فرهنگستان رسید.^(۴)

پس از بازگشت از ترکیه برخی از افراد نظامی در وزارت جنگ از تأثیر این مسافرت و

۱. مأخذ قبلی، ص ۲۳۸.

۲. صفایی، صص ۱۰۶ و ۱۰۷.

۳. طبری، *ایران در دو سده واپسین*، صص ۲۴۲ و ۲۴۳.

۴. صدیق، صص ۲۳۸ و ۲۳۹.

اقدام ترکها در خارج کردن لغات بیگانه استفاده کرده و کلماتی را به تصویب شاه رساندند.^(۱) به دنبال برگزاری جشن هزارهٔ فردوسی در مهر ۱۳۱۳ و برانگیخته شدن حس ملیت و غرور ملی، جمعی از جوانان بر آن شدند که زبان رایج را از کلمات خارجی بخصوص لغات عربی بزدایند و در نوشتن فارسی سره آن چنان تعصب نشان دادند که وقتی معادلی برای کلمات عربی نمی‌یافتند از کلمات مهجور ایران باستان یا الفاظ ساختگی و مجعول کتاب *دساتیر*^(۲) استفاده می‌کردند، به گونه‌ای که نوشته‌ها قابل فهم نبود. هنگامی که این روش در مکاتبات رسمی و اداری به کار گرفته شد بسیاری از نامه‌ها به صورت معما درآمد، زیرا مخاطبان از فهمیدن مطالب مندرج در نامه‌ها ناتوان بودند.^(۳)

به کارگیری این روشهای نابخردانه و سلیقه‌ای، لجام گسیختگی ادبی را فراهم ساخت و موجب تشویش و اضطراب اهل ادب گردید، و به دنبال تهیهٔ گزارشی از سوی وزارت معارف برای رئیس الوزرا و مذاکرهٔ فروغی با رضا شاه، قرار شد انجمنی مرکب از دانشمندان، اهل لغت و محققان تشکیل شود تا مقدمات تأسیس فرهنگستان ایران فراهم آید. متعاقب آن وزارت معارف در بخشنامه‌ای به کلیه وزارتخانه‌ها در اوایل سال ۱۳۱۴ از آنها خواست تا موقع تشکیل این انجمن، از وضع و استعمال هر گونه لغت جدید خودداری نمایند.^(۴)

به گفتهٔ عیسی صدیق:

«در نوروز ۱۳۱۴ فروغی با وی مشورت کرد و او نیز تجارب خود را در انجمن اصطلاحات نظامی وزارت جنگ و نیز انجمن لغات و اصطلاحات علمی دانشسرای

۱. مأخذ قبلی، صص ۲۳۵ و ۲۳۶.

۲. دساتیر کتابی است مجعول که مردی فرومایه به نام *آذر کیوان* در اوایل قرن یازدهم هجری قمری در هندوستان و در زمان سلطنت اکبر شاه و مقارن نهضت دین سازی در آن دیار، با مطالب و الفاظ ساختگی تألیف کرده و عبارت است اولاً از نامه‌هایی که بر ۱۶ پیغمبر در هزاران میلیارد سال قبل نازل شده و ثانیاً تفسیر و ترجمهٔ آن نامه‌ها به زبان فارسی آمیخته به کلمات مجعول در زمان خسرو پرویز ساسانی. چند تن از نویسندگان هندی و ایرانی بدون اینکه از حقیقت امر آگاه باشند از همان قرن یازدهم پاره‌ای از کلمات مجعول دساتیر را در آثار خود به کار برده‌اند. کتاب دساتیر را نخستین بار یکی از پارسیان مقیم هندوستان موسوم به *ملا فیروز* در ۱۲۳۴ ق در بمبئی چاپ کرده و فهرست الفاظ را بدان ملحق ساخته است. همان، حاشیه ص ۲۳۴.

۳. همان، صص ۲۳۴ و ۲۳۵.

۴. نک: گنجینه اسناد سال سوم - دفتر چهارم - زمستان ۱۳۷۲، ص ۳۰ و ۳۱.

عالی بیان کرده و چون در آن موقع در پاریس مقدمات جشن سیصدمین سال تأسیس فرهنگستان فرانسه فراهم می‌شد و این قضیه در تهران موضوع روز شده بود، پس از مطالعه اساسنامه آن و رعایت مقتضیات کشور برای فرهنگستان ایران اساسنامه‌ای طرح و تقدیم نخست وزیر کرد. پس از آن به دستور فروغی کمیسیونی با حضور وزیر معارف و چند تن از استادان دانشگاه تشکیل و اساسنامه‌ای تهیه شد. این اساسنامه در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۱۴ به تصویب هیئت دولت رسید و در ۵ خرداد برای اجرا به وزارت معارف ابلاغ شد. به موجب اساسنامه، فرهنگستان دارای ۲۴ عضو پیوسته بود که از طرف هیئت دولت معین می‌شدند، به علاوه اعضای وابسته نیز به وسیله مکاتبه با فرهنگستان همکاری می‌کردند.^(۱)

نخستین جلسه رسمی فرهنگستان در ۱۲ خرداد ۱۳۱۴ تشکیل شد. ریاست فرهنگستان تا هنگام استعفای فروغی از نخست وزیری در آذر ۱۳۱۴ با او بود. پس از فروغی، از فروردین ۱۳۱۵ وثوق الدوله به فرمان رضا شاه به ریاست فرهنگستان منصوب شد. فرهنگستان دارای ۷ کمیسیون به نامهای: لغت، دستور زبان، اصطلاحات پیشه وران، کتب قدیم، اصطلاحات علمی، راهنمایی و خط بود.^(۲) ابتدا جلسات فرهنگستان در تالار دانشکده حقوق منعقد می‌شد و در شهریور ۱۳۱۴ به مدرسه سپهسالار (محل دانشکده معقول و منقول) انتقال یافت. از مهر ۱۳۱۵ به بعد ۱۷ نفر به عده اعضای پیوسته فرهنگستان افزوده شدند.^(۳)

از بدو تشکیل تا پایان سال ۱۳۱۴ فرهنگستان ۱۲۰ لغت مربوط به شهربانی و نیروی دریایی و شهرداری و تبدیل چند نام جغرافیایی را تصویب کرد. تعداد لغات تصویب شده در پایان سال ۱۳۱۵ به ۳۶۰ و در پایان سال ۱۳۱۶ به ۶۵۰ بالغ شد. با این وجود رضا شاه از کندی کار فرهنگستان شکایت و مؤاخذه می‌کرد و سرانجام در ۷ اردیبهشت ۱۳۱۷ آن را منحل ساخت و خواستار تجدید سازمان فرهنگستان شد. در علت نارضایی رضا شاه مسائلی چون استعفای فروغی و عدم ارتباط مستمر فرهنگستان با دربار و نیز

۱. صدیق، یادگار عمر، ج ۲، صص ۲۳۹-۲۴۱.

۲. همان، صص ۲۴۹ و ۲۵۰.

۳. همان، صص ۲۴۵ و ۲۴۶.

سعایت کسانی که معتقد به سره کردن زبان فارسی بودند، عنوان شده است.^(۱) در تشکیلات جدید فرهنگستان علاوه بر کنار گذاردن برخی از افراد و جایگزین کردن افراد جدید، به جای يك کمیسیون چهار کمیسیون اداری، دادگستری، علمی و اسامی جغرافیایی عهده‌دار وضع لغت شدند و وظایف مربوط به کتب قدیم و اصطلاحات پیشه وران و خط مسکوت ماند.^(۲)

در اوایل مرداد ۱۳۱۷ با کنار گذاشتن علی اصغر حکمت از وزارت معارف، اسماعیل مرآت کفالت و سپس وزارت معارف را برعهده گرفت و در کار فرهنگستان سرعت زیادی به وجود آمد به طوری که از نیمه سال ۱۳۱۷ تا پایان سال ۱۳۱۹ يك هزار لغت جدید با عجله وضع و به وزارتخانه ابلاغ شد. در نتیجه این شتابزدگی کسانی چون محمد قزوینی و ملک الشعراء بهار رنجیده خاطر شدند و از روش عجولانه انتقاد نمودند.

بر اثر جریان یافتن برخی از لغات که بدون تعمق وضع شده بود، مانند اصطلاحات ریاضی که به زبان عربی دارای قدمتی هزار ساله بود، در امر تدریس اختلال ایجاد شد و فهمیدن کتب درسی دشوار گردید. از آنجا که تعداد لغات تازه در هر ماه زیاد بود و مردم قدرت حفظ آنها را نداشتند، این کلمه‌ها را در غیر مورد به کار می‌بردند. در ادارات دولتی نیز این موضوع اختلال زیادی به وجود آورد.^(۳)

در اثر عجله و افراط در وضع لغات جدید و غیر ضروری به جای کلمات رایج و متداول، بسیاری از فضلا و ارباب جراید و مردم نسبت به فرهنگستان بدبین شدند و پس از شهریور ۱۳۲۰ زبان به انتقاد و ناسزاگویی به فرهنگستان گشودند.^(۴) فرهنگستان نیز در لغات خود تجدید نظر نمود و وزیر فرهنگ، آموزگاران را در استعمال این لغات مختار کرد. در واقع اصلاح زبان، محصول دو گرایش غالب فرهنگی دوره رضا شاه؛ یعنی تجدیدگرایی و ناسیونالیسم افراطی بود. از يك سو اقتباس از تمدن غرب مستلزم ترجمه لغات و اصطلاحات جدید بود، و از سوی دیگر تصفیه زبان، نوعی بیگانه ستیزی محسوب می‌شد. در این زمینه نیز همچون سایر موارد، اصلاحات ترکیه مورد نظر منورالفکران و

۱. مأخذ قبلی، صص ۲۵۲-۲۵۴.

۲. همان، صص ۲۵۴ و ۲۵۵.

۳. همان، صص ۲۵۹ و ۲۶۰.

۴. همان، ص ۲۶۱.

دولتمردان ایران قرار داشت.

سخنرانی وثوق الدوله درباره فرهنگستان حاوی هر دو جنبه مذکور در اهداف این انجمن است. او ضمن تمجید از رضا شاه در زنده کردن نام ایران و اهمیت دادن به زبان به عنوان یکی از شئون و مظاهر ملیت می گوید:

«از آن زمان که شاهنشاهی باستانی کشور ما برافتاد، قوم غالب برای درهم شکستن پروبال و از میان بردن ایستادگی مردم ایران، زبان ملی ما را برانداخت و زبان خویش را جایگزین آن ساخت.»

وثوق الدوله همچنین یادآور می شود که:

«چون قافله تمدن و ترقی چندین هزار اسبه با نیروی برق و بخار می تازد امروز همچنان به لغات تازه نیازمند هستیم. اکنون نظر به آسانی مرادفات و آشنا شدن هموطنهای ما به زبانهای علمی اروپا، چیدن میوه های تازه دانشها از شاخه های اصلی آنها ممکن و ما را از دلال و واسطه [یعنی زبان عربی] بی نیاز کرده است.»

او بلافاصله اضافه می کند:

«اما همین نکته راه زبان ما را برای ورود لغات اروپایی باز گذاشته و از هجوم روزافزون آنها زحمتی تازه آغاز شد.»^(۱)

حقیقت آن است که حساسیتی که نسبت به زدودن لغات عربی از زبان فارسی وجود داشت، به هیچ وجه شامل لغات لاتین نشد، به گونه ای که برخی هدف از ایجاد فرهنگستان را زدودن لغات عربی می دانستند. فروغی در خطابه ای تحت عنوان «فرهنگستان چیست» که در سال ۱۳۱۵ ایراد نمود، تصورات درباره فرهنگستان را اینگونه مورد اشاره قرار داد:

«بعضیها آن را کارخانه لغت سازی تصور کرده اند. بعضی خاصیت وجود آن را در این دانسته اند که زبان فارسی را از الفاظ عربی بکلی پاک کند. هر چند این تصورات بکلی بیجا هم نیست ولیکن با حقیقت قدری تفاوت دارد و قصد عالیتری از آن به نظر ما رسیده است.»^(۲)

۱. نك: سلسله انتشارات دانشكده معقول و منقول، ش ۵، بهمن ۱۳۱۵.

۲. نامه فرهنگستان، سال اول، شماره اول، فروردین و اردیبهشت ۱۳۲۲، ص ۲۷.

الول ساتن می نویسد:

«فرهنگستان ایران مأموریت دارد که زبان فارسی را از لغات خارجی مخصوصاً

واژه‌های عربی که ۷۰ درصد زبان فارسی کنونی را تشکیل می‌دهد بکلی پاک کند و به جای

آن لغات، واژه‌های فارسی سره به وجود آورد.»^(۱)

برخلاف آنچه که نخبگانی همچون فروغی در نظر داشتند، فرهنگستان در عمل به کارخانه لغت سازی و عربی زدایی تبدیل گردید. به اعتقاد یکی از محققان آنچه زبان فارسی بدان نیاز داشت مبارزه با واژه عربی و تیز کردن احساسات ضد عرب نبود، بلکه عبارت بود از تعیین معادل‌های مناسب برای مصطلحات علوم طبیعی و اجتماعی.^(۲) لیکن این اقدام فرهنگی نیز همچون سایر برنامه‌های فرهنگی این دوره از منطقی روشن برخوردار نبود.

۳-۶- آموزش و پرورش:

تغییر و تحولاتی که از نظر تعداد و نیز محتوای تحصیلی در مدارس ایجاد شد، در راستای سیاست‌های کلی فرهنگی رژیم قرار داشت و به لحاظ اهمیت از اساسی‌ترین بخش‌های سیاست فرهنگی دولت شمرده می‌شد. نتیجه طبیعی این سیاست ایجاد روحیه ملی‌گرایی و شاهدوستی و نیز تجددگرایی و ادغام شدن با فرهنگ غربی بود و بعلاوه سلب نفوذ روحانیون از آموزش و پرورش را تعقیب می‌کرد. تقلید بدون تصرف، سریع و بیچون و چرا از شیوه‌های غربی در جهت ایجاد حس قوی ملی‌گرایی، باستان ستایی، دولتمداری و اقتدارگرایی، حساسیت تدافعی در مقابل انتقاد بیگانگان، ترس رو به رشد ناشی از احساس حقارت و حالت ناسالم و توهین آمیز برتری نسبت به کشورهای همسایه، مشخصات سیستم جدید آموزشی این دوره است.^(۳)

در دوران وزارت تدین که تا دی ماه ۱۳۰۶ وزیر معارف بود قوانینی چون قانون اعتبار تعلیمات عمومی در اردیبهشت ۱۳۰۶ و قانون متمم آن در ۱۳ مهر ۱۳۰۶، قانون تأسیس شورای معارف در ولایات و قانون ورزش اجباری در مدارس در شهریور ۱۳۰۶ و چند

۱. ال. پی. الول ساتن. رضا شاه کبیر یا ایران نو. ترجمه عبدالعظیم صبوری (تهران، بی‌نا، ۱۳۳۵) ص ۴۴۶.

۲. طبری، ایران در دو سده واپسین، ص ۲۴۳.

3. Banani, *The Modernization of Iran*, P.P. 108-109.

قانون برای استخدام معلم برای مدرسه حقوق و صنعتی از فرانسه و آلمان به تصویب رسید و تمام مدارس خارجی اعم از فرانسوی، انگلیسی، آمریکایی و روسی مکلف شدند فارسی و تاریخ و جغرافیای ایران را به محصلین ایرانی خود مطابق برنامه وزارت معارف بیاموزند. بسیاری از آیین‌نامه‌های مدارس اصلاح شد و به تصویب شورای عالی معارف رسید.^(۱)

با جانشین شدن یحیی قراگزلو (اعتماد الدوله) به جای تدین در وزارت معارف، عیسی صدیقی که ریاست تعلیمات عالی و معاونت اداره کل معارف را برعهده داشت، دیدگاههای تجددگرایانه خویش را ارائه داد، که از جمله طرح اعزام محصل به خارج بود. او سپس با مسئولیت اداره تعلیمات عمومی از اول تیر ۱۳۰۷ به بعد توانست در تشکیلات مدارس ابتدایی و متوسطه تجدید نظر به عمل آورد.^(۲) اداره تعلیمات عمومی به منظور تأمین محصلین لازم بر طبق قانون اعزام که قرار بود هر ساله حداقل یکصد نفر از فارغ التحصیلان مدارس متوسطه و عالی را شامل شود، درصدد تکمیل مدارس متوسطه موجود و تأسیس دبیرستانهای جدید برآمد و با توجه به آنکه معلم لازم برای این مقصود وجود نداشت، به موجب لایحه‌ای که در ۲۱ مرداد ۱۳۰۷ به تصویب مجلس رسید اجازه استخدام هشت معلم از فرانسه داده شد.^(۳)

علاوه بر ایجاد مدارس جدید، محتوای کتب تحصیلی مطابق با سیاستهای رژیم تغییر یافت که ملی‌گرایی و شاهپرستی و تجددگرایی محورهای اصلی و اساسی آن بود.^(۴) همچنین تدریس قرآن و شرعیات در مدارس ممنوع شد که به استعفای قراگزلو انجامید.^(۵) در سال ۱۳۱۷ در سازمان و برنامه دبیرستانها تجدید نظر شد و از دبیرستانهای فرانسه تقلید ناقصی به عمل آمد و نارضاییهایی به وجود آورد، ولی دولت مقتدر رضا شاه به این نارضاییهها اعتنایی نکرد.^(۶)

۱. عیسی صدیقی، یادگار عمر، (تهران، شرکت سهامی طبع کتاب، ۱۳۳۸) ج ۱، ص ۲۸۶.

۲. همان، صص ۲۸۹ و ۲۹۰.

۳. همان، ص ۲۹۱. در تیرماه ۱۳۰۸ که صدیقی به عنوان نماینده ایران در مجمع جهانی اتحادیه‌های تربیتی عازم فرانسه شد، ترتیب استخدام ۱۲ معلم فرانسوی را داد. نک: همان، ص ۲۹۶.

۴. نک: محمد رضا پهلوی، مأموریت برای وطن، صص ۴۸۸ و ۴۸۹.

۵. خاطرات و خطرات، ص ۵۲۴.

۶. عیسی صدیقی، تاریخ فرهنگ ایران از آغاز تا زمان حاضر (تهران، سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی، ۱۳۴۲)، ص ۳۷۰ و نیز: یادگار عمر، پیشین، ص ۲۳۹.

۱-۳-۶-مدارس دخترانه و مختلط:

بتدریج که چند مدرسه دخترانه ساخته شد، به منظور تأمین معلم برای این مدارس، دانشسرای دخترانه ایجاد شد. در سال ۱۳۱۳ آموزگاران و دختران دانش آموز از داشتن حجاب ممنوع شدند.^(۱) تأسیس دبستانهای مختلط نیز در راستای تجددگرایی و زمینه سازی به منظور کشف حجاب صورت گرفت و قرار شد پسر و دختر تا سن چهارده سالگی و پایان دوره ابتدایی با هم درس بخوانند و آموزگاران و کارکنان این دبستانها هم زن باشند. حتی قرار بود پس از مدتی در دبیرستانها هم دختران و پسران با هم باشند که صورت تحقق به خود نگرفت.^(۲)

۲-۳-۶-مدارس خصوصی و بیگانه:

همزمان با توسعه کمی مدارس دولتی، مدارس بیگانه نیز به طور محدود گسترش یافتند. مدرسی همانند مدارس بهائیان، زرتشتیها، یهودیها و ارمنیها و یا مدارس میسیونری از این قبیل بودند. مدارس ارمنی و یهودی مختص قوم خودشان بود، ولی مدارس بهاییها و زرتشتیها و میسیونهای مسیحی اینگونه نبودند. به دلیل ارتباط و کمکی که این مدارس از خارج داشتند، به عنوان پیشتازان رفم و غربی شدن تلقی می شدند. پارسیان آموزش دیده توسط انگلیسی ها در هندوستان در مدارس زرتشتیها تدریس می کردند. بهائیان آمریکایی در مدارس پسرانه بهایی تدریس می کردند و ابزاری برای اداره مدارس دخترانه بهایی بودند.^(۳)

سیاستهای دولت نسبت به مدارس خصوصی در واقع بازتاب دیدگاههای رژیم رضا شاه بود. دولت با این مدارس مخالفتی نداشت ولی می خواست همه آنها را تحت نظارت خود داشته باشد.

۱. مأموریت برای وطن، ص ۴۶۴.

۲. سعید نفیسی. تاریخ معاصر ایران (تهران، فروغی، ۱۳۴۵) صص ۱۴۹ و ۱۵۰. عیسی صدیق می نویسد: در سال ۱۳۱۴ دبستانهای مختلط تشکیل شد و تا ۱۰ سالگی پسران و دختران در يك جا مشغول تحصیل گشتند. نك: تاریخ فرهنگ ایران از آغاز تا زمان حاضر، ص ۳۶۹. علی اصغر حکمت تشکیل کلاسهای چهار ساله دبستانها به صورت مختلط را در سال ۱۳۱۶ ذکر کرده است. نك: سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، ص ۱۰۲.

3. Banani, op. cit, P. 95.

مدارسی که توسط میسیونرهای بیگانه اداره می‌شدند، اولین مدارسی بودند که تحت مقررات وزارت معارف درآمدند. در ۵ سپتامبر ۱۹۲۸ / شهریور ۱۳۰۷ وزارت معارف بخشنامه‌ای صادر کرد که مدارس میسیون آمریکایی بایستی مفاد آن را رعایت می‌کردند. این دستورالعمل طرح کلی مدارس بیگانه‌ای بود که دانش آموزان ایرانی در آن حضور داشتند. مطابق این دستورالعمل همه مدارس آمریکایی ملزم بودند دروسی را که توسط وزارت معارف تعیین شده است در چهار سال اول ابتدایی تدریس نمایند و از زبان فارسی به عنوان تنها زبان آموزش استفاده شود.

در کلاسهای بالاتر می‌بایستی کلیه مطالب فارسی، عربی و تاریخ و جغرافیای ایران به بچه‌ها تدریس گردد. به بچه‌های مسلمان آموزشهای انجیلی دادن ممنوع بود، اما یاد دادن اخلاق و روایتهای مربوط به پیامبران بزرگ بلامانع بود.

در سال ۱۹۴۰ سیاستهای ملی‌گرایانه وزارت معارف آنقدر قوی شد که از همه مدارس میسیونری بیگانه خواسته شد که کشور را ترك نمایند. مدارس آنان در اختیار وزارت معارف قرار گرفت و به عنوان مدارس عمومی دولتی به کار مشغول شدند.^(۱) تنها به مدارس فرانسوی مهلت داده شد که به دنبال اشغال ایران، آموزشگاههای مذکور توانستند به کار ادامه دهند.^(۲)

ظاهراً تعطیلی مدارس آمریکایی پس از وقوع جنگ جهانی و در ارتباط با انتشار اخباری از رادیو برلن بود مبنی بر اینکه دولت آمریکا با وجود عدم دخالت در جنگ، توسط عوامل خود در خاورمیانه مخصوصاً ایران مشغول فعالیت به نفع انگلستان و فرانسه است. پس از ارائه گزارش وزیر فرهنگ (اسماعیل مرآت) درباره برخی از فعالیتهای سیاسی میسیونرهای اداره کننده مدارس خارجی، شاه تصمیم به تعطیل آنها گرفت. مهمترین این تأسیسات کالج البرز، بیمارستان آمریکایی تهران و مدارس آمریکایی در شهرستانها بخصوص مؤسسات وسیع در ارومیه بود که دولت آنها را خریداری کرد.^(۳)

۱. Ibid. P. 96.

۲. صدیق، تاریخ فرهنگ ایران، ص ۳۶۶.

۳. خاطرات يك نخست وزیر، ص ۱۷۰.

۳-۷- اعزام محصل به خارج از کشور (۱۳۰۷-۱۳۱۲)

اعزام محصل به اروپا برای فراگیری علوم و فنون دارای سابقه ممتدی از زمان عباس میرزا و حتی پیش از او (در زمان شاه عباس دوم صفوی) است.^(۱) این روند پس از وقفه‌ای پنجاه ساله، پس از مشروطه دنبال شد و اعزام محصل به هزینه دولت مورد توجه قرار گرفت و برای نخستین بار در اردیبهشت ۱۲۹۰ ش قانونی در این زمینه به تصویب مجلس رسید که مطابق آن تا پنج سال، هر سال بیست نفر به هزینه دولت به خارج اعزام می‌شدند، ولی به عللی از جمله ضعف بودجه، اجرای این قانون متوقف ماند.^(۲) پس از کودتا، به خواست رضا خان در اوایل سال ۱۳۰۲ پنجاه نفر برای معلمی و افسری ارتش نوبنیاد به فرانسه اعزام شدند.^(۳) رضا خان که دلبستگی فوق العاده‌ای به اقتباس از علوم و فنون غربی داشت، در دیداری با اعضای حزب رادیکال^(۴) پس از رأی مجلس مؤسسان به سلطنت وی، اظهار امیدواری کرد که هر چه زودتر برای متجدد کردن ایران و برای آوردن علوم و فنون مغرب زمین به ایران اقدامات فوری و خیلی جدی به عمل آورده شود.^(۵) در همین راستا بود که به هنگام وزارت یحیی قراگزلو (اعتماد الدوله) در معارف (از دی ۱۳۰۶)، عیسی صدیق که ریاست تعلیمات عالیّه را برعهده داشت، موضوع اعزام محصل به اروپا را مطرح کرد و پس از مذاکره با تیمورتاش و موافقت رضا شاه، لایحه آن تهیه و به هیئت وزیران و مجلس ارائه شد و در اول خرداد ۱۳۰۷ به تصویب رسید^(۶) و مقرر گردید تا شش سال هر سالی لااقل یکصد دانشجو برای فراگرفتن فنون و علوم طبیعی و ریاضی و تعلیم و تربیت و پزشکی و مهندسی از میان فارغ التحصیلان دبیرستانها انتخاب و به اروپا روانه شوند. قانون

۱. نک: علی محمد حاضری. روند اعزام دانشجو در ایران (تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی

دانشگاهها، ۱۳۷۲) ص ۲۷.

۲. همان، صص ۳۵ و ۳۶ و نیز: حسن اعظام قدسی، (اعظام الوزاره) خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله

(تهران، بی‌نا، ۱۳۴۲) ج ۱، ص ۲۶۵.

۳. صدیق، یادگار عمر، ج ۲، ص ۳۳۶.

۴. پیش از سلطنت رضا شاه، منورالفکران و تجددگرایانی که با سردار سپه در رابطه بودند و نقش اساسی در پیروزی

او ایفا کردند، در حزب رادیکال به ریاست علی اکبر داور گرد آمده بودند. نک: صدیق، یادگار عمر، ج ۱،

صص ۲۴۲ و ۲۴۳ و نیز صص ۲۶۶ و ۲۶۷. همچنین: خاطرات یک نخست وزیر، صص ۵۳-۵۵.

۵. صفائی، رضا شاه کبیر در آئینه خاطرات، ص ۲۳۸.

۶. صدیق، پیشین، ص ۲۸۹.

مذکور مقرر داشت که ۳۵ درصد از دانشجویان در رشته معلمی به تحصیل اشتغال ورزند.^(۱) با تصویب این قانون ظرف شش سال ۶۴۰ نفر به اروپا اعزام شدند که بیش از تمامی مدت ۱۲۰ سال دوره قاجاریه بوده است. این تعداد علاوه بر افرادی بود که وزارتخانه‌های جنگ، دادگستری و شرکت نفت ایران و انگلیس برای رفع نیازهای خود به خارج می‌فرستادند. طبق احصائیه وزارت فرهنگ از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۱۰ تعداد ۳۹۱ نفر از طرف وزارت معارف و حدود ۱۰۰ نفر از سوی سایر مؤسسات دولتی به خارج فرستاده شدند و این در حالی بود که در سال ۱۳۱۰ تعداد ۱۱۶۵ نفر به هزینه خود در خارج از ایران تحصیل می‌کردند،^(۲) که دولت برای آنها نیز تسهیلات و یژه‌ای از قبیل صدور گذرنامه مجانی و فروش ارز به قیمت دولتی - نصف بهای بازار آزاد - فراهم می‌نمود.^(۳)

قانون اعزام محصل به خارج از نظر فرهنگی يك قانون بلند پروازانه و غیر واقعگرایانه بود. نمونه‌ای از سیاستهای شبه مدرنیستی را در همین جا می‌توان مشاهده کرد، چرا که به جای توجه و سرمایه‌گذاری برای باسواد کردن و افزایش آگاهی عمومی، دولت رضا شاه صرفاً سعی داشت طرحهای پرهزینه و دهان پرکن را عملی گرداند.^(۴) در آن روزگار حتی به اندازه کافی دیپلمه متوسطه وجود نداشت و در تهران فقط مدرسه دارالفنون بود که دیپلم ششم متوسطه می‌داد و در تمام مملکت در سال ۷۰ نفر بیشتر دیپلم نمی‌گرفتند، لذا در سالهای اول ۱۰۰ نفر پیدا نمی‌شد.^(۵) برای آماده کردن عده مذکور در مدارس موجود اصلاحاتی صورت گرفت و به تعداد دبیرستانها افزوده شد و عده‌ای معلم فرانسوی به استخدام درآمدند. برای تهیه دبیر جهت مدارس مذکور، دارالمعلمین مرکزی تبدیل به دارالمعلمین عالی شد و چند استاد فرانسوی نیز برای آن جلب شدند.^(۶)

مطابق قانون سال ۱۳۰۷ رشته‌های تحصیلی ۱۰۰ دانشجوی اعزامی به این قرار بود:

۱. صدیق، تاریخ فرهنگ ایران از آغاز تا زمان حاضر، ص ۳۶۷.
۲. حاضری، روند اعزام دانشجو در ایران، صص ۳۷ و ۳۸.
۳. همان، ص ۵۴ به نقل از ایرانشهر، ص ۱۲۰۰.
۴. کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ج ۱، صص ۱۶۰ و ۱۶۱.
۵. صفایی، پیشین، ص ۴۱۵ (خاطرات حبیب الله نفیسی) در سال ۱۳۰۷ کل فارغ التحصیلان متوسطه در ایران به ۱۵۰ نفر نمی‌رسیده است. نک: یادگار عمر، ج ۱، ص ۲۹۱.
۶. صدیق، تاریخ فرهنگ ایران از آغاز تا زمان حاضر، پیشین.

تعلیم و تربیت (۳۵ نفر)، طب، جراحی و دندانسازی (۱۹ نفر)، بیطاری (دامپزشکی) (۵ نفر)، مهندسی راه (۸ نفر)، مهندسی برق (۵ نفر)، مهندسی ماشین (۳ نفر)، مهندسی معدن (۵ نفر)، شیمی (۳ نفر)، جنگل (۲ نفر)، مهندسی فلاحت (۵ نفر)، حقوق (۵ نفر)، علوم مالی (۵ نفر).

شایان ذکر است که مقصود از تعلیم و تربیت، رشته خاص مرسوم امروزه نبوده و معنای خاصی داشت که مطابق آن دانشجویان برای تدریس هر رشته‌ای (به عنوان مثال ریاضی، شیمی) آمادگی می‌یافتند. همچنین برای اولین بار برای تحصیل در رشته‌های حقوق و امور مالی که به نحو بارزی نظام حقوقی و مالی کشور را به سمت انطباق با معیارهای غربی سوق می‌داد، سهمیه قابل توجهی در نظر گرفته شد.^(۱)

در ظاهر امر، هدف از اعزام محصل به خارج، اخذ یافته‌های علمی و تکنیکی و صنعتی غرب یعنی علوم تجربی آن دیار بود و به تعبیری تمدن غرب را شامل می‌شد نه فرهنگ آن را. ولی بررسی رشته‌های تحصیلی اعزام شدگان و نقش و اهمیت بعدی آنها در سیاست و اداره کشور حاکی از آن است که آنچه در عمل تعقیب می‌شده، اخذ و اقتباس فرهنگ غربی بوده است نه تمدن.^(۲)

در مقایسه میان قانون سال ۱۳۰۷ و سال ۱۲۹۰ گفتنی است قانون دوران رضا شاه بیشتر بر توانایی تحصیل در خارج تأکید شده و موادی که حامل بار فرهنگی است اهمیت کمتری یافته است. حداکثر آن که به قول عیسی صدیق، محصل می‌بایست زبان و تاریخ کشورش را می‌دانست که این موضوع در راستای سیاستهای ملی‌گرایی این دوره بود و گرنه تعیین رشته‌های تحصیلی، دارای بُعد فرهنگی نبود و بیشتر به منظور رفع نیازها و ضرورت‌های مملکتی طرح می‌شد. مراقبت و سرپرستی دانشجویان در خارج از کشور نیز ظاهراً دایر بر پیشرفت تحصیلی بوده است نه ممانعت از مفاسد اخلاقی، و به طور کلی برای تنظیم کنندگان قانون، مسئله‌ای تحت عنوان آثار نامطلوب محیط تحصیل

۱. حاضری، پیشین، صص ۶۲-۶۴.

۲. همان، صص ۶۵ و ۶۶. در اینجا تمدن به معنای ظواهر و جنبه‌های بیرونی زندگی اجتماعی و وسایل و ابزاری است که دستاورد تکنولوژی و صنعت در سطوح ابتدایی یا پیشرفته آن است، درحالی که فرهنگ به مجموع رسوم و عقاید و اندیشه‌ها و مسلک‌ها و ارزش‌ها و معارف و ادبیات گفته می‌شود.

مطرح نبوده است.^(۱) البته اسماعیل مرآت علاوه بر رسیدگی به وضع تحصیلی محصلین، معاشرتهای خارجی و تفریحات دانشجویان را بشدت کنترل می کرد^(۲) ولی می توان احتمال داد که این کنترل بیشتر به منظور جلوگیری کردن از کمونیست شدن آنها صورت می گرفته است.

در واقع می توان هدف اصلی از اعزام محصل به خارج را در راستای سیاستهای تجددگرایانه دانست. گزارش روزنامه دلی تلگراف مورخ ۲۸ نوامبر ۱۹۳۳ (۷ آذر ۱۳۱۲) درباره روند تجددگرایی در ایران به موضوع اعزام محصل به خارج اشاره دارد:

«برای پذیرفتن یا بهتر بگوییم تطبیق دادن عادات و اخلاق ملل دیگر يك شور و توجه خاصی [در ایران] وجود دارد و همه ساله يكصد دانشجو جهت فراگرفتن روشهای غربی به اروپا فرستاده می شوند و این دانشجویان پس از اندوختن معلومات و تجربیات در مراجعت به ایران به انجام خدمات دولتی مشغول می گردند.»^(۳)

نکته مهم دیگری که در اعزام محصلین وجود دارد، مقصد آنان بوده که بیشتر شامل فرانسه و سپس انگلستان، آلمان و سویس و بلژیک می شده است. به طور مثال در سه سال اول اجرای قانون، از مجموع ۳۹۱ نفر، ۳۰۷ نفر (نزدیک به ۸۰ درصد) به فرانسه و تنها چهل و يك نفر (حدود ۱۰ درصد) به انگلستان فرستاده شدند.^(۴) برخی این موضوع را ناشی از سیاست بیطرفی ایران قلمداد کرده اند.^(۵)

در این زمینه باید خاطر نشان ساخت که با توجه به تنفر عمومی از انگلستان که بویژه پس از جنگ جهانی اول در ایران وجود داشت و براساس آن رضا خان توانسته بود خود را فردی ضد انگلیسی مطرح کند (ازجمله پس از سرکوبی شیخ خزعل) روابط صمیمانه علنی با انگلستان در این دوره به صلاح رژیم نبود. انگلستان حتی در امور اقتصادی نیز بیشتر به منافع عظیم شرکت نفت ایران و انگلیس بسنده کرده بود و در این زمینه نیز رضا شاه با انداختن پرونده نفت به آتش، رُست ضد انگلیسی می گرفت و مطبوعات گاه تبلیغات ضد

۱. مأخذ قبلی، ص ۹۷.

۲. خاطرات يك نخست وزیر، ص ۶۱.

۳. نوری اسفندیاری، رستاخیز ایران، ص ۶۳۵.

۴. حاضری، روند اعزام دانشجو در ایران، ص ۱۰۷.

۵. صفایی، پیشین.

انگلیسی به راه می‌انداختند.^(۱) بعلاوه از نظر سیاسی در این زمان، روابط دو کشور فرانسه و انگلستان، همسو و همجهت با یکدیگر بود.

از سوی دیگر سیطره فرهنگی فرانسه از دیرباز چه در ایران و چه در بسیاری از کشورهای اسلامی وجود داشت و بسیاری از منورالفکران این دوره با زبان فرانسه آشنایی داشتند، زیرا زبان آموزشی مراکزی چون دارالفنون، مدرسه حقوق و علوم سیاسی و دارالمعلمین بود و قدمتی یکصد ساله داشت. از این رو نه تنها مقصد دانشجویان دولتی، بلکه دانشجویانی که با هزینه شخصی تحصیل می‌کردند هم بیشتر فرانسه بود^(۲) یکی از روزنامه‌های فرانسوی (اروپین) در سال ۱۳۱۳ در این باره نوشت:

«ذینفع نبودن در مسائل سیاسی ایران از یک طرف و دارا بودن نفوذ علمی از طرف دیگر برای فرانسه مزیتی است بر رقیبان... در بین طبقه منورالفکر ایرانی زبان فرانسه نه فقط زبان ایرانیهای تحصیلکرده با معلومات است، بلکه زبان تجارتی نیز هست.... دولت فرانسه این موفقیت را به مدارس زیاد و معلمینی که چه از حیث اخلاق و چه از حیث معلومات عالیرتبه هستند و در مدارس مزبور تدریس می‌نمایند مدیون است.»^(۳)

ظاهراً مطابق قانون سال ۱۳۰۷، اعزام محصل تا سال ۱۳۱۳ به پایان رسید.^(۴) با این حال حسن اعظام قدسی، توقف این موضوع را به مسائل دیگری چون برکناری اعتمادالدوله و جانشینی علی اصغر حکمت و ترس از کمونیست شدن محصلان ارتباط داده است.^(۵)

۸-۳- پیشاهنگی و تربیت بدنی:

دو نهاد جدید دوران رضا شاه که هدف از تأسیس و یا به‌کارگیری آنها در راستای اهداف تجددگرایی بود پیشاهنگی و انجمن تربیت بدنی است. مسلماً هر دو این نهاد دارای مزایایی هم بودند، لیکن سوءاستفاده از آنها موجب می‌شد تا برخی از متدینین و

۱. به طور نمونه در آذرماه ۱۳۱۱ درباره لغو قرارداد داری و جنگال زیادی صورت گرفت.

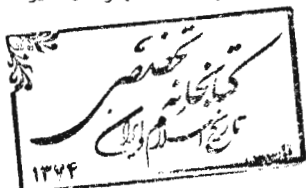
۲. حاضری، پیشین، ص ۱۰۸.

۳. نظر جراید و مجلات خارجی...، پیشین، ص ۱۱۷.

۴. از سال ۱۳۱۳ به بعد، برحسب پیشنهاد وزارت معارف شاگردان اول و دوم دانشکده‌های دانشگاه تهران و سایر

مدارس عالی برای اعزام به خارج در نظر گرفته می‌شدند.

۵. اعظام قدسی، خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله، ج ۱، ص ۲۶۶.



مردم از آنها رویگردان شوند، زیرا که آن دو را در خدمت سیاستهای فرهنگی رژیم می‌دانستند.

در مورد پیشاهنگی گفتنی است که ابتدا در سال ۱۳۰۴ ش احمد امین زاده که در عراق با اصول آن آشنا شده بود در تهران به تأسیس پیشاهنگی اقدام کرد، ولی مورد استقبال مردم قرار نگرفت، اما سید رضا اخوی از همکاران او توانست با کمک چند تن از جوانان علاقه مند دفتری برای پیشاهنگی دایر نگاه دارد. در سال ۱۳۰۶ وزیر فرهنگ وقت (تدین) قانونی به تصویب مجلس رساند و ورزش را در مدارس اجباری کرد، لیکن کمی اعتبار و فقدان معلم ورزش و عدم استقبال مردم و تغییر وزیر، اجرای قانون را به تعویق انداخت.

برخی از رجال فرهنگی و سیاسی این دوره که کشورهای اروپایی و آمریکا را از نزدیک مشاهده کرده و مدتی نیز در فرنگ زیسته و اشتیاق فراوانی داشتند تا از طرز زندگی آنان به هر ترتیب ممکن در ایران تقلید کنند، به طور جدی به دنبال تأسیس انجمن تربیت بدنی افتادند. در این زمینه پس از گفتگوهای که میان عیسی صدیق، حسین علاء و ابراهیم حکیمی در آذر ۱۳۱۱ به عمل آمد و با کسب اجازه از رضا شاه، انجمن ملی تربیت بدنی تأسیس گردید و مقرر شد ریاست عالیه آن با ولیعهد باشد که در آن تاریخ در سویس به تحصیل اشتغال داشت. حسین علاء نیز به ریاست انجمن برگزیده شد و اساسنامه آن در فروردین ۱۳۱۳ به تصویب اعضا رسید. سپس با مکاتبه با دانشگاه کلمبیا، یکی از فارغ التحصیلان آنجا به نام گیسیون در اواخر شهریور ۱۳۱۳ به ایران آمد. یکی از تصمیمات انجمن تربیت بدنی، احیا و تجدید سازمان پیشاهنگی توسط گیسیون بود،^(۱) به گونه‌ای که در روز سوم اسفند ۱۳۱۳ پیشاهنگان در حضور رضا شاه رژه رفتند. این موضوع چنان برای شاه جالب بود که در همان روز حکم کفالت علی اصغر حکمت به وزارت معارف مبدل شد.^(۲)

سازمان پیشاهنگی و انجمن تربیت بدنی در قضیه کشف حجاب نقش مهمی داشتند، از جمله از آغاز سال تحصیلی ۱۳۱۳ که به سر کردن چادر برای شاگردان دختر در مدارس ممنوع شد، برای دختران پیشاهنگ لباس مخصوصی توسط گیسیون در نظر

۱. صدیق، یادگار عمر، ج ۲، صص ۱۶۴-۱۷۱.

۲. همان، ص ۱۷۱ و نیز: صفایی، رضا شاه کبیر در آینه خاطرات، ص ۹۵.

گرفته شد.^(۱) در جشن اوایل سال ۱۳۱۴ در مدرسه شاپور در شیراز نیز کشف حجاب به بهانه ورزش و ژیمناستیک صورت گرفت. *روزنامه لوموند* مورخ ۱۵ مارس ۱۹۳۷ در گزارشی از تجدد اجتماعی در ایران می نویسد: پیشاهنگی نیز در نزد پسران و دختران رواج یافته و در حقیقت يك نژادی در حال تجدد است.^(۲)

۹-۳- دانشسراهای عالی و مقدماتی:

به منظور تأمین معلم و دبیر برای مدارس و تکمیل معلومات آموزگاران و آشنا ساختن آنها با اصول جدید تعلیم و تربیت، دانشسراهای مقدماتی و عالی اعم از پسرانه و دخترانه ایجاد شد.^(۳) همچنین در راستای تأمین دبیر برای مدارس جدید التأسيس، دارالمعلمین مرکزی تبدیل به دارالمعلمین عالی شد و چند استاد فرانسوی به استخدام درآمدند.^(۴) دانشسرای عالی پسرانه بر طبق قانونی در سال ۱۳۰۸ تأسیس شد.

در ۱۹ اسفند ۱۳۱۲ قانون اجازه تأسیس دانشسراهای مقدماتی و عالی به تصویب مجلس شورای ملی رسید.^(۵) این قانون شامل چهار ماده بود. ماده اول دولت را مکلف می ساخت که از اول فروردین ۱۳۱۳ تا مدت پنج سال ۲۵ باب دانشسرای مقدماتی و يك باب دانشسرای عالی دخترانه در تهران و در ولایات به شرح ذیل تأسیس نماید:

- در سال ۱۳۱۳ تکمیل دانشسرای عالی پسرانه (مصوب سال ۱۳۰۸) در تهران و تأسیس ۵ باب دانشسرای مقدماتی در تهران و ولایات.

- در سال ۱۳۱۴ تأسیس يك دانشسرای عالی دخترانه در تهران و ۵ دانشسرای مقدماتی در تهران و ولایات.

- از سال ۱۳۱۵ تا ۱۳۱۸ سالی ۵ باب دانشسرای مقدماتی در ولایات.

تبصره ماده اول این قانون در مورد نامگذاری آموزشگاهها و معلمان آنها بود. بر این اساس، از این به بعد مدرسه ابتدایی به دبستان، مدرسه متوسطه به دبیرستان، مدرسه

۱. صدیق، پیشین، ص ۳۰۶.

۲. نظر جراید و مجلات خارجی، ص ۱۱۹.

۳. نفیسی، تاریخ معاصر ایران، ص ۱۴۸ و نیز: یادگار عمر، ج ۱، ص ۲۸۶.

۴. صدیق، تاریخ فرهنگ ایران از آغاز تا زمان حاضر، ص ۳۶۷.

۵. مجله تعلیم و تربیت، سال چهارم، شماره دوم، اردیبهشت ۱۳۱۳.

صنعتی به هنرستان، هر شعبه از مدارس عالی (فاکولته) به دانشکده و مجموع شعب عالی (اونیورسسته) به دانشگاه تغییر نام یافتند و معلمان آن به ترتیب: آموزگار، دبیر، هنرآموز و استاد نامیده شدند. مطابق ماده دوم این قانون، دانشسراهای مذکور شبانه روزی و مجانی بود، لیکن تا زمانی که بنای کافی برای آنها ساخته نشده بود، وزارت معارف می توانست آنها را موقتاً به صورت مدارس روزانه تأسیس کند و در صورت امکان به شاگردان بر طبق مقررات خاصی خرج تحصیل بدهد.

ماده سوم دولت را مکلف می ساخت از سال ۱۳۱۳ تا مدت ده سال اعتباری سالیانه که از پانصد هزار ریال کمتر نباشد در بودجه برای بنای دانشسراها منظور نماید. ماده چهارم تصریح می ساخت که دانشسراهای عالی برای دبیرستانها و دانشسراهای مقدماتی معلم و معلمه تربیت می نماید.

گفته شده که تعداد دانشسراهای مقدماتی در سال ۱۳۱۳ از ۷ باب به ۲۹ باب در سال ۱۳۱۹ رسید.^(۱) از شهریور ۱۳۱۴ دختران نیز مجاز به ورود در دانشسرای عالی پسران شدند. ریاست دانشسرای عالی به مدت ۹ سال برعهده عیسی صدیق بود که ریاست دانشکده ادبیات و علوم را نیز داشت. در سال ۱۳۱۷ در برنامه دانشسرای عالی همانند برنامه دبیرستانها تجدید نظر شد.^(۲)

۱۰-۳- دانشگاه تهران:

پیروی از شیوه تحصیلات عالی در اروپا پس از گذشت چند سال از حکومت پهلوی در دستور کار قرار گرفت. در این زمینه برخی از چهره های فرهنگی این دوره مشغول مطالعه سیستم تحصیلات پیشرفته در کشورهای اروپایی بودند. از جمله علی اصغر حکمت که از رؤسای وزارت معارف بود در اروپا ظاهراً به منظور مطالعه امور ثبت اسناد و دفاتر اسناد رسمی توسط علی اکبر داور به اروپا فرستاده شد، ولی باطناً وظیفه او مطالعه درباره دانشگاههای فرانسه و دیگر کشورهای اروپایی و تهیه طرح لازم درباره تأسیس دانشگاه بود.^(۳)

۱. نفیسی، پیشین، صص ۱۵۴ و ۱۵۵.

۲. صدیق، پیشین، صص ۳۶۹ و ۳۷۰.

۳. خاطرات يك نخست وزير، صص ۶۶ و ۸۰.

در فروردین ۱۳۱۰ تیمورتاش (وزیر دربار) از عیسی صدیق که به دعوت دانشگاه کلمبیا در آمریکا به سر می‌برد، خواست طرح تأسیس دانشگاه را تهیه کند. او در این زمینه طرحی در ۱۶ خرداد همین سال ارسال کرد. این طرح ملخص پایان نامه صدیق تحت عنوان *Modern persia and her Educational system* (ایران نو و نظام آموزشی آن) بود.

صدیق پس از بازگشت به ایران، به دستور رضا شاه مأمور اجرای طرح مذکور شد و در اولین گام دارالمعلمین عالی را در اراضی نگارستان، هسته مرکزی دانشگاه قرار داد و آن را به شکل يك مؤسسه نوین تعلیمات عالیّه درآورد. صدیق به انکای تحصیلات و تجربیاتش در سه کشور فرانسه، انگلستان و آمریکا و مذاکراتی که در آمریکا برای تهیه طرح تأسیس دانشگاه نموده بود و نیز رعایت اوضاع و احوال مملکت، لایحه‌ای تهیه کرد و در اوایل آذر ۱۳۱۱ به وزیر فرهنگ ارائه داد. سپس قرار شد در کمیسیونی موضوع مورد شور قرار گیرد و لایحه به هیئت دولت و مجلس پیشنهاد گردد. دستگیری تیمورتاش، مدتی موضوع را به تعویق انداخت و تا تغییر کابینه مخبرالسلطنه نیز طرح تأسیس دانشگاه همچنان به عهده تعویق افتاد. پس از تشکیل کابینه فروغی در ۲۶ شهریور ۱۳۱۲ و کفالت علی اصغر حکمت در وزارت معارف، او موافقت خود را با اغلب نظریات صدیق اعلام داشت. مطابق پایان نامه صدیق، اولین اقدام تربیت معلم بود. برای این منظور لایحه‌ای در اسفند ۱۳۱۲ به تصویب مجلس رسید. در ادامه رسیدگی به لایحه پیشنهادی صدیق، کمیسیونی مرکب از استادان دارالمعلمین عالی و رئیس اداره تقاعد (بازنشستگی) وزارت دارایی تشکیل شد که حکمت نیز در آن شرکت می‌کرد. پس از چند جلسه، لایحه مذکور به مجلس ارائه شد و در ۸ خرداد ۱۳۱۳ به تصویب رسید و بیدرنگ اجرای آن آغاز شد. آندره گدار رئیس باستان شناسی و موزه، نقشه کلی دانشگاه را تهیه کرد و زمین آن در اراضی جلالیه در نظر گرفته شد و خریداری گردید. دولت بنای دانشکده پزشکی را بر سایر عمارات دانشگاه مقدم داشت و ساختمان آن برای پذیرش ۶۰ دانشجو در هر سال از سوم تیر ۱۳۱۳ آغاز گردید. در ۱۵ بهمن ۱۳۱۳ دانشگاه تهران توسط رضا شاه افتتاح شد.^(۱)

تأسیس دانشگاه تهران اقدامی بلند پروازانه بود که جنبه‌های تبلیغی آن بیش از نیازهای

۱. نک: صدیق، یادگار عمر، ج ۲، صص ۱۷۲-۱۸۲، تاریخ فرهنگ ایران از آغاز تا زمان حاضر، ص ۳۶۸، صفایی، پیشین، صص ۲۴۰ و ۲۴۱.

فرهنگی مورد نظر قرار داشت. حسن اعظام قدسی با اشاره به همین نکات می نویسد:

«بعد از اصلاحات ظاهری تصمیم گرفتند به هر صورت شده دانشگاهی تأسیس نمایند. البته تأسیس دانشگاه هم بدون دانشکده‌های متعدد معنی نداشت و در آن موقع دو دانشکده بیشتر نبود: یکی طب و دیگری حقوق، و چون دو دانشکده برای يك دانشگاه کافی نبود، این بود که با عجله و پشت سر هم در فکر ایجاد دانشکده‌های جدید برآمدند. اول دانشکده فنی را تأسیس کردند که محل آن ابتدا در طبقه فوقانی دارالفنون به ریاست دکتر حسابی بود، بعد دو دانشکده علوم و ادبیات در درون دانشسرای عالی ایجاد گردید. باز هم دیدند دانشکده کافی نیست، این بود که يك دانشکده معقول و منقول در مدرسه سپهسالار تأسیس گردید. حالا وزیر معارف می‌توانست پس از این همه نوزادان يك دانشگاه داشته باشد. اما يك نقص عمده وجود داشت و آن که اغلب استادان دانشگاه دیپلمه عالی که سهل است دیپلم متوسطه را هم دارا نبودند، برای اینکه دوران تحصیلی آنها طوری نبود که دارای چنین مدرکی باشند؛ البته این برای دانشگاه کسر شأن بود. برای حل این معضل، قرار بر این شد که شورای دانشگاه را تشکیل دهند و با يك قیام و قعود برای استادانی که بی دیپلم بودند دکترا تصویب نمودند.»^(۱)

۱۱-۳- اوقاف:

یکی از مهمترین منابع درآمد نهاد مذهبی از قدیم الایام عایدات ناشی از اوقاف بود. بویژه از اوقاف عام در جهت نگاهداری اعتبار مقدسه و حوزه‌های علمی و کمک به معیشت طلاب و اقامه مجالس روضه و قرائت قرآن و... استفاده می‌شد. زمینهای وقفی به این لحاظ که از پرداخت مالیات معاف بودند و نیز کمتر مورد تعرض قرار می‌گرفت، منبع اقتصادی مستقلی به شمار می‌رفت، از این رو حکومت‌های وقت همواره می‌کوشیدند اداره امور اوقاف را در اختیار خود گیرند. بدیهی بود عدم نظم و ترتیب موقوفات و سوءاستفاده‌های متولیان راه را برای بهانه‌جویی حاکمان فراهم می‌آورد.

پس از مشروطه در زمره اهداف برخی از منورالفکران، تمایل برای قبضه کردن امور اوقاف وجود داشت و در این زمینه اداره اوقاف در وزارت معارف تأسیس و عهده دار اداره

۱. اعظام قدسی، خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله، ج ۱، صص ۲۶۶ و ۲۶۷.

املاك موقوفه و رسیدگی و نظارت در عایدات و مخارج آن شد.^(۱) در ۲۸ شعبان ۱۳۲۸ ضمن تصویب قانون اداری وزارت معارف مواردی نیز درباره وظایف اداری و جمع آوری و نظارت در موقوفات به تصویب مجلس شورای ملی رسید و متعاقب آن ادارات اوقاف در بعضی از نقاط کشور تأسیس شد،^(۲) با این حال در این دوره نتوانستند و یا جرئت نکرده بودند که دخالت بیشتری در امور اوقاف بنمایند.^(۳)

در دوران رضا شاه از سویی در راستای متمرکز ساختن تمامی نهادهای اجتماعی تحت کنترل و نظارت دولت و از سویی دیگر تحت فشار قرار دادن روحانیون و نیز تأمین بودجه برای ساختن مدارس جدید، در امور اوقاف مداخله گردید. رضا شاه در سفر به خراسان در سال ۱۳۰۵ دستور داد آیین نامه‌ای برای اداره موقوفات آستان قدس تنظیم شود و پس از تهیه و تأیید آن به نایب التولیه اختیاراتی داد که امور آستان قدس را به صورت اداری درآورد.^(۴)

در اسفند ۱۳۰۹ رضا شاه، مهدی فرخ را احضار و نظر او را درباره تهیه قانونی برای استفاده از عایدات اوقاف برای افتتاح مدارس جدید و تربیت معلم جویا شد و به او مأموریت داد در ایام نوروز به قم برود و به گونه‌ای موضوع را از آیه الله حائری استفسار کند. آیه الله حائری ظاهراً استفاده از وجوه مجهول المصروف را بلاشکال دانسته اما درباره آن مقدار که واقف صریحاً وصیت کرده باشد (وقف خاص) موافقت نکردند و آن را خلاف شرع دانستند. رضا شاه نیز از طرح موضوع و تهیه قانون موقتاً صرف نظر نمود.^(۵)

در سال ۱۳۱۲ به توصیه تیمورتاش، وزارت معارف طرحی تهیه کرد که تصرف و مداخله قطعی دولت را در موقوفات مجهول التولیه و مجهول المصروف و موقوفات بریه مطلق پیش بینی می نمود. رضا شاه باز هم این طرح را به مصلحت ندانست و از کفیل وزارت معارف (علی اصغر حکمت) خواستار استرداد لایحه از مجلس شورای ملی و تهیه طرحی جدید شد. بنابر نوشته حکمت لایحه جدیدی که به اعتدال نزدیکتر و با موازین

۱. ا.ک.س. لمتون، مالک و زارع در ایران. ترجمه منوچهر امیری (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵) ص ۴۱۳.

۲. حسن حلاج. تاریخ تحولات سیاسی ایران در قرون معاصر. (تهران، جعفری، ۱۳۳۵) ص ۱۴۴.

۳. نفیسی، تاریخ معاصر ایران، ص ۸۵.

۴. صفائی، رضا شاه کبیر در آینه خاطرات، ص ۲۸۶.

۵. مهدی فرخ. خاطرات سیاسی فرخ (تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۷) صص ۲۹۰ و ۲۹۱.

شرع مطابقت داشت تهیه شد و در اوایل سال ۱۳۱۳ به تصویب مجلس رسید و حتی موجبات رضایت عموم و روحانیون را به دنبال داشت.^(۱)

قانون اوقاف در سوم دی ماه ۱۳۱۳ به تصویب مجلس شورای ملی رسید. این قانون شامل ۱۰ ماده بود. براساس ماده اول این قانون، اداره کردن موقوفاتی که متولی نداشت یا مجهول التولیه بود با وزارت معارف و اوقاف بود و در صورتی که متصدی داشت با تأیید وزارت مزبور ابقا می‌شد. براساس ماده دوم، نسبت به موقوفات عامه که متولی مخصوص داشت وزارت معارف و اوقاف نظارت کامل داشته و بر طبق قانون شعبان ۱۳۲۸ رفتار می‌کرد. براساس تبصره‌های این ماده اولاً عمران و آبادی رقبات موقوفات بر هر مصرفی مقدم بوده و ثانیاً موقوفاتی که تولیت آن با سلطان عصر بود مشمول این قانون نمی‌شد. همچنین براساس یکی از تبصره‌های ماده نهم این قانون، وزارت معارف، عواید حاصله از حق النظاره را «به مصرف ساختمان و تعمیرات ابنیه تاریخی و مرمت مدارس قدیمه و اماکن و آثار مقدسه ملی» می‌رساند.^(۲)

آیین نامه اجرایی این قانون در اردیبهشت ۱۳۱۴ از تصویب دولت گذشت و از آن تاریخ اداره کل اوقاف در وزارت فرهنگ دایر و در شهرستانها در ادارات فرهنگ و یا مستقیماً دایره‌ای به نام اوقاف شروع به کار نمود.^(۳)

برخلاف ادعای حکمت، قانون مذکور نمی‌توانست مورد قبول و رضایت روحانیون واقع شود؛ زیرا دولت کوچکترین علاقه‌ای به تبلیغات و شعائر مذهبی نداشت. در نتیجه بعضی اوقاف عامه که در سابق وقف اموری چون روضه‌خوانی شده بود، متعذرالمصرف شد؛ یعنی آنکه نمی‌توانست به مصارف خاص مورد نظر واقفان برسد، زیرا روضه‌خوانی ممنوع بود. از این رو اداره امور بعضی از این اوقاف به دست وزارت معارف افتاد و بقیه را دیگران غصب کردند.^(۴) گفته شده که پس از اجرای قانون مذکور در سال ۱۳۱۴ جمع کل عواید ناشی از حق النظاره بالغ بر ۲۵۹۰۰۰۰ (دو میلیون و پانصد و نود هزار ریال) گردید که به مصرف اعانات مدارس ملی، شیر و خورشید، تهیه لوازم ورزشی، ساختن دبیرستانها،

۱. حکمت، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، ص ۲۰۰.

۲. نک: مجله تعلیم و تربیت، سال چهارم، ش ۱۱، بهمن ۱۳۱۳.

۳. حلاج، پیشین.

۴. لمتون، مالک وزارع در ایران، ص ۴۲۲.

تعمیرات ابنیه تاریخی و غیره رسید.^(۱) همچنین از درآمد موقوفات، در جهت تعمیر مدارس قدیمی و یا تأسیس دبیرستانهای معقول و منقول استفاده شد^(۲) که البته مدارسی خارج از چارچوب نهاد مذهبی بودند. بعلاوه دولت رضا شاه نه تنها اقدامی در جهت تعمیر مدارس دینی نکرد، بلکه یا آنها را تخریب کرد و یا محل تجمع افرادی بجز طلاب قرار داد.^(۳)

در سال ۱۳۲۰ طرح سابق درباره استفاده از وقف خاص که بنا به مصلحت متوقف مانده بود توسط اسماعیل مرآت متصدی وزارت فرهنگ با رضا شاه در میان گذاشته شد تا آنکه از تصویب مجلس گذشت. بنابر نوشته متین دفتری (وزیر دادگستری از ۱۸ مهر ۱۳۱۵ تا ۳ آبان ۱۳۱۸) یکی از وزرا به شاه تلقین کرده بود که املاک موقوفه را بفروشند و از حاصل آن سهام شرکتهای پرفایده را خریداری کنند، تا به این ترتیب باصطلاح تبدیل به احسن بشود. لایحه‌ای نیز در این زمینه تهیه و برای تنقیح به دادگستری فرستاده شد. به گفته وی چون این عمل خلاف شرع بود، او به انحای مختلف مدتها مقاومت منفی کرد، تا اینکه نخست وزیر شد و لایحه را مسکوت گذاشت. اما بعد از سقوط او (۴ تیر ۱۳۱۹) و نخست وزیری علی منصور، لایحه فوق به جریان انداخته شد که منتهی به قانون فروش املاک زراعی و قنوات موقوفه مصوب ۱۴ اردیبهشت ۱۳۲۰ گردید که مطابق آن وزارت دارایی موقوفات را مانند خالصجات به فروش می‌رساند و حاصل آن را به مصرف امور خیریه می‌رساند و به این ترتیب وقفیت بکلی منتفی شد.^(۴)

به هر حال نظارت دولت بر اوقاف موجب شد تا حوزه‌های دینی از نظر اقتصادی با تنگنای مضاعفی مواجه شوند به گونه‌ای که از این پس تأمین بودجه حوزه‌ها صرفاً از طریق خمس بود.

۱۲-۳- دانشکده معقول و منقول:

دانشکده معقول و منقول در واقع همان مدرسه سپهسالار بود که پس از تأسیس

۱. عبدالله رازی (همدانی) تاریخ ایران از ازمه باستان تا سال ۱۳۱۶ ش (تهران، کتابفروشی و چاپخانه اقبال، ۱۳۱۷) ص ۸۹۴.

۲. نفیسی، تاریخ معاصر ایران، ص ۱۴۶.

۳. خاطرات سیاسی فرخ، پیشین.

۴. خاطرات يك نخست وزیر، ص ۱۰۴.

دانشگاه تهران به عنوان یکی از دانشکده‌های آن درآمد. مدرسه سپهسالار مهمترین حوزه علمی تهران محسوب می‌شد. تولیت آن با سلطان عصر بود و مدتها آیه‌الله مدرس تولیت آن را برعهده داشت. پس از تبعید مدرس، به فرمان رضا شاه در اول بهمن ۱۳۰۹ تولیت مدرسه سپهسالار برعهده وزارت معارف گذاشته شد.

در راستای سیاست تمرکز که در تمامی شئون اجتماعی و فرهنگی این دوره ظهور یافت و همزمان با سیاست تحدید نفوذ روحانیون، برای طلاب مدرسه سپهسالار نیز از اول شهریور ۱۳۱۰ شرایط و ضوابط جدیدی مقرر گردید که بر طبق آن ۳۰ نفر طلبه دائمی از طریق مسابقه انتخاب می‌شدند که به ۱۵ نفر آنها ماهیانه ۱۲۰ ریال حقوق داده می‌شد. بعلاوه نظامنامه‌ای برای مدرسه تنظیم و به موقع اجرا گذاشته شد. دستور تحصیلات مدرسه نیز در همان تاریخ مشخص شده و به سه شعبه معقول و منقول و ادبیات تقسیم گردید.^(۱) مطابق گزارش روزنامه اطلاعات در ۱۸ آبان ۱۳۱۰ امتحانات مسابقه طلاب علوم دینی مدرسه عالی سپهسالار خاتمه و کمیسیونی مرکب از آقایان سید کاظم عصار، ذوالمجدین، میرزا طاهر تنکابنی، میرزا مهدی آشتیانی، میر سید محمد قمی، آقا شیخ محمد علی لواسانی، آقا سید حسن طبسی، شریعت سنگلجی، وحید تنکابنی، میرزا علی اکبر خان دهخدا، بدیع الزمان فروزانفر، میرزا حبیب الله ذوفنون، میرزا ابوالحسن شعرانی و با حضور وزیر معارف تشکیل شد. از مجموع ۶۵ شرکت کننده ۴۰ نفر قبول شدند و به ۱۰ نفر که حایز رتبه اول بودند ماهی ۱۵ تومان کمک خرج از محل عایدات موقوفه مدرسه و حجره داده شد و به ۳۰ نفر دیگر فقط حجره واگذار گردید.^(۲)

به منظور تکمیل اصلاحات و حُسن جریان امور علمی و اداری، از اوایل سال ۱۳۱۳ تشکیلات مدرسه به دو قسمت تقسیم شد و ریاست علمی آن به عهده سید نصرالله تقوی و معاونت آن به بدیع الزمان فروزانفر سپرده شد و ریاست اداری آن به میرزا محمد درخشان رئیس اداره استخدام وزارت معارف واگذار گردید.^(۳)

۱. سلسله انتشارات دانشکده معقول و منقول، شماره اول، فروردین ۱۳۱۴، صص ۲۰-۲۲.

۲. اسکندر دلد. زندگی پر ماجرای رضا شاه. (تهران، گلفام، ۱۳۷۰)، ج ۱، ص ۳۴۹ به نقل از روزنامه اطلاعات مورخ ۱۸ آبان ۱۳۱۰.

۳. سلسله انتشارات دانشکده معقول و منقول، پیشین.

پس از تصویب قانون تأسیس دانشگاه تهران در ۸ خرداد ۱۳۱۳ دانشکده معقول و منقول به عنوان یکی از شش دانشکده آن در نظر گرفته شد و مدرسه سپهسالار به عنوان مقر این دانشکده درآمد. مراسم افتتاح دانشکده علوم معقول و منقول در روز یکشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۱۳ با حضور محمد علی فروغی نخست وزیر، علی اصغر حکمت کفیل وزارت معارف و سایر وزرا و نمایندگان مجلس و جمعی از علما و فضلا و دانشمندان برگزار گردید که طی آن سید نصرالله تقوی و علی اصغر حکمت اهداف تشکیل این دانشکده را تشریح کردند.^(۱)

۱-۱۲-۳- اهداف:

سید نصرالله تقوی رئیس دانشکده در سخنان خود خاطر نشان ساخت که:

«چون يك قسمت معظم از علوم شرقی در شرف زوال بود و اهتمام چندانی در اکتساب و استفاده از آن صورت نمی گرفت و معدود محصلین این رشته به علت فراهم نبودن وسایل تدریس و عدم تشویق مراجع امور و بیفایده ماندن نتیجه زحمات، رغبت چندانی به ادامه تحصیل نداشتند، با تأسیس دانشگاه و تهیه پرگرام این مؤسسه امیدواری می رود که فلسفه و حکمت و فقه و ادبیات دوباره به رونق تازه ای برسد و به اعتماد توجهات شاهنشاه و همت آقایان وزرا یقیناً این دستگاه بزودی سیر تکاملی را به نهایت رسانده و تابش انوار علم و دانش به اطراف و جوانب مملکت بلکه همه دنیا روشنی بخش می گردد.»

وی با اشاره به امتحاناتی که از طلاب به عمل می آید اظهار داشت که:

«به این ترتیب بر شوق محصل افزوده شده و در خارج از این محیط نیز درجه معلومات وی در نزد مردم محقق می شود و تصدیقی که به محصل داده می شود از اعتبار و قابلیت او حکایت کرده و دولت و ملت به سبب همین اعتبار، وی را مورد استفاده قرار خواهند داد.»

تشکیل مجامع علمی از فضلا و علما در حواشی و اطراف این مؤسسه به شیوه ممالک دیگر و طرح مباحث علمی و فلسفی از اهداف دیگر این مؤسسه بود که نصرالله تقوی اظهار امیدواری کرد بتدریج از قوه به فعل درآید. علی اصغر حکمت کفیل وزارت

۱. مجله تعلیم و تربیت، سال چهارم، ش ۴، تیر ۱۳۱۳، همچنین سلسله انتشارات دانشکده معقول و منقول، پیشین، ص ۹.

معارف نیز در سخنان خود با اشاره به اینکه وزارت معارف به موجب قانون دانشگاه خود را مکلف می‌داند که از بقایای دانشمندان و اساتید ادب و فقه و حکمت به قدر قوه استفاده نماید، اظهار داشت پس از تهران، شعب این دانشکده در سایر بلاد دایر خواهد شد.^(۱)

گذشته از اهداف ذکر شده، مسلماً در اختیار گرفتن نبض علوم دینی و سلب نفوذ از حوزه‌های سنتی مقصود نظر رژیم از برپایی دانشکده معقول و منقول بود. از سوی دیگر ایجاد محدودیت برای دروس دینی و پرورش افرادی مطابق با نیازهای تجددگرایانه رژیم را باید از اهداف این کار دانست. این احتمال را نباید نادیده گرفت که سمت دادن و معطوف داشتن جریان تحصیلی به یک جهت خاص مورد نظر رژیم، موجب پرورش افراد بی‌بضاعت می‌شد و در نتیجه تأثیرات منفی بر مؤسسات مذهبی داشت. به قول یکی از محققان، مدارک موجود در ارتباط با سیاستهای رژیم در جهت تضعیف مؤسسات دینی به قدری زیاد است که جای بحث ندارد. رضا شاه می‌خواست جنبه‌های مردمی مذهب را حذف نماید، زیرا آن را در راستای مدرنیته کردن ایران می‌پنداشت.^(۲)

۲-۱۲-۳- دستور تعلیمات:

به دنبال تبدیل مدرسه سپهسالار به عنوان دانشکده معقول و منقول دستور جدید تحصیلات آن نیز توسط شورای اساتید آن تدوین و به تصویب شورای عالی معارف رسید. براساس ماده اول، دوره تحصیلات دانشکده علوم معقول و منقول شامل یک دوره مقدماتی سه ساله و یک دوره عالی در شعب منقول، معقول و ادبیات به مدت شش سال بود. بر طبق ماده سوم پس از طی دوره مقدماتی به قبول شدگان تصدیق مقدمات علوم دینی اعطا می‌شد که از حقوق قانونی دارندگان تصدیق کامل متوسطه بهره‌مند می‌شدند. بر طبق ماده چهارم کسانی که دوره سه ساله شعب عالی را امتحان می‌دادند به اخذ لیسانس و کسانی که دوره شش ساله را طی می‌نمودند به درجه فقیه، حکیم و ادیب که معادل دکتری بود نایل می‌شدند و می‌توانستند بر حسب مدرک برای تدریس در دبیرستانها و دانشکده‌ها از

۱. مجله تعلیم و تربیت، پشین، صص ۱۷۴-۱۷۹ و نیز سلسله انتشارات دانشکده معقول و منقول، پشین صص ۹-۱۶.

2. Shahrugh Akhavi, *Religion and Politics in Contemporary Iran: Clergy-State Relations in The Pahlavi Period*. Albany, State university of New York Press, 1980, PP. 54-55.

اولویت برخوردار باشند. مواد تحصیلات عالی معقول و منقول به قرار زیر بود:

شعبه منقول دوره سه ساله اول: ۱- فقه ۲- اصول ۳- کلام ۴- تفسیر ۵- علوم ادبیه
۶- علم الدرایه ۷- منطق و فلسفه ۸- تاریخ ادبیات عرب ۹- زبان فرانسه. دوره سه ساله
دوم: ۱- فقه ۲- اصول ۳- فلسفه ۴- تفسیر ۵- تاریخ ملل و نحل و دیانت اسلام ۶-
فقه الحدیث ۷- علوم ادبیه.

شعبه معقول دوره سه ساله اول: ۱- کلام ۲- منطق و حکمت ۳- تاریخ ادبیات عرب
۴- علوم ادبیه ۵- تاریخ ملل و نحل و دیانت اسلام ۶- تفسیر ۷- زبان فرانسه. دوره سه
ساله دوم: ۱- فلسفه (مشاء و اشراق) ۲- تاریخ فلسفه ۳- تفسیر ۴- عرفان.

شعبه علوم ادبیه دوره سه ساله اول: ۱- صرف و نحو عرب ۲- تاریخ ادبیات عرب
۳- معانی و بیان و بدیع عرب ۴- فارسی و تاریخ ادبیات ایران ۵- معانی و بیان و بدیع
فارسی ۶- تاریخ ایران و عالم ۷- فقه و اصول ۸- منطق و فلسفه ۹- زبان فرانسه. دوره
سه ساله دوم: ۱- صرف و نحو عرب ۲- معانی بیان و بدیع ۳- عروض و قوافی ۴- فقه و
اصول ۵- تفسیر ۶- فلسفه و تاریخ فلسفه ۷- تاریخ ادبیات ایران ۸- قرص الشعر^(*)
۹- تاریخ ملل و نحل ۱۰- زبان فرانسه.

در خلال تحصیل، محصلین موظف به ارائه تحقیقات و مقالاتی بودند. همچنین در
پایان تحصیلات دوره اول و دوم می‌بایست رساله‌ای را بنگارند.^(۱)

۳-۱۲-۳- انتشارات:

از فروردین ۱۳۱۴ دانشکده معقول و منقول، انتشار مجموعه رسایل این دانشکده را
آغاز نمود. شماره‌های بعدی در آذر ۱۳۱۴، فروردین ۱۳۱۵، آذر ۱۳۱۵، بهمن ۱۳۱۵،
تیر ۱۳۱۶ و بهمن ۱۳۱۶ منتشر گردید. هدف از این سلسله انتشارات به گفته بدیع الزمان
فروزانفر معاون دانشکده معقول و منقول عبارت بود از نشر افکار علما و دانشمندان و
استادانی که در این دانشکده به افاده و تعلیم علوم اسلامی مشغول هستند و آشنا ساختن

*. شعر گفتن.

۱. مجله تعلیم و تربیت، پیشین، صص ۲۵۰ و ۲۵۱، همچنین: سلسله انتشارات دانشکده معقول و منقول، پیشین،
صص ۱۷-۱۹.

خواهان معارف به اهمیت آثار پیشینیان و جد و جهد آنان در پیشرفت علوم و تهذیب اخلاق و راهنمایی جامعه به کمال در جنبه‌های مادی و معنوی.^(۱)

طبق برنامه در هر ماه يك جلسه سخنرانی از چهره‌های فرهنگی برای محصلین این دانشکده برگزار می‌شد که در سلسله انتشارات این دانشکده به چاپ می‌رسید. برخی مقالات مندرج در نشریه فوق به قرار زیر بود:

خطابه و خطیب و مواد خطابه (تدین) سیر فکر بشر (دکتر نصر) تاریخ ریاضی (غلامحسین رهنما) زندگی کارلایل (علی اصغر حکمت) مانی (ملك الشعراء بهار) محمد زکریای رازی (دکتر حکیم اعظم) روش علمی در تعلیم و تربیت (عیسی صدیق) وراثت و تربیت (علی اکبر سیاسی) آثار افلاطون (محمد علی فروغی) کانت و عقاید او (حسن وثوق) احوال و آثار آنا تول فرانس (دکتر قاسم غنی).

۴-۱۲-۳- / ساتید:

در میان مدرّسین دانشکده معقول و منقول چهره‌های علمی و فرهنگی سرشناسی وجود داشتند که برخی از آنان از استادان سابق مدرسه سپهسالار و روحانی بودند، مانند: سید محمد کاظم عصار، زین العابدین ذوالمجدین، محمد علی لواسانی و مهدی الهی قمشه‌ای. احصائیه استادان دانشکده معقول و منقول در سال تحصیلی ۱۴-۱۳۱۳ به قرار زیر بود:^(۲)

- | | |
|-----------------------------|---|
| ۱- علی اصغر حکمت وزیر معارف | استاد رشته معقول (تاریخ ملل و نحل) |
| ۲- سید محمد کاظم عصار | استاد رشته منقول (اصول) |
| ۳- میر سید محمد فاطمی | استاد رشته معقول (فلسفه اشراق) |
| ۴- عبدالحسین شیبانی | استاد رشته ادبیات (تاریخ عالم) |
| ۵- دکتر ولی الله نصر | استاد رشته ادبیات و معقول (فلسفه جدید - فرانسه) |
| ۶- زین العابدین ذوالمجدین | استاد رشته منقول (فقه) |
| ۷- محمد علی لواسانی | استاد رشته منقول (فقه - درایه) |

۱. سلسله انتشارات دانشکده معقول و منقول، پیشین، ص ۱.

۲. همان، شماره دوم، آذر ۱۳۱۴.

- | | |
|-------------------------|--|
| ۸- احمد کسروی | استاد رشته ادبیات (تاریخ ایران) |
| ۹- احمد بهمنیار | استاد رشته ادبیات (فارسی، تاریخ، ادبیات عرب) |
| ۱۰- غلامرضا یاسمی | استاد رشته معقول (تاریخ ملل و نحل) |
| ۱۱- حسن نجم آبادی | استاد رشته ادبیات (اصول) |
| ۱۲- جمال الدین اخوی | استاد رشته معقول (منطق جدید) |
| ۱۳- حسن فرزانه | استاد در تمام شعب (فرانسه) |
| ۱۴- حسین گل گلاب | استاد در تمام شعب (فرانسه) |
| ۱۵- سید محمد مشکوة | استاد رشته معقول و منقول (حکمت، تفسیر) |
| ۱۶- مهدی قمشه ای | استاد رشته معقول و ادبیات (فلسفه ملا صدرا) |
| ۱۷- مهدی نوری | استاد در تمام شعب (نحو) |
| ۱۸- یدالله نظر پاک | استاد رشته معقول و منقول (کلام و اصول) |
| ۱۹- محمود شهابی خراسانی | استاد در تمام شعب (منطق، قرائت عربی) |
| ۲۰- باقر مشایخ فریدن | استاد در تمام شعب (صرف) |
| ۲۱- محمد فیاض | استاد رشته ادبیات (بیان، قرائت عربی) |

۱۳-۳- مؤسسه وعظ و خطابه:

تا پیش از رواج یافتن وسایل صوتی، گویندگی و سخنرانی مهمترین وسیله انتقال پیام به مردم بود. گویندگی ابزاری بود که نقش مهم تبلیغاتی و تربیتی داشت و از قدیم الایام در اختیار وعاظ، مداحان و روحانیون بود. از سوی دیگر سطح پایین سواد عامه مردم موجب می شد تا آنان نتوانند از نشریات و روزنامه ها استفاده کنند. تفریحات جدید مانند سینما و تئاتر هر چند تعدادی از مردم را به سوی خود جلب می کرد، اما دو عامل، یکی رواج منهیات شرعی در آنها و دیگری فقر اقتصادی باعث می شد تا مساجد و تکایا همچنان به عنوان مهمترین محل تجمع مردم باقی بمانند.

هر چند که سیاست فرهنگی رژیم در پی تحدید تجمعات مذهبی بویژه در نیمه دوم سلطنت رضا شاه بود، با این حال نه این امکان وجود داشت که تمامی این اماکن تعطیل شوند و نه دولت خواستار تعطیل تمامی آنها بود. زیرا برای رژیم بسیار مطلوب بود که

بتواند از این دستگاه عظیم تبلیغاتی در جهت اجرای مقاصد فرهنگی خویش سود جوید. از طرف دیگر با اجرای سیاستهایی چون تحدید روحانیون (لباس متحدالشکل) و پرورش روحانیون جدید (از طریق ایجاد دانشکده معقول و منقول)، باقیمانده روحانیون هنوز خطری بالقوه محسوب می شدند، از این رو لازم بود تا روحانیون موجود به گونه ای متحول شوند و از توانایی آنان در جهت خواست رژیم استفاده گردد، و نیز علاقه مندان به رشته وعظ از میان جوانان با آموزشهایی نوین در راستای اهداف فرهنگی قرار گیرند. بویژه عملی شدن قضیه کشف حجاب از بُعد تبلیغاتی نیازمند نیروهایی بود که هم چهره مذهبی داشته باشند و هم سیاستهای تجددگرایانه را تأیید کنند.

با توجه به اهداف مذکور بود^(۱) که هیئت دولت در ۱۹ خرداد ۱۳۱۵ «برای تربیت اکابر و روشن ساختن اذهان عموم و هدایت افکار طبقه جوان و دانش آموزان کشور و آشنا ساختن عامه به اوضاع عصر جدید ایران» اساسنامه مربوط به تشکیل «مجالس وعظ و خطابه» را تصویب نمود.^(۲) این اساسنامه شامل سه فصل (۱- مجالس وعظ و خطابه؛ ۲- کنفرانسهای عمومی؛ ۳- تعلیم تاریخ معاصر) بود و مطابق آن به وزارت معارف اجازه می داد برای تربیت اکابر، مجالس وعظ و خطابه را در تمام نقاط کشور تشکیل دهند (ماده ۱ و ۷) و مدرسه مخصوصی برای تربیت وعاظ در دانشکده علوم معقول و منقول تأسیس نماید (ماده ۴) همچنین برنامه تحصیلات این مدرسه را تهیه کرده (ماده ۵) و درس آن را برای وعاظ تعیین شده ارسال نماید تا آنان مطابق آن در امتحانات نهایی شرکت جویند (ماده ۶).

به این ترتیب هدف عمده از تشکیل مؤسسه وعظ و خطابه براساس مصوبه هیئت دولت که با موافقت رضا شاه صورت گرفت^(۳) اولاً تربیت اکابر (آموزش بزرگسالان) بود. بر این اساس تأکید شده بود که مخصوصاً اولیای دانش آموزان برای استماع خطابه دعوت

۱. البته در توجیه و تشریح این سیاست، گفته می شد که وعاظ، از معلومات کافی برخوردار نیستند و افراد نااهل وارد این صنف شده اند که به جای هدایت مردم، آنان را گمراه می کنند. به عنوان نمونه ر.ک: عبدالله رازی (همدانی)، تاریخ ایران، ص ۸۶۳. حکمت تصریح می کند که علمای بزرگ به این نقیصه توجه داشتند. ر.ک: سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، ص ۳۸۶.

۲. نک: مسعود کوهستانی نژاد، مؤسسه وعظ و خطابه. گنجینه اسناد، سال اول، دفتر اول، بهار ۱۳۷۰.

۳. حکمت، پیشین.

شوند (ماده ۹). ثانیاً تربیت و عاظم و روحانی دولتی بود؛ چنانکه براساس ماده سوم اساسنامه فوق به منظور تأمین بودجه تشکیل مجالس و نیز پرداخت حقوق به عاظم و کمک به معیشت آنان (براساس اصلاح ماده سوم اساسنامه) از اوقاف و صدقات استفاده می شد. با توجه به اینکه در مجالس مذکور می بایست خطابه هایی در زمینه تاریخی، اخلاقی، بهداشتی، ادبی، اجتماعی و اصول تجددخواهی و میهن پرستی و شاهدوستی و آشنا نمودن عموم مردم به ترقیات روزافزون کشور در عصر جدید، ایراد شود (ماده ۸) از این رو وعاضی که برای این منظور انتخاب می شدند یقیناً مبلغ سیاستهای رژیم بودند، بویژه آنکه مطابق ماده دوم اساسنامه وعاضی از طرف وزارت معارف برای این منظور تعیین می شدند که برحسب تصدیق اداره شهربانی سوء سابقه نداشته باشند.

در تاریخ ۲ شهریور ۱۳۱۵ اساسنامه تحصیلات مؤسسه تکمیلی وعظ و خطابه به تصویب شورای دانشگاه تهران رسید که شامل مواد تحصیلی عمومی و اختصاصی (در مدت دو سال)، شرایط ورود به مؤسسه (از جمله حداکثر سن ۲۵ سال و برای اهل منبر بالای ۲۵ سال در صورتی که از عهده امتحانات برآیند) مجالس تمرین خطابه و چگونگی اعطای گواهینامه و تعیین برنامه تفصیلی کلاسها بود که می بایست به تصویب شورای دانشکده معقول و منقول برسد.

مطابق اساسنامه (ماده ۴) مؤسسه وعظ و خطابه در مدرسه عالی سپهسالار (محل دانشکده معقول و منقول) تأسیس شد و کلاسهای شبانه مخصوص دایر گردید و اساتیدی چون مشکان طیبی، فروزانفر، تدین، حکمت، غلامحسین رهنما، ذکاءالملک فروغی، ابوالحسن فروغی، بهمنیار، نصرالله فلسفی، بیانی، فاضل تونی، عصار، عبدالعظیم قریب و گل گلاب در آن به تدریس مشغول شدند.^(۱) برطبق درخواست وزیر معارف از رئیس الوزرا با اشاره به آغاز به کار مؤسسه وعظ و خطابه از تاریخ ۲۵ مهر ۱۳۱۵ مقرر گردید که داوطلبان این مدرسه که توسط ادارات معارف محل معرفی می شوند، از حیث لباس مورد تعرض واقع نشوند.^(۲)

همانگونه که گفته شد یکی از اهداف مهم تشکیل مؤسسه وعظ و خطابه، تربیت

۱. مأخذ قبلی، ص ۳۸۵.

۲. گنجینه اسناد پیشین، ص ۱۲۲، سند شماره ۹، به تاریخ ۲۹ مهر ۱۳۱۵.

طلابی بود که بتوانند در تبلیغات تجددگرایانه به رژیم کمک و یاری برسانند. از این رو بود که ولیعهد طی دیداری در اواخر سال ۱۳۱۶ از این مؤسسه تأکید کرد: لازم نیست این نکته را تذکر دهم که چه اندازه وظیفه و تکلیف دانشجویان این دانشکده مهم است، همین قدر کافی است این را بگوییم که موضوع اصلی آنها جنگ و مبارزه بر ضد اوها و خرافاتی است که سالیان دراز دماغ این ملت را فرسوده و ناتوان ساخته بود.^(۱)

با ایجاد مؤسسهٔ وعظ و خطابه، وعاظ و اهل منبر تحت فشار قرار گرفتند که وارد تحصیل در این مؤسسه شوند، در غیر این صورت از پوشیدن لباس روحانیت منع می‌شدند.^(۲) برخی از طلاب نرس با این مقصود که بتوانند در جامعه روح شاهرستی و میهن‌دوستی و سلحشوری را با طرز نوین تزریق نمایند وارد تحصیل در این بنگاه شدند^(۳) ولی وعاظ و اهل منبر قدیمی غالباً از شرکت در این مؤسسه خودداری می‌کردند.^(۴)

کلاسهای مؤسسهٔ وعظ و خطابه یک دوره (دو ساله) بیشتر ادامه نیافت (تا مهر ۱۳۱۷) اما قوانین و مقررات مربوط به آن تا سال ۱۳۲۰ به قوت خود باقی بود و روحانیون و وعاظی که کلاسهای آن را طی نکرده بودند، از طرف شهربانی موانعی برایشان ایجاد می‌شد. از دلایل تعطیلی این مؤسسه می‌توان به مشابَهت فعالیت آن با دانشکدهٔ معقول و منقول، کمبود بودجه بویژه در سالهای مقارن اجرای کشف حجاب، و عدم استقبال روحانیون از آن اشاره کرد. هر چند به گفته حکمت، علما و روحانیون تهران در تأسیس این مؤسسه موافقت و مساعدت نمودند^(۵) و در میان اساتید این مؤسسه چهره‌های سرشناسی از روحانیون وجود داشتند، با این وجود به نظر می‌رسد اجرای این طرح که به منظور تغییر و تحول فکری روحانیون و ایجاد وعاظ السلاطین صورت گرفت، مطابق اهداف در نظر گرفته شده پیش نرفت و تحت الشعاع طرح «سازمان پرورش افکار» قرار گرفت.

۱. مأخذ قبلی، به نقل از: مجلهٔ تعلیم و تربیت، سال هشتم، شماره ۱ و ۲، ص ۱۵۶.

۲. همان، ص ۱۰۹، تاریخ سند ۱۹ بهمن ۱۳۱۵.

۳. همان، ص ۱۰۸، سند شماره ۱۱ به تاریخ ۱۸ بهمن ۱۳۱۷ مربوط به درخواست فارغ التحصیلان این مؤسسه مبنی بر اعطای گواهینامه.

۴. همان، ص ۱۲۳، سند شماره ۱۰ به تاریخ ۱۱ آبان ۱۳۱۵ مبنی بر امتناع ۳۱ نفر از معممین از معرفی در کلاسهای وعظ و خطابه.

۵. حکمت، ص ۳۸۶.

۱۴-۳- سازمان پرورش افکار

مهمترین ارگان تبلیغی- تربیتی رژیم رضا شاه «سازمان پرورش افکار» بود. تا این زمان رژیم پهلوی به انحای مختلف سعی نمود تا تلفیقی از افکار تجددخواهانه و شاهدوستی را در جامعه رسوخ دهد. تمامی دستگاههای تبلیغی، مطبوعات، مدارس و دیگر نهادهای آموزشی در خدمت رواج این اندیشه‌ها بودند. در همین راستا بود که دیانت زرتشتی، تبلیغ و در نوشتارها و سرودها و بناها و معماری به نحوی از آن یاد می‌شد و در ازای آن شعایر اسلامی روزبه روز کمرنگتر و از مراسم مذهبی جلوگیری به عمل می‌آمد. روحانیون به عنوان مبلغان مذهب محدود شده و یا با ایجاد نهادهایی جدید، به سوی دولتی شدن سوق داده شدند.

با وجود تمامی برنامه‌های تبلیغاتی از این دست، مقاومت مردم و باقی ماندن سنتهای مذهبی در میان آنها و در عوض بیعلاقگی و یا کم علاقه‌گی آنان به شعارهای جدید به گونه‌ای اساسی برای مجریان فرهنگی و شخص رضا شاه عیان و آشکار بود. در حقیقت سیاستهای فرهنگی رژیم، هر چند موجب تزلزل پابندی به اعتقادات مذهبی در نزد بسیاری از افسار جامعه و رویگردانی تعداد زیادی از روحانیون - به واسطه تبلیغات سوء علیه آنان - گردید، ولی دلبستگی چندانی نسبت به آنچه مورد نظر دولتمردان و سیاستگذاران فرهنگی بود را به دنبال نداشت. مقاومت مردم در قضیه کشف حجاب آشکارا به تجددگرایان فهمانید که تصور آنان تا چه اندازه خام بوده است، از آن رو بود که درصدد اجرای کشف حجاب با زور و خشونت برآمدند. آنان مردم ایران را افرادی بی فرهنگ، عقب مانده، بیسواد، عامی، خرافاتی و جاهل می‌دانستند که می‌بایست روشهای زندگی جدید و مدرن را به آنان آموخت و شعارهای تجددخواهانه و مهمتر از همه آنها شاهپرستی را در مغز آنان تزریق کرد. ناسپاسی مردم ایران با این تعبیر که قدر اصلاحات را نمی‌دانند و مفهوم اصلاحات را درک نمی‌کنند، برای دولتمردان رژیم بسیار دردناک و رنج آور بود. بنابراین تمامی عوامل و ابزارهای ممکن اعم از رجال فرهنگی و هنرمندان و سخنوران و اساتید دانشگاه بسیج شدند تا فکر و ذهن و مغز و اندیشه ملت ایران را تربیت کنند و پرورش دهند. هدف از به کارگیری کلیه وسایل گوناگون فرهنگی آن بود تا روح ملیت ایرانی تقویت شود.^(۱) به گفته

۱. الول ساتن، رضا شاه کبیر یا ایران نو، ص ۴۳۷.

متین دفتری وزیر دادگستری این زمان، او ابتدا فکر تشکیل سازمان پرورش افکار را در دماغ شاه تولید کرد، با این هدف که مقدمه‌ای باشد برای تشکیل يك حزب سیاسی مانند حزب خلق ترکیه.^(۱)

به هر حال، اساسنامه سازمان پرورش افکار در تاریخ ۱۲ دی ماه ۱۳۱۷ به تصویب هیئت وزیران رسید.^(۲) این سازمان دارای يك هیئت مرکزی در پایتخت و شعبی در شهرستانها بود (ماده ۲). هیئت مرکزی شامل نمایندگان دانشگاه، مدیران دبیرستانها، رئیس آموزش سالمندان، رؤسای اداره پیشاهنگی و راهنمای نامه‌نگاری بود که توسط وزارت فرهنگ تعیین می‌شد و به تصویب هیئت وزیران می‌رسید (ماده ۳). هیئت مرکزی دارای کمیسیونهای فرعی: مطبوعات، کتب کلاسیک، سخنرانی، نمایش، رادیو و موسیقی بود (ماده ۶). بر اساس ماده ۷ اساسنامه، وزارت فرهنگ در مرکز و شهرستانها آموزشگاهی را تأسیس کرد که در آن ترتیب و اسلوب پرورش افکار دانش‌آموزان و سالمندان را به آموزگاران و دبیران آموزش دهند. در دانشکده‌ها نیز مطابق ماده ۸ شورای دانشگاه طرحی تهیه کرد تا تعلیمات لازم برای پرورش افکار دانشجویان به استادان داده شود.

وزارت فرهنگ وظیفه داشت که جوایزی را به بهترین رشته‌های مطبوعات، کتب، سخنرانی، سرود و نمایشنامه‌نویسی اعطا کند (ماده ۹). رؤسای فرهنگ شهرستانها می‌بایست به منظور تعلیمات مخصوص در مرکز حضور یابند و با مشارکت فرماندار، سازمان پرورش افکار را در حوزه اداری خود تشکیل دهند و آن را اداره نمایند (ماده ۱۰). مواد ۱۱ تا ۱۵ مربوط به وظایف کمیسیونهای فرعی بود. از جمله کمیسیون کتب کلاسیک مأمور بود در کتب درسی دبستانها و دبیرستانها اصلاحات سودمند به عمل آورد و افکار میهن دوستی و شاهپرستی را در مندرجات آنها به وجه مؤثری پیروانند (ماده ۱۲). برای پرورش افکار کارمندان دولت نیز در هر وزارتخانه رسایل و مجالس سخنرانی و آموزشگاههای مخصوص تأسیس و دایر گردید (ماده ۱۶).

مطابق تصویبنامه مورخ ۲۱ دی ماه ۱۳۱۷ هیئت وزیران بنابر پیشنهاد وزارت فرهنگ دکتر صدیق، دکتر شایگان، دکتر آشتیانی و فروزانفر (به عنوان نمایندگان دانشگاه)،

۱. خاطرات يك نخست وزیر، ص ۱۶۴.

۲. رك: مجموعه آیین نامه‌های سازمان پرورش افکار (انتشارات سازمان پرورش افکار. ۱۳۱۸).

فرهودی (به عنوان ریاست آموزش سالمندان)، بازارگاد (به عنوان ریاست پشاهنگی)، فرامرزی (به عنوان کفالت اداره راهنمای نامه نگاری)، علی اشرف ممتاز (رئیس دانشسرای دختران)، رئیس دبیرستان دارالفنون، دکتر غنی و رشید یاسمی به کارمندی هیئت مرکزی سازمان پرورش افکار انتخاب شدند. همچنین افراد ذیل به عنوان رؤسای کمیسیونهای فرعی انتخاب گردیدند:

الف - بدر (رئیس کمیسیون رادیو) ب - علی نصر (رئیس کمیسیون نمایش)
ج - غلامحسین رهنما (رئیس کمیسیون کتابهای درسی) د - سروان مین باثیان (رئیس کمیسیون موسیقی) ه - محمد حجازی (رئیس کمیسیون مطبوعات). ضمناً بر طبق ماده ۴ اساسنامه، ریاست هیئت مرکزی به عهده کفیل وزارت فرهنگ گذاشته شد و دکتر متین دفتری (وزیر دادگستری) از طرف دولت بر این سازمان نظارت داشت.^(۱)

هیئت مرکزی سازمان پرورش افکار در جلسه مورخ ۲۵ دی ماه ۱۳۱۷ براساس ماده ۷ اساسنامه این سازمان، آموزشگاههایی را در تهران و شهرستانها تأسیس کرد که کلیه دبیران زیر ۵۰ سال و آموزگاران زیر ۴۰ سال ملزم بودند در آن حاضر شوند. دروس آموزشگاه شامل پرورش افکار به وسیله تاریخ و جغرافیا، ترجمه حال بزرگان، شرح بزرگترین آثار ملی ایران، آیین سخنوری، مبارزه با خرافات و عقاید سخیف، خدمات ایران به عالم تمدن، اوضاع ایران مقارن سوم اسفند ۱۲۹۹، پیشرفت ایران در عصر پهلوی، ملیت و وحدت ملی، بهداشت، اخلاق، اصول پرورش و آموزش، آداب مناظره، وظیفه و آرزوی ملی، و اصول تربیت پشاهنگی می شد که جلسات متناوبی را به خود اختصاص می دادند و در مجموع تعداد جلسات دروس فوق برای دبیران ۸۷ جلسه و برای آموزگاران ۹۷ جلسه تعیین شد. در پایان دوره از هر دو امتحان به عمل آمده و پس از قبولی ضمن دادن گواهینامه ای مخصوص، از میان آنها تعدادی به منظور پرورش افکار سالمندان انتخاب می شدند که به تناسب کار به آنها دستمزد پرداخت می گردید. همچنین داشتن این گواهینامه در ترفیع و گرفتن اضافه حقوق دبیران و آموزگاران تأثیر داشت.^(۲)

در همین جلسه (مورخ ۲۵ دی ۱۳۱۷) تصمیماتی در مورد تأسیس پرورش افکار در

۱. مأخذ قبلی. علاوه بر ۵ کمیسیون مذکور، مظفر اعلم وزیر امور خارجه به ریاست کمیسیون سخنرانی انتخاب شد.

۲. همان.

شهرستانها نیز گرفته شد.^(۱) سومین جلسه هیئت مرکزی سازمان پرورش افکار در تاریخهای ۱۲ بهمن و ۹ اسفند ۱۳۱۷ به پرورش افکار دانشجویان اختصاص داشت. بنابر مصوبات مشترك هیئت مرکزی این سازمان و شورای دانشگاه مقرر گردید رئیس هر دانشگاه لااقل ماهی يك بار شورای دانشكده را به منظور پرورش افکار و اجرای اساسنامه مربوط به دانشجویان تشکیل دهد. استادان، دانشیاران و دبیران علاوه بر تدریس ماده اختصاصی، هرگاه مناسب باشد می‌بایست فکر دانشجویان را پرورش دهند و به آنان حس وظیفه شناسی و ایمان و علاقه به زندگانی جدید و خدمت و فداکاری در راه مصالح عالی میهن را تلقین کنند. بویژه تأکید شده که معلمان رشته‌های تاریخ، جغرافیا، ادبیات فارسی، اخلاق، فلسفه، آموزش و پرورش و دروس علوم سیاسی و اقتصادی که بیشتر مربوط به پرورش افکار بودند در این امر مسئولیت بزرگی را برعهده دارند. دانشكده‌ها در طی سال تحصیلی تحت نظر کمیسیون سخنرانی، می‌بایست جلسات سخنرانی دایر کرده و راجع به پرورش افکار مطالب لازم را به دانشجویان گوشزد کنند و نیز برای آموختن سخنرانی و آداب مناظره باید مرتباً مجالسی برپا می‌شد. هر دانشكده راجع به تکالیف اخلاقی و آیین مشاغل و حرفه‌ای که فارغ التحصیلان آن عهده‌دار خواهند شد، دروس مخصوصی داشت و گزارش مربوط به اقدامات را ماهانه به شورای دانشگاه می‌فرستاد و خلاصه گزارشهای دانشكده‌ها در زمینه پرورش افکار هر سه ماه يك بار به هیئت مرکزی پرورش افکار باید فرستاده می‌شد.^(۲) علاوه بر اینها، هیئت مرکزی در جلسات بهمن ماه ۱۳۱۷ اساسنامه‌های کمیسیونهای فرعی را به تصویب رساند^(۳) و در چهاردهمین جلسه خود در تاریخ ۶ خرداد ۱۳۱۸ اساسنامه مربوط به اعطای جوایز را تصویب کرد.^(۴) همچنین اساسنامه بنگاه روزنامه‌نگاری در ۲۸ اسفند ۱۳۱۷ در یازدهمین جلسه هیئت مرکزی سازمان پرورش افکار تصویب شد.

با امعان نظر به مصوبات مربوط به سازمان پرورش افکار می‌توان به اهمیت نقش

۱. مأخذ قبلی.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.

تبلیغی و تربیتی این ارگان پی برد. اجرای این طرح فرهنگی عظیم مستلزم سرمایه گذاری بسیار و به کارگیری تمامی توان بالقوه و بالفعل رژیم و نیز همانند طرحهای سابق همراه با چاشنی زور و اجبار و تهدید بود تا فکر کلیه مردم ایران متحول شود. از این رو بود که روزنامه‌های وابسته بلافاصله پس از تصویب هیئت وزیران به مدیحه‌سرایی پرداختند و تشکیل این سازمان را به مثابه آغاز نهضتی جدید در کشور قلمداد کردند. *روزنامه ایران* از تاریخ تصویب اساسنامه این سازمان تا ده شماره بعد مرتباً سرمقاله‌های خود را به موضوع پرورش افکار اختصاص داد و نویسندگان آن از جمله *حسینقلی مستعان* در این زمینه قلمفرسایی زیادی کردند و از ابعاد جهانی آن سخن گفتند.^(۱)

در سال ۱۳۱۸ سازمان پرورش افکار برای تعلیم اصول نمایش و تئاتر و روزنامه‌نویسی بنگاههایی تأسیس کرد.^(۲)

در جلسات سخنرانی سازمان پرورش افکار شخصیت‌هایی چون *وثوق الدوله*، *مخبر السلطنه* و صاحب‌نظران دیگر در مباحث اجتماعی و ادبی و تاریخی سخنرانی می‌کردند و بیشتر فرهنگیان در این مجالس حضور می‌یافتند.^(۳) ورود به مجالس سخنرانی برای تمام افراد آزاد و مجانی بود.^(۴) یکی از دلایل توسعه جلسات سخنرانی در تمام نقاط کشور آن بود که این موضوع می‌توانست در پیشرفت امر کشف حجاب مؤثر واقع شود. از این رو از کلیه کارمندان دولتی مرتباً خواسته می‌شد که در اینگونه جلسات حضور یابند و بویژه همسر و دیگر زنان خانواده خود را نیز همراه ببرند.^(۵)

برنامه‌های سخنرانی سازمان پرورش افکار در تمام نقاط کشور شدیداً مورد توجه دولت بود. این مجالس بویژه در تابستان با برنامه‌های تئاتر و موسیقی توأم می‌گردید. در مشهد این مجالس در دبیرستان شاهرضا در روزهای یکشنبه هر هفته بجز ایام تعطیل تابستان برقرار بود. در اصفهان مجالس سخنرانی در تالار دبیرستان سعدی و در روزهای دوشنبه هر

۱. به نقل از: حسام‌الدین آشنا، سیاست مطبوعاتی در آخرین سالهای حکومت رضا شاه. گنجینه اسناد، سال اول، دفتر دوم، تابستان ۱۳۷۰، ص ۵.

۲. نفیسی، تاریخ معاصر ایران، ص ۱۴۵.

۳. ابراهیم صفایی، رضا شاه کبیر و تحولات فرهنگی ایران (تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۶)، ص ۹۶.

۴. الول ساتن، پیشین، ص ۴۳۷.

۵. سازمان اسناد ملی، شماره تنظیم ۲۴۰۰۰۶۵۷۳. تاریخ سند مهرماه ۱۳۱۹ می‌باشد.

هفته برگزار می‌شد. موضوعات این سخنرانیها پیرامون:

الف - شاه‌پرستی، ملیت و میهن پرستی، وحدت ملی، مبارزه با خرافات؛
ب - مسائل اجتماعی مانند وظیفه شناسی، نیکوکاری، فداکاری، احترام قانون، راستی و درستی، مبارزه با بیسوادی و مسائل مربوط به زنان از قبیل وظایف زنان در جامعه و خانه‌داری؛

ج - ادبیات مانند: فردوسی و شاهنامه، عقاید اجتماعی سعدی، اهمیت ادبیات ایران؛
د - مسائل بهداشتی مانند: بهداشت اطفال، بهداشت دهان و دندان، بهداشت چشم؛

هـ - تبلیغ اقدامات رژیم از قبیل فواید راه آهن، فواید آموزش سالمندان، فواید اجتماعی نظام وظیفه، تأثیر امنیت در ترقی کشور و نیز برخی موضوعات اقتصادی؛ بود.^(۱)
تعداد این سخنرانیها بسیار زیاد تخمین زده می‌شود. به گونه‌ای که گفته شده در سال ۴۱-۱۹۴۰ (۲۰-۱۳۱۹) بیش از هفت هزار بار جلسه سخنرانی تشکیل شد و يك میلیون و پانصد هزار نفر در این جلسات حضور یافتند.^(۲) متن این سخنرانیها در برخی نشریات از جمله *روزنامه اطلاعات* منتشر می‌گردید.^(۳)

علی رغم تبلیغات وسیع و پردامنه، طرح فرهنگی «پرورش افکار» به انتظارات و اهداف پیش بینی شده خود دست نیافت و مهمترین عامل آن عدم سنخیت میان فرهنگ عامه و آمال و آرزوهای نخبگان فرهنگی رژیم بود. به نوشته برخی از نویسندگان حامی رژیم پهلوی، شخصیت ضعیف و چاپلوس برخی از سخنرانان، سطح سخنرانیها را تنزل داد و بتدریج سازمان پرورش افکار را از برنامه‌ها و هدف اساسی خود دور کرد،^(۴) رفته رفته تملقگویی بر مقصود اولیه غلبه کرد و مردم را نسبت به این دستگاه بدبین کرد، تا اینکه بکلی از بین رفت.^(۵)

یکی از کمیسیونهای فرعی سازمان پرورش افکار، کمیسیون مطبوعات بود که بر طبق

۱. با استفاده از اسناد سازمان اسناد ملی ایران درباره سازمان پرورش افکار.

۲. الول ساتن، پیشین.

۳. *اطلاعات در يك ربع قرن* (تهران، *روزنامه اطلاعات*، ۱۳۲۹) ص ۱۶۸.

۴. صفایی، پیشین و نیز: *خاطرات يك نخست وزیر*، پیشین.

۵. *اطلاعات در يك ربع قرن*، پیشین.

اساسنامه، هدایت کلی مطبوعات کشور و کنترل کیفیت چاپ و تربیت کادر متخصص برای مطبوعات و انتشار کتابهایی در راستای اهداف سازمان پرورش افکار را برعهده داشت.

برای تقویت مطبوعات وابسته و تسهیل در اعمال نظارت بر آنها، تصمیم گرفته شد با ادغام نشریات مختلف در مراکز استانها يك روزنامه قوی با مدیریت واحد فراهم شود. این سیاست مورد توجه رضا شاه بود و در همین راستا محمد حجازی با مسافرت به شهرستانهای مختلف به مذاکره با صاحبان روزنامه‌های محلی پرداخت. به این روزنامه‌ها قول مساعدت و همکاری لازم داده می‌شد. به‌عنوان نمونه در رشت از ادغام دو روزنامه «گذران توده» و «پرورش» روزنامه «پرورش توده» به وجود آمد که پس از مدتی به سپید رود تغییر نام یافت. اما روزنامه جدید بیش از هشت ماه دوام نیاورد و در اثر اختلاف مدیران و عدم حمایت استاندار تعطیل شد و پس از مدتی با تعیین يك مدیر ادامه انتشار یافت و از مزایای روزنامه انحصاری برخوردار شد. در پایان سال ۱۳۱۹ در ۸ مرکز استان روزنامه‌های انحصاری مورد حمایت دولت قرار داشتند و از تسهیلات مالی و تدارکاتی لازم بهره‌مند بودند و بیش از هزار مقاله مربوط به پرورش افکار در این نشریات به چاپ رسید.

درواقع پس از تشکیل سازمان پرورش افکار تمام مطبوعات کشور به نوعی ارگان تبلیغاتی دولت شدند. چهار روزنامه مهم پایتخت (ایران، اطلاعات، کوشش، تجدد ایران) در مقابل دریافت وام به مالکیت دولت درآمدند و انتشار اوراق دولتی را به‌طور مجانی برعهده گرفتند. چاپخانه‌های پرسابقه بر اثر اجرای اساسنامه کمیسیون مطبوعات سازمان پرورش افکار مبنی بر بهبود دستگاههای چاپ، از چاپ اوراق دولتی و سپس هرگونه نوشته‌ای محروم شدند و جای خود را به چاپخانه‌های دولتی یا وابسته دادند.

براساس ماده ۹ کمیسیون مطبوعات قرار بود هر ساله تا ۲۰ موضوع در زمینه پرورش افکار به مسابقه گذارده و جوایز و دستمزدهایی به مؤلفین آنها بدهد. در عمل، کار این کمیسیون در انتشار چهار مجموعه از سخنرانیها، نمایشنامه‌ها و آیین‌نامه‌های سازمان و نیز مجموعه دروس مربوط به آموزشگاه پرورش افکار خلاصه شد و در قسمت تألیف هم کتابی به نام فروغ زندگی برای سواد آموزی سالمندان توسط حسین فرهودی رئیس دبیرخانه

سازمان نوشته شد.

سازمان پرورش افکار بعلاوه در صدد بود تا مجله‌ای را به عنوان ارگان تبلیغاتی خود منتشر کند تا الگوی مناسبی برای سایر مطبوعات بوده و دارای ابعاد خارجی نیز باشد. از این رو ماهنامه *ایران امروز* به مدیریت محمد حجازی از ۲۴ اسفند ۱۳۱۷ - سالروز تولد رضا شاه - منتشر شد که بنابر سرمقاله آن، وظیفه رهبری هم میهنان به شاهپرستی و میهن دوستی را برعهده داشت. این مجله به مدت دو سال (تا سال ۱۳۲۰) انتشار یافت و در ابتدا تیراژ آن ۵ هزار نسخه بود. انتشار این مجله با مشکلاتی همراه بود، از جمله قیمت آن گران بود (صد ریال در سال) و خریداری نداشت. در آخرین سال انتشار تیراژ مجله به دو هزار نسخه تقلیل یافت و این در حالی بود که دولت تلاش می کرد مشترکینی برای آن بیابد. استانداریها موظف شدند تا برای فروش مجله اقدامات فوری و مؤثر انجام دهند، نمایندگان مجلس می بایست اشتراك مجله را بپذیرند و شهرداری تهران نیز از میان صنوف مختلف هزار مشترك بیابد، ده شماره هم به سفارتخانه‌های ایران در خارج اختصاص داشت. آخرین راه حل تحمیل مجله به کارمندان دولت بود.

با وجود تمامی این تمهیدات، مجله نتوانست از عهده هزینه‌های سنگین نگارش و چاپ برآید و بنا به درخواست وزیر دارایی از نخست وزیر، این مجله محترمانه تعطیل و قرار شد به جای آن هر سه ماه یکبار مجله‌ای به چند زبان خارجی برای تبلیغات دولتی منتشر شود.^(۱)

یکی دیگر از دلایل شکست سازمان پرورش افکار را می توان بروز جنگ جهانی دوم و تأثیر آن بر سیاستهای تبلیغاتی و انتشاراتی کشور دانست.

تا نیمه مهر ماه ۱۳۱۹ اجرای سیاست مطبوعاتی برعهده سازمان پرورش افکار بود، اما با گسترش جنگ جهانی دوم و حساسیت روزافزون مطبوعات در حفظ تعادل خبری میان طرفهای درگیر و نیز ناکافی بودن اختیارات اجرایی سازمان پرورش افکار که وابسته به وزارت فرهنگ بود، سازمان جداگانه‌ای زیر نظر نخست وزیر (علی منصور) به نام اداره کل انتشارات و تبلیغات تأسیس شد. ریاست این سازمان به عهده دکتر عیسی صدیق نهاده شد. وی بلافاصله شورای عالی انتشارات را با همکاری قویترین رجال سیاسی و ادبی

۱. گنجینه اسناد، پیشین.

کشور بوجود آورد.

پس از تعیین سیاست و خط مشی اداره کل تبلیغات، ادارات ذیل از وزارتخانه‌های دیگر همراه با رؤسا و کارمندان‌شان به اداره کل انتشارات و تبلیغات منتقل شدند: خبرگزاری پارس از وزارت امور خارجه، راهنمای نامه‌نگاری از وزارت کشور، کمیسیونهای سخنرانی، مطبوعات، موسیقی و رادیو از سازمان پرورش افکار.

با پیوستن کمیسیون مطبوعات به این مجموعه، توانایی اجرایی و امکانات حمایتی آن افزایش چشمگیری یافت. بودجه سالانه سازمان پرورش افکار صد هزار تومان، و در مقابل بودجه اداره کل انتشارات و تبلیغات یک میلیون تومان بود.^(۱)

به دنبال حوادث شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رضا شاه، سازمان پرورش افکار نیز منحل شد و پس از آن اصطلاح «پرورش افکاری» در فرهنگ معاصر ایران مترادف با چاپلوسی و تملق‌گویی به‌شمار آمد.

خلاصه و نتیجه:

ویژگیهای کلی حکومت رضا شاه را می‌توان در مجموعه سیاستگذاریها و رویدادهای فرهنگی این دوره مشاهده کرد. از مهمترین تحولات این دوره، اصلاحات قضایی بود که در راستای تز جدایی دین از دولت به اجرا درآمد و طی آن قوانین عرفی جایگزین قوانین شرعی گردید، روحانیون به‌طور نسبی از امر قضا کنار گذاشته شدند و با جانشین شدن حقوقدانان جدید، دادگستری دنیاپسندی ایجاد شد و به این طریق با جلب رضایت کشورهای اروپایی، کاپیتولاسیون لغو گردید.

سیاست ناسیونالیستی و باستانگرایی حکومت را می‌توان در توجه به آثار باستانی پیش از اسلام، تقلید سبکهای معماری آن دوره، حمایت رضا شاه از اقلیت زرتشتی، اهتمام در برپایی موزه ایران باستان و شرکت در کنگره‌های بین‌المللی هنر و باستانشناسی ایران جستجو کرد. برپایی جشن هزاره فردوسی اقدام دیگری در این راستا شمرده می‌شود، همچنان که هدف اصلی از فرهنگستان نیز زدودن واژه‌ها و اصطلاحهای عربی و جایگزین کردن فارسی سره بود که به علت افراط در آن مخالفینی پیدا کرد.

۱. مأخذ قبلی.

سفر رضا شاه به ترکیه نقطه عطف مهمی در اجرای برنامه‌های غربگرایانه بود، و پس از آن موضوع استعمال کلاه بین المللی و کشف حجاب با شدت بیشتری طراحی و تعقیب شد.

در سیاستهای آموزشی رژیم، رگه‌های غربگرایی را بوضوح می‌توان مشاهده کرد. طرحهایی چون اعزام محصل به خارج - که با هزینه‌های هنگفتی اجرا شدند - هدف تجددگرایی را بدون واقعگرایی نسبت به توسعه منطقی در زمینه آموزش و پرورش دنبال می‌کردند. تأسیس دانشگاه تهران نیز به همین شکل طرحی بلند پروازانه بود.

در جهت تمرکز تمامی فعالیتهای اقتصادی و فرهنگی و به زیر سلطه کشیدن نهاد دینی، قوانینی مربوط به نظارت دولت بر اوقاف وضع شد و دانشکده معقول و منقول و مؤسسه وعظ و خطابه با هدف دولتی کردن نهاد مذهبی تأسیس یافتند. سازمان پرورش افکار آخرین نهاد فرهنگی - تبلیغی رژیم بود که القای ایدئولوژی شاهنشاهی را دنبال می‌کرد.

فصل چهارم

سیاست مذهبی حکومت

۴-۱- سیاست مذهبی رضا خان:

یکی از دلایل موفقیت رضا خان در مبارزه برای رسیدن به قدرت و کنار گذاشتن مدعیان، ریاکاری و تظاهر به دینداری و حفظ شعائر مذهبی — البته در حد يك نظامی — بود. وی به این وسیله توانست نظر مساعد بسیاری از مردم و نیز روحانیون داخل و خارج را نسبت به خود جلب کند. شرکت در عزاداری ماه محرم نمونه این نمایشهای مذهبی اوست.^(۱) از جمله در محرم سال ۱۳۴۱ / پاییز ۱۳۰۰ روضه خوانی مفصلی در قزاقخانه برپا شد و سردار سپه و افسران قشون به عنوان صاحب مجلس از واردین پذیرایی می کردند، و در يك اقدام بیسابقه / احمد شاه هم در عزاداری قزاقخانه شرکت کرد. در روز عاشورا نیز دسته قزاقها در حالی که رضا خان و کلیه افسران در میانشان بودند، در بازار به راه افتادند و با سایر دسته های عزادار همراه شدند. این نمایش و تظاهر برای عامه مردم بسیار جالب توجه بود به گونه ای که سردار سپه را دعا می کردند. در شام غریبان، دسته قزاقها در حالی که سردار سپه در جلوی آنها بود با بازوبندهای مشکی و سر برهنه هریک شمعی به دست گرفته و با خواندن نوحه در مراسم سوگواری شرکت کردند. به گفته عبدالله مستوفی این

۱. نک: محمد تقی بهار (ملك الشعراء). تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (تهران، امیر کبیر، ۱۳۷۱) ج ۲، ص ۹۳.

اقدامات محبوبیت زیادی برای سردار سپه در نزد عامه و روحانیون ایجاد کرد و نمایندگان مجلس را وادار ساخت که از ۱۱ تا ۱۳ محرم به مباشرت ارباب کیخسرو (نماینده زرتشتیان در مجلس) مجلس عزاداری برپا کنند و مثل سردار سپه طاقه شال به علمهای دسته‌های محلات ببندند و به روضه‌خوانها پاکتهای پول تقدیم کنند و اگر موقع نگذشته بود شاید دسته هم راه می‌انداختند.^(۱)

حسن اعظام قدسی نیز پس از اشاره به نمایش مذهبی سردار سپه و شرکت در مراسم عزاداری محرم می‌نویسد:

«مشاهده این حال در مردم خوشباور خالی از تأثیر نبود و شخص وزیر جنگ از این پس بین عامه مردم يك شخص مذهبی و مخصوصاً پابند به عزاداری که ایرانیان خیلی به آن علاقه‌مندند معرفی شد» به حدی که «بعضی از وعاظ و روضه‌خوانها، روی منابر از او تعریف و او را دعا می‌کردند.»^(۲)

ظاهراً تظاهر به دینداری رضا خان پس از یکی دو سال اول مدت کوتاهی متوقف شد، ولی پس از وقایع مربوط به جمهوریخواهی، مجدداً برای پیشبرد اهداف خویش به تظاهر و ریاکاری اقدام کرد^(۳) و گرنه او اعتقاد چندانی به شعایر مذهبی نداشت. به‌طور نمونه گفته شده که در اوایل وزارت جنگ، در ماه رمضان سیگار می‌کشیده، از این رو سید محمد تقی گلستانه از علمای تهران او را نهی و پس از اینکه سردار سپه توجهی به آن نمی‌کند، با عصا به او حمله می‌کند که اطرافیان رضا خان مانع می‌شوند.^(۴)

برخلاف این نمونه، موارد متعددی از ریاکاریهای رضا خان به هر صورت در اذهان عامه نقش بست.

یکی از حوادثی که در جلب قلوب مردم و متشرعین تأثیر زیادی داشت دستگیری دو زن به نامهای عزیز کاشی و امیر زاده خانم توسط نظمیه در ۱۸ حوت (اسفند) ۱۳۰۰ بود که

۱. عبدالله مستوفی. شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه (تهران. زوار. ۱۳۴۳) ج ۳،

صص ۴۶۱ و ۴۶۲.

۲. اعظام قدسی، خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله، ص ۵۱.

۳. مستوفی، پیشین، ص ۶۱۳.

۴. حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران (تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۱) ج ۴، ص ۳۷.

با دو تن از اعضای سفارت انگلیس روابطی داشتند. دو روز بعد، این دو نفر با حکم شرعی حاج آقا جمال اصفهانی حدّ زده شدند. دو عضو سفارت انگلیس نیز مجبور به ترک ایران شدند. حقیقت این واقعه هر چه که بود در ایجاد چهرهٔ موجهی از رضا خان و مبارزه او با فحشا بسیار موثر افتاد.^(۱)

یکی دیگر از نمونه‌های اظهار علاقه مندی رضا خان به دیانت آن بود که در اوایل دورهٔ وزارت جنگ در پادگانها قاضی عسکر تعیین نمود، که البته پس از استحکام قدرت آن را برانداخت.^(۲) نماز خواندن او نیز توسط برخی از افراد مشاهده شده است.^(۳)

تظاهرات مذهبی در کنار تلاشهایی که رضا خان در جهت بازگرداندن نظم و امنیت انجام می‌داد، نظر مساعد عدهٔ زیادی از مردم، رجال و بویژه بخشهایی از روحانیون را نسبت به او به دنبال داشت. بسان مبارزات سیاسی گذشته، رضا خان نیز در جهت کسب نفوذ بیشتر، می‌بایست حمایت روحانیون را به همراه داشته باشد، در غیر این صورت او هرگز نمی‌توانست در برابر حریف خود احمد شاه که از حمایت روحانی مبارز و با تجربه‌ای چون مدرس برخوردار بود، صف آرایی کند. او در جنبش جمهوریخواهی به قدرت روحانیون و نفوذ کلمهٔ آنان در میان مردم پی برد و با توسل به روحانیون و مراجع شیعهٔ ایران و عراق بود (۶ فروردین ۱۳۰۳) که توانست خود را از مخمصه برهاند. رضا خان پس از دیدار با علما در قم، در تلگرافی خاطر نشان ساخت که:

«چون یگانه مرام و مسلک شخصی من از اولین روز، حفظ و حراست عظمت اسلام و استقلال ایران و رعایت کامل مصالح مملکت و ملت بوده و هست... و چون من و کلیهٔ آحاد و افراد قشون از روز نخستین، محافظت و صیانت ابّهت اسلام را یکی از بزرگترین وظایف و نصب العین خود قرار داده، همواره در صدد آن بوده‌ایم که اسلام روز به روز به ترقی و تعالی گذاشته و احترام مقام روحانیت کاملاً رعایت و محفوظ گردد، لهذا... با معظم لهم در باب پیشامد کنونی تبادل افکار نموده و بالاخره چنین مقتضی دانستیم که به عموم ناس توصیه نمایم که عنوان جمهوری را موقوف و در عوض تمام هم خود را

۱. نک: مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۳، صص ۴۹۲-۴۹۶.

۲. همان، ص ۲۷۴.

۳. علی مدرسی و دیگران: مدرس، ج ۱، ص ۲۳۰ به نقل از ملک الشعراء بهار.

مصرف سازند که موانع اصلاحات و ترقیات مملکت را از پیش [پا] برداشته در منظور مقدس تحکیم اساس دیانت و استقلال مملکت و حکومت ملی با من معاضدت و مساعدت نمایند.»^(۱)

به این ترتیب رفتن رضا خان به قم کمک زیادی به تجدید قدرت از دست رفته او پس از قضیهٔ جمهوریخواهی کرد و از آن پس در بیانیه‌های او همواره ذکرى از خدا و اولیای اسلام وجود داشت.^(۲) هنگام مشایعت علمای عتبات نیز رضا خان یکی از افسران بلند پایهٔ ارتش - سردار رفعت - را در ظاهر برای احترام آقایان روانه ساخت، ولی در باطن قصد آن بود تا سردار رفعت علاقه‌مندی سردار سپه به دین و آیین و مورد توجه اولیای خدا بودن او را به مردم خاطر نشان کند^(۳) و تبلیغاتی از او نزد علما بنماید. پس از رسیدن علما به عراق و ارسال هدیه‌ای توسط آیه‌الله نائینی برای رضا خان، هواخواهان او تبلیغات زیادی به راه انداختند و در باغشاه مجلس جشنی به این منظور برپا گردید.^(۴)

به گفتهٔ ابراهیم خواجه نوری عامل مؤثری که در قضیهٔ جمهوری موجب شکست رضا خان شد، مستمسکهای مذهبی مدرس بود، از این رو رضا خان حربهٔ مذهب را اختیار کرد و بر این اساس عوامفریبی و تظاهرات دروغی را با شدت آغاز نمود. در ماه رمضان قشون را به روزه گرفتن تشویق نمود، در ادارات روزه خواری را ممنوع کرد، شبهای احیا در نظمی و ادارات قشونی همه قرآن به سر گرفتند و خود سردار سپه نیز در آن مراسم شرکت می‌کرد. او به این ترتیب خاطره‌های دینداری ایام وزارت جنگی خود را تازه نمود و به دستور او تمام این مطالب را با آب و تاب کامل در روزنامه‌ها می‌نوشتند.^(۵)

در ۲۸ خرداد ۱۳۰۳ رضا خان طی نامه‌ای به وزارت معارف، دستور داد که ناظر شرعیات بر مندرجات مطبوعات و پیس‌های نمایشی نظارت کرده و از درج مسائل خلاف

۱. مستوفی، پیشین، ص ۶۰۱ و اعظام قدسی، پیشین، ص ۴۵.

۲. همان، صص ۶۱۳ و ۶۱۴.

۳. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۴، ص ۲۹۲.

۴. در این باره نک: مستوفی، پیشین، صص ۶۱۴ و ۶۱۵. و نیز: بهار، پیشین، صص ۹۴ و ۹۵.

۵. ابراهیم خواجه نوری. بازیگران عصر طلایی [مدرس] (تهران، جاویدان، ۱۳۵۸) ص ۱۰۰. و نیز: بهار، صص ۹۲ و ۹۳.

شرع جلوگیری و مرتکبین منهیات شرعی را تنبیه نماید.^(۱)

رضا خان که رعایت احترام علما را در جهت اجرای مقاصدش ضروری می‌دید، در فرصتهایی که پیش می‌آمد با آنان دیدار می‌کرد. از جمله یکبار پس از رفع غایله شیخ خزعل در آذر ۱۳۰۳، عازم عتبات عالیات شد و در نجف اشرف با حضرات آیات عظام ملاقات نمود و با ایشان خیلی گرم گرفت و خود را مطیع و فرمانبردار آنان نشان داد و با خضوع و خشوع به زیارت آحرام ائمه (ع) پرداخت.^(۲) در این دیدار رضا خان به علما قول داد که دومین اصل متمم قانون اساسی به منظور نظارت علما بر مصوبات مجلس را به اجرا درآورد.^(۳)

با چنین ریاکاریها و وعده و وعیدها^(۴) بود که رضا خان علاوه بر يك چهره ملی، خود را به عنوان حامی اسلام و روحانیت مطرح کرد. از این رو بود که روحانیون عتبات و کثیری از روحانیون داخل ایران از او حمایت می‌کردند.

دولت آبادی در این باره می‌نویسد:

«سردار سپه قیافه خود را برای رسیدن به مقصود به اندازه‌ای نسبت به همه مخصوصاً نسبت به روحانی و روحانی نمایان و اشخاص متنفذ در جامعه تغییر داده با همه مهربانی می‌کند که انسان تصور می‌نماید او عوض شده باشد. سردار سپه به خانه روحانیان حتی درجه دوم و سوم آنها می‌رود و از آنها دیدن می‌نماید و به آنها پول می‌دهد... دوستان تجددخواه سردار سپه از او گله می‌کنند که چرا به روحانی نمایان این درجه پروبال می‌دهد؟ جواب می‌دهد: مصلحتی اقتضا کرده است این طور بشود و این يك رفتار موقتی است.»^(۵)

یکی از اقدامات ریاکارانه رضا خان که در اواخر تابستان ۱۳۰۴ امکان بروز یافت، پس از تصرف مکه و مدینه بدست وهابیها و تخریب اماکن مقدسه اسلامی و جریحه‌دار

۱. بهار، صص ۹۵ و ۹۶. به نقل از روزنامه ایران.

۲. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴، ص ۳۶.

۳. نک: محمد حرزالدین، معارف الرجال، ج ۱، ص ۴۹.

۴. یکی دیگر از وعده‌های رضا خان به برخی از علمای تراز اول تهران و نجف، دایر ساختن مرکز عظیمی برای روحانیت شیعه و ایجاد موقعیتی شبیه پاپ در مسیحیت بود! نک: بهار، پیشین، ص ۲۶۰.

۵. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۴، ص ۳۶۴.

شدن احساسات شیعیان بود. رضا خان از این فرصت استفاده کرد و با علما و مردم ایران در اقدام علیه وهابیهها همدلی نمود. در تلگراف وی به آقا سید عبدالوهاب از علمای رشت به تاریخ ۱۱ شهریور ۱۳۰۴ آمده است:

«عموم حکام ایالات و ولایات و مأمورین دولتی! به موجب اخبار تلگرافی، از طرف طایفه وهابیهها اسائه یا اسامه ادب به مدینه منوره شده و مسجد اعظم اسلامی را هدف تیر و توپ قرار داده‌اند. دولت از استماع این فاجعه عظیمه بی‌نهایت مشوش و مشغول تحقیق و تهیه اقدامات مؤثره می‌باشد. عجلتاً با توافق نظر آقایان حجج اسلام مرکز تصمیم شده است که برای ابراز احساسات و عمل به سوگواری و تعزیه‌داری يك روز در تمام مملکت تعطیل عمومی شود. لهذا مقرر می‌دارم عموم حکام و مأمورین دولتی در قلمرو مأموریت خود با اطلاع آقایان علمای اعلام هر نقطه به تمام ادارات دولتی و عموم مردم این تصمیم را ابلاغ و روز شنبه شانزدهم صفر را روز تعطیل و عزاداری اعلام نمایند.»

گفته شده که رضا خان در جریان این موضوع در جلسات علما شرکت می‌کرد و علاقه داشت تا در این باره اقدام جدی صورت گیرد.^(۱)

علاقه‌مندی ظاهری رضا خان به حفظ شعار دینی در ابلاغیه‌ای که در ابتدای ریاست حکومت موقتی (پس از انقراض قاجاریه) در ۱۱ آبان ۱۳۰۴ انتشار داد مشخصتر می‌گردد. در این اعلامیه او دو وظیفه را «که از ضروریات و فرائض اولیه زمامداران شناخته می‌شود، مع‌هذا سالیان دراز است که در ایران فراموش شده» برای خود قایل شد:

۱- اجرای عملی احکام شرع مبین اسلام.

۲- تهیه رفاه حال عموم.

و برای هر کدام از این دو مورد وعده‌هایی داد. از جمله در مورد وظیفه اول خود، بستن مشروبفروشی و قمارخانه‌ها و تذکر و شدت عمل مأمورین نسبت به مخدراتی را که علناً متظاهر به خلاف می‌شوند گوشزد کرد.^(۲) احترام به جامعه روحانیت نیز همچنان در این مرحله وجود داشت و ظاهراً بجز يك مورد که یکی از روحانیون تهران به نام سید اسدالله

۱. مکی، ج ۴، ص ۱۷. همچنین نک: بهار، پیشین، صص ۲۲۳ و ۲۲۴.

۲. نک: اعظام قدسی، خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله، ج ۲، صص ۴۳ و ۴۴. و نیز: حسین مکی، تاریخ

۳. بیست ساله ایران (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷) ج ۳، ص ۴۷۶.

خرقانی به رضا خان اعتراض و با عصابه او حمله کرد و در اثر این اقدام چند ماه به رشت تبعید شد،^(۱) رویارویی دیگری با روحانیت پیش نیامد.

۲-۴- سیاست مذهبی رضا شاه:

برخی از حامیان رضا شاه درباره اعتقادات دینی او گفته‌اند:

«... او مانند يك شیعه واقعی خلوص عقیده به خداوند و به مفهوم ولایت و پایه‌های تشیع داشت و بنیادهای دینی را احترام می‌گذاشت، ولی او به تفکیک دین از سیاست معتقد بود و به طرد خرافات نیز اصرار داشت. همچنین از توجه رضا شاه به تجدید سازمان و تنظیم امور و نوسازی آستان قدس رضوی و آستان حضرت معصومه(س)، احترام به مراجع روحانی مخصوصاً حاج شیخ عبدالکریم حائری، کمک شخصی برای ساختن پل شهرستان قم و افتتاح موزه قم به عنوان شراهدی برای خلوص اعتقادات مذهبی او یاد شده است.^(۲) براساس این دیدگاه، خلوص رضا شاه از بدو زمامداری بلکه از آغاز حیات در متابعت و تعظیم از دین و تقویت مذهب نمودار بود. او در يك خاندان شیعی زاییده شد، به علمای دین احترام می‌گذاشت و در زمان سلطنت نیز تقویت کامل از دین را برای وحدت ملی ایران سیاست ثابت خود قرار داد. اعیاد مذهبی بعثت و غدیر را مانند نوروز، عید رسمی قرار داد و در عین حال دیگر اعیاد مانند قربان و فطر و ایام عزاداری در محرم و رمضان را کاملاً رعایت می‌کرد. به آستان حضرت رضا(ع) ایمان داشت و همه ساله سفری به خراسان می‌کرد و از ضریح امام هشتم خیر و برکت می‌خواست و فرزندان خود را به نام مبارك «رضا» موسوم ساخت و مقابر متبرکه مانند آستان حضرت معصومه و شاهچراغ را مورد احترام قرار می‌داد.»^(۳)

در سخیف بودن سخنان فوق همین بس که برخی دیگر از حامیان رضا شاه، حملات او را به دین و شعایر مذهبی کاملاً می‌پذیرند.^(۴) به هر حال به منظور محک زدن ادعاهای

۱. مکی، ج ۴، ص ۳۷.

۲. صفایی، رضا شاه کبیر و تحولات فرهنگی ایران، ص ۱۱۲.

۳. حکمت، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، صص ۱۴۳ و ۱۴۴.

۴. از جمله عبدالله مستوفی ضمن تمجید فراوان از رضا شاه او را «پسر بی‌دینی تا حد حمله به دیانت» می‌نامد. نک: شرح زندگانی من، ج ۳، ص ۳۲۳.

فوق عملکرد رژیم رضا شاه را پس از سلطنت و در مراحل مختلف بررسی می‌کنیم:

۱-۲-۴- سوگند در مجلس:

رضا شاه پس از خلع قاجاریه، و در روز حضور در مجلس شورای ملی به منظور ادای سوگند (۲۵ آذر ۱۳۰۴) در خطابه‌اش ضمن تشکر از احساسات ملت ایران، از خداوند برای نیل به مقاصد بی‌آلایش خود طلب توفیق کرد و سپس مراسم تحلیف را به‌جا آورد. قسم نامه از این قرار بود:

«من خداوند قادر متعال را گواه گرفته، به کلام الله مجید و به آنچه نزد خدا محترم است قسم یاد می‌کنم که تمام هم خود را مصروف حفظ استقلال ایران نموده، حدود مملکت و حقوق ملت را محفوظ و محروس بدارم. قانون اساسی و مشروطیت ایران را نگهبان و بر طبق آن و قوانین مقرر سلطنت نمایم و در ترویج مذهب جعفری اثنی عشری سعی و کوشش نمایم، و در تمام اعمال و افعال خداوند عزّشانه را حاضر و ناظر دانسته منظوری جز سعادت و عظمت دولت و ملت ایران نداشته باشم، و از خداوند مستعان در خدمت به ترقی ایران توفیق می‌طلبم و از ارواح طیبه اولیای اسلام استمداد می‌کنم.»^(۱)

پس از امضای قسم نامه، رضا شاه در برابر قرآن زانو زد و با قیافه‌ای صمیمی و جدی و متواضع «قرآن شریف را که روی میز بود برداشته و بوسیده روی چشم خود گذارد»^(۲) و تا بالای سر خود برد و دوباره بوسید و روی میز گذاشت.^(۳)

۲-۲-۴- اشاره به نقش دیانت در وحدت ملی:

در جشن تاجگذاری در روز چهارم اردیبهشت ۱۳۰۵ نیز پس از قرائت خطبه توسط امام جمعه تهران، رضا شاه طی سخنانی نیت خود را در اجرای اصلاحات اساسی مملکت خاطر نشان کرد و گفت:

«اولاً توجه مخصوص من معطوف حفظ اصول دیانت و تشیید مبانی آن بوده و بعدها

۱. ر.ک: رضا شاه کبیر (مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی، ۱۳۵۷) ص ۲۵۷. و نیز: از کورش تا آریامهر، (بی‌نا، بی‌تا)، ص ۱۴۹.

۲. از کورش تا آریامهر، پیشین.

۳. عبدالله امیر طهماسب. تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضا شاه کبیر (دانشگاه تهران، ۱۳۵۷) ص ۶۲۳.

نیز خواهد بود، زیرا که یکی از وسایل مؤثره وحدت ملی و تقویت روح جامعه ایرانی را تقویت کامل از اساس دیانت می دانم.»^(۱)

۳-۲-۴- کمیسیون حریمین شریفین:

به دنبال یورش وهابیها به مکه و مدینه و سپس به کربلا و به قتل رسانیدن جمعی در حرم حضرت سیدالشهدا(ع)، روز پنجشنبه ۵ خرداد ۱۳۰۵ امام جمعه خوئی جمعی از ارباب جراید را به منزل خود دعوت کرد و تلگراف زیر را که آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی و آیه الله نائینی از نجف مخابره کرده بودند برای آنان قرائت نمود:

«...قاضی وهابی به هدم قبه و ضرایح مقدسه ائمه بقیع حکم داد. ۸ شوال مشغول تخریب، منبعده معلوم نیست چه شده. با حکومت مطلقه چنین زنادقه وحشی به حریمین اگر از دولت علیه و حکومت اسلامیة علاج عاجل نشود علی الاسلام السلام»^(۲)

همچنین سه تن دیگر از علمای نجف (محمد حسین فیروزآبادی، عبدالکریم غروی زنجانی و احمد آل کاشف الغطا) نیز طی تلگرافی با اشاره به اخبار موحشه از مدینه، خواستار مشارکت علمای ایران در اقدام علیه وهابیها شدند.^(۳)

پس از وصول تلگرام علمای اعلام از نجف، روز چهارشنبه ۱۱ خرداد ۱۳۰۵ جمعی از علما و تجار و اصناف در منزل امام جمعه تهران اجتماع کردند و مشارالیه خطابه ای ایراد کرد و گفت:

«خبری که از نجف رسیده حکایت از آن دارد که قاضی القضاات وهابیها حکم داده است به هدم بقاع ائمه هدی و محققاً مشغول به عملیات شده اند و باید برای جلوگیری از وقوع واقعه ای بدتر، فکر و علاجی بشود.»

پس از آن آقایان سید مهدی افجه ای و سید حسن مدرس و میر سید محمد بهبهانی نیز در این زمینه بیاناتی ایراد کردند. روز بعد کمیسیونی مرکب از آقایان امام جمعه تهران، بهبهانی، آیه الله زاده خراسانی، حاج میرزا محمد رضا کرمانی، سید حسن مدرس، امام جمعه

۱. رضا شاه کبیر، پیشین، ص ۲۶۲، و نیز: از کورش تا آریامهر، ص ۱۵۷.

۲. مکی، ج ۴، صص ۸۷ و ۸۸.

۳. همان، ص ۹۶.

خوئی، مستوفی الممالک، وثوق الدوله، محتشم السلطنه، مشیرالدوله و احتشام السلطنه در مجلس شورای ملی تشکیل شد و موضوع را مورد بحث و بررسی قرار دادند. نتیجه رأی کمیسیون بر این شد که پرونده‌هایی که از گذشته در دفتر شاه و وزارت امور خارجه راجع به وهابیها موجود است مورد مطالعه قرار گیرد و تلگرافی نیز به ولایات و ایالات ایران مخابره گردد تا مردم ایران در جریان امور قرار گیرند.

در جلسه بعد که روز جمعه ۱۳ خرداد تشکیل شد مدرس به مستوفی الممالک پیشنهاد نمود که با توجه به حساسیت اوضاع قبول نخست وزیری کند و موضوع را جداً مورد تعقیب قرار دهد. مستوفی ابتدا از قبول نخست وزیری امتناع کرد، لیکن بر اثر اصرار حاضرین قول موافقت داد. کمیسیون فوق دوسه جلسه دیگر هم تشکیل شد و در آن علاوه بر افراد فوق، رجال کشوری نیز شرکت می‌کردند. جلسات این کمیسیون در روزهای یکشنبه، سه‌شنبه و پنجشنبه مرتباً تشکیل می‌شد تا تصمیم نهایی اتخاذ گردد.^(۱)

پس از آن از طرف سید احمد بهبهانی و جمعی از نمایندگان مجلس طرحی به قید دو فوریت تقدیم مجلس شد که به تصویب رسید. متن طرح مزبور به این قرار بود:

«مجلس شورای ملی تصویب می‌نماید که کمیسیونی مرکب از دوازده نفر منتخبه از شعب ششگانه مجلس در تحت عنوان «کمیسیون حرمین شریفین» تشکیل و با شرکت دولت در قضیه ظهور طایفه وهابیه و تجاوزات مستقیم و غیر مستقیم آنها و تعیین تکلیف آتیه خطه حجاز مطالعات لازمه نموده، نتیجه را به مجلس اطلاع دهد. کمیسیون مزبوره به توسط دولت می‌تواند لدی الاقتضا با مقامات روحانیت و دول اسلامی مذاکره نموده، نظریات آنها را جلب نماید.»^(۲)

رضا شاه که از پیش از سلطنت نسبت به این موضوع حساس بود و در جلسات علما شرکت می‌کرد و خود را مدافع اقدام جدی در این باره نشان می‌داد، در اوایل سلطنت نیز این رویه را ادامه داد و به این ترتیب خود را همچنان حامی دین معرفی کرد.

۱. مأخذ قبلی، صص ۹۳-۹۵.

۲. همان، صص ۱۰۱ و ۱۰۲.

۴-۲-۴- ایجاد رابطه با مدرس:

رضا شاه که توانسته بود با ابراز علاقه‌مندی به اسلام و روحانیت، بخش زیادی از آنها را به طرفداری از خود و راضی شدن به عزل قاجار ترغیب کند،^(۱) در آغاز سلطنت نیز با اظهار حمایت از دیانت، روحانیون را موقتاً خشنود و دلخوش ساخت و حتی سعی کرد از مدرس نیز دلجویی کند و کابینه مورد حمایت او را بر سر کار آورد. هدف از این حرکات، به نوعی نان قرض دادن به روحانیون در ابتدای سلطنت بود، ولی بتدریج با استحکام پایه‌های قدرت، در صدد اجرای اهداف اصلی خود و گروه تجددگرایان برآمد. بزودی رابطه او و مدرس مانند سابق تیره شد و به کمک نمایندگان هوادار دربار در مجلس در کار دولت مستوفی اخلال گردید. سردار اسعد اوضاع این دوران را اینگونه ترسیم کرده است:

«اراده منحصر است به شاه، ولی بکلی ساکت است. پس زیر کاسه باید نیم کاسه [ای]

باشد. چون به این شکل نمی شود کار کرد. چون سیاست داخلی هیچ روشن نیست. البته

[با توجه به] این شکل موقعیت، آنچه من پیش خود خیال می کنم يك کودتای دیگر از طرف

پهلوی شروع خواهد شد و يك رژیم تازه برقرار خواهد کرد. حال این کودتا کی شروع شود

نمی دانم، اما بزودی. گمان من این است که برای روحانیون خوب نخواهد شد.»^(۲)

این حدس و پیشگویی سردار اسعد مسلماً براساس شواهد و قرائنی متکی بود.

بزودی این جریان جدید یا به قول اسعد رژیم تازه با استیضاح کابینه مستوفی در بهمن

۱۳۰۵ و تضعیف او که منجر به استعفایش در خرداد ماه ۱۳۰۶ گردید، آغاز شد. در

روزنامه‌ها و مطبوعات مقالاتی درج شد که آشکارا مبتنی بر تضعیف روحانیون و تبلیغ

آزادی زنان و درج مطالب خلاف عفت عمومی بود.

۴-۲-۵- کابینه مخبر السلطنه و آغاز مقابله با روحانیت:

با روی کار آمدن کابینه مخبر السلطنه هدایت که از رجال سنتگرا بود، رضا شاه سعی

کرد تحت لوا و حمایت او خواستهای متجددان را اجرا کند. نغمه جدایی دین از سیاست

۱. درباره روابط رضا خان با روحانیون در ایام انقراض قاجار و میزان ملاقاتهای او با روحانیون و نمایندگان مجلس مؤسسان نک: رضا شاه؛ خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی. به کوشش غلامحسین میرزا صالح. (تهران، طرح نو، ۱۳۷۲).

۲. خاطرات سردار اسعد بختیاری، ص ۱۹۶.

رواج یافت و برای آنکه از نفوذ کلمه روحانیون که گاه و بیگاه به امر به معروف و نهی از منکر می‌پرداختند کاسته شود، رئیس‌الوزرا طی ابلاغیه‌ای که در اول شهریور ۱۳۰۶ در روزنامه‌ها به چاپ رسید،^(۱) با لحنی مرعوبانه متذکر شد که:

«از چندی به اینطرف مشاهده می‌شود که اشخاصی به نام حفظ دیانت و جلوگیری از منهیات داخل يك سلسله عناوین و اظهاراتی می‌شوند [و] می‌خواهند به این وسیله اذهان عامه را مشوب ساخته و در جامعه القای نفاق و اختلاف کنند... محتاج به ذکر و توضیح نیست که دولت، به فائده‌توانای مملکت تاسی کرده و حفظ اصول و ترویج شعار اسلامی را اولین وظیفه خود می‌شمارد، ولی در عین حال به کسی اجازه نخواهد داد که اندک رخنه [ای] هم در وحدت ملی ایجاد نموده و خودسرانه به صورت موعظه و نهی از منکرات و بهانه تبلیغات مذهبی نیات مفسدت کارانه و ماجراجویانه خود را به جامعه وارد و در اذهان مردم تولید شبهه و نفاق نمایند.»

در این بیانیه تلویحاً روحانیون آمر به معروف و ناهی از منکر، در ردیف مفسدین محسوب و مستوجب هر گونه تعقیب و مجازات شدند، و لذا به مأمورین دستور داده شد که از اینگونه القائات جلوگیری کنند و افراد متخلف را تعقیب و تنبیه نمایند.

این بیانیه اولین واکنش صریح و بی‌پرده حکومت پهلوی علیه روحانیت بود. صدور این بیانیه با این لحن عتاب‌آمیز، آغاز همان جریان تازه‌ای بود که توسط سردار اسعد پیشگویی شده بود. البته این سیاست رضا شاه تحت لوای دولت انجام شد، تا چنانچه واکنش غیرمنتظره‌ای روی داد، خود را مبرای از آن بدانند.^(۲) لیکن اعتراضها بزودی آغاز شد.^(۳)

۱. روزنامه اطلاعات، سال دوم، شماره ۲۹۰ (۱ شهریور ۱۳۰۶ / ۲۶ صفر ۱۳۴۶). جریده حبیل المتین مورخ ۲۵ مهر ۱۳۰۶ از این ابلاغیه تحت عنوان «تنبیه نامه رئیس‌الوزرا» یاد کرد.

۲. مخبر السلطنه می‌نویسد: تیمورتاش در هیئت [دولت] عنوان کرد که صلاح نیست مردم، شاه را طرف قرار دهند، کسی باید در [این] میانه هدف شود و خودش این وجهه را نداشت. من متحدالمالی به ولایات تلگراف کردم که منتشر کنند مشعر بر اینکه مخایره مستقیم به حضور شاه خلاف ترتیب است و روی سخن با من. خطرات و خطرات، ص ۴۷۹.

۳. گفته شده بر اثر اعلامیه دولت، اعتصابات و تظاهراتی در سراسر کشور به وجود آمد، در نتیجه رضا شاه در تماسی با علمای شهرهای مشهد، قم، اصفهان، تبریز و شیراز، آنها را در اجرای امر به معروف و نهی از منکر آزاد گذارد. پس از خاتمه اعتصابات در این شهرها، دیگر شهرها به زور سرنیزه آرام شدند. نک: محمدتقی بهلول. خطرات سیاسی بهلول یا فاجعه مسجد گوهرشاد (تهران، مؤسسه امام صادق. ۱۳۷۰) ص ۷.

۶-۲-۴. مهاجرت علمای اصفهان و توقف کوتاه مدت سیاست مذهبی جدید:

به دنبال نارضایی مردم اصفهان از اجرای قانون نظام اجباری، در این شهر شورشهایی با حمایت روحانیون در جریان بود. در این زمان صدور بیانیه دولت مخبر السلطنه، روحانیون را متوجه خطرات احتمالی اجرای سیاستهای جدید نمود و منجر به مهاجرت آنان به قم گردید. بزودی این مهاجرت که از سوی روحانیون سایر شهرها نیز مورد حمایت قرار گرفت به صورت يك قیام جدی علیه رژیم نمودار شد. رضا شاه در مواجهه با این قیام سعی کرد اولاً با تحکیم روابط با علمای عتبات از صدور فتاوی آنان جلوگیری کند و در ثانی با استفاده از نفوذ برخی روحانیون مرتبط با دربار موضوع قیام روحانیون را حل نماید. او ناچار شد درخواستهای روحانیون مهاجر را که مبتنی بر اعاده قدرت و نفوذ روحانیون در امور قضایی، قانونگذاری و اجرایی و فرهنگی بود، موقتاً بپذیرد. رضا شاه و رئیس دولت او يك بار دیگر احترام به شأن و مقام روحانیون را پیشه ساختند تا بلکه بتوانند تجمع آنان را برهم بزنند. در این میان روش کناره گیری آیه الله حائری از امور سیاسی و نیز رفتار کجدار و مریز روحانیون تهران، این امکان را به رژیم رضا شاه می داد که در اجرای خواست علمای مهاجر دفع الوقت کند و در صدد چاره جویی برآید. در این ایام رضا شاه يك بار دیگر توجه و ارادت خود را به روحانیون تکرار کرد و در ۱۵ آذر از فرستاده مهاجرین (شیخ کمال نجفی فرزند آقا نجفی اصفهانی و معروف به شریعتمدار) استقبال گرمی نمود و او را از انجام خواستهای روحانیون مطمئن ساخت و يك بار دیگر از سیاست تفرقه انداختن میان روحانیون به منظور پیشبرد مقاصد خویش بهره برداری نمود. تلگراف ۳۰ آذر رضا شاه به سران مهاجرین (آقا نورالله، فشارکی، شریعتمدار و سید العراقین) تکرار ریاکاری چند صباح قبل بود. او در این تلگراف خاطر نشان کرد:

چنانکه البته به جنابان عالی مشهود و معلوم شده است هیچ وقت منظوری جز حفظ عظمت و شوکت اسلام و رعایت مقام و احترام پیشوایان روحانی نداشته و همیشه علاقه مند به این مقصود بوده و هستیم که اجرای عقاید و نیات ما نسبت به سلسله علمای اعلام و ترویج شعایر مقدسه اسلامی با هیچ مانع و عایقی مصادف نشود. امیدواریم علمای اعلام نیز این نیت و عقیده را - که البته مقرون به خیر و صلاح مملکت و حفظ عظمت دیانت است - همه وقت حسن استقبال نموده، به ابراز صمیمیت بیش از پیش،

خاطر ما را قرین خرسندی و مسرت دارند.^(۱)

البته تفاوت این تلگراف با ابراز علاقه او به اسلام و روحانیون در سابق، در فراز پایانی آن است. رضا شاه تلویحاً به علما هشدار داد که می‌بایست با ابراز صمیمیت، مایه خرسندی او را فراهم کنند و از علاقه پادشاه به دین حُسن استقبال را به عمل آورند، در غیر این صورت، این احترام و علاقه پابرجا نخواهد بود. در واقع این موضعگیری رضا شاه نسبت به دین و روحانیون شمشیر دو دمی بود که آنان را در حال خوف و رجا نگاه می‌داشت. اقتدار و حاکمیت رضا شاه این امکان را به او می‌داد که بتدریج برای ابراز علاقه‌مندی خود به اسلام و علما، شروطی را قایل شود.

۴-۳- سیاست نوین مذهبی:

با پشت سر گذاشتن سالیان اولیه و بخصوص پس از حل مشکل مهاجرت علمای اصفهان، به طور کلی نگرش جدید نسبت به مذهب که متأثر از اعتقادات تجددگرایانه بود، به ظهور رسید. تغییرات سیاسی و بنیادی در امور اجتماعی این دوره، به طور کلی رابطه دین و دولت را به گونه‌ای بیسابقه بر هم زد. از ابتدای سال ۱۳۰۷ یورش رژیم پهلوی به روحانیون با سرکوبی اعتراض *آیه الله با فقی* آغاز شد و به طور همزمان سیاستهای سلب نفوذ روحانیون از امور اجتماعی و قضایی اجرا گردید و با شعار مذهب مخالفت شد. روحانیون با اجرای قانون لباس متحدالشکل با محدودیت شدید مواجه شدند و با تبلیغات فراوان مورد تحقیر قرار گرفتند. هر چند گهگاه رضا شاه با ارسال هدایا برای برخی از علمای داخل و خارج سعی در تحیب قلوب آنان داشت^(۲) و نیز در مواردی با برخی روحانیون دیدار و یا از آنان عیادت می‌کرد،^(۳) لیکن سیاست کلی رژیم عبارت بود از در انزوا قرار دادن مذهب و روحانیت. بویژه در نیمه دوم سلطنت رضا شاه، مذهب و شعار مذهب با

۱. اطلاعات در یک ربع قرن، ص ۲۷.

۲. از جمله ارسال عصای مرصع به حاج بابا شیخ در فروردین ۱۳۰۹ نک: سازمان اسناد ملی ایران، شماره تنظیم ۲۱۰۰۰۰۱۱۰.

۳. هنگام بیماری شیخ اسحاق رشتی، رضاشاه از او عیادت کرد و مورد استقبال وی قرار گرفت و پس از فوت او در اول جمادی الثانی ۱۳۵۷ (شهریور ۱۳۱۸) با وجود ممنوعیت انتقال جنازه به نجف، این اجازه را صادر کرد. نک: حرزالدین، معارف الرجال ج ۱، ص ۹۲.

بی‌مهری شدید تحت‌الشعاع برنامه‌های تجددگرایانه قرار گرفت. به عقیده یکی از محققان خارجی این احساس فزاینده وجود داشت که باورها و نهادهای سنتی اسلامی قادر به درک اهداف کشور نیستند و در نتیجه قابل چشم‌پوشی بودند.^(۱)

بازدید کنندگان خارجی از ایران این دوره به کاهش نفوذ روحانیون و ترویج بیدینی نسبی در امور عمومی و روابط و مناسبات اجتماعی توجه کرده‌اند. برای برخی از آنان شکی وجود نداشت که با از بین بردن نفوذ روحانیون و پذیرش تمدن مادیگرایانه غربی، ایران می‌توانست بدون خلل در مسیر پیشرفت حرکت نماید. اکثر صاحب‌نظران ایرانی از جمله عیسی صدیق قبول داشتند که قدرت روحانیون مانع اصلی پیشرفت است.^(۲)

حکومت با هر گونه تعصب مذهبی مخالف بود و به گفته برخی از سیاحان بعضی از مقامات مسئول با خود اسلام مخالف بودند.^(۳) بخصوص تیمورتاش، نصره‌الدوله و داور از جمله افراد بی‌اعتقادی بودند^(۴) که نقش مهمی در روند امور جاری داشتند.^(۵) متابعت

1. Banani, OP. Cit, P. 109.

2. Ibid, P. P. 148-149.

۳. مریت هاکس، ایران افسانه و واقعیت، ص ۸۹.

۴. ذکر خاطره‌ای از میرزا طاهر تنکابنی در این زمینه بسیار جالب است:

«روزی تیمورتاش او را به دربار فراخواند و در جمعی با حضور نصره‌الدوله و داور به او گفت: منظور ملاقات با شما این است که می‌خواهیم مدلل نمایم خدا یعنی چه، چون ما سه نفر همه اینها را موهومات می‌دانیم، هر کس آمد برای خود عنوانی درست کرد و مردم را به دور خود جمع می‌کرد، به قول شما ۱۲۴ هزار به‌نام پیغمبر آمدند و ۱۲۴ هزار اختلاف بین بشر ایجاد نمودند که تمام آدمکشیه‌ها ناشی از آنهاست. میرزا طاهر تنکابنی با یک شرط پذیرفت وارد این بحث شود و آن اینکه سخنان دو طرف نوشته شود. هر سه قبول کردند و داور را برای نویسنده‌گی معین نمودند و قرار شد هفته‌ای دو روز در ساعت معین این بحث ادامه یابد. مذاکرات دو طرف تا سه جلسه ادامه داشت، روز چهارم تیمورتاش تمام اوراق را توی بخاری انداخت و نصره‌الدوله و داور گفتند ما می‌دانستیم با میرزا نمی‌توانیم در این بحث وارد شویم. حالا عیسی به دین خود موسی هم به دین خود. پس از آنکه تیمورتاش به زندان افتاد، به تنکابنی پیغام داد وجود خدا در همه جا هست حتی در زندان، و از او تقاضا کرد یک قرآن برایش بفرستد! رک: اعظام قدسی، خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله، ج ۲، ص ۲۰۳. همچنین در این باره نک: مشاهیر رجال به کوشش باقر عاقلی (تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۰) صص ۲۲۲ و ۲۲۳.

۵. به‌طور مثال به دستور محرمانه تیمورتاش بود که از اقامه نماز و قرائت قرآن و تدریس شریعات جلوگیری شد (نکته: خاطرات و خطرات، ص ۵۲۴) و در دوران ریاست نصره‌الدوله در وزارت مالیه در شهر مذهبی قم خرید و فروش مشروبات دایر شد (همان، ص ۴۸۸) مخیرالسلطنه در نقل خاطره‌ای تصریح می‌کند که تیمورتاش شرط ادب را در مورد قرآن رعایت نکرد (همان، ص ۴۹۷).

از اسلام تا جایی صورت می‌گرفت که موجب رکود کارها نگردد^(۱) و خللی در اجرای برنامه‌های تجدد خواهانه فراهم نیاورد. از آنجا که قوانین شرع از نظر تجدد خواهان به نوعی مانع و مزاحم شمرده می‌شد، مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت، و به گفته‌ی مخبران خارجی قانون محمدی (ص) به اندازه‌ی قابل ملاحظه‌ای نسخ و باطل گردید.^(۲)

با برانداختن سلطه‌ی قوانین شرعی از محاکم و امور روزمره‌ی زندگی و جایگزین شدن قوانین جدید ملهم از قوانین غربی، حکومت پهلوی به‌طور رسمی خود را از قید و بند دین و مذهب رها نمود و حتی به این اندازه نیز اکتفا نکرد و در صدد برانداختن سلطه‌ی اجتماعی مذهب برآمد و با شعار دینی به مبارزه پرداخت و علما و روحانیون را شدیداً تحت فشار گذارد و اقدام به پرورش روحانی دولتی کرد، تا از این طریق هم روحانیون را به عنوان متولیان مذهب تحت الشعاع قرار دهد و هم نبض امور مربوط به روحانیت را در دست گیرد. هدف آن بود تا حوزه‌های دینی و مدارس طلاب همانند تجربه‌ی ترکیه از روی کشورهای غربی، در صورت عدم تمکین به دولتی شدن به شکلی کاملاً درونگرا درآیند و نقش اجتماعی - سیاسی دین بکلی فراموش شود. از این رو بود که یکی از سیاحان اروپایی در ذکر مشاهدات خود از ایران عصر رضا شاه نوشت:

«در ایران پدیده عجیب اسلامی دولتی دیده می‌شود بطوری که دولت در ظاهر در فکر تعدیل و شاید اصلاح دین و در واقع در فکر تباہ ساختن دین از درون است. شماری از تحصیلکرده‌ها معتقدند که باید دین را دولتی کرد هر چند مورد قبول اندکی از مردم باشد.»^(۳)

۱-۳-۴- وصیتنامه‌ی اردشیر جی:

در سالیان اخیر با انتشار برخی از اسناد محرمانه‌ی رژیم پهلوی، اطلاعات فوق العاده مهمی از مسائل پشت پرده در اختیار محققان قرار گرفته است. یکی از اسناد مهم،

۱. الول‌ناتین، رضا شاه کبیر یا ایران نو، ص ۲۰۳.

۲. نوری اسفندیاری، رستاخیز ایران، ص ۷۶۸ به نقل از تایم ۲۵ آوریل ۱۹۳۸ (۵ اردیبهشت ۱۳۱۷).

۳. مریت هاکس، ایران افسانه و واقعیت، ص ۱۹۵.

وصیتنامه اردشیر جی^(۱) (ریپورتر) به تاریخ نوامبر ۱۹۳۱ / آبان ۱۳۱۰ است. این وصیتنامه علاوه بر آنکه نشانگر هداایتگری سیاست انگلستان در ایران زمان رضا شاه است بر این اعتقاد که یکی از راههای زدودن فرهنگ اسلامی، رواج فرهنگ زرتشتی بوده، تأکید می‌کند. بر اساس بخشی از وصیتنامه مذکور، اردشیر جی اینگونه به راهنمایی و خط‌دهی به رضا شاه درباره روحانیون شیعه می‌پردازد:

«... من به تفصیل برایش شرح داده‌ام که طبقه علما و آخوندها و ملاها چگونه در گذشته نه چندان دور آماده حتی وطفروشی بودند. عده‌ای از آنها رسماً استدلال می‌کردند که بلشویزم یعنی اسلام! و البته در ازای این تفسیر پاداش مالی دریافت می‌کردند که جهت مقابله با آن علما و مجتهدین عراق پول گزافی گرفتند که علیه مرام بلشویزم فتوا دهند! علما به طور کلی می‌خواستند که جیبشان پُر شود و تسلطشان بر مردم پایدار بماند و همیشه به چندین بالین سر می‌نهادند.»^(۲)

وی در ادامه سعی می‌کند با نقل داستانهای طمع‌ورزی و فساد روحانیون را به رضا شاه ثابت کند و فتاوی مذهبی را صرفاً حربه‌ای در جهت رسیدن به مقاصد فردی و جاه‌طلبی روحانیون به شمار آورد.

اردشیر جی از مهمترین رجال انگلوفیل در تاریخ معاصر ایران بود^(۳) از این رو، طرز تلقی او از روحانیون مطابق خط مشی کلی دولت بریتانیا در برابر روحانیون استعمارستیز است. بر اساس این نوع برداشت از موقعیت روحانیون که به رضا شاه نیز القا گردید،^(۴) «... در میان روحانیان، عده انگشت شماری نمونه واقعی جامعه روحانیت ایران بودند و بقیه اهل فساد و تباهی بودند و دین در دست آنان بازیچه‌ای در جهت مقاصدشان بود!»

فراز دیگری از القائات اردشیر جی به رضا شاه که در وصیتنامه او مورد اشاره قرار گرفته، تشریح نقش موبدان زرتشتی در دولت ساسانیان بود.^(۵) وی از بیان این موضوع که

۱. درباره نفوذ اردشیر جی در میان رجال و درباریان و حتی سران ایلات و نیز اهمیت منزلت او در بین رجال سیاسی دولت انگلستان و همچنین نقش او در تجددگرایی و رویدادهای سیاسی رک: رشید شهمردان. تاریخ زرتشتیان فرزانهان زرتشتی. (تهران، فروهر، ۱۳۶۳) صص ۳۶۰-۳۶۷.

۲. نک: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. ج ۲، ص ۱۵۲.

۳. همان، ص ۱۳۳ به بعد.

۴. تأثیر گفته‌های اردشیر جی آنچنان بود که رضا شاه چند بار گفت: «ای قحبه‌های بی همه چیز.» همان، ص ۱۵۳.

۵. همانجا.

مداخله و نفوذ روحانیون موجب براندازی و سرنگونی دولت ساسانی گردید، در صدد القای این نکته بود که رضا شاه باید از نفوذ و دخالت روحانیون در امور اجتماعی جلوگیری کند. اردشیر جی در پایان این فراز از وصیتنامه‌اش دربارهٔ دینداری رضا شاه می‌نویسد:

«استنباط من این است که او به خدا معتقد، ولی در مذهب متعصب و خشک نیست.»^(۱)

درواقع رضا شاه تحت تأثیر همین القائات و برنامه‌های نخبگان فرهنگی، نظر خود را نسبت به مذهب تغییر داد. او شاید از رموز این تحول فرهنگی نیز اطلاع کاملی نداشت، ولی خود را ناگزیر از اجرای آنها می‌دید.

۲-۳-۴- نظرات مخبر السلطنه درباره نقش دین:

سیاست جدید مذهبی چنان ناگهانی بود که حتی برخی از دولتمردان رژیم را نیز به وحشت افکند. در این زمینه مخبر السلطنه هدایت در نامه‌ای به رضا شاه، به ارائه نقطه نظرات خویش پرداخته که شایان یادآوری است.

مخبر السلطنه که تا ۲۱ شهریور ۱۳۱۲ رئیس الوزرای رضا شاه را به عهده داشت از رجال قدیمی و کهنه‌کاری است که هر چند با روحانیون مخالف بود، ولی امور ظاهری مذهب را مراعات می‌نمود. بنابراین، اقدامات انجام شده در دوران او توسط عناصر و گردانندگان اصلی امور و در رأس آنها تیمورتاش برنامه‌ریزی و هدایت می‌شد. مخبر السلطنه در عریضه‌ای خصوصی خطاب به رضا شاه^(۲) بر اهمیت نقش تربیتی دین تأکید کرد و کمی فساد و مفاسد در شرق را در مقایسه با کشورهای اروپایی در سایهٔ دیانت دانست. او یادآور شد که:

«اسلام خوشبختانه برخلاف سایر ادیان قاعده‌ای که مانع ترقی و تعالی باشد ندارد، نهایت تشویق را در کسب علم، در استفادات اقتصادی از راه تجارت و مضاربه کرده است، در مراحل معاش و زندگی بهترین راه را نموده است، به منع از شرب و قمار و احتکار راه بسیار مفاسد را بسته است، قوم را به کسب و کار تحریص کرده است، از تبذیر

۱. مأخذ قبلی.

۲. نک: مهدیقلی هدایت، خاطرات و خطرات، صص ۴۸۴ و ۴۸۵.

و مخارج بیهوده منع کرده و در استفاده از اموال اغنیا و صرف در حاجات عموم تأکید بلیغ نموده، قاعدهٔ حلال و حرام اگر استوار داشته شود صحت عمل و درستی در معاملات بیش از آنچه تصور می‌رود حاصل خواهد شد، بسیار از شکایات که امروز مایه اعتصاب و انقلاب است از بین می‌رود، امر به معروف و نهی از منکر افراد خلق را ناظر در حفظ قانون و اجتناب از خطاکاری ساخته، همه کمک پیشرفت مقاصد و مصالح جامعه‌اند. در اُرُپ سعیها کردند قمار و شرب را محدود کنند نتوانستند و مسلمانان به اختیار اجتناب دارند.»

هدایت به این ترتیب سعی کرد تا نقش فردی و اجتماعی دین را تا حدی که خود می‌فهمید برای رضا شاه توضیح دهد. از تأکید او در نقش امر به معروف و نهی از منکر روشن می‌شود که بیانیهٔ مورخ اول شهریور ۱۳۰۶ که در آن روحانیون را از این عمل باز می‌داشت و دستور تعقیب و تنبیه آمران به معروف و ناهیان از منکر در آن قید شده بود، دست‌نخست دیگران بوده و در این میان **مخبر السلطنه** يك عامل و مُجری دست و پا بسته بیش نبوده است.

هدایت در ادامهٔ عریضه خود که تاریخ آن را ذکر نکرده، اهمیت نقش دین در جلوگیری از گسترش مرام کمونیستی را اینگونه یادآوری می‌کند:

«لنین در یکی از نطقهای خود می‌گوید تا مشرق زمین علاقه به دیانت دارد مرام ما پیشرفت نمی‌کند.»

مهمترین بخش نامهٔ هدایت تأکید بر این مطلب است که باید برای پیشرفت امور از دین به عنوان **يك** حربه استفاده کرد. این تأکید **مخبر السلطنه** نشانگر این نکتهٔ مهم است که او ادامهٔ ریاکاری پیش از سلطنت و ابتدای سلطنت را مفید و مؤثر می‌دانسته و از اینکه این سیاست دنبال نمی‌شود اظهار نگرانی می‌کند. او به رضا شاه یادآوری می‌کند:

«ملاحظه فرمودند که اعلامیه‌ها و بیانیه‌ها [بی] که در روزهای آشفته صادر فرمودند

چه نتایج مطلوب داد.»

و برای آنکه کاربرد شیوهٔ استفاده از حربهٔ اسلام علیه روحانیون را مکشوف بدارد اضافه می‌کند:

«در جواب علما که به قم آمده بودند **يك** آیهٔ قرآن کافی بود که ایشان را مجاب کند.»

و از تمامی اشارات و کنایات خود به این طریق نتیجه می‌گیرد که:

«موسولینی برای جلوگیری از هرج و مرج با پاپ صلح کرد و ما بحمدالله به توجه ملوکانه با علمای خودمان جنگی نداریم. چاکر می‌بینم که این جنگ را می‌خواهند تولید کنند. وظیفه دولتخواهی این بود که به عرض برسانم دیانت مرامی است که خاصیت طبع بشر پیش آورده است، مرامهای امروز خیالات عمرو و زید است. قاجاریه به ترویج اشخاصی نالایق که اراجیف بالای منبر گفتند پایه دیانت را سُست کردند، به توجهات ملوکانه ان شاءالله به طوری که همه وقت فرموده‌اند مستحکم خواهد شد.»

در نامه مذکور نکات مهم و جالب فراوانی وجود دارد، از جمله آنکه نشان می‌دهد افکار لیبرالیستی و غربگرایانه در جامعه و دربار کاملاً رواج داشته و رضا شاه متأثر از آنها بوده و در راستای همین تبلیغات، دین و روحانیون در معرض انزوا قرار داشتند، از این رو هدایت که به طور سنتی علاقه به دین داشت و مردی صوفی مسلک به شمار می‌آمد، تبلیغات متجددین را نمی‌پسندید و رضا شاه را نیز از پذیرش افکار جدید (خیالات عمرو و زید) برحذر می‌داشت.

برخلاف انتظارات امثال مخبرالسلطنه، رضا شاه در این زمان تحت تأثیر چهره‌های متجدد و تندرویی قرار داشت که هیچگونه اعتقادی به دین و مذهب و روحانیت نداشتند.

۴-۴- مقابله با روحانیت:

نتیجه طبیعی حاکمیت سکولاریزم، سلب نفوذ و اختیارات روحانیون بود. آنان از نفوذ اجتماعی خلع شدند و از اموری چون مناصب قضایی، تعلیم و تربیت، امور فرهنگی - مذهبی، البته نه به طور صددرصد، اما تا حد بسیار زیادی کنار گذاشته شدند. قدرت اقتصادی آنان نیز با کنترل اوقاف از بین رفت و بالاتر از تمامی اینها، با اجرای قانون لباس متحدالشکل، بسیاری از آنها مجبور به ترك لباس روحانیت شدند. با برگزاری امتحانات و سختگیری در طلبه شدن و تخریب برخی مدارس، دروس حوزوی در اکثر نقاط رونق خود را از دست داد. در زمینه قانونگذاری گفته شده که نسبت وکلای روحانی از ۲۴ درصد در دوره پیش از رضا شاه به ۱۱ درصد تقلیل یافت و به يك ششم کل نمایندگان مجلس

شورای ملی رسید.^(۱)

اغلب نویسندگان و محققان داخلی و خارجی، چگونگی روند مقابله رژیم با روحانیون را مورد اشاره قرار داده‌اند. بنابر نوشته تاریخ کمبریج:

«حملة رژیم پهلوی به موقعیت علما با تصویب قانون نظام وظیفه در ماه مه سال ۱۳۰۴ / ۱۹۲۵ آغاز شد که به دولت اجازه می‌داد از طلاب علوم دینی برای معاف کردن آنها از خدمت نظام امتحان به عمل آورد. در پی آن، زیر نظر علی اکبر داور وزیر دادگستری يك قانون مدنی تدوین شد که در ماه مه سال ۱۳۰۷ / ۱۹۲۸ به تصویب رسید. حمله به کارکردهای حقوقی و قضایی علما که از تصویب این قانون ناشی می‌شد با محدود کردن حیطه قدرت محاکم شرع به مسائلی از قبیل ازدواج، طلاق و تعیین قیم در مارس ۱۳۱۱ / ۱۹۳۲ و پایان بخشیدن به کارکردهای ایشان در امور سجلی ادامه یافت. اقدام اخیر، بسیاری از علمای مذهبی پایین مرتبه را که به عواید اوقاف دسترس نداشتند به افرادی تنگدست تبدیل کرد. به همین ترتیب در سال ۱۳۱۵ / ۱۹۳۶ قانونی به تصویب رسید که به گونه‌ای قاطع علما را از احراز مقام قضا محروم می‌کرد.»^(۲)

در کتاب فوق با مقایسه‌ای میان رضا شاه و آتاتورك عنوان شده که «برخورد رژیم ایران با علما همراه با ملاحظه بوده است و رضا شاه مانند آتاتورك به اسلام حمله نکرد، بلکه ترجیح می‌داد به جای رویارویی، علما را نادیده بگیرد.» با این همه اعتراف شده که اقدامات رضا شاه برای علما کم خطرتر از اقدامات مشابه در ترکیه نبوده است.

به این ترتیب با کاهش کارکردهای قضایی، آموزشی و تربیتی علما، در نتیجه استفاده از نظامهای حقوقی و آموزشی اروپایی و نظارت بر اوقاف، منزلت آنها عمیقاً تحت تأثیر قرار گرفت. آنان تبعید و حبس و معدوم می‌شدند.^(۳) پیتر آوری، مورخ انگلیسی، ضمن توضیح کاهش نفوذ روحانیون در امور سیاسی و اجتماعی به بیان موارد آن در امور قضایی، تعلیم و تربیت و اوقاف پرداخته و تقلیل لباس روحانیون و منع از منبر و روضه و دستگیری

۱. نک: زهرا شجعی. *نخبگان سیاسی ایران*، ج ۴: نمایندگان مجلس شورای ملی، ص ۲۷۱. شایان ذکر است که آمار ارائه شده تخمینی است و در میان اسامی نمایندگان، افرادی که تغییر لباس دادند و یا روحانیون اهل تسنن منظور نشده‌اند.

۲. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ص ۲۸۲.

۳. همان، صص ۳۸ و ۳۹.

و زندانی شدن آنها از جمله مدرّس را مورد اشاره قرار داده است.^(۱) او همچنین در تحلیلی از وضعیت روحانیون پس از اجرای سیاستهای رژیم علیه آنها می‌نویسد:

«در ۱۹۳۶ / ۱۳۱۵ که روحانیون به اندازه کافی تضعیف شده بودند آماده پذیرش اصلاحات رضا شاه گردیدند. برخی از آنها عبا و عمامه را به کناری نهادند و با پوشیدن کت و شلوار به صورت صاحبان محاضر رسمی درآمدند تا به این ترتیب دچار افلاس مالی نشوند.»^(۲)

وی وضع قوانین جدید غربی را نیز با توجه به محروم ساختن روحانیون از منابع درآمدشان مورد اشاره قرار داده و تأکید می‌کند که در تصمیم رضا شاه برای اصلاح آموزش و پرورش، نیت ضمنی او دایر بر تضعیف روحانیت وجود داشت.^(۳)

آوری با اشاره بر جایگزینی حقوق‌دانان تحصیل‌کرده اروپایی به جای روحانیون در وزارت عدلیه می‌نویسد:

«... داور [وزیر عدلیه] نمونه افراد حرفه‌ای بود که وجودشان به رضا شاه امکان می‌داد تا از وجود روحانیون بی‌نیاز شود.»^(۴)

او از بین رفتن محاضر شرع و انجام عقده‌های ازدواج و طلاق در دفاتر اسناد رسمی را که از سال ۱۳۱۴ به بعد صورت پذیرفت يك خفّت برای روحانیون می‌شمارد.^(۵)

یکی دیگر از محققان تهدید علیه مذهب شیعه و روحانیون را در دوره رضا شاه همردیف یکدیگر مورد اشاره قرار داده و می‌نویسد:

«جایگزینی قوانین غربی به جای قوانین مذهبی و تحدید تدریجی مرجعیت مذهبی در مورد مسایلی نظیر ازدواج و طلاق، تهدید بالقوه‌ای برای آیین تشیع به عنوان يك نیروی مسلط اجتماعی به شمار می‌رفت. این تهدید با فراخوانی طلبه علوم دینی برای خدمت سربازی و درآوردن تعلیم و تربیت عمومی از نظارت روحانیون هم‌ایاق شد.»^(۶)

۱. پیتر آوری، تاریخ معاصر ایران، ج ۲، ص ۸۸.

۲. همان، ص ۷۱.

۳. همان، ص ۶۰.

۴. همان، ص ۶۸.

۵. همان، ص ۶۹.

۶. جوزف، ام. آپتون، نگارشی بر تاریخ ایران نوین. ترجمه یعقوب آژند، (تهران، نیلوفر، ۱۳۵۹)، ص ۹۴.

ریچارد کاتم مخالفت با شعایر مذهبی را نیز جلوه‌ای از مبارزهٔ رژیم با روحانیت قلمداد می‌کند، و می‌نویسد:

«رضا شاه بخوبی آگاه بود که بخش عمدهٔ نفوذ و جاذبهٔ روحانیت در میان مردم به خاطر آن است که بسیاری از نمادها و مظاهر سنتی مثل ایام تعطیلهای مذهبی و مراسم مربوط به آن زیر نظارت روحانیت هستند. از این رو کوشید نقش روحانیت را در این تشریفات و مراسم کاهش دهد. با اجرای قانون لباس متحدالشکل، بسیاری از آنان از پوشیدن لباس محروم شدند و کنترل دولت بر باقیماندهٔ روحانیت تشدید گردید.»^(۱)

علاوه بر سلب نفوذ اجتماعی روحانیون، تبلیغات گستردهٔ رژیم علیه روحانیون به خائن جلوه دادن آنها و تحقیر آنان در جامعه و در نزد مردم کشانده شد. کاتم در این باره معتقد است:

«وقتی قدرت سیاسی روحانیت به پایین ترین حد خود رسید، رضا شاه تهاجمی را از سه جانب و از طریق مطبوعات تحت کنترل آغاز نمود. روزنامه‌ها یکی پس از دیگری رهبران روحانیت را از نظر سیاسی و اجتماعی واپسگرا معرفی کردند و گفتند اینان با اصلاحات و بهبود زندگی مردم سر مخالفت دارند. روزنامه‌ها از ملایان می‌خواستند دست از خرافات پرستی بردارند و از برنامه‌های اصلاحی دولت که صددرصد با تعالیم حضرت علی(ع) مطابقت دارند، حمایت به عمل آورند. حملهٔ دوم تأکید بر عظمت ایران باستان و تجلیل از آیین زرتشتی بود. گفته می‌شد اعراب در تهاجم به ایران موجب تحقیر ایرانیان شده و آیین خود را به زور تحمیل کرده‌اند. سومین جهت حمله، ارائه تصویری از روحانیون بود که آنان را گروهی وطنفروش معرفی می‌کرد که کشور را به اجنبی و خاصه انگلیسی‌ها فروخته‌اند. این تدبیر چون از قبل دارای زمینه بود، کارساز افتاد.»^(۲)

تحقیر روحانیون و تبلیغات مخرب علیه آنان به قطع ارتباط عاطفی میان آنان با مردم منجر شد. امام خمینی(ره) چند بار این خاطره تلخ را بیان کرده‌اند که شوهرها می‌گفتند:

«ما دو طایفه را سوار نمی‌کنیم، یکی فواحش و یکی آخوندها را.»^(۳)

۱. کاتم، ناسیونالیسم در ایران، ص ۱۸۱.

۲. همان، صص ۱۸۰ و ۱۸۱.

۳. صحیفه نور، ج ۱۵، ص ۱۴۳.

این موضوع صدمه بسیاری بر وحدت ملی ایران وارد ساخت و ثمرات تلخ آن چندی بعد نمایان شد.

مورخین چپگرا و کمونیست نیز اظهارات جالب توجهی درباره سرنوشت روحانیون در دوره رضا شاه نموده‌اند. ایوانف به کاهش محسوس نفوذ سیاسی و اجتماعی روحانیون در امور قضایی، تعلیم و تربیت و اوقاف و نیز جلوگیری از منبر و روضه خوانی و پوشیدن لباس روحانیت اشاره می‌کند.^(۱)

احسان طبری محقق کمونیست ایرانی (حداقل تا زمان نوشتن کتابش) و از اعضای گروه معروف به ۵۳ نفر که در اردیبهشت ۱۳۱۶ دستگیر شدند، اظهار نظر جالب توجه زیر را درباره مبارزه رژیم رضا شاه با روحانیون نموده است:

«رضا شاه پس از سلطنت، روش خود را بتدریج دگرگون ساخت و سیاست عقب زدن نفوذ روحانیت و بسیاری از آداب مذهبی را به سود تجدد و اروپایی‌گری دنبال کرد. علاوه بر آنکه لباس روحانیت بتدریج از رواج افتاد، محضرهای شرع به محاضر رسمی مبدل شد و آن هم کم کم از دست عناصر صرفاً روحانی خارج شد. این واکنش رضا شاه علیه آن مذهبی بود که نمی‌خواست تن به مرکزیت بدهد و برای خود حق خاصی در امور قانونگذاری و فرهنگی و اوقاف و اصولاً اداره مردم قایل بود و از دیرباز حکومت‌های سلطنتی را جائز و غاصب می‌شمرد. تمایل رضا شاه به تضعیف روحانیت شیعه تنها از تمایلات خودش برای از میان برداشتن رقیب نشأت نمی‌گرفت. استعمارطلبان انگلیس از دوران حوادث تنباکو و فتوای میرزا حسن شیرازی این نیرو را شناخته بودند.»^(۲)

مواردی از اذیت و آزار روحانیون در برخی نوشته‌های دست اول این دوره وجود دارد. از جمله صدرالاشراف از به فلاکت کشاندن يك روحانی اهل آمل به دلیل شهادت ندادن در مورد يك قطعه زمین و غضب ندانستن آن - برخلاف خواست شاه - سخن می‌گوید.^(۳) دستگیری و تبعید روحانیون و وعاظی که برخلاف سیاست‌های رژیم کوچکترین سخنی می‌گفتند، از موارد عادی و رایج این دوره بود.

با توجه به فشارهای فراوان و محدود کردن روحانیت از راه‌های گوناگون می‌توان

۱. م. س. ایوانف، تاریخ نوین ایران (بی‌تا، بی‌نا) ص ۸۸.

۲. طبری، ایران در دو سده واپسین، صص ۲۴۵ و ۲۴۶.

۳. خاطرات صدرالاشراف، صص ۳۰۷-۳۱۱.

عملی این قشر را در آستانه سقوط رضا شاه و هنگام اشغال ایران توسط متفقین تخمین زد. ایوانف با اشاره به کاهش مدارس روحانی و تعداد طلاب آنها می نویسد که: «تعداد مدارس روحانی پیش از سلطنت رضا شاه ۲۸۲ باب و محصلین آن ۵۹۸۴ نفر بوده که در پایان سلطنت او به ترتیب به ۲۰۶ باب و ۷۸۴ نفر تقلیل یافت.» وی تعداد مدرّسین این مدارس را ۲۴۹ نفر ذکر می کند.^(۱) ضمن تأکید بر اینکه آمار فوق مسلماً نمی تواند دقیق باشد، درباره حوزه علمیه قم^(۲) که پابرجاترین حوزه این دوره بوده است، اظهار نظر امام خمینی (ره) که از اساتید این حوزه در آن ایام بوده اند جالب توجه است. ایشان در این باره می گویند:

«روحانیت را با تمام قوا کوبیدند، به طوری که این حوزه علمیه ای که آن وقت البته هزار و چند صد تا محصل داشت، رسید به یک چهارصد نفر، آن هم چهارصد نفری که تو سری خورده، چهارصد نفری که هیچ نتواند یک کلمه صحبت کند ... تمام منابع را در سرتاسر ایران، تمام خطبا را در سرتاسر ایران زبانشان را بستند.»^(۳) با مجموعه اقداماتی که علیه روحانیون صورت گرفت، آنان تا حد بسیار زیادی کارکردهای اجتماعی خود را از دست دادند و در سالهای پایانی سلطنت رضا شاه صرفاً به تکاپوهایی به منظور حفظ موقعیت فردی خویش ناگزیر شدند.

۴-۵- زیر پا نهادن احکام و شعایر اسلامی:

همزمان با اجرای سیاستهای تجددگرایانه و تبلیغ در مورد کیش زرتشتی، احکام اسلامی در معرض تهاجم قرار گرفت، و بویژه از مسئله حجاب زنان سخت انتقاد شد. الگوی رضا شاه در اتخاذ سیاستهای فرهنگی و مذهبی ترکیه آتاتورک بود. سفر به این کشور با توصیه فروغی صورت گرفت تا شاه با نظام زندگی مدرن بیشتر آشنا شود. پس از آن بود که

۱. ایوانف، پیشین، ص ۸۷.

۲. برای اطلاع بیشتر از وضعیت حوزه علمیه قم در این دوره از جمله اسامی مدرّسان و محصلین، نوع دروس، معاش طلاب، کارگزاران امور محصلین و مباشرین شهریه طلاب و میزان تخمینی شهریه، بنگرید به: سیدعلیرضا ریحان پزدی، آینه دانشوران. با مقدمه و تعلیقات ناصر باقری بیدهندی (قم، کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۳۷۲)

۳. صحیفه امام؛ ج ۱۱، ص ۴۵۴ مصاحبه با حامدالگار.

او خواستار تسریع در هم‌رنگ شدن با غربیان شد. استعمال کلاه بین المللی (شاپو) اجباری شد و سلسله اقداماتی در مدارس به منظور کشف حجاب صورت گرفت. اعتراض **آیه الله حائری** به اقدامات خلاف شرع در تیر ماه ۱۳۱۴ آن احترام ظاهری رضا شاه به وی را نیز از بین برد. رضا شاه با حضور در منزل زعیم حوزه علمیه با تحکم فراوان، عزم خود مبنی بر کشف حجاب را اعلام کرد و چندی بعد اعتراض روحانیون و مردم مشهد به اعمال ضد اسلامی را با شدت هر چه تمامتر سرکوب نمود و تعداد زیادی را به خاک و خون کشید و گروهی از روحانیون را دستگیر، تبعید و محبوس ساخت. چند ماه بعد، او با حضور در مراسم جشن در دانشسرای عالی همراه با زن و دخترانش به کشف حجاب زنان صورت رسمی داد و بی‌اعتنایی کامل خود را به قوانین شریعت علنی تر از سابق نشان داد.

۱-۵-۴- قانون ازدواج و طلاق:

یکی از قوانین شرعی که تحت تأثیر اصلاحات تجددگرایانه دچار جرح و تعدیل شد قانون ازدواج بود. تعدد زوجات از جمله قوانین شرعی بود که بنابر مصالحی در شریعت اسلام پذیرفته شده بود. این قوانین شرعی همانند سایر احکام از سوی برخی از مردان به شیوه نادرستی مورد سوءاستفاده قرار می‌گرفت. هنگامی که متجددان تحت تأثیر حقوق غربی در صدد اصلاح قانون خانواده برآمدند، با انگشت گذاردن و بهانه جویی از نابسامانیهای فرهنگی - که ارتباطی با قوانین شرعی نداشت - احکام اسلامی را نقض نمودند. این اقدام آنها با تبلیغات گسترده پیرامون دفاع از حقوق زنان انجام گرفت، تا با ایجاد جوّ احساساتی، جلوی هرگونه انتقادی را سد نمایند. با این توجیه که مانع از هوسرانی مرد و تولید نفاق و بدبختی در میان خانواده‌ها بشود،^(۱) برای تعدد زوجات محدودیتهایی به وجود آمد و این مسئله تنها با رضایت زن اول امکانپذیر بود. غافل از آنکه اجرای صحیح این قانون شرعی از مفاسد اجتماعی جلوگیری می‌کرد.

قانون ازدواج در ۳ مرداد ۱۳۱۰ توسط داور به مجلس ارائه شد و مورد تصویب قرار گرفت.^(۲) قانون مدنی مصوب سال ۱۳۱۳ و ۱۳۱۴ نیز دارای فصلهای معینی در مورد

۱. نفیسی، تاریخ معاصر ایران، صص ۷۲ و ۷۳.

۲. اطلاعات در يك ربع قرن، ص ۷۹.

ازدواج بود.^(۱) در سال ۱۳۱۲/ ۱۹۳۳ م نیز قانونی به تصویب رسیده بود که ایجاد شرایطی بهتر در زندگی زنان را نوید می داد.^(۲) براساس قوانین مذکور مزاجت با کسی که هنوز استعداد جسمی برای ازدواج پیدا نکرده ممنوع بود. البته شرط سنی در این زمینه به طور دقیق بیان نشد، زیرا تاریخ تولد ثبت شده برای تمامی افراد وجود نداشت، و شاید نیز قانونگذاران از ضدیت صریح با احکام شرعی هراس داشتند. با این حال تعبیر کلی از آن سن ۱۶ سالگی بود.^(۳) همچنین حق طلاق به طور مساوی به زن و مرد داده شد. قانونگذاران در اقتباس از فرهنگ و حقوق غربی، در این زمینه ظلم و اجحاف به زنان را مطرح می کردند، در حالی که با اجرای قانون جدید به هیچوجه حقوق زنان رعایت نمی شد. قانون فوق که همچنین ثبت ازدواج را اجباری و متخلفین را به مجازات حبس تهدید می کرد، در عمل اسباب زحمت و بدبختی مردم شد.

برخلاف نوشته های دولتی در مورد اصلاح خانواده در این دوره، اجرای قانون ازدواج و طلاق بر مشکلات زنان و نابسامانیهای اجتماعی افزود، ضمن اینکه نتوانست فرهنگ مرد سالاری را تحت الشعاع قرار دهد. به این ترتیب تعداد زنان شوهردار تقلیل یافت و بر میزان فواحش افزوده شد.^(۴) و همانگونه که پیش بینی می شد «معشوقه» جای «صیغه» را گرفت! فضای تبلیغاتی به گونه ای بود که برخی از زنان حاضر بودند معشوقه فرنگی مردان خود را بپذیرند، اما زن دوم مسلمان برای شوهر خود را تحمل نمی کردند.^(۵)

برخی مشکلات اجتماعی و فرهنگی نیز بر زیانهای این قانون می افزود، از این رو در سال ۱۳۱۶ قانون ازدواج و طلاق اصلاح و قرار شد وقوع و ثبت ازدواج و طلاق هر دو یکجا در دفاتر اسناد رسمی ازدواج و طلاق انجام گیرد. پس از تصویب این قانون، آیه الله بهبهانی با این دلیل که روحانیون، دفتر عقد و ازدواج و طلاق ندارند، به متین دفتری وزیر

۱. عبدالله رازی، تاریخ ایران از ازمنه باستان تا سال ۱۳۱۶، ص ۹۰۸.

۲. مریت هاکس، ایران افسانه و واقعیت، ص ۲۱۰.

۳. همان.

۴. نوری اسفندیاری، رستاخیر ایران، ص ۷۶۸ به نقل از تأییم ۲۵ آوریل ۱۹۳۸ (۵ اردیبهشت ۱۳۱۷). به گفته مریت هاکس کثرت زنان بدکار و هرزه در تهران، شیراز و اصفهان، يك دانشجوی ایرانی را که تازه از پاریس بازگشته بود، دچار وحشت کرد. ایران افسانه و واقعیت، ص ۲۱۹.

۵. ایران افسانه و واقعیت، صص ۲۱۵ و ۲۱۶.

دادگستری اعتراض کرد که قصد دارد بساط روحانیت را برچیند. اما وی قول داد که هر عاقدی دفتر بخواهد مضایقه نکند و بهبهانی را ظاهراً قانع کرد. و ضمناً دستور داد در دفاتر نظارت بکنند و هر کس تخلفی از قوانین ثبتی و موازین شرعی بکند دفترش را ببندند،^(۱) اما معلوم نیست با توجه به کاهش یافتن تعداد معتمنین که در این سالها بشدت وجود داشت، این دستور عمل می‌شد یا نه.

۲-۵-۴- جلوگیری از شعایر مذهبی به بهانه مبارزه با خرافات:

همانند تمامی آداب و سنن مذهبی که مختص ایران و شیعیان نیز نبود، شاخ و برگها و خرافاتی در رسوم مذهبی به وجود آمده که آنها را از مسیر اصلی و اصیل خارج ساخته بود. اصلاح این رسوم غلط بستگی به رشد فرهنگی عامه مردم داشت و کاریک فرد یا گروهی خاص نبود و نیازمند برنامه‌ریزیهای عمیق فرهنگی بود. کما اینکه آیه الله حائری و علمای دیگر با تیغ زنی مخالف بودند.^(۲) اما متجددان تندرو اکثر آداب و شعایر مذهبی را مشمول خرافات می‌دانستند. آنان به جای کوشش در جهت اصلاح، به اعتراض و انتقاد از سنن رایج در جامعه می‌پرداختند و به بهانه مبارزه با خرافات و رعایت بهداشت، درصدد زدودن رسوم برآمدند که دارای ارزشها و آثار مثبتی هم بودند. *الول ساتن* در توجیه اعمال ضد اسلامی رژیم رضا شاه می‌نویسد:

«نقشه رژیم فعلی آن است که حتی المقدور خرافات را از دین سوا کند و مردم را به حقایق امر متوجه سازد و روی این اصل به جای اینکه مستقیماً به دین اسلام حمله‌ای بشود، در ضعیف کردن روابط مردم نسبت به عقاید خرافاتی کوشش به عمل می‌آید.»^(۳)

تا این زمان هیچ حکومتی در ایران این جسارت و گستاخی را نداشت تا به زعم خویش به شناسایی عقاید خرافاتی و مطرود ساختن آنها اقدام کند. عقاید خرافاتی توصیفی گسترده از سلسله اقداماتی بود که حد و مرز آن روشن نبود، و حتی احکام صریح اسلامی را نیز در بر می‌گرفت. به اعتقاد مداحان رضا شاه، پیکار اساسی او برای برانداختن خرافات، گسترش دبستانها و دبیرستانها و تأسیس دانشگاه و دیگر آموزشگاههای عالی

۱. خاطرات يك نخست وزیر، ص ۱۰۳.

۲. نک: اطلاعات در يك ربع قرن، ص ۲۸.

۳. الول ساتن، پیشین، ص ۴۳۲.

بود.^(۱) در واقع در نهادهای آموزشی، تبلیغ ملیت و شاهپرستی می‌شد و به تعلیمات مذهبی اهمیتی داده نمی‌شد. ستیز با شعایر مذهبی که بسته و گریخته در مطبوعات و نشریات و سخنرانیها، از مدت‌ها پیش از سلطنت وجود داشت، پس از آن نیز ادامه یافت و پس از یکی دو سال گسترش بیشتری یافت و از حمایت قانون و مجریان آن برخوردار گردید. نویسندگان مطبوعات آشکارا به تمسخر روحانیون پرداختند^(۲) و شعار آزادی نسوان با هدف بی‌حجابی شیوع یافت و در مباحث مربوط به هنر و ادبیات به اشکال گوناگون مطرح گردید. آداب و سنت‌هایی که به عنوان مبارزه با خرافات منع شد، عبارت بودند از: منع قربانی شتر در اعیاد و قربانیهای دیگر در جلوی پای بزرگان هنگام مسافرت آنها، قمه و زنجیر زدن، تعزیه و شبیه‌خوانی، معرکه‌گیری و شعبده‌بازی، پرده‌گردانی، رمالی و جن‌گیری و دعا نویسی.^(۳) برخی از اعمال یاد شده ربطی به مذهب نداشت و برخی دیگر به عنوان بزرگداشت شعایر مذهبی بود که حشو و زوایدی نیز داشت. اما مبارزه با شعایر مذهبی تنها به موارد فوق منحصر نشد. عبدالله مستوفی درباره عناد ورزی رژیم رضا شاه با مناسک مذهبی از جمله روزه ماه رمضان می‌نویسد:

«در دوره سلطنت پهلوی که حمله به نماز و روزه و محراب و منبر جزو سیاست دولت شد و خواستند این آخوند بازوها را موقوف کنند، اول کاری که کردند بی‌ترتیبی در ساعات توپ افطار و سحر بود که توپ افطار را نیم ساعت بعد از مغرب و توپ سحر را یکی دو ساعت جلوتر از طلوع فجر می‌انداختند و با این يك تیر، دو نشانه می‌زدند: اولاً عامه را که ساعت نداشتند به واسطه درازای ساعات روز از روزه‌داری بری می‌کردند و ثانیاً اشخاص ساعت دار را... به توپ افطار و سحر بی‌اعتماد می‌کردند تا وقتی که بخواهند توپها را موقوف نمایند، مردمان ساعت دار... از موقوف شدن آن متأثر نشده و صدرا راه نیندازد.»

مستوفی در ادامه خاطره‌ای را در این رابطه که مربوط به ماه رمضان ۱۳۴۷/ اوایل ۱۳۰۷ که ریاست عدلیه فارس را برعهده داشته متذکر می‌شود^(۴) و با اشاره به انتقاد خود می‌گوید:

۱. صفایی، رضا شاه کبیر و تحولات فرهنگی ایران، ص ۱۱۱.

۲. رک: م. ر. هزار. دوران پهلوی نماینده عظمت ایران در دوران اعلیحضرت پهلوی شاهنشاه ایران (شیراز، هزار، ۱۳۱۴)، صص ۸۰-۸۲.

۳. صفایی، پیشین، صص ۱۱۳-۱۱۶.

۴. مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۳، ص ۲۷۲.

«در سنوات بعد جرئت این قبیل اعتراضات وجود نداشت و توپهای افطار و سحر

فارس مثل سایر جاهای کشور بی ترتیب شده بود.»^(۱)

رضا شاه که تا پیش از سلطنت از طریق شرکت در مراسم سوگواری به جلب قلوب مردم و روحانیون می پرداخت، پس از سلطنت تحت تأثیر القائات منورالفکران، آن را به بهانه های واهی محدود کرد.^(۲) او این صلاحیت را برای خود قایل شد که در تمامی امور مربوط به مذهب و روحانیت دخالت ورزد. برنامه اصلاحی او در مواردی متوقف ساختن مراسم مذهبی بود نه چیز دیگر. رضا شاه اسلام جدیدی که تنها خودش و درباریان و متجددان آن را می فهمیدند، قبول داشت. وی در مراسم سلام عید غدیر در تاریخ ۱۱ اسفند ۱۳۱۵ رضا شاه اظهار عقیده کرد که:

«...نه معنی تجدد و اخذ تمدن امروزی دنیا به معنی عدم رعایت اصول دیانت و شریعت است و نه کسب تجدد و تمدن مغایرتی با دین و مذهب دارد. اگر مقنن بزرگ اسلام در حال حاضر در مقابل این ترقیات عالم بود، موافقت اصول شریعت را با وضعیت تمدن امروز نشان می داد، ولی متأسفانه افکار روشن صدر اسلام به مرور زمان مورد سوءاستفاده بعضی اشخاص [یعنی روحانیون] قرار گرفت و بالتیجه کشور را به فقر و کشانید و ما اکنون در برابر نواقص گذشته قرار گرفته و باید این عقب افتادگی را جبران کنیم.»^(۳)

۱. مأخذ قبلی، ص ۲۷۴.

۲. اظهار نظر احسان طبری از اعضای گروه ۵۳ نفر و از ایدئولوگهای حزب توده درباره سیاست مذهبی رضا شاه جالب توجه و این چنین است: «رضا شاه که در دوران عروج خود پس از عوامفریبیهای جمهوریخواهانه دست به تظاهرات مذهبی زد، به زیارت عتبات رفت، مدال مولای متقیان بر گردن آویخت، در دسته های عاشورا شرکت جست و گاه بر سر ریخت، مجلس روضه خوانی به راه انداخت و خود در آن، انگشتان سوگواری بر پیشانی حضور یافت، روش خود را بتدریج دگرگون نمود و سیاست عقب زدن نفوذ روحانیت و بسیاری از آداب مذهبی را به سود تجدد و اروپاییگری دنبال کرد. علاوه بر آنکه لباس روحانیت بتدریج از رواج افتاد، محضرهای شرع به محاضر رسمی مبدل شد و آن هم کم کم از دست عناصر صرفاً روحانی خارج شد، از دروس مذهبی در برنامه مدارس کاسته شد، برخی آداب بسیار ریشه دار مانند روضه خوانی ایام عاشورا، مراسم قربانی شتر در عید اضحی، مراسم احیا، دسته های مذهبی و غیره و غیره یا بالمره ممنوع گردید یا فوق العاده محدود شد. نک: ایران در دو سده واپسین، ص ۲۴۵.

۳. اطلاعات در یک ربع قرن، ص ۱۵۶.

یکبار دیگر در سال ۱۳۱۷ هنگامی که رئیس مجلس (محتشم السلطنه اسفندیاری) ضمن عرض تبریک اظهار کرد: عید غدیر از اعیاد بزرگ اسلامی است، رضا شاه در پاسخ گفت:

«بلی صحیح است از اعیاد بزرگ اسلامی است و بواقع مملکت و ملتی که پابند حقایق مذهب نباشد دارای هیچ نیست، اما نه این اسلام امروزه که از جاده حقیقت خارج شده، بلکه ما باید سعی کنیم حقیقت مذهب را به مردم تعلیم دهیم تا در عمل دارای اخلاق خوب و سلامت واقعی نفس باشند.»^(۱)

علی‌رغم اعتقاد به اهمیت نقش مذهب که رضا شاه در ظاهر عنوان می‌کرد و مطابق اظهارات سابق خود آن را عامل مهم وحدت ملی می‌نامید، عملاً هیچ اقدامی در جهت پشتیبانی و حمایت از مذهب انجام نگرفت، سهل است که سعی شد تا از نفوذ و قداست آن کاسته شود. در این میان نظر و دیدگاه شخص رضا شاه در راستای اهداف برنامه ریزان فرهنگی قرار داشت، هر چند که تصور می‌کرد، اقدامات اصلاحی او موجب چنین تغییراتی شده است.^(۲)

۳-۵-۴- محدودیت برای مراسم سوگواری، ترحیم، نماز جماعت و...:

از مهمترین اقدامات رژیم رضا شاه در مخالفت با شعایر مذهبی، ایجاد ممنوعیت و محدودیت برای مراسم سوگواری مذهبی بود. این مسئله در راستای تحقق شیوه‌های نوین زندگی بود که سعی داشت بیشتر بر تفریح و سرگرمی و خوشگذرانی بپردازد. از این رو در

۱. یادداشت‌های کیخسرو شامرخ، صص ۱۸۵ و ۱۸۶.

۲. ذکر خاطره سپهد امیر احمدی در این باره جالب توجه است. او می‌نویسد: «یک روز رمضان به دربار رفتم. سرلشکر سردار رفعت و سرلشکر خدایار نیز حضور داشتند. شاه قدم می‌زد و قدری هم عصبانی به نظر می‌آمد. سردار رفعت برای خود شیرینی گفت: «قربان دیشب با سپهد به مسجد رفتم نماز خواندیم خیلی دعای اعلیحضرت کردیم. مردم که شب زنده داری می‌کردند عموماً به دعا گویی اعلیحضرت مشغول بودند.» یکمرتبه شاه متغیر شد و گفت کدام مسجد؟ سردار رفعت گفت: مسجد، مسجد. آن وقت رو به من کرد و گفت: آقای سپهد! من حالا می‌فهمم که اشکال کار در کجاست؟ من آخوند بازی را می‌خواهم از بین ببرم، گفته‌ام که فرشها را جمع کنند و میز و صندلی بچینند، ولی سپهد ارتش می‌رود و جانماز پهن می‌کند و روی زمین پهلوی آخوندها می‌نشیند. این پرسرگ هم می‌گوید رفتم و اعلیحضرت را دعا کردیم. چرا رفتید؟... رک: خاطرات نخستین سپهد ایران. به کوشش غلامحسین زرگری نژاد (تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳) صص ۴۰۸ و ۴۰۹.

تبلیغات گوناگون اینگونه مطرح می‌گردید که فرهنگ گریه می‌بایست به فراموشی سپرده شود. مخالفان ستهای عزاداری به بهانه اینکه فلسفه عزاداریها و بویژه قیام حسینی (ع) برای مردم روشن نیست، و یا «واعظان غیر متعظ» در منابع برخی اخبار و روایات ناصحیح را نشر می‌دهند، به انتقاد از سنت عزاداریها برخاستند و به جای تلاش در جهت زدودن حشو و زواید، به طور کلی با برپایی مراسم عزاداری مخالفت نمودند. رضا شاه که پیش از سلطنت در مراسم سوگواری ماه محرم شرکت می‌جست پس از رسیدن به پادشاهی تغییر رویه داد. او نخست محل روضه قزاقخانه را به تکیه دولت انتقال داد و از شکوه و جلال و مدت آن کاست. در نهم محرم سال ۱۳۱۰ در حالی که بسیاری از مراسم مانند قمه زدن، زنجیر زدن، سنگ زدن و دسته راه انداختن موقوف بود رضا شاه در تکیه دولت حضور یافت و روضه ساده‌ای خوانده شد. به گفته سردار اسعد:

«نظر شاه این بود که همین روضه را هم اصلاحاتی بفرمایند که عوض گریه و زاری به عوام حالی کنند که فداکاریهای امام حسین (ع) برای این است که غیرت، رشادت، وطن پرستی، تسلیم به ظلم نشدن، استقامت و غیره را به شما یاد دهند، اگر شما عقیده به امام دارید باید این کارها که برای عزت بیرق اسلام شده است یاد بگیرید.»^(۱)

هر چند که فلسفه نهضت امام حسین (ع) برای بسیاری از عوام کاملاً روشن نبود و آنها از روی سنت و عادت در مراسم سوگواری بویژه سوگواری سالار شهیدان شرکت می‌کردند، اما اجمالاً مبارزه حق علیه باطل در ذهن آنها ترسیم شده و بعید نبود که در مقایسه‌ای با اوضاع زندگی خویش، رضا شاه را یزید معاصر خویش بپندارند. علاقه به امام حسین و اولیای اسلام (ع) که از کودکی در قلوب ایرانیان شیعه نهاده شده بود، مسلماً دارای جنبه‌های مؤثر و مثبت اجتماعی بود، از این رو چنین عشق و علاقه‌ای برای هیچ دیکتاتور و مستبدی خوشایند نبود، در ثانی این اعتقادات مانع مهمی در مقابل تجدد خواهان به شمار می‌رفت، چرا که پایبندی به مذهب و شریعت را به دنبال داشت.

در ادامه محدود ساختن روضه خوانی، در سال بعد (سال ۱۳۱۱) ظاهراً رضا شاه در مراسم سوگواری محرم شرکت نکرد و تنها در بلدیة روضه خوانی مختصری شد.^(۲) گفته

۱. خاطرات سردار اسعد بختیاری، صص ۲۴۱ و ۲۴۲.

۲. همان، ص ۲۴۲.

یکی از سیاحان درباره برپایی مراسم ماه محرم در این سال قابل توجه است:

«امسال شاه روزهای تعطیل را از چهار روز به سه روز تقلیل داده و از کارهای فرعی و قدیمی مرسوم در دسته‌ها جلوگیری شده است. محدودیتهای شهربانی در نقاط مختلف کشور بر حسب آنکه مردمش متجدد یا متعصب باشند متفاوت است. هدف کلی آن است که به جای اقدامات حادث و فوری، روشهای سنتی را گام به گام تعدیل کنند تا فرمانداران فرصت یابند با رعایت احتیاط، همیشه درصددی از حمایت مردم محل را جلب کنند... برخی تصور می‌کنند و بعضی امیدوارند که رسم دسته راه انداختن کم کم به طور کلی از بین برود. امسال برای آنکه عشق و علاقه سربازان را از امام حسین (ع) منحرف کنند، رژه‌های مخصوص و دسته‌های مفصل موزیک و هیاهوی بسیار به راه انداخته‌اند تا شاید بتوانند این [توجه] را به شاه معطوف کنند.»^(۱)

معطوف ساختن انظار به رضا شاه به جای توجه به امام حسین (ع) که در بیان این سیاح آمده است، از افکار مخربی بود که تنها دیکتاتوری چون رضا شاه در پی آن بود. واقعیت آن بود که علایق مذهبی مانع پذیرش ولایت شاهنشاه می‌گردید که از سنن رایج در دیانت زرتشت بود، از این رو به هر طریق ممکن از انعقاد آنها جلوگیری و یا محدودیتهایی ایجاد شد. از سوی دیگر ایام مذهبی بویژه ماههای رمضان، محرم و صفر برای خود مسلمانان نیز جنبه موعظه و ترك از گناه و محرمات را داشت و در این ایام واعظان و روحانیون سعی می‌کردند تا مسائل اخلاقی و احکام شرعی را به مردم یادآوری کنند. به طور یقین چنین مراسمی جلوی پیشرفت کشف حجاب را می‌گرفت، از این رو بیهوده نبود که با آنها مخالفت می‌شد.

علاوه بر ایام سوگواری، به طور معمول در مجالس ترحیم نیز همواره اشاره‌ای به زندگی پررنج و مظلومیت ائمه بویژه امام حسین (ع) می‌شد، از این رو برای این مجالس نیز مقرراتی وضع شد و محدودیتهایی اعمال گردید. در بخشنامه‌ای به تاریخ ۲۴ خرداد ۱۳۱۴ از سوی تشریفات سلطنتی درباره دستور داده شد:^(۲)

«چون مجالس ترحیم بطوری که تاکنون معمول و متداول بوده نظم و ترتیب صحیحی

۱. مریت هاکس، ایران افسانه و واقعیت، صص ۱۹۱ و ۱۹۲.

۲. این بخشنامه در آخر خرداد ۱۳۱۴ از سوی رئیس الوزرا (فروغی) منتشر گردید. نک: اطلاعات در يك ربع قرن، ص ۱۳۸.

نداشته، هم اسباب زحمت و هم مایه تضييع اوقات و هم برخلاف اصول حفظ الصحه است و بعلاوه برای صاحبان عزا نیز مشکلاتی در بر دارد لهذا برای تسهيل امر و اصلاح اوضاع کنونی مقرر می شود:

(۱) از طرف بلديه در چند ناحیه شهر مساجدی برای مجالس ترحیم در نظر گرفته شود که البته بزرگ و جامع و در دسترس عمومی باشد و این تعیین و تخصیص به اطلاع اهالی هر ناحیه رسانده شود.

(۲) مقداری نیمکت و صندلی و میز از طرف بلديه تهیه و در هر يك از مساجد به قدر کفایت برای نشستن واردین گذاشته شود تا از این به بعد مجالسین روی زمین ننشینند.

(۳) يك میز بزرگ که روپوش سیاه داشته باشد در محل مناسب برای گذاشتن جزوات کلام الله مجید گذاشته شود. قراء هم باید در جلو همین میز قرار گرفته و به تلاوت قرآن مشغول شوند. گذاشتن گلدان و قدح که چیز زایدی است بر روی میز یا روی زمین موقوف شود.

(۴) مجلس ترحیم بیش از يك روز نباید باشد و مدت انعقاد مجلس چه قبل از ظهر و چه بعد از ظهر بیش از دو ساعت نباید طول بکشد.

(۵) هر وقت فوتی اتفاق افتاد و صاحب عزا خواست مجلس ترحیم برپا کند باید فوراً به بلديه اطلاع دهد و روز و ساعت انعقاد مجلس را معین نماید تا مأمورین بلديه مجلس را برای موعد معین آماده نمایند و قبلاً به اطلاع عامه نیز برسد، و یا اگر صاحب عزا ترجیح می دهد اشخاصی را بالخصوص به مجلس دعوت کند.

(۶) ختم کردن مجلس از طرف شخص معین رسمی یا غیر رسمی و صاحب عزا هیچگونه [ناخوانا] و انتظاری از این بابت نباید داشته باشد، بلکه باید نیم ساعت به آخر وقت مانده شروع به خواندن «الرحمن» کرده و مجلس را به هر حال [ناخوانا] خاتمه بدهند و بعد از قرائت «الرحمن» اگر صاحب عزا خواست که ذکر مصیبتی هم بشود واعظی که دعوت می شود ذکر مصیبتی با کمال اختصار خواهد کرد.

(۷) صرف چای و قهوه و غلیان و سیگار در مجالس ترحیم باید متروک شود.

(۸) مأمورین بلديه و نظمیة مأمور مراقبت اجرای مقررات فوق هستند.^(۱)

بخشنامه فوق در مورد انعقاد مجالس ترحیم تا سقوط رضا شاه به قوت خود باقی ماند.

۱. سازمان اسناد ملی، شماره تنظیم ۱۰۳۰۰۳، پاکت ۳۵۷۰.

بر اساس اسناد موجود، مجالس فوق در منازل نیز برگزار می‌شده که موقوف شدن آن مقتضی دانسته نشده است. دیگر آنکه قسمت آخر بند ۶ مذکور مبنی بر ذکر مصیبت، تولید اشکال نمود. استاندار استان نهم (خراسان) در این باره در تاریخ ۱۴ بهمن ۱۳۱۸ به نخست وزیر نوشت:

«چون مدتی است ذکر مصیبت اکیداً ممنوع گردیده و ممکن است به استناد این ماده در بعضی نقاط ندانسته مبادرت به ذکر مصیبت کنند بنابر این و نظر به اصلاحاتی که از ۱۳۱۴ به اینطرف در وضعیت اجتماعی کشور حاصل شده به نظر بنده سزاوار است که به‌طور کلی در مقررات مجالس ترحیم تجدید نظری به عمل آمده و مخصوصاً ماده مربوط به ذکر مصیبت حذف و عندالاقضا اجازه داده شود در پایان مجلس مختصر ذکری از پیشینه و خدمات متوفی گفته شود.»

با ارجاع پیشنهاد مذکور از سوی نخست وزیر، وزیر کشور در ۱۹ فروردین ۱۳۱۹ با آن موافقت کرد.^(۱)

همانگونه که در نامه فوق نیز اشاره شده از سال ۱۳۱۴ به بعد اوضاع اجتماعی بکلی تغییر کرد تا راه برای مهمترین اقدام ضد اسلامی یعنی کشف حجاب فراهم آید. در همین راستا به حکام دستور داده شد تا از راه انداختن دسته‌های عزاداری در ماه محرم و صفر جلوگیری کنند و مردم تشویق شوند تا در مجالس روضه بر روی صندلی و نیمکت بنشینند.^(۲) به عموم شهربانیها دستور داده شد که پس از انقضای ماه محرم، صاحبان مجالس روضه را احضار و با کمال متانت به آنها خاطر نشان نمایند که به مجالس روضه خاتمه دهند.^(۳)

۱. مأخذ قبلی.

۲. خشونت و فرهنگ، اسناد محرمانه کشف حجاب (تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱) ص ۱۶ به تاریخ ۲۸ اسفند ۱۳۱۴ متحدالمال وزارت داخله به حکومت گلپایگان.

۳. همانجا، صص ۲۵۳ و ۲۵۴ متحدالمال وزارت داخله به حکومت گلپایگان به تاریخ ۱۳ اردیبهشت ۱۳۱۵. اقدام رژیم در ضدیت با عزاداری محرم آن چنان روشن بود که از واکنش مذهبی مردم بیم داشت و در بدو امر و شاید در برخی نقاط حساس از علنی کردن آن وحشت می‌کرد، لذا گفته شده که این اقدامات با متانت صورت گیرد. در گزارش شهربانی مازندران در تاریخ ۲۳ اسفند ۱۳۱۵ این هراس به چشم می‌خورد: طبق گزارش شهربانی نوشهر چهار ورقه بخشنامه راجع به ممنوع بودن روضه خوانی و عزاداری حکومت تنکابن به آنجا ارسال داشته که در معابر منتشر گردد، چون قبلاً طبق اوامر صادره برای جلوگیری از عزاداری و روضه خوانی اقدامات لازمه به عمل آمده الصاق آنها را در معابر صلاح ندانسته و کسب تکلیف نموده دستور داده شد یک نسخه از بخشنامه‌ها را جهت مرور ارسال دارند. سازمان اسناد ملی ایران، شماره تنظیم ۱۰۳۰۰۳، پاکت ۳۸۸۵.

پس از واقعه گوهرشاد و تشدید خفقان، سختگیری در مورد برپایی مجالس روضه افزایش یافت و مأموران شهربانی موظف بودند از برگزاری مجالس عزاداری جلوگیری کنند، و کار به جایی رسید که در بعضی از شهرها، وعاظ و برپاکنندگان مجلس روضه سیدالشهدا(ع) را با سرنیزه به زندانها می فرستادند.^(۱)

علاوه بر محدودیت برای روضه و سوگواریها، حتی برای مراسم دعا و نماز جماعت محدودیت ایجاد شد. بخصوص پس از سرکوبی قیام گوهرشاد این سختگیریها زیاد شد. در مشهد اقامه نماز جماعت - ظاهراً بجز يك مورد - ممنوع شد و از جلسات قرائت قرآن و وعظ در مسجد و غیر مسجد جلوگیری به عمل آمد.^(۲)

۴-۵-۴- تخریب مدارس علمی و مساجد و ...

از جمله سیاستهای فرهنگی بر ضد مذهب و علیه روحانیت، تخریب و یا تبدیل مدارس مربوط به روحانیون و مساجد و تکیه ها بود. عبدالله مستوفی که از اقدامات بلدیه دوران رضا شاه ستایش فراوانی به عمل آورده در این باره می نویسد:

«شاید خیلی از اراضی موقوفه و مساجد و تکیه ها در این بینها از بین رفته باشد... در این میان البته مسجدهایی هم بود که کلاً یا بعضاً گرفتار مصیبت خرابی شده که چون مدعی حاضری نداشته تبدیل به احسن یا تعویض به مماثل در آنها به عمل نیامده است.»^(۳)

او ضمن توجیه اقدام شهرداری دوران رضا شاه می گوید:

«مسلماناً اگر احتیاج عمومی به مسجد خودنمایی می کرد، حتی رضا شاه هم با همه دیکتاتوری و عدم توجه عمدیش به مسائل دینانی مجبور بود همانطور که برای مُردها

۱. آینه دانشوران، پیشین، ص ۶۳.

۲. نک: محمدحسن ادیب هروی. حقیقه الرضویه؛ تاریخ مشهد (مشهد، چاپخانه خراسان، ۱۳۲۶) ص ۲۹۴. این موضوع در خاطرات افراد مختلف مورد تأکید قرار گرفته است. به طور نمونه در کرمان، مأموران شهربانی به آیه الله صالحی کرمانی - که از پوشیدن لباس روحانیت هم ممنوع شده بود - دستور دادند که مراسم احیای ماه مبارک رمضان را برگزار نکنند، و پس از آنکه ایشان اعتنایی نکرد، وی را به نظمیہ بردند و بازخواست کردند، که موجب وحشت و اضطراب خانواده ایشان شده بود. به نقل از: حجت الاسلام والمسلمین محمدجواد حجتی کرمانی، با استفاده از آرشیو شفاهی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).

۳. مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۳، صص ۲۴۴ و ۲۴۶.

غسالخانه‌هایی ساخته است، برای این حاجت زنده‌ها هم فکری بکنند، ولی وقتی که مساجد... نمازگزار ندارد ساختن مسجد و انداختن آن به امان خدا کار لغو باطلی است.»^(۱)

درواقع مستوفی فراموش کرده و یا خود را به فراموشی زده که سیاستهای ضد مذهبی علیه مذهب و روحانیون، موجب متروک ماندن مساجد شد نه آنکه این موضوع به دلخواه مردم باشد.

امام خمینی (ره) در کتاب *کشف‌الاسرار* اشاره‌هایی به تبلیغات مخرب علیه روحانیون و تخریب مدارس علمی دارند. ایشان نوشته‌اند:

«تبلیغات روحانی در آن بیست سال که ممکن نبود انجام بگیرد، مجالس تبلیغ آنها حکم تریاک و قچاق یا بدتر از آن را پیدا کرده بود، مدارس علمی را که سرچشمه این منظور بود در تمام کشور از آنها گرفته یا بستند و یا مرکز فحشای مثنی جوان تازه رس قرار دادند، مدرسه مروی را در تهران که از آن هزاران عالم روحانی بیرون آمده بود جایگاه مثنی ارامنه کردند، مدرسه سپهسالار را به مثنی جوانها که با نام مدرسه موقوفات آن برای پشت میز نشستن تربیت می‌شد واگذار کردند.»^(۲)

مستوفی ضمن جانبداری از تخریب مدارس می‌نویسد:

«مدارس آخوندی قدیم که بعضی مثل دارالشفای کلاً و برخی مثل صحن بقعه سید ناصرالدین بعضاً گرفتار خرابی شده است از قضا چندان زیاد نیست، ولی اگر تمام آن مدارس هم به امر رضا شاه خراب شده بود ضایعه مهمی نبود.»

او از تبدیل مدرسه مروی به دبیرستان دختران نیز حمایت می‌کند.^(۳)

به این ترتیب، بسیاری از مدارس قدیمی در تهران و شهرستانها رو به ویرانی نهاد و به خرابه یا گداخانه تبدیل شد که از آن میان می‌توان به مدرسه معصومیه - مرکز حوزه علمیه کرمان - اشاره کرد.

از دیگر اقدامات بلدیة رضا شاه، تخریب قبرستانها و تبدیل آنها به باغ و محل گردش

۱. مأخذ قبلی، ص ۲۴۸.

۲. امام خمینی، *کشف‌الاسرار*، ص ۳۳۲.

۳. مستوفی، پیشین، صص ۲۴۸ و ۲۴۹.

و تفریح بود که در این زمینه نیز مستوفی با توجه به گذشت سی سال مرور زمان شرعی، آن را بلا اشکال می‌داند. از جمله این موارد تبدیل قبرستانی به باغ فردوس بود که موجب انتقاد برخی از نشریات نیز شد.^(۱) تخریب اماکن مقدسه، شامل امامزاده‌ها نیز گردید که نمونه آن امامزاده زید بود که در دوران نخست وزیری متین دفتری و ظاهراً بدون اطلاع او تخریب شد.^(۲) در واقع تمامی این تصرفات و تخریوها در راستای تجددگرایی این دوران صورت پذیرفت.

۵-۴- رواج منهیات و منکرات خلاف شرع:

از منهیات دیگری که در ایام سلطنت رضا شاه در جامعه رواج و شیوع بیشتری یافت، فروش علنی مشروبات، درج مطالب خلاف دیانت در جراید، و جسارت و گستاخی فواحش بود. رواج این منکرات حتی برخی روحانیون و مردمی را که نظر مساعدی نسبت به رضا شاه داشتند به واکنش واداشت. گفتنی است مفاسد اجتماعی به طور طبیعی در جوامع شهری همواره وجود داشته است، لیکن در دوران قاجار به علت پابندی نسبی دولت و نفوذ اجتماعی روحانیون، این مفاسد تا حدود زیادی غیر علنی بود.

گسترش ارتباط با دنیای غرب و الگوپذیری متجددان از زندگی مدرن، موجب شیوع منکرات در جوامع شهری گردید و کافی بود با عدم ممانعت و سختگیری دولت، به طور علنی تر و گستاخانه تر رواج یابد و این امر در حکومت رضا شاه تحقق یافت، به گونه ای که احساسات عمومی را جریحه دار ساخت. از جمله این موارد، شکایت فردی مجهول الهویه در تاریخ ۲۷ شهریور ۱۳۰۵ (ایام ریاست الوزرای مستوفی الممالک) حاکی از بیشرافی فواحش و شرکت صاحبمنصبان قزاق و مأمورین کمیساریا در اعمال نامشروع است. به گفته وی، زنهای بیشرم در مغازه های آرامنه و یهودیها و گبرها آنچه بیشرافی می نمایند ابداً کسی نیست جلوگیری نماید. و با این پرسش که آیا اینها خواهر و دختر و ناموس اسلامیتان نیستند؟ استدعا می کند که برای جلوگیری از آن اوامری صادر شود.

در تعقیب این نامه، از سوی درگاهی رئیس کل تشکیلات نظمیه در تاریخ ۷ مهر

۱. مأخذ قبلی، صص ۲۵۰ و ۲۵۱.

۲. نک: خاطرات يك نخست وزیر، ص ۱۶۳.

۱۳۰۵ تعلیماتی به اداره پلیس برای جلوگیری صادر شد.^(۱)

شیوع منهیات و منکرات در جامعه روحانیون را به چاره‌جویی برانگیخت. مخبر السلطنه می‌نویسد:

«در این دوره دکانین مشروبفروشی رو به تزاید گذارده، اخیراً تداول یافته بود حضرات علما اظهار کرده بودند، شاه دستخطی به من صادر فرموده، امام جمعه تهران در ولنجک دعوتی کرد، امام جمعه خونی و میرزا سید محمد [بهبهانی] هم بودند. دستخط را به من دادند، جزو نوشتجات ضبط کردم، چه می‌دیدم سفارش به نظمی اثری نخواهد داشت، سفارشات مستقیم مؤثرتر است.»

مخبر السلطنه در ادامه به نقش نصره الدوله وزیر مالیه کابینه خود در این زمینه اشاره کرده و تصریح می‌کند:

«در ریاست مالیه، نصره الدوله [این] رسومات را در [شهر] قم دایر کرد، نوشتم در قم اقلاً رسمیت به خرید و فروش مشروبات ندهید اثری نکرد، کانه در اشاعه مشروبات عمدی [در کار] است.»^(۲)

سلب نفوذ اجتماعی از روحانیون عامل دیگری بود که شیوع منکرات اجتماعی را دامن می‌زد. از این رو در نهضت علمای اصفهان^(۳) به این مسئله اشاره شده است. به احتمال قوی در اثر وعده‌های دولت به علمای مهاجر بود که در ۹ دی ۱۳۰۶ از سوی ریاست الوزرا دستورالعمل زیر به اداره کل تشکیلات نظمی مملکتی داده شد:

«...نظر به تکریم شعایر دینی و اوامر و نواهی مذهبی فروش مشروبات به‌طور علنی باید بکلی موقوف گردد، قدغن نمایند من بعد، مأمورین نظمی مراقب بوده از فروش مسکرات علناً ممانعت به‌عمل آورند، و نیز به مدیران جراید اکیداً قدغن کنید که برخلاف دیانت مقدسه اسلامی چیزی در جراید خود درج نکنند و جداً مراقبت شود که از این منظور تخلف نمایند.»^(۴)

۱. سازمان اسناد ملی، شماره تنظیم ۱۰۳۰۰۳، پاکت ۳۰۹۵.

۲. خاطرات و خطرات، صص ۴۸۸ و ۴۸۹.

۳. ر. ک به فصل نهم همین کتاب.

۴. سازمان اسناد ملی، پیشین، پاکت ۳۰۴۷.

بدیهی بود این دستورات عملها موقتی بود و برای ساکت کردن برخی مخالفان بویژه در سالهای اولیه حکومت رضا شاه صورت می گرفت، و پس از مدتی به فراموشی سپرده شد. موضوع مهمی که وجود داشت حمایت از اهل فسق و فجور به بهانه آزادی بود که تا پیش از این به هیچوجه سابقه نداشت.

گفته شده که رضا شاه خود از هواداران برپایی عشرتکده بود و با قانونی مربوط به مهر ماه ۱۳۱۱ مبنی بر غیر قانونی کردن عشرتکده مخالفت کرد. بر طبق قانون اگر افسری با فاحشه ای دیده می شد، باید دستگیر می گردید، اما جای شك است که این قانون اجرا می شده یا نه؟^(۱) فضای حاکم بر جامعه در این دوره به گونه ای بود که اینگونه اعمال خلاف عفت تشویق هم می شد.^(۲)

در این دوره تبلیغات در مورد ترقی و نقش یگانه رضا شاه آن چنان بود که برخی از خوشبینان، وجود خلافتکارها و رواج منکرات را بدون اطلاع شاه می دانستند. در مکاتبه ای توسط یکی از تجار یزد در بهمن ماه ۱۳۱۲ با نهایت احترام نسبت به رضا شاه از بعضی از مردم که بکلی خرابی خود را نمی فهمند انتقاد شده زیرا:

«... بالاترین جهالت این مردم هم استعمال مشروبات خارجی است و به قدری این عمل زشت شیوع پیدا کرده که در یزد ما که معروف است به دارالعباد و مردم زحمتکش دارد، آشکار می گیرند و می خورند... آن وقت دیگر معلوم است بعد چه فکرهای باطلی در سر آنها جا می رود و باعث این عمل شنیع آن می شود که مجلس قمار به عوض محفل علم و صنعت برپا شود، دیگر باعث آن می شود که در منزل فواحش خود را به مرضهای گوناگون مبتلا نموده... و نسل خود را ضایع و اطفال بیچاره را پژمرده و ناقص و پریشان نمایند. دیگر باعث آن می شود که مانند شیاع و درنده جمعی پاره پاره یا آنکه معدوم کنند، دیگر باعث آن می شود که آثار تنبلی و بیکاری و خودپرستی در انسان ظاهر شود...»

محمد حسن اکبری تاجر یزدی در نامه خود سعی کرد با ذکر زیانهای فردی و

۱. مریت هاکس، ایران افسانه و واقعیت، ص ۲۲۰.

۲. نقل خاطره ای از زبان یکی از شاهدان عینی در این زمینه جالب است. براساس این خاطره، رئیس شهربانی یزد شبی فرد روضه خوانی را مورد بازجویی قرار داد که کجا بوده؟ روضه خوان مزبور (به نام سید عبدالکریم) برای فرار از مزاحمت رئیس شهربانی به دروغ پاسخ داد که به محله بدکاران رفته بودم! با شنیدن این سخن، رئیس شهربانی از وی عذرخواهی کرد و به او احترام گذاشت! نک: آینه دانشوران، پیشین.

اجتماعی شراب و بیان نهی پیغمبر اسلام(ص) در این باره، بلکه شاه را از اوضاع اسفناک شهر یزد مطلع گردانند. او به ترویج فرهنگ «می پرستی» با استفاده از تبلیغ پیرامون عمر خیّام اینگونه انتقاد کرد:

«به عقیده بنده نمایشات حکیم عمر خیّام هم برای این مردم جاهل نادان يك سم مهلكی است برای آنکه شخصی که خیّام می شود مخصوصاً می گردد چندین اشعاری که برای مردم بیفایده است و آثار تنبلی و بیکاری و خوردن مشروب را به ایشان تعلیم می کند... مشاهده کرده ام که جوانها بقدری برایشان اثر کرده که فقط مایل اند که یکجا نشسته خوش باشند و دیگر در فکر ترقی خود نبوده باشند... اگر مدتی طول بکشد این اخلاق به بیشتر مردم اثر می کند... ای کاش بعضی دیگر از اشعار حکیم را هم می خواندند، یا آنکه به این جمله... حضرت علی(ع) برمی خوردند که می فرماید: بکوش برای دنیای خود مثل آنکه همیشه خواهی ماند، حاضر باش برای مرگ همچنانکه فردا خواهی مُرد.»

او از رضا شاه استمداد می کند:

«اگر پدر محبوب ما ایرانیان هم قدغن اکید برای استعمال مشروبات و نمایشات خیّام می فرمود و مغازه های مشروبفروشی چه خارجی و چه داخلی را که در واقع يك سم مهلك است برای مردم به امر خود می بست و به جای آنها کتابخانه های بزرگ برپا می نمود خیلی بجا بود.»

و در پایان پیشنهاد می کند:

«پیشنهاد حقیر هم همان که استعمال مشروبات خارجی بکلی در مملکت ممنوع شود که خرابیش از حدّ تصور خارج است و اگر هم بکلی ممنوع نمی شود لااقل يك مالیات بزرگی روی آن گذاشته شود که اکثر مردم نتوانند مصرف نمایند.»

در پاسخ به نامه او گفته شد:

«یزد حکومت دارد، این قبیل امور را به حکومت مراجعه نمایید، البته به وظیفه عمل خواهند کرد و هر مطلبی لازم نیست به عرض حضور همایون اعلی حضرت شاهنشاهی برسد.»^(۱)

نه رضا شاه که خود به عیش و نوش می پرداخت و قماربازی می کرد و نه تجددگرایان

۱. سازمان اسناد ملی، پیشین، پاکت ۳۳۶۹.

هیچیک راضی به جلوگیری از شرابخواری نبودند. علی‌رغم تبلیغ در مورد ترقی مملکت و تربیت جوانان به منظور پیشرفت، حقیقت جامعه همان چیزی بود که در نامه فوق به آن اشاره شده است. جالب است بدانیم که اگر هم از مشروبات و فروشیهای داخلی جلوگیری می‌شد به لحاظ عدم کیفیت شراب آنها بوده است. کما اینکه در دستورالعمل رئیس‌الوزرا به وزارت داخله در تاریخ ۳۱ فروردین ۱۳۱۱ می‌خوانیم:

«در [خط خوردگی] آذربایجان [ناخوانا] شراب می‌سازند در عنوان [یک کلمه ناخوانا احتمالاً ماری] و بطوری که تجربه شده است مخلوط دارد جوهر گوگرد و غیره ضمیمه می‌کنند قدغن نمایند تحقیق کنند و اگر این طور است مواخذه و جلوگیری شود.»^(۱)

بخش دیگری از منهیات خلاف شرع در این دوره از طریق نوشته‌های ادبی و رمانها و اشعار ترویج می‌شد. تئاتر و سینما نیز نقش مهمی در اشاعه فحشا و منکرات داشتند. بویژه مفاسد فیلمهای مبتذل هالیوود بر جامعه شهری از سوی سفرنامه نویسان خارجی نیز مورد اشاره قرار گرفته است.^(۲) در این دوره سال به سال بر تعداد سینماها در تهران و شهرستانها افزوده شد و بعلاوه اقدام به تأسیس سینمای زنانه گردید و سپس به طور مختلط، سینماهایی به نمایش فیلم می‌پرداختند،^(۳) فیلمهایی که بنابر نوشته مطبوعات آن زمان به گونه‌ای مهیج شهوت و عشقبازی بود که حتی پیرمردهای هشتاد ساله را هم تحریک می‌کرد، چه رسد به جوانهای عذب و دختران معصوم.^(۴) با آغاز فیلمسازی در ایران، سعی شد تا به هر طریق ممکن زنان و دختران به سوی سینما کشیده شوند. دومین فیلم ایرانی تحت عنوان «حاجی آقا اکتور سینما» با این هدف ساخته شد که قبح رفتن به سینما شکسته شود. در بطن فیلم دختر لر اولین فیلم ناطق ایرانی که اکران آن از آذرماه ۱۳۱۲ در سینماهای تهران آغاز شد، موضوع بی‌حجابی نهفته بود.

۴-۵-۶- کارناوالهای شادی:

تجددگرایان که با تمسخر ملت ایران به عنوان ملت گریه، در ظاهر به دنبال ایجاد

۱. مأخذ قبلی، پاکت ۳۳۳۸.

۲. نک: مریت هاکس، ایران افسانه و واقعیت، صص ۲۱۲ و ۲۱۳.

۳. جمال امید، تاریخ سینمای ایران، صص ۵۳-۷۰.

۴. همان، ص ۱۶۷ به نقل از روزنامه آئینه ایران مورخ ۳۱ تیر ۱۳۰۹.

روحیه نشاط در میان مردم بودند، عملاً به اعتقادات مذهبی آنان بیحرمتی نمودند. ایجاد مراسم جشن و پایکوبی اقدامی در جهت غافل ساختن مردم از سرنوشت شوم خویش و بویژه تربیت جوانان براساس ایدئولوژی شاهنشاهی بود. در ۲۴ اسفند ۱۳۱۱ به مناسبت سالروز تولد رضا شاه و همزمان با افتتاح دوره نهم مجلس شورای ملی کارناوال یا کاروان شادی در تهران به راه افتاد.^(۱) با وجود فرار سرتیپ محمد حسین آیرم رئیس نظمیه (شهربانی) در ۲۹ آبان ۱۳۱۴ که گفته شده از ترس سختگیری رضا شاه در حیف و میل راه اندازی کارناوال بوده،^(۲) برپایی کارناوالهای شادی در سالهای بعد ادامه یافت.^(۳) این اقدام به تقلید از برپایی جشنهای اروپایی بود و در آنها بی حجابی و بی بند و باری ترویج می شد.

بی اعتنائی به شعایر مذهبی به جایی کشید که در اواخر سلطنت رضا شاه، حرکت کارناوال (کاروان شادی) با شب عاشورا مصادف شد و کامیونها و دستجات رقاصه با ساز و آواز به پایکوبی و رقص در شهر به گردش درآمدند.^(۴) بعد از سقوط رضا شاه و سپس مرگ او هنگامی که جنازه او را به ایران آوردند، مجتبی نواب صفوی با اسم مستعار مقاله ای انتشار داد و با اشاره به این موضوع نوشت:

«صاحب همین جنازه بود که شب تاسوعای حضرت حسین (ع) را که صد میلیون

شیعه عالم گریان و نالان است به بهانه شب تولد خود جشن گرفته و جمعی بد گوهر و

ناباک را با نوازندگی و خوانندگی در شوارع عام گردانیده و مردم را به چراغانی مجبور و

پیروان آل محمد (ص) بلکه قلب چهارصد میلیون مسلمان را جریحه دار نمود.»^(۵)

امام خمینی (ره) نیز در کتاب کشف اسرار اشاره ای به افتضاح و بی آبرویی در کارناوالها

دارند.^(۶)

۱. نک: روزنامه اطلاعات، ش ۱۸۵۵، ۲۵ اسفند ۱۳۱۱.

۲. اطلاعات در يك ربع قرن، ص ۱۴۶.

۳. نک: سالنامه پارس سالهای ۱۳۱۲ به بعد.

۴. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴، ص ۱۹.

۵. هادی خسروشاهی، نخستین اعلامیه شهید نواب صفوی در افشای رژیم رضاخانی، روزنامه اطلاعات

ش ۲۰۱۰۸ (۲۶ دی ۱۳۷۲) به نقل از: مجله آیین اسلام

۶. امام خمینی، کشف اسرار، ص ۳۳۲.

۴-۵-۷- سختگیری در مورد مسافرت به اماکن مقدسه خارج از ایران:

بی‌توجهی به شعایر مذهبی از يك سو و قطع ارتباط با مراجع و علمای خارج از کشور و در تنگنا قرار دادن آنها از نظر اقتصادی از سوی دیگر، از دلایل مخالفت رژیم با سفر به اماکن مقدسه عراق بود. مخبر السلطنه می‌نویسد:

«در این سال (احتمالاً ۱۳۰۶) در عراق تضيیقاتی نسبت به اتباع ایران ظهور کرد. در مجلس قانونی در منع مسافرت به عراق تصویب شد. البته منع عامه از زیارت خالی از اشکال نبود.»^(۱)

در این زمینه در بهمن ماه ۱۳۱۰ امریه‌ای از سوی دولت صادر شد که خروج از کشور را بجز موارد مهم و ضروری ممنوع می‌شمرد. این امریه ضربه شدیدی به مراسم حج وارد آورد. گفته شده که دلیل دولت برای اتخاذ این سیاست، جلوگیری از بحران مالی بود.^(۲) هر چند که این تاریخ با بحران اقتصادی جهانی همزمان است، ولی بعید است که چنین محدودیتی برای سفر به اروپا نیز اعمال شده باشد. کما اینکه تیمورتاش در مورد سفر ایرانیان به اروپا، نظری موافق داشت و در این باره مساعدت هم می‌کرد.

۴-۵-۸- حذف اوقات شرعی:

مطابق بخشنامه مورخ ۳۱ تیر ۱۳۱۴، ساعت محلی تهران برای تمام نقاط ایران به عنوان ساعت رسمی تعیین شد و ساعات مختلف که بر طبق طولهای مختلف جغرافیایی بود از بین رفت و به این طریق اوقات شرعی حذف شد.^(۳)

۴-۵-۹- لغو استفاده از تقویم قمری:

در بخشنامه‌ای که از اواسط سال ۱۳۱۴ ابلاغ گردید اداره‌های دولتی مکلف شدند در کلیه اسناد و مکاتبات رسمی خود، تنها به درج تاریخ شمسی اکتفا نموده و از ذکر تاریخ قمری مطلقاً خودداری کنند.^(۴) به گفته متین دفتری قبل از انتصاب او به نخست وزیری

۱. خاطرات و خطرات، ص ۴۸۶.

۲. نوری اسفندیاری، رستاخیز ایران، ص ۵۵۰ به نقل از تایمس اف مزوپوتامیا ۹ فوریه ۱۹۳۲ (۱۹ بهمن ۱۳۱۰).

۳. اطلاعات در يك ربع قرن، ص ۱۳۸.

۴. حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران (تهران، ناشر، ۱۳۶۲)، ج ۶، صص ۲۸۵ و ۲۸۶.

(۳ آبان ۱۳۱۸) به چاپخانه‌ها دستور داده بودند که تقویمهای سال ۱۳۱۹ را بدون ذکر ماههای قمری چاپ کنند. اما او با توجه به اثرات سوء این اقدام بر اذهان مردم، جرئت کرد و با این توجیه که چطور ممکن است ماههای عربی را حذف کرد، در صورتی که در اعیاد مذهبی مبعث و غدیر، تشریفات سلام دربار برگزار می‌شود، توانست نسخ دستور سابق را از شاه بگیرد.^(۱)

۴-۶- اقلیتهای مذهبی

در حالی که شعار اسلامی مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گرفت و روحانیون از هر سو تحت فشار بودند، وضع اقلیتهای مذهبی در این دوره بمراتب بهتر از اکثریت مسلمانان بود. بنابر نوشته تاریخ کمبریج:

«در مقابل علما که در ایران جدید، منزلت و اقتدارشان آشکارا کاهش یافته بود، اقلیتهای مذهبی... اکنون از اهمیت بیشتر و فرصتهای بهتر برای پیشرفت اقتصادی برخوردار شده بودند که نتیجه حرکتهای دولت رضا شاه در جهت برخورد برابر با کلیه شهروندان بود. این وضعیت ناشی از احساسات آزادیخواهانه یا مساوات طلبانه رضا شاه نبود، بلکه بیشتر از تمایل او به قرار دادن کلیه ایرانیان در یک سطح در مقابل دولتی نیرومند سرچشمه می‌گرفت. به هر حال نتیجه این سیاست بهبود وضع اکثر مسیحیان ارمنی، یهودیها و زرتشتیها بود که باب تعداد زیادی از مشاغل و حرفه‌های جدید به روی آنها گشوده شد.»^(۲)

در مورد یهودیان گفته شده که:

«از وقتی قدرت به دست رضا شاه افتاد، آسایش آنان رفته رفته تأمین گردید و زندگی آنان رو به آبادی نهاد. جوانان یهودی در ردیف دیگران به انجام خدمت و وظیفه دعوت شدند، مدارس و دانشگاه به روی آنان باز شد، بازرگانیهای کوچک و محدود یهود توسعه یافت و تدریجاً بازرگانان و ثروتمندان بزرگی در میان آنها یافت شد و تقریباً یهودیها از تمام حقوق کشوری استفاده می‌کردند، ولی عده کمی از آنها در ادارات پذیرفته می‌شدند و

۱. خاطرات يك نخست وزیر، ص ۱۶۱.

۲. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، صص ۴۱ و ۴۲.

مخصوصاً در دستگاه سیاسی کشور یهودیان راه نیافتند.»

در ایام پیش از جنگ جهانی دوم، یهودیان بتدریج جای خود را در سرزمین فلسطین مستحکم می نمودند. این موضوع موجب فریاد خواهی ملت مسلمان فلسطین شد و روحانیان ایران (قم) تلگرافهایی را در این زمینه به دولت ارسال داشتند، ولی رژیم رضا شاه از انتشار این تلگرافها در جراید جلوگیری نمود.^(۱) ادعا شده که:

«از سال ۱۹۳۵ به بعد با سرایت تبلیغات ضد یهود به وسیله عمال آلمانی در ایران، مخفیانه تظاهراتی بر ضد یهود برپا می شد و یهودیان را از برخی ادارات اخراج کردند. دانشکده افسری بر روی جوانان دیپلمه و لیسانسیه یهود بسته شد، ولی وقوع جنگ جهانی دوم، بدبینها علیه یهودیان را به مقدار زیادی از بین برد.»^(۲)

گفته شده یکی از نمایندگان مجلس به نام زوار که مورد غضب واقع شده بود برای به دست آوردن دل شاه در عریضه‌ای به بخشهایی از گلستان سعدی (ای کریمی که از خزانه غیب گبر و ترسا وظیفه خور داری...) که در مدح و ستایش خداوند است استناد جسته و بعد از کلمات گبر و ترسا نام ارباب کیخسرو و دکتر الکساندر آقایان نمایندگان زرتشتیان و آرامنه را داخل پرائتز درج کرده بود. شاه از این حُسن قریحه قرین مسرت و انبساط گردیده امر به تجدید انتخاب زوار داد!^(۳)

۱-۶-۴- زرتشتی گرایی:

حمایت رضا شاه از اقلیت زرتشتی از پیش از سلطنت او وجود داشت. مسلماً او از ابتدا آشنایی چندانی با آموزه‌های دینی زرتشتیان نداشت و بتدریج با رابطه‌ای که میان او و تنی چند از روشنفکران بویژه اردشیر جی سومین نماینده پارسیان هند پیدا شد، با اعتقادات آنان آشنایی یافت و به حمایت از اندیشه زرتشتی برخاست. چنین توجهی از طرف اقلیت زرتشتی که همانند اقلیتهای موجود در هر جامعه در تنگنا و محدودیت قرار داشت مایه بسی دلگرمی بود و آنان از تغییر شرایط کاملاً راضی به نظر می رسیدند. اولین و مهمترین

۱. سازمان اسناد ملی ایران، شماره تنظیم ۱۰۲۰۰۶، پاکت ۸۸۵.

۲. پرویز رهبر. تاریخ یهود از اسارت بابل تا امروز (بی نا، ۱۳۲۵)، ص ۳۵۰.

۳. خاطرات يك نخست وزیر، صص ۱۲۵ و ۱۲۶.

توجه رضا خان به فرهنگ ایران باستان انتخاب نام خانوادگی «پهلوی» بود که بر طبق ابلاغیه منتشر شده در روزنامه شفق سرخ مورخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۰۴ صورت رسمی یافت و بقیه کسانی که سابق بر این به این نام شناخته شدند (از جمله محمود محمود) به احترام (و شاید به اجبار) رضا خان از داشتن این نام منصرف شدند.^(۱)

جالب آن بود که رضا خان از معنی و مفهوم این نام بی اطلاع بود و يك بار معنای آن را از پروفسور هرتسفلد مستشرق آلمانی پرسیده بود. از اینجا روشن می شود که اختیار این نام به هیچ وجه نشان دهنده نظر و تمایل رضا شاه نمی توانست باشد.^(۲)

«از آن پس که نام خاندان اشکانی مجدداً زنده شد و بر روی سرسلسله جدید گذارده شد اختیار نامهای ایرانی قدیم بویژه نام شاهان درین مردم متداول گشت.»^(۳)

علاقه و ارتباط رضا خان با دیانت زرتشتی حتی به سالهای اول کودتا برمی گردد. او در ملاقاتی با هیئتی از سران پارسیان از اینکه ایران و نسل جوان ایرانی تعالیم عالی مذهبی باستانی خود را نادیده گرفته و از آن بی اطلاع است ابراز تأسف کرد.^(۴) چنین حمایتی موجب شد تا زرتشتیان ایران و خارج ایران به رضا خان علاقه مند شوند، به گونه ای که مجله ایران لیگ بمبئی همواره عکس نیم تنه وی را در اولین صفحه چاپ می کرد.^(۵)

در سالهای سخت مبارزه رضا خان که سرانجام منجر به تغییر رژیم قاجار شد، انجمن زرتشتیان به ریاست ارباب کیخسرو شاهرخ همواره یار و مددکار رضا خان بود و این فعالیت های سیاسی با مساعدت مادی و معنوی پارسیان هند روبرو می شد،^(۶) چرا که: «آنان از آن پس می توانستند گمشدگان خرابه های مداین را در خانه پهلوی پیدا

کنند.»^(۷)

۱. جهانگیر اشیدری. تاریخ پهلوی و زرتشتیان (تهران. ماهنامه هوخ. ۱۳۵۵) صص ۴ و ۵ و نیز: حسین مکی.

تاریخ بیست ساله ایران (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹)، ج ۲، صص ۳۸۷ و ۳۹۳.

۲. سفرنامه بلوشر، ص ۲۱۵. لازم به تذکر است که رضا شاه چند بار از تخت جمشید بازدید کرد و يك بار آن در آبان

۱۳۱۱ پروفسور هرتسفلد نیز ملازم وی بود. نک: اطلاعات در يك ربع قرن، ص ۹۷.

۳. اشیدری، پیشین، ص ۴.

۴. همان، ص ۱۷۳.

۵. همان، ص ۵۲.

۶. همان، صص ۵۲ و ۷۷.

۷. همان، ص ۶۹.

روند مهاجرت پارسیان هند به ایران که از دو سال پیش از تغییر سلطنت آغاز گشته بود سریعتر شد، چه آنکه رضا خان در پاسخ به تلگراف تهنیت زرتشتیان به مناسبت ریاست حکومت موقتی در ۱۰ آبان ۱۳۰۴ قول حمایت کامل از آنان داد.^(۱) با چنین حمایت‌هایی خیلی بدیهی بود که زرتشتیها و ارباب کیخسرو، رضا شاه را سوشیانس (منجی) خود بدانند.^(۲) ارباب کیخسرو نقش مهمی را در جریان تشکیل مجلس مؤسسان بر عهده گرفت و همراه با فرزندش به سلطنت رضا شاه رأی داد و زرتشتیان سراسر دنیا با ارسال تلگرافهایی سلطنت رضا شاه را تبریک گفتند.^(۳) پس از تغییر سلطنت که آداب و سنن پیش از اسلام رونقی تازه یافت، زرتشتیان بیش از یک اقلیت مذهبی مورد حمایت قرار گرفتند^(۴) و لذا به شدت از رژیم جدید حمایت کردند و حتی شرایط را به گونه‌ای فراهم دیدند که پیشنهاد می‌دادند به جای سال هجری شمسی، سال پهلوی رواج یابد^(۵) که پیشنهاد آنها تا اندازه‌ای عملی گردید و بعدها در سلطنت پهلوی دوم آنان به مطلوب خود رسیدند.

کتاب تاریخ پهلوی و زرتشتیان در مورد حمایت رژیم از این اقلیت می‌نویسد:

«از آن پس که رضا شاه به حال زرتشتیان نگاهدارنده دین نیاکان و فرزندان اصیل ایران عطف توجه نمود و آنها را با مهر شاهانه خویش سرشار و بر زخمهای فرسوده‌شان مرهم نهاد و دل‌های پژمرده ایشان را با نوازشهای پدرانه شاداب فرمود، محرومیتها را از سر آنها برداشت، تساوی حقوق را اعلام فرمود و زرتشتیان را برخلاف پارینه بر مایملک خود فرمانروا ساخته و رفع ظلم از ایشان نمود و طرف توجه خاص خویش قرار داد، آنها در ارتش و کشور به خدمت داخل گشته و در ادارات دولتی راه یافتند و بتدریج مشاغل مهمه را اشغال نمودند.»^(۶)

نویسنده کتاب مزبور اضافه می‌کند:

۱. مأخذ قبلی، ص ۹۲.
۲. همان، صص ۲۸ و ۲۹ و نیز ص ۳۴۷.
۳. همان، صص ۱۰۶ و ۱۰۷.
۴. فردوست نقل می‌کند: روزی محمدرضا به من گفت که پدرم از دین زرتشت تمجید می‌کند. نك: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۷۲.
۵. اشیدری، پیشین، ص ۶۰.
۶. همان، ص ۱۳۲.

«توجه خاص رضا شاه به زرتشتیان تا حدّی بود که می گفت: شما همیشه در پناه من هستید اگر کوچکترین ناراحتی برای شما رسید تلگراف به خود من بزنید فوری از شما رفع زحمت می شود.»^(۱) و به فرماندهان نظامی سفارش می کرد تعداد بیشتری از زرتشتیان را استخدام کنند.»^(۲)

با حمایت رضا شاه از زرتشتیان، آنان موفق به گسترش مراکز آموزشی و بهداشتی شدند^(۳) و از این طریق علاوه بر استفاده از وضعیت به دست آمده برای همکیشان خود، در اجرای سیاستهای فرهنگی رژیم مساعدت کردند. در این میان اردشیر جی که یکی از راهنمایان اصلی رضا شاه در مسائل سیاسی و فرهنگی به شمار می آمد، در ترغیب پارسیان هند در ایجاد مدارس دخترانه در ایران می کوشید.^(۴)

هنگام برگزاری جشن هزاره فردوسی که یکی از اهداف آن، بزرگداشت آداب و سنن باستانی بود، بدیهی بود زرتشتیان بنا به دستور رضا شاه حضوری فعال داشته باشند^(۵) و ارباب کیخسرو شاهرخ بیشترین تلاش را در این زمینه انجام داد. و سرانجام از دیگر مساعدتهای رضا شاه به زرتشتیان، فروش زمینهای قصر فیروزه به اقلیت زرتشتی با تخفیف ویژه به منظور ایجاد آرامگاه بود که پیش از این با فروش آن به اقلیتهای کلیمی و مسیحی مخالفت کرده بود.^(۶)

از مجموع آنچه درباره حمایت رضا شاه از اقلیت زرتشتی گفته شد می توان به عمق شوینیسیم رژیم پهلوی و مقاصد باستان ستایانه آن پی برد. در این دوره زرتشت به عنوان مظهر ملی، اوستا به عنوان یادگار مهم باستانی و اهورا مزدا به عنوان نشان ایرانیگری با تبلیغات فراوان به میدان آمدند^(۷) تا بر نظام شاهنشاهی و نقش شاه به عنوان دارنده فرّ ایزدی

۱. مأخذ قبلی، ص ۱۳۷.

۲. همان، ص ۱۳۹.

۳. صفایی، رضا شاه کبیر در آینه خاطرات، ص ۳۱۹ خاطرات رستم گیو.

۴. رک: یادداشتهای کیخسرو شاهرخ، ص ۹۳. در اهمیت این مدارس اینکه یکی از دختران رضا شاه (فاطمه پهلوی) تحصیلات خود را در دبیرستان دخترانه انوشیروان دادگر گذراند.

۵. صفایی، پیشین، ص ۳۱۹.

۶. همان، صص ۳۱۹ و ۳۲۰، و نیز: شهردان، تاریخ زرتشتیان، ص ۵۶۸.

۷. طبری، ایران در دو سده واپسین، ص ۲۵۵.

صحّه بگذارند، چرا که گفته شده:

«ایرانیان باستان همواره برای شاه فرّ یزدانی قایل بودند که بالاتر از آن فرّ و شکوهی نبود و این عقیده تا حدّی بود که در نیایش روزانه از خداوند می‌خواستند همواره شاهنشاه تندرست و پیروز بوده و از بد و گزند بد منشان به دور باشد. در سروده‌هایی که از سوی زرتشتیان در جشنهای دینی و ملی خوانده می‌شود بخش مربوط به «آفریدگان» همراه با عرض ادب به پیشگاه اهورا مزدا و اقرار بر پذیرش دستور شاهنشاه به عنوان سایه خداست.»^(۱)

از آنجا که چنین اعتقاداتی در فرهنگ اسلامی وجود نداشت، بدیهی بود رضا شاه در صدد مقابله با آن برآید. در این راستا اقلیت زرتشتی، فرصت به دست آمده را برای خارج شدن از محدودیتهای سابق غنیمت می‌شمرد، و در این میان تنی چند از رؤسای آنها مشاور، راهنما و مجری سیاست فرهنگی رژیم رضا شاه بودند. بهره‌برداری نهایی رضا شاه از به میدان آوردن فرهنگ ایران باستان، منزوی کردن فرهنگ اسلامی و قدم برداشتن در جهت تجدد مآبی و اشاعه فرهنگ غربی بود. جلال آل احمد زردشتی‌گرایی دوران رضا شاه را اینگونه ترسیم کرده است:

«به دنبال... سیاست ضد مذهبی حکومت وقت و به دنبال بدآموزیهای تاریخنویسان غالی دوره ناصری که اولین احساس حقارت کنندگان بودند در مقابل پیشرفت فرنگ و ناچار اولین جستجو کنندگان علت عقب ماندگی ایران، مثلاً در این بدآموزی که اعراب تمدن ایران را پامال کردند... در دوره بیست ساله از نو سرو کله «فروهر» بر درو دیوارها پیدا می‌شود... و بعد سرو کله ارباب گیو و ارباب رستم و ارباب جمشید پیدا می‌شود با مدرسه‌هایشان و انجمن‌هایشان و تجدید بنای آتشکده‌ها در تهران و یزد. آخر اسلام را باید کوبید. و چه جور؟ که از نو مرده‌های پوسیده و ریسیده را که سنت زرتشتی باشد و کوروش و داریوش را از نو زنده کنیم و شمایل اورمزد را بر طاق ایوانها بکوبیم و سرستونهای تخت جمشید را هر جا که شد احماقانه تقلید کنیم. و من بخوبی به یاد دارم که در کلاسهای آخر دبستان، شاهد چه نمایشهای لوسی بودیم از این دست، و شونده اجباری چه سخنرانیها که در آن مجالس «پرورش افکار» ترتیب می‌دادند... به هر

۱. اشیدری، تاریخ پهلوی و زرتشتیان، صص ۹-۱۱.

صورت در آن دوره بیست ساله، از ادبیات گرفته تا معماری و از مدرسه گرفته تا دانشگاه، همه مشغول زرتشتی بازی و هخامنشی بازی اند. یادم است در همین ایام، کمپانی داروسازی بایر آلمان نقشه ایرانی چاپ کرده بود به شکل زن جھوانی بیمار و در بستر خوابیده - و لابد مام میهن! - و سر در آغوش شاه وقت گذاشته و کوروش و اردشیر و دیگر اهل آن قبیله از طاق آسمان پایین آمده، کنار درگاه (یعنی بحر خزر) به عیادتش! و چه «فروهر»ی در بالا سایه افکن بر تمام مجلس عیادت... این جور بود که حتی آسپرین بایر را هم با لعاب کوروش و داریوش و زرتشت فرومی دادیم!»^(۱)

۴-۷- حمایت از دگراندیشان مذهبی و جریانهای انحرافی:

همزمان با ضدیت آشکار و پنهان با شعایر اصیل اسلامی و مبارزه با روحانیون و تحدید نفوذ آنان و تخریب مدارس علمی، دولت سعی کرد تا با حمایت از جریانهای انحرافی و یا تسامح در برابر فعالیت آنها، در جهت اهداف فرهنگی خود بهره برداری کند. به طور مشخص از افراد و گروههای زیر می توان به عنوان جریانهای انحرافی در این دوره یاد کرد:

۴-۷-۱- شریعت سنگلجی (۱۲۶۹-۱۳۲۲ ش)

تبلیغات ضد مذهبی و تبلیغ شدید تجددگرایی این دوره برخی از روحانیون را نیز تحت تأثیر قرار داد و آنان را واداشت تا برخی اعتقادات سنتی رایج مذهبی را نفی و انکار کنند. از جمله این افراد شریعت سنگلجی بود که:

«با کوششی خستگی ناپذیر تا هنگام مرگ خود، با نقد پاره ای از احادیث و اخبار مربوط به ظهور حضرت مهدی (عج)، عنصر قیام به سیف و رهبری فردی را از آن زدود و به آن بیشتر يك حالت نهضت ترقیخواه دسته جمعی و اجتماعی داد تا بلکه بتواند آن را جهانبینی مقبول نسل جوان قرار دهد.»^(۲)

او با قلم و بیان به رهبری این اندیشه پرداخت و جوانان و روشنفکران بسیاری در حلقه

۱. جلال آل احمد. در خدمت و خیانت روشنفکران (تهران، خوارزمی، ۱۳۵۷) ج ۲، صص ۱۵۴-۱۵۶.

۲. ناصرالدین صاحب الزمانی. دیباچه ای بر رهبری (تهران. عطایی. ۱۳۴۸) ص ۱۳۴.

درس و وعظ و خطابه وی گرد می آمدند و مسجد او یکی از پیشروترین و مدرنترین مساجد تهران به شمار می رفت.^(۱)

برخی از محققان با تمجید و ستایش از دیدگاههای اجتهادی سنگلجی، اقدامات او را واکنشی ناشی از مسئولیت دینی و اجتماعی در برابر خطر هجوم تمدن و اندیشه های اروپایی ارزیابی کرده اند.^(۲) به هر حال دیدگاههای مذهبی و استنباطهای شریعت سنگلجی بر خلاف اجماع علمای شیعه بود.^(۳)

این نگرش مُدرن به اصول و اعتقادات مذهبی از سوی رژیم که همواره در برابر تمدن غرب احساس حقارت می کرد، تشویق و مورد حمایت قرار می گرفت، از این رو فعالیتهای تبلیغی شریعت سنگلجی بدون مخالفت شهربانی در مجامع عمومی و در بالای منابر تبیین می شد.^(۴) در واقع دین رسمی و اصیل در میان جامعه از دو سو مورد تهاجم قرار گرفت و رژیم سعی داشت با تسامح در برابر این موج جدید، آن را به عنوان ابزار دست خود مورد استفاده قرار دهد.

شریعت سنگلجی علاوه بر سخنرانیهای متعدد، دو اثر مهم به اسامی: *اسلام و رجعت* و *کلید فهم قرآن* دارد.^(۵) کتاب *اسلام و رجعت* او در دوران رضا شاه به چاپ رسید. در پاسخ به مطالب این کتاب، کتاب *ایمان و رجعت* از سوی یکی از روحانیون (احتمالاً *آیه الله شاه آبادی*) نوشته شد، ولی رژیم از چاپ آن جلوگیری کرد. امام خمینی در کتاب *کشف الاسرار* که دو سال پس از سقوط رضا شاه آن را تألیف کرده اند درباره حمایت رژیم از شریعت سنگلجی می نویسد:

۱. مأخذ قبلی، ص ۱۳۷.

۲. همان، صص ۱۳۳-۱۳۹.

۳. در مورد برخی از اعتقادات شریعت سنگلجی از آیه الله حائری استفتایی در دست است. در این زمینه رك: فصل هشتم، همین کتاب.

۴. طبری، *ایران در دو سده واپسین*، صص ۲۴۶ و ۲۵۳.

۵. چاپ اول کتاب *کلید فهم قرآن* در اول جمادی الثانی ۱۳۶۱ ق/ خرداد ۱۳۲۱ منتشر شد. نویسنده در مقدمه کتاب با اشاره به آیه «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ...» می گوید: این آیه مبارکه در ۱۴ سال پیش (یعنی سال ۱۳۰۷) مرا متنبه کرد. سپس شرحی درباره نگرش خود نسبت به دین و قرآن بیان داشته و به رنجهای خود- از افتراء و توهین تا تهدید به قتل- اشاره می کند.

«در این میان چندین آخوند قاچاق که از علم و تقوا یا دست کم تقوا عاری بودند به نام روحانیت ترویج کردند و با نام اصلاحات، برخلاف دین، آنها را به نوشتن و گفتن وادار کردند و کتابهای آنها را با اجازه اداره مطبوعات با خرج خود یا کسانی که گول خورده بودند به طبع می‌رساندند و اگر کتابی بر ضد آن نوشته می‌شد طبع آن را اجازه نمی‌دادند، چنانکه کتاب *اسلام و رجعت* که نوشته شد یکی از روحانیین قم کتاب *ایمان و رجعت* [را] نوشت و دروغپردازی و خیانتکاری سنگلجی را آفتابی کرد، [ولی] نگذاشتند طبع شود، اکنون هم خطی موجود است.»^(۱)

۲-۷-۴- احمد کسروی

عملکرد سیاسی و فعالیت علمی کسروی که با مایه‌های ناسیونالیستی همراه بود از پیش از سلطنت رضا شاه مورد توجه تجددگرایان قرار داشت. او حامی حکومت متمرکز رضا شاه بود و پس از تغییر رژیم به عدلیه پیوست، ولی در سال ۱۳۰۹ به دلایلی از کار کناره گرفت و آن گونه که خود بیان داشته به سبب استقلال رأی و مخالفت با نابسامانیهای عدلیه و اقدامات داور بوده است.^(۲) از آن پس سمت وکالت را همچنان داشت و نیز در برخی مراکز مانند دانشکده معقول و منقول به تدریس مشغول شد.^(۳) پس از کناره‌گیری از عدلیه، کسروی به مطالعه اوضاع و احوال اجتماعی ایران پرداخت و در صدد درمان آنها برآمد. راه‌حلهای کسروی ملغمه‌ای بود از انتقاد به غرب، نفی فرقه‌هایی چون صوفیگری و بهاییگری، مبارزه با خرافات و روحانیون و ناسیونالیسم و حمایت از مشروطه و رضا شاه. در سال ۱۳۱۱ افکار و دیدگاههای اجتماعی کسروی در کتاب *آیین منتشر* شد. او از سال ۱۳۱۲ افکار انتقادی خود را در *ماهنامه پیمان* منتشر ساخت. انتشار این نشریه به مدت هفت سال (بهمن ۱۳۲۰) ادامه داشت.

کسروی با وجود آنکه در اکثر کتابهایش از غرب انتقاد می‌کرد، ولی در عمل تحت تأثیر شیوه تفکر اجتماعی تمدن غربی و افکار ناسیونالیستی و جاذبه مکتب راسیونالیسم

۱. امام خمینی، *کشف الاسرار*، ص ۳۳۳.

۲. نک: کسروی، *زندگانی من یا ده سال در عدلیه*، ص ۲۵۶ به بعد.

۳. نک: فصل سوم همین کتاب.

(خردگرایی) و تجددخواهی غربی قرار داشت، از این رو مکتب پاکدینی خود را بر مبنای نوخواهی غربی ارائه داد^(۱) و در عین حال رگه‌هایی از اندیشه وهابی و سرخوردگی‌های او از روحانیت که از دوران طلبگی در تبریز سابقه داشت، در افکار او تأثیر داشتند.

فعالیت‌های علمی و پژوهشی کسروی در راستای سیاست‌های رژیم قرار داشت، به این لحاظ از حمایت تیمورتاش برخوردار بود.^(۲) از کارهای علمی کسروی که همجهت با باستانگرایی این دوره ارزیابی می‌شود می‌توان به برگرداندن *کارنامه اردشیر بابکان* از پهلوی به فارسی اشاره کرد.^(۳) علاقه‌مندی کسروی به ایران باستان به گونه‌ای بود که خود را به سبب سید بودن به *شهربانو* و یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی منتسب می‌ساخت.^(۴) تلاش کسروی در ایجاد زبانی نوین و عربی‌زدایی همسو با سیاست‌های فرهنگی رژیم بود، گرچه او فرهنگستان را هم قبول نداشت و اعضای آن را بیسواد می‌خواند.^(۵) اقدامات کسروی در ابداع کلماتی از ریشه زبان پهلوی، موجب انتقاد برخی همچون *ملك الشعراء بهار* گردید.

کسروی اصولاً مخالف بسیاری از شعایر مذهبی بود و از آنها به عنوان خرافات یاد می‌کرد. مخالفت او با روحانیون نیز در نزد خواص آشکار بود، از این رو بی‌جهت نبود که تیمورتاش به او پیشنهاد کرد به حزب *ایران نو* بپیوندد و به عنوان مدعی‌العموم به اصفهان برود و با پشتیبانی حزب با ملایان نبرد کند.^(۶)

اگرچه کسروی تحت تأثیر عقاید *گاندی* و برخی دیگر از نویسندگان این دوره، تمدن جدید اروپایی و ماشینیزم را مورد حمله قرار می‌داد، اما در کنار آن به بهانه مبارزه با خرافات، با دین و مذهب به مبارزه برخاست. در نظر او تمام تشریفات مذهبی، خرافات بودند.^(۷) نظرات او درباره مذهب، متأثر از عقاید وهابیه بود، از این رو تفسیر آیات قرآن را

۱. یوسف فضایی. تحقیق در تاریخ و عقاید: شیخگیری، بابگیری و کسروی‌گرایی. (تهران، عطایی. ۱۳۶۳)، ص ۲۶۰.

۲. کسروی. پیشین، ص ۲۷۹.

۳. همان، ص ۲۷۴.

۴. مجتهدی، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت. ص ۱۲۷.

۵. همان، ص ۱۳۰.

۶. کسروی، پیشین، ص ۲۷۲.

۷. مجتهدی، پیشین، ص ۱۲۸.

قبول نداشت و احادیث را غیر معتبر می‌شمرد. کسروی همچنین به علما می‌تاخت، به این سبب که دولتها را جائز می‌دانند و مردم را بد آموز می‌کنند و آنان را به زیارت قبور هدایت می‌نمایند. او در عین حال از رضا شاه طرفداری می‌کرد، و این مقارن با سرکوب قیام گوه‌رشاد و تبعید آیه‌الله قمی بود.^(۱) ایراداتی که کسروی بر مذهب شیعه گرفته غالباً مأخوذ از علمای متعصب سنی نظیر ابن حجر و موسی جاراالله است. شیوه ایراد به اسلام را نیز از کتابها و اقوال مبلغین آمریکایی فرا گرفته است.^(۲)

کسروی در جهت نیل به مدینه فاضله خود در پایان دادن به اختلافات مذهبی و خرافات، با فرقه‌هایی چون بابیه و بهاییها و صوفیان مخالف بود. در مراسم یکم دی ماه به سوزاندن آثار ادبیات کلاسیک ایران دست می‌زد.^(۳) بعلاوه بعضی از کتب دعا از جمله مفاتیح الجنان را نیز به آتش می‌سپرد.^(۴) تسامح رژیم در برابر اقدامات باصطلاح فرهنگی و علمی کسروی از آن جهت بود که وی دین رسمی و شعایر مذهبی را مورد حمله قرار می‌داد. از این رو کتاب آیین با آنکه از اصلاحات رضا شاه انتقادهایی می‌کرد و پیام اصلی آن محکوم کردن مادیکرایسی غرب بود، اجازه انتشار یافت (سال ۱۳۱۱/۱۹۳۲ ش) زیرا که این کتاب نسبت به اسلام سنتی و بویژه روحانیون شیعه نیز انتقاد کرده بود.^(۵) مسلم است که رژیم رضا شاه به تفکرات مستقل اجازه فعالیت نمی‌داد، اما اختلافات کسروی با ایدئولوژی رسمی کشور جدی نبود و رژیم می‌توانست براحتی آنها را نادیده بگیرد.

کسروی^(۶) در اواخر دوران رضا شاه دین نوین خود را که "پاکدینی" می‌نامید عرضه کرد. او به طور کلی با توجه به مقتضیات زمان، اسلام را برای جهان امروز کهنه شده می‌دید^(۷) و تقریباً دعوی انشراح صدر و یک نوع نبوت کرد.^(۸)

۱. مأخذ قبلی، ص ۱۳۰.

۲. همان، ص ۲۲۴.

۳. همان، ص ۱۳۰ و نیز: طبری، ایران در دو سده واپسین، ص ۲۵۹.

۴. صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۳۲.

5. Banani' the modernization of Iran' p. 149.

6. Ibid.

۷. طبری، پیشین، ص ۲۶۰.

۸. مجتهدی، پیشین.

هدف کسروی از دین جدید «یکی شدن توده» و در واقع ایجاد «وحدت ملی» بود. این همان هدفی بود که رژیم نیز می‌خواست، اما این وحدت ملی اجباری هیچگاه فراهم نشد، چرا که به نفی دین اصیل و ارزشهای مذهبی معتقد بود که از عناصر مهم وحدت ملی محسوب می‌شدند.

۳-۷-۴- صوفیگری

اگرچه از سیطرهٔ مذهب در دوران رضا شاه کاسته شد، لیکن تلاش جهت جایگزین کردن شکل جدیدی از مذهب در قالب عرفان صوفیانه وجود داشت. در کنار جریان قدیمی صوفیانه، شکلی از درویشی و عرفان مآبی از سوی تنی چند از روشنفکران فراماسون ایرانی، که بخشی از آن تحت تأثیر خاورشناس مشهور انگلیسی ادوارد براون قرار داشت، احیا و ترویج شد. از میان رجال با نفوذ رژیم، محمدعلی فروغی و گروهی از روشنفکران و محققان و استادان دانشگاه مانند بدیع الزمان فروزانفر، جلال الدین همایی، دکتر قاسم غنی و علی اصغر حکمت هر یک در حدودی نقشی بازی کرده‌اند.

به کوشش فروغی، تعلیمات عرفانی در کتب درسی وزارت فرهنگ رخنه کرد.^(۱) در آمیختگی برخی نظریات عرفانی با بعضی تعالیم لژهای فراماسونی و برخی تعالیم محفل‌های بهایی، عرفان را به یکی از مهمترین اشکال ایدئولوژیک رایج ایام رضا شاه بدل ساخت. در ردیف تعالیم درویشی و عرفانی در این دوره به کمک کسانی مانند دکتر اعلم الدوله ثقفی تبلیغ وسیع از «احضار ارواح» شد و شارلاتان‌هایی مانند سید منصور کشفی، خواب مغناطیسی را وسیله‌ای برای دکانداریها و گاه عملیات تبهکارانهٔ خود قرار می‌دادند. این نوع فریبکاریهای فرنگی، با جفر و رمل و سیمیا و کیمیای سنتی درآمیخته، مراکز متعددی در تهران و شهرها دایر بود که تأمینات رضا شاهی از طریق آنها برای رازخوانی در خانواده‌ها استفاده می‌کرد.^(۲)

۴-۷-۴- بهائیت

یکی دیگر از جریانهای انحرافی که با تسامح نسبی رژیم روبرو بود و در اثر همین

۲. همان، صص ۲۵۰ و ۲۵۱.

۱. طبری، پیشین، صص ۲۴۸ و ۲۴۹.

تسامح بیش از پیش در ایران پا قرص کرد و «محافل» و «بیت العدل» خود را دایر ساخت، کیش بهاییگری بود. البته به دستور رضا شاه ضمن بستن مدارس ارمنیها و یهودیان و زرتشتیها، مدرسه خاص بهاییها نیز تعطیل شد، بعلاوه کتب ردیه شدیدی علیه بهائیان نشر یافت، ولی بهائیان نیز به کار خود مشغول بودند و شبکه محافل خود را توسعه می دادند.^(۱)

الول ساتن می نویسد:

«آیین بهایی در ایران مورد تنفر بلکه تحت تعقیب است، اما احتمال می رود که عده زیادی از بهاییها به طور محرمانه در این کشور زندگی کنند.»^(۲)

بهاییها نیز فعالیتهای خود را در زمینه های فرهنگی تعقیب می کردند. مدارس بهائیان تهران که شامل دبستان و متوسطه می شد از پرستیژ خاصی طی دو دهه قبل و بعد از سلطنت رضا شاه برخوردار بود و این در حالی بود که بهاییها توسط دولت تحت فشار بودند و به رسمیت شناخته نمی شدند. در واقع تعداد زیادی از خانواده های روشنفکر و با نفوذ تهران نام فرزندان خود را در این مدارس ثبت می کردند. دختران ارشد رضا شاه و پسر ارشد او (شاه بعدی) آموزشهای اولیه خود را در مدارس ابتدایی بهائیان تهران دیدند.^(۳) به گفته فردوست: «رضا شاه با بهائیت روابط حسنه داشت تا حدی که اسدالله صنیعی را که يك بهایی طراز اول بود، به آجودانی مخصوص ولیعهد منصوب کرد.»^(۴)

خلاصه و نتیجه:

سیاست مذهبی دوران حکومت رضا شاه مهمترین شاخصه این حکومت با سایر حکومتهای تاریخ ایران به شمار می رود. در این دوره با حاکمیت تفکر سکولاریسم تز جدایی دین از سیاست عملی شد و روحانیون از شریک بودن در اموری که سالیان متمادی در حکومتها با فراز و نشیبهای از آن برخوردار بودند بکلی کنار گذاشته شدند. البته سیاست مذهبی جدید یکباره صورت نگرفت، بلکه در یکی دو سال اول سلطنت، رفتار و سلوک

۱. مأخذ قبلی، صص ۲۵۵ و ۲۵۶.

۲. الول ساتن، رضا شاه کبیر یا ایران نو، ص ۴۳۵.

3. Banani, OP. Cit, P. 96.

۴. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۱، ص ۳۷۴.

رضا شاه، همچون پیش از سلطنت همراه با ریاکاری و مماشات نسبی با روحانیون بود. پس از ناکامی اقدام علمای اصفهان به رهبری حاج آقا نورالله اصفهانی، سیاست مذهبی جدید بتدریج برملا شد و سعی شد دین و مذهب و روحانیت همچون سایر نهادهای فرهنگی و اجتماعی این دوره به زیر سلطه دولت درآیند. مسلم بود که این سیاست نوین فراتر از ایده‌های شخصی و فردی رضا شاه بود و در این زمینه تجددگرایان بی‌اعتقاد به مذهب، چون تیمورتاش نبض جریانها را در دست داشتند و زرتشتیان با نفوذی چون اردشیر جی خط دهنده اصلی به شاه شمرده می‌شدند. البته برخی رفتارها از قبیل ارسال هدایا برای برخی روحانیون داخل و خارج ایران، دیدار و عیادت از برخی علما و سفر به مشهد، از سوی رضا شاه صورت می‌گرفت، ولی این امور بیشتر در نیمه اول سلطنت او رواج داشت و پس از آن هم به علت بی‌نیازی به حمایت علما و نیز بی‌علاقگی آنان به او پس از افشای چهره واقعی، این ارتباط به حد اقل کاهش یافت. گفتنی است رضا شاه حتی در شدیدترین اقدامات ضد اسلامی مانند کشف حجاب سعی می‌کرد جواز آن را از علما بگیرد و یا ایجاد محدودیتها علیه مذهب و روحانیون را به عنوان اصلاحات و زدودن خرافات مطرح می‌ساخت، و از اینکه به عنوان فردی بی‌اعتقاد شمرده شود حذر می‌کرد، لیکن کوششی نیز در جهت مطرح ساختن خود به عنوان شاه شیعه نمی‌نمود.



با حاکمیت تجددگرایان آنچه که بر سر ارزشهای مذهبی آمد، فراتر از اعتقاد به جدایی دین از سیاست بود. زیرا در برابر اهداف فرهنگی رژیم، آداب و رسوم مذهبی یک مانع جدی به شمار می‌رفت. عشق و علاقه مردم به اسلام و اولیای آن و تقدسی که برای آنان قایل بودند، مسلماً از نفوذ و گسترش ایدئولوژی شاهنشاهی که در آن پادشاه موجودی آسمانی، بی‌همتا و مقدس محسوب می‌شد، به شکل مطلوب و دلخواه سیاستگذاران فرهنگی، جلوگیری می‌کرد. در واقع لازمه پذیرش فرهنگ شاهنشاهی زدودن فرهنگ اسلامی و شیعی بود. طبیعی بود برای اجرای چنین اعتقادی، امکانات و توانایی سیاستگران فرهنگی محدود بود. آنان تمام تلاش خود را در جهت اجرای این منویات به کار بردند تا

ارزشهای مذهبی ابتدا از حاکمیت منحصر به فرد خود به زیر اقتد و سپس در حاشیه قرار گرفته و منزوی شود. از این رو نه تنها به تمامی احکام اجتماعی اسلام از قبیل احکام ازدواج و طلاق، حدود و تعزیرات، امر به معروف و نهی از منکر و امثال آن بی اعتنایی شد، بلکه احکام فردی همچون نماز و روزه نیز دستخوش غرض ورزیها گردید و با شعایر مذهبی از قبیل روضه و مراسم ترحیم مخالفت صورت گرفت. رواج فحشا و شرابخواری به شکل علنی، تخریب برخی مدارس و مساجد، به راه انداختن کارناوالهای شادی به شکل مرسوم در اروپا، نمونه هایی از خصومت با مذهب و اعتقادات مذهبی بود. در کنار این سیاستهای عمومی دولتی، جریانهای انحرافی نیز با استفاده از منابر و نشریات، دین رسمی و روحانیت را مورد حمله قرار می دادند. درحالی که مذهب و باورهای مذهبی مورد تاخت و تاز قرار داشت، اقلیتهای مذهبی و سایر مرامهای شبه مذهبی با راحتی خاطر بیشتری به زندگی ادامه می دادند.

بخش دیگری از سیاست مذهبی حکومت رضا شاه مربوط به روحانیون و متولیان مذهبی می شود. به طور کلی مواضع اتخاذ شده در مورد روحانیون در دوران رضا شاه شامل مراحل زیر بود:

۱- تحدید آنها از طریق اجرای قانون لباس متحدالشکل و امتحان گرفتن به منظور اخذ جواز عمامه.

۲- از بین بردن نفوذ اجتماعی آنان از طریق تغییر و تحولات در امور قضایی و کوتاه کردن دست آنان از اوقاف.

۳- سرکوبی اعتراضها و انتقادات و تبعید و قتل تعدادی از آنها.

۴- تحت پوشش قرار دادن و متمرکز ساختن بخشی از روحانیت طی يك برنامه بلند مدت در دانشکده معقول و منقول.

۵- همسان سازی و تربیت روحانیون درباری و دولتی به وسیله برنامه کوتاه مدت مؤسسه وعظ و خطابه.

۶- تحقیر آنها از طریق تبلیغات مخرب به اتهام فئاتیک و ارتجاع و قطع ارتباط عاطفی آنان با مردم.

فصل پنجم

تغییر پوشش مردان و زنان

از میان سیاستهای فرهنگی دوران رضا شاه، تغییر پوشش مردان و زنان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. این سیاست که از آغاز تأسیس سلسله پهلوی در ایران به مرحله اجرا درآمد، بیشترین توان و نیروی دستگاههای اجرایی و پلیس را در تمامی این دوران به خود اختصاص داد و این نشاندهنده اهمیت اجرای این سیاست در نزد حکومت جدید بود.

۱-۵- تغییر پوشش مردان:

تحول در نوع پوشش دارای سابقه طولانیتری است و از روندهایی چون تأثیر خانواده‌های خارجی مقیم ایران و مسافرت ایرانیان به اروپا نشأت می‌گرفت. در واقع تجددگرایی برخی افراد و خانواده‌ها در نخستین گام در تغییر نوع پوشش و لباس ظهور یافت. با گسترش مدارس به سبک جدید، محصلان ملزم به رعایت نوع خاصی از پوشش می‌شدند که این امر در اشاعه لباسهایی به سبک جدید بی‌تأثیر نبود.^(۱) از میان اقسام

۱. به عنوان نمونه در سال ۱۹۰۳ مظفرالدین شاه فرمان داد که تمام خانواده‌های مسلمان دخترانشان را از آموزشگاه دخترانه میسیون آمریکایی (مدرسه ایران بیت تیل) که «در آنجا دختران پوشیدن دامن و کفشهای پاشنه بلند را فرامی‌گیرند» بیرون برند. اما پس از ده روز دختران به مدرسه بازگشتند. نک: جان الدر، تاریخ میسیون آمریکایی در ایران، ترجمه سهیل آذری، (نور جهان، ۱۳۳۳) ص ۴۱.

کلاههایی که در اواخر دوره قاجار در جوامع شهری رواج داشت، کلاه مقوایی بود که زمینه ساز کلاه پهلوی گردید.^(۱) بر طبق اسناد موجود حتی پیش از سلطنت رضا شاه، استفاده از کلاه پهلوی در میان معدودی از افراد رواج داشت.^(۲) به دنبال اجرای طرح ادغام نیروهای نظامی (قزاق و ژاندارمری) و متحدالشکل نمودن آنها، رضا خان علاقه‌مندی خود را به اشاعه این طرح در میان تمامی مردم نشان داد. نخستین گام در این راه در مرداد ۱۳۰۶ برداشته شد و هیئت وزیران به پیروی از اندیشه شاه در ۱۵ مرداد تصویب نامه‌ای گذراند و به موجب آن کارمندان دولت و شاگردان مدارس را موظف به پوشیدن لباس متحدالشکل (کت و شلوار و کلاه لبه‌دار) نمود.^(۳)

مسلم است که اندیشه رضا شاه در جهت خواست متجددان بود و شیوه آمرانه و نظامی حکومت مورد رضایت تجددگرایان قرار داشت، زیرا امیال آنها را سریعتر عملی می‌ساخت. هر چند تشویق و تبلیغ استفاده از لباس و کلاه جدید همراه با دستورالعملهای دولتی چند صباحی دنبال شد، ولی لازم بود تا با تصویب قانونی در این باره، این سیاست فرهنگی از پشتوانه قانونی نیز برخوردار گردد و جلوی هرگونه بهانه جویی سد شود.^(۴) بنابراین در ششم دی ماه ۱۳۰۷ «قانون متحدالشکل نمودن البسه اتباع ایران در داخله کشور» به تصویب مجلس هفتم رسید. این قانون شامل چهار ماده بود. طبق ماده اول این قانون، کلیه اتباع ذکور ایران مکلف به پوشیدن لباس متحدالشکل بودند. ماده دوم قانون

۱. جعفر شهری. گوشه‌ای از تاریخ اجتماعی تهران قدیم (تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷) ج ۱، ص ۲۳۱.

۲. رک: واقعه کشف حجاب، اسناد منتشر نشده کشف حجاب در عصر رضا خان (تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی + مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۱) سند شماره ۱ به تاریخ ۱۱ سیچان‌نیل ۱۳۰۳ مطابق سند مذکور «حسین نام در خیابان نسبت به يك نفر که دارای کلاه پهلوی بوده تحاشی نموده و کلاه را گرفته پاره نموده» است و اشخاصی که این کلاه را استعمال نموده‌اند «اظهار می‌دارند ما با کمال میل به افتخار نام پهلوی این کلاه را استعمال نموده‌ایم.» لازم به تذکر است که کلاه پهلوی در جلو یعنی بالای پیشانی دارای يك لبه هلالی بود. ایرج میرزا در تعریف این کلاه اینگونه سروده: دوخته بر دور کلاهش لبه / وان لبه بر شکل مَه يك شبه. نک: محمد اسحاق. سخنوران نامی ایران در تاریخ معاصر. با مقدمه و بازنگری محمد اسماعیل رضوانی (تهران، طلوع، ۱۳۷۱) ص ۱۹۵.

۳. صفایی، رضا شاه کبیر و تحولات فرهنگی ایران، صص ۳۷ و ۳۸ همچنین رک: واقعه کشف حجاب، سندهای شماره ۲ الی ۵ (به تاریخ مرداد و شهریور ۱۳۰۶) و سند شماره ۶ (به تاریخ مهر ۱۳۰۷).

۴. نک: خاطرات صدرالاشراف، ص ۲۹۲.

مذکور پیرامون استشنا شدگان از این قانون بود که شامل:

- ۱- مجتهدین مجاز از مراجع تقلید؛
- ۲- مراجع امور شرعیه دهات و قصبات پس از امتحان؛
- ۳- مفتیان اهل سنت دارای مجوز از دو مفتی سنی؛
- ۴- پیشنمازان دارای محراب؛
- ۵- محدثینی که از دو مجتهد مجاز اجازه روایت داشته باشند؛
- ۶- طلاب فقه و اصول که از عهده امتحان برآیند؛
- ۷- مدرسین فقه و اصول؛
- ۸- روحانیون اقلیتهای مذهبی؛ می شد.

ماده سوم این قانون درباره مجازات متخلفین (نقد یا حبس) و ماده چهارم مبنی بر اجرای این قانون از ابتدای سال ۱۳۰۸ در شهرها و حداکثر تا پایان ۱۳۰۸ در خارج از شهرها بود. همچنین این ماده دولت را مأمور تنظیم نظامنامه ای درباره این قانون می کرد. نظامنامه مربوطه در جلسه ۳ بهمن ۱۳۰۷ به تصویب هیئت دولت رسید که مشتمل بر سه فصل (تعریف لباس متحدالشکل، مستثنیات و مجازات متخلفین) و حاوی بیست ماده بود. وزارت داخله ضمن ارسال نظامنامه قانون متحدالشکل نمودن البسه، خواستار اجرای قانون با يك نظم و ترتیب صحیح و متانت عمل شد.^(۱) همچنین در اواخر اسفند ۱۳۰۷ به حکام و مأمورین نظمیه مرکز و ولایات دستور داده شد تا خاتمه امتحانات طلاب که تا آخر فروردین سال بعد انجام می گیرد، متعرض لباس طلاب نشوند.^(۲)

اهدافی که از سوی رژیم و مبلغان آن از طرح «اتحاد شکل» تعقیب می شده عبارت بودند از:

- ۱- نیل به وحدت ملی ۲- از بین رفتن اختلاف ظاهری با خارجیان ۳- جدا کردن اهل علم واقعی از روحانی نمایان ۴- پایان دادن به اختلاف طبقاتی ناشی از نوع پوشش ۵- قدم گذاردن در راه تمدن و ترقی.

۱. واقعه کشف حجاب، ص ۶۲.

۲. همان، صص ۶۵ و ۶۷.

دلایل فوق کما بیش از سوی اکثر منابع و مآخذ داخلی^(۱) و برخی از نویسندگان و تحلیلگران خارجی^(۲) مورد اشاره قرار گرفته است. بدیهی است برای اتخاذ يك سیاست فرهنگی، تلاشهایی به منظور ارائه دلایل منطقی صورت گیرد. اما از لابلای نوشته‌های مربوط به این موضوع، دلایل واقعی اتخاذ این تصمیم به گونه دیگری ترسیم شده است. **الول ساتن** در این باره می‌نویسد:

«در تعقیب علاقه‌مندی جنون‌آمیز جدید شرقی درباره متحدالشکل شدن لباسها، شاه ایران در سال ۱۹۲۸ دستور اجباری شدن لباس متحدالشکل را برای مردان صادر کرد.»^(۳) در واقع همانگونه که در ترکیه و افغانستان و یا دیگر کشورهای اسلامی روی داد، تغییر کلاه جزئی از برنامه شبیه سازی و هم‌رنگ شدن با فرهنگ و تمدن غرب بود که به‌طور تقریباً یکسان به اجرا گذاشته شد. به گفته **صدرالاشراف**:

«پهلوی با تشویق و راهنمایی چند نفر که از ابتدا طلوع او به او نزدیک شده بودند در درجهٔ اول تیمورتاش و داور و در درجهٔ دوم نصرت الدوله پسر فرمانفرما و اشخاص دیگر معتقد شده بود که باید وضع ظاهر را از لباس و سایر امور تطبیق با اوضاع غربی یعنی اروپاییها نمود.»^(۴)

جالب آنکه طرح تغییر لباس همزمان با تبلیغ پیرامون پاسداری از ارزشهای ملی صورت می‌گرفت، در حالی که با اجرای این طرح، پوشیدن لباسهای ملی ممنوع می‌شد^(۵) و اهالی ایران در هر نقطه‌ای می‌بایست لباسهای بومی خویش را به کنار می‌گذاشتند. حامیان این طرح بیهوده می‌کوشیدند لباس ایرانیان را در نتیجه تأثیر اقوام بیگانه قلمداد کنند و در عین حال در تشریح علت اقتباس و تقلید از نوع پوشش غربی، این عمل را گام برداشتن در جهت تمدن و ترقی می‌دانستند.^(۶) گذشته از علت اصلی طرح تغییر لباس، اجرای این

۱. نک: حکمت، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، ص ۱۶۵؛ اطلاعات در يك ربع قرن، صص ۴۳ و ۵۱؛ نفیسی، تاریخ معاصر ایران، صص ۷۵ و ۸۳؛ مهدیقلی هدایت، خاطرات و خطرات، ص ۴۸۸؛ عبدالله رازی، تاریخ ایران از ازمینه باستان تا سال ۱۳۱۶، ص ۹۲۶؛ صفایی، رضا شاه کبیر و تحولات فرهنگی ایران، ص ۳۷.

۲. نک: نوری اسفندیاری، رستاخیز ایران، ص ۶۳۵.

۳. الول ساتن، رضا شاه کبیر یا ایران نو، ص ۳۷۵.

۴. خاطرات صدرالاشراف، ص ۲۹۱.

۵. پتر آوری، تاریخ معاصر ایران، ج ۲، ص ۸۸.

۶. صفایی، پیشین، صص ۳۷ و ۳۸.

طرح نتایج چندی را نیز در بر داشت، به گونه‌ای که برخی نتایج حاصله را می‌توان به عنوان علل اجرای طرح نیز برشمرد. یکی از مهمترین این نتایج از بین رفتن ملاکهای مذهبی در زندگی اجتماعی بود. پوشش و لباس هر قوم نشانگر اعتقاد مذهبی آن قوم به شمار می‌رود، از این لحاظ مسلمانان از تشبیه به کفار منع شده‌اند. از دیدگاه تجددگرایان که به آتش بس یکطرفه در برابر غرب راضی شده بودند و تعابیر خاصی از ملیت و وحدت ملی می‌کردند ارزشهای ناشی از دین جایگاهی نداشت و مانعی در روند ترقی و تمدن جامعه محسوب می‌گردید.^(۱) با عملی شدن طرح لباس متحدالشکل، نگرش مذهبی نسبت به کفار رنگ می‌باخت و با هم‌رنگ شدن همه به سبک غربی، دافعه مثبت سابق به جاذبه منفی تبدیل می‌شد.

علاوه بر عللی که برشمرده شد، تغییر لباس مردان مقدمه‌ای بود برای عادی سازی موضوع مهمتری که پس از این قرار بود مطرح گردد، یعنی کشف حجاب. هنگامی که شکل ظاهری مردان تغییر می‌یافت، در واقع غرور و غیرت آنان لطمه می‌دید و راه مشکل تغییر پوشش زنان، تا حدی آماده می‌گشت. از این رو بود که بجز منورالفکران، اکثریت جامعه ایران از تغییر لباس خود ناراضی بودند و در برخی نقاط، اظهار نارضایی منجر به حوادثی گردید.^(۲) از جمله در شیراز، مردم با رهبری چند تن از روحانیون در مسجد وکیل اجتماع نمودند و به ابراز مخالفت با تغییر لباس پرداختند. کار شورش به جایی رسید که کارگزاران امر را مورد حمله قرار دادند.^(۳) گفته شده که یکی از دلایل شورش عشایری در سالهای ۱۳۰۷-۱۳۰۹، اعتراض به استعمال کلاه پهلوی بوده است.^(۴)

به‌طور کلی و همانند ترکیه و افغانستان، اجرای برنامه‌های تجدد خواهانه با خشونت همراه بود و نظر مردم محلی از اعراب نداشت، زیرا آنها عوام جاهلی فرض می‌شدند که نیاز به راهنمایی دارند و عقلشان نمی‌رسد تا صلاح و سعادت خود را تشخیص دهند. از طرفی انگیزه مردم در مخالفت با طرح تغییر لباس هم ملی بود و هم مذهبی. به گفته صدرالاشراف:

۱. یکی از سیاحان خارجی معتقد است گذاشتن کلاه پهلوی را برای کاستن از اهمیت مذهب اجباری کرده‌اند. رک: مریت هاکس، *ایران افسانه و واقعیت*، ص ۱۹۴.
۲. الول ساتن، پیشین، و نیز: پتر آوری، پیشین.
۳. صفایی، رضا شاه کبیر در آینه خاطرات، صص ۲۱۸ و ۲۱۹.
۴. رستاخیز ایران، ص ۴۶۶ به نقل از نشریه دلی میل ۲ ژوئیه ۱۹۲۹ (۱۱ تیر ۱۳۰۸).

«طبع مردم نه فقط از تغییر صورت بلکه از عملیات شرعی که می‌گفتند مشتبه به

اروپاییها و نصاری است متنفر بودند.»^(۱)

یکی از سیاحان خارجی نظریک پیرمرد شمالی را درباره کلاه پهلوی اینگونه نقل

می‌کند:

«آنقدر از این کلاه نفرت دارم که مایلیم آن را بدهم به زنم تا به جای ماهی تابه از آن

استفاده کند.»^(۲)

علاوه بر مردم عادی، حتی برخی از رجال سرشناس مانند مستوفی‌الممالک مخبرالسلطنه و صدرالاشراف با تجددگرایان همراهی نمی‌کردند و تا آنجا که زور و اجباری در کار نبود، از تغییر لباس - البته تا مدت محدودی - خودداری کردند.^(۳) در همان زمان از سوی برخی عنوان می‌شد که زیر کلاه (فکر) را باید عوض کرد.^(۴)

تغییر پوشش مردان و زنان در شرق دارای چنان اهمیتی بود که در عین تبلیغات مستمر و مداوم، مراحل این تحول به یکباره صورت نگرفت و در یک روند چند مرحله‌ای و گام به گام به هدف اصلی یعنی اقتباس از ظواهر زندگی غربی و نوع پوشش اروپایی نزدیک شد. در ایران، برای رسیدن به این مقصود از زمینه‌های قبلی موجود در جامعه استفاده شد و بویژه در پی اجرای طرح اتحاد شکل نظامیان و با توجه به علایق شخصی رضا شاه به لباس و کلاه نظامی، در ابتدا استعمال کلاهی که به علت انتساب به رضا خان «پهلوی» نامیده می‌شد، معمول گردید.^(۵) کلاه پهلوی شباهت زیادی به کلاه کپی فرانسه داشت و آن را می‌توان رابط میان کلاههای قدیمی و جدید (شاپو) دانست.^(۶) علت این سیاست گام به گام می‌توانست آن باشد که استعمال کلاه فرنگی در بدو امر - همانگونه که در ترکیه نیز

۱. خاطرات صدرالاشراف، صص ۲۹۱ و ۲۹۲.

۲. کنتس مادفون روزن، سفری به دور ایران، ص ۳۷.

۳. نک: سفرنامه بلوشر، ص ۱۸۱ مبنی بر اینکه مستوفی‌الممالک همیشه بدون یقه لباس می‌پوشید، خاطرات صدرالاشراف، ص ۲۹۲ درباره عذرتراشی و پیشنهاد او درباره گذراندن قانونی در این باره و نیز: خاطرات و خطرات، ص ۴۸۸.

۴. خاطرات و خطرات، پیشین.

۵. حکمت، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، ص ۱۶۶.

۶. الول ساتن، رضا شاه کبیر یا ایران نو، ص ۳۷۵. وی از تغییر لباس تحت عنوان «انقلاب لباس» یاد می‌کند.

آتاتورک در این باره احتیاط می‌کرد - بر شدت اعتراضها بویژه از سوی روحانیون می‌افزود.^(۱) البته در نظمیه استعمال کاسکت رواج یافت و این تغییر کلاه نظمیه به کاسکت انگلیسی قدری افکار را مشوب ساخت، به‌طوری که آیه‌الله سید محمد بهبهانی در این باره اظهار نگرانی نمود.^(۲)

۲-۵- تغییر لباس دوم:

مرحله اول تغییر لباس مردم ایران که از ابتدای سال ۱۳۰۸ اجرا شد تا سال ۱۳۰۹ نسبتاً عملی گردید. تا این سال واکنشهای مخالف در میان روحانیون، عشایر و سایر اقشار مردم چه با خشونت و چه از طریق تبلیغات و توجیهات کنترل شدند. در این سالها روند تجددگرایی بدون موانع عمده‌ای شتاب می‌گرفت و تقلید از سبک زندگی غربی در شهرها بویژه در میان خانواده‌های مرفه باآسانی رواج داشت. تبلیغات مطبوعات، فیلمهای سینما، رفت و آمد با خانواده‌های اروپایی، شرکت در مجالس رقص در کلوپها و امثال آنها، همگی نشان از تحولی اساسی در معیارهای زندگی در نزد طبقات شهری داشت. چنین تغییراتی هرچند در میان عده قلیلی از جامعه مشاهده می‌شد، اما این تعداد قدرت سیاسی و فرهنگی را در دستان خود داشت و از رضا شاه با همه قدرت و خشونت نظامی، به عنوان جاده صاف کن سود می‌جست.

متجددان ایرانی که در مسافرتهاى خویش به اروپا و کشورهای همجوار به مقایسه اوضاع اجتماعی آنها با جامعه خویش می‌پرداختند، به رقابت با آنها برخاستند. کشور ترکیه بویژه حس حسادت آنان را تحریک می‌کرد. از این رو بعید نیست که آنان به منظور قبولاندن بیش از پیش الگوهای مدرن زندگی اجتماعی، رضا شاه را تشویق به بازدید از ترکیه کرده باشند. این سفر از ۱۲ خرداد تا ۲۰ تیر ۱۳۱۳ به طول انجامید. هرچند این سخن دولت آبادی که: «شاه از ترکیه به دولت تلگراف کرد که رعیتها برای اینکه در آفتاب کار می‌کنند کلاه تمام لبه بر سر بگذارند»^(۳) اغراق آمیز است، لیکن تأثیر سفر ترکیه بر

۱. سفرنامه بلوشر، ص ۱۸۱.

۲. خاطرات و خطرات، همانجا.

۳. دولت آبادی، حیات یحیی، ج ۴، ص ۴۳۱.

تسریع تجددگرایی در اکثر منابع این دوره متذکر شده است. عباس مسعودی مدیر روزنامه اطلاعات که از همراهان رضا شاه در این سفر بوده می گوید:

«تغییر کلاه معروف لبه دار پهلوی به کلاه اروپایی پس از این سفر بود.^(۱) بعد از بازگشت از مسافرت ترکیه بود که فکر تغییر کلاه در رضا شاه قوت گرفت و این تغییر را تشویق می نمود و معتقد بود که اختلاف ظاهری ایرانیها با اروپاییها برداشته شود. او می گفت باید ایرانیها خود را با خارجیها یکسان بدانند و در ترقی و پیشرفت تشویق و تأیید شوند و بدانند تفاوتی از لحاظ روح و جسم و استعداد جز همین کلاه در ظاهر در بین نیست و باید این تفاوت را بردارند و عملاً کار کنند تا خود را به آنها برسانند.»^(۲)

رضا شاه یکبار نیز در توضیح سختگیری خود در این زمینه گفته بود:

«علت اینکه در این کار اصرار می ورزم این است که در سالهای گذشته در ایام نکتبیار ایران، ایرانی، هر کس را که شاپو بر سر داشت به خود رجحان می داد و از کلاه فرنگی می ترسید. من می خواهم ایرانی با گذاشتن این کلاه خود را مانند آنها ببیند و بفهمد که فرنگی به او برتری ندارد.»^(۳)

بنابر نظر رضا شاه برای درمان دردهای ایران چاره ای بجز توسل به غرب وجود نداشت. آنچه که در فحوای گفته های او رخ می نماید حس خود کم بینی و حقارت در برابر غرب است. رضا شاه تنها اختلاف موجود میان ایرانی و اروپایی را در کلاه آنها می دید. این اعتقاد آنچنان سخیف بود که حتی از سوی برخی از چهره های سرشناس همچون مخبرالسلطنه و دولت آبادی با استهزا یاد شده است.^(۴) در حقیقت به بهانه جبران عقب ماندگی، سلطه فرهنگی غرب با آغوش باز پذیرفته شد و کلاهی که به کلاه سربازان انگلیسی شباهت داشت^(۵) بر مردم تحمیل گردید و کلاه پهلوی که در مکاتبات اداری از آن

۱. صفایی، رضا شاه کبیر در آینه خاطرات، ص ۳۴۶.

۲. اطلاعات در یک ربع قرن، ص ۱۳۷.

۳. صفایی، پیشین، ص ۲۵۷ به نقل از سرتیپ محمدعلی صفاری.

۴. دولت آبادی می نویسد: خواه و ناخواه همه کلاه تمام لبه به سر گرفتند تا مگر عوض شدن کلاه رفته رفته سرها و دماغها و اندیشه ها را عوض نماید و گرنه سر بی فکر چه افسر بر سر بگیرد چه افسار تفاوت نخواهد داشت. نک: حیات یحیی، پیشین.

۵. نوری اسفندیاری، رستاخیز ایران، ص ۶۲۹ به نقل از: استار مورخ ۱۲ ژوئن ۱۹۲۴ (۲۲ خرداد ۱۳۱۳).

تحت عنوان «کلاه مقدس پهلوی»^(۱) یاد می‌گردید به ناگاه کنار گذاشته شد و از آن پس به افراد خاندان سلطنتی اختصاص یافت.^(۲) به گفته برخی از محققان خارجی - که البته ظاهراً غیرقابل باور است - رضا شاه کلاههای تمام لبه را نه فقط برای خلاص شدن از هویت ملی انتخاب کرد، بلکه این موضوع مداخله‌ای بود در رویه نماز خواندن مسلمانان که مستلزم آن بود که مؤمنان پیشانی خود را بر زمین بگذارند.^(۳)

به هر حال، به گفته مخبر السلطنه:

«امر صادر شد که از اول فروردین ۱۳۱۴ مردها کلاه فرنگی (لگنی) بر سر بگذارند.»^(۴) استفاده از کلاه تمام لبه دار (شاپو) همانند کلاه پهلوی از اعضای کابینه دولت و نمایندگان مجلس آغاز شد. به گفته صدرالاشراف:

«در اوایل خرداد ۱۳۱۴ رضا شاه هیئت دولت را احضار و به آنها گفت: ما باید صورتاً و سنتاً غربی بشویم و باید در قدم اول کلاهها تبدیل به شاپو بشود و پس فردا که افتتاح مجلس شورا است همه باید با شاپو حاضر شوند و در مجالس کلاه را به عادت غربیها باید بردارند.»^(۵)

بنابر نوشته سالنامه پارس:

«از اواسط خرداد ۱۳۱۴ تمایل شدیدی در استعمال کلاه تمام لبه در مرکز و ولایات به ظهور رسید که به فاصله يك هفته تمام اهالی تهران کلاههای سابق را به کلاه تمام لبه تبدیل و لباس بین المللی خود را تکمیل کردند. اهالی ولایات نیز در این طریق به اهالی تهران تأسی کرده در ظرف يك ماه در تمام مملکت کلاه تمام لبه تعمیم یافت.»^(۶) به‌طور کلی در اجرای سیاستهای فرهنگی در ابتدا سعی می‌شد از طریق تبلیغات و

۱. نك: واقعه كشف حجاب، سند شماره ۶.

۲. رستاخیز ایران، ص ۷۲۶ به نقل از تایمز مورخ ۲ ژوئیه ۱۹۳۵ (۱۰ تیر ۱۳۱۴) و نیز همانجا، ص ۷۳۳ به نقل از گلاسکو هیرالد مورخ ۳۰ نوامبر ۱۹۳۶ (۹ آذر ۱۳۱۵) همچنین الول ساتن، ص ۳۷۵.

3. see: Ervand Abrahamian, *Iran Between Two Revolutions*, PRINCETON University Press, Princeton, New Jersey, 1983, P. 143.

۴. مهدیقلی هدایت، خاطرات و خطرات، ص ۵۱۹.

۵. خاطرات صدرالاشراف، ص ۳۰۲.

۶. سالنامه پارس ۱۳۱۵ همچنین روزنامه تجلید ایران مورخ ۱۵ تیر ۱۳۱۴ به نهضتی که در این باره از يك ماه پیش از این در مرکز و سایر ایالات و ولایات شروع شده بود، اشاره دارد.

ایجاد جو کاذب و برپایی جشنهایی، مردم تشویق و ترغیب شوند و پس از آنکه با عدم رضایت آنان روبرو می‌شدند، خشونت و زور به کار گرفته می‌شد. در تغییر لباس دوم نیز مطبوعات به تبلیغ درباره کلاه بین‌المللی پرداختند و آن را به دلیل جلوگیری از اشعه آفتاب و نیز از نظر شکل ظاهری مرجح دانستند.^(۱) استدلال ضررهای ناشی از اشعه آفتاب همان چیزی بود که در ترکیه به آن استناد شده بود.

طبق مندرجات جراید یومیّه اهالی شهرهای مختلف از کلاه تمام لبه استقبال می‌نمودند. بطوری که در برخی نقاط این کلاه کمیاب شد.^(۲) مستخدمین دولت اولین کسانی بودند که دستور اجبار در مورد آنها اجرا می‌شد. در بخشنامه‌ای به تاریخ ۸ تیر ۱۳۱۴ دولت فروغی اشعار داشت که:

«استعمال کلاه بین‌المللی برای مأمورین دولتی اجباری است و باید هر چه زودتر کلیه مأمورین کلاه خود را تغییر دهند و هر یک از مأمورین و مستخدمین تعلیل یا استنکاف نمایند، فوراً منتظر خدمت خواهند شد.»^(۳)

اجبار و خشونت علاوه بر کارمندان بر عموم مردم نیز وجود داشت و حتی سختگیری بیش از تغییر لباس مرحله اول (کلاه پهلوی) بود و هر گونه کلاهی که مغایرت با کلاه بین‌المللی داشت توسط مأمورین پاره می‌گردید.^(۴)

تبلیغات در مورد استعمال کلاه بین‌المللی افزایش یافت و در این راستا جشنهایی برپا گردید و در آن شخصیت‌های گوناگون به تمجید از اقدام رضا شاه در بیدار کردن ملت از خواب تلخ و دادن حق حیات و درآوردن آنها در زمرة ملل متمدن پرداختند.^(۵) در برخی از مطبوعات سعی گردید تا این اقدام مطابق خواست مذهب توجیه گردد. به عنوان مثال *روزنامه اختر چاپ اصفهان* (۸ تیر ۱۳۱۴) ضمن بیان این نکته که هر دوره که تمدنی

۱. م. ر. هزار، *دوران پهلوی*، ...، ص ۱۰۴.

۲. سینا واحد. *قیام گومر شاد* (تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۶)، ص ۴۵، به نقل از *روزنامه تجلید ایران*، ش ۱۶۷۲ (۲۹ خرداد ۱۳۱۴) و نیز ص ۴۹ به نقل از *روزنامه آزادی*، ش ۹۷۰ (۱۲ تیر ۱۳۱۴).

۳. همان، ص ۴۲ به نقل از *روزنامه تجلید ایران*، ش ۱۶۷۸ (۸ تیر ۱۳۱۴) و نیز همان، ص ۴۹ به نقل از *روزنامه آزادی*، ش ۹۶۹ (۹ تیر ۱۳۱۴).

۴. الول ساتن، *رضا شاه کبیر یا ایران نو*، ص ۳۷۵.

۵. سینا واحد، *قیام گومر شاد*، صص ۴۲-۴۵ به نقل از *روزنامه تجلید ایران*، ش ۱۶۸۰ (۱۱ تیر ۱۳۱۴).

شکوفایان بوده لباس آن قوم، الگوی دیگران بوده، معتقد است در این دوره نیز باید به مقتضای زمان لباس پوشید. نویسنده مقاله این روزنامه همچنین می‌نویسد:

«دیانت بر ارواح و قلوب مردم حکومت دارد نه بر اجسام و ظواهر آنها، خاصه دین اسلام که از موهومات و خرافات بری است. اینطور دیانتی با این بسط و توسعه که می‌خواهد دنیا را زیر استیلای خود بیاورد دور از حکمت و دانش است که لباس مخصوصی برای پیروان خود دستور دهد، زیرا هر اقلیمی و هر ناحیه‌ای به اختلاف حرارت و برودت و اعتدال و مزاج و سلیقه و حکومت و طبیعت از حیث ماکل و مشرب و ملبس يك نوع احتیاج... دارد که آن دیگری ندارد.»^(۱)

این نوشته‌ها که در مرحله اول تغییر لباس نیز وجود داشت، درصدد بود تا بقبولاند که تغییر لباس و پذیرش فرهنگ غربی مغایرتی با اسلام ندارد. چنین برداشت غلطی درحالی بود که بی‌اعتنایی به ارزشهای اسلامی و ملی از دید بیگانگان نیز دور نبود. *نشریه/استار* در مقاله‌ای تحت عنوان «آداب و سنن قدیمی ازین می‌رود» به نقل از خبرگزاری رویتر نوشت:

«طبق بخشنامه‌ای برداشتن کلاه از سر در مقابل بزرگتران دلیل احترام می‌باشد و این عمل، درست نقطه مقابل عادت قدیمی ایرانیان است که برهنگی سر را علامت بی‌ادبی و عدم رعایت آیین بزرگتری و کوچکتری می‌دانستند.»^(۲)

در ۱۴ تیر ماه ۱۳۱۴ آداب استعمال کلاه بین‌المللی از سوی وزارت داخله به حکام ولایات ابلاغ شد.^(۳) برخی از این آداب عبارت بود از:

- در مواقع ورود به اتاق حتماً باید کلاه را بردارند برای احترام کامل، البته بایستی کلاه را در خارج اتاق بگذارند و در موارد دیگر ممکن است دست بگیرند.
- در مواقع برخورد در خیابان و معابر عمومی برای اجرای مراسم تعارف، شخص کوچکتتر (چه از حیث مقام و چه از لحاظ سن) باید قبلاً کلاه خود را بردارد و پس از ادای همان مراسم از طرف [مقابل] مجدداً کلاه را به سر بگذارد.

۱. هزار، پیشین، ص ۱۰۹.

۲. رستاخیز ایران، ص ۶۹۲، به نقل از *استار*، ۱۲ ژوئن ۱۹۳۴ (۲۲ خرداد ۱۳۱۳).

۳. قیام‌گوهرشاد، صص ۴۷ و ۴۸ به نقل از *روزنامه تجدد ایران*، ش ۱۶۸۲ (۱۴ تیر ۱۳۱۴).

- در مواقعی که چند نفر در نقطه‌ای جمع هستند یا عبور می‌نمایند چنانچه شخص خارجی برسد که با يك نفر از آن جمعیت آشنایی داشته باشد موقعی که مبادلهٔ تعارف و سلام بین این دو نفر به وسیلهٔ کلاه می‌شود سایرین هم باید به احترام رفیق همراه خودشان به شخصی که جهت آنها احتراماً کلاه برداشته کلاه خود را بردارند.

همانگونه که گفته شد سختگیری در مورد استعمال کلاه بین المللی بسیار شدید بود و مردم درگیر در مشکلات اقتصادی بار دیگر با نغمهٔ جدیدی از سوی تجددگرایان مواجه شدند. رضا شاه بازرسینی را به مناطق گوناگون اعزام می‌کرد تا نتایج حاصله از پیشرفت موضوع را به اطلاع وی برسانند.^(۱) مردم ناچار بودند به هر نحو ممکن کلاهی فراهم آورند و بر سر بگذارند. شدت عمل مأموران در این زمینه بیش از گذشته بود. در برخی نقاط تقاضا برای کلاه موجب شد تا فروشندگان قیمت آن را گران کنند و این موضوع برای مردم که در فقر غوطه‌ور بودند، قابل تحمل نبود. تمامی این مسائل در کنار تعصب مذهبی مردم، تبلیغات علیه روحانیت و نیز اخباری که دربارهٔ کشف حجاب بانوان به گوش می‌رسید، مردم مشهد را ناگزیر از ابراز انزجار از اوضاع کلی اجتماعی نمود و بتدریج دامنهٔ آن چنان گسترش یافت که به رویارویی قهرآمیز آنان با رژیم انجامید. تنها يك هفته پس از انتشار آداب استعمال کلاه بین المللی یعنی در ۲۰ و ۲۱ تیر ۱۳۱۴ بود که اعتراضات روحانیون و مردم مشهد به شدیدترین قیام عمومی در دوران رضا شاه تبدیل شد و سرانجام با یورش مسلحانه و با کشتاری فجیع این قیام سرکوب گردید.

۳-۵- کشف حجاب

موضوع کشف حجاب بانوان جزئی از مجموعه خواستهایی بود که بسیاری از روشنفکران و متجددین پس از مشروطه در قالب «آزادی زنان» مطرح می‌کردند. روشنفکران اعم از مردان و زنان یکی از معضلات مهم اجتماعی ایران و از مهمترین عوامل عقب ماندگی ایران از غرب را اصول حاکم بر مسائل حقوقی و فرهنگی جامعه می‌پنداشتند و هنگام مواجهه با مشکلات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی ایران، تنها راه و یا شاید سهل ترین راه را اقتباس از کشورهای اروپایی می‌دانستند. از این رو تبلیغات بسیار

۱. نک: صفایی، رضا شاه کبیر در آینهٔ خاطرات، ص ۲۵۶ به نقل از سرتیپ محمد علی صفاری.

زیادی در مطبوعات و اجتماعات در این جهت وجود داشت و در این راه در موارد بسیاری علت یابی معضلات فرهنگی به طور ناقص صورت می گرفت و به همین جهت نسخه های آنان برای درمان نابسامانیهای اجتماعی ناکافی و گاه مضر بود.

تبلیغات در جهت نوگرایی و تجدد طلبی با آغاز سلطنت رضا شاه بیش از گذشته شد و چون از حمایت دولت جدید برخوردار بود بتدریج از صراحت بیشتری نیز برخوردار شد. با گسترش بحث حول محور «تجدد» نویسندگان مطبوعات و روشنفکران ابتدا اینگونه وانمود می کردند که تجدد مآبی مانع و سدّی در مقابل دین نیست. روزنامه *حبل المتین* در مقاله ای *امام علی (ع)* را رئیس المتجددین نامید.^(۱) این رویه منافقانه که پیش از این نیز در نوشته های روشنفکران وجود داشت و حتی در هنگام رسمیت یافتن کشف حجاب نیز عنوان می شد ناشی از بیم و هراس گویندگان از واکنش مردم بود، چرا که پابندی مردم به اعتقادات دینی و شعائر اسلامی، شدید و غیر قابل کنترل بود. از این رو بود که در جهت کاهش تعصبات مذهبی، اقدامات و برنامه هایی به طور همزمان صورت گرفت. از دیگر موضوعاتی که در جهت ترویج تجدد طلبی در تبلیغات و مقالات نشریات وجود داشت، مقایسه اوضاع ایران با کشورهای همسایه بود. تحولاتی که در زمینه غربگرایی در ترکیه آتاتورك صورت می گرفت و نیز اقدامات *امان الله خان* در افغانستان مورد توجه روشنفکران ایرانی بود و گاه و بیگاه در مطبوعات انعکاس می یافت. *حبل المتین* در یکی از شماره های خود تحت عنوان «تعلیم و تربیت نسوان افغان» تحولات افغانستان را یادآور شد و ملت متمدن ایران را کمتر از آنان در کسب تجدّد ندانست.^(۲) تقلید از ترکیه که پیش از دیگر کشورهای خاورمیانه آغاز به تحولات اساسی در جهت خواست غریبان کرده بود بشدّت مورد توجه رجال ایران و رضا شاه قرار داشت. علاوه بر مطبوعات، تعداد زیادی از کانونهای جدید التّأسیس، تئاتر و سینما و کلوپها و... ابزارهایی بودند که نوگرایی و تجدد طلبی و طرز زندگی غربی را رواج می دادند. لحن روزنامه ها نیز بتدریج صراحت بیشتری یافت و به طور نمونه در روزنامه *حبل المتین* دلایلی بر وجوب رفع حجاب درج گردید.^(۳) دولت نیز در جهت

۱. *حبل المتین*، سال ۳۵، شماره ۴۰ و ۴۱ (۹ آبان ۱۳۰۶) ص ۱۸.

۲. همانجا، صص ۸-۱۰.

۳. همان، شماره ۴۶ و ۴۷ (۳۰ آبان ۱۳۰۶) صص ۱۰ و ۱۱.

تقویت سیاستهای تجدد طلبانه در اولین قدم نوع پوشش مردان را تغییر داد. در این زمان (سالهای ۱۳۰۶ و ۱۳۰۷) در دربار از سوی ملکه منع چادر نماز و ترویج دکلته می شد و حتی همسر رئیس الوزرای وقت (مخبر السلطنه هدایت) به سبب استفاده از چادر نماز مورد ایراد قرار گرفت، به گونه ای که از رفتن به دربار خودداری ورزید.^(۱) با اجرای قانون تغییر لباس مردم ایران که در دی ماه ۱۳۰۷ به تصویب رسید، در ابتدا غرور ملی از ناحیه مردان ضربه پذیر گشت تا پس از آن نوبت زنان شود. در عین حال از ابتدای همین سال با مسافرت خانواده رضا شاه به قم (نوروز ۱۳۰۷) و حضور همسر و دختران شاه به شکلی خلاف سنت رایج اسلامی (به شکل بدحجاب) بی اعتنائی نسبت به حجاب مشخص گردید و حمایت بعدی رضا شاه از عمل خانواده اش و ضرب و شتم روحانی آمر به معروف (شیخ محمد تقی بافقی) نشان داد که رژیم حاضر است در این زمینه خود را رویاروی روحانیون قرار دهد.

با مسافرت امان الله خان امیر افغانستان به ایران سیاست فرهنگی جدید علنی تر گردید. امان الله خان در سفر اروپایی خود همراه با همسرش و هیئت همراه به گونه ای که تمامی زنها روباز در تمام میهمانیها شرکت داشتند در سر راه خود به ایران آمد (خرداد ۱۳۰۷) در اینجا نیز «خانمهای افغان با لباس اروپایی در سر شام بدون چادر» و فقط در حالی که يك تور خیلی نازك بر سر داشتند ظاهر شدند و در بازگشت به افغانستان نیز با «لباس و کلاه اروپایی بدون روگیری» از شهرهای ایران عبور کردند.^(۲)

تا این زمان هنوز شرکت مختلط زنان و مردان در میهمانیها باب نشده بود و در میهمانی هیئت افغان نیز خانمها در مجالس مردان حاضر نشده بودند. ولی از این زمان به بعد بتدریج در میان خانواده های دربار و اشراف چنین اختلاطی صورت گرفت. این موضوع حایز اهمیت فراوانی بود و پس از رسمیت یافتن بی حجابی نیز از مهمترین شیوه های تشویق خانواده ها به شمار می رفت. این شیوه در میان نظامیان و کارمندان دولت زودتر از سایرین عملی گردید. کلوپهایی چون کلوپ ایران متعلق به تیمورتاش وزیر دربار از مراکز مهم این اختلاط بودند و بی حجابی را تشویق می کردند.

۱. خاطرات و خطرات، ص ۵۱۹.

۲. رک: خاطرات سردار اسعد بختیاری، ص ۲۱۸ به بعد.

گزارش کاردار سفارت انگلیس در سپتامبر ۱۹۲۸ (شهریور ۱۳۰۷) به وزارت خارجه دولت متبوع خود نکات جالبی از تحولات اجتماعی ایران به دست می‌دهد. وی ضمن ابراز خشنودی از اینکه در طول چند ماه گذشته گردانندگان کشور از شاه تا سطوح پایین، فعالیت شدیدی را برای مدرن کردن ایران انجام می‌دهند، می‌نویسد:

«از هنگام بازدید پادشاه افغانستان و دیده شدن ملکه ثریا بدون چادر در خیابانهای پایتخت، آزادی زنان ایرانی بیشتر به چشم می‌خورد. تا چندی قبل زنان ایران نمی‌توانستند بعد از ظهرهای جمعه در خیابانهای اصلی تهران با مردان از يك طرف خیابان عبور نمایند ولی اکنون این مسائل از میان رفته و زنان اجازه دارند با مردان در رستورانها بروند و در کنار مردان گرد يك ميز بنشینند. آنها مجازند که به سینما و تئاتر بروند و قسمتی از این مراکز برایشان رزرو شده است. آنها می‌توانند با مردان در يك ماشین، اتوبوس و درشکه بنشینند. البته زنان هنوز هم از چادر استفاده می‌کنند گرچه چادرها بیشتر از روی صورت به کنار می‌رود و با این گرایش تجدد خواهی بعید نیست که بکلی موقوف شود.»^(۱)

همانگونه که از گزارش فوق نیز برمی‌آید رژیم رضا شاه در این زمان حاضر بود کشف حجاب بانوان را رسمیت بخشد، لیکن به چند علت این کار را به تعویق انداخت، ولی به هدایت و راهنمایی جریانهای فکری روشنفکری و غربگرا برای رسیدن به اهداف خود ادامه داد. عللی را که موجب خودداری رژیم از رسمی کردن رفع حجاب شد می‌توان در پابندی عمیق جامعه به حفظ سنتهای دینی و نفوذ نسبی روحانیون در این زمان جستجو کرد. از سوی دیگر رژیم هنوز يك ارزیابی نهایی از چگونگی اجرای طرح تغییر لباس مردم ایران نداشت، چرا که با وجود تحمیل و اجباری که در اجرای این قانون در سراسر ایران وجود داشت، لیکن مقاومتهاى جسته و گریخته در اطراف و اکناف به گوش می‌رسید. در خلال سالهای ۱۳۰۷ و ۱۳۰۸ رژیم بشدت درگیر قیام عشایر فارس بود و صلاح نمی‌دید که با رسمیت دادن بيموقع به کشف حجاب، مخالفین جدیدی برای خود برتراند. از سوی دیگر به دنبال بازگشت امان الله خان پادشاه افغانستان از سفر اروپایی و پیگیری سیاستهای غربگرایانه، شورشی علیه او به وقوع پیوست که به فرار او انجامید. سرنوشت امان الله خان

۱. صفای، رضا شاه کبیر و تحولات فرهنگی ایران، ص ۱۰۱ به نقل از آرشیو وزارت خارجه انگلستان.

هشدار برای رضا شاه محسوب می‌شد^(۱) تا احتیاط بیشتری در اجرای منویات تجدد خواهانه نماید.

براساس گزارش یکی از نشریات خارجی که متن سخنرانی یکی از سیاحان را در ۵ نوامبر ۱۹۳۰ به چاپ رسانده:

«بغرنج ترین مسائل [ایران] موضوع رفع حجاب بانوان مسلمان در شهرهاست...

پس از انقلاب افغانستان در تابستان ۱۹۲۹ عکس العمل شدیدی در تهران مشاهده شده و اخیراً به شهربانی دستور داده شد که در اینگونه مسائل دخالتی ننماید.»^(۲)

با این وجود حمایت ضمنی از زنان بی حجاب در سال ۱۳۰۹ وجود داشت و این نکته علاوه بر خواست دولتمردان ایرانی، خواست دولتهای خارجی نیز بود. به گفته مخبر السلطنه:

«در یازدهمین مجمع عمومی بین‌المللی که ۱۰ سپتامبر ۱۹۳۰ (۸ شهریور ۱۳۰۹) برپا شد و تا ۷ دی ادامه داشت و در آن ۸ نخست وزیر و ۲۳ وزیر خارجه شرکت داشتند، در ضمن مذاکره و پیشنهادات آنان، موضوع مطالعه درباره چگونگی رفتار شرقیان با زنان در دستور کار قرار گرفت.»^(۳)

به گفته او:

«در سال ۱۳۱۰ مجلس شورای ملی، اعزام کمیسیونی از طرف جامعه [بین الملل] را برای منع تجاوزات به حقوق زن در مشرق زمین تصویب کرد بدون آنکه اجازه ردّ داشته باشد.»^(۴)

از آنچه گفته شد روشن می‌شود که عدم حمایت شهربانی از زنان بی حجاب چنانچه صحت داشته باشد، موقتی بوده و پس از مدت کوتاهی جریان حمایت مخفیانه از آنان تداوم یافت. در این سالها تمامی ابزارهای تبلیغاتی اعم از تئاتر، سینما، کلوپها و امثال آنها در خدمت سیاستهای فرهنگی رژیم قرار داشتند. به گفته محمدرضا پهلوی، در سال ۱۳۰۹ به تشویق پدرش، زنهای طبقه عالی ایران در منازل خود لباس اروپایی می‌پوشیدند

۱. الول ساتن، پیشین، ص ۳۷۶.

۲. رستاخیز ایران، ص ۵۰۷ به نقل از سترال ایشی ین سوسایتی جورنال.

۳. خاطرات و خطرات، ص ۴۹۵.

۴. همان، ص ۵۱۰.

و عده کمی جرئت کردند بدون حجاب در خیابانها ظاهر شوند.^(۱)

از دیگر نکاتی که در گسترش بی حجابی نقش داشت، آزادی اقلیتهای مذهبی بود و زنان ارمنی و زرتشتی اجازه داشتند آزادانه لباس بپوشند.^(۲) بر طبق گزارش نظامیه مازندران در خرداد ۱۳۰۹ رفت و آمد يك زن بی حجاب کلیمی در معابر مورد اعتراض علما واقع شده بود. حکومت مازندران در این زمینه از عمل این زن پشتیبانی به عمل آورد و اعتراض علما را وارد ندانست.^(۳)

یکی از سفرنامه نویسان خارجی که در سال ۱۳۱۲ مشغول یادداشت مسائل مربوط به ایران بوده می نویسد:

«می گویند حدود دو سال پیش شاه دستور داده بود تمام کسانی که مایل اند می توانند چادرشان را از سر بردارند.»^(۴)

او با بیان این شایعه که چادر سال آینده از بین خواهد رفت، جامعه ایران را آماده برای این حادثه نمی بیند و معتقد به روش ملایمتری در این زمینه است و می نویسد:

«اگر فرمانی صادر شود مبنی بر اینکه دخترانی که هم اکنون به سن ۹ سالگی رسیده اند نباید هرگز چادر بپوشند روشی ملایم و عاقلانه برای پیشرفت تدریجی عادات جدید خواهد بود.»^(۵)

به گفته وی به طور سری توافق شده بود که:

«اگر زنی مایل باشد بدون چادر بیرون رود می تواند این کار را انجام دهد و اگر

ملایی یا فردی عادی ایجاد مزاحمت کند شهربانی از این زنان حمایت می کند.»^(۶)

به این ترتیب با پشت سر گذاشتن بحرانهای سالهای ۱۳۰۷-۱۳۰۹ و استقرار دیکتاتوری و جو اختناق و نیز تحدید نفوذ و قدرت روحانیون پس از سرکوبی آنان

۱. محمدرضا پهلوی، مأموریت برای وطنم، ص ۴۶۴ و نیز: الول ساتن، رضا شاه کبیر یا ایران نو، ص ۳۷۷.

۲. الول ساتن، پیشین.

۳. خشونت و فرهنگ، اسناد شماره ۵۰۷ و ۵۰۸ صص ۲۸۷ و ۲۸۸.

۴. مریت هاکس، ایران افسانه و واقعیت، ص ۲۱۴.

۵. همان، ص ۲۱۶.

۶. همان، ص ۲۰۶ و نیز: رك: بدرالملوك بامداد. زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید (تهران، ابن سینا،

۱۳۴۷) ص ۹۱.

(آقا نور الله اصفهانی، مدرس، بافقی، میرزا صادق تبریزی، ابوالحسن انگجی) رژیم رضا شاه برنامه های اسلام ستیزانه خود را شدت بخشید و با تبلیغات فراوان کوشید تا جامعه ایران را برای کشف حجاب آماده سازد. در اجرای خواست رژیم، مطبوعات به تمسخر حجاب زنان پرداختند و از آن با عنوان «کفن سیاه» یاد کردند. *روزنامه عصر آزادی* چاپ شیراز مورخ ۲۳ مرداد ۱۳۱۰ طی اشعاری چنین نوشت:

روح من از بس دچار درد و مِحن گشت منزجر از این فسرده قالب تن گشت
دختر سیروس و جم هنوز ندانم از چه مقید به این سیاه کفن گشت^(۱)
روزنامه ملیت چاپ اسلامبول مورخ ۶ سپتامبر ۱۹۳۱ نوشته است:

«شاه ایران چادر زنهارا که قرنهای نسوان ایرانی خودشان را در آن محکم پیچانده اند قدغن فرموده است. نظر به اخباری که *مجله نسوان* موسوم به *مینروا MINERVA* چاپ پاریس انتشار داده است شاه ایران در باب رفع چادر زنان ایران يك رفتار تازه نموده است به این ترتیب که قریب ۵۰۰ نفر خانمهای ایرانی را به دربار خود دعوت و پس از نصیحت و اندرزهای مفصل از آنها خواسته است چادرهای خود را بردارند. آنان نیز فرمان شاه را با خرسندی پذیرفته اند.^(۲)»

با این حال حتی زنانی که علاقمند به ترك حجاب بودند، حضور بدون چادر در خارج از خانه را خطری بزرگ می دانستند و هر کدام منتظر بودند کسان دیگری پیشقدم این امر شوند. به گفته بلوشر سفیر آلمان در ایران:

«تنها يك زن جرئت می کرد در ضیافت های شام سفارتخانه ها بدون چادر حاضر شود و آن هم مشروط به اینکه منحصرأ اروپاییها شرکت داشته باشند و از ایرانیان دعوتی به عمل نیاید و او هم بیوه ناصرالملک (نایب السلطنه پیشین احمد شاه) بود.»^(۳)

در سال ۱۳۱۱ با اجازه رضا شاه کنگره اتحاد زنان شرق با حضور نمایندگان ۱۰ کشور مانند ژاپن، ترکیه، هند، سوریه و مصر در تالار وزارت فرهنگ (مسعودیه) تشکیل شد.^(۴) در

۱. هزار، دوران پهلوی، ...، ص ۸۳.

۲. نظر جراید و مجلات خارجی، ...، ص ۱۳۰.

۳. سفرنامه بلوشر، ص ۱۸۰. او تأکید می کند که بسیاری از زنان آلمانی نیز که شوهران ایرانی داشتند در خیلی از موارد نمی توانستند از چادر چشم پوشند.

۴. صدیق، یادگار عمر، ج ۲، ص ۳۰۵.

این کنگره که از ۶ تا ۱۱ آذر ۱۳۱۱ به طول انجامید، پیرامون ترقیات روزافزون زنهای اروپایی و محرومیت‌های زنان کشورهای اسلامی و لزوم اقدامات جدی از سوی زنان روشنفکر بحث و گفتگو شد. نکته جالب توجه آن بود که با وجود نارضایتی شرکت کنندگان از اوضاع نابسامان خود از طرح مسائل جدید - که مسلماً کشف حجاب مهمترین بخش آن بود - برای شوهران خود سخت بیمناک بودند.^(۱)

می‌توان تصور کرد که رواج مد گرایی و الگوبرداری از نوع پوشش اروپایی که از آغاز سلسله پهلوی رونق گرفته بود در چند سال پس از استحکام این رژیم، در میان طبقات بالای جامعه به‌طور کامل مورد استقبال قرار گرفته باشد. مخبر السلطنه یادآور می‌شود که:

«پس از تشکیل کنگره نسوان شرق، متأسفانه خانمها پرده کنگره را دریدند و سراسیمه

در میدان هوا و هوس دویدند، مُسکری نماند که نخوردند و منکری نماند که نکردند.»^(۲)

در دوسه سال پیش از رسمیت قطعی بی‌حجابی، کارمندان دولت به‌طور نیمه رسمی تشویق می‌شدند که خانواده‌های خود را لباسهای مد جدید پوشانند.^(۳) به گفته مخبر السلطنه:

«در اواخر ریاست الوزرای او در یکی از جلسات هیئت دولت که بحث پیرامون محدودیت اقلام صادراتی و وارداتی بود، تیمورتاش کلاه زنانه را داخل امتعه مجاز کرد و گفت لازم می‌شود.»

مخبر السلطنه از این جریان به عنوان نشانه‌ای از برنامه ده ساله به منظور تغییر نوع پوشش زنان و لاجرم کشف حجاب یاد می‌کند.^(۴)

با جانشین شدن فروغی به جای مخبر السلطنه از ۲۱ شهریور ۱۳۱۲ سیاستهای تجدید گرایانه با سهولت بیشتری ادامه یافت و ۹ ماه بعد بود که سفر رضا شاه به ترکیه صورت گرفت.

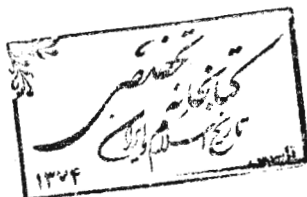
سفر رضا شاه به ترکیه که از ۱۲ خرداد ماه تا ۱۴ تیر ۱۳۱۳ به طول انجامید نقطه

۱. بدرالملوك بامداد، پیشین، ص ۶۰، برای اطلاع بیشتر از این کنگره و سخنرانیهای آن رک: روزنامه‌های ایران و اطلاعات (مورخ ۷ و ۱۲ و ۱۳ آذر ۱۳۱۱).

۲. خاطرات و خطرات، ص ۵۱۱.

۳. الول ساتن، پیشین، ص ۳۷۷.

۴. خاطرات و خطرات، ص ۵۱۹.



عطف مهمی در برنامه کشف حجاب به شمار می‌آید. بسیاری از رجال و دست اندرکاران این دوره به اهمیت این سفر و اثرات آن بر سرعت بخشیدن به روند تجددخواهی و کشف حجاب اشاره کرده‌اند. این نکته حتی از نظر تحلیلگران خارجی در همان دوره نیز پوشیده نبود. نشریه ساندی اکسپرس مورخ ۱۵ آوریل ۱۹۳۴ (۲۶ فروردین ۱۳۱۳) نوشت:

«احتمال زیاد می‌رود شاه ایران با غازی (مصطفی کمال پاشا) راجع به وضع زنان کشور خود صحبت بدارد [زیرا] شاه نیز رویه او (آتاتورك) را تعقیب می‌کند.^(۱) نطق رضا شاه در ضیافت شام مبنی بر اینکه:

«مدتهاست با کمال خوشوقتی ناظر ترقیات عظیم ملت دوست همجوار خود که در تحت راهنمایی وطن پرستانه قائد بزرگوار خود به صورت تام در ترقی و سعادت پیموده، می‌باشم.»^(۲)

نشان از اهمیت و تأثیر تحولات ترکیه در ایران داشت و نیز از طرفی دیگر وجود طرح و برنامه‌هایی یکسان و مشابه در کشورهای اسلامی در هدم ارزشهای دینی و حتی ملی دارد. پس از این سفر بود که در برنامه‌های مربوط به کشف حجاب زنان تسریع بعمل آمد به گونه‌ای که مخبر السلطنه رفع حجاب را سوغات سفر آنکارا می‌داند.^(۳) عیسی صدیق سفر ترکیه را علت مصمم شدن رضا شاه در اقدام برای کشف حجاب ذکر می‌کند.^(۴) و صدرالاشراف می‌نویسد:

«رضا شاه بعد از مسافرت ترکیه در اغلب اوقات ضمن [اشاره به] پیشرفت سریع کشور ترکیه از رفع حجاب زنها و آزادی آنها صحبت و تشویق می‌کرد.»^(۵)

به نوشته یکی از تاریخنگاران خارجی، حرکت به سوی [باصطلاح] ترقی زنان در ۱۹۳۴ پس از بازگشت رضا شاه از ترکیه آغاز شد، مؤسسات آموزشی بویژه دانشگاه تهران بر روی هر دو جنس (دختر و پسر) باز شد، مکانهای عمومی همچون سینما، کافه، هتل با

۱. رستاخیز ایران، ص ۶۶۰.

۲. رک: سالنامه پارس، سال ۱۳۱۴، ص ۸۷ به بعد.

۳. خاطرات و خطرات، ص ۵۱۶.

۴. یادگار عمر، ج ۲، ص ۳۰۱.

۵. خاطرات صدرالاشراف، ص ۳۰۲.

جرايم نقدی سنگینی تهدید شدند که تبعیضی برای زنان قایل نشوند.^(۱)

مهمترین توضیحات در این باره توسط مجری طرح و برنامه کشف حجاب یعنی علی اصغر حکمت داده شده است. بنا به اظهار او روزی از روزهای تیرماه ۱۳۱۳ در جلسه هیئت وزرا رضا شاه به وی می گوید:

«سابقاً به کفیل معارف دستور دادم برای رفع پوشش زنان اقدام نماید اما او نخواست یا نتوانست و کاری نکرد حالا باید شما در این کار با کمال متانت و حسن تدبیر اقدام کنید.»^(۲)

برنامه‌ای که علی اصغر حکمت وزیر معارف تهیه کرد عبارت از این بود که:

«در مدارس دخترها در حضور میهمانان مرد نطق ایراد کنند و جشن برپا نمایند و بعد در شهرها هر يك از وزرا و مأمورین عالیرتبه در مجالسی با حضور زنان شرکت جویند و در عین حال يك محلی به اسم كانون بانوان تأسیس شود که در آنجا خانمهای تحصیلکرده جمع بشوند و آن كانون کارش این باشد که رجال و دانشمندان معروف تهران را دعوت کند که در آنجا برای حضار اعم از زن و مرد خطابه‌ای راجع به مقام زن در جامعه بخصوص در جامعه اسلام بیان کند. ماده بعد این بود که اجازه داده شود در مدارس ابتدایی تا سال چهارم مدارس به صورت مختلط باشد، دبستانها از بچه‌های ذکور و اناث که در سن ۱۲-۱۳ سالگی هستند تشکیل شود و معلمشان هم زن باشد و بالاخره وقتی که این کارها انجام گرفت و افکار حاضر شد يك روزی در حضور شاه و خانواده‌اش جلسه‌ای تشکیل شود و اعلام آزادی نسوان به اطلاع اهل عالم برسد.»

به تصریح حکمت «این برنامه را عیناً تصویب فرمودند ما هم عیناً اجرا کردیم.»^(۳)

طرحی که علی اصغر حکمت به عنوان یکی از نخبگان فرهنگی رژیم پهلوی به مرحله

1. Abrahamian, OP. Cit. P. 144.

۲. حکمت، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، ص ۸۸. لازم به تذکر است که در خاطرات نقل شده از علی اصغر حکمت در کتاب «رضا شاه کبیر در آئینه خاطرات» تاریخ مذکور تیر ۱۳۱۴ ذکر شده است. با توجه به اجرای برنامه‌های وزارت معارف در مدارس که از جمله منجر به اعتراض یکی از روحانیون شیراز در فروردین ۱۳۱۴ گردید، چنین طرحی مسلماً از سال ۱۳۱۳ آغاز شده و در سال بعد تشدید یافته است. بویژه به تصریح او پیش از مذاکره آبان ۱۳۱۴ يك سال از اجرای برنامه‌های مذکور گذشته بود. نک: حکمت، پیشین، ص ۹۱.

۳. صفایی، رضا شاه کبیر در آئینه خاطرات، ص ۱۰۲.

اجرا درآورد از مخرب ترین برنامه‌های اسلام ستیزانه بود که توسط تعدادی از مدیران و معلمان زن عملی گردید و نسل جوان کشور را در معرض آسیب جدی قرار داد. از آغاز سال تحصیلی ۱۳۱۳ برای شاگردان دختر، به سر کردن چادر در مدرسه ممنوع شد و مقرر گردید همه روپوش ارمک بر تن کنند و برای دختران پیشاهنگ، لباس مخصوصی توسط گیسون آمریکایی متخصص تربیت بدنی که مستخدم دولت ایران بود تهیه شد. در مهر ماه ۱۳۱۴ دخترانی که به خارج سفر کرده و لباس اروپایی می‌پوشیدند، این مزیت را یافتند که در صورتی که واجد شرایط علمی باشند در دانشسرای عالی و دانشکده ادبیات و علوم پذیرفته شوند.^(۱)

همزمان با اجرای برنامه‌های طراحی شده از سوی وزیر معارف در مدارس، يك سلسله مقالات به نظم و نثر در جراید منتشر گردید و در آنها از نقاب و حجاب زنان انتقاد به عمل آمد. از آن میان قطعه‌ای از ایرج میرزا که به طنز سروده و جهل مردم را نسبت به ارائه يك اثر هنری از زن به تمسخر گرفته بود، انتشاری وسیع یافت.^(۲)

در کنار تبلیغات علیه حجاب در مطبوعات و مدارس، طرح تغییر لباس و پوشش مردان برای مرتبه دوم مطرح گردید. به گفته هدایت امر صادر شد که از اول فروردین ۱۳۱۴ مردها کلاه فرنگی (لگنی) بر سر بگذارند و زنها چادر را ترك کنند.^(۳)

با وجود تمامی تبلیغات و دستورالعملها، مردم ایران در مقابل تغییر پوشش تعصب می‌ورزیدند و برنامه‌ها مطابق میل رضا شاه صورت نمی‌گرفت.

با آغاز سال ۱۳۱۴ تبلیغات حکومتی در مورد کشف حجاب به اوج خود رسید. پس از تعطیلات نوروز ۳۰ تن از بانوان متجدد طی يك برنامه هماهنگ بدون چادر در خیابانهای تهران حضور می‌یافتند که از حمایت کامل دولت برخوردار بودند.^(۴) در فروردین ماه ۱۳۱۴ در شیراز مجلس جشنی در مدرسه شاپور (شعاعیه) برگزار شد. دختران دبستان (مهر آئین) به صف ایستاده و بعد از آنکه لایحه را خواندند و سرود سراییدند به ورزش و ژیمناستیک مشغول شدند. این موضوع مورد اعتراض یکی از روحانیون به نام *فال اسیری* واقع شد. ظاهراً

۱. صدیق، یادگار عمر، ج ۲، صص ۳۰۶ و ۳۰۷.

۲. حکمت، پیشین، ص ۹۰.

۳. خاطرات و خطرات، ص ۵۱۹.

۴. به نقل از: *روزنامه خراسان*، سال ۱۵، ش ۴۱۱۹ (۷ مهر ۱۳۴۲) مصاحبه با هاجر تربیت.

او تلگرافی نیز برای رضا شاه ارسال نمود ولی شاه به گفته او اعتنایی نکرد.^(۱) در اردیبهشت ۱۳۱۴ وزیر معارف تعدادی از بانوان روشنفکر را که در خدمت معارف و مدارس بودند گرد آورد و با تشکیل **کانون بانوان**^(۲)، قدم دیگری در اجرای کشف حجاب صورت پذیرفت. این کانون مرتباً جلسات و کنفرانسهایی به منظور آشنا نمودن زنان با روش زندگی غربی برگزار می کرد. با وجود این تمهیدات بدیهی بود توده های مردم و حتی بسیاری از رجال مملکتی به آسانی زیر بار این قضیه نروند. از این رو:

«در اوایل خرداد ۱۳۱۴ رضا شاه هیئت دولت را احضار کرد و گفت ما باید صورتاً و سنتاً غربی بشویم و باید در قدم اول کلاهها تبدیل به شاپو بشود و پس فردا که افتتاح مجلس شورا است همه باید با شاپو حاضر شوند و در مجالس کلاه را به عادت غربیها باید بردارند. و نیز باید شروع به رفع حجاب زنها نمود و چون برای عامه مردم دفعه تاً مشکل است اقدام کنند، شما وزرا و معاونین باید پیشقدم بشوید و هفته ای يك شب با خانمهای خود در کلوپ ایران مجتمع بشوید. و به حکمت دستور داد که در مدارس زنانه معلمات و دخترها باید بدون حجاب باشند و اگر زن یا دختری امتناع کرد او را در مدارس راه ندهند و امر داد زنهایی که مایل به خدمت از قبیل ماشین نویسی باشند در ادارات بپذیرند.»^(۳)

در این زمان خانواده خود رضا شاه به طور علنی ترك حجاب گفته بودند. به گزارش یکی از نشریات خارجی مورخ ۲۹ مه ۱۹۳۵ (۷ خرداد ۱۳۱۴):

«دختران بزرگ شاه به فرمان پدر چادر از سر برداشته و اکنون گاهی با همراهان خود سوار بر اسب در خیابانهای تهران گردش می کنند.»^(۴)

با این حال هنوز هم توده های مردم در مقابل برنامه کشف حجاب مقاومت نشان می دادند و حتی زنان بی حجاب را به تمسخر می گرفتند. با شکل گیری پیشاهنگی در ایران، از آن به منظور تسهیل امر بی حجابی استفاده گردید و با گسترش پیشاهنگی دختران در مدارس، بازار برنامه بی حجابی گرمتر گردید.

۱. حکمت، پیشین، ص ۹۰.

۲. همان، ص ۸۹ و نیز: *روزنامه خراسان*، پیشین.

۳. *خاطرات صدرالاشراف*، ص ۳۰۲ و نیز: *الول ساتن*، پیشین، ص ۳۷۷.

۴. *رستاخیز ایران*، ص ۷۱۶.

همزمان قرار بر این شد تا مجالس جشن و خطابه از سوی مدیران مدارس برگزار شده و دختران در آنجا با روی باز در صف دانشجویان قرار گرفته و به ایراد خطابه و سرودهای مخصوص پردازند و رجال کشوری و لشکری را نیز در آن مجالس دعوت کنند و سپس مانند پسران به ورزش مشغول شوند.^(۱) گسترش برنامه‌های بی‌حجابی، روحانیون و مردم پایبند به اعتقادات مذهبی را بشدت هراسان نمود. تعدادی از تجار و روحانیون با در میان گذاردن عمق توطئه رژیم در نزد **آیه‌الله حائری**، ایشان را ترغیب به واکنش نمودند. تلگراف **آیه‌الله حائری** در ۱۱ تیر ۱۳۱۴ موجب خشم رضا شاه شد و در این رابطه چند تن تبعید شدند. رضا شاه با مسافرت به قم عزم خود را در اجرای کشف حجاب - همانند کشور ترکیه - صریحاً اعلام کرد و احترام ظاهری برای **آیه‌الله حائری** را نیز نادیده گرفت.^(۲)

به دنبال دستور شاه به وزرا مبنی بر برپایی جشن با حضور خانمهای خود، ابتدا در وزارت جنگ این امر انجام شد که خود رضا شاه نیز در این جشن شرکت کرد و زنهای افسران خواسته یا ناخواسته در این جشن حاضر شدند. سپس سایر وزرا نیز مجبور به این کار گردیدند و حتی فردی چون **صدرالاشراف** که برحسب موقعیت و سابقه طلبگی دارای روحیه مذهبی بود و تا مدتی نیز این اقدام را با توافق شاه به تعویق انداخته بود، سرانجام تن به برگزاری چنین جشنی داد و به دنبال برگزاری جشن وزارت عدلیه در کلوب ایران و پذیرایی زن و دخترانش از مدعوین بود که همسرش مریض شد و يك سال بعد درگذشت.^(۳) پس از چندی به حکام ولایات و استاندارها دستور داده شد که ترك حجاب را با تشویق و زور ترویج دهند و به هر بهانه ترتیب مجالس عمومی را فراهم کنند و طبقات درجه اول مردم را دعوت کنند که با خانمهای خودشان در آن مجالس حاضر شوند تا تدریجاً این امر متعارف شود.^(۴)

در جلسات کانون بانوان که اغلب در حضور دختران رضا شاه (**شمس و اشرف**) تشکیل می‌شد، مشکلات مربوط به عدم پذیرش جامعه در ترك حجاب مورد بررسی قرار

۱. حکمت، پیشین، صص ۸۹ و ۹۰.

۲. نك: مجله یاد، سال چهارم، شماره چهاردهم، بهار ۱۳۶۸، صص ۱۰۵ و ۱۰۶.

۳. خاطرات صدرالاشراف، صص ۳۰۶ و ۳۰۷.

۴. همان، ص ۳۰۲.

می‌گرفت. برخی از مشکلات موجود این بود که با وجود آنکه پلیس دستور محرمانه دریافت کرده بود که از زنهای بی‌چادر حمایت کند ولی باز هم دور از نظر پلیس در کوچه‌های خلوت، زنهای بی‌چادر غالباً در معرض اهانت لفظی یا حمله با چوب و سنگ واقع می‌شدند. کار به جایی رسید که زنان پیشقدم برداشتن حجاب، هرگاه در محلات پایین شهر سکونت داشتند ناچار می‌شدند از خانه با چادر خارج شده در گوشه خلوتی از کوچه‌ها و خیابانهای بالای شهر چادر را برداشته در کیف دستی پنهان کرده و هنگام مراجعت به منزل دوباره چادر به سر کنند.^(۱)

مسلماً گزارش مشکلات موجود بر سر راه کشف حجاب به گوش رضا شاه می‌رسید و او را به خشم می‌آورد. با گزارشهای مربوط به اقدامات دولت پیرامون کشف حجاب، و بویژه پس از دستورالعمل دولت به ولایات در این باره، روحانیون در صدد اقدام برآمدند. دو ولایات قم و مشهد بیش از دیگر نقاط زمزمه مخالفت می‌کردند.^(۲) در حالی که برنامه‌های تبلیغی حکومت به منظور زمینه‌سازی برای کشف حجاب پیش می‌رفت، وقوع قیام گوه‌رشاد در مشهد در مخالفت با برنامه‌های ضد اسلامی حکومت، رژیم رضا شاه را مواجه با شوکی غیرمنتظره نمود. ولی با یورش سبّعانه معترضین به خاک و خون کشیده شدند.

به گفته منابع موجود، سرکوبی قیام مردم در مسجد گوه‌رشاد، روند رسمیت یافتن کشف حجاب را تسریع کرد. بر طبق برنامه‌های پیش بینی شده رضا شاه قصد داشت در بهار ۱۳۱۵ رسمیت کشف حجاب را اعلام کند ولی با وقوع قیام گوه‌رشاد این امر را به جلو افکند. هدف رضا شاه آن بود که در مقابل مردم قدرت نمایی کند^(۳) تا مرعوب شوند و از مخالفت دست بردارند. برخلاف سال ۱۳۰۷ که او به واسطه قدرت روحانیون و عدم استقرار کامل قدرت، از مخالفت‌های مردمی هراس داشت، در این زمان با خلع سلاح عشایر، تحدید نفوذ و قدرت روحانیون و استقرار یک حکومت پلیسی توانسته بود هر گونه مخالفتی را در نطفه خفه کند.

در آبان ۱۳۱۴ که بیش از یک سال از اجرای طرح زمینه‌سازی رفع حجاب گذشته

۱. بدرالملوک بامداد، زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید، ص ۹۲.

۲. خاطرات صدرالاشراف، ص ۳۰۳.

۳. حکمت، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، ص ۹۴.

بود، وزیر معارف در گزارشی به رضا شاه می گوید:

«مطابق برنامه عمل که به عرض رسیده اقداماتی شده و تا حدی [موضوع کشف حجاب] پیشرفت کرده و افکار عمومی آماده شده است. اکنون دختران خردسال با روی گشاده به مدرسه می روند، ولی نسبت به زنان سالخورده تنها این اقدامات معارف کافی نیست. باید در خانواده های عالی مملکت يك عمل جدی به ظهور برسد و اگر شخص اعلیحضرت همایونی پیشقدم شوند مردم همه تأسی خواهند کرد که از قدیم گفته اند «الناس علی دین ملوکهم». شاه لحظه ای تأمل کرده پس از چند دقیقه سکوت گفت: بسیار خوب دیگران که اقدام نمی کنند من پیرمرد حاضرم که جلو بیفتم و سرمشق بشوم. پس از آن وزرا را مخاطب ساخته و بر انجام این کار بزرگ تأکید فرمودند.»^(۱)

از گفتگوی حکمت و رضا شاه برمی آید که با وجود برنامه های چند ساله و بخصوص يك سال اخیر، مقاومت مردمی در موضوع کشف حجاب بسیار شدید بوده است و حتی تعدادی از خانواده ها از فرستادن فرزندان خود به مدارس به دلیل مخالفت دولت با حجاب خودداری می کردند و برخلاف گفته حکمت مخالفین کشف حجاب تنها زنان سالخورده نبودند بلکه شامل اکثریت قریب به اتفاق زنان می شد. در هر صورت وزیر معارف به دنبال گفتگو با رضا شاه پیشنهاد کرد در مجلس جشن فارغ التحصیلی آن سال مدارس، شاه و خانواده اش به منظور اعطای جوایز و دیپلم دختران حضور یابند و بعد از آن آزادی نسوان رسماً اعلام شود. پس از چند روز از دفتر مخصوص شاهنشاهی جوابی رسید که بنا به فرمان شاه فعلاً به علت سردی هوا انعقاد مجلس جشن مناسب نیست و باید تا فصل بهار تأمل کنید. به اعتقاد حکمت، مخالفت شاه به لحاظ مقتضیات سیاسی بوده است. این مقتضیات احتمالاً ناشی از تغییر و تحولات مربوط به تغییر کابینه پس از کنار گذاشتن فروغی و برآورد اوضاع سیاسی - امنیتی کشور و بویژه واکنش روحانیون از گسترش برنامه های ضد حجاب و بالاخره بررسی دقیق حادثه مسجد گوهرشاد پس از بازجویی کامل از متهمین می شد. علی رغم مشکلات رژیم، برنامه برپایی مجالس جشن و سخنرانی در کانون بانوان و شعب آن و در مدارس تهران و شهرستانها همچنان ادامه پیدا کرد. در روز ۱۱ آذر ۱۳۱۴ به دنبال استعفای فروغی، وزیر کشور کابینه او - محمود جم - به

۱. مأخذ قبلی، ص ۹۱.

نخست وزیری رسید. بنابر خاطرات باقی مانده از او، رضا شاه در ملاقات همان روز به وی گفت:

«این چادر و چاقچورها را چطور می شود از بین برد؟ دو سال است که این موضوع فکر مرا به خود مشغول داشته. از وقتی که به ترکیه رفتم و زنهای آنها را دیدم... دیگر از هر چه زن چادری بود بدم آمده است»^(۱)... و بعد از کمی تأمل گفتند: چطور است این تحول را از اندرون دربار شروع کنیم؟ در اینجا بود که جم پیشنهاد داد که رضا شاه و ملکه و دختران در روز افتتاح دانشسرای مقدماتی تهران حضور یابند و ضمناً به همه بانوان وزرا و رجال نیز دستور داده شود که بدون حجاب در این جشن حاضر شوند.^(۲)

رئیس الوزرای جدید بلافاصله دستورالعملهایی نیز برای ایالات و ولایات ارسال داشت. در این دستورالعملها از يك سو به تقویت موضوع کشف حجاب - البته بدون اجبار و زور- و از سوی دیگر بر جلوگیری از فعالیت مخالفین کشف حجاب (روحانیون) اشاره شده است.^(۳) همچنین با توجه به مقاومتی که در مرحله اجرا از طرف حکومت شهرستانها احساس می شده، سعی شد تا با توضیحاتی پیرامون عقب ماندگی زنان از قافله تمدن و تربیت و محسنات کشف حجاب، مجریان امور توجیه شوند. در متحدالمال وزارت معارف به شهرستانها در تاریخ ۲۵ آذر ۱۳۱۴ پروگرام این وزارتخانه برای زمینه سازی جهت رفع حجاب ارسال شده است که محتوای آن در بخشنامه ۲۷ آذر وزارت داخله وجود دارد:

۱- تشکیل مدارس ابتدایی مختلط و استفاده از آموزگاران زن؛

۲- استفاده از لباس متحدالشکل توسط دختران در مدرسه و کوچه و منزل؛

۳- تشکیل مجالس کنفرانس در دبستان و دبیرستانها و دعوت از زنان و شوهران آنها برای استماع خطابه و خواندن لایحه و اشعار توسط دختران و آموزش آداب معاشرت و نشست و برخاست به آنان همانند روال معمول در ممالك متمدن و نیز ترتیب دادن

۱. سلیمان بهبودی از محارم دربار پهلوی نقل می کند که رضا شاه گفته بود از ۳ چیز بدش می آید که یکی از آنها چادر سیاه بود. نک: رضا شاه؛ خاطرات سلیمان بهبودی...، ص ۳۰۳.

۲. مجله روشنفکر، ۱۴ دی ۱۳۴۰.

۳. رک: خشونت و فرهنگ، سندهای شماره ۱ (به تاریخ ۱۸ آذر ۱۳۱۴)، ۵ (به تاریخ ۱۶ دی ۱۳۱۴) و ۴۶۱ (به تاریخ ۱۸ دی ۱۳۱۴).

مجالسی با شرکت حکومت و رئیس شهربانی و رجال سرشناس همراه با خانواده‌هایشان. از نکات مهمی که در این تلگراف توجیهی وجود دارد سعی رژیم در زدودن شائبه ضد اسلامی بودن کشف حجاب است به گونه‌ای که آورده شده:

«مخصوصاً باید سعی نمایید که گوشزد شود لباسی که امروزه نساء عالم می‌پوشند همان لباسی است که از قدیم الایام در مملکت ایران معمول و تا دو قرن بعد از صدر اسلام نیز متداول بوده است و به همان ترتیبی است که در شریعت مقدس اسلام در موقع عبادت مانند صلوة و حج امر شده است و باید که صورت و کفین باز و گشاده باشد.»

همچنین کوشش شده تا به حکام قبولانده شود که کشف حجاب از راه تقلید سایر ممالک نیست. نکته مهم دیگر توصیه مؤکد است نسبت به جلوگیری از ورود زنان بدنام در میهمانیها و پذیراییها، و صریحاً گفته شده از دخول بعضی عناصر بد و زنهای بد سابقه در این قبیل مجامع باید ممانعت شود. حتی اگر فواحش به کشف حجاب اقدام نمایند، باید قویاً جلوگیری شود که صدمه به این مقصود مقدس نزنند.^(۱)

روشن است که هنوز تا چه اندازه حساسیت نسبت به اجرای کشف حجاب در جامعه وجود داشته که از بیم انگ خوردن زنان بی حجاب، رژیم ناچار از پیشگیری بوده است. بعدها پس از جا افتادن موضوع و سختگیری شدید شهربانی نسبت به زنان محجبه، رژیم تبلیغ می‌کرد که فواحش از چادر استفاده می‌کنند. در این زمان یعنی چند هفته پیش از رسمیت کشف حجاب موانع به حدی بود که دولت به حکومت‌های تابعه دستور داد از ذکر عنوان «کشف حجاب» خودداری کرده و عبارت «تربیت نساء» یا عناوین دیگری را در تلگرافها بکار ببرند.^(۲) هر چند بنابر دستور، مخالفین کشف حجاب (وعاظ و روحانیون) جلب و تنبیه می‌شدند ولی اقدامات مربوط به کشف حجاب می‌بایست با متانت و عاقلانه پیگیری می‌شد.^(۳) این نکته اخیر باعث گردید تا بر جنبه اختیاری بودن حجاب افزوده شده

۱. مأخذ قبلی، سندهای شماره ۲ و ۳.

۲. همان، سندهای شماره ۸۵ (به تاریخ ۲۷ آذر ۱۳۱۴)، ۱۱۹ (به تاریخ ۲ دی ۱۳۱۴) و ۴ یا ۳۲۹ (به تاریخ ۷ دی ۱۳۱۴).

۳. همان، سندهای شماره ۱ (۱۸ آذر ۱۳۱۴)، ۱۱۹ (۲۷ آذر ۱۳۱۴)، ۴ یا ۳۲۹ (۷ دی ۱۳۱۴) و ۴۸۶ (۸ دی ۱۳۱۴) در سند اخیر عنوان شده که لازم نیست در مهمانیها مردها زنان خود را معرفی کنند، امر خیلی ساده و عادی باشد، مقصود ملبس شدن به لباس بین‌المللی است.

و در برخی نقاط حتی کسانی که مبادرت به تغییر لباس کرده بودند مجدداً به چادر روی آوردند.^(۱) از طرف دیگر در همین زمان گزارش برخی نقاط حکایت از پذیرش تعداد زیادی از زنان می‌کرد. مثلاً در گزارش ایالت خراسان به ریاست وزرا در ۱۶ دی ۱۳۱۴ آمده است:

«در قسمت مدارس [موضوع کشف حجاب] کاملاً پیشرفت کرده تا آخر هفته دیگر از معلمات و شاگردها يك نفر هم با چادر دیده نخواهد شد. عده [ای] از مأمورین دولت و مخصوصاً افسر[ان] و اعضای آستانه هم شروع کرده‌اند. در ولایات تابعه هم مشغول اقدام و در بعضی جاها پیشرفت کرده است... امیدوارم عنقریب به آرامی مقصود حاصل شود.»^(۲)

علی‌رغم تمامی برنامه‌ریزیها و پروگرامهای وزارت معارف و دستورالعملهای وزارت داخله به پلیس مبنی بر حمایت از زنان بی حجاب، مردم ایران آنچنان که مورد انتظار رژیم رضا شاه بود با کشف حجاب موافقت نداشت و عده‌ای نیز دچار تردید بودند، بنابراین لازم بود تا از جریان کشف حجاب حمایت جدی و علنی‌تر شود. به دنبال استقرار کابینه جدید و پس از انتشار خبرهای مربوط به حمله وحشیانه نظامیان به مردم بی‌پناه مسجد گوهرشاد که مردم تهران و شهرستانها را بشدت مرعوب ساخت^(۳)، رضا شاه موافقت خود را با شرکت در مراسمی که به عنوان سمبل برنامه‌های کشف حجاب شناخته شود اعلام داشت و به دنبال گفتگو باجم، وزیر معارف را نیز در جریان تصمیم خود گذاشت. در آذرماه ۱۳۱۴ در هنگامی که وزیر معارف در خوزستان به سر می‌برد تلگرافی از رئیس الوزرا خواستار مراجعت فوری وی به تهران شد. در ملاقات روز ۲۵ آذر، رضا شاه به وی گفت:

۱. مأخذ قبلی، سند شماره ۴۰۴ (۲۷ آذر ۱۳۱۴) و نیز: واقعه کشف حجاب، سند شماره ۳۱ (۲۵ آذر ۱۳۱۴).
۲. خشونت و فرهنگ، سند شماره ۱۵۱. و نیز: واقعه کشف حجاب، اسناد شماره ۳۳ (به تاریخ ۴ دی ۱۳۱۴) مربوط به پشاهنگی، جنبش تجدد خواهی و ایجاد کانون بانوان در رضائیه، ۳۵ و ۳۹ (به تاریخ ۸ و ۱۴ دی ۱۳۱۴) مربوط به تجدد نسوان و ایجاد کانون بانوان در آذربایجان غربی، ۳۷ و ۳۸ (به تاریخ ۱۴ دی ۱۳۱۴) مربوط به آزادی نسوان در مازندران و عدم ابراز مخالفت در این خطه به گونه‌ای که به والی توصیه می‌شود در اجرای برنامه‌ها تعدیل بعمل آورد.

۳. رک: خاطرات صدرالاشراف، ص ۳۰۴.

«سابقاً در جواب پیشنهاد شما گفتم که مجلس جشن سالیانه معارف را تأخیر بیندازید، اما حالا به مناسبت وقایعی که در خراسان پیش آمده و اشخاص مقصر تنبیه شده‌اند تأخیر مصلحت نیست هر چه زودتر مجلس خود را تشکیل دهید.»^(۱)

به این ترتیب مراسم ۱۷ دی ۱۳۱۴ پیش بینی و از آن روز داشتن حجاب برای بانوان غیر قانونی اعلام گردید. در حالی که به گفته اشرف پهلوی که در این مراسم حضور داشت، رضا شاه این روز را با ناراحتی گذرانند و حتی گریه کرد، ولی با اطمینان می‌گفت: برای ایران این اقدام ضروری است!^(۲)

چگونگی اجرای کشف حجاب پس از رسمیت یافتن آن که از فزایت بارتترین وقایع دوران رضا شاه است، سرفصل دیگری از اوضاع اسفناك اجتماعي ایران را تشکیل می‌دهد. افتضاح این موضوع حتی از سوی حامیان و دولتمردان دوره رضا شاه نیز مطرح شده است. اجبار و خشونت در بدو امر از کارمندان و مأمورین دولتی آغاز شد. از آن پس مقامات عالیرتبه با خطر اخراج مواجه بودند مگر آنکه همسرانشان را در مجالس بی‌حجابی می‌بردند و مستخدمین دون پایه دولت با خطر جرایم نقدی روبرو بودند مگر آنکه زنانشان را بدون حجاب در حال عبور از خیابانهای اصلی شهر ظاهر سازند.^(۳) تعرض به زنان با حجاب و تعقیب آنان در کوچه و خیابان و ضرب و جرح و فحاشی و پاره کردن چادرها و تفتیش منازل و درون صندوقخانه‌ها، از اقدامات ننگین نظمیه رضا شاهی بود که در طول تاریخ ایران بی‌نظیر است.

به این ترتیب رژیم رضا شاه که توانسته بود بزرگترین گامهای تجددگرایانه را به نفع دولتهای غربی بردارد مورد تشویق مطبوعات بیگانه قرار گرفت^(۴) و در حالی که اوضاع اجتماعی و زندگی توده‌های مردم ایران اسفناك و در پایین ترین سطح ممکن بود، دولتمردان ایران به تعریف و تمجیدهای نابجای بیگانگان دل خوش کرده بودند.

۱. حکمت، پیشین، صص ۹۲ و ۹۳ و ص ۲۱۱ همچنین رك: صفایی، پیشین، صص ۱۰۲ و ۱۰۳.

۲. دیدار اشرف پهلوی با رهبران نهضت آزاد زنان در تاریخ ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۳.

3. Abrahamian, OP. Cit. P. 144.

۴. برای اطلاع از اینگونه مقالات نك: نظر جراید و مطبوعات خارجی، پیشین، صص ۱۳۱-۱۳۴.

بخش دوم

رویارویی علما و روحانیون شیعه در مقابل رژیم رضا شاه با توجه به ویژگیها و عملکرد بیسابقه این حکومت، از مهمترین دوره‌های تاریخی مربوط به حیات سیاسی - فرهنگی تشیع است، کما اینکه بررسی این رویارویی از نظر روند کلی تاریخ معاصر ایران نیز اهمیت فوق العاده‌ای دارد. قالب پژوهشی در این بررسی حالت جغرافیایی و منطقه‌ای (نجف، قم، اصفهان، ...) دارد، اما ارتباط موضوعی و پیوند کلی میان اقدامات و واکنش علما نیز در خلال مباحث مورد توجه قرار گرفته است. پیش از ورود به بحث اصلی، مقدمه‌ای لازم و ضروری به عنوان مواضع علما و روحانیون داخل و خارج ایران در اواخر عمر رژیم قاجار و واکنش کلی آنان در برابر تغییر رژیم آورده می‌شود:

فصل ششم

روحانیون و تغییر رژیم

با وجود سرخوردگیهای ناشی از حوادث پس از مشروطه و انزوا و گوشه‌گیری بسیاری از علما در مدت پنج سالی که از کودتای ۱۲۹۹ تا تغییر سلطنت قاجار به پهلوی به طول انجامید، روحانیون نقش مهمی در امور سیاسی و اجتماعی داشتند. در این ایام اوضاع و احوال سیاسی ایران به تقویت قدرت نظامیان و بویژه نیروهای قزاق منتج شد. رضا خان به عنوان وزیر جنگ به سرکوبی نیروهای مرکز گریز پرداخت و توانست از این نظر موافقان بسیاری را برای خود دست و پا کند. صعود رضا خان به قدرت همراه با حمایت نظامیان، دو جناح عمده در میان نیروهای سیاسی داخلی به وجود آورد، که اختلاف اصلی و اساسی آنها در مورد سرنوشت حکومت قاجار بود. يك جناح به منظور نابودی سلطنت قاجار، تحت ریاست و پشتیبانی رضا خان که پس از وزارت جنگ به نخست وزیری رسیده بود، طرح جمهوری را پیش کشیدند. جناح دیگر به پیشوایی سید حسن مدرس ضمن تأکید بر محاسن رضا خان در پست وزارت جنگ، از سلطنت قاجار و شخص احمد شاه حمایت می‌کردند. در این میان روحانیون از اتفاق آرا و یکپارچگی و وحدت نظر سیاسی برخوردار نبودند و روحانیون سیاسی بازمانده از دوران مشروطه با وجود تلاشهای پراکنده نتوانستند به گونه‌ای مؤثر از احمد شاه حمایت کنند. نمونه چنین حمایتی بجز از ناحیه مدرس توسط

آیه‌الله حاج آقا نورالله اصفهانی صورت گرفت.^(۱) وی برادر آقا نجفی اصفهانی و از روحانیون قدرتمند خطه اصفهان بود که از دوران مشروطه وارد مبارزات سیاسی شده بود. احمد شاه یکبار در بازگشت از اروپا در دی ماه ۱۳۰۱ از طریق بوشهر و شیراز به اصفهان آمد و با وی ملاقات نمود^(۲) و به منظور جلب حمایت او را به تهران دعوت کرد. از طرفی گسترش نفوذ نظامیان و دخالت آنان در امور بویژه در انتخابات مجلس سبب نارضایتی آقا نورالله شده بود.^(۳) از این رو سفری به تهران کرد که مورد استقبال پرشکوه قرار گرفت^(۴) و حتی رضا خان نیز تلگرام خرسندی جهت ورود وی ارسال داشت^(۵) (۱۳ شعبان ۱۳۴۱). حاج آقا نورالله در دیدار با احمد شاه از انتصاب رضا خان به عنوان وزیر جنگ اظهار تأثر کرد ولی قول مساعدت و همکاری به شاه قاجار داد.^(۶) او همچنین در دیداری با رضا خان مظام و تعدیات نظامیان را در اصفهان بازگو کرد که موجب رنجش سردار سپه گردید. گفته شده در این گفتگو، درگیری لفظی شدیدی روی داد، به طوری که حاج آقا نورالله به رضا خان گفت: تو گرگ هستی برای مردم نه چوپان.^(۷) با میانجیگری حاج آقا جمال اصفهانی - برادر دیگر آقا نورالله که از دوران جنگ جهانی اول به تهران تبعید شده و در پایتخت اقامت داشت - رضا خان پذیرفت به موضوع رسیدگی کند ولی نه تنها موضوع را به

۱. درباره شرح احوال وی نك: موسی نجفی، اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت بیدارگرانه حاج آقا نورالله اصفهانی (کلینی، ۱۳۶۹).

۲. همان، ص ۳۴۷. همچنین: مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴، ص ۴۱۵ به نقل از رهبران مشروطه تألیف ابراهیم صفائی.

۳. دولت آبادی می نویسد: تشکیل قوه نظامی مهمی در اصفهان به دست سردار سپه و مرکز ارکان حرب جنوب واقع شدن این شهر رفته رفته دست و پای قدرت روحانیون را جمع می کند و حکومت محمود خان امیر اقتدار شکست قطعی به سیاست روحانیون می دهد. نك: حیات یحیی، ج ۴، صص ۲۹۴ و ۲۹۵.

۴. نجفی، پیشین، ص ۳۹۸. البته دولت آبادی شرح دیگری از علت آمدن آقا نورالله به تهران می دهد. بنا به قول او درگیریهای مردم اصفهان با مأمورین دولتی در پی موضوع تهدید تریاک و تحصن آنها در تلگرافخانه و حمایت روحانیون از مردم و نیز با توجه به منافع آنان از آزاد شدن تریاک، منجر به زد و خورد می شود و در نتیجه عده ای مجروح و دستگیر شده و رؤسای روحانی به طور تعرض اصفهان را ترك گفتند. به گفته دولت آبادی، آقا نورالله در تهران بی آنکه اندک احترامی بیند به خراسان رفت. نك: حیات یحیی، ج ۴، صص ۲۹۶ و ۲۹۷.

۵. نجفی، صص ۳۴۷ و ۳۴۸.

۶. همان، ص ۳۹۸.

۷. همان، ص ۳۴۷.

فراموشی سپرد، بلکه در صدد ترور آقا نورالله برآمد که سوء قصد عقیم ماند.^(۱) به هر حال تلاش حاج آقا نورالله در حمایت از احمد شاه آنچنان مؤثر نبود. از اقدامات او در آستانه تغییر رژیم اطلاعی در دست نیست، ولی او در جشن تاجگذاری جزو مدعوین بود.

۱-۶- اقدامات مدرّس:

مدرّس هر چند از رضا خان در پست وزارت جنگ پشتیبانی کرد و نیز به دلایلی از رسیدن او به فرماندهی کل قوا حمایت نمود، ولی به طور کلی با اقتدار بیش از حدّ رضا خان مخالف بود. از این رو در مجلس و خارج از آن به عنوان مهمترین مخالف رضا خان شناخته می‌شد و در جریان جمهوریخواهی نیز رهبری مخالفان را بر عهده داشت.

مدرّس به دلایل متعددی از احمد شاه و رژیم قاجار دفاع می‌کرد و می‌کوشید تا آخرین پادشاه قاجار را به استفاده از نیروهای بالقوه خود ترغیب نماید. از این رو نقشه بسیار محرمانه‌ای طراحی کرد تا اینکه بتواند احمد شاه فرنگ رفته را به کشور بازگرداند و با قدرت او در مقابل رضا خان ایستادگی نماید. رحیم زاده صفوی حامل پیام و نامه مدرّس به احمد شاه حقایق بسیار مهمی از این طرح را در اواخر آذرماه ۱۳۰۳ به اطلاع احمد شاه رساند. از آنجا که در گفتگوی او با احمد شاه نکاتی از انگیزه‌های مدرّس در حمایت از قاجاریه و مخالفت با رضا خان بیان شده، بهتر می‌توان به عمق اندیشه‌های مدرّس پی برد. مدرّس در پیام خود به احمد شاه در ابتدا علت حمایت از او را اینگونه بیان کرده است:

«غرض آن است که هرگاه مقصود دیگران [از تغییر رژیم در ایران] تنها عبارت از این بود که اعلیحضرت را از سلطنت برکنار سازند و دیگری را بر تخت نشانند، من که مدرّس هستم صریحاً می‌گویم که به مبارزه نمی‌پردازم. اما بر من ثابت است که مقصود دیگران در حال حاضر تغییر رژیم حقیقی است با تمام معنای آن، و تغییر رژیم در تمام شعب اجتماعی و سیاسی. یعنی تغییر تمام آن چیزهایی که... باعث انتظام رشته‌های مختلف حیات ملی ما بوده و همان چیزها بوده است که ایرانی را از سخت‌ترین مخاطرات

۱. مأخذ قبلی، صص ۳۹۸-۴۰۰.

خلاصی بخشیده است.^(۱)

از دید تیزبین مدرّس به رغم هياهو گسترده برخی از حامیان رضا خان و منورالفکران در قبال فرهنگ ملّی و بومی مردم ایران، هدف از تغییر قاجار به پهلوی امری ساده نبود. هدف آن بود که حیات ملّی ایران دستخوش تغییرات اساسی گردد که با وجود رژیم قاجار، این امکان وجود نداشت یا بسیار مشکل بود. چرا که با وجود تمامی ضعفها و سستیهای که پادشاهان قاجار داشتند و خرابیهایی که از ناحیه آنان بر کشور ایران وارد گردید، روحانیت از اعتبار لازم برخوردار بود، و در ثانی مجلس نقش تعیین کننده ای داشت، ولی با تغییر رژیم مسلماً این دو ابزار مهم مواجه با آسیب جدی می شدند. لذا انگیزه مدرّس از حمایت قاجاریه همانگونه که خود گفته، از روی میل شخصی نبود بلکه انگیزه های سیاسی و آینده نگری، او را وامی داشت که به وسیله احمد شاه دفع افسد به فاسد کند، بلکه مملکت را از شر رضا خان نجات دهد.^(۲)

مدرّس در ادامه پیام خود به احمد شاه، پیوندهای ملّی را که موجب برقراری حیات ملّی ایرانیان شده، بازگو می کند و شمه ای از هوشمندی ایرانیان (و نه فقط مسلمانان ایران) در مقابل مطامع استعماری را بیان می دارد و نتیجه می گیرد که:

«همان سیاستی که باعث ورشکستگی تجارتخانه های ایران شد امروزه می کوشد که آخرین رشته های بازرگانی را از کف تجار ایرانی به در آورد و به وسیله تغییر رژیم، مبانی حیات بازرگانی و اقتصادی ما را واژگون سازد»^(۳)

و در ادامه این تحلیل اقتصادی از تغییر رژیم می گوید:

«از مذاکرات با سردار سپه بر من مسلم شده است که در رژیم آینده، بنیاد معیشت ایلیاتی را خواهند برانداخت و شاید در نظر اول این قضیه به نظرهای سطحی پسندیده آید ولیکن شایان توجه است.»^(۴)

مدرّس برای آنکه ذهن احمد شاه را به اهمیت «بنیان معیشتی ایران» جلب کند، سیاست پادشاهان قدیم در «تخته قاپو کردن ایلات» را متذکر و پس از بیان طرح و

۱. رحیم زاده صفوی. اسرار سقوط احمد شاه. به کوشش بهمن دهگان (تهران، فردوس، ۱۳۶۲)، صص ۷۶ و ۷۷.

۲. مدرّسی و دیگران، مدرّس، ج ۱، ص ۲۳۹.

۳. اسرار سقوط احمد شاه، ص ۷۹.

۴. همان.

برنامه‌های بسیار جالبی به منظور بهره‌برداری مناسب از توان عشایر، اهداف اقتصادی تغییر رژیم را اینگونه مطرح می‌سازد:

«رژیم آینده تصمیمی جز این ندارد که ایلات ایران را تخته قاپو کند تا گوسفند و اسب ایرانی که برای تجارت تا قلب اروپا انتقال می‌یابد و سرچشمه عایدات هنگفت این کشور است رو به نابودی گذارد و روزی برسد که برای شیر و پنیر و پشم و پوست هم گردن ما به جانب خارجه کج باشد و دست حاجت بدان سو دراز کنیم.»^(۱)

بنابر اعتقاد مدرّس استقلال اقتصادی ایران با تغییر رژیم از بین می‌رفت. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا در زمان قاجار این استقلال وجود داشت؟ مسلماً با سیاستهای غلط اقتصادی قاجارها، استقلال اقتصادی ایران بشدت در معرض تهدید قرار گرفته بود، ولی امید مدرّس و امثال او آن بود که از طریق حکومت مشروطه و مبارزات پارلمانی که نظارت بر مصوبات را برعهده پنج تن از علمای طراز اول می‌گذاشت، از ادامه روند غلط سابق جلوگیری کنند. این امر در صورتی امکانپذیر بود که حکومتی تابع مجلس و مجلسی برخاسته از مردم، زمام امور را به دست گیرد، نه به شیوه رضا خان که نظامیان بر مجلس و دولت سلطه یافته و با ایجاد اختناق و رعب و وحشت، امیال خطرناک برخی از منورالفکران غربزه را فراهم آورد.

مدرّس در ادامه تحلیل و استنباط خود از تغییر رژیم، به بیان اهداف فرهنگی این تحول می‌پردازد. پیش بینی او این است که:

«در رژیم نوی که نقشه آن را برای ایران بینوا طرح کرده‌اند، نوعی از تجدّد به ما داده می‌شود که تمدن مغربی را با رسواترین قیافه تقدیم نسلهای آینده خواهد نمود... قریباً چوپانها قریه‌های قراغینی و کنگاور با فکل سفید و کراوات خودنمایی می‌کنند، اما در زیباترین شهرهای ایران هرگز آب لوله [کشی] و آب تمیز برای نوشیدن مردم پیدا نخواهد شد. ممکن است شماره کارخانه‌های نوشابه سازی روزافزون گردد، اما کوره آهن گدازی و کارخانه کاغذ سازی پا نخواهد گرفت. درهای مساجد و تکایا به عنوان منع خرافات و اوهام بسته خواهد شد، اما سیلها از رمانها و افسانه‌های خارجی... به وسیله مطبوعات و پرده‌های سینما به این کشور جاری خواهد گشت، بطوری که پایه افکار و عقاید و

۱. مأخذ قبلی، ص ۸۱.

اندیشه‌های نسل جوان ما از دختر و پسر تدریجاً بر بنیاد همان افسانه‌های پوچ قرار خواهد گرفت و مدنیت مغرب و معیشت ملل متمدنی را در رقص و آواز و دزدیهای عجیب آرسن لوپن و بی‌عفتیها و مفاسد اخلاقی دیگر خواهند شناخت، مثل آنکه آن چیزها لازمهٔ متمدن بودن است.^(۱)

در اینجا نیز همانند بر ملا کردن شعارهای ملی گرایانه منورالفکران، مدرّس پایه‌های لرزان اندیشه تجدد طلبان را مورد حمله قرار می‌دهد و معتقد است لازمهٔ تمدن، تقلید و اقتباس محض و چشم و گوش بسته از غرب نیست.

آنچه که مدرّس پیش بینی می‌کرد، گوشه‌هایی از سیاستهای اقتصادی و فرهنگی بود که در آینده به وقوع پیوست، با این حال ذکر این نکات نشان از دید عمیق سیاسی و منحصر به فرد مدرّس می‌کند، تا حدّی که این شائبه به ذهن می‌رسد که این گفته‌ها و حداقل بخشهایی از آن، نقطه نظرات خود رحیم‌زاده و یا ساخته و پرداخته‌های بعدی او باشد! لیکن شناخت دقیق رجالی از شخصیت مدرّس با توجه به آشنایی کامل او به جزئیات امور سیاسی، و رابطهٔ متقابل میان او و اقشار مختلف اجتماع چنین فرضیه‌ای را مردود می‌شمارد.

در هر صورت نقشهٔ طراحی شده توسط مدرّس، با سهل انگاری احمد شاه به نتیجه نرسید. کوششهای او نیز در مبارزهٔ پارلمانی با رضا خان مثمر ثمر واقع نشد، که این موضوع خود دارای دلایل متعددی بود که یکی از آنها یکپارچه نبودن روحانیون و تنها ماندن مدرّس بود. مدرّس حتی برای جلوگیری از انقراض قاجاریه به تاکتیکهای پارلمانی متوسّل شد و به توصیهٔ او رئیس مجلس (مستوفی الممالک) استعفا داد تا طبق قانون، مجلس سرگرم تعیین رئیس شود و عمر مجلس پنجم که مدت زیادی از آن باقی نمانده بود به پایان برسد، اما این طرح مدرّس موفقیتی حاصل نکرد، بنابراین او با تشکیل مجلس مؤسسان مخالفت ورزید و جلسه ۹ آبان ۱۳۰۴ مجلس را در حالی که می‌گفت «اگر صد هزار بار رأی بدهید خلاف قانون اساسی است» ترک کرد.^(۲) به نظر می‌رسد که مدرّس بی‌میل نبود در مجلس مؤسسان نیز شرکت جوید و در آنجا هم مواضع خویش را مطرح سازد، ولی به دستور

۱. مأخذ قبلی، صص ۸۵ و ۸۶.

۲. خاطرات و خطرات، ص ۴۶۹ و امیر طهماسب، تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت...، ص ۲۳۸.

رضا خان از انتخاب او جلوگیری به عمل آمد.^(۱)

در ایامی که رضا خان در پی تشکیل مجلس موسسان و انتخاب نمایندگان بود، مدرّس به طرق مختلف مبارزه‌اش را ادامه داد^(۲) و این در حالی بود که برخی دشمنان دوست نما در صدد خنثی نمودن اقدامات او بودند. دوستان و همفکران سابق مدرّس، وحدت نظر را از دست داده بودند. کسانی چون **حائری زاده** و **اخگر** به رضا خان گراییده و دیگران هم مرعوب شده بودند. تنها **شیخ الاسلام ملایری** در کنار مدرّس باقی مانده بود. مدرّس در این ایام چه در مجلس و چه در جلسات درس در مدرسه سپهسالار تحت نظر مأموران رضا خان قرار داشت.^(۳) بنا به اظهار مهدی فرخ که صرفاً برد و باخت را ملاک قضاوت‌های خویش قرار داده:

«در این زمان اوضاع به گونه‌ای بود که وقتی مدرّس علیه مجلس موسسان داد سخن می‌داد، دیگر آن مدرّسی نبود که به هنگام سیلی خوردنش تهران به لرزه افتاده بود. ظاهر امر نشان می‌داد که پیروزی مجلس موسسان که خاتمه زندگی خاندان قاجار بود ضربت مهمی بر «کاریر» سیاسی مدرّس نیز وارد آورد و مدرّس که روزگاری چون شیر در میدان سیاست ایران می‌گریید و همه کس از او پروا داشت چون دیگر سیاستمداران روزگار نتواند سر به منزل مقصود برساند.»^(۴)

به هر حال مدرّس نتوانست از تغییر رژیم جلوگیری کند. روابط او با سایر روحانیون؛ حتی کسانی چون خالصی زاده که در قضیه جمهوری از مخالفان سرسخت رضا خان بود، دقیقاً روشن نیست. در عدم موفقیت او مسلماً دیدگاه‌های متعدد روحانیون نسبت به اوضاع و احوال سیاسی و نیز پیرامون شخص رضا خان، مهمترین عامل بوده است. امام خمینی (ره) در تحلیلی در این باره گفته‌اند:

«در همان زمان یکی از اشتباهات این بود که مردم، یا آنهایی که باید مردم را آگاه کنند، پشتیبانی از «مدرّس» نکردند. مدرّس تنها مرد بزرگی بود که با او مقابله کرد و ایستاد و مخالفت کرد. و در مجلس هم بعضیها موافق با مدرّس بودند، و بعضیها هم سرسخت

۱. نک: حسین مکی. مدرّس قهرمان آزادی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۹) ج ۲، ص ۷۵۲.

۲. حتی گفته می‌شود که مدرّس به دنبال آن بود که خود زمام امور را بدست گیرد.

۳. مدرّس، ج ۱، ص ۹۴.

۴. خاطرات سیاسی فرخ، ص ۲۳۶.

مخالفت می‌کردند با مدرس. و در آن وقت، باز یک جناحهایی می‌توانستند که پشت سر مدرس را بگیرند و پشتیبانی کنند و اگر پشتیبانی کرده بودند، مدرس مردی بود که با منطق قوی و اطلاعات خوب و شجاعت و همه اینها موصوف بود و ممکن بود که در همان وقت شر این خانواده کنده بشود و نشد.»^(۱)

۲-۶- نقش علمای نجف:

بخش دیگری از موفقیت رضا خان به حوادث عراق و موضعگیری علمای ایرانی مقیم عتبات بازمی‌گردد. به دنبال کوشش علمای عراق در مبارزات استقلال طلبی این کشور (۱۹۲۰ م/ ۱۳۳۹ ق) و سیاست زیرکانه دولت انگلستان در حاکم گردانیدن ملک فیصل در عراق که با انعقاد یک قرارداد با وی صورت پذیرفت (۱۹۲۱ م) و اطلاع مردم از این قرارداد (۱۹۲۲ م/ ۱۳۴۱ ق) علمای عراق از جمله علمای ایرانی، قرارداد مذکور را به رسمیت نشناخته و با اقدام فیصل در مورد انتخابات عمومی و ایجاد مجلس مؤسسان مخالفت کردند و خواستار خروج نیروهای انگلیس از عراق شدند.^(۲) دولت عراق در واکنش نسبت به مخالفت علما دو تن از آنها (شیخ محمد خالصی و سید محمد صدر) را تبعید کرد. متعاقب آن علمای ایرانی مقیم نجف و کربلا از جمله آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی، آیه‌الله نائینی، میرزا مهدی خراسانی و شیخ جواد جواهری به عنوان اعتراض به ایران آمدند و مورد پذیرایی دولت ایران قرار گرفتند^(۳) و در ۴ محرم ۱۳۴۲ وارد قم شده و مورد استقبال آیه‌الله حائری مؤسس حوزه جدید التأسیس قم قرار گرفتند.

بدیهی است علمای عتبات در جریان حوادث سیاسی و مبارزه علیه انگلستان، حمایت دولت ایران را ذیقیمت می‌شمردند و در واقع تنها پناهگاه آنان ایران بود. علمای عتبات خواستار ثبات هر چه سریعتر ایران و ایجاد یک حکومت متمرکز و یک سلطان مقتدر شیعی بودند تا در مواقع لزوم از آنان حمایت کند. در این ایام که احمد شاه قصد

۱. صحیفه امام، ج ۴، ص ۳۶۹.

۲. نک: حائری، تشیع و مشروطیت، صص ۱۷۳ و ۱۷۴.

۳. همان، ص ۱۷۵ و نیز: مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲، صص ۳۴۱ و ۳۵۱ همچنین: خاطرات سردار اسعد بختیاری، ص ۹۷.

مسافرت به خارج از کشور را داشت،^(۱) آنها انتظار داشتند، رضا خان این پشتیبانی را به عمل آورد. درخواست ضمنی چنین حمایتی به رضا خان این امکان را می‌داد تا با نقاب حمایت از مذهب، جناح خود را در مقابل مخالفان سیاسی و بخصوص چهره‌های روحانی همچون مدرس تقویت کند و هنگامی که در قضیهٔ جمهوریخواهی دچار مشکل شد، با استفاده از نفوذ علمای مهاجر توانست توفان ایجاد شده علیه خویش را مهار نماید.

ابراز همدردی رضا خان با علمای تبعیدی که از سوی سیاستگران انگلیسی و دولت عراق با بیحرمتی مواجه شده بودند، غنیمتی به حساب می‌آمد. لذا در بازگشت به عراق بود که **آیه‌الله نائینی** يك نامه سپاسگزاری به همراه يك قطعه تمثال حضرت علی (ع) برای رضا خان فرستاد.^(۲) حمایت و پشتیبانی علمای عتبات از رضا خان نه تنها به استحکام موقعیت او افزود، بلکه مسلماً در نگرش برخی از روحانیون داخل ایران نیز مؤثر بود. به این ترتیب يك بار دیگر حوادث سیاسی ایران و عراق بر یکدیگر تأثیر گذاشت. دیدگاه علمای شیعه در عراق ناشی از مسائل خاص منطقه‌ای و شرایط آنان در يك کشور سنی بود، بویژه آنکه در این ایام با رشد نهضت وهابیه‌ها در حجاز و حمله آنان به جنوب عراق، بیم نگرانی فراوانی بر مردم عراق بخصوص شیعیان مستولی شده بود. البته در این میان ریاکاری رضا خان مسلماً در دیدگاه علما تأثیر داشت. به این ترتیب بود که يك سال پس از بازگشت، **آیه‌الله نائینی و آیه‌الله اصفهانی** در يك بیانیهٔ مشترك که در مطبوعات منتشر شد مخالفان دولت سردار سپه را دشمن اسلام خواندند.^(۳)

البته گزارشهای متفاوت دیگری در همین ایام حاکی از توجه کامل علمای عتبات به اقدامات دولت رضا خان از طریق ارتباط علمای ایران با آنها است. از جمله در نامه‌ای از کنسولگری ایران در بصره به تاریخ ۸ بهمن ۱۳۰۳ ضمن اشاره به آمدن **حاج آقا حسین**

۱. سومین و آخرین سفر احمد شاه به اروپا در ۱۱ آبان ۱۳۰۲ / ۲۴ ربیع الاول ۱۳۴۲ / ۵ نوامبر ۱۹۲۳ انجام پذیرفت. این تاریخ دقیقاً مقارن با اعلان جمهوریت در ترکیه بود. نك: مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۳، ص ۴۳۷.

۲. همان، صص ۲۴ و ۲۵ و نیز: مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۳، صص ۶۱۴ و ۶۱۵.

لازم به تذکر است که برخی محققان صحت این موضوع را مورد تردید قرار داده‌اند.

۳. حائری، تشیع و مشروطیت، ص ۱۹۳. به نقل از: حبل المتین ۲۷ ربیع الاول ۱۳۴۳.

درمورد این موضوع نیز تردیدهایی از سوی برخی محققان شده است.

قمی به عتبات و تسمیم افکار علما و دسته بندی و اسباب چینی علیه دولت ایران (رضا خان)، اظهار نظر آیه الله نائینی گزارش شده مبنی بر اینکه: «من اوقاتی که در ایران بودم در صدد تغییر حکومت حاضره بودم ولی فرصت نشد». کنسول ایران در بصره استنباط خود را از این گفتگو اینگونه اظهار می دارد:

«اگر این بیانات مقرون به صحت باشد معلوم می شود آقای نائینی هم با خیالات مخالفین همراه است.»^(۱)

جدا از صحت و سقم و یا چگونگی تحلیل گزارشهای فوق، در آستانه تغییر رژیم، علمای عتبات مخالفتی با رضا خان نداشتند. رضا خان نیز که در مواجهه با مخالفان از دوران مبارزات جمهوریخواهی بر روی علمای عتبات سرمایه گذاری کرده بود، این رویه را همچنان ادامه داد. گفته شده او پس از خاموش کردن غایله شیخ خزعل که توانست خود را به عنوان يك چهره ضد انگلیسی مطرح سازد، به دیدن آیه الله نائینی و چند تن دیگر از علمای نجف رفت. بنابر احتمال روزنامه حبل المتین، در این دیدارها در مورد احتمال بازگشت احمد شاه گفتگو شده بود.^(۲) در معارف الرجال از قول يك شاهد عینی نقل شده که:

«موضوع گفتگوی سردار سپه و علما آن بود که رضا خان بزودی پادشاه ایران خواهد شد. در این دیدارها رضا خان به علما قول داد که اصل دوم متمم قانون اساسی مبنی بر نظارت پنج تن از علمای طراز اول بر مصوبات مجلس را اجرا کند.»^(۳)

البته در همین زمان نیز علمایی در حوزه نجف بودند که به رضا خان چندان خوشبین نبودند^(۴) ولی دست آنان برای ابراز مخالفت علیه او باز نبود. به هر حال نظرات علمای عتبات نقش تعیین کننده ای برای روحانیون داخل ایران داشت. ضمن آنکه روحانیون داخل نیز نسبت به رضا خان خوشبین بودند و عاقبت و سرانجام سلطنت او را به هیچوجه پیش بینی نمی کردند.

۱. اشیدری، تاریخ پهلوی و زرتشتیان، ص ۵۱.

۲. حائری، پیشین.

۳. حرزالدین، معارف الرجال ج ۱، ص ۴۹.

۴. به طور مثال گفته شده هنگامی که رضا خان به نجف رفته بود، با آیه الله فیروزآبادی در حرم ملاقات کرد و گفت من مقلد شما هستم و مرحوم فیروزآبادی گفته بود: مطلب معلوم است! نك: صحیفه نور، ج ۳، ص ۱۹.

۳-۶- سایر:

هر چند بخش‌هایی از روحانیون در آستانه تغییر سلطنت، سیاست بیطرفانه‌ای را اتخاذ نمودند، اما برخی در صعود رضا خان به سلطنت همکاری و مساعدت کرده و یا مؤید آن بودند. به اعتقاد آنان، سلطنت فرد مقتدری چون رضا شاه ضامن استقلال ایران و جلوگیری از تجزیه طلبی کشور- با توجه به تجربه حمایت انگلستان از شیخ خزعل- بود. از اینرو در اوایل آبان ۱۳۰۴ که تبلیغات علیه سلسله قاجار به نفع رضا خان در جریان بود و تلگرافها و نامه‌هایی از نقاط مختلف کشور به مرکز می‌رسید، در میان آنها عنوان‌هایی از روحانیون شهرهای مختلف نیز وجود داشت.^(۱) گرچه غالب این تلگرافها با اجبار و یا جعل فرماندهان نظامی طرفدار رضا خان به سوی مجلس شورای ملی سرازیر می‌شد، با این حال می‌توان احتمال داد که حداقل بخش‌هایی از آنها در حمایت از سلطنت رضا خان بوده باشد. در تحصن مدرسه نظام نیز که به منظور تحت فشار قرار دادن مجلس برای طرح انقراض قاجار ترتیب یافت، برخی روحانیون حضور داشتند.^(۲)

در جلسه ۹ آبان ۱۳۰۴ که طرح انقراض قاجاریه و سپردن حکومت موقتی به رضا خان مطرح شد، تنی چند از روحانیون طرح مزبور را امضا کرده بودند.^(۳) این در حالی بود که مدرس در جلسه رسمی با ذکر این جمله که «صد هزار رأی هم بدهید خلاف قانون است» از مجلس خارج شد. در پایان این جلسه از ۸۵ نفر عده حاضر ۸۰ نفر رأی به انقراض قاجار دادند که نمایندگان روحانی مجلس هم جزو آنها بودند.^(۴) در این ایام حتی رساله‌ای نیز در وجوب سلطنت رضا خان- البته توسط یکی از روحانیون درجه دوم- نگاشته شد.^(۵)

به دنبال واگذاری حکومت موقتی به رضا خان تا برگزاری مجلس مؤسسان، تلگرافهای تیریکی خطاب به او ارسال شد. بررسی محتوای تلگرافها نشان‌دهنده خوشبینی بسیاری از افراد و از جمله روحانیون نسبت به رضا خان است. در بیانیه هیئت علمی

۱. نك: امیر طهماسب. تاریخ شاهنشاهی...، صص ۷۲-۷۴.

۲. همان، ص ۱۳۱.

۳. همان، ص ۲۳۸.

۴. همان، صص ۲۶۹ و ۲۷۰.

۵. نك: مجله حوزه، ش ۲۳، آذر و دی ۱۳۶۶، گفتگو با آیه الله سید عزالدین زنجانی.

آذربایجان در این زمینه آمده است:

«...در نتیجه غفلت و جهالت و لاقیدی و لایبالیگری و شهوت پرستی زمامداران سابق که مملکت را به این حال فلاکت و خرابی سوق داده، از قافله ترقی و تمدن هزارها فرسنگ عقب انداخته دست ملت را خالی، مزارع مملکت را بایر، منابع ثروت را معطل، معادن هنگفت را زیر خاک، حال رعیت را پریشان، بنی نوع مردم را بیسواد و بی بضاعت گذاشته، جامعه مسلمین را در مدتهای طولانی در تیر ذلت و ضلالت نگاه داشتند، در نظر کوتاه بین کسانی که آشنا به حقایق اسلام نیستند چنین جلوه گر شد که اسلامیت منافعی با ترقیات عصر بوده و قوانین شریعت مخالف مدنیت و عایق از ارتقا به مدارج تمدن است، و در خارج عملیات سرپرستان مملکت و پریشانی ملت را که از اثرات اهمال کاری و شهوترانی خودشان است بعد از اسناد به قضا و قدر آسمانی، معلل به جلوگیری دیانت و مستند به مقاومت روحانیت می نمودند!... امروز که ملک و ملت به یک دوره حیاتی جدیدی قدم گذاشته و روح تازه به کالبد افسرده اهالی ایران دمیده شده و زمام امور مملکت در کف با کفایت والاحضرت اقدس رضا خان پهلوی - ادام الله ظله - قرار گرفته است، جای آن هست که جامعه مقدسه روحانیت و اسلامیت در این موقع و وقت مناسب فرصت را مغتنم شمرده برای جبران گذشته و تأمین سعادت کامله آئیه ملت و مملکت در منتهی درجه وحدت نظر و اتفاق رأی، نیت عالیه اسلام پرستانه والاحضرت پهلوی را تأیید نموده و موقعیت کامل ایشان را در تقدیم خدمات بزرگ و تاریخی به عالم اسلام قلباً و عملاً خواستار باشند.»^(۱)

آیه الله شیخ مرتضی آشتیانی از علمای سرشناس تهران که در مشهد اقامت گزیده بود در تلگرافی به رضا خان ضمن تشکر از بذل توجه وی در سال قبل «در جلوگیری کردن از قضیه جمهوری که آمال افراد بیعلاقه به اسلام در بلشویکی کردن ایران بوده» گفت:

«...رجاء واثق از الطاف کامله حضرت احدیت جل شأنه به توجه ولی عصر ارواحنا فداه و عجل الله فرجه آن است که وجود مبارک را از برای حفظ و صیانت به عالم اسلامیه و نوامیس الهیه به حفظ کامل خود محفوظ و همواره وجود مبارک را در قلع و قمع اعدای داخله و خارجه دین مبین اسلامی و مذهب شریف جعفری مظفر و منصور فرمایند. لطیفه

۱. امیر طهماسب، پیشین، صص ۳۰۲ و ۳۰۳.

سامیه را نسبت به کلیه مسلمانان سیما طبقه محترم و سلسله جلیله علمای اسلام که پاسبان دین و حافظان شرع مقدس اند بیش از پیش زیادتیر و مستدام فرمایند.»
 آیه الله آشتیانی در پایان تلگراف خود یادآوری کرده:
 «حضرت مستطاب حجة الاسلام آقای قمی، دامت برکاته به واسطه کسالت حادثه مقدور از عرض خلوص و از دعای در آستان قدس غفلت نفرمایند.»^(۱)
 در تلگراف محمدرضا زنجانی آمده است:

«بر اتمام نعمت و تعلق رضا به نصرت اسلام و مسلمین به وجود همایونی به اقتضای کلام مجید «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت [علیکم] نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» تشکر نموده و به دعای دوام نعمت غیر مترقبه مشغول^(۲) [می باشم].»
 به علاوه، تلگرافهای دیگری از علما و روحانیون سایر نقاط کشور همچون سیستان، ملایر، سمنان، گلپایگان، تویسرکان، بارفروش (بابل)، شرفخانه، اردبیل، قزوین، دزفول و بروجرد ارسال شد که در آنها از انقراض قاجاریه ابراز خشنودی و به رضا خان تبریک گفته شده بود.^(۳)

محمدعلی دزفولی از روحانیونی بود که علاوه بر شرکت در تلگراف عمومی هیئت علمیه دزفول، مستقیماً نیز «عریضه مخصوص تبریکات صمیمانه و دعوات خالصانه» به رضا خان ارسال داشت «به امید آنکه در جرگه دعاگویان مخصوص و در زمره دوستان محبوب که اسامی برجسته بزرگوار ایشان فوراً خود در خاطره مرحمت مظاهر نقش است به شمار آید.»

وی با بیان این نکته که هیچگاه زمامداران ایران ایرانی نژاد نبوده اند مگر چهار نفر که دو تن پیش از اسلام بودند (داریوش و اردشیر بابکان) و دو نفر بعد از اسلام (عمادالدوله سرسلسله آل بویه و دیگری رضا خان پهلوی) و اینکه دو نفر اخیر هر دو اهل شمال کشور و دو نفر قبلی اهل جنوب بوده اند، می نویسد:
 «پس امروز روزی است که شمال ایران عرض اندام بر جنوب کرده، می خواهد

۱. مأخذ قبلی، صص ۳۲۸ و ۳۲۹.

۲. همان، صص ۳۰۳ و ۳۰۴.

۳. همان، ص ۳۲۶ به بعد.

دوستی خود را از بار پشت او سبک سازد. از این رهگذر است که دوستان مخصوص امید می‌دارند که بر همین نسق تعمیرات بویه‌ای و فتوحات ساسانی بلکه تشعشعات دوره قدیم هخامنشی، امروزه جدید شده، کلاه ایرانی به گیوان پیوسته، بیرق شیر و خورشید مقام علم کاویانی را حیازت نماید.^(۱)

علاوه بر روحانیون شیعه برخی از روحانیون اهل تسنن نیز در این زمان از رضا خان حمایت می‌کردند. از جمله شیخ محمد مردوخ (۱۲۵۶-۱۳۵۴ ش) که گفته شده «در هنگام تغییر رژیم قاجاریه، جانبازیها و فداکاریها نمود و نهضت ملی تشکیل داد و با سخنرانیهای آتشین مردم را به محسنات تغییر مقام سلطنت آگاه می‌کرد.»^(۲)

به دنبال آغاز انتخابات مجلس مؤسسان، هیئتهای نظارت بر انتخابات در چند محله تهران (از جمله محله سنگلج، بازار، چاله میدان و عودلاجان) آغاز به کار کرد که در تمامی آنها برخی روحانیون حضور داشتند.^(۳) برای عضویت در مجلس مؤسسان نیز که قرار بود با تغییر موادی از قانون اساسی، رضا خان را به سلطنت برساند افراد مورد وثوق تعیین شدند. در این میان رضا خان با مکتوب خصوصی از برخی روحانیون خواست که در مجلس مؤسسان حضور یابند. از جمله این اشخاص آیه الله محمد رضا کرمانی بود که گرچه فردی گوشه نشین بود، ولی تقاضای رضا خان را پذیرفت.^(۴)

در مجلس مؤسسان تنی چند از روحانیون تهران و شهرستانها از جمله سید ابوالقاسم کاشانی، آیه الله زاده شیرازی، شیخ محمدعلی طهرانی، شیخ حسین یزدی، میرزا هاشم آشتیانی، سید محمد بهبهانی، حاج امام جمعه خوئی، حاج آقا جمال اصفهانی، شیخ الاسلام ملایری، آیه الله زاده خراسانی، سید عبدالوهاب صالح، قائم مقام الملک رفیع به نمایندگی انتخاب شدند.^(۵)

البته در جریان مباحثات مجلس، حضور روحانیون محسوس نیست. تنها در بحث

۱. مأخذ قبلی، صص ۳۰۴ و ۳۰۵.

۲. مجله وحید، شماره ۲۰۸ (نیمه دوم اردیبهشت ۱۳۵۶) صص ۲۶ و ۲۷.

۳. امیر طهماسب، پیشین، صص ۴۰۶-۴۰۹.

۴. حکمت، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، ص ۱۹۹.

۵. امیر طهماسب، صص ۴۲۷ و ۴۲۸. و نیز صص ۴۴۰-۴۴۸ همچنین: مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۳، ص ۴۹۳ به بعد.

پیرامون جانشینی پادشاه که با پسر بزرگتر باشد یا نه، **آیه الله کاشانی قضیه «لیاقت»** را حایز اهمیت دانست.^(۱) در نزد برخی از علما و روحانیان صرفاً سلطنت شخص رضا شاه مطرح بود و نه موروثی شدن آن در خاندان وی. اینان به لحاظ خدمات رضا خان، او را لایق این منصب تا هنگام مرگش می دانستند، اما برای پس از او طرح و برنامه دیگری را در نظر داشتند. به طور مثال **سید عبدالوهاب مجتهد گیلانی** از چهره های برجسته روحانیت گیلان با استناد به **صلح امام حسن (ع)** و **معاویه**، با سلطنت رضا شاه موافق ولی با موروثی شدن سلطنت در خانواده او مخالف بود. او در این زمینه به روال جانشینی در یکی از خاندانهای حبشه استناد می جست که در آنجا حاکمیت بر اساس استعداد بود.^(۲)

مواد اصلاحی مجلس مؤسسان در ۲۱ آذر ۱۳۰۴ با اکثریت آراء (۲۵۷ نفر از ۲۷۰ نفر) مورد تصویب و امضای نمایندگان قرار گرفت. ظاهراً **آیه الله میرزا محمود امام جمعه** زنجان تنها فردی بود که برخلاف سایر نمایندگان، مجلس را ترک کرده بود.^(۳)

پس از انجام مراسم تحلیف، رضا خان به عنوان پادشاه جدید در ۲۴ آذر ۱۳۰۴ تلگرافهای تبریکی از سوی روحانیون داخل و خارج ایران ارسال شد. با دقت در محتوای این تلگرافها، علاوه بر تمجید و ستایش از رضا خان، نکات بس مهمی وجود دارد که نشانگر خوش بینی روحانیت نسبت به رضا خان است. از جمله تلگرافهای جالب توجه «**لایحه تبریکه**» ای است که توسط **محمد صالح مازندرانی** از بارفروش (بابل) با نثری مسجع به زبان عربی نوشته شده است. در این لایحه، ضمن انتقاد به حاکمان قاجار، از خدا نسبت به سپرده شدن امر سلطنت به پادشاهی عادل و قوی و امین که حافظ نفوس از بلایا و حفظ افکار از خطا و اشتباه و کوتاه کننده دست اجانب و... شکرگزاری شده است. **حائری مازندرانی** در نوشتار خود بر عدالت سلاطین تأکید بسیاری می کند و اسباب بقای اسلام و مملکت اسلامی را بیان می دارد و وظایف سلطان و پادشاه را بازگو می کند. او می گوید:

«**هشدار! بدرستی که قوام دین و ملک، قائم به دولتی است که مشروط به عدل باشد و**

۱. مأخذ قبلی، ص ۵۴۸.

۲. به نقل از: دکتر عبدالکریم گلشنی.

۳. نک: مجله حوزه، ش ۲۳، آذر و دی ۱۳۶۶، مصاحبه با آیه الله سید عزالدین زنجان. برای اطلاع از اسامی موافقان تغییر رژیم در مجلس مؤسسان نک: مکی، پیشین، ص ۵۷۷ به بعد.

ستونهای آن مشروط به اصول و مبانی مضبوط و اصیلی گردد، مالیات براساس عدل باشد، مدارسش عقاید خود را بازگو کند و در مجالس این ملت فرهنگ خودی سبقت بگیرد.»

حائری مازندرانی ضمن توصیه و تذکراتی که به این ترتیب به رضا شاه داده، تعریف و تمجیدهای فوق العاده‌ای از او نموده است. او می‌نویسد:

«خدا بر این ملت منت گذاشت... به سبب پادشاهی عادل که ملت از او راضی است و او حقیقتاً «رضا» است و برای او سلطنتی موروثی تأسیس شد که دست قضا در آن دخالت داشت. او مایه افتخار سلاطین عجم و بهترین پادشاهی است که سیره و سلوکش پسندیده است. پادشاهی که آزاد و بنده با او بیعت کردند و غنی و فقیر پیرو او شدند. او نورانیت پیشانی اسلام و نور چشم امام عصر(ع) و حامی قرآن و سنن می‌باشد. راه و روش او ستوده است. او سلطان شیعه و حامی منطقه [قرق‌گاه] شریعت است.»

حائری مازندرانی بار دیگر عدالت را مورد تأکید قرار می‌دهد:

«زیرا عدالت روشی است که باعث بقای مُلک هر پادشاهی است و باعث می‌شود که پلکان ترقی را به‌طور منظم طی کند.»

او در ادامه تأکید بر عدالت، داستان بُع را نقل می‌کند که:

«بزرگترین پادشاه حمیر آنگاه که قصد تخریب کعبه و محو اسلام را نمود، دو چشمش بیرون آمد و بر گونه‌هایش روان شد، پس چون دوباره نیت عدالت و یاری اهل عدل را کرد دو چشمش به جایگاهش برگشت و کعبه را با پرده‌های فاخر پوشاند الخ...»
و به رضا شاه یادآوری می‌کند که:

«داستان سلسله قاجار هم همین گونه بود و به سبب خیانت و استمرار بر جور و ستم و پافشاری بر جهل و فساد منقرض شدند و ملت به پادشاه امین و توانمند پناهنده شدند، چون او را در آرایش سپاه و رفع تنگناها و فتح بلاد و قلع و قمع ریشه‌های فساد از خوزستان و دیلمان و لرستان و خراسان و ترکمان امتحان کرده بودند.»

او در پایان خداوند را به سبب برآورده ساختن آرزویش در به سلطنت رسیدن رضا خان و موروثی شدن آن در نسلش شکر و سپاس می‌گوید.^(۱)

۱. امیر طهماسب، تاریخ شاهنشاهی...، صص ۶۳۰-۶۳۳.

علمای نجف همچون آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی، آیه الله آقا ضیاء الدین عراقی، آیه الله مهدی خراسانی، آیه الله جواد صاحب جواهر و محسن علاءالمحدثین در اسفند ماه ۱۳۰۴ تلگرافهای تبریکی به ایران ارسال داشتند.^(۱) گفته شده آیه الله نائینی نیز تلگراف تبریکی فرستاد.^(۲)

آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی در تلگراف خود دوام این دولت قوی شوکت را برای تشیید ملت و حفظ استقلال مملکت و بسط معدلت و موجبات ترفیه حال رعیت مسئلت کرده بودند. محتوای تلگراف آقا ضیاء الدین عراقی مبسوط تر از سایر علما است. ایشان در تلگراف خود آورده اند:

«امروز که بحمدالله تعالی و حسن تأیید، سلطنت ممالك اسلامیه مفوض به ذات مقدس ملوکانه است رجاء واثق آنکه آمال و آرزوهایی که از قدیم زمان داشتم از تقویت ملت و تشیید دین مبین و اعانه مظلومین و اغاثه ملهوفین و رعایت رعیت و بسط معدلت و امنیت و امر به معروف و نهی از منکر و غیرها در این عهد سعید کاملاً صورت پذیرد.»

در جشن تاجگذاری که در ۵ اردیبهشت ۱۳۰۵ برگزار شد نمایندگان روحانیون از ایالات و ولایات از جمله: حاج آقا نورالله اصفهانی^(۳)، سید محمد مجتهد تنکابنی، امام جمعه کرمانشاه، میرزا محمود مجتهد اراکی، ملا فتح الله شیخ الاسلام کردستان، سید محمد مجتهد زنجان، امام جمعه خوئی، میرزا محمد آقازاده، سید محمود مجتهد گیلانی به این جشن دعوت شدند.^(۴)

در اقوال مختلفی گفته شده که به هنگام گذاردن تاج، امام جمعه خوئی و یا آیه الله آقازاده خواستند تاج را بر سر رضا شاه بگذارند تا خود را مرهون روحانیت بدانند، ولی او تاج را گرفته و شخصاً بر سر نهاد.

۱. مأخذ قبلی، صص ۶۲۸ و ۶۲۹.

۲. تشیع و مشروطیت، ص ۱۹۴. متأسفانه به محتوای تلگراف تبریک آیه الله نائینی به رضا شاه هیچ اشاره ای نشده است.

۳. منابع درباره حضور آقا نورالله اصفهانی در جشن تاجگذاری متفق القول نیستند. در يك جا به حضور او در این جشن اشاره شده است. (نک: مکی، ج ۴، ص ۴۰۵) و در جای دیگر امتناع وی از حضور در جشن مذکور تأکید گردیده است (نک: مدرس مجاهدی شکست ناپذیر، ص ۱۴۲ به نقل از آیه الله محسنی ملایری).

۴. امیر طهماسب، صص ۶۹۵ و ۶۹۶.

در این روز خطبه سلطنت توسط امام جمعه تهران قرائت شد. جالب آنکه او نیز با قرائت آیه ۲۶ سوره «ص» (یا داود انا جعلناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالعدل) موضوع عدالت پادشاهان را مورد تأکید قرار داد و از سوی جامعه روحانیت ضمن عرض تبریک، از رضا شاه استدعا نمود که بیش از پیش در حفظ اساس دیانت و مقام روحانیت توجه مخصوص نماید که موجب تشکر عموم ایرانیان و بقای سلطنت آن دودمان خواهد بود.^(۱)

عدم رعایت این اصل پس از مستحکم شدن پایه‌های رژیم، روحانیت را با نوع جدیدی از حکومت روبرو ساخت. در فصلهای آینده به چگونگی این رویارویی اشاره می‌شود.

۱. مأخذ قبلی، ص ۷۰۵.

فصل هفتم

علمای عتبات عالیات

۷-۱- مواضع علمای نجف پس از تغییر سلطنت

همانگونه که در فصل گذشته عنوان شد، علمای ایرانی مقیم عراق، به لحاظ نیازی که به پشتیبانی سیاسی از خود داشتند و انتظاری که از تنها دولت شیعه در جهت حل مشکلات شیعیان می‌رفت، به حمایت از دولت ایران می‌پرداختند و از آنجا که در اواخر عمر سلطنت قاجار، مواضع رضا خان قویتر از احمد شاه بود و بویژه با قولهای مساعد و چهره نسبتاً موجهی که او از خود بروز داده بود، علما به ناچار از اقدامات سردار سپه حمایت کرده و از سلطنت او استقبال به عمل آوردند. اکثر این علما از جمله کسانی بودند که در قضیه مهاجرت به قم در سال ۱۳۰۲ حضور داشتند. در تلگرافهای علما از «دوام دولت قوی شوکت برای تشیید ملت و حفظ استقلال مملکت و بسط معدلت و موجبات ترفیه حال رعیت و تشیید ارکان دین مبین» سخن به میان آمده و اظهار امیدواری شده که حکومت ابد مدت [جدید] به دولت حقه امام زمان (عج) متصل گردد.^(۱)

محتوای پیامهای تبریک علما بر سه محور: ۱- استقلال کشور ۲- تقویت دین ۳- رفاه مردم، است و این موضوع نشانگر خوش بینی و نظر نسبتاً مثبت علما به رضا شاه در

۱. نک: امیر طهماسب، صص ۶۲۸ و ۶۲۹ و نیز: مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴، صص ۱۷ و ۱۸.

ابتدای سلطنت اوست. این خوش بینی چنان است که به دنبال فاجعه مدینه منوره و تخریب قبه و ضرایح قبور ائمه (ع) در قبرستان بقیع (۸ شوال ۱۳۴۴) آیه الله اصفهانی و آیه الله نائینی در تلگرافی به تاریخ ۱۵ ذی قعدة ۱۳۴۴ / ۵ خرداد ۱۳۰۵ خطاب به علمای صاحب نفوذ تهران (حاج امام جمعه خوئی و سید محمد بهبهانی) تأکید کردند:

«با حکومت مطلقه چنین زنداقه وحشی [وهاپیها] به حرمین، اگر از دولت علیه و حکومت اسلامی [ایران] علاج عاجل نشود علی الاسلام السلام.»^{۱)}

لیکن این انتظار و توقع علما از دولت ایران اولاً به مفهوم تأیید تمامی اقدامات آن نبود و ثانیاً پس از آغاز برنامه های ضد اسلامی و غیر مردمی رژیم رضا شاه نگرش خوش بینانه بتدریج تغییر یافت و حتی به اقدام علیه رژیم نیز کشانده شد.

نکته مهمی که در میان روحانیون شیعه از قدیم الایام وجود داشته، رفت و آمد و ایجاد رابطه میان روحانیون حوزه های شیعی و بویژه ایرانیان داخل و خارج از کشور بود. از طریق چنین رابطه ای بود که مراجع وقت در جریان کلی رویدادهای داخلی ایران بویژه مسائل مربوط به روحانیون قرار می گرفتند. از سوی دیگر علمای عتبات با وجود تشکیل حوزه در قم، همچنان مرجع رسیدگی به مشکلات شیعیان و مردم ایران واقع می شدند و لذا مواضع آنان در معرض افکار عمومی مردم قرار داشت. علمای عتبات تحت تأثیر اظهار نارضایتیهای مردم و نیز شنیده های خود از روحانیون، این آمادگی را داشتند که علیه هر يك از سیاستهای رژیم موضع گیری کنند. رضا شاه و دیگر دولتمردان ایران از چنین وضعیتی مطلع بودند و سعی می کردند تا با ارسال نمایندگان، سیاستهای اجرایی خود را برای علما روشن گردانند و از صدور فتاوی آنان علیه این سیاستها جلوگیری به عمل آورند.

نمونه چنین موضوعی در همان سال نخست سلطنت رضا شاه اتفاق افتاد. با آغاز زمزمه هایی از سیاست دولت در زمینه قانون نظام اجباری، نگرانی و نارضایتی مردم ایران به اطلاع مراجع مقیم عراق رسید. در این رابطه، سرکنسول ایران در بغداد مأموریت یافت از صدور فتاوی علما جلوگیری کند. وی علاوه بر مراسلات متعدد، در ۳ اسفند ۱۳۰۵ به ملاقات حضرات آیات نائینی، اصفهانی، میرزا علی شیرازی، میرزا مهدی آیه الله زاده و شیخ جواد صاحب جواهر شتافت و مذاکرات مفصلی با آنان نمود مبنی بر اینکه:

۱. مکی، پیشین، ص ۸۸.

«شما باید به اعلیحضرت همایونی و هیئت محترم دولت اطمینان کامل داشته باشید که هر قانونی را وضع و هر اقدامی را که می‌فرمایند تمام با تصویب مجلس شورای ملی و از برای خیر و صلاح مملکت و ترقی و تعالی اسلام است».

همانگونه که از نحوه سخن نماینده دولت ایران برمی‌آید، او سعی داشت اقدامات دولت ایران را به صلاح مردم و اسلام وانمود کرده و اثرات گزارشهای دیگری را که به مراجع می‌رسید خنثی سازد.

در این ملاقاتها، **آیه الله اصفهانی** از بد رفتاری مأمور تذکره خسروی شکایت و تقاضای تغییر وی را نمود. همچنین **میرزا علی شیرازی** در مورد قانون مجازات عمومی^(۱) و تخریب قبور مقدسه مدینه اظهار نگرانی کرد، که کنسول ایران تشکیل کمیسیونی مرکب از علما را در تهران به اطلاع وی رساند.^(۲) نماینده دولت ایران در ادامه، با مذاکره با آقایان **میرزا مهدی آیه الله زاده** و **آیه الله جواهری**، از آنان قول گرفت که از صدور بعضی احکام مضره جلوگیری نمایند. شدت نگرانی مراجع و علمای نجف از اوضاع ایران به حدی بود، که نماینده اعزامی دولت ایران در گزارش خود پیشنهاد می‌کند که:

«مناسب است اولیای محترم دولت توسط بعضی از آقایان علمای مرکز که طرف وثوق و اعتماد آقایان علمای نجف می‌باشند به ایشان حالی بفرمایند که به تبلیغات سوء ارباب غرض ترتیب اثری ندهند که مخالفت ایشان بیشتر اسباب تجرّی مفسدین می‌شود.»^(۳)

در هنگام اجرای قانون نظام اجباری نیز که علمای اصفهان به رهبری **حاج آقانورالله اصفهانی** به عنوان مخالفت به شهر قم مهاجرت نمودند بیم آن می‌رفت که واکنش حمایت جویانه‌ای از آنان صورت پذیرد. از اینرو به دستور دولت، دیپلماتهای ایرانی مأموریت یافتند تا از اقدام جانبدارانه علمای نجف جلوگیری کنند.

در این زمان سیاست دولت ایران، ایجاد ارتباط با علمای نجف به منظور مقابله با ۱. این قانون که مصوبه کمیسیون پارلمانی عدلیه بود از ۲۵ فروردین ۱۳۰۵ به موقع اجرا گذاشته شد. نک: فصل سوم همین کتاب.

۲. این کمیسیون پس از تلگراف علمای عراق در خرداد ۱۳۰۵ در مجلس تشکیل گردید، لیکن عملاً نتیجه‌ای دربر نداشت، نک: فصل چهارم همین کتاب.

۳. سازمان اسناد ملی ایران، اسناد نخست وزیری، شماره تنظیم ۱۰۲۰۰۶، پاکت ۸۵۷.

روحانیون داخل بود. بویژه *مخبر السلطنة هدايت* (رئيس الوزراء) از هواداران این سیاست بود. مسلماً این سیاست برای هر دو طرف مزایایی دربر داشت. از جمله هنگام گفتگو میان دولت و علمای مهاجر در قم، علمای عراق تلگرافی به رضا شاه مخابره کردند و اجازه خواستند دو نفر را برای مذاکره در این باره به ایران بفرستند.^(۱) و به این ترتیب از موقعیت خود در گرفتن امتیاز برای روحانیون ایران استفاده کنند.

جدای از خط مشی کلی مراجع و علمای نجف، می‌توان برخی اختلاف روشها را در عملکرد آنان با رژیم رضا شاه جستجو کرد. در ذیل مواضع دو چهره برجسته حوزه نجف یعنی *آیه الله نائینی* و *آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی*، به طور اجمال مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

۷-۲- آیه الله نائینی

در ایام سلطنت رضا شاه، آیه الله نائینی مرحله پایانی عمر پرفراز و نشیب خود را می‌گذراند. در این ایام در حوزه‌های علمیه، کسانی که دارای سابقه حمایت از مشروطه بودند، سخت تحت فشار قرار داشتند، و بویژه وضع برای نائینی بدتر شد، به گونه‌ای که حتی از نظر اقتصادی در مضیقه قرار گرفت.^(۲) نتایج ناگوار مشروطه بر حوزه‌ها و روحانیت، موجب انزوا و کناره‌گیری عمومی روحانیون از امور سیاسی گشت. به عقیده برخی جو سیاست گریز و عوام زدگی در حوزه و در جامعه چنان عرصه را بر آیه الله نائینی تنگ کرد که او ناچار کتاب *تنبيه الامه و تنزيه الملة* خود را به قیمت بالا خریداری و از دسترس عموم خارج می‌کرد^(۳) و گاه در این راه يك لیره قرض کرده و آن را صرف جمع آوری کتاب می‌نمود.^(۴) از سوی دیگر عنوان شده که آیه الله نائینی بعد از آنکه فهمید مشروطه خواهان

۱. *خاطرات و خطرات*، ص ۴۸۱.

۲. *مجله حوزه*، ش ۳۰، بهمن و اسفند ۱۳۶۷، مصاحبه با آیه الله حسینی همدانی.

۳. همان، ش ۲۳، آذر و دی ۱۳۶۶، مصاحبه با آیه الله سید عزالدین زنجانى به نقل از پدرشان که شاگرد آیه الله نائینی بوده، و نیز: *معارف الرجال* جلد اول، صص ۲۸۶ و ۲۸۷. لازم به تذکر است که این موضوع از سوی فرزند آیه الله نائینی رد گردیده است. نک: *مجله حوزه*، ش ۷۷-۷۶، مهر - دی ۱۳۷۵، مصاحبه با حجة الاسلام والمسلمین مهدی غروی نائینی.

۴. *مجله حوزه*، ش ۳۲، خرداد و تیر ۱۳۶۸، مصاحبه با آیه الله سید عزالدین زنجانى.

اهداف دیگری را دنبال می‌کنند از حمایت‌های خود دست برداشت، به گونه‌ای که در این اواخر چنان از مشروطه برگشته بود که اگر می‌فهمید طلبه‌ای افکار مشروطه خواهی دارد به او شهریه نمی‌داد.^(۱)

همچنین گفته شده که نائینی در دیگر کتب فقهی خود برخلاف مندرجات تنبیه الامه و تنزیه الملة به همان شیوه سنتی بازگشت و حتی بعضی مراتب ولایت فقیه را نیز منکر شد.^(۲) به هر حال، چه تغییر اندیشه در نزد آیه‌الله نائینی از روی اراده و براساس نتایج غیر منتظره مشروطه باشد، و چه از روی اجبار و براساس جوّ درون حوزه و عوامزدگی، می‌بایست تأثیر این تحول را در رابطه او با حکومت رضا شاه مورد توجه قرار داد. عبدالهادی حائری، مهمترین زندگینامه نویس آیه‌الله نائینی در عین حال که تصریح می‌کند رضا شاه پس از آغاز پادشاهی محدودیتهای فراوانی برای آیه‌الله حائری و نائینی پدید آورد،^(۳) معتقد است:

«نائینی پس از يك دوره تلاشهای سیاسی دچار سرخوردگی و یأس شد و رفتار و برخوردش با دولتهای ایران و عراق بدون چندان توجهی به اقدامات خلاف آنان کاملاً دوستانه بود. او علی‌رغم سیاستهای ضد اسلامی رضا شاه و ایجاد محدودیت برای علما، پیوند دوستی خود را همچنان ادامه داد. يك بار فرزند بزرگش (حاج میرزا علی) از رضا شاه دیدن کرده نامه و هدایایی شامل حلقه انگشتر و مقداری تربت کربلا به وی تقدیم کرد. به مناسبت اعیاد مذهبی نیز آیه‌الله نائینی معمولاً تلگراف تبریک برای رضا شاه می‌فرستاد.»^(۴)

آنچه که از خاطرات و برخی کتابها و اسناد استفاده می‌شود، قاطعیت اظهار نظر فوق را متزلزل می‌سازد. بعلاوه می‌توان پذیرفت که آیه‌الله نائینی نیز همانند بسیاری علمای دیگر در بدو امر نظر خوشبینانه‌ای در مورد رضا خان داشته و تلگراف تبریک او و نیز سایر

۱. همان، ش ۵۵، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲، به نقل از آیه‌الله حاج سید مرتضی حسینی لنگرودی.

۲. نك: مجله راهبرد، ش ۴، پاییز ۱۳۷۳، ص ۱۵ به نقل از: منية الطالب فی حاشیه‌المكاسب تقریرات مكاسب النائینی تألیف آیه‌الله شیخ موسى النجفی الخوانساری.

۳. تشیع و مشروطیت، ص ۱۹۷.

۴. همان، صص ۱۹۵ و ۱۹۶. این ادعاها نیز از سوی فرزند آیه‌الله نائینی مورد تأیید قرار نگرفته است. نك: مجله حوزه، ش ۷۷-۷۶، مهر-دی ۱۳۷۵، ص ۲۰.

علمای نجف براساس همین خوشبینی و شرایط خاصّ علما در عراق صورت گرفت، کما اینکه در داخل ایران نیز برخی از روحانیون چنین حسن ظنی به رضا خان داشتند، اما پس از مدتی تغییر نظر و رویه دادند. به هر حال خرسندی ابتدایی از تغییر رژیم در ایران و روی کار آمدن يك دولت مقتدر و متمرکز نسبت به دولت ناتوان قاجار، باعث نشد که علما و از جمله آیه الله نائینی سیاستی کاملاً منفعل در پیش بگیرند و در برابر اقدامات ضد اسلامی و ضد مردمی رژیم رضا شاه سکوت کنند. از این رو صفت کاملاً دوستانه برای روابط متقابل آیه الله نائینی با رژیم رضا شاه، بویژه با این تأکید که محدودیت علیه علما شامل او نیز می شده، صحیح به نظر نمی رسد و حداقل برای تمام دوران ده سال سلطنت رضا شاه تا پایان عمر نائینی (۱۳۱۵ ش) قابل تعمیم نیست. به عنوان نمونه ای از ابراز مخالفت های آیه الله نائینی در ابتدای حکومت پهلوی، گفتنی است با آغاز زمزمه اجرای قانون نظام اجباری و اظهار نگرانی و نارضایتی مردم ایران، مراجع نجف درصدد اقدام برآمدند. در این زمینه، سرکنسول ایران در بغداد در تاریخ ۳ اسفند ۱۳۰۵ به ملاقات علمای عتبات از جمله آیه الله نائینی رفت و چنین وانمود کرد که دولت ایران هر اقدامی که می کند با تصویب مجلس و در جهت خیر و صلاح مملکت و ترقی و تعالی اسلام است. این مقام ایرانی در گزارش خود تصریح می کند که:

«آقای نائینی بیش از همه با نظام اجباری مخالفت و اظهار فرمودند که این مسئله موجب تنفر عامه و منتهی به تحصّن مردم در سفارتخانه ها و دخالت اجانب خواهد شد.»^(۱)

در ادامه همین ماجرا و به دنبال مخالفت علمای اصفهان، دیپلمات های ایرانی به تکاپو افتادند. از جمله مهدی فرخ سفیر ایران در افغانستان از طرف دفتر مخصوص شاهنشاهی مأموریت یافت فوراً به نجف رفته و از فتوای علمای نجف مبنی بر تحریم نظام اجباری به هر نحو ممکن جلوگیری به عمل آورد. هر چند بنا به اظهارات فرخ، او موفق شد از صدور فتوای آیات عظام نائینی و اصفهانی جلوگیری کند و پیشنهادات آنها را به اطلاع دولت برساند،^(۲) لیکن از لابلای نوشته هایش می توان حساسیت علمای نجف و از جمله

۱. سازمان اسناد ملی ایران، اسناد نخست وزیری، شماره تنظیم، ۱۰۲۰۰۶، پاکت ۸۵۷.

۲. خاطرات سیاسی فرخ، صص ۲۵۵ و ۲۵۶.

آیه‌الله نائینی و آمادگی او در جهت فشار به دولت ایران را مشاهده کرد. در حقیقت نقش میانجیگری و واسطه میان دولت و مردم به منظور تعدیل اقدامات حادّ و ظالمانه که به عنوان روش سنتی علما در تاریخ مطرح بوده در این واقعه نیز آشکار است. از سوی دیگر با وجود اطلاعی که از حمایت آیه‌الله نائینی از انجمنهای تبلیغی که کسانی چون **حجة الاسلام سید ابوالحسن طالقانی** برای مقابله با جریانها و سیاستهای فرهنگی حاکم ایجاد کردند،^(۱) در اختیار داریم، لیکن وی مخالف اقدام جدّی علیه رژیم رضا شاه بوده است. شاهد این ادّعا، اظهار نظر او در جلساتی است که احتمالاً همزمان با مهاجرت علمای اصفهان به قم در آبان و آذر ۱۳۰۶ از سوی علمای نجف برپا می‌شده است. به گفته آیه‌الله بروجردی که در سال ۱۳۰۶ به قصد زیارت خانه خدا عازم مکه شده و در بازگشت چند ماه در نجف اقامت داشته‌اند، علمای نجف درصدد اقدامی علیه رضا شاه بوده و در این زمینه در منزل ایشان (و بنا به قولی در منزل آیه‌الله نائینی) به گفتگو می‌پرداخته‌اند.^(۲)

بنابر خاطرات عنوان شده از این جلسات، آیه‌الله نائینی با اقدام علیه رضا شاه مخالف و معتقد بوده که ما باید از رضا خان استمالت کرده و با نرمش رفتار کنیم تا از تندی و صولتش کاسته شود، زیرا غیر از این راهی نیست.^(۳) گزارش این جلسات و موضعگیری آیه‌الله نائینی به اطلاع رضا شاه رسیده بود، از این رو پس از ورود آیه‌الله بروجردی به ایران و دستگیری و انتقال او به تهران (فروردین ۱۳۰۷) رضا شاه در دیداری که با وی داشت، قبل از احوالپرسی گفته بود: میرزای نائینی آدم عاقلی است!^(۴)

به این ترتیب از مجموع مواضع آیه‌الله نائینی که به دست ما رسیده می‌توان استنباط کرد که وی در برخورد با رژیم رضا شاه سیاستی معتدل درپیش گرفته بوده که در مقام مقایسه، با عملکرد آیه‌الله حائری تشابه زیادی دارد. با وجود رضایتمندی رضا شاه از موضعگیریهای آیه‌الله نائینی حداقل تا سال ۱۳۰۷ جای این سؤال باقی است که چرا و به چه دلیل در

۱. مجله حوزه، ش ۴۶، مهر و آبان ۱۳۷۰، ص ۷۳.

۲. همان، ش ۴۴-۴۳، فروردین - تیر ۱۳۷۰، ص ۱۱۵ و نیز صص ۳۳۳ و ۳۳۴. و نیز: همان، ش ۷۷-۷۶، مهر-دی ۱۳۷۵، ص ۱۹.

۳. همان، ش ۴۱، آذر و دی ۱۳۶۹، ص ۳۹.

۴. همان، ص ۴۱.

هنگام درگذشت او تجلیل شایسته‌ای از سوی دولت ایران صورت نگرفت^(۱) و حتی از مخابره تلگرافهای علمای نجف و کربلا مبنی بر انعقاد مجالس ترحیم آیه‌الله نائینی جلوگیری به عمل آمد و همچنین انعقاد مجالس ترحیم وی در اصفهان و نظیر ممنوع اعلام گردید؟^(۲) به عقیده عبدالهادی حائری، در این ایام رضا شاه درگیر برنامه‌هایی بود که در اجرای آنها به علمایی مانند نائینی چندان نیازی نداشت.^(۳) این اظهار نظر می‌رساند که روابط رضا شاه و آیه‌الله نائینی منوط به شرایطی بوده و همواره دوستانه نبوده است. در عدم تداوم رابطه دوستانه، فرض قریب به یقین آن است که آیه‌الله نائینی بر اقدامات ضد اسلامی رژیم رضا شاه صحه نمی‌گذاشته و انتظارات و توقعات مورد نظر دولت ایران را برآورده نمی‌ساخته است، کما اینکه گفته می‌شود که ایشان علیه اقدامات ناشایست و ضد اسلامی رژیم از جمله: برداشتن عمامه روحانیان و کوتاه کردن لباس آنان، جلوگیری از برپایی مجالس روضه و وعظ و اجتماع در مساجد و بستن در مسجدها، رواج منکرات، کشف حجاب، قیام گوهرشاد، تبعید آیه‌الله قمی و دستگیری آیه‌الله آقازاده موضعگیری کردند.^(۴)

۷-۳- آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی

در دوره‌ای که آیه‌الله نائینی نسبتاً دچار انزوا شده بود، ریاست و زعامت حوزه نجف با آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی بود. رژیم ایران که از موقعیت ممتاز ایشان اطلاع داشت، در جریان ایجاد رابطه با علمای نجف، توجه بیشتری به مواضع وی می‌کرد. از جمله در قضیه قانون نظام اجباری که پیش از این اشاره گردید، گفتگوی مهدی فرخ فرستاده ایران با آیه‌الله اصفهانی مهمتر بوده است. در این گفتگو فرخ تأکید کرد:

«مطمئن باشید که اگر ایران دارای قشون کافی و مجهز نباشد هرگز نمی‌تواند حقوق

۱. پس از درگذشت آیه‌الله نائینی تنها يك خبر در روزنامه‌های اطلاعات (۲۶ مرداد ۱۳۱۵) و ایران (۲۷ مرداد

۱۳۱۵) به مناسبت برگزاری مجلس ختم از سوی دولت چاپ شد. حائری، تشیع و مشروطیت، ص ۱۹۷.

۲. سازمان اسناد ملی، شماره تنظیم ۱۱۶۰۰۱-۳، پاکت ۶۶، بر طبق یکی از اسناد فوق با پرداخت ۱۰۸۷ ریال بابت مخارج مجلس ترحیم نائینی موافقت شد.

۳. تشیع و مشروطیت، پیشین.

۴. مجله حوزه، ش ۷۷-۷۶، مهر-دی ۱۳۷۵، مصاحبه با حجة الاسلام والمسلمین مهدی غروی نائینی.

شیعیان را در دنیا حفظ کند!».

بیان این نکته از سوی يك مقام ایرانی، دقیقاً آگاهانه و درواقع اولتیماتومی به علما بود که خواهان حمایت دولت ایران در مواقع لزوم بودند. مهدی فرخ در ادامه لحن تهدید آمیزی که از نوشتار او برداشت می‌شود سعی کرد به آیه‌الله اصفهانی بقبولاند که: «در غیر این صورت، دولت [ایران] در مقابل فتوایی که داده شود، ایستادگی خواهد کرد و چون دولت قدرتش زیاد است لاجرم فتوا به ثمر نرسیده باعث خواهد شد که فتوای مرجع تقلید را متزلزل و سُست کند»

و به این ترتیب ایشان را دچار شك و تردید نماید. هر چند که قدرت نمایی رژیم رضا شاه از سخنان نماینده آن پیداست، ولی گفتگوی فوق نشان می‌دهد که دولت ایران، حداقل در سالهای اولیه سلطنت رضا شاه، از موضعگیریهای مراجع نجف بیم و هراس داشته است. نکته جالب توجه دیگر در این گفتگو — با وجود آنکه مسلم است مهدی فرخ به اصطلاح از موضع قدرت نوشته و احتمال تحریف در آن بسیار است — پاسخ زیرکانه و همراه با کیاست و درایت آیه‌الله اصفهانی است. وی در مقابل تهدید نماینده دولت ایران، درصدد تهدید متقابل برآمده و حمایت و پشتیبانی مردم از مراجع و علما را مطرح می‌سازد و لذا از مهدی فرخ می‌پرسد:

«پس [ما] چه کنیم؟ مردم به ما فشار می‌آورند، باید به درد دل آنان نیز رسید.»^(۱)

درواقع آیه‌الله اصفهانی هم قبول داشت که رژیم رضا شاه در امور داخلی مقتدر است، لیکن سعی کرد اقتدار علما را همچنان به رُخ دولت ایران بکشانند. سرانجام پس از این گفتگوها بنا به توصیه فرخ، آیه‌الله اصفهانی پیشنهادات خود را برای دولت وقت (مخبر السلطنه) فرستاد.

اندکی پس از ماجرای فوق و با به اجرا درآمدن قانون نظام اجباری که علمای اصفهان به شهر قم مهاجرت نمودند (اواخر شهریور تا اوایل دی ۱۳۰۶) موضعگیری مهم دیگری از آیه‌الله اصفهانی را در اختیار داریم. وی در پاسخ به درخواست حمایت رهبر مهاجران^(۲)

۱. خاطرات سیاسی فرخ، ص ۲۵۵ و ۲۵۶.

۲. نک: نجفی، اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت بیدارگرانه حاج آقا نورالله اصفهانی، صص ۴۰۵ و ۴۰۶. تاریخ نامه فوق ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۴۶ (۱۶ مهر ۱۳۰۶) می‌باشد.

-حاج آقا نورالله اصفهانی- صراحتاً هر گونه اصلاحی را تنها از طریق مقام سلطنت امکان پذیر دانسته و نوشت:

«طریق اصلاحی بعد از مدد غیبی به نظر نمی آید الا همراه کردن مقام سلطنت، و آن هم موقوف است به اینکه سوء تفاهمی واقع نشود.»
براساس این نامه تاریخی، سید ابوالحسن اصفهانی در این زمان معتقد بود که اگر افراد فاسد در اطراف رضا شاه کنار گذاشته شوند:

«و به جای آنها اشخاص صالحه قرار داده شود، کم کم امور رو به اصلاح خواهد گذاشت، خصوصاً اگر جداً [رضا شاه] معتقد شد که علما فی الواقع معاضد و مساعد او و دیانت پشتیبانی سلطنت اوست»

و به این ترتیب به حاج آقا نورالله اصفهانی توصیه کرد:
«اگر حضرت عالی و سایر آقایان به این طریق داخل شوید مضمون آن است مفید باشد و به غیر این طریق به حسب ظاهر آهن سرد کوبیدن است، مگر ید غیبی بعضی مقتضیات را ایجاد و بعضی موانع را رفع نماید.»
ایشان در مورد موضوع نظارت علما بر مصوبات مجلس که جزو درخواستهای مهاجرین بود، می گوید:

«آن هم از متفرعات مساعدت مقام سلطنت است و البته این عوامل فاسده [اطرافیان رضا شاه] نخواهند گذاشت و اگر از بعضی از آنها لفظاً مساعدت شود، هزار گربه رقصانی خواهند کرد که مقدمات عقیم شود.»

با وجود اعتقادی که سید ابوالحسن اصفهانی نسبت به حل مشکلات داشته، آمادگی خود را برای مساعدت به روحانیون مهاجر البته به طور مشروط اعلام کرده است. وی می نویسد:
«غرض آن است شهدا دل ما هم خون است و اگر راهی برای اصلاح و انجام بعضی مطالب داشته باشیم که رفع همه مفاسد شود، بلکه احداث فساد بلاد نتیجه نشود حاضر و فداکار هستیم.»

نامه فوق که ارزش تاریخی فراوانی دارد، بیانگر دیدگاه و مواضع کلی علمای نجف بلکه علمای ایران نسبت به حکومت رضا شاه است. در این نامه به طور کلی و مبهم به برخی مقتضیات و موانع اشاره شده که از اقدام صریح و بی پرده علما علیه رژیم رضا شاه

جلوگیری می‌کرده است. اشاره به بروز فتنه و فساد در بلاد را که در پایان این نامه آمده است می‌توان یکی از دلایل مهم این سیاست تلقی کرد. به هر حال علل متعددی وجود داشته که علمای نجف را ناگزیر از اتخاذ سیاست معتدلانه به منظور دفع افسد (فتنه و آشوب در بلاد و ریختن دماء مسلمین) به فساد (رژیم رضا شاه) می‌نموده است. بعلاوه هنگامی که نامه مذکور نوشته می‌شد عمر سلطنت رضا شاه هنوز به دو سال نرسیده بود، و فشارها و محدود کردن مذهب و روحانیت از سوی رضا شاه پس از این دو سال، بیشتر از گذشته بود. بنابراین موضعگیری فوق را مطابق با شرایط و مقتضیات زمانی باید دانست. اینکه این مواضع پس از مدتی تغییر یافت و تا پایان دوره رضا شاه به چه صورتی نمود پیدا کرد، نیازمند مطالعه و بررسی دقیقتری است که سعی خواهد شد تصویری کلی از آن ارائه شود. همزمان با مهاجرت علمای اصفهان به قم و یا اندکی پس از آن، طبق خاطراتی که از **آیه الله بروجردی** نقل شده و یا به ایشان منتسب است، در بازگشت ایشان از سفر حج و اقامت در نجف، علما از جمله **سید ابوالحسن اصفهانی** به منزل ایشان آمده و جلسات گفت و شنودی داشته‌اند. بنابر اظهار **آیه الله بروجردی**، آیات نجف از ایشان پرسیدند: اوضاع ایران چگونه است؟ آیا می‌شود علیه رضا خان کاری کرد؟^(۱) در این جلسات، **آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی** گفته بودند: ما باید افرادی را به میان عشایر بفرستیم و آنان را علیه رضا خان تحریک کنیم، اما **آیه الله نائینی** راه چاره را استمالت از رضا خان و نرمش با وی دانسته بودند تا از صولتش کاسته شود.^(۲)

براساس این خاطره، موضعگیری **آیه الله اصفهانی** با آنچه که در پاسخ به درخواست **حاج آقا نورالله اصفهانی** داده متفاوت است و چنانچه بخواهیم شرایط زمانی را در اتخاذ مواضع دخالت دهیم، مدت زمان زیادی میان این دو فاصله ایجاد نشده بود. احتمال ضعیفی هم وجود دارد که تغییر موضع بعدی را به دنبال بی نتیجه بودن اقدامات علمای اصفهان و مسکوت گذاردن پیشنهادات آنها از سوی دولت بدانیم. لیکن نکته‌ای که باید به آن توجه داشت اینکه رژیم ایران در میان علمای نجف، از چهره‌های نفوذی بهره‌برداری می‌کرد و از آنان در مورد اقدامات و تصمیمات علمای نجف کسب اطلاع می‌نمود، کما

۱. مجله حوزه، ش ۴۴-۴۳، فروردین-تیر ۱۳۷۰، ص ۱۱۵.

۲. همان، ش ۴۱، آذر و دی ۱۳۶۹، ص ۳۹.

اینکه به دنبال کسب اخبار مربوط به دیدارهای **آیه الله بروجردی** با علمای نجف بود که وی در مراجعت به ایران دستگیر و مخفیانه به تهران منتقل و در ارکان حرب زندانی شد. از این رو آیا نمی توان احتمال داد که **آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی** نیز از وجود این نفوذیها در حوزه نجف اطلاع داشته است؟ با این احتمال می توان اختلاف موجود در موضعگیریهای وی را برطرف نمود. بر این اساس، محتوای نامه **آیه الله اصفهانی** به **حاج آقا نورالله** که مستندتر و متقن تر است، بیانگر خط مشی سرّی و محرمانه علما بوده که نمی بایست دولت ایران از آن مطلع گردد، ولی روش تهدید متقابل که نمونه ای از آن را در برخورد با **مهدی فرخ** مشاهده کردیم، سبب موضعگیری مصنوعی بعدی بوده است.

به هر حال موضعگیریهای **آیه الله اصفهانی** هر چه که بوده در برخی موارد با موضع **آیه الله نائینی** متفاوت بوده و رضا شاه نیز از این موضوع اطلاع داشت. با این وجود، رژیم رضا شاه از چند جهت مایل به گسستن پیوند خود با علمای نجف نبود. یکی به دلیل پایگاه مردمی که آنها به طور حقیقی داشتند یا رژیم می پنداشت از آن برخوردارند و دوم در مقابله با علمای داخل ایران. این سیاست بویژه از سوی **مخبر السلطنه** که تا نیمه سلطنت رضا شاه ریاست وزرا را بر عهده داشت تعقیب می گردید. از این رو بود که در تاریخ ۲۶ دی ۱۳۰۷ بر حسب دستور رضا شاه به آقایان **سید ابوالحسن اصفهانی**، **میرزای نائینی** و **میرزا مهدی آقا زاده انگشتی الماس** اعطا گردید.^(۱) در همین ایام گزارشی به تاریخ ۸ اسفند ۱۳۰۷ مربوط به فعالیتهای سیاسی **علامه وحیدی**، حاکی است که:

«نامبرده در مجلس درس **آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی** بعضی صحبتهای نامناسب کرده و حضرت **آیه الله** او را نهی و تنبه کرده که داخل مذاکرات سیاسی که مخالفت با دولت وقت باشد مطلقاً نشود.»^(۲)

از اقدامات **سید ابوالحسن اصفهانی** که در تشابه با **آیه الله نائینی** است، حمایت از اقدامات دینی و فرهنگی در داخل ایران بوده که در این زمینه از نامه ای که ایشان خطاب به **سید ابوالحسن طالقانی** و حمایت از انجمنهای تبلیغی نوشته اطلاع داریم. در بخشی از این نامه آمده است:

۱. سازمان اسناد ملی، شماره تنظیم ۲-۱۱۶۰۰۱، پاکت ۶۵.
۲. همان، شماره تنظیم ۱-۱۹۰۱۲، پاکت ۳۱۹۸.

«از اینکه برای رفع شبهات معاندین و حفظ عقاید ضعیفای مسلمین، بنای تأسیس مرکزی در مدرسه مروی دارید که مرکب از فضلا و صلحا باشد بی اندازه مسرور شدم... لکن این مطلب بزرگ محتاج است به استعداد کامل و ترکیب از اشخاص فاضل متبّع مستقیم السلیقه و کتب بسیار و مجلات خارجه و داخله که به السنه مختلف است و مترجمین صحیح العقیده که خدای ناکرده اگر با استعداد ناقص و عدم تهیه اسباب، علاّف این مطلب شود و از عهده کماهو حقه بیرون نیایند، معاندین شیرتر می شوند... علی ای حال جدیت نمایید و بزودی داخل در مطلب شوید و حقیر هم بر حسب وظیفه دینیه خود به مقدار مقدور مساعدت خواهم [کرد] و هر مطلبی که دخالت در تأیید این مطلب داشته باشد و از حقیر برآید اشاره فرمایید کوتاهی نخواهد شد؛ و اگر فرصت و مجال باشد، شاید يك دستورالعمل اساسی کلی برای دخول در مطلب عرض کنم که پسند آن ذوات مقدسه - ایدهم الله تعالی - باشد.»^(۱)

این نامه نشاندهنده این مطلب است که با وجود محدودیتهایی که رژیم رضا شاه برای ارسال وجوهات از ایران به نجف اعمال می کرده، آیه الله اصفهانی از توانایی نسبی مادی برخوردار بوده است. رژیم نیز که از موقعیت ایشان آگاهی داشت، سعی می کرد هر چند وقت يك بار با ارسال نماینده و هدایایی، پسوند و ارتباط خود را با ایشان حفظ کند. از جمله به دنبال قتل فرزند آیه الله اصفهانی، هدیه ای (سر عصایی به قیمت دو یست و هفتاد تومان) به منظور درآمدن از لباس سوگواری در اردیبهشت ۱۳۱۰ برای ایشان ارسال شد.^(۲)

یکی از اهداف این ارتباط آن بود که دولت ایران بسیار میل داشت وکلای مجاز به وصول وجوه شرعی مربوط به آیه الله اصفهانی را شناسایی کند. به نقل از يك شاهد عینی، يك بار فرستاده رضا شاه که عینک، عصای مزین به طلا و مقداری پول هدیه آورده بود، از سید ابوالحسن اصفهانی خواست تا وکلای خود را در ایران معرفی کند، ولی ایشان نه تنها از این کار خودداری کرد بلکه هدایای فوق را نیز نپذیرفت.^(۳)

از دیگر خاطره هایی که به شناخت موضع گیریهای آیه الله اصفهانی و لاجرم بخش

۱. نک: مجله حوزه، ش ۴۶، مهر و آبان ۱۳۷۰، ص ۷۵.

۲. سازمان اسناد ملی، شماره تنظیم ۵۲۶، ۲۱۰۰۰۵، ۶۱۱ ف ۲.

۳. مجله حوزه، ش ۶۴-۶۳، مرداد-آبان ۱۳۷۳، مصاحبه با آیه الله حاج شیخ علی غروی علیاری.

عمده‌ای از حوزه علمیه نجف در قبال رژیم رضا شاه كمك می‌کند، نقل قول شیخ محمدتقی بهلول است که مدتی پیش از واقعه مسجد گوهرشاد (تیر ۱۳۱۴) به منظور ادامه تحصیل به نجف رفته بود. بر حسب این نقل، سید ابوالحسن اصفهانی به وی گفته بود:

«به فتوای من درس خارج خواندن برای تو حرام قطعی است و بر تو واجب عینی

است که علیه بهلولی و قوانین خلاف قرآنی که اجرا می‌کند سخنرانی کنی.»

آیه الله اصفهانی ضمن تأیید اقدامات بهلول در مقابله با شهربانی رژیم به وی می‌گوید: بر تو واجب است که رویه خود را ادامه بدهی. و به او توصیه می‌کند:

«ابتدا بر تو لازم نیست که جنگ کنی، منبر برو و حکم خدا را بگو، اگر جلوگیری

کردند و به شما حمله کردند، مدافعه کن، در این صورت حق داری و مسئول نیستی و هر

کس در راه خدا کشته شود شهید است.^(۱)

به علت محدودیتها و تضییقات فراوان رژیم، بتدریج ارتباط متقابل و پیوند قدیمی مردم ایران با علما و از جمله علمای عتبات قطع شد،^(۲) از این رو هنگامی که «از نجف فتوا صادر شد که کلاه لگنی و صلیب شعار مسیحیت حرام است» کسی به این حکم ارج نگذاشت.^(۳) در برخورد با افکار و تبلیغات کسروی نیز نقل شده که آیه الله اصفهانی از اینکه در ایران کسانی نیستند تا پاسخ او را بدهند و در نتیجه امثال او جرأت جسارت به خود می‌دهند، اظهار تأسف کرده بود.^(۴)

در بررسی اقدامات علمای نجف بویژه زعیم این حوزه آیه الله اصفهانی نباید فراموش کرد که آنان خود نیز دست به گریبان مشکلات فراوانی بودند. از جمله گفته شده که تسلط و سیطره قشریگرایان بر نظام حوزه باعث شد که سید ابوالحسن اصفهانی نتواند به تلاش

۱. سینا واحد، قیام گوهرشاد، صص ۲۸۳ و ۲۸۴ و نیز: خاطرات سیاسی بهلول یا فاجعه مسجد گوهرشاد، صص ۳۸ و ۳۹. با محاسبه تخمینی و از روی برخی اقوال بهلول، گفتگوی او با سید ابوالحسن اصفهانی در آبان ۱۳۰۹ به عمل آمده است.

۲. این موضوع به این معنا نیست که در امور شرعی هیچگونه رابطه‌ای با مراجع تقلید مقیم نجف وجود نداشت، به طور مثال در سال ۱۳۵۴ ق/ ۱۳۱۴ ش متدینین رشت در مورد رؤیت هلال از آیات عظام نائینی و اصفهانی استفتا کردند. در این زمینه نك: روزنامه کیهان، ش ۱۴۴۴۲ (۱۷ فروردین ۱۳۷۱) ص ۱۴ و نیز: هفته نامه کادح، ۱۹ فروردین ۱۳۷۱.

۳. امام خمینی، کشف/اسرار، ص ۲۱۲.

۴. مجله حوزه، ش ۵۸، مهر و آبان ۱۳۷۲، ص ۵۲.

مصلحان (افرادی چون تهامی، میلانی، سید علی مدد قاضی و...) جواب مثبت دهد.^(۱)

آیه الله سید محمود طالقانی در بررسی علل ناکامی فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی و اجرای منویات کسانی چون آیه الله اصفهانی دو عامل عمده را برمی شمارد:

۱- بی توجهی دولت ایران به دین و روحانیت و بالاتر از آن مقابله و تضعیف آنها.

۲- افراد طفیلی که همیشه اطراف مراجع را برای کسب حیثیت و استفاده‌های موقت احاطه می کنند و هر اقدام اصلاحی را که برخلاف مصالح خود تشخیص می دهند فلج می نمایند.^(۲)

خلاصه و نتیجه:

ایجاد رابطه رژیم رضا شاه با علمای مقیم عراق در ادامه سیاست مذهبی که از پیش از سلطنت آغاز شده بود، در جهت جلب حمایت آنان در مواجهه با روحانیون مخالف داخل کشور بود. بدیهی بود این سیاست تا زمانی می توانست ادامه یابد که رژیم به نحوی اقدامات خود را برای علمای عتبات تشریح و توجیه نماید، اما پس از آنکه مجموعه سیاست‌های فرهنگی رژیم کیان اسلام و مذهب را مورد تهدید قرار داد و کلیه روحانیون در معرض تحدید قرار گرفتند که از جمله آنها جلوگیری از ارسال وجوهات شرعی به نجف اشرف بود، روابط میان دولت ایران و علما به تیرگی نهاد.

از نظر رژیم که به دنبال سیاست‌های تجددگرایانه و غربی بود، موضوع ارتباط با علمای عتبات تقریباً از نیمه دوم سلطنت رضا شاه ضرورتی نداشت، زیرا در این زمان، دیگر آن نیاز سابق به علمای خارج از کشور از بین رفته بود و بعلاوه از طرف علما رغبتی به این ارتباط نشان داده نمی شد. علت این تغییر روند، آشکارا آن بود که علمای عتبات بنا به مصالحی از جمله نیاز به حمایت یک دولت شیعه از آنان در مقابل دولت سنی عراق و نیز تهاجم به شیعیان از سوی وهابیه‌ها از رضا خان حمایت به عمل آوردند. اما پس از آنکه بتدریج ماهیت رژیم روشن شد، نظر آنان و در نتیجه ارتباط سابق از بین رفت، هر چند که

۱. مأخذ قبلی، ش ۵۷-۵۶، خرداد- شهریور ۱۳۷۲، ص ۶۰ به نقل از سخنان آیه الله خامنه‌ای در دیدار با مجمع نمایندگان طلاب.

۲. همان، ش ۴۶، مهر و آبان ۱۳۷۰، ص ۷۶، به نقل از مجله آئین اسلام، ش ۴۰، دی ۱۳۲۵.

به سبب نگرانی از بروز فتنه و آشوب از دست زدن به اقدامی حادّ که توانایی آن را نیز نداشتند، خودداری می‌کردند. علی‌رغم محدودیتهای وضع شده، علمای نجف تا حدّ امکان از فعالیتهای فرهنگی در داخل ایران از طریق تبلیغ و وعظ و سخنرانی حمایت می‌کردند و با سیاستهای ناشایست و ضد اسلامی رژیم رضا شاه به مقابله برخاستند، لیکن به علت ایجاد محدودیت شدید و تحمیل‌های رژیم، فتاوا و رهنمودهای آنان چندان به کار گرفته نشد.

فصل هشتم

علما و روحانیون قم

۸-۱- آية الله شيخ عبدالکریم حائری

۸-۱-۱- مواضع آية الله حائری پیش از سلطنت رضا شاه

آية الله شيخ عبدالکریم حائری (متولد ۱۲۷۶ ق در مهرجرد از قراء میبد یزد) از شخصیت‌های برجسته و بسیار بزرگ علمی است که از محضر علمای بزرگ سامرا و نجف همچون میرزا ابراهیم محلاتی، سید محمد فشارکی اصفهانی، میرزا محمد تقی شیرازی، شيخ فضل الله نوری و آخوند خراسانی بهره برد و در فقه و اصول دارای مبانی متقن و مستحکم گردید.^(۱) از نظر موضعگیری‌های سیاسی گفته شده که آية الله حائری در حوادث مشروطه، خود را بی‌علاقه نشان می‌داد. او در سال ۱۳۱۸ ق نجف را به قصد اراک ترک گفت تا حوزه علمیه‌ای در آن شهر بنیان گذارد، ولی پس از آغاز جنبش مشروطه، از ایران به نجف رفت و چون آنجا را نیز درگیر امور سیاسی دید به کربلا عزیمت کرد. دوری‌گزینی او از سیاست به گونه‌ای بود که در مهاجرت سال ۱۳۳۰ ق / ۱۹۱۲ م علمای نجف و کربلا به کاظمین (علیه اولتیماتوم روسیه) شرکت نکرد.^(۲)

۱. محمد شریف رازی. آثار الحجة یا اولین دائرة المعارف حوزه علمیه قم (قم: دارالکتاب، ۱۳۳۲) ص ۳۳.

۲. نک: حائری، تشیع و مشروطیت، ...، ص ۱۷۹.

آیه‌الله حائری در سال ۱۳۳۲ ق به ایران بازگشت و حوزه علمیه‌ای در اراک به وجود آورد و پس از هشت سال در ۲۲ رجب ۱۳۴۰ (نوروز ۱۳۰۱ ش) به قصد زیارت حضرت معصومه (س) رهسپار قم گردید و مورد استقبال وسیع اقشار مختلف مردم قرار گرفت و به تشویق تنی چند از علما (از جمله شیخ محمد تقی بافقی، شیخ محمد سلطان الواعظین تهرانی، حاج میرزا محمد ارباب، شیخ محمدرضا شریعتمداری) در قم اقامت گزید^(۱) و حوزه علمیه این شهر را بنیاد گذارد. پس از ورود آیه‌الله حائری به قم، رجال سیاسی به استقبال او شتافتند و احمدشاه نیز به قم رفت و بنیانگذاری حوزه قم را به ایشان تبریک گفت.^(۲)

از آنجا که تأسیس حوزه علمیه قم از نقطه نظر سیاسی - اجتماعی در تاریخ معاصر ایران حایز اهمیت فراوانی است به طور اختصار به این جنبه اشاره می‌شود:

در روایات معصومین (ع) از قم به عنوان عُمُش آل محمد (ص) یاد شده که از آنجا علوم اهل بیت به سراسر جهان سرایت خواهد کرد. آرزوی علمای شیعه آن بود که روزی حوزه علمیه‌ای در کنار مرقد حضرت معصومه (س) ایجاد کنند. مسلم بود که تشکیل یک حوزه علمی غنی در ایران، موجب قدرتمندی مذهب تشیع می‌گردید.

تا پیش از تأسیس حوزه علمیه قم، مرجعیت شیعه عمدتاً در عتبات عالیات و حوزه نجف اشرف بود و نفوذ فوق العاده‌ای بر مردم و جامعه ایران داشت. به دنبال نهضت مشروطه و حوادث و جریانهای ناشی از این حادثه، اثرات عمیقی در میان علما و روحانیون شیعه پدیدار شد. نتایج منفی مشروطه از دیدگاه روحانیون نه تنها ضربه‌های فراوانی بر حیات سیاسی و اجتماعی روحانیون وارد ساخت، بلکه دین و مذهب نیز در معرض تهدید غریب‌زدگان قرار گرفت. مشروطیت موجب شد تا اختلافات دیدگاههای مجتهدان شیعه به صحنه عملی کشانده شود و موجبات سوء استفاده برخی از افراد برای رسیدن به امیال مغرضانه‌شان را فراهم آورد. پس از آنکه شیخ فضل‌الله نوری اعدام شد، علمای موافق و مخالف مشروطه احساس خطر بیشتری کردند. ترور سید عبدالله بهبهانی و برخی ترورهای نافرجام دیگر، و ظهور نتایج غیر دلخواه علما، باعث گردید تا بسیاری از روحانیون از دخالت در امور سیاسی کناره‌گیری کنند. در این میان از نقطه نظر سیاسی - اجتماعی

۱. آثارالحجه، صص ۱۵ - ۱۷.

۲. تشیع و مشروطیت، ص ۱۸۰.

تأسیس حوزه علمیه قم را براساس این فرض می‌توان استوار کرد که مهاجرت آیه‌الله حائری به قم از یکسو ناشی از يك خواست روحی و روانی به منظور مقابله با جریان فرهنگی غیراسلامی و در مواردی ضد اسلامی، و ازسوی دیگر به منظور جلوگیری از حوادثی همچون اعدام شیخ فضل‌الله نوری و سوءاستفاده برخی از جریان‌ها و افراد از بُعد مسافت میان علمای ایران و حوزه نجف صورت گرفته است. از آنجا که حوزه علمیه قم يك سال پس از کودتای ۱۲۹۹ ش تأسیس شد، می‌توان احتمال داد که این واقعه و به‌طور کلی دخالت دولت انگلیس در امور داخلی ایران، علمای ایران را به مقاومتی همه جانبه فراخوانده و در فراهم ساختن زمینه‌های مهاجرت آیه‌الله حائری به قم و استقرار در این شهر تسریع کرده باشد. البته شخص آیه‌الله حائری دارای روش خاص خویش در امور سیاسی - اجتماعی بود و از دخالت مستقیم در امور اجتناب می‌کرد. ولی این موضوع که تأسیس حوزه علمیه قم را صرفاً اقدامی مذهبی فرض کنیم، صحیح نیست، زیرا طبیعی بود با تأسیس حوزه، قم از موقعیت سیاسی - اجتماعی تازه‌ای برخوردار می‌شد و با تدبیری خردمندانه پایگاه مستحکمی برای حراست از فرهنگ اسلام و تشیع می‌گشت. کما اینکه حوادث سیاسی این دوره و نزدیکی قم به پایتخت، خواه یا ناخواه حوزه علمیه قم را وارد امور سیاسی کرد و اهمیتی مضاعف که تا پیش از این سابقه نداشت به این شهر بخشید. در عین حال برخی محققان با این بیان که، اوضاع سیاسی ایران در آن زمان، آیه‌الله حائری را در راه خودآزاد نگذاشت^(۱) معتقد به تحمیل شرایط بر وی هستند.

به نظر می‌رسد آیه‌الله حائری با مسائل سیاسی ناآشنا نبود، بلکه روش پرهیز از دخالت در امور را آگاهانه و بنا به دلایلی خاص انتخاب نمود. از این رو حتی در برخی امور مذهبی که امکان رویارویی با حکام را داشت، خودداری می‌ورزید، ولی کوشش خود را در جهت حل مشکلات مذهبی و رفع گرفتاریهای مردم می‌نمود. به عنوان نمونه در تاریخ ۱۳ محرم ۱۳۴۲ درخواست تظلم مردم محلات از ظلم و تعدی کدخدای عزل شده محلی به همراه شاپور خان تبعه دولت انگلیس به‌دست ایشان رسید که گفته شده بود بر اثر شرارت آن دو عزاداری ایام محرم انجام نگرفته است. مردم محلات از آیه‌الله حائری خواسته بودند عرایض آنها را به اطلاع اولیای امور برسانند. آیه‌الله حائری موضوع تظلم مردم محلات را با

۱. مأخذ قبلی.

حکومت قم در میان گذارده به وی گفتند چون در این امور دخالتی نمی‌کنند، ایشان (حاکم قم) به‌طور دوستانه با حکومت محلات در این باره مکاتبه کرده و اگر لازم باشد مراتب را به عرض وزارت جلیله داخله برساند، تا آسایش رعایای مذکور فراهم شود.^(۱) این برخورد نمونه‌ای از روش آیه‌الله حائری است که بارها در طول تاریخ از سوی روحانیون انجام گرفته است، یعنی واسطه شدن میان مردم و حکومت به هر شکلی که صلاح می‌دانستند.^(۲) البته این رویه برای دولت سودمند بود و آن را از بسیاری از مشکلات و دردسرها نجات می‌داد^(۳) ولی منافعی برای روحانیت دربر داشت.

در همین ایام (محرم ۱۳۴۲) در پی مخالفت علمای عتبات با حکومت فیصل در عراق، آنان به ایران تبعید شدند و در قم اقامت گزیدند. آیه‌الله حائری از علما به گرمی استقبال کرد و شاگردان خود را واداشت تا در درس آیات عظام نائینی و اصفهانی حاضر شوند و درس خود را تعطیل نمود.^(۴) اقامت علمای عتبات در ایران هشت ماه به طول انجامید. به گفته عبدالهادی حائری رویه غیر سیاسی آیه‌الله حائری در این مدت، ظاهراً مورد رضایت آیه‌الله نائینی و سید ابوالحسن اصفهانی قرار نداشت.^(۵) این موضوع در واقع به نگرش متفاوت علمای نجف و ایران در ارزیابی امور داخلی و مسائل خاص شیعیان بویژه در عراق بازمی‌گردد. حوادث بعدی تفاوت عملکرد علمای برجسته ایران و عراق را آشکارتر ساخت.

در ربیع‌الاول ۱۳۴۲ احمد شاه‌پیش از عزیمت به اروپا که در پی تحریکات گوناگون به رهبری رضا خان - نخست وزیر - روی داد، سفری به قم کرد و به امید به‌دست آوردن پشتیبانی علما به دیدار آنان شتافت و هدایایی به آیه‌الله حائری و شیخ مهدی خالصی (یکی از مهاجرین عتبات) پیشکش کرد.^(۶) در هنگام دوری احمد شاه از ایران، سردار سپه

۱. سازمان اسناد ملی، شماره تنظیم، ۴۳۹۱، ۲۹۳۰، ۱۴، ۵ غ ۳ ب.

۲. اینگونه روشها در میان علما به این جهت بود که نمی‌خواستند به‌طور مستقیم با شاه تماس داشته باشند و به این ترتیب او را تحقیر می‌کردند ولی برخی از مأموران را از مردم می‌دانستند.

۳. تشیع و مشروطیت، پیشین.

۴. آثار الحجه، ص ۲۵.

۵. تشیع و مشروطیت، ص ۱۸۱.

۶. همان، ص ۱۸۴.

فعالیت خود را در راه برقراری يك رژیم جمهوری - به سبك تركیه - آغاز نمود. او برای اجرای این اندیشه به همکاری و کمک رهبران مذهبی نیاز داشت، چرا که تعدادی از مخالفین او همچون مدرس در کسوت روحانی بودند. علمای مهاجر قم و همچنین آیه الله حائری در این زمینه نشستهایی ترتیب دادند^(۱) و به تبادل نظر پرداختند و سرانجام تصمیم گرفتند که سردار سپه را قانع کنند که خطری از سوی احمد شاه برای کشور وجود ندارد، زیرا طبق قانون اساسی، شاه از مسئولیت میراست و از نیروی مطلق برخوردار نیست.^(۲)

رویدادهای بعدی به گونه ای شد که رضا خان چاره ای جز متوقف ساختن قضیه جمهوری ندید و برای حل مشکل به نزد علمای قم رفت و در پی این ملاقات (۶ فروردین ۱۳۰۳) آیات عظام نائینی و اصفهانی به همراه آیه الله حائری در ۱۲ فروردین ۱۳۰۳ تلگرافی به علمای تهران ارسال داشتند و در آن یادآور شدند:

«چون در تشکیل جمهوریت بعضی اظهاراتی شده بود که مرضی عموم نبود و با مقتضیات این مملکت مناسبت نداشت لهذا در موقع تشرف حضرت اشرف آقای رئیس الوزرا - دامت شوکته - برای مواعده به دارالایمان قم نقض این عنوان و الغای اظهارات مذکوره و اعلان آن را به تمام بلاد خواستار شدیم و اجابت فرمودند.»^(۳)

بر خلاف نظر عبدالهادی حائری مبنی بر اینکه آیه الله حائری در این قضیه وادار گردید که گامی به سود سردار سپه بردارد،^(۴) عملاً خاتمه دادن به جمهور یخواهی خواست علما و روحانیون سراسر ایران از جمله مدرس بود. به اعتقاد محقق و نویسنده مذکور در تلگراف علما به علت حضور آیه الله حائری ستایشهای کمی نسبت به رضا خان صورت گرفته است، بدین معنی که او نمی خواست نوشته ای را امضا کند - چه موافق و چه مخالف - که پیرامون سیاست باشد.^(۵) در واقع سیره آیه الله حائری انزوای کامل از امور و جریانهای روزمره نبود، کما اینکه او ذیل نامه ای را که علمای عتبات (اصفهانی و نائینی) خطاب به مجلس

۱. مأخذ قبلی، ص ۱۸۸. گفته شده در این نشستها، نمایندگان از روحانیون تهران و ولیعهد (محمد حسن میرزا) حضور داشتند.

۲. همان، به نقل از یکی از فرزندان آیه الله حائری.

۳. مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۳، ص ۶۰۱.

۴. تشیع و مشروطیت، ص ۱۹۰.

۵. همان، ص ۱۹۱.

شورای ملی نوشته و در آن ۲۰ نفر از علمای داخل و خارج ایران را به منظور نظارت بر قوانین مجلس معرفی کرده بودند، امضا و آنها را مورد تأیید قرار داد.^(۱)

روش و عملکرد آیه الله حائری يك رویه خاص و منحصر به فرد محسوب می شد که مطابق رضایت و خواست رضا خان نبود، «از این رو بود که او در مبارزه سیاسی بر روی علمای عتبات سرمایه گذاری کرد».^(۲) حتی در جریانات و حوادث منجر به تغییر رژیم و مجلس مؤسسان، آیه الله حائری قدمی به نفع رضا خان بر نداشت و حتی تلگراف تبریک هم برای رضا شاه نفرستاد. ایشان از شرکت در جشن تاجگذاری نیز خودداری کرد و در پاسخ دعوت به این جشن اظهار داشت: من به الکفایه موجود است و به وجود من احتیاجی نیست.^(۳)

۲-۱-۸- عملکرد سیاسی - فرهنگی آیه الله حائری پس از تغییر سلطنت

الف - مشی سیاسی:

روش کلی برخورد آیه الله حائری پس از سلطنت رضا شاه نیز تغییر نکرد و همانند گذشته احتیاط سیاسی را پیشه خود ساخت. از آنجا که به طور معمول انتظار همگان از دخالت در سیاست، موافقت یا مخالفت آشکار است، صفت غیر سیاسی بودن در مورد آیه الله حائری به کار می رود.^(۴) اما چنانچه سیاست را به مفهوم تدبیر امور اجتماعی بدانیم، در عملکرد آیه الله حائری بوضوح چنین خصیصه ای را می توان مشاهده کرد. به طور کلی، روش سیاسی آیه الله حائری با رعایت اصل تقیه بود، اما آنچه که در مفهوم ساده از تقیه به عنوان «سکوت محض» تلقی می شود، در مورد ایشان مصداق ندارد.

همانگونه که در بسیاری از ادوار تاریخی مشاهده می شود، در روابط میان علما و سلاطین، تمجید و ستایشهای بعضاً مصلحتی وجود داشته است. چنین حالتی البته

۱. نک: مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۱۲-۱۱، پائیز و زمستان ۱۳۷۳، ص ۱۷۵.

۲. تشیع و مشروطیت، ص ۱۹۰.

۳. نک: مدرس، مجاهدی شکست ناپذیر، ص ۱۴۲ به نقل از آیه الله محسنی ملایری.

۴. به طور نمونه نک: عبدالرحیم عقیقی بخشایشی. یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی (قم، دفتر نشر نوید اسلام، بی تا)، ج ۳، ص ۴۳. اظهار نظر سید کاظم شریعتمداری.

به ندرت در سیره آیه الله حائری مشاهده می شود و مقصود از آن هم برداشتن قدمهایی به نفع اسلام و مسلمین بوده است. از این رو رابطه میان او و رضا شاه در ظاهر براساس احترام متقابل بود. به طور مثال گفته شده که:

«در اوایل سلطنت، رضا شاه به قم آمد و در ملاقات با ایشان در حرم حضرت معصومه (س) گفت: من مقلد شما هستم و شما را دوست دارم. آیه الله حائری هم گفت: من هم شما را دوست دارم.»^(۱)

در خاطره دیگری از سلطان العلماء زنجانی نقل شده که رضا شاه به او که قصد رفتن به قم را داشت چنین گفت: «حاج شیخ عبدالکریم مرد خیلی خوبی است، سلام مرا به او برسان.» این موضوع برای سلطان العلماء عجیب بود که آیه الله حائری با رضا شاه بی اعتقاد به خدا و رسول (ص) چگونه برخورد کرده که اینطور از او تعریف می کند. ادامه این نقل قول موضعگیری آیه الله حائری را در این زمینه توضیح می دهد. سلطان العلماء در پی ابلاغ سلام رضا شاه به رئیس حوزه علمیه قم، از ایشان می خواهد که متقابلاً پاسخ سلام را به رضا شاه برساند یا نه؟ آیه الله حائری با خنده گفته بودند: ما کجا و شاه کجا. ما يك طلبه ساده هستیم. و با اصرار سلطان العلماء گفته بود: اختیار با شماست، اگر مصلحت هست، جواب سلام را بدهید و اگر مصلحت نیست جواب ندهید.^(۲)

چنین احترام متقابلی این امکان را به آیه الله حائری می داد که چهره تهاجمی رضا شاه علیه روحانیون را تا حدی تحت کنترل درآورد و در بحبوحه دورانی که هر کسی به جرمی ولو کوچک تحت تعقیب و مجازات قرار می گرفت، حس اعتماد رضا شاه را جلب نماید و به این طریق خود و حوزه قم را از انهدام - بلایی که بر سر سایر مدارس علمی آمد - برهاند^(۳)

۱. مجله یاد، سال اول، ش ۴، پائیز ۱۳۶۵، ص ۲۷ به نقل از آیه الله اراکی.

۲. همان، سال دوم، ش ۵، زمستان ۱۳۶۵، ص ۲۱ و ۲۲ به نقل از آیه الله محمد حسین مسجد جامع.

۳. نمونه تدبیر و خنثی سازی نقشه های شوم رژیم علیه روحانیت از سوی آیه الله حائری پاسخ جالبی بود که در اعتراض تیمورتاش نسبت به وجود افراد ناباب در لباس روحانیت و لزوم اصلاح حوزه داد. آیه الله حائری به گونه ای که تیمورتاش را خلع سلاح کرده باشد گفته بود: شما از يك نفر روحانی چه انتظاری دارید؟ پیامبر اکرم (ص) با آن که مربی نمونه بود و همکاری مانند علی بن ابی طالب داشت، در عین حال افراد نابابی در اطرافش بودند که خداوند آیات نفاق را در شان آنان نازل کرد. خود شما با این که قدرت و نیرو دارید آیا می توانید بگویند همه رجال و ماموران دولتی شما، افراد صالح و خوبی هستند؟ مسلم نه. نك: مجله حوزه، ش ۵۸، مهر و آبان ۱۳۷۲، ص ۵۹.

و حتی بتواند از طریق این رابطه، به تعدیل ظلم و تعویض برخی افراد فاسد حکومت استفاده نماید^(۱) و بالاتر اینکه به نصیحت رضا شاه پردازد. البته مسلم بود که این رویه از سوی رژیم نیز استقبال می‌شد،^(۲) از این رو می‌بینیم که در برخی یادداشت‌های دولتمردان رژیم رضا شاه از روش آیه‌الله حائری تعریف و تمجید به عمل آمده است.^(۳)

اما جدای از این احترام ظاهری، شواهدی دال بر ایستادگی و مقاومت آیه‌الله حائری در برابر طرح‌های اسلام ستیزانه رژیم رضا شاه وجود دارد. در ابتدا به نمونه‌ای که حاکی از توجه آیه‌الله حائری نسبت به مسائل سیاسی جهانی است اشاره می‌شود. **صدرالاشراف** در ذکر خاطره‌ای مربوط به اوایل سال ۱۳۰۷ می‌نویسد:

«[آیه‌الله حائری] از اوضاع وقت به‌طوری گریه کرد که مثل باران اشک می‌بارید و گفت انگلیسیها حلقوم اسلام و مسلمین را گرفته‌اند و تا آن را خفه نکنند دست بردار نیستند.»^(۴)

هر چند که خاطره مذکور روشن نمی‌کند که مقصود آیه‌الله حائری دقیقاً چه موضوعی

۱. از جمله در ملاقات با حسن اعظام قدسی که برای نظارت در مورد ایجاد سیل بند از سوی دولت به قم اعزام شده بود، عدم رضایت خود را از فرماندار دائم الخمر قم اظهار نمود که پس از گزارش اعظام قدسی، فرد مزبور به تهران احضار گردید. نک: **خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله**، ج ۲، صص ۲۰۴ و ۲۰۵.

۲. به طور نمونه گفته شده: در دیداری با رضا شاه، آیه‌الله حائری سه خواسته مردم را از او مطالبه کرد: اول اینکه قیور بزرگان و اولیای تاریخی در قم تخریب نشود و به دکان مبدل نگردد، دیگر آنکه خدمت سربازی قمیها را ببخشند و سوم اینکه آدمهای خوب را به کار بگمارید و نگه دارید تا مملکت اصلاح شود. اگر شما بخواهید طلبه‌ها را از بین ببرید، زندگانی مردم به هم می‌خورد. رضا شاه از این ملاقات خیلی خوشش آمده بود و گفته بود: حاج شیخ مرد عاقلی است. نک: **مجله یاف سال اول**، ش ۴، پائیز ۱۳۶۵، ص ۴۱، به نقل از شیخ محمد صادق تهرانی.

۳. علی اصغر حکمت در این باره می‌نویسد: از یمن اقبال و بخت همایون شاهنشاه در میان علمای عصر چند نفر بودند که به مرجعیت عامه و نفوذ کلمه در جامعه مسلمان مشهور و به عقل و متانت آراسته بودند... این علمای روحانی بزرگوار همواره در باطن با مقاصد اصلاح طلبانه شاهنشاه... موافقت داشتند و نسبت به مردم عوام الناس با حزم و احتیاط رفتار می‌کردند. سرسلسله این جمع... آیه‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی بود... الحق دامش از هر عیب و ریب منزّه و با کمال متانت در موقعی که دو حادثه قم اتفاق افتاد با ملایمت رفتاری عاقلانه در پیش گرفت و همیشه اصحاب و پیروان خود را به صبر و سکون و احتراز از هرگونه فتنه و غوغا نصیحت می‌داد و در امور عرفی و سیاسی مداخله نمی‌کرد و در برابر شاهنشاه همیشه مورد احترام و توجه فراوان بود. نک: **سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی**، صص ۲۰۷ و ۲۰۸.

۴. **خاطرات صدرالاشراف**، ص ۲۹۳.

بوده، اما نشان از عنایت و نگرانی ایشان درباره سرنوشت اسلام و مسلمین دارد و می‌توان احتمال داد که او میان سیاستهای استعماری دولت انگلستان و آنچه که توسط رژیم پهلوی در ایران اجرا می‌شد رابطه‌ای قایل بوده است. برای آشنایی بیشتر با مشی سیاسی آیه‌الله حائری، برخورد و موضعگیری او در برابر مخالفتهای روحانیون با رژیم رضا شاه را بررسی می‌کنیم:

۱- آیه‌الله حائری و قیام آقا نورالله اصفهانی:

در جریان نهضت آقا نورالله اصفهانی که منجر به مهاجرت علمای اصفهان و برخی شهرهای دیگر به قم گردید، همانند مهاجرت علمای عتبات در چند سال پیش از این، آیه‌الله حائری از روحانیون استقبال کرد و حتی تعدادی از آنان به تدریس طلاب پرداختند و در عین رعایت نهایت احترام برای حاج آقا نورالله اصفهانی، از وارد شدن در این نهضت خودداری ورزید^(۱) و حتی گفته شده به بیرون از شهر قم رفت.^(۲) چنین سیاستی معمولاً به بیطرفی تعبیر می‌شود، ولی در واقع امر، آیه‌الله حائری در هر دو مهاجرت علما به قم، با آنان همدلی کرد و شاگردان خود را به استقبال آنان فرستاد، برای آنان در قم امکانات رفاهی و منزل مسکونی فراهم آورد، ولی در مقام عمل، احتیاط را از دست نداد. این احتیاط روشی عاقلانه بود که از احتمال شکست نهضت روحانیون و نتایج وحشتناک آن بر حوزه‌های علمیه نشأت می‌گرفت. به گفته یکی از شاگردان آیه‌الله حائری و شاهد این واقعه آیه‌الله سید حسین بدلا:

«گرچه شخص آقا شیخ عبدالکریم در برخی جزئیات سلیقه‌شان تفاوت می‌کرد ولی

در اصل اینکه با رضا خان باید مقابله شود همه مشترك بودند.»^(۳)

در حقیقت سلیقه آیه‌الله حائری، ادامه کارهای فرهنگی در حوزه‌های علمیه بود و سایر امور و مسائل جاری را تحت الشعاع این قضیه می‌دید. اولویت اصلی برای ایشان «پا برجا ماندن حوزه» به هر نحو ممکن بود، از این رو به گفته یکی دیگر از شاگردانش

۱. آثار الحجه، ص ۴۶.

۲. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴، ص ۴۱۸ به نقل از رهبران مشروطه.

۳. مجله یاد سال پنجم، ش ۱۷، زمستان ۱۳۶۸، ص ۱۲۲.

«آیه الله اراکی» وی «به اسم اینکه من ناخوش احوالم با آقایان مساعدت نکرد چه بسا اگر اقدامی می کرد قم هم مثل مشهد^(۱) می شد. ^(۲) چنانچه گفته تیمورتاش (به نقل از مخبر السلطنه در خاطرات و خطرات) را به یاد آوریم که سخن از به توپ بستن قم در جریان این واقعه کرده بود،^(۳) و نیز در کنار آن این جمله رضا شاه را به مخبر السلطنه رئیس الوزرا که «قول تیمور قول من است»^(۴) قرار دهیم، از سویی درنده خویی رژیم و آمادگی آن برای انهدام تمامی اماکن مقدسه اسلامی و از طرفی اهمیت موقعیت آیه الله حائری، درک و فهمیده می شود.

۲- آیه الله حائری و قضیه شیخ محمد تقی بافقی:

در ماجرای سفر خانواده رضا شاه به قم در نوروز ۱۳۰۷ و بلوای ناشی از اعتراض شیخ محمد تقی بافقی به رعایت نکردن حجاب توسط آنان، يك بار دیگر متانت و درایت آیه الله حائری، بهانه را از دست رضا شاه - که سراسیمه با نیروی نظامی به قم یورش برده بود - گرفت. گفته می شود که به دنبال این حادثه، آیه الله حائری از طلاب از چگونگی عکس العمل مردم پرسش می کند و پس از آنکه می شنود «بتدریج پراکنده شدند و رفتند»^(۵) به طلاب درباره پیگیری دروس خود سفارش می کند و به رضا شاه پیغام می دهد که حرکت بافقی جنبه فردی و شخصی داشته و حساب حوزه از ایشان جداست و پس از مراجعت شاه که احتمال می رفت از طرف عامه واکنش شدیدی صورت گیرد و منجر به قتل نفوس گردد، حکم شرعی مهمی صادر و در آن اعلام داشت:

«صحبت و مذاکره در اطراف قضیه اتفاقیه مربوط به شیخ محمد تقی [بافقی]

برخلاف شرع انور و مطلقاً حرام است»^(۶)

۱. مقصود حمله به مسجد گوهرشاد است که بعداً در سال ۱۳۱۴ اتفاق افتاد.
۲. مجله یاد، سال اول، ش ۴، پاییز ۱۳۶۵، ص ۲۵. به گفته آیه الله اراکی، هراس رضا شاه از اهمیت مهاجرت علما تا حدی بود که با آیه الله حائری تماس تلفنی داشت و از ایشان احوالپرسی می کرد.
۳. خاطرات و خطرات، ص ۴۸۰.
۴. همان، صص ۴۷۲ و ۵۱۲. تکرار این نکته در چند جا توسط هدایت نشانگر اهمیت این موضوع است.
۵. مجله یاد، سال پنجم، ش ۱۷، زمستان ۱۳۶۸، ص ۱۴۹.
۶. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴، ص ۲۸۷، به نقل از روزنامه قیام شرق.

و حتی گفت: «اسم حاج شیخ محمد تقی را هم پیش من نیاورید»^(۱) و به این ترتیب جو ملتهب قم را آرام کرد. همچنین گفته شده در این ماجرا، آیه‌الله حائری به عنوان اعتراض از شهر خارج شد و به زنبیل آباد رفت و پیغام داد: هر کسی که از طلبه‌های من است نباید هیچ دخالت در این جریان بکند.^(۲)

به گفته شریف رازی (نویسنده آثار الحجه) در این ماجرا تنها هدف آیه‌الله حائری حفظ بیضه اسلام و حوزه علمیه بود زیرا در غیر این صورت نه تنها در قم بلکه در تمامی ایران اثری از علم و عالم باقی نمی‌ماند. به عقیده او:

«آیه‌الله حائری با آنکه از تبعید بافق دلش مجروح بود ولی، مجبور به تقیه بود و چاره‌ای نداشت. او مبتلا به اهم (اسلام) و مهم (عالم) شده بود. آیه‌الله حائری می‌دید که اگر پشتیبانی علنی از مرحوم بافق کند نه بافق آزاد و جبران اهانتش می‌شود و نه حوزه می‌ماند و نه آستانه قم و نه شخصیت خودش... او با فراست ایمانی و شمه‌الفقاهتی که داشت سلطان زندیق و دیکتاتور و مدلس را خوب می‌شناخت، می‌دانست تنها تظاهرش به ارادت و اخلاص و اینکه مرید و مخلص و مقلد شما هستم و نهایت چاپلوسی را می‌نمود جز تدلیس و تزویر و حقه بازی چیز دیگری نیست.»^(۳)

رازی در ادامه گفتار خود میان سیره آیه‌الله حائری و امام صادق و امام کاظم (ع) تشابهی قایل شده و معتقد است در این دوران هیچ کس مانند وی اذیت و آزار ندید.^(۴)

۳- آیه‌الله حائری و تبعید مدرّس:

سکوت و بیطرفی دیگری که از آیه‌الله حائری سراغ داریم در موضوع تبعید مدرّس است، به گونه‌ای که خشم خویشاوندان او را در پی داشت. در این باره اینگونه استنباط شده که وی دوری از سیاست را يك توفیق اجباری برای مدرس می‌دانسته، ولی از سختی زندگی در يك نقطه دورافتاده و احتمال خطر برای مدرس غفلت کرده است.^(۵) این تحلیلها و نظرات

۱. آثار الحجه، ص ۴۶.

۲. مجله حوزه، ش ۳۴، مهر و آبان ۱۳۶۸، مصاحبه با آیه‌الله حاج شیخ محمد رضا طبسی.

۳. آثار الحجه، صص ۴۶ و ۴۷.

۴. همان، ص ۴۸.

۵. مدرسی و دیگران، مدرّس، ج ۲، صص ۲۶۳ و ۲۶۴.

مشابه عموماً ناشی از یکسویه دیدن قضایا و درک نکردن موقعیت حساس آیه‌الله حائری است. آیه‌الله اراکی با واسطه‌ای از وکیل قم در مجلس نقل می‌کند که رضاشاه گفته بود: «اگر نفس می‌کشید حاج شیخ عبدالکریم یا يك کلمه‌ای می‌گفت فوری ماشین در خانه‌اش حاضر می‌کردم و می‌فرستادمش آنجا که عرب نی انداخت.»^(۱)

۴- اهتمام در امر مسلمانان فلسطین

از موارد جالبی که آیه‌الله حائری را به تکاپو انداخت، مشکلات مربوط به مسلمانان فلسطین بود. احتمالاً پس از گزارشهایی که از غصب زمینهای متعلق به فلسطینیها و اقداماتی که به منظور وحشت و مرعوب ساختن آنها از سوی صهیونیستها صورت می‌گرفت، آیه‌الله حائری و تعداد دیگری از علمای قم به فکر چاره جویی برآمدند و تلگرافهایی را به نزد آیه‌الله بهبهانی در تهران ارسال داشتند. در تلگراف آیه‌الله حائری خطاب به رضا شاه آمده است:

«حضور مبارك اعليحضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه

بعد از دعا گویی صمیمی، امروزه مسلمین در این هجوم یهود به فلسطین و بیت المقدس مستغیث به آن یگانه حامی است و چشم همگی به الطاف خاصه ملوکانه است. امید به اعانت پروردگار جل و علا این غایله مهمه با توجهات خاصه مرتفع، موجب مزید دعا گویی این ضعیف و عامه مسلمین گردد.»

متأسفانه از محتوای سایر تلگرافها اطلاعی در دست نیست، لیکن موضوع تلگرافها توسط آیه‌الله بهبهانی به اطلاع نخست وزیر رسید و طی آن درخواست شده بود تلگراف آقایان در روزنامه ها درج گردد. درخواست فوق در تاریخ ۷ دی ماه ۱۳۱۲ (یعنی آخرین روزهای سال ۱۹۳۳ میلادی) به دفتر مخصوص شاهنشاهی ارسال شد که در آن آمده است: «...جناب آقا میرزا سید محمد بهبهانی صورت تلگرافهایی را که علمای محترم قم راجع به استعانت در امر مسلمین فلسطین از حضور مبارك اعليحضرت شاهنشاهی مخابره شده برای بنده ارسال داشته، اظهار عقیده کرده‌اند که مناسب است این تلگرافها و

۱. مجله یاد، سال اول، ش ۴، پاییز ۱۳۶۵، ص ۲۵. تاریخ مربوط به این گفتار روشن نیست ولی در شناخت کلی روابط میان رضا شاه و آیه‌الله حائری مفید است.

تلگرافهای دیگری که شاید بعد برسد در جراید انتشار یابد. متمنی است اگر خاطر مقدس همایونی - ارواحنا فداء - تصویب می فرمایند اجازه آن را صادر فرمایند. «
در پاسخ به این درخواست گفته شد:
«حسب الامر جهانمطاع مبارك شاهانه - ارواحنا فداء - ابلاغ می نماید انتشار تلگرافات راجع به مسلمین فلسطین در جراید مقتضی نیست.»^(۱)



با توجه به حساسیت رژیم نسبت به آیه الله حائری، ایشان نیز همواره از بهانه دادن به رژیم خودداری می کرد و در هر پیشامدی، سعی می کرد با استدلالهای منطقی، برنامه های ضد اسلامی و ضد مردمی را خنثی نماید. نمونه های این برخوردها را می توان در مواردی چون تغییر لباس روحانیون، موضوع اوقاف و مانند آنها پیدا کرد. اما بخش دیگری از مشی سیاسی آیه الله حائری، که دوستان و طلاب از آن بی اطلاع نبودند، مخالفت با اقدامات رژیم بود. او طلاب را به خالی نکردن سنگر تشویق و ترغیب می کرد و به آنان دلداری می داد که صبر پیشه کنند چرا که ظالم می رود و شماها می مانید.^(۲)

مشی آیه الله حائری گرچه در برخی موارد از سوی بعضی افراد مورد انتقاد قرار می گرفت، ولی آنها نیز باور داشتند که ایشان از چه موقعیت ظریفی برخوردار است. شیخ آقا بزرگ طهرانی در تحلیلی پیرامون عملکرد آیه الله حائری ضمن اشاره به کیاست و دوراندیشی وی و اینکه علناً هیچ اعتراضی نمی کرد می نویسد:

آیه الله حائری مطمئن بود که مقصود رژیم از تمام سختگیریها، خود اوست و اقدامات رژیم خود او را مورد هدف قرار داده است. از گوشه و کنار آیه الله حائری را تحریک می کردند که چیزی بگوید تا بهانه ای به دست رژیم دهد، اما او هوشیار بود و از این مطلب غافل نبود.^(۳)

۱. سازمان اسناد ملی، شماره تنظیم ۱۰۲۰۰۶، پاکت ۸۸۵.

۲. مجله حوزه، ش ۶۲، خرداد و تیر ۱۳۷۳، صص ۴۵ و ۴۶.

۳. شیخ آقا بزرگ طهرانی. طبقات اعلام الشیعه، نقباء البشر فی القرن الرابع عشر. (مشهد، دارالمرتضی للنشر. ۱۴۰۴ ق) ص ۱۱۶۲.

آیه‌الله حائری ملجاء و پناهگاه طلاب بود. در خاطره‌ای از آیه‌الله العظمی گلپایگانی نقل شده که ایشان پس از توسلی به حضرت حجت (ع) در عالم رویا به خدمت امام عصر (عج) رسیده و در آنجا صفحه‌ای نورانی مشاهده کرد که با کلمات نورانی با زبان عربی نوشته شده بود: اگر سختیها به شما روی آورد فَعَلَيْكُمْ بِشَيْخِ عَبْدِ الْكَرِيمِ. (پس بر شما باد شیخ عبدالکریم) وقتی ایشان خواب را برای آیه‌الله حائری نقل کردند، ایشان گفته بود: «اگر این خواب شما از رویاهای صادق باشد باید پشت کرد و چماق خورد، چون نظر من این است که برای حفظ حوزه نوپای علمی قم باید مماشیات کرد و اگر بخواهیم الان عِلْم مبارزه را بلند کنیم، اینها حوزه را نابود خواهند کرد.»^(۱)

به اعتقاد شیخ آقا بزرگ تهرانی نحوه برخورد زعیم حوزه با حکومت آگاهانه بوده است. او می‌نویسد:

«آیه‌الله حائری اوضاع زمان خود را می‌شناخت و می‌دانست که همچون گفته‌ام امام حسین (ع): مردم عبید دنیا هستند. او به این نتیجه رسید که تا زمانی که حکومت او را به حال خودش وا گذاشته، صبر و سکوت بهتر است و این رویه برای آن هدفی که او داشت و خود را وقف آن کرده بود مفیدتر است.»^(۲)

ب - مشی فرهنگی - مذهبی:

در مواجهه با سیاستهای فرهنگی رژیم رضا شاه، آیه‌الله حائری تسلیم محض نبود و با حفظ اصل تقیه و به گونه بسیار محرمانه و زیرکانه مقاوتمتھایی را برخلاف سیر کلی جریان تهاجم به ارزشهای اسلامی دنبال می‌نمود.

۱ - جلوگیری از انهدام حوزه علمیه:

تخریب و انهدام حوزه‌های قدیمی و جایگزین کردن مدارس جدید به جای آنها یکی از سیاستهای فرهنگی رژیم رضا شاه بود. در مواجهه با چنین سیاستی بود که آیه‌الله حائری

۱. نك: روزنامه رسالت، ش ۲۲۹۸ (۲۷ آذر ۱۳۷۲) ویژه نامه ارتحال آیه‌الله العظمی گلپایگانی. همچنین برای اطلاع بیشتر از نظر ایشان درباره آیه‌الله حائری نك: یکصد سال مبارزه روحانیت مرقی، ج ۳، ص ۴۴ به بعد.

۲. نقباء البشر، پیشین، صص ۱۱۶۳ و ۱۱۶۴.

با دور نگاه داشتن حوزه از دخالت در امور سیاسی، آن را از خطر انهدام مصون نگاه داشت. شاگردان ایشان و شاهدان آن روزگار، همگی بر این عقیده متفق القول اند.^(۱) آیه الله اراکی در خاطرات خویش از توطئه شخصی به نام *ناظم تهرانی* که از سوی رژیم مأموریت داشت، سخن به میان آورده که با سیاست مدبرانه آیه الله حائری خنثی گردید.^(۲) آیه الله حائری با برگزاری امتحان برای طلاب^(۳) (علاوه بر امتحان دولت) به جذب افراد مستعد برای تحصیل در حوزه پرداخت و در گواهی دادن و اجازه اجتهاد به شدت احتیاط می کرد^(۴) و از این طریق از انتقاد رژیم در این زمینه جلوگیری به عمل آورد. البته مواردی از سهل گیری وی در مورد طلبه شدن افراد نیز وجود دارد،^(۵) که در جای خود می تواند به عنوان بی اعتنائی به خواست حکومت مورد ارزیابی قرار گیرد.

۲- موضعگیری در قبال تغییر لباس روحانیون و امتحان از طلاب:

سیاست تحدید روحانیون از سال ۱۳۰۸ با اجرای قانون متحدالشکل کردن البسه مردم ایران آغاز شد. از جمله مواردی که گفته شده آیه الله حائری سکوت کرد در مورد متحدالشکل شدن لباس بود.^(۶) ولی چنانکه خواهد آمد این موضوع عملاً رعایت نگردید. در سندی مربوط به گزارش کنسولگری ایران در نجف به تاریخ ۱۷ آبان ۱۳۰۷ (پیش از

۱. نك: آینه دانشوران، ص ۵۰.

۲. نك: مجله یاد، پیشین.

۳. نك: مجله حوزه، ش ۳۱، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۸، مصاحبه با آیه الله مشکوة و ش ۳۴، مهر و آبان ۱۳۶۸، مصاحبه با آیه الله شیخ محمدرضا طبسی و ش ۵۸، مهر و آبان ۱۳۷۲، مصاحبه با آیه الله سید اسماعیل هاشمی.

۴. آینه دانشوران، ص ۴۷.

۵. گفته شده وقتی طلبه مقدمات خوانی را برای امتحان به حضور ایشان آوردند، آیه الله حائری از او پرسیدند: منطق خوانده ای؟ گفت بلی، پرسیدند: کلیات خمس چند تاست؟ گفت چهارتا! خندید و گفت: احسنت، معلوم می شود طلبه است، کلیاتی به گوشش خورده. نك: آثار الحجه، ص ۵۶.

۶. حامد الگار با استفاده اشتباه از تلگراف مندرج در کتاب *آثار الحجه* که مربوط به کشف حجاب است، این تلگراف را در مخالفت آیه الله حائری با متحدالشکل شدن لباس مطرح کرده است. ر.ک: سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ص ۲۸۸.

See: *THE CAMBRIDGE HISTORY OF IRAN. Volume 7.* CAMBRIDGE UNIVERSITY PRESS, 1991,

P.744.

تصویب قانون اتحاد شکل در ۶ دیماه ۱۳۰۷) ضمن اشاره به ورود رضا شاه به قم و اعزام آقایان نصره السلطنه و قائم مقام الملك^(۱) جهت احوالپرسی از آیه الله حائری و متعاقب آن رفتن ایشان به حضور شاه آورده شده:

«اعلیحضرت همایونی... راجع به تبدیل لباس و کلاه فرموده می خواهم بعد از این احترام عمامه را معلوم نموده و بر سر روحانیین حقیقی گذاشته شود و آنهایی که مخرب روحانیت و دین هستند و عمامه را برای ملعبه و مقاصد شخصی به سر گذاشته اند برداشته شود و حضرت آیه اللهی نیز از فرمایشات ملوکانه خوشوقت و اظهار تشکر نمودند.»

کنسول ایران در پایان می افزاید:

«این خبر فوق العاده جالب توجه تمام آقایان حجج اسلام نجف اشرف و باعث تحقیر مفسدین واقع گردیده است.»^(۲)

موضوع تأیید اتحاد شکل البسه از سوی آیه الله حائری چنانچه صحت داشته باشد، عملاً از سوی ایشان رعایت نشد، بعلاوه ایشان به مقابله با طرح دولت برخاست. براساس ماده ششم قانون متحدالشکل (مصوب ۶ دی ۱۳۰۷) طلاب مشغول به فقه و اصول می بایستی از عهده امتحاناتی که از آنان صورت می گرفت برآیند. جالب آنکه مواد امتحانی شامل تاریخ و جغرافی و ریاضی و زبان خارجی می شد. بدیهی است این قانون بهانه ای جهت تحدید روحانیون بود و حتی اگر روحانیون در امتحانات قبول می شدند، حکومت به بهانه های واهی از صدور جواز خودداری می کرد. بر طبق اسناد موجود، آیه الله حائری مکرراً به حاکم قم در مورد صدور جواز طلاب و روحانیون سفارش می کردند.^(۳) بی توجهی دولت به موضوع صدور جواز طلاب، موجب آزرده گی خاطر ایشان می شد، کما اینکه در گزارش

۱. در نقل قولی که تاریخ دقیق آن روشن نیست، قائم مقام الملك رفیع نقل کرده که پس از مکلا شدن به دستور رضا شاه به نزد آیه الله حائری رفت تا واکنش ایشان را در مورد تغییر لباس بداند و ظاهراً آیه الله حائری عکس العملی نشان نداده بود. رک: مجله یاد، سال پنجم، ش ۱۷، زمستان ۱۳۶۸.

۲. سازمان اسناد ملی ایران، شماره تنظیم ۱۷-۱۶۰۰۱، پاکت ۱۹۷.

۳. نك: مروی بر زندگی آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی بنیانگذار حوزه علمیه قم به روایت اسناد. گنجینه اسناد ش ۱۹ و ۲۰ (پاییز و زمستان ۱۳۷۴) سند شماره ۱۲ به تاریخ ۱۵ دی ۱۳۱۱ و سند شماره ۱۳ به تاریخ ۳ خرداد ۱۳۱۲.

حکومت قم به وزارت داخله در تاریخ ۳ مرداد ۱۳۱۲ با اشاره به تأخیر دو ساله در عدم صدور جواز آورده شده:

«محرمانه عرض می شود که قدری هم قلباً حضرت آقای آیه الله [حائری] از این قضیه ملول و حزن خاطر شده اند لکن به روی خود نمی آورند و تا به حال چند مرتبه حضوراً و شفهاً از بنده استفسار فرموده اند که آیا ورقه جواز برای حکومت رسیده یا خیر.»^(۱)

علاوه بر این، آیه الله حائری شخصاً به تعدادی از افراد اجازه کتبی و اجتهاد و رسیدگی به امور شرعی می داد و جوازهای ایشان - هر چند با اکراه - مورد تأیید حکومت قرار می گرفت.^(۲)

دخالت حکومت در امور مربوط به حوزه موجب واکنش شدید و غیرمنتظره آیه الله حائری گردید. ایشان ضمن اعتراض به مطالبه پول تمبر جهت اوراق امتحانی از طلاب، به مسئولان حکومتی گفته بود:

«به دستگاه بگوئید تکلیف ما را معلوم کند، آیا این مملکت روحانی می خواهد یا نه؟ اگر می خواهد، که برنامه های امتحانش را من باید تعیین کنم، اگر هم نمی خواهد که ما تکلیف خودمان را بدانیم. اینکه شما برای ما مواد امتحانی تعیین کرده اید، مانند آن است که من بخواهم برای سربازخانه های شما، افسر و فرمانده تعیین کنم.»^(۳)

حتی آیه الله حائری در آخرین سال حیات خود از برگزاری امتحانات جلوگیری کرد و خواستار عدم دخالت وزارت معارف در امور حوزه علمیه قم شد. در گزارش محرمانه و فوری حکومت قم به وزارت داخله در تاریخ ۲۱ خرداد ۱۳۱۵ آمده است:

«در روز ۱۹ خرداد که طلاب حاضر برای دادن امتحانات بودند، حاجی شیخ مهدی پیشکار حاجی شیخ عبدالکریم به مدرسه فیضیه آمده و به موجب امر آقای حاج شیخ امتحانات را موقوف می نماید.»

او سپس شرح ملاقات خود با آیت الله حائری را به اطلاع می رساند. آیه الله حائری به وی خاطرنشان کرده بودند که:

-
۱. مأخذ قبلی، سند شماره ۱۷. جالب آنکه آیه الله حائری در مورد صدور جواز برای فرزندانش (شیخ مرتضی حائری) درخواستی از حکومت نمی کردند. همان، سند شماره ۱۴.
 ۲. همان، سند شماره ۵ به تاریخ ۲۳ مهر ۱۳۱۲ و سند شماره ۶ به تاریخ ۲۲ آبان ۱۳۱۲.
 ۳. مجله یاد پیشین، ص ۴۶، مصاحبه با آیه الله شیخ محمد صادق تهرانی.

«تشکیل چنین مدرسه و تهیه يك چنین طلاب علوم دینی البته باید تحت نظر من و پروگرامی که من می‌دهم اداره شود. وزارت معارف نباید مداخله در این قسمت داشته باشد. خودم پروگرام آنها را تهیه و ممتحنین لازم را انتخاب خواهم کرد. اگر دولت قصد دارد يك چنین طلابی تهیه نماید البته باید تحت نظر من باشد و اگر نمی‌خواهد طلاب علوم دینی داشته باشد من ابداً مداخله نکرده و در خانه خود خواهم نشست و هر نوع [وزارت] معارف می‌خواهد مدرسه را تنظیم و پروگرام آنها را تهیه نماید.»^(۱)

البته بدنبال مذاکرات نمایندگان وزارت معارف با آیه‌الله حائری، ایشان با برگزاری امتحانات موافقت نمود،^(۲) لیکن ایستادگی و مقاومت او مانع از آن شد که وزارت معارف بتواند زمام امور حوزه علمیه قم را به دست بگیرد.

آیه‌الله حائری در هنگام امتحان از طلاب، برای آنکه جلوی دخالت عمال دولت را بگیرد و نگذارد طلاب خلع لباس شوند، به فضیله‌ای حوزه مأموریت می‌داد تا امتحانات را تحت نظارت خود درآورند. لذا کسانی چون آقایان حجت، صدر، خوانساری محمد باقر قزوینی، حاج آقا روح‌الله خمینی و مرعشی نجفی و تعدادی دیگر به اشاره ایشان در امتحانات حضور می‌یافتند و به طلاب کمک می‌کردند.^(۳) شاید به همین لحاظ بود که رژیم تصمیم گرفت امتحانات طلاب را در تهران برگزار کند، لیکن با مخالفت آیه‌الله حائری از این کار صرف‌نظر شد. در گزارش حکومت قم به تاریخ ۷ خرداد ۱۳۱۵ آورده شده:

«حاجی شیخ مهدی پیشکار حاجی شیخ دیروز از طرف آقای شیخ عبدالکریم [حائری] بنده را ملاقات و تقاضا کرد... از قرار مذکور اداره معارف امر کرده‌اند که طلاب در هذه السنه که حاضر برای دادن امتحانات نهایی هستند باید بیایند به تهران و امتحان بدهند. نظر ایشان این است که اعزام طلبه مزبور به تهران خیلی اشکال دارد. در صورتی [که] به ممتحنین سوء ظن دارند که ممکن است نسبت به طلبه ارفاق نمایند امر شود که هیئت ممتحنین از تهران بیایند.»

۱. گنجینه اسناد پیشین، سند شماره ۱.

۲. همان، سند شماره ۲ به تاریخ ۱ تیر ۱۳۱۵.

۳. مجله حوزه، ش ۶۲، خرداد و تیر ۱۳۷۳، ص ۴۵.

در پاسخ به کسب تکلیف حکومت قم، از سوی وزارت داخله در تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۱۵ پاسخ داده شد که:

«از طرف مقام ریاست وزرا دستور لازم به وزارت معارف و اوقاف صادر گردیده است

که مراسم امتحان در قم بعمل آید.»^(۱)

در واقع آیه الله حائری در شکل عملی به مدافعه در برابر تهاجمات رضا شاه علیه روحانیت پرداخت و این کار را نیز در نهایت حزم و احتیاط انجام می داد. فشار دولت در محدود کردن تعداد روحانیون به اندازه ای شدید بود که دستور این بود که در شهر قم بیش از هفت نفر معمم نباید باشد. هنگامی که برخی از روحانیون از آیه الله حائری خواستند که اجازه دهد تا به بیرون شهر قم بروند و یا به دهات خودشان مراجعت کنند، ایشان صراحتاً این پیشنهاد را نپذیرفتند و بر خالی نکردن سنگر تأکید نمودند.^(۲) البته ایشان با توجه به حساسیت رژیم، معتقد به حفظ اسرار روحانیت بود^(۳) و تلاش می کرد آمار طلاب را مکتوم نگاه دارد و همواره به طلاب توصیه می کرد:

«سعی کنید حتی الامکان خودتان را در معرض دید قرار ندهید و به شکل چند نفری

در تشییع جنازه ها حاضر نشوید تا به نظر دستگاه زیاد نیاید و جلوه ای نداشته باشید که

ممکن است همین باعث توطئه و تحریک آنان گردد.»^(۴)

۳- پاسداری از شعائر مذهبی:

از نمونه های مقاومت آیه الله حائری با سیاستهای ضد اسلامی رژیم رضا شاه، توسل به ائمه اطهار و برپایی سنت عزاداری سیدالشهدا (ع) بود.^(۵) علاوه بر روضه که هر شب جمعه

۱. گنجینه اسناد پیشین، سند شماره ۳ و ۴.

۲. مجله حوزه، پیشین.

۳. نك: یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی، ج ۳، ص ۴۴. اظهار نظر آیه الله العظمی مرعشی نجفی.

۴. مجله یاد سال پنجم، شماره هفدهم، زمستان ۱۳۶۸، ص ۱۵۰.

۵. نمونه ای از مخالفت رژیم با مراسم عزاداری در خاطره ای از آیه الله عبدالحسین غروی تبریزی در زیر یاد می شود:

در مدرسه فیضیه، مجلس ترحیمی از طرف حاج شیخ عبدالکریم برپا بود که خود ایشان هم حضور داشت. میرزا حبیب اصفهانی از وعاظ تهران روی منبر در حال سخنرانی بود که رئیس شهربانی قم (حسین خان تفرشی) آمد و جلوی حاج شیخ و قبحانه و با صدای بلند فریاد زد: میرزا حبیب بیا پایین. او هم فوراً آمد پایین. هیچ کس جرئت نکرد اعتراضی بکند و حرفی بزند. نك: مجله حوزه، پیشین.

و دهه محرم به آن اهتمام می‌ورزید، هر روز قبل از شروع درس به طور مختصر ذکر توسلی به امام حسین (ع) توسط یکی از شاگردانش (حاج آقا جواد قمی یا شیخ ابراهیم صاحب الزمانی) انجام می‌گرفت.^(۱) آیه‌الله حائری در هنگام درس نیز شاگردان را توصیه به توسل می‌کرد. از جمله عزاداریها و سوگواریهایی که ایشان در ایران رایج کرد، عزاداری ایام فاطمیه بود.^(۲)

از دیگر اقداماتی که از زمان آیه‌الله حائری رواج یافت و مورد حمایت ایشان قرار داشت، تبلیغ و منبر رفتن طلاب بود. البته آیه‌الله حائری با سختگیری و امتحان گرفتن از طلاب، اجازه نمی‌داد هر کس منبر برود،^(۳) ولی حمایت از این رشته در هنگامی که سیاست کلی دولت در جهت مخالفت با شعایر مذهبی و قبضه کردن منابر بود، حایز اهمیت است. در ادامه تربیت مبلغ بود که بتدریج در ایام سوگواری، برخی از طلاب به شهرستانها مسافرت کرده و به ارشاد مردم می‌پرداختند.^(۴)

۴- مخالفت با طرح دولت در مورد اوقاف و...

از جمله کوششهای رضا شاه استفاده از عایدات اوقاف در مواردی غیر از منظور واقف بود. او سعی داشت از این طریق ظاهراً در جهت ایجاد مدارس جدید و تربیت معلم استفاده کند. لیکن زیر پا گذاردن قانون شرع آسان نبود، از این رو درصدد برآمد از نظر آیه‌الله حائری در این زمینه اطلاع یابد. بنابراین در نوروز ۱۳۱۰ مهدی فرخ (معتصم السلطنه) را به بهانه تبریک عید روانه قم ساخت. آیه‌الله حائری در مورد صرف وجوه مجهول المصروف موافقت کردند ولی استفاده از سایر موارد وقف را خلاف شرع دانستند.^(۵) در مورد گشایش دفاتر رسمی توسط روحانیون نیز نمونه‌ای وجود دارد که حاکی از مخالفت ایشان علی‌رغم اصرار دیگران است.^(۶)

۱. آینه دانشوران، ص ۶۲.

۲. نك: آثار الحجه، ص ۶۰ و نیز مجله حوزه، ش ۵۸، مهر و آبان ۱۳۷۲، مصاحبه با آیه‌الله سید اسماعیل هاشمی.

۳. مجله حوزه، ش ۳۴، مهر و آبان ۱۳۶۸، مصاحبه با آیه‌الله شیخ محمدرضا طبسی.

۴. همان و نیز ش ۵۸، پیشین.

۵. نك: خاطرات سیاسی فرخ، صص ۲۹۰ و ۲۹۱.

۶. نك: مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۸، زمستان ۱۳۷۲، ص ۲۶۲، به نقل از آیه‌الله العظمی مدنی کاشانی.

۵- خدمات رفاهی برای مردم و طلاب:

در کنار تعمیر مدرسه فیضیه و دارالشفا و تأسیس کتابخانه و رسیدگی به امور مذهبی و اخلاقی حوزه که از طریق تدریس و جلب و جذب اساتید و طلاب مستعد صورت می‌گرفت، اهتمام و دلسوزی آیه‌الله حائری در مورد امور مادی و برخی خدمات رفاهی برای مردم و طلاب حوزه، قابل ستایش است. او نسبت به وضع معیشت طلاب بسیار حساس بود و با وجود امکانات کم، سعی می‌کرد همه را به مصرف آنان برساند، تا حدی که گاه از شدت ناراحتی خوابش نمی‌برد.^(۱) رسیدگی به امور مادی طلاب توسط آیه‌الله حائری اعم از شهریه، تقسیم خاکه و زغال برای زمستان، پرداخت قروض طلاب، معالجه و تأمین وسایل درمان و کمک در تشکیل زندگی و حتی پرداخت خرج سفر آنان می‌گردید.^(۲) احداث قبرستان و غسلخانه و تهیه منازل برای سکونت کارگزاران کفن و دفن از زمره خدمات دیگر ایشان است.^(۳)

آیه‌الله حائری همچون پدر یتیمان و سرپرست فقیران و مساکین بود، از آنان که بی‌بضاعت بودند دستگیری می‌کرد و شبهای عید به مستمندان مخارج عید می‌رسانید که طبق برآوردی که شد، در يك سال به ۱۱ هزار نفر رسیده بود. هنگامی که قیمت نان افزایش یافت و فقرا از گرسنگی به سختی افتادند، دارالاطعامی ایجاد کرد و فقرا را جمع آوری کرده و اطعام نمود و به این وسیله از اتلاف نفوس جلوگیری کرد.^(۴) از جمله خدمات دیگر ایشان، تأسیس بیمارستانی (بیمارستان سهامی و فاطمی) در قم بود^(۵) که مورد اشاره یکی از سیاحان نیز قرار گرفته است.^(۶) به دنبال وقوع سیل در قم در سال ۱۳۵۳ ق به همت ایشان خانه‌هایی برای سیلزدگان ساخته شد.^(۷)

یکی از مهمترین اقدامات رفاهی آیه‌الله حائری ایجاد يك سیل بند و سد بر روی

۱. نك: مجله حوزه، ش ۵۸، مهر و آبان ۱۳۷۲، ص ۵۵.

۲. آثار الحجج، ص ۵۷.

۳. آینه دانشوران، ص ۳۴.

۴. آثار الحجج، ص ۶۱ و نیز: آینه دانشوران، ص ۳۳.

۵. همان و نیز: اطلاعات در يك ربع قرن، ص ۵۷.

۶. مریت هاکس، ایران افسانه و واقعیت، صص ۱۸۴ و ۱۸۵.

۷. آینه دانشوران، صص ۳۵ و ۳۶.

رودخانه قم بود تا شهر از خطر سیل در امان بماند. او در این زمینه با پیگیری و استفاده از امکانات دولت موفق به انجام این کار گردید.^(۱)

۶- اقدام در جهت اصلاح حوزه:

آیه‌الله حائری در جهت غنا بخشیدن هر چه بیشتر به وضع علمی حوزه، طرحهای اصلاحی نیز داشت. امتحان گرفتن از طلاب (بجز امتحان دولت) در جهت همین منظور (بالا بردن سطح کیفی محصلین علوم دینی) بود. ولی این طرحها با مخالفت برخی از افراد درون حوزه و حامیان اقتصادی بیرونی مواجه شد. از جمله آیه‌الله حائری به فکر افتادند يك عده از طلاب را به زبان خارجی و بعضی علوم مقدماتی مجهز کنند تا بتوانند اسلام را در محیطهای تحصیلی جدید بلکه در کشورهای خارج تبلیغ کنند. وقتی این خبر منتشر شد، گروهی از عوام و شبه عوام تهران به قم رفتند و اعتراض کردند که این پولی که مردم به عنوان سهم امام می‌دهند برای این نیست که طلاب زبان کفار را یاد بگیرند و به این ترتیب رئیس حوزه را تهدید کردند. ایشان هم برای جلوگیری از انحلال حوزه، از اهداف عالی خود صرفنظر کرد.^(۲) آیه‌الله سید محمود طالقانی در مقاله‌ای که مدت کمی پس از سقوط رضا شاه در یکی از نشریات منتشر ساخت، درباره موانع اندیشه‌های اصلاحی و از جمله در زمان آیه‌الله حائری می‌نویسد:

«... نوعاً این اشخاص، مردمانی به ظاهر متدین و مقدس هستند که... خود را در موقعیت حساس واسطه بین مردم و مرجع قرار می‌دهند و متدرجاً اندیشه‌های اصلاحی مراجع را خاموش می‌نمایند. من خود سالها به مرحوم آیه‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری نزدیک و با افکار بزرگ این مرد آشنا بودم و می‌دیدم چگونه اطرافیان او را مخنتق کرده [بودند] و هنوز فراموش نمی‌کنم وقتی که می‌خواست سخنی برخلاف میل این گونه طفیلیها بگوید، با حال اضطراب به اطراف نگاه می‌کرد.»^(۳)

۱. نك: اعظام قدسی، خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله، ج ۲، صص ۲۰۳-۲۰۵ و نیز: اطلاعات در يك ربع قرن، صص ۱۲۴ و ۱۲۵. همچنین: آینه دانشوران، ص ۴۱.
۲. مرتضی مطهری. ده گفتار (تهران، صدرا، ۱۳۵۶) ص ۲۶۳.
۳. نك: مجله حوزه، ش ۴۶، مهر و آبان ۱۳۷۰.

۷- دعوت به وحدت:

درحالی که سیاستهای فرهنگی رژیم، مذهب و مسلمانان را تحت فشار قرار داده بود، از سوی دیگر جریانهای فکری این دوره نیز به تشتت و تفرقه هرچه بیشتر دامن می‌زد. در چنین موقعیتی آیه‌الله حائری به عنوان رهبر مذهبی جامعه و با توجه به رسالت خطیری که داشت تکلیف خود را به نحو مطلوبی انجام داد. هنگامی که از او درباره اعتقاد به رجعت^(*) جسمانی - که ظاهراً کسانی چون شریعت سنگلجی آن را نفی می‌کردند - استفتاء شد، آیه‌الله حائری با روشن بینی خاص خویش چنین پاسخ داد:

«... احقر به واسطه کثرت اخبار اعتقاد به رجعت دارم به نحو اجمال، ولی این مطلب نه از اصول دین و مذهب است که اگر فرضاً کسی معتقد به آن نباشد خارج از دین یا مذهب شمرده شود و نه از مسائل عملیه است که بر افراد مکلفین لازم باشد اجتهاداً یا تقلیداً به دست آورند. و در مثل این زمان باید به نحوی که حفظ دیانت مردم نمود و گفتگوی این نحو از مطالب بجز تفرقه کلمه مسلمین و ایجاد يك عداوت مضره بین آنها فایده ندارد.»^(۱)

۸- مخالفت با کشف حجاب:

بدیهی بود که آیه‌الله حائری با زیر پا گذاردن این اصل صریح اسلام موافق نبودند و مهمترین مخالفت ایشان با رژیم رضا شاه نیز در این قضیه بود. البته در بدو امر، ایشان در برابر کسانی که به دنبال گرفتن سوژه و دستاویز کردن آن بودند، ایستادگی می‌کرد و از پاسخ به استفتائاتی چون عکس انداختن زن برای سفر واجب و وجوب حجاب، طفره می‌رفت و این مسائل را به دیگران ارجاع می‌نمود.^(۲) اما پس از اطلاع یافتن از تصمیم جدی رژیم در کشف حجاب، برخلاف رویه سابق خود، در این زمینه تلگرافی به رضا شاه نمودند.

* رجعت: عقیده به اینکه در آخرالزمان، پس از ظهور امام غایب بعضی از گذشتگان و امامان و نیکان دوباره به دنیا بازمی‌گردند و زندگی از سر می‌گیرند. این عقیده نه از اصول دین است و نه از اصول مذهب. به نقل از: غلامحسین مصاحب، فرهنگ مصاحب (تهران، فرانکلین، ۱۳۴۵) ج ۱.

۱. به نقل از: مجله همایون

۲. مجله یات سال اول، شماره ۴، پائیز ۱۳۶۵، ص ۴۱، مصاحبه با شیخ محمد صادق تهرانی.

البته دربارهٔ مقدمات و چگونگی برخورد ایشان مطالب ضد و نقیضی گفته شده، ولی از اهمیت تلگراف مذکور کاسته نمی‌شود. از سویی گفته شده آیه‌الله حائری پس از مراجعه تعدادی از روحانیون و نمایندگان تجار و اصناف تهران و شنیدن اخبار مربوط به این قضیه برآشفته و با حال اضطراب فرمودند: البته تا پای جان باید ایستاد و من هم می‌ایستم. آنگاه اشاره به رگهای گلولی خود نمودند و فرمودند: ناموس است، حجاب است، ضروری دین و قرآن است. و به دنبال آن صبر و سکوت را جایز ندانستند و تلگراف شدیدی به رضا شاه نمودند.^(۱) از سویی دیگر عنوان شده که آیه‌الله حائری تحت فشار برخی روحانیون از جمله حاج میرزا مهدی بروجردی^(۲) (مدیر اجرایی حوزهٔ علمیهٔ قم) وادار شد که تلگرافی به شاه بنویسد.^(۳) به هر حال، تلگراف آیه‌الله حائری که تاریخ ۱۱ تیر ۱۳۱۴ را دارد و از نظر تاریخی حایز اهمیت زیادی است به شرح زیر است:

«حضور مبارك اعليحضرت شاهنشاهی خلدالله ملکه بعد از تقدیم ادعیهٔ خالصانه مشهود خاطر همايونی بوده که احقر همیشه تعالی و ترقی دولت علیّه را منظور داشته و اهم مقاصد می‌دانسته فعلاً هم به همین نظر عرضه می‌دارد اوضاع حاضره که برخلاف قوانین شرع مقدس و مذهب جعفری علیه السلام است موجب نگرانی داعی و عموم مسلمین است. البته بر ذات ملوکانه که امروزه حامی و عهده‌دار نوامیس اسلامی هستید حتم و لازم است که جلوگیری فرمایید. عموم اهالی ایران بلکه مسلمین دنیا را قرین تشکر فرموده امید است رفع اضطراب این ضعیف و عموم ملت شیعه بشود.»^(۴)

تلگراف آیه‌الله حائری برای رضا شاه غیرمنتظره بود. در این دوران دیکتاتوری رضا شاه به اوج خود رسیده بود، به گونه‌ای که تحمل انتقاد از هیچ کس ولو مرجع تقلید را هم نداشت. لذا در پاسخ دولت (فروغی) به ایشان در روز بعد (۱۲ تیر ۱۳۱۴) آورده شد:

«...تلگراف حضرت مستطاب عالی... مشعر بر اینکه اوضاع حاضره خلاف قوانین

۱. آثار الحجه، ص ۵۱.

۲. برای اطلاع بیشتر دربارهٔ وی نك: آینهٔ دانشوران، صص ۵۱ و ۵۲.

۳. نك: مجله حوزه، ش ۳۱، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۸، مصاحبه با آیه‌الله مشکوة.

۴. سازمان اسناد ملی ایران، شماره تنظیم ۱۷-۱۱۶۰۰۱، پاکت ۱۹۸. محمد شریف رازی این تلگراف را بدون ذکر تاریخ و به صورت ناقص درج کرده است. نك: آثار الحجه، ص ۵۱.

شرع مطهر و مذهب جعفری است... باعث تعجب و تغیر خاطر مهر مظاهر گردید و کسانی را که این قسم افتراها می‌زنند امر صادر فرمودند قانوناً تحت تعقیب درآورید. اگر نظر حضرت مستطاب عالی به اراجیف و اکاذیب شایعه است عجب است که بدون تحقیق ترتیب اثر داده عنواناتی که به هیچ وجه شایسته مقام مقدس ملوکانه نیست فرموده‌اید و اگر راجع به لباس و کلاه است باز از آرای صائبه که در وجود محترم سراغ داشتند مایه تعجب است که در این قبیل امور موافقت و مخالفت با احکام شرع مقدس را عنوان می‌فرمایید. بنده [فروغی] در عالم ارادت کیشی خالصانه معتقدم که شیوه مرضیه را که موجب حسن عقیده بندگان اعلیحضرت همایونی نسبت به وجود محترم بوده از دست نداده در مطالبی که عوام و مردمان بی اطلاع یا مغرض به عرض عالی می‌رسانند تحقیق... قسمی نفرمایید که مساعی جمیله [ای] که ذات خسروانه برای ترقی و تعالی دولت و ملت که یگانه وسیله اعلای کلمه حق است نوع دیگر جلوه نموده سبب آزردهی و تغیر خاطر مقدس شاهانه گردد...»^(۱)

به دنبال ارسال این تلگراف، خود رضا شاه نیز به قم و به منزل آیه الله حائری رفت و بدون هیچ سلام و تعارفی به ایشان گفت:

«...رفتارتان را عوض کنید وگرنه حوزه قم را با خاک یکسان می‌کنم. کشور مجاور ما (ترکیه) کشف حجاب کرده و به اروپا ملحق شده است. ما نیز باید این کار را بکنیم و این تصمیم هرگز لغو نمی‌شود.»

و بعد از گفتن این سخنان بدون اینکه منتظر پاسخ بماند غضبناک و بسرعت خارج شد.^(۲) و پس از آن تعدادی از روحانیون را به جرم تحریک آیه الله حائری تبعید نمود.^(۳) درباره موضعگیری آیه الله حائری درمورد کشف حجاب نقل دیگری نیز رسیده است. براساس این گفته، وقتی گروهی از ایشان سؤال کردند چرا سکوت کرده‌اید و مبارزه نمی‌کنید؟ پاسخ دادند: «من با وکیلی که از دویست تومان و سیصد تومان حقوق نمی‌گذرد

۱. مأخذ قبلی.

۲. مجله یاد، سال چهارم، شماره چهاردهم، بهار ۱۳۶۸، صص ۱۰۵ و ۱۰۶ به نقل از یکی از شاهدان عینی (شیخ محمد حسین فاضل اصفهانی).

۳. این افراد عبارت بودند از: آقا شیخ حسین قمی، حاج شیخ علی اصغر سلامت، شیخ مهدی مازندرانی و حاج میرزا خلیل کمره‌ای. رک: مجله یاد، سال پنجم، شماره هفدهم، زمستان ۱۳۶۸، ص ۱۶۱.

و با وزیری که از پانصد تومان نمی‌گذرد چگونه می‌توانم اقدامی بکنم؟»^(۱) و یا از عدم همراهی مردم و از بین رفتن گفته‌های خود سخن می‌گفتند.^(۲)

به دنبال رسمیت یافتن کشف حجاب، آیه‌الله حائری همانگونه که رویه ایشان در مواجهه با دیگر برنامه‌های رژیم بود، به چاره‌جویی پرداخت و:

«... از آنجا که مسئله حمام رفتن، گاهگاهی زنان را دچار دشواری می‌ساخت و ناچار آنان را به بیرون از خانه می‌کشید و با نیروهای انتظامی رویارو می‌ساخت، آن پیشوای بزرگ مذهبی برای پیشگیری از رویارویی زنان وابسته به خانواده‌اش با پلیس، زیرزمینی از خانه‌اش را به يك گرمابه تبدیل کرده بود و یکسره مورد استفاده زنان فامیل قرار داد.»^(۳)

۳-۱- رحلت آیه‌الله حائری:

در ۱۷ ذیقعد ۱۳۵۵ / ۱۰ بهمن ۱۳۱۵ حدود يك سال پس از عملی شدن کشف حجاب، آیه‌الله حائری درگذشت. برحسب گفته برخی از معاصرانش او به مرض دق از دنیا رفت. گفته شده که وقایع و حوادث مهم سالهای اخیر زندگانش از قبیل کشتار مردم در مسجد گوهرشاد و کشف حجاب و سختگیری بر طلاب و جلوگیری از عزاداری و اهانتها و تبلیغات مسموم علیه روحانیون، باعث شد تا وی با دلی مالا مال از رنجش و ملال دارفانی را وداع گوید.^(۴)

مجلس ترحیم آیه‌الله حائری در نهایت مظلومیت و اختناق صورت گرفت.^(۵) دولت به

۱. تعارض ظاهری در موضعگیری آیه‌الله حائری پیرامون کشف حجاب را می‌توان اینگونه برطرف کرد که تلگراف ایشان به رضا شاه پیش از رسمیت یافتن بی‌حجابی و موضعگیری دوم پس از رسمیت و یا به دنبال تهدید صریح رضا شاه صورت گرفته است.

۲. مجله یاد، پیشین، ص ۱۴۹.

۳. عبدالهادی حائری. آنچه گذشت... نقشی از نیم قرن تکاپو (تهران، معین، ۱۳۷۲) صص ۱۵ و ۱۶.

۴. آثار الحجه، صص ۶۵ و ۶۶ و نیز: نقباء البشر، ص ۱۱۶۵، همچنین نك: مجله حوزه، ش ۶۲، خرداد و تیر ۱۳۷۳، ص ۴۳ و یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی، ج ۳، صص ۴۴ و ۵۴.

۵. در قم، مراسم تشییع جنازه و کفن و دفن، بیشتر از نصف روز طول نکشید. همان شب هم فاتحه گرفتند و از فردای آن روز مجلس فاتحه قدغن شد. در تهران از طرف دولت مجلس ترحیمی در مسجد شاه برگزار شد ولی امام جمعه تهران که قصد داشت فاتحه‌ای بگیرد، رضا شاه اجازه نداده بود. مجله یاد، سال اول، شماره ۴، پائیز ۱۳۶۵، ص ۳۷. در این باره همچنین نك: مجله حوزه، ش ۵۸، مهر و آبان ۱۳۷۲، ص ۵۷.

عموم حکام و ولایات دستور داد که در هر شهر فقط يك مجلس ترحیم منعقد شود و از تعطیل بازار، مدارس و ادارات جلوگیری به عمل آید.^(۱) این نکته نشانگر نارضایی رژیم از سیره و سنت آیه الله حائری بود.

۴-۱-۸- دستاوردهای آیه الله حائری:

با وجود دوران وحشت و اضطرابی که آیه الله حائری در آن به سر می برد، و انواع ترفندهایی که به منظور هدم شعایر مذهبی و روحانیت و حوزه های علمی اجرا گردید، او توانست با مهار کردن حملات گستاخانه رژیم، با تحملی زایدالوصف و خون دل خوردنهای بسیار، اساس حوزه علمیه قم را پاسداری کند و با تربیت طلاب و روحانیونی اندیشمند،^(۲) میراث گرانبهایی را به یادگار گذارد و آینده فکری و مذهبی تشیع را در ایران تضمین نماید. به عقیده برخی از محققان خارجی، در واقع مهمترین واکنش در مقابل سیاستهای اسلام ستیزانه رضا شاه، توسعه نهاد آموزشی - مذهبی حوزه علمیه در قم بود^(۳) که دستاوردهای آن در آینده ای نه چندان دور ظاهر شد.

۲-۸- آیه الله شیخ محمد تقی بافقی (۱۲۹۲-۱۳۶۵ ق):

آیه الله بافقی در زمره علمایی بود که در دعوت از آیه الله حائری و تأسیس حوزه علمیه قم نقش مهمی داشتند. او که عالمی فقیه و شجاع بود در گفتار و عمل به امر به معروف و نهی از منکر می پرداخت و در این زمینه بسیار مقید بود و حتی سابقه درگیری با رضا خان هم داشت. گفته شده در هنگامی که احمد شاه به همراه رضا خان به منظور دیدار از علمای مقیم عتبات به قم رفته بود، در منزل آیه الله حائری حضور یافت. شیخ محمد تقی بافقی نیز که در این دیدار شرکت داشت در مورد تراشیدن ریش به شاه نصیحت کرد. رضا خان به بافقی پرخاش کرد و بافقی نیز با عتاب بیشتری پاسخ رضا خان

۱. گنجینه اسناد، ش ۱۹ و ۲۰ (پاییز و زمستان ۷۴) سندهای شماره ۱۸ و ۱۹.

۲. برای اطلاع از اسامی روحانیون و فضایی که از حوزه درس آیه الله حائری بهره برده اند. نک: آینه دانشوران و نیز:

یکصد سال مبارزه روحانیت مرفی، ج ۳، صص ۳۷-۴۰.

۳. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ص ۲۸۶.

را داد.^(۱) چنین برخوردی نمونه‌ای از تعصب مذهبی آیه‌الله بافق‌ی بود که پس از رسیدن رضا خان به سلطنت هم ادامه یافت. او با نوشتن نامه‌های تند و صریح به رضا شاه، او را از اعمال زشت و منکر برحذر می‌داشت و در مکاتبات خود حتی تعارفات معمول را رعایت نمی‌کرد و همیشه نامه‌اش چنین آغاز می‌شد: «از آخوند بافق‌ی به فلان.»^(۲) همچنین گفته شده در مرتبه آخر بر قطعه کاغذی سوره تکاثر را که خداوند برای تنبیه جابره نازل کرده نوشت و خطاب به رضا شاه ارسال داشت. شاه از این عمل برآشفته شد و به مأموران دستور داد که مراقب حرکات بافق‌ی باشند.^(۳)

احتمالاً همین نامه‌ها و اقداماتی از این قبیل موجب شد تا دولت مخبرالسلطنه در اول شهریورماه ۱۳۰۶ اعلامیه‌ای منتشر و در آن، اقدام به «امر به معروف و نهی از منکر» را غدغن کند.^(۴) انتشار این اعلامیه عکس العمل شدید روحانیون را به دنبال داشت. از جمله در اصفهان، روند حرکت مردم و روحانیون را که از هنگام اجرای قانون نظام اجباری آغاز شده بود، تسریع نمود. در قم نیز، علما و متدینین جلساتی تشکیل داده و به چاره جویی پرداختند، ولی عملاً کاری از پیش نبردند. آیه‌الله بافق‌ی که همواره از تظاهر به گناه در قم جلوگیری می‌کرد، در این زمینه پیشقدم شد و برای اصناف و کسبه قم پیغام فرستاد تا ساعاتی قبل از غروب در صحن حرم حضرت معصومه (س) گرد هم آیند. مردم که در حال اعتصاب بودند در ساعت مقرر در اطراف حرم جمع شدند، درحالی که درهای صحن توسط مأمورین بسته شده بود، با آمدن بافق‌ی و اصحاب او، مردم جرئت یافته درها را باز نموده وارد صحن شدند. در آنجا به علمای دیگر پیغام داده شد که به حرم بیایند. در این بین آیه‌الله بافق‌ی بالای منبر رفته و آیه شریفه «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ...» را قرائت کرد و مسئولیت علما و طلاب را در امر به معروف و نهی از منکر یادآور شد و گفت:

«...دولت نمی‌تواند اجرای این اصل را به عهده بگیرد چون لیاقت اجرای آن را ندارد،

۱. رك: حکایت کشف حجاب (تهران، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۷۳) ص ۹۴ به نقل از خاطرات شیخ محمد رازی.

۲. علی ربانی خلخالی. شهدای روحانیت شیعه در یکصد سال اخیر (بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۶۰) ص ۱۵۵.

۳. مجله یاد، شماره چهاردهم، بهار ۱۳۶۸، ص ۱۰۷.

۴. روزنامه اطلاعات، سال دوم، شماره ۱، ۲۹۰، شهریور ۱۳۰۶ / ۲۶ صفر ۱۳۴۶.

زیرا علم به موارد و کیفیت آن لازم است و افراد بویژه دولت و مأمورین دولت نسبت به این موارد جاهل اند.»

سپس فریاد برآورد و با صدای بلند خطاب به مردم گفت:

«اما فیکم رجل رشید؟ آیا در میان شما جوانمردی وجود ندارد که جلو این کارها را

بگیرد؟^(۱)

سخنان آیه الله بافقی آنچنان مردم را تهییج کرد که مأموران دولت از ترس واکنش آنان تمامی اعلامیه های دولت را از در و دیوار کردند.^(۲)

در مورد واقعه مربوط به ضرب و شتم و تبعید آیه الله بافقی برخی معتقدند دولت برای سرکوبی وی به دنبال بهانه و ایجاد توطئه بود. از این رو حادثه ایجاد شده را براساس «طراحی سازمان یافته قبلی» می دانند.^(۳) براساس چنین برداشتی از واقعه بافقی - که البته نمی توان بکلی آن را نادیده گرفت - تنها درگیریهای شخصی و تلافی جویانه موجب واکنش شدید رضا شاه را فراهم ساخته است. اما با نگاهی کلی تر به رابطه روحانیون و رژیم تا این زمان، درك نسبتاً جامعتری از این واقعه می توان ارائه داد: تا این زمان رژیم پهلوی از رویارویی مستقیم با روحانیون خودداری کرده بود، و یا در واقع فرصت برای این رویارویی به وجود نیامده بود، چرا که تا خرداد ماه این سال (۱۳۰۶) دولت مستوفی الممالک بر سر کار بود که از رجال وجیه المله محسوب می شد و مورد حمایت مدرس قرار داشت. با روی کار آمدن کابینه مخبر السلطنه سیاست دیکته شده تجددگرایان به رهبری تیمورتاش وزیر دربار و با حمایت رضا شاه بر دولت تحمیل

۱. مجله یاد پیشین، صص ۱۰۸ و ۱۰۹. براساس اقوال دیگری بافقی، دولت را يك جابر و ظالم و جاهل خواند و آن را حکومت فراعنه نامید. نك: ربانی خلخالی، پیشین.

۲. راپرت قم در تاریخ ۱۱ شهریور ۱۳۰۶ احتمالاً پیرامون همین حادثه است: بر اثر يك سلسله انتشاراتی که در این چند روزه در قم منتشر گشته بود روز پنج شنبه ۹ شهریور اهالی را برای استماع نطق و بعضی عناوین برای عصر جمعه دعوت نمودند نظر به حدوث این قضیه و احتمال بعضی مذاکرات آقای آصف نظام حکمران قم امروز صبح تا عصر حجج اسلام و علمای قم را ملاقات و از این قضیه جلوگیری نمود و این حُسن تدبیر حکومت در این موقع نتیجه مطلوبی بخشیده عصر بعد از اجتماع جمعیت کثیری در صحن مطهر دو نفر ناطق تقریباً روضه خوانده و مجلس به دعای بقای ذات مقدس اعلیحضرت شاهنشاهی خاتمه پذیرفت. رك: سازمان اسناد ملی ایران. وزارت داخله. امور سیاسی - داخلی. شماره تنظیم ۱۰۳۰۰۳، پاك ۳۱۵۲.

۳. رك: مجله یاد، پیشین.

گردید. از این رو در اول شهریور ۱۳۰۶ اعلامیه شدیدی علیه روحانیون انتشار یافت. در این زمان به دنبال آشوب مردم اصفهان و مهاجرت علمای این شهر به قم، دولت از اهمیت نقش و نفوذ روحانیون مطلع گردید و با سیاست تزویر و نیرنگ نهضت علمای مهاجر را از درون متلاشی ساخت و رهبر این نهضت - حاج آقا نورالله نجفی - به طرز مشکوکی درگذشت.

تجربه این نهضت برای رژیم بسیار گران تمام شد، از آن رو درصدد بود تا با اقدامی خشن روحانیون را مرعوب نماید. در این هنگام درگذشت حاج آقا نورالله چهره متنفذ روحانیت، انزوای کامل مدرس در تهران و عدم دخالت آیه الله حائری در امور سیاسی این امکان را به رژیم می داد تا از هرگونه مخالفت احتمالی در آینده توسط روحانیون، پیشگیری کند و به این ترتیب روابط محترمانه و متقابل با روحانیون را از این پس متحول نماید تا خللی در جهت اجرای مقاصدش فراهم نشود.

حادثه قم در نوروز ۱۳۰۷ مطابق با ۲۸ رمضان ۱۳۴۶ روی داد.^(۱) براساس سنت تشریفاتی شاه و خانواده سلطنتی در هنگام تحویل سال در حرم حضرت معصومه (س) حضور می یافتند. در این سال رضا شاه ابتدا به تنهایی به قم رفت و پس از مراجعت او، ملکه و دخترانش شمس و اشرف با عده ای مستخدم به قم رفتند^(۲) و با روی باز و موی نمایان در بالای ایوان آئینه به تماشای مردم پرداختند.^(۳)

۱. درباره وقوع این حادثه در بعضی منابع قدیمی سال ۱۳۰۵ ذکر شده است (ازجمله آثار الحجه، ص ۳۵) و در منابع جدید (تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴، ص ۲۸۲، شهدای روحانیت شیعیه، ص ۱۵۶) و سایر منابع مطالعاتی که از این دو کتاب استفاده کرده اند سال ۱۳۰۶ ذکر گردیده است. لیکن براساس برخی منابع دیگر، وقوع این حادثه در سال ۱۳۰۷ بوده است. از جمله نك: حکمت، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، ص ۲۰۲. همچنین مکی، پیشین، ص ۲۸۵ به نقل از روزنامه قیام شرق که البته آن را نادرست قلمداد کرده است.

۲. رك: رضا شاه، خاطرات سلیمان بهبودی، ...، ص ۳۳۲ همچنین: حکمت، پیشین، ص ۲۰۳، و نیز: پتر آوری، تاریخ معاصر ایران، ج ۲، ص ۶۷. با وجود آنکه حضور خانواده رضا شاه قضیه مشهوری است در مجله یاد (پیشین) گفته شده که علی الظاهر زنان خود دربار نبودند بلکه زنان دیگری بودند که با يك برنامه خاص از طرف دربار به آنجا آمده بودند.

۳. آثار الحجه، ص ۳۵. در این باره اقوال مختلف است: سلیمان بهبودی (پیشین، ص ۳۳۲) می نویسد: والاحضرت شمس که ایستاده بودند چادر از سرشان افتاد. با اینکه سن ایشان اقتضا نداشت که چادر داشته باشند مع ذلك با چادر بودند. پتر آوری (پیشین)، برخلاف بهبودی معتقد است: ملکه ناگهان حجابش کنار رفت و قسمتی از صورتش نمایان شد.

در ادامه ماجرا اقوال متعددی وجود دارد: براساس يك نقل قول، با مشاهده این وضع واعظ بالای منبر در مسجد جنب حرم (مسجد بالاسر) به نام سید ناظم واعظ به این امر اعتراض کرده و مردم را تهییج نمود. پس از مطلع شدن آیه الله بافقی که در همان مسجد مشغول دعا بود او پیام فرستاد که «کیستید اگر مسلمانید چرا چنین آمده اید و اگر [مسلمان] نیستید اینجا چه می کنید؟»^(۱) به اعتقاد برخی، واعظ بالای منبر خودسرانه اقدام به اعتراض نمود و پس از آن نیز از صحنه خارج شد و پس از آنکه بافقی از جریان مطلع شد، با وجود آنکه اظهار نارضایی کرد ولی خودش به حرم نرفت و عملی انجام نداد.^(۲) چنین قولی در پی اثبات این نکته است که رژیم به دنبال بهانه ای جهت سرکوبی شیخ محمد تقی بافقی بوده است. اما برخلاف این قول، عنوان شده که سید محمد باقر مرعشی - که بعد اسم مستعار سید عبداللّه ناظم را انتخاب کرد - از اصحاب خاص بافقی بود و پس از اطلاع یافتن شیخ از اقدام خانواده رضا شاه، بافقی توسط همین سید محمد باقر مرعشی پیام فوق الذکر را فرستاد.^(۳) حتی گفته شده که پس از آنکه پیام بافقی مؤثر واقع نشد او شخصاً به حرم آمد و به خانواده رضا شاه شدیداً اخطار کرد که یا صورت خود را بپوشانند و یا از حرم خارج شوند. در این هنگام غوغایی به پاخاست و مغرضین که مدتها از تبلیغات بافقی ناراحت بودند،^(۴) موقع را مغتنم شمرده نزد زنان دربار سعایت کردند، و آنان نیز این موضوع را بزرگ جلوه داده و با تلفن به اطلاع رضا شاه رساندند.^(۵) در اینجا بود که به قول حکمت:

«اراده آهنین شاهنشاه تحمل این بی ادبی را ننمود و لازم دانست که آن آخوند و جمعی از خدمه را که با او هم آهنگ شده بودند تنبیهی بسزا بفرمایند. پس به فوریت با فوج نظامی ساخلو تهران مجهز به اسلحه کامل حرکت کردند. نظامیان را در منظریه

۱. آثار الحجه، ص ۳۵ و نیز رك: ربانی خلخالی، پیشین، صص ۱۵۵ و ۱۵۶.

۲. مجله یاد. پیشین.

۳. رك: حکایت کشف حجاب، ص ۹۶، مصاحبه با محمد شریف رازی. درباره پیام بافقی، عبارات مختلفی در برخی منابع ذکر شده، لیکن محتوای کلی همان چیزی است که در متن آورده شد.

۴. این افراد شامل فرماندار قم و رئیس شهربانی بودند که به گفته رازی یکی از آنها بهائی بود. رك: حکایت کشف حجاب. پیشین.

۵. رضا شاه؛ خاطرات سلیمان بهبودی و...، ص ۳۳۳.

مستقر داشته و خودشان شخصاً با عده‌ای از گارد شخصی به قم رفته و مستقیماً در آستانه پیاده شده و بیدرنگ بعضی از آن خدمه را مورد تأذیب و تنبیه قرار دادند و جمعیت غوغاگر را متفرق ساختند.^(۱)

در هنگام ورود رضا شاه و تیمورتاش وزیر دربار، ابتدا حرم قُرق شد و سپس آیه‌الله بافقی را با توهین و تحقیر کشان کشان آوردند، شاه از بغض و کینه‌ای که از او داشت به ضرب و شتم شیخ پرداخت و بعد امر کرد که او را با چند نفر دیگر از جمله آقا سید عبدالرسول طهرانی دستگیر و به تهران فرستادند.^(۲)

گفته شده که پس از دستگیری بافقی، از طرف عامه مردم عکس العمل شدیدی بروز کرد که ممکن بود به بلوایی وسیع منجر گردد و قتل نفوس را به دنبال آورد، ولی با حُسن تدبیر آیه‌الله حائری خشم مردم فرونشانده شد. زعیم حوزه با حُکمی قاطع آبی بر آتش خشم مردم ریختند.^(۳) به گفته حکمت، اگر قدرت اراده شاه از يك طرف و دوراندیشی و بردباری علمای دانشمند از طرف دیگر نبود ممکن بود عوام غوغایی برپا کنند.^(۴) بنا به اظهار برخی از افراد مطلع، آیه‌الله حائری پس از اطلاع از دستگیری بافقی ابتدا از واکنش مردم در این باره سؤال کرد و پس از آنکه شنید مردم بتدریج پراکنده و متفرق شدند، به طلاب سفارش می‌کند امسال باید درسها را زودتر شروع کنیم و به رضا خان که آماده به توپ بستن قم بود

۱. حکمت، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، ص ۲۰۳. درباره اقدام نظامی رضا شاه همچنین نک: پیر آوری، تاریخ معاصر ایران، ج ۲، ص ۶۷ و خاطرات سلیمان بهبودی، پیشین و نیز: سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ص ۲۸۵ و مکی، ج ۴، ص ۲۸۵ به بعد به نقل از روزنامه قیام شرق، سال ۱۳۲۵.

۲. آثار الحجه، ص ۳۶. در مورد ضرب و شتم آیه‌الله بافقی توسط رضا شاه همچنین نک: مجله یاد، پیشین، مصاحبه با آیه‌الله العظمی اراکی. آیه‌الله طالقانی در سخنرانی ۳۱ فروردین ۱۳۵۸ که در فیضیه صورت گرفت خاطرات خود را از این واقعه به این شکل نقل کرده‌اند: فریاد اعتراض شیخ محمد تقی (بافقی) نوبی همین صحن، زیر تازیانه رضا خان اینجا به گوش من می‌رسد. چکمه پوشان رضا خانی که با توپ و تانک حمله کردند به این مرقد مطهر، ما در میانشان بودیم، کتک خوردیم، سرنیزه خوردیم. وقتی به مدرسه فیضیه آمدم بینم کسی هست حق را یاری کند، طلاب همه فرار کرده بودند، همه حجره‌ها خاموش، همه وحشتزده [بودند]... بعد از يك سال که از زندان بیرون آمد و به حضرت عبدالعظیم تبعید شد من به دیدنش رفتم، بازوهایش را نشان داد، هنوز جای تازیانه رضا خان مشهود بود. رک: محمد رازی، گنجینه دانشمندان، جلد هشتم (مستدرک) (قم، ۱۳۹۹ ق) ص ۶۷. و نیز: عقیقی بخشایشی. یکصد سال مبارزه روحانیت مرقی (قم، دفتر نشر نوید اسلام، بی‌تا)، ج ۲، ص ۱۴۱.

۳. مکی، پیشین، ص ۲۸۷.

۴. حکمت، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، صص ۲۰۲ و ۲۰۳.

می‌گوید بافق‌ی از موضع شخصی به این حرکت دست زده است، شما حساب حوزه را از ایشان جدا کنید.^(۱)

در تحلیل پیرامون واقعه مربوط به شیخ محمد تقی بافق‌ی گفتنی است اعتراض او و دیگر روحانیون درگیر در این واقعه برانگیزه‌ای مذهبی استوار بود. اینکه وقوع این حادثه توطئه‌ای از پیش طراحی شده بود یا نه، تغییری در انگیزه‌های روحانیون مؤثر در آن به وجود نمی‌آورد. اما درباره پيامدهای این حادثه، چنانچه مقصود رضا شاه انهدام حوزه علمیه قم بوده باشد، این مقصود با سیاست مدبرانه آیه‌الله حائری به نتیجه مطلوب و مورد نظر نرسید، اما اگر هدف از اقدام نظامی و محاصره شهر قم و اقدامات گستاخانه و ضرب و شتم روحانی با سابقه‌ای همچون آیه‌الله بافق‌ی، آغاز یورش رژیم به روحانیون و ارباب آنها به منظور کاستن از نفوذ اجتماعی‌شان باشد، این مقصود تا حدّ زیادی به نتیجه رسید و برخی نیز معتقدند که این کار بافق‌ی، جرئت رژیم را به حوزه زیاد کرد.^(۲) در واقع این حادثه نشانگر دو دیدگاه متضاد روحانیون ایران در برابر رژیم رضا شاه بود. نقل شده که آیه‌الله حائری همیشه به بافق‌ی توصیه می‌کرد که اینگونه عمل نکند، اما او نمی‌پذیرفت.^(۳) به هر حال این حادثه آنچنان دارای اهمیت بود که در سالهای بعد همواره از سوی مطبوعات خارجی به عنوان يك شاخص در برخورد رضا شاه با روحانیون مطرح می‌شد.^(۴)

آیه‌الله بافق‌ی پس از دستگیری شش ماه در زندان به سر برد^(۵) و سپس به کوشش آیه‌الله حائری آزاد ولی از مراجعت به قم منع شد و در شهری تحت نظر قرار گرفت و تا پایان عمر (۱۲ جمادی الاول ۱۳۶۵) در این شهر ماند. می‌گویند آیه‌الله بافق‌ی در دوران تبعید نیز همچنان در جهت مخالفت با حکومت رضا شاه فعال بود و تبعیدگاه او محل دیدار

۱. مجله یاد، سال پنجم، شماره هفدهم، زمستان ۱۳۶۸، ص ۱۴۹ به نقل از خاطرات آیه‌الله العظمی اراکی.

۲. همان، سال دوم، شماره پنجم، زمستان ۱۳۶۵، ص ۳۱ به نقل از حاج میرزا خلیل کمره‌ای.

۳. همان، ص ۳۲.

۴. نوری اسفندیاری، رستاخیز ایران، ص ۵۶۳ به نقل از دیلی مرالد ۱۶ اوت ۱۹۳۲ (۲۵ مرداد ۱۳۱۱) و نیز ص ۷۵۸ به نقل از نیوز ریویو ۵ اوت ۱۹۳۶ (۱۴ مرداد ۱۳۱۶).

۵. آیه‌الله اراکی گوشه‌هایی از رنجهای بافق‌ی در زندان را بیان کرده است. ر.ک: مجله یاد، سال چهارم، شماره چهاردهم، بهار ۱۳۶۸، ص ۱۱۲.

مبارزان گردید.^(۱)

«او به مردم می‌گفت هرگز نباید محبت این حکومت و سلطان را در دل خودتان جای بدهید. برای اینکه این سلطان مصداق آن حدیث شریف است که گفته است: «انه زندق یخرج من القزوين»^(۲)

بافقی بعد از شنیدن خبر کشتار مردم در مسجد گوهرشاد از فرط ناراحتی سگته کرد و فلج شد و پس از سه ماه با وجود ممنوع الخروج بودن رهسپار مشهد شد تا از نزدیک فاجعه را مشاهده کند.^(۳) پس از آن با عزاداری برای شهدای این حادثه، مردم را علیه حکومت برمی‌انگیخت.^(۴)

۳-۸- آیات ثلاث (حجت، صدر، خوانساری)

سنت و سیره آیه‌الله حائری در برخورد با رژیم رضا شاه از چنان ظرافتی برخوردار بود که توانست حربه انحلال حوزه را از آنان سلب کند. اما پس از ایشان، شرایط سخت‌تر و نگران‌کننده‌تر بود. هنگامی که رژیم از برگزاری مجالس ترحیم ایشان جلوگیری کرد، نگرانی از سرنوشت حوزه همه علمای و طلاب را به وحشت انداخت، به گونه‌ای که امیدی وجود نداشت و انتظار می‌رفت که همه را تبعید کنند.^(۵) گفته شده که پس از رحلت آیه‌الله

۱. آیه‌الله بهاءالدینی که مکرراً خدمت بافقی می‌رسیده در این باره می‌گوید: بافقی آنگونه محکم و پابرجا بود که حرفهای بعد از زندانش با قبل از زندان هیچ فرقی نکرد خانه ایشان در حضرت عبدالعظیم در خیابانی واقع شده بود که رفت و آمد نظامیان در آن خیابان زیاد بود. درب اتاقی هم که ایشان در آن می‌نشست درست مقابل درب حیاط بود. شیخ بر این موضوع که او را می‌بینند و هر آن ممکن است مزاحمش شوند هیچ توجهی نداشت. بی‌اعتنا به همه چیز در همان اتاق جلسات گفت و شنود داشت. رك: مجله حوزه، ش ۱۶، شهریور ۱۳۶۵، صص ۴۰ و ۴۱.

۲. مجله یاد، پیشین، ص ۱۱۵.

۳. ربانی خلخالی، پیشین، ص ۱۵۷.

۴. مجله یاد، پیشین.

۵. آثار الحجه، ص ۹۰. آیه‌الله سید اسماعیل هاشمی در خاطراتش می‌گوید: روز سوم رقتیم منزل مرحوم آیه‌الله حائری، عده‌ای از بزرگان از جمله حضرت امام و آیه‌الله گلپایگانی نشسته بودند، گاهی طلبه‌ای خیلی آهسته چند آیه از قرآن را تلاوت می‌کرد. همین را هم مانع شدند. آقا شیخ علی خدمتکار بیت مرحوم حائری خبر داد که آقا سید محمد خوانساری را دستگیر کردند. به خیابان آمدیم دیدیم اوضاع غیر عادی است. مأموران دولتی و پلیس اوضاع را زیر نظر دارند. پلیس نجیبی به ما گفت فوراً بروید و گرنه شما را هم دستگیر می‌کنند. خفقان شدیدی بود. نك: مجله حوزه، ش ۵۸، مهر و آبان ۱۳۷۲.

حائری، دروس حوزه تعطیل شد. روزی آیه الله حجت گفتند: فرض می‌کنیم مرحوم حاج شیخ کسالت دارند و به ما دستور داده‌اند که درسها را شروع کنیم، لذا ما درس را شروع می‌کنیم. این حرکت ایشان به این خاطر بود که حوزه قم را از بین نبرند و تعطیل نکنند.^(۱)

حساسیت رژیم را نسبت به حوزه علمیه، از گزارشهای شهربانی قم، مدت کوتاهی پس از رحلت آیه الله حائری یعنی در ۱۹ بهمن و ۲ اسفند ۱۳۱۵ که بنا به دستور اداره کل شهربانی صورت گرفته، مشاهده می‌کنیم. این دو گزارش که در مورد موقعیت آقایان حجت و صدر و وضعیت حوزه علمیه و طلاب آنجاست در تاریخ ۱۶ اسفند ۱۳۱۵ به طور محرمانه توسط سرپاس مختاری رئیس اداره کل شهربانی برای ریاست وزرا ارسال شده است. در گزارش مورخ ۱۹ بهمن ۱۳۱۵ شهربانی قم آمده است:

«راجع به حوزه علمیه قم چنین انتشار دارد که آقای حاج شیخ در زمان حیات خودشان اظهار داشته‌اند وجوهاتی را که اشخاص تعهد نموده می‌پرداخته [اند] بعد از من چون آقا صدرالدین صدر و سید محمد حجت طرف اطمینان می‌باشند چنانچه وجوهات را اشخاص فرستادند به این دو نفر برسد و با نظریه ایشان به طلاب داده شود و فعلاً هم سید محمد حجت در مسجد عشقعلی مشغول تدریس و ضمناً بعد از درس و در منزل خودش با طلاب مذاکراتی نموده که من حاضرم شهریه شما را کمافی السابق برسانم و تصور نکنید که حاج شیخ فوت کرده است و در واقع می‌خواهد طلاب با میل ایشان همراه بوده دور او جمع باشند و دو جلسه درس دیگر یکی در مدرسه فیضیه یکی در مدرسه مهدیقلی خان مهیا که آقا نجفی و آقا محمد همدانی تدریس می‌نمایند و آقا صدرالدین هم در منزل خودشان مجلس درس دارند.»

همچنین درباره هویت و موقعیت آقای صدرالدین صدر و آقا سید محمد حجت و تعیین درجه آنها بین اهالی و طلاب در گزارش مورخ ۲ اسفند ۱۳۱۵ چنین آمده است:

۱- سید محمد فرزند مرحوم سید علی فامیل حجت اهل تبریز از ائمه جماعت دارای موقعیت از حیث علم و درجه و اعتبار مرجع تقلید عده [ای] از اشخاص در تبریز می‌باشند و نزد طلاب وجهه علمی مشارالیه نسبت به آقای صدر برتری دارد.

۱. مجله حوزه، ش ۳۱، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۸، مصاحبه با آیه الله مشکوة.

۲- صدرالدین فرزند مرحوم صدر اصفهانی فامیل صدر از حیث اخلاق و معاشرت و زهد و موقعیت نزد طلاب و اهالی امتیاز به آقای حجت دارد ولی معلومات ایشان به قدر آقای حجت نمی‌باشد.^(۱)

براساس خاطرات بجا مانده، پایداری آیات ثلاث مانع از انهدام و پاشیده شدن حوزه قم گردید،^(۲) هر چند که در این ایام، فضلا و طلاب در بیم و امید به سر می‌بردند و کاری بجز دعا و توسل از دستشان برنمی‌آمد.^(۳) فشار بر طلاب آن چنان شدید بود که بعضی مواقع بدون هیچ دلیلی آنها را دستگیر می‌کردند و به شهربانی می‌بردند.^(۴) همانگونه که گفته شد به اعتقاد بسیاری از روحانیون، آیات ثلاث با توجه به موقعیت حادث و بحرانی اواخر دوره رضا شاه توانستند حوزه را از نظر تدریس و تأمین مخارج طلاب حفظ نمایند. لیکن برخی از فضلاء حوزه قم که انتظار بیشتری از موقعیت حوزه و وظایف اجتماعی و علمی آن داشتند، درصدد برآمدند که با دعوت از چهره مقتدرتری همچون آیه الله بروجردی حوزه را از شکل انفعالی خارج ساخته و امکان رشد آن را فراهم آورند، ولی این نظر آنان با مخالفت روبرو گشت. دلیل عمده مخالفان آن بود که با توجه به حساسیت رژیم و سابقه رویارویی آیه الله بروجردی با رضا شاه، دعوت از ایشان به صلاح حوزه نیست. به این لحاظ دو گرایش متفاوت در درون حوزه پس از آیه الله حائری ایجاد گشت، ولی به لحاظ شرایط حساس، بدون هیچ اختلاف و منازعه‌ای به دوران بعد از سقوط رضا شاه منتقل شد.

از میان آیات ثلاث، آیه الله حجت از مقام و موقعیت بالاتری برخوردار بود. با آنکه به قول شیخ محمد رازی، آیه الله حائری به علت بعضی ملاحظات و سیاستهای حکیمانه، شخص بخصوصی را به عنوان جانشین پس از خود معین نکرد، اما بی‌میل نبود که آیه الله حجت را برای اداره امور نصب کند و در این زمینه حتی مجلس درس و بحث و محل نماز

۱. سازمان اسناد ملی، شماره تنظیم ۱۷-۱۱۶۰۰۱، پاکت ۱۹۹.

۲. نك: مجله حوزه، پیشین و نیز ش ۴۴-۴۳، فروردین و تیر ۱۳۷۰، مصاحبه با آیه الله محمد فاضل لنکرانی.

۳. گفته شده يك بار حدود ۵۰ نفر از علما و فضلا به دعوت یکی از بزرگان در منزل آیه الله سید محمد تقی خوانساری جمع شدند و یکی از آقایان گفت: طبق اخباری که به ما رسیده دولت تصمیم گرفته است که فردا با يك برنامه ریزی حوزه قم را برای همیشه از بین ببرد. راهی جز دعا و توسل نمانده است. سپس چراغها را خاموش کردند و هر کس در گوشه‌ای مشغول راز و نیاز و توسل شد. مجله حوزه، ش ۵۸، مهر و آبان ۱۳۷۲، ص ۵۹.

۴. همان.

خود و دفتر شهریه طلاب را به ایشان واگذار کرد. و نیز گفته شده که احتیاطات فقهی خود را به وی و آیه الله بروجردی ارجاع می داده است.^(۱) پس از رحلت آیه الله حائری، در ابتدا آیات ثلاث، صندوق واحدی برای وجوه شرعی ایجاد کرده و با عنوان واحدی میان طلاب تقسیم می کردند، ولی گفته شده پس از مدتی، این طرح مفید و کارساز به عللی از جمله فشار و جو آفرینی مرتجعان و کسانی که این برنامه را به نفع خود نمی دیدند، تعطیل شد و هریک از این سه تن به طور جداگانه شهریه می دادند. پس از مدتی آیه الله خوانساری و سپس آیه الله صدر خود را به کلی از امور مالی حوزه کنار کشیدند، و دریافت و پرداخت وجوه بر عهده آیه الله حجت قرار گرفت.^(۲) درباره ویژگیهای فکری و روش سیاسی آیه الله حجت در کتاب آثار الحجه شرح مفصلی ارائه گردیده است. از جمله آنکه وی «از تظاهر گریزان و از خودنمایی مبرا و منزّه، از تماس و نزدیک شدن با سیاستمداران و وزرا و امرا و سفرا و وکلا متوحش و پریشان» بود.^(۳)

شریف رازی با اشاره به قضایای مهمی که پس از رحلت آیه الله حائری در قم به وجود آمد که از برخی جهات بیشتر از سابق بوده، و در تمجید از آیه الله حجت می نویسد:

«در تمام آن وقایع و حادثه ها و اعتراضات به قدری آن روح بزرگ ثبات قدم به خرج داد و ایستادگی کرد که اگر کوههای صبر هم بود متزلزل می شد. بسیاری از رجال و اقران ایشان طاقت نیاورده شانه خالی کردند، جز آن عنصر صبر و مجسمه وقار و پیکره متانت و هیکل توحید و تقوا و توکل که خود را نباخته و از میان نرفت. اشخاص وارد می دانند تا چه اندازه او را شفاهاً و کتباً، حضوراً و غیاباً اذیت کرده و حرفهایی که دامن اولیای خدا از آن مبرا و پاک و خودشان لایق آن بودند می زدند.»^(۴)

به نظر می رسد برخی از انتقادات به آیه الله حجت، در مورد عدم دخالت وی در امور سیاسی باشد، به گونه ای که آیه الله با فقی یکی بار به ایشان اعتراض کرد و گفت: چرا شما ساکت و صابر نشسته و قیام و نهضت نمی کنی و با این بیدینان مبارزه نمی نمایی؟ مگر

۱. آثار الحجه، ص ۸۹.

۲. مجله حوزه، ش ۶۴-۶۳، مرداد و آبان ۱۳۷۳، ص ۲۵۱. در این باره همچنین نک: آینه دانشوران، ص ۵۳.

۳. آثار الحجه، ص ۱۰۴.

۴. همان، ص ۱۱۱.

شما فرزند امام حسین (ع) نیستید؟ در پاسخ به اعتراض بافقی، آیه الله حجت با تبسم گفته بودند: خیر، من فرزند امام حسن مجتبی (ع) هستم^(۱) و به این ترتیب القای روش از سوی آیه الله بافقی را نپذیرفتند. از این رو به نظر شیخ محمد رازی، بقای حوزه علمیه قم، مرهون خدمات و ثبات قدمها و متانت‌های آقای حجت بوده است، کما اینکه آقای صدر و خوانساری هم دخیل بوده‌اند.^(۲)

آیه الله حجت گرچه در ظاهر گریزان از سیاست بود به گونه‌ای که در بحث صلوة، وارد بحث نماز جمعه که از امور حکومتی و از وظایف نواب عامه است نمی‌شد، ولی به همراه آیه الله سید محمدتقی خوانساری و آیه الله صدر، با توجه به شرایط و مقتضیات، سنت آیه الله حائری را ادامه دادند. آیه الله خوانساری از کسانی بود که در جنگ جهانی اول شرکت داشته و مدتی نیز به اسارت نیروهای انگلیسی درآمده بود. در مورد آیه الله صدر نیز گفته شده که ایشان معتقد به دخالت در سیاست بوده است.^(۳) در هر صورت، این سه نفر با هر گرایش سیاسی توانستند حوزه را از خطر نابودی برهانند و تا حد امکان در برابر اقدامات رژیم ایستادگی کنند. نمونه‌هایی از تلاش آیه الله حجت^(۴) و آیه الله صدر^(۵) در رهایی طلاب از دست ماموران شهربانی و موضع‌گیری‌های حضرات آیات حجت و خوانساری علیه کشف حجاب^(۶) سراغ داریم.

۴-۸- شیخ عباس قمی (۱۲۹۴ - ۲۲ ذیحجه ۱۳۵۹ ق)

این چهره سرشناس در نزد خواص و عوام، گرچه نسبت به امور سیاسی انزوا پیشه کرد، لیکن با تلاشی کم نظیر به جمع‌آوری و تبویب احادیث معصومین (ع) پرداخت و از این جهت به خاتم المحدثین اشتهار یافت. علاوه بر تألیفات متعدد، شیخ عباس قمی با وعظ و سخنرانی به ارشاد و تهذیب مردم بویژه در دو شهر قم و مشهد می‌پرداخت. محدث قمی

۱. مأخذ قبلی، ص ۱۱۲.

۲. همان، ص ۱۱۴.

۳. نك: مجله حوزه، ش ۲۳، آذر و دی ۱۳۶۶، مصاحبه با آیه الله سید عزالدین زنجانی.

۴. آثار الحجج، ص ۱۱۴.

۵. مجله حوزه، ش ۵۸، مهر و آبان ۱۳۷۲، ص ۵۹.

۶. نك: فصل پانزدهم همین کتاب.

که در سال ۱۳۳۱ ق به مشهد عزیمت کرده بود تا سال ۱۳۴۶ ق در این شهر اقامت داشت^(۱) و ظاهراً در همین ایام که مقارن با سالهای نخستین سلطنت پهلوی است به قم مراجعت کرده و به تدریس و وعظ اشتغال جست.

اهمیت و ارزش تلاشهای شیخ عباس قمی هنگامی مشخص می شود که حملات شدید برخی از عناصر تندرو در هدم اسلام و ارزشهای مذهبی را به یاد آوریم. این حملات که تا پیش از تغییر سلطنت، گاه و بیگاه در برخی نشریات و سخنان عده‌ای از غربزدگان وجود داشت، با آغاز سلطنت پهلوی به یک ایده حکومتی تبدیل شد. بر این اساس حفظ دستاوردهای مذهبی و نشر و تبلیغ سخنان اهل بیت (ع) که ظاهراً تلاشی معمولی از سوی عالمان مذهبی قلمداد می شود، در این دوره حایز اهمیت زیادی است که سهم عمده‌ای از این جهاد فرهنگی به شیخ عباس قمی تعلق دارد. عنایت به روضه و مرثیه و امر به معروف و نهی از منکر نیز در کنار تألیفات جزو این تلاش فرهنگی به حساب می آیند. اگر چه شیخ عباس قمی در دوران زندگی خود فردی گمنام بود، لیکن کتابهای او در دست عالم و غیر عالم قرار داشت.

تألیفات پر تعداد محدث قمی بالغ بر ۶۰ جلد است، اما از آنها که در زمان حیاتش به چاپ رسید می توان به مفاتیح الجنان و الباقیات الصالحات (مشمول بر دعاها و وارد از معصومین و اعمال ماهها و روزها و شبهای سال)، نفس المهموم (مقتل امام حسین)، منازل الاخره (معاد)، منتهی الآمال فی تاریخ النبى و الآل (تاریخ زندگی معصومین)، الکنی و الالقاب (تراجم)، فواید الرضویه فی احوال علماء المذاهب الجعفریه، سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار (فهرست موضوعی بحار الانوار علامه مجلسی) که خودش از آن بسیار توصیف می کرده،^(۲) اشاره کرد.

در سال ۱۳۵۲ ق، شیخ عباس قمی ایران را ترک گفت و رهسپار نجف اشرف گشت و تا پایان عمر در آنجا ماند. علاوه بر علاقه او به همجواری در بارگاه امام اول شیعیان، احتمالاً مجموعه سیاستهای ضد اسلامی رژیم رضاشاه در این تصمیم، بی تأثیر نبوده است.

۱. آثار الحجه، بخش سوم، ص ۱۳۴.

۲. نک: ملاعلی واعظ خیابانی. علمای معاصرین (تهران، اسلامیه، ۱۳۲۶)، ص ۱۸۳.

۵-۸- حاج آقا روح الله خمینی (۲۰ جمادی الثانی ۱۳۲۰ - ۱۴ خرداد ۱۳۶۸)

نمونه کامل موفقیت آیه الله حائری در تأسیس و حفظ و صیانت از حوزه علمیه قم را در وجود حاج آقا روح الله خمینی (بعدها آیه الله و امام) می توان جستجو کرد، هر چند که ویژگیهای شخصی و منحصر به فرد ایشان نیز کاملاً مشخص و گویاست. ایشان که پس از طی دروس مقدماتی از خمین راهی اراک شده بود، به دنبال مهاجرت آیه الله حائری به قم، رهسپار این شهر شد و پس از چند سال در محضر درس زعیم حوزه علمیه حضور یافت، ضمن آنکه از دیگر اساتید فقه و اصول و فلسفه و اخلاق بهره مند گشته و از همان ابتدا به عنوان یکی از اساتید علوم عقلی و عرفانی مطرح گردید. تخصص ویژه ایشان در علوم عقلی موجب شد تا از ابتدای جوانی تنها پاسخگوی اشکالات و شبهات عقلی در حوزه علمیه قم باشد.^(۱) حاج آقا روح الله در ۲۵ سالگی به مرحله اجتهاد رسید و نخستین کتاب خود شرح دعای سحر را که حاوی نکات عمیق عرفانی، فلسفی و کلامی است در ۲۷ سالگی (۱۳۴۷ ق) به زبان عربی نگاشت. به گفته برادر بزرگشان آیه الله پسندیده، موقعیت علمی ایشان به قدری زیاد شد که فقه و اصول را تدریس می کردند.^(۲) در این زمان که تجددگرایی در تمامی تار و پود زندگی اجتماعی ریشه دوانده بود، در درون حوزه های علمی معدودی از روحانیون شیفته مکتب اسلام، به دنبال اساتید اخلاق و عرفان سر از پا نمی شناختند. حاج آقا روح الله خمینی که مدت کمی در محضر معلم مشهور اخلاق میرزا جواد ملکی تبریزی (متوفی ۱۳۴۳ ق) حضور یافته بود،^(۳) به دنبال مهاجرت آیه الله شاه آبادی از تهران به قم، بیشترین استفاده را از محضر درس این عالم عرفانی و متخلّق نمود و بزودی در زمره یکی از مدرسان علمی و عملی درس اخلاق در حوزه علمیه قم درآمد. سید ریحان الله یزدی مؤلف کتاب آینه دانشوران درباره مقام علمی حضرت امام (ره) می نویسد:

«آقای سید روح الله از فضلا و دانشمندانی هستند که در خدمت آقای شاه آبادی

۱. حمید زیارتی (روحانی). بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی (قم، دارالفکر + دارالعلم، ۱۳۵۹). ص ۳۷.

۲. پاسدار اسلام، سال هشتم، ش ۸۶، بهمن ۱۳۶۷، ص ۲۷.

۳. آثارالحجه، جزء دوم، ص ۴۵. و نیز: آینه دانشوران، ص ۱۴۳.

درس خوانده و سالها از محضر عرفان و اخلاق آن جناب بهره برده‌اند... ایشان وقت خویش را بیشتر به تعلیم و تعلّم کتب صدرالمآلهین گزارده و اکنون چند سال است در محضر آقا میرزا محمدعلی شاه آبادی اشتغال به عرفان دارند و هم از حوزه درس آیةالله حائری بهره‌مند می‌شوند.»^(۱)

این نویسنده در چاپ دوم کتاب در تکمیل سخنان خود می‌گوید:
از متخصصین علوم فلسفه و عرفان و علاقه‌مندان به مطالعه کتب صدرالمآلهین در روزگار تألیف این کتاب (یعنی چاپ اول) دانشمند عالیمقام آقای حاج آقا روح الله خمینی بودند، به طوری که چکامه‌های دلنواز آن جناب ورد زبان ما دانشجویان بود. از آن جمله غزل شیرینی بود که هنوز مطلعش را فراموش نکرده‌ام:
من در هوای دوست گذشتم زجان خویش دل از وطن بریدم و از خانمان خویش^(۲)
از سوی دیگر همانگونه که عرفان آیةالله شاه‌آبادی گریز از امور اجتماعی نبود، این ویژگی در حاج آقا روح الله خمینی نیز بارز و آشکار گردید و کوششهای علمی هیچگاه باعث غفلت ایشان از امور اجتماعی و سیاسی نشد.

از خاطراتی که امام خمینی از دوران روی کار آمدن رضا خان، ملاقاتهای خود با مدرس، رفتن به مجلس شورای ملی به عنوان تماشاچی و امثال آنها نقل کرده‌اند، آشکارا می‌توان حضور، دقت و کنجکاوی ایشان در امور سیاسی و اجتماعی را درک کرد. در ذیل به نمونه‌هایی از بیانات خود ایشان دربارهٔ موارد مذکور اشاره می‌شود.

امام (ره) درباره ریاکاری رضا خان در پیش از سلطنت اینگونه یاد می‌کند:
«رضا خان به واسطهٔ مأموریتی که داشت ابتدا به یک صورت مقدس‌مآبی آمد تو کار مقدس‌مآبی به آن حدودی که یک نظامی باید باشد. در محرم روضه داشت... دستجات از ارتشیها راه می‌انداخت که من او را خودم دیدم.»^(۳)
و در جایی دیگر می‌گوید:

«من در روضه‌ای که گمان می‌کنم که مال ارتش بود، در جوانی، در اوایل جوانی، در روضهٔ آنها رفته‌ام و دسته‌جاتی که از ارتشیها نوحه‌خوانی می‌کردند و سینه‌زنی

۱. آینه دانشوران، صص ۱۸۵ و ۱۸۶.

۲. همان، صص ۴۳ و ۴۴.

۳. صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۳۹۵.

می‌کردند، دیدم.»^(۱)

درباره شرکت در مجالس شورای ملی چنین بیانی را از امام (ره) سراغ داریم:

«... من خیلی از مجالس را یاد دارم و در بعضی از مجالس هم رفتم به عنوان تماشاچی. یک دانه از امثال شما در مجلس نبود، الاً مثلاً، مثل زمانی که مرحوم مدرّس آنجا بود یا در آن اول که ما آنجا را دیگر ندیدیم.»^(۲)

امام (ره) در بیانات دیگری نیز به ملاقات با مدرّس و شرکت خود در مجلس شورای ملی اشاره کرده‌اند:

«... [مدرّس] می‌آمد در مدرسه سپهسالار... درس می‌گفت - من یک روز رفتم درس ایشان - مثل اینکه هیچ کاری ندارد، فقط طلبه‌ای است دارد درس می‌دهد؛ این طور قدرت روحی داشت. در صورتی که آن وقت در کوران آن مسائل سیاسی بود... از آنجا - پیش ما - رفت مجلس. آن وقت هم که می‌رفت مجلس، یک نفری بود که همه از او حساب می‌بردند. من مجلس آن وقت را هم دیده‌ام. کائنات مجلس منتظر بود که مدرّس بیاید؛ با اینکه با او بد بودند، ولی مجلس کائنات احساس نقص می‌کرد وقتی مدرّس نبود.»^(۳)

در حوادثی که پای علما و حوزه‌های علمیه بویژه حوزه علمیه قم به میان کشیده می‌شد، حاج آقا روح الله همواره در صحنه حضور داشت و ناظر تلاشهای علما و برخورد دولت با آنها بود. از جمله این رویدادها، مهاجرت علمای اصفهان به قم بود که دایی ایشان میرزا محمد مهدی احمدی در میان مهاجرین بود.

حاج آقا روح الله ضمن آنکه از نزدیک شاهد رویارویی علما و دولت رضا شاه بود،^(۴) از

۱. مأخذ قبلی، ج ۱۵، ص ۲۰۸.

۲. همان، ج ۱۳، ص ۱۰۰.

۳. همان، ج ۱۶، صص ۴۵۱ و ۴۵۲ همچنین: ج ۸ صص ۱۳۸ و ۱۳۹.

۴. آیه الله دکتر بهشتی در مورد تأثیر این قیام بر امام خمینی می‌گوید: در سال ۱۳۰۶ یعنی حدود شش سال پس از اینکه مرحوم حاج شیخ و این طلاب جوان به قم می‌آیند، جریانی پیش می‌آید در رابطه با مخالفت روحانیت با رضاخان قلدر که کانونش شهر قم بود... امام فرصت پیدا می‌کند، یک طلبه جوان، کنجکاو و پرشور، شیوه‌های درگیری قدرتهای خودکامه با روحانیت متعهد و مبارز و پیشگام را تجربه کند. نک: روزنامه جمهوری اسلامی، ش ۲۰۴۷ (۱ تیر ۱۳۶۵).

فرصت استفاده کرد و در نزد یکی از علمای سرشناس مهاجرین **آیه الله شیخ محمدرضا نجفی اصفهانی** (مسجد شاهی) فلسفه غرب (فلسفه داروین و نقد آن) را فراگرفت. پس از تبعید **آیه الله بافقی** نیز، امام گاه و بیگاه در سر درس از این عالم تمجید می نمودند.^(۱) نمونه دیگر ارتباط ایشان با علمای مبارز، **آیه الله میرزا صادق تبریزی** است که پس از مدتی تبعید در قم اقامت گزیده بود.^(۲) در هنگام سفر **آیه الله قمی** به تهران در تیر ماه ۱۳۱۴ نیز، حاج آقا روح الله به دیدار وی در شهر ری شتافت.^(۳) این حضور ناشی از نگرانی و همچنین اشتیاق ایشان به سرنوشت اسلام و روحانیت بود. کما اینکه گفته شده هنگامی که ۲۵-۲۶ سال داشت، فردی را که به روحانیت اهانت کرده بود از مدرسه فیضیه بیرون کرد.^(۴) خاطره دیگری که تاریخ دقیق آن بازگو نشده، حاکی است هنگامی که عده ای از دراویش، بعضی از حجره های مدرسه فیضیه را به تصرف خود درآوردند و بیرون راندن آنها با اشکالاتی مواجه شد، حاج آقا روح الله که در این قضایا شجاعت خاصی داشت، بعد از مشاجره سیلی محکمی به گوش یکی از آنها زد و همین مقدمه بیرون راندن آنها از مدرسه فیضیه شد.^(۵)

مجموعه تلاش امام خمینی (ره) در این دوره را می توان تحصیل علوم اسلامی و تدریس و تألیف این علوم و مقاومت در برابر کارشکنیهای عمال رژیم پهلوی و حفظ و صیانت از کیان روحانیت دانست. در بخش تلاشهای فرهنگی، حاج آقا روح الله خمینی^(۶)

۱. امام (ره) در هنگام تدریس درس اخلاق در مدرسه فیضیه گاهی می گفتند: «هر کس بخواهد در این عصر مؤمنی را زیارت و دیدار کند که شیاطین تسلیم او هستند و به دست وی ایمان می آورند، مسافرتی به شهر ری نموده و بعد از زیارت حضرت عبدالعظیم (ع)، آقای بافقی را زیارت کند.» و گاهی این شعر را زمزمه می کردند: چه خوش بود که برآید به یک کرشمه دو کار زیارت شه عبدالعظیم و دیدن یار نک: کیهان فرهنگی، سال ششم، شماره ۳، خرداد ۱۳۶۸.

۲. امام از این موضوع اینگونه یاد کرده است: ما شاهد تبعید مرحوم آقای انگجی و مرحوم آقا میرزا صادق آقا بودیم و همین جا [قم] هم خدمتشان رسیده ایم. بعد از این هم که از تبعید برگشتند و مرحوم آقا میرزا صادق آقا اینجا ماندند تا آخر عمر ما هم خدمتشان می رسیدیم. نک: صحیفه امام، ج ۱۰ ص ۳۱.

۳. امام (ره) خود در این باره می گوید: یک وقت مرحوم آقای قمی خودش تنها باشد راه افتاد آمد که من تهران بودم - ایشان [به] حضرت عبدالعظیم آمدند و ما هم رفتیم خدمتشان. نک: صحیفه امام، ج ۸، ص ۴۵۸ و نیز: ج ۹، ص ۳۹۹.

۴. نک: مجله حوزه، ش ۳۲، خرداد و تیر ۱۳۶۸، به نقل از آیه الله بهاء الدینی.

۵. همان، ش ۱۵، تیر ۱۳۶۵، ص ۳۲.

۶. امام خمینی (ره) در سال ۱۳۵۲ ق/ ۱۳۱۲ ش به زیارت خانه خدا نائل شدند.

با استفاده کامل از تمامی فرصتها و لحظات زندگی، توانست از محضر اساتید بنام فقه و فلسفه و عرفان و اخلاق سود جوید. امام در این دوران متأثر از اساتید عرفان و اخلاق و بویژه آیه الله شاه آبادی قرار داشت. ثمره کوشش او تألیف کتابهایی چون شرح دعای سحر در ۲۷ سالگی و مصباح الهدایه الی الخلافه و والولایه در ۲۹ سالگی است. اربعین حدیث یا شرح چهل حدیث و نیز سر الصلوة (صلاة العارفين و معراج السالکین) دو کتاب دیگر ایشان در ۱۳۵۸ ق نوشته شده است. ضمن آنکه تعلیقاتی نیز بر برخی کتابها نگاشته اند که می توان به حاشیه بر فوائد الرضویه (شرح قاضی سعید قمی بر حدیث رأس الجالوت) در سال ۱۳۴۸ ق / ۹-۱۳۰۸ ش و تعلیقه بر شرح فصوص الحکم (شرح قونوی بر فصوص الحکم ابن عربی) و تعلیقه بر کتاب مصباح الانس (شرح ابن فثاری بر کتاب مفتاح الغیب) در ۱۳۵۵ ق اشاره کرد.^(۱) علاوه بر اینها از تعدادی از کتب و رسالات استنساخ کرده اند، (از جمله استنساخ کتاب اداء المفروض فی شرح ارجوزة العروض در شعبان ۱۳۴۶ ق، استنساخ رساله شرح قاضی سعید قمی بر حدیث رأس الجالوت در ۱۳۴۸ ق، استنساخ رساله الزوراء و رساله شیخ محی الدین عربی و شرح حدیث توحید در ۱۳۴۹ ق).

به این ترتیب امام خمینی در دورانی که سیاستهای ضد اسلامی رژیم رضا شاه در جریان بود، با تألیف و تدریس علوم اخلاقی و عرفانی، از فرهنگ اسلامی پاسداری کرد و این موضوع را تا ایستادگی در برابر کارشکنیهای عمال رژیم در تعطیل کردن مجلس درس و بحث ادامه داد. ایشان تدریس کتب فلسفی را در سال ۱۳۴۷ ق که هنوز بیش از ۲۷ سال نداشت آغاز کرد، درحالی که دقت و احتیاط کامل را در انتخاب شاگرد و کتاب می نمود و مقید بود که در درس فلسفه افراد فاضل و معتقد شرکت کنند و با امتحان کتبی و شفاهی که به طور مرتب از شاگردان درس فلسفه به عمل می آورد، از سوء استفاده و سوء برداشت در این زمینه جلوگیری می کرد.

۱. برای اطلاع بیشتر از آثار و تألیفات امام خمینی (ره): رك: مجلات کیهان فرهنگی و مشکوفا پیشین، مجله نور علم، دوره سوم، شماره ۷. محمد حسن احمدی فقیه (یزدی). سیری در آثار و تألیفات حضرت آیه الله العظمی امام خمینی (تهران. مدرّس. ۱۳۶۸)، بوی گل؛ نظری اجمالی به آثار منتشر شده حضرت امام خمینی قدس سره الشریف (مشهد، جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۹).

ایشان همزمان با تدریس فلسفه، برای افراد مورد اعتماد به طور خصوصی و سری، بحثی از علوم عرفانی را بیان می‌کرد. در کنار این دو درس، جلسه پند و اندرز نیز منعقد ساخت که در ابتدا بسیار محدود بود، ولی بتدریج دامنه آن توسعه یافت و هفته ای یک روز در سطح حوزه تشکیل می‌گردید. در این درس اخلاق علاوه بر طلاب، صدها نفر از کسبه و کارگر شهرستان قم شرکت می‌نمودند. گفته شده که شعاع این محفل روحانی به آنجا رسید که اهالی دیگر شهرستانها و تهران نیز خبردار شده، هر هفته راهی قم می‌شدند و مدرسه فیضیه مملو از جمعیت می‌گردید.^(۱) مؤلف آثار الحجه در این باره نوشته:

«علاوه بر دروس کفایه و مکاسب و منظومه و اسفار که حاج آقا روح الله خمینی

تدریس و فضیلهای برجسته تربیت نموده، بخصوص در فن اخلاق و درس آن، استاد منحصر

به فرد حوزه قم بوده و حدود هشت سال در مدرسه فیضیه هفته‌ای دو روز پنجشنبه و جمعه

صدها نفر از فضیلهای حوزه و غیره را از بیانات شیوا و درس اخلاق خود مستفیض و با ذکر

«الهی هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَأَنْزِلْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ

أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ وَتَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مَعْلُوقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ» که

همه روز در اختتام دروس می‌فرمود اهل ذوق و تهذیب را نورانی و صفا و جلا می‌داد.^(۲)

بدیهی بود برگزاری چنین مجالسی با سیاستهای فرهنگی رژیم رضا شاه ناسازگار بود،

از این رو عمال رژیم به کار شکنی پرداخته و درصدد برهم زدن مجلس مزبور برآمدند،

لیکن با مقاومت سرسختانه امام خمینی مواجه گردیدند. ایشان در پاسخ فرستاده پلیس که

خواستار تعطیل شدن این مجلس شده بود، صریحاً گفت:

«من موظف هستم به هر نحوی که هست این جلسه را برگزار نمایم. پلیس شخصاً

بیاید و از انعقاد آن جلوگیری کند.»

شهربانی قم ظاهراً از دخالت و حمله علنی به مجلس مزبور خودداری کرد، ولی به

۱. روحانی، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، صص ۳۸ و ۳۹.

۲. آثار الحجه، پیشین. شهید مطهری که در این درس شرکت می‌کردند تأثیر آن جلسات را اینگونه بیان می‌کند: درس

اخلاقی که وسیله شخصیت محبوبم در هر پنجشنبه و جمعه گفته می‌شد و در حقیقت درس معارف و سیر و

سلوک بود نه اخلاق به مفهوم خشک علمی، مرا سرمست می‌کرد. بدون هیچ اغراق و مبالغه‌ای این درس مرا آنچنان

به وجد می‌آورد که تا دوشنبه و سه‌شنبه هفته بعد خودم را شدیداً تحت تأثیر آن می‌یافتم. مرتضی مطهری. علل

گرایش به مادیگری. (قم، صدرا، ۱۳۵۷) صص ۸ و ۹.

فشار و کارشکنی خود ادامه داد تا سرانجام ایشان ناچار شد که برنامه درس اخلاق را از مدرسه فیضیه منتقل ساخته و در مدرسه حاج ملا صادق در منطقه دور دست شهر قم، با شرایط محدودتری برپا سازد و این وضع تا سقوط رضا شاه ادامه داشت.^(۱)

درباره موضعگیریهای سیاسی - فرهنگی امام خمینی (ره) در دوره رضا شاه مقدماً باید گفت که کوشش ایشان همسو با سیره *آیه الله حائری* بود. در عین حال احتمال می‌رود که در مواردی، ایشان سلایقی برخلاف نظر *آیه الله حائری* داشته‌اند و با توجه به شجاعتی که در ایشان وجود داشت، اعتراضاتی نیز به نحوه عملکرد زعیم حوزه کرده باشند.^(۲) با این وجود، براساس برخی از مطالب نقل شده از امام خمینی، خط مشی *آیه الله حائری* مورد تأیید ایشان قرار داشته است. از جمله از قول ایشان نقل شده که:

«... در بزرگی *آیه الله حائری* همین مقدار بس که توانست در آن زمان سخت که رضا شاه تصمیم داشت حوزه و روحانیت را نابود کند، حوزه‌ها بلکه روحانیت را حفظ کند و این امانت را به ما داده است تا ما به دیگران رد کنیم.»^(۳)

امام خمینی با توجه به حضور نزدیک در حوزه علمیه قم و درک شرایط حساس *آیه الله حائری*، بر مقام والای ایشان همواره تأکید داشته‌اند و این موضوع شاید در بدو امر با مقایسه تمجید از *آیه الله مدرس* که در ظاهر دارای خط مشی مغایری با مؤسس حوزه قم بوده‌اند، عجیب به نظر برسد.

امام خمینی (ره) در *قصیده بهاریه انتظار* که در مدح و تمجید از حضرت ولی عصر (عج) است، ابیاتی را به استاد خویش و مؤسس حوزه علمیه قم اختصاص داده است.^(۴) این

۱. روحانی، پیشین، صص ۳۹ و ۴۰. امام خمینی خودشان به این موضوع اشاره کرده‌اند: «... اول حمله‌ای که [رضاخان] کرد به روحانین کرد، اینها را از همه طرف از هر طرفی کوبید به طوری که من در مدرسه فیضیه یک جلسه درس داشتم، یک روز که رفتم دیدم یک نفر است. گفتم چطور؟ گفت که همه‌شان فرار کردند. قبل از آفتاب از مدرسه و از حجره‌ها فرار می‌کردند و آخر شب برمی‌گشتند منزل، برای اینکه نمی‌توانستند، پلیس می‌آمد و می‌گرفت می‌بردشان، یا لباسشان را می‌کند یا التزام از ایشان می‌گرفت. حبسشان می‌کرد. صحیفه امام، ج ۸، ص ۹۴.

۲. به عنوان نمونه نک: مجله یاد، سال دوم، شماره پنجم، زمستان ۱۳۶۵، صص ۳۱ و ۳۲.

۳. نک: مصطفی وجدانی [گردآورنده] سرگذشتهای ویژه از زندگی حضرت امام خمینی به روایت جمعی از فضلا (تهران، پیام آزادی، ۱۳۶۸) ج ۵، ص ۱۶۶.

۴. دیوان امام، مجموعه اشعار امام خمینی (تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۲) ص ۲۶۲.

قصیده که در ایام حیات آیه الله حائری سروده شده حکایت از عشق و علاقه به استاد و نیز موقعیت ممتاز آیه الله حائری در نزد روحانیون خوشفکر این دوره دارد.

عالم شود از مقدمش خالی ز جهل، از علم پر
چون شهر قم از مقدم شیخ اجل میر مهین
ابر عطا، فیض عمیم، بحر سخی، کثر نعیم
کان کرم عبدالکریم پشت و پناه مسلمین
گنجینه علم سلف، سرچشمه فضل خلف
دادش خداوند از شرف بر کف زمام شرع و دین
در سایه اش گرد آمده اعلام دین از هر بلد
بر ساختش آورده رو طلاب از هر سرزمین
یارب به عمر و عزتش افزای و جاه و حرمتش
کما حیا کند از همتش آیین خیر المرسلین
در مسقط دیگری که موضوع آن همچنان مدح و منقبت امام دوازدهم (عج) است و از
اوضاع زمانه نیز شکایت می کند، یکبار دیگر آیه الله حائری مورد ستایش امام خمینی (ره)
قرار گرفته است: (۱)

پادشاه! * کار اسلام است و اسلامی پریشان
در چنین عیدی که باید هر کسی باشد غزلخوان
بنگرم از هر طرف هر بیدلی سر در گریان
خسرو! از جای برخیز و مدد کن اهل ایمان
خاصه این آیت که پشت و ملجا اسلامیان شد

راستی این آیه الله گر در این سامان نبودی
کشتی اسلام را از مهر پشتیبان نبودی
دشمنان را گر که تیغ حشمتش بر جان نبودی
اسمی از اسلامیان و رسمی از ایمان نبودی
حبذا از یزد، کز وی طالع این خورشید جان شد

جای دارد گر نهد رو آسمان بر آستانش
لشکر فتح و ظفر گردد همواره جانفشانش
نیر اعظم به خدمت آید و هم اخترانش
عبد درگه، بنده فرمان شود نه آسمانش
چون که بر کشتی اسلامی یگانه پشتیبان شد

حوزه اسلام کز ظلم ستمکاران زبون بود
پیکرش بی روح و روح اقدسش از تن برون بود
روحش افسرده ز ظلم ظلم اندیشان دون بود
قلب پیغمبر، دل حیدر ز مظلومیش خون بود
از عطایش باز سوی پیکرش روان شد

ابر فیضش بر سر اسلامیان گوهر نشان است
باد عدلش از فراز شرق تا مغرب وزان است
داد علمش شهره دستان شهود داستان است
حجت کبری ز بعد حضرت صاحب زمان است
آن که از جودش زمین ساکن، گرایان آسمان شد

۱. مأخذ قلبی، صص ۲۷۷-۲۷۹.

* مقصود امام عصر (عج) است.

همچنین در بخشی از قصیده دیگری در مدح ولی عصر (عج)، درباره حوزه علمیه قم و مؤسس آن اینگونه سروده شده:

حوزه علمیه قم را عَلمَ فرما به عالم تا کند فُلك نجات مسلمین را بادبانی
بس کرم کن عمر و عزت بر کریمی کز کرامت کرده برایشان چو ابر رحمت حق درفشانی
نیکخواهش را عطا فرما بقای جاودانی بهر بد خواهش رسان هر دم بلای آسمانی^(۱)

* * *

موضعگیری امام خمینی (ره) در هنگام سیاست تغییر لباس روحانیون و امتحان گرفتن از طلاب، نشان از دید عمیق سیاسی ایشان می‌کند. امام (ره) در ذکر خاطره‌ای می‌گویند:

«خدا رحمت کند مرحوم آقای فیض را، به من فرمودند که - در مدرسه فیضیه، که - خوب، اینکه بدکاری نیست که اینها بیایند خوبها را از بدها جدا کنند. من به ایشان عرض کردم که بله، اینها می‌خواهند خوبها را از بدها جدا کنند که خوبها را از بین ببرند، نه بدها را. و همین‌طور هم شد.»^(۲)

همانگونه که در مورد آیه‌الله حائری گفته شد، مؤسس حوزه نیز در باطن با این موضوع مخالف بود، از این رو کسانی چون حاج آقا روح الله خمینی را مأمور ساخته بود تا جریان امتحان از طلاب را بر عهده بگیرند.^(۳) همچنین بر اساس برخی خاطرات نقل شده، امام خمینی ضمن ایستادگی در برابر موضوع تغییر لباس، بر خلاف روش انزوا طلبی و در خانه ماندن برخی از روحانیون، معتقد بودند بدون لباس روحانیت هم می‌بایست به وظیفه عمل کرد و پایگاه‌هایی چون نماز و مسجد و منبر را به آسانی تسلیم رژیم ننمود.^(۴) این موضوع از سوی خود ایشان نیز مورد تأکید قرار گرفته است.^(۵) با وجود چنین اعتقادی، امام در حفظ لباس روحانیت اصرار داشتند و در شدیدترین مواقعی که بنا به دستور رژیم، نیروهای

۱. دیوان امام، ص ۲۶۷.

۲. صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۳۱۹.

۳. مجله حوزه، ش ۶۲، خرداد و تیر ۱۳۷۳، ص ۴۵.

۴. همان، ش ۴۴ - ۴۳، فروردین و تیر ۱۳۷۰، ص ۱۳۸.

۵. صحیفه امام، ج ۲، ص ۲۲۴.

نظمیه روحانیون را تحت فشار قرار می‌دادند، آنان را نصیحت می‌کردند که دست از آزار و اذیت طلاب بردارند.^(۱)

در موضوع کشف حجاب نیز گفته شده که برخی از فضلای حوزه که در رأسشان امام خمینی بود، به آیه‌الله حائری پیشنهاد کردند که تلگرافی در این زمینه به رضا شاه زده و نسبت به این مسئله اعتراض کند.^(۲) در جریان جشنهایی که در این خصوص برگزار می‌شد، بر طبق خاطره‌ای، امام موضوع دعوت احتمالی فرمانداری از روحانیون را به میان کشید و سپس با رعایت موارد احتیاط صریحاً اعلام کرد که با این موضوع مخالفت می‌کنیم.^(۳)

به‌طور کلی موضع‌گیریهای امام خمینی (ره) در این دوران بسیار نزدیک به آیه‌الله حائری است. باز هم در يك نقل قول عنوان شده که پس از تخریب مسجد امام حسن عسکری (ع) در قم، آیه‌الله بافق‌ی به امام خمینی و دیگر علما درباره سکوت آنها اعتراض کرد، ولی امام (ره) پاسخ داده بودند که: «التقیه دینی و دین ابائی.»^(۴)

همانگونه که در بررسی مواضع آیه‌الله حائری مشاهده کردیم، تقیه ایشان به معنای دست روی دست گذاشتن و سکوت مطلق نبود، بلکه در عمل با برنامه‌های ضد مذهبی و ضد ملی رژیم به مخالفت برمی‌خاست و البته این مخالفت با رعایت اصل احتیاط و بهانه ندادن به‌دست رژیم بود. نمونه‌ای از روحیه ظلم ستیز امام (ره) را در اولین تألیف ایشان شرح دعای سحر می‌یابیم، آنجا که بدون هیچ مقدمه‌ای در مقام شکوه از روزگار و گرفتاریها می‌نویسد:

«اللهم اصلح العاقبه و اقلع شجرة الظلمة.»^(۵)

در ابیاتی منسوب به ایشان از ظلم رضا شاه اینگونه یاد شده:

از جور رضاشاه کجا داد کنیم	زین دیو بر که ناله بنیاد کنیم
آن دم که نفس بود ره ناله بیست	اکنون نفسی نیست که فریاد کنیم ^(۶)

۱. نك: پا به پای آفتاب؛ گفته‌ها و ناگفته‌ها از زندگی امام خمینی (ره). گردآوری و تدوین: امیررضا ستوده (تهران،

پنجره، ۱۳۷۴) جلد دوم، صص ۲۹۷ و ۲۹۸ به نقل از آیه‌الله سید حسین بدلا.

۲. مجله یاد سال چهارم، شماره چهاردهم، بهار ۱۳۶۸، ص ۱۰۵.

۳. مجله حوزه، ش ۳۲، خرداد و تیر ۱۳۶۸، صص ۶۶ و ۶۷ مصاحبه با آیه‌الله بهاء‌الدینی.

۴. مجله یاد، پیشین، ص ۳۷.

۵. نك: امام خمینی. تفسیر دعای سحر. ترجمه احمد فهری. (تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۵۹)، ص ۶۷.

۶. علی دوانی. نهضت روحانیون ایران (بی‌جا، بنیاد فرهنگی امام رضا، بی‌تا) جلد دوم، ص ۱۸۸.

متأسفانه بسیاری از اشعار امام خمینی که مربوط به این دوران بوده از بین رفته است، با این حال از برخی ابیات بجا مانده، هوشیاری و شناخت کامل ایشان از ماهیت رژیم رضا شاهی بخوبی آشکار می‌شود. نمونه‌ای از این دست درباره الغای کاپیتولاسیون اینگونه به تمسخر گرفته شده است:

کاپیتولاسیون اگر الفا کند تو را زالغای اصل مملکت بی خبر کند^(۱)

امام خمینی (ره) نارضایی خود را از اوضاع دوران خویش در اشعاری که به مناسبت نیمه شعبان میلاد مسعود حضرت ولی عصر (عج) سروده نمایان ساخته است:

ای خسرو گردون فرم ^(*) لختی نظر کن از کرم	کفار مستولی نگر، اسلام مستضعف بین
ناموس ایمان در خطر، از حیلۀ لامذهبان	خون مسلمانان هدر از حمله اعداء دین
ظاهر شود آن شه اگر، شمشیر حیدر بر کمر	دستار پیغمبر به سر، دست خدا در آستین
دیاری از این ملحدان باقی نماند در جهان	ایمن شود روی زمین از جور و ظلم ظالمین ^(۲)

در قصیده دیگری ضمن اشاره به نابکاریهای حکمرانان، از استعمار انگلیس به عنوان بزرگترین ظالم یاد می‌کند:

پرده بردار از رخ و ما مردگان را جان ببخشا	ای که قلب عالم امکانی و جان جهانی
تا به کی این کافران نوشند خون اهل ایمان	چند این گرگان کنند این گوسفندان را شبانی
تا به کی این ناکسان باشند بر ما حکمرانان	تا کی این دزدان کنند این بی کسان را پاسبانی
تا به کی بر ما روا باشد جفای انگلیسی	آن که در ظلم و ستم فرد است و او را نیست ثانی
آن که از حرصش نصیب عالمی شد تنگدستی	آن که بر آیات حق رفت از خطایش آنچه دانی
خوار کن شاهاتو او را در جهان تا صبح محشر	آن که می‌زد در بسیط ارض کوس کامرانی
تا بدانند از خداوند جهان این دادخواهی	تا بینند از شه اسلامیان این حکمرانی ^(۳)

همچنین امام خمینی در يك قطعه انتقادی، برخی تجدد گرایان مخالف حوزه و مقدس مآبان داخل حوزه را مورد خطاب قرار داده است:

قم بدکی نیست از برای محصل سنگ نرم و کباب اگر بگذارد

۱. روحانی، پیشین، ص ۱۰۳.

*. قَرم: غم و دلتنگی و اندوه.

۲. دیوان امام، ص ۲۶۱.

۳. همان، ص ۲۶۶.

حوزه علمیه دایر است و لیکن خان فرنگی مآب اگر بگذارد
 هیکل بعضی شیوخ قدس مآب است عینک با آب و تاب اگر بگذارد
 ساعت ده موقع مطالعه ماست پینکی و چرت و خواب اگر بگذارد^(۱)

به دنبال درگذشت **آیه الله حائری**، امام خمینی (ره) ضمن تدریس و تربیت فضلا، به حفظ و صیانت از دستاوردهای **آیه الله حائری** پرداخت.

از آنجا که مشی سیاسی - فرهنگی امام (ره) پشتیبانی از مرجعیت بود، از این رو با علمای طراز اول حوزه در این زمان در تماس بود و با آیات ثلاث (حجت، صدر، خوانساری) مشورت می نمود و در پاره ای موارد علما و مراجع قم در منزل ایشان به مشاوره و تبادل نظر می پرداخت.^(۲) در امتحاناتی که از سوی علمای ثلاث به جهت پرداخت شهریه برگزار می شد (سالهای ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸)، حاج آقا روح الله جزو ممتحنین بود.^(۳) البته ایشان معتقد بود که برای تداوم خدمات مذهبی، فرهنگی و حتی سیاسی حوزه بویژه در دوران ضعف آن - که در نتیجه سیاستهای رژیم فراهم آمده بود - می بایست مرجعی واحد و مقتدر زعامت حوزه را در دست گیرد. از آنجا که امام (ره) پس از سقوط رضا شاه، از مهمترین افراد دعوت کننده از **آیه الله بروجرودی** به قم بودند و با توجه به مطرح بودن این موضوع از رحلت **آیه الله حائری** در سال ۱۳۱۵ به بعد، به احتمال قوی ایشان از این فکر حتی پیش از سقوط رضا شاه جانبداری می کرده است.

۶- ۸- سایر

برخلاف مشی عمومی روحانیون قم که متأثر از سیره و سنت **آیه الله حائری** بود، معدودی از روحانیون این شهر تحت تأثیر تبلیغات انحرافی و کاذب علیه دین و روحانیون، با سیاستهای رژیم همگام و همراه بودند. **علی اکبر حکمی زاده** از طلاب تجددگرا و حامی اندیشه های کسروی بود که مجله **همایون** را از مهر ماه ۱۳۱۳ منتشر ساخت که تا ۱۲ شماره ادامه یافت. مجله **همایون** بنابر نظر تعدادی از علمای حوزه قم به منظور اشاعه

۱. مأخذ قبلی، ص ۳۰۱.

۲. روحانی، پیشین، ص ۹۷.

۳. نك: پا به پای آفتاب، پیشین، ص ۲۹۲ به نقل از **آیه الله عباس ایزدی** نجف آبادی.

افکار دینی تأسیس گردید و از آن جهت که حکمی زاده فرزند آیه الله حاج شیخ مهدی قمی از علمای سرشناس و اهل کرامات بود، به عنوان صاحب امتیاز مجله انتخاب گردید. از بررسی مقالات مندرج در این مجله برمی آید که از ابتدا دو دسته مقالات که حاکی از وجود دو خط فکری متمایز است، در آن چاپ می شده: يك دسته مقالات تعدادی از روحانیون اصیل و پیرو مؤسس حوزه علمیه قم که محتوای آنها تداوم خط اسلام و تشیع متعارف و مخالفت پنهان و آشکار با سیاستهای فرهنگی رایج بود از قبیل: مقاله «مجاهده و تبلیغ» که حاجی میرزا علی اصفهانی در آن به بیان اهمیت شعایر حسینی (ع) و اثرات مثبت آن در جامعه پرداخت. یا مقاله «احترام زن» که علوی طالقانی طی آن از هیاهو و جنجال پیرامون حقوق زنان انتقاد کرده و به زنان هشدار می دهد که فریب اینگونه تبلیغات را نخورند. فردی به نام ابن الدین نیز در مقاله ای تحت عنوان «روحیات» از حاکمیت ارزشهای دینی در مقابل بیدینی اروپا دفاع کرد.

دسته دوم مقالاتی بود که توسط حکمی زاده و سید علی اکبر برقمی و برخی دیگر نگارش می یافت که هماهنگ با سیاست فرهنگی رژیم و هم آوا با القانات کسروی و مجله پیمان او بود. به طور نمونه در شماره اول مجله (مهرماه ۱۳۱۳) حکمی زاده در مقاله ای تحت عنوان «زبان خنثی»، زمزمه بیرون ریختن الفاظ خارجی از زبان فارسی — که هدف اصلی آن عربی زدائی بود — را همگام با سیاست رژیم مطرح کرد. او در مقاله «بت پرستی» تلویحاً احترام به مراقد ائمه اطهار و امامزادگان (ع) و توسل به آنان را مورد مذمت قرار داده و در مقاله دیگری تحت عنوان «داستانهای شیرین» می نویسد: از پیرمردی پرسیدند اصول دین چندتا است؟ گفت: شما را به خدا دست از این حرفها بردارید. از وقتی که این حرفها درآمد نان گران شد.

در شماره دوم مجله (آبان ۱۳۱۳) همگام با سیاستهای رژیم در این زمان مقاله «خطابه جشن هزارمین سال فردوسی در قم» به چاپ رسیده و از رضا شاه تمجید به عمل آمده است.

در شماره ۷ مجله، حکمی زاده در مقاله ای تحت عنوان «اختلافات دینی» معتقد است موضوع تبرّی — که از فروع دین به شمار می رود — را بنا به مصلحتهای مهمتری باید کنار گذاشت و یا در مقاله «این ره که تو می روی به ترکستان است» مراسم سوگواری و عزاداری

سیدالشهدا(ع) را کاری زشت و نامشروع و خلاف عقل و حتی بدعت شمرد. یکی از نویسندگان مجله همایون، علی اکبر برقمی بود که در مقالات خود از رضا شاه ستایش و تمجید می کرد. او در مقاله «چشمه زندگی» مندرج در شماره هفتم مجله (فروردین ۱۳۱۴) می نویسد:

«...دیگر از چشمه های زندگی، عدل و داد است که آشامنده آن هرگز نمی میرد... بلند اختری بین که بعد از پانزده قرن نوشیروان دادگر زنده است. زنده است نام فرخ نوشیروان به عدل، گرچه بسی گذشت که نوشیروان نماند... و یا همچون شهریار ایران اعلیحضرت پهلوی که روزگارش دراز باد برای خوی بلند دلیری و رادمردی و وطن پرستی نامی فرخنده از خویش به یاد گذارد!»

همانگونه که گفته شد، حکمی زاده پیرو و مروج افکار کسروی بود، از این رو مورد حمایت وی و مجله پیمان قرار داشت، لذا يك ماه قبل از انتشار مجله همایون و همزمان با انتشار اولین شماره آن، در پشت جلد مجله پیمان (شماره ۱۶، شهریور ۱۳۱۳ و شماره ۱۷، مهر ۱۳۱۳) مژده انتشار آن داده شد و از حکمی زاده - که خوانندگان پیمان از خواندن نگارشهای ایشان بی بهره نبوده اند و اندازه دانش ایشان را می شناسند - تمجید گردیده است و از خوانندگان خواسته شد که این مجله را مشترك شده و خریداری نمایند. مجله همایون نیز در پشت جلد نخستین شماره به تبلیغ مجله پیمان و کسروی پرداخته و می نویسد: «امروز بر عموم ملل شرق خصوصاً بر هموطنان ما لازم است که آثار گرانبهای این استاد بزرگ را بخوانند.»

کسروی در شماره اول مجله همایون نیز مقاله ای تحت عنوان «ایران» دارد که در آنجا همگان را به پیمودن راهی جدا از راه گذشته فرامی خواند و در پایان اظهار امیدواری می کند که مجله همایون از هواداران آرزوی او باشد و در راه پیشرفت آن از یاری دریغ نکند. در همین راستا بود که حکمی زاده در پشت جلد شماره هفتم مجله، تحت این عنوان که «گفتن و نوشتن چه فایده دارد؟» می نویسد: «روحیات هر قومی نتیجه تبلیغهای قوی و عملی است که به مرور ایام در آن تزریق شده.»

پس از آنکه حکمی زاده با استفاده از حق صاحب امتیازی، افکار انحرافی خود و کسروی را در مجله همایون رسوخ داد، میان او و سایر روحانیون اختلاف افتاد که به

درگیری حادث کشید و مجله پس از يك سال، متوقف و تعطیل گردید.^(۱)

همانگونه که گفته شد یکی از نویسندگان مجله همایون، علی اکبر برقمی بود. وی امام جماعت یکی از محله های پایین شهر قم بود. اینگونه که گفته شده معلومات اسلامی زیادی نداشت ولی ظاهراً مورد اعتماد رژیم قرار داشت و به هنگام سرکشی کردن مدارس توسط وزیر معارف (حکمت) همراه با او به مدارس می رفت. همچنین دیگر رجال سیاسی و فرهنگی که از تهران و یا خارج به قم می آمدند به منزل او وارد می شدند و با او مجالست داشتند. او همچنین با طلبه شدن دیگران مخالفت می کرد.^(۲)

برخلاف این تعداد معدود، مبارزه منفی با رژیم و عدم رغبت به تماس و رابطه و رجوع به حکومت به عنوان بخشی از میراث گرانقدر اعتقادی شیعه از سوی علما و روحانیون قم رعایت می گردید. بطور نمونه آقا شیخ مهدی حرمی رجوع به طاغوت را حرام می دانست و لذا منزل خود را به ثبت نداد و شناسنامه نگرفت و فرزندانش را به مدارس دولتی نفرستاد^(۳) و به این ترتیب به مبارزه با حکومت پرداخت.

خلاصه و نتیجه:

شهر قم از چند سال پیش از آغاز سلطنت پهلوی با ورود آیه الله حائری و تأسیس حوزه علمیه از موقعیت سیاسی اجتماعی جدیدی برخوردار شد. تأسیس حوزه علمیه در این شهر گرچه از انگیزه ای مذهبی نشأت می گرفت، اما بدون انگیزه و نیز پیامدهای سیاسی - اجتماعی نبود. احتیاط سیاسی و دور نگاه داشتن حوزه از قیل و قال حوادث مختلف سیاسی - اجتماعی همواره مورد توجه آیه الله حائری قرار داشت. تا پیش از تغییر رژیم، شرکت مؤثر و ارسال تلگرافی به همراه آیات عظام اصفهانی و نائینی در خاتمه دادن به موضوع جمهوری و نیز امضا و تأیید مجتهدان داخل و خارج ایران به منظور اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی نمونه هایی از شرکت آیه الله حائری در امور سیاسی است. برخلاف

۱. با استفاده از: علی ابوالحسنی (منذر). شهید مطهری افشاگر توطئه تاویل ظاهر دیانت به باطن الحاد و مادیت (قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۲) ص ۳۰۲ به بعد.

۲. نك: مجله یاد، سال دوم، شماره پنجم، زمستان ۱۳۶۵، مصاحبه با آیه الله آذری قمی.

۳. آینه دانشوران، ص ۱۹۱.

عده‌ای از علما و روحانیون داخل و خارج ایران، آیه‌الله حائری هیچ قدمی در راه به سلطنت رسیدن رضا شاه برنداشت. رویه بظاهر غیرسیاسی آیه‌الله حائری مورد رضایت رژیم قرار داشت و از آن استقبال می‌کرد، ولی این رویه بنا بر مقتضیات روزگار و شرایط دشواری بود که برای مذهب، حوزه‌های دینی و روحانیون فراهم شده بود. آیه‌الله حائری با جلب حسن اعتماد رژیم توانست تا اندازه زیادی واکنشهای غیرمنطقی را خنثی نماید. بر این اساس در واقعه مهاجرت علمای اصفهان به قم، ضمن گرامی داشتن آنان بویژه حاج آقا نورالله اصفهانی، مشی بیطرفانه‌ای برگزید تا چنانچه این نهضت با شکست روبرو شود - که شد - عواقب آن گریبانگیر حوزه نگردد.

در ماجرای اعتراض آیه‌الله بافق‌ی نیز تدبیر و درایت آیه‌الله حائری مانع از اقدام شدید رضا شاه علیه حوزه علمیه قم گردید. روابط متقابل آیه‌الله حائری با رژیم موجب شد تا او بتواند اقدام به برخی کارهای رفاهی برای مردم قم و طلاب نماید. از طریق همین روابط بود که مؤسس حوزه قم توانست در رفع ظلم و تعدی نسبت به افراد دیگر و یا تعویض عمال فاسد رژیم در قم اقدام کند. در مواجهه با سیاستهای فرهنگی رژیم نیز آیه‌الله حائری با روش خاص خویش از دادن هرگونه بهانه خودداری می‌کرد و در عین حال تا حد امکان به‌طور پنهانی و غیر آشکار از انجام منویات رژیم طفره می‌رفت. نمونه این امور مقاومت علیه ایجاد محدودیت برای استفاده از لباس روحانیت و امتحان گرفتن از طلاب بود. اما شدیدترین و بارزترین واکنش آیه‌الله حائری در برابر رژیم رضا شاه در مورد کشف حجاب روی داد که از دید شاه و فروغی (رئیس الوزرا) بسیار غیرمنتظره بود.

به نظر می‌رسد سیره و روش آیه‌الله حائری موفقیت‌آمیزترین راه مقابله با دین ستیزی دوره رضا شاه بوده است. مشی سیاسی - اجتماعی وی این امکان را برای حوزه قم فراهم آورد تا فعالیت‌های علمی و مذهبی را ولو با مشکلات فراوان دنبال کند. البته در جریان اصلاحات مورد نظر آیه‌الله حائری، علاوه بر رژیم، در درون حوزه نیز موانعی وجود داشت، ضمن آنکه حامیان اقتصادی حوزه فشارهایی را بر ایشان تحمیل می‌کردند.

آیه‌الله بافق‌ی چهره دیگر عالمان شهر قم که خود از دعوت کنندگان آیه‌الله حائری بود، برخلاف مؤسس حوزه با صراحت و آشکارا اقدامات ضد مذهبی رژیم را مورد حمله قرار داد و مظلومانه مورد ضرب و شتم رضا شاه قرار گرفت و به شهری تبعید شد. او در تبعید

نیز رویه خود را ادامه داد. از انتقاداتی که باقی به چند تن از علما داشته برمی آید که او سعی داشت رویه خود را بر آنان تحمیل کند، اما مجموعه علمای قم رویه و خط مشی آیه الله حائری را کنار نگذاشتند. علمای ثلاث (حجت، صدر، خوانساری) همچنان از دستاوردهای آیه الله حائری پاسداری کردند. در میان این سه تن، آیه الله حجت بظاهر گریزان از سیاست بود و از این رو مورد انتقاد بعضی از افراد قرار داشت. انتظار برخی از روحانیون در قدرتمند ساختن حوزه، بحث مرجعیت واحد را به میان کشید و به علت آنکه تنها کاندیدا در میان علمای داخلی ایران آیه الله بروجردی بود و احتمال می رفت رژیم نسبت به ایشان حساسیت داشته باشد این موضوع به جایی نرسید.

از نقطه نظر برآورد تلاشهای فرهنگی - مذهبی، مجموعه تألیفات و کوششهای علمی شیخ عباس قمی حایز اهمیت زیادی در این دوره است که در جهتی کاملاً مغایر با سیاستهای فرهنگی رژیم قرار داشته است.

حاج آقا روح الله خمینی از شاگردان موفق و ممتاز حوزه علمیه قم، نمونه و ثمره ای از تلاشهای آیه الله حائری به شمار می رود. کوششهای علمی و عملی ایشان در دایره فردی منحصر نماند و علاوه بر تدریس در حوزه، شیفتگان بسیاری را از میان مردم عادی به سوی خود کشاند. مواضع امام (ره) در قضایایی چون تغییر لباس روحانیون نشان از عمق اندیشه سیاسی ایشان دارد. ویژگیهای رفتار سیاسی - فرهنگی امام خمینی را می توان در پیروی از سیره آیه الله حائری و به کارگیری عرفان فردی و اجتماعی آیه الله شاه آبادی خلاصه کرد.

عملکرد سیاسی - فرهنگی حوزه علمیه قم، منحصر به موارد فوق نیست. بویژه در قضیه کشف حجاب مقاومتیهای بسیاری وجود داشت، ضمن آنکه روابط نزدیک برخی از روحانیون با عمال رژیم و همگامی با سیاستهای فرهنگی حاکم را نیز نباید فراموش کرد.

فصل نهم

علما و روحانیون اصفهان

اصفهان به لحاظ سابقه مرکزیت حکومتی و نقشی که روحانیون در امور سیاسی و اجتماعی از دوران صفوی برعهده داشتند، جایگاه ویژه‌ای داشت و از این لحاظ دارای حوزه علمیه‌ای قدیمی بود که تا مدت‌ها مرکز دینی ایران محسوب می‌شد. آنچه که بر اهمیت حوزه علمیه اصفهان می‌افزود، ارتباط آن با حوزه‌های شیعی عراق بود، به طوری که بسیاری از علما و مراجع شیعه دو قرن ۱۳ و ۱۴ ق تحصیلات خود را در این شهر گذراندند. از سوی دیگر نزدیکی این شهر به ایلات و عشایر بر اهمیت سوق العیشی آن می‌افزود. از پرسابقه‌ترین خانواده‌های روحانی در اصفهان، خانواده نجفی بود که سه تن از آنان یعنی آقا نجفی، حاج آقا نورالله و حاج آقا جمال، نقش بسیار مهمی در رویدادهای سیاسی - اجتماعی تاریخ معاصر داشته‌اند. حاج آقا نورالله اصفهانی که از دوران مشروطه فعالیت‌های چشمگیری در زمینه‌های فکری و علمی داشت، پس از درگذشت برادرش آقا نجفی اصفهانی (۱۳۳۲ ق) به عنوان بزرگ خاندان نجفی، رهبری مذهبی خطه اصفهان را برعهده گرفت. امتیاز مهمی که در منطقه اصفهان وجود داشت، وحدت و هماهنگی و یکپارچگی مردم آن دیار و حمایت همه جانبه از روحانیت و خانواده نجفی بود. از این رو روحانیت اصفهان از موقعیت ممتازی در ایران برخوردار بود. از آنجا که در فصل ششم این

کتاب به گوشه‌هایی از نقش حاج آقا نورالله اصفهانی تا پیش از تغییر رژیم قاجار اشاره شد، در این فصل به بررسی عملکرد سیاسی - اجتماعی وی پس از سلطنت پهلوی می‌پردازیم:

۹-۱- آقا نورالله اصفهانی

۱-۱-۹- اقدامات سیاسی - اجتماعی پس از تغییر سلطنت

فعالیت‌های اجتماعی حاج آقا نورالله به لحاظ ویژگی شخصی و قابلیت حوزه علمیه اصفهان پس از تغییر سلطنت نیز ادامه یافت. ایشان محل رجوع دعاوی و امور شرعی مردم قرار می‌گرفت و با توجه به ریاست حوزه علمیه اصفهان از اعتبار زیادی برخوردار بود و در میان مردم و اصناف چهره‌ای پرنفوذ و معتبر محسوب می‌شد. از جمله اقدامات آقا نورالله فعالیت‌هایی با هدف استقلال اقتصادی ایران و قطع نفوذ اجانب بود. هنگامی که در ۱۱ آذرماه ۱۳۰۵ اتحادیه اصناف اصفهان قطعنامه‌ای تحت عنوان «وطن در خطر است» صادر نمودند و نسبت به مرگ اقتصادی ایران بر اثر «ورود امتعه بی‌مصرف» هشدار داده و تصمیم گرفتند «من بعد حتی المقدور از امتعه اجانب احتراز کرده» و به تولیدات داخلی قناعت نمایند، حاج آقا نورالله نیز اعلامیه‌ای با عنوان «اسلام در خطر است» منتشر ساخت و در آن با اشاره به احساسات ملل دنیا از جمله ژاپن برای خروج از تحت اسارت اجانب، متذکر شد:

«ایرانیان با اینکه علاوه بر غیرت وطنخواهی غیرت دینی و اسلامی دارند و مطابق فرمان و کتاب آسمانی خود که فرمود «مَا جَعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ سَبِيلًا» که مذهباً نباید راضی بشوند کفار بر آنها و مملکت آنها راه استیلائی داشته باشند و صنایع آنان بهتر از صنایع خارجه می‌باشد چرا صنایع خود را متروک و صنایع اجانب را مرغوب می‌نمایند و خود را اسیر صنایع اجانب و آنها را با ثروت و مملکت خود را مبتلا به فقر و فاقه نموده‌اند و از دستورات مذهبی خود تخلف نموده‌اند.»

و ضمن پشتیبانی از تصمیم اتحادیه اصناف اصفهان تأکید کردند:

«امیدوارم اول کسی که تأسی به آن هیئت محترمه نماید این جانب و هر کس بستگی به اینجانب داشته باشد بوده باشند و رفته رفته امتعه داخله رواج و احتیاجات از خارجه

بالمهره مقطوع و ثروت مملکت زیاد و شوکت و اقتدار و عزت اسلام و مسلمین فوق العاده بشود و توازن صادرات و واردات ایران کاملاً بشود.»^(۱)

برخلاف تصور و پندارهای برخی، روند سلطه اقتصادی اجانب بر ایران که از مدتها پیش با استفاده از بی لیاقتی پادشاهان قاجار آغاز گشته بود، با تغییر سلطنت از روی کمال آگاهی توسط تجددگرایان با شدتی بمراتب خطرناکتر ادامه یافت و تلاشهای اصناف و برخی از مردم متشرع و وطنخواه اثر چندانی نداشت، زیرا از حمایت دولت برخوردار نبود. تجددگرایان به دنبال تقلید از الگوی زندگی غربی به هر قیمتی بودند و در این میان تمامی حربه‌های لازم را به کار می‌گرفتند و اگر مقاومت‌هایی وجود نداشت به هر آنچه که می‌خواستند می‌رسیدند، کما اینکه در بسیاری از موارد به دلخواه خود دست یافتند. بدیهی بود جریان تجددگرایی، دیانت مردم را تحت الشعاع قرار می‌داد.

حاج آقا نورالله در ادامه فعالیت‌های خویش و به منظور ترویج دیانت و شعایر اسلامی و کمک به مسلمین جمعیتی موسوم به «اتحاد اسلامی اصفهان» به وجود آورد که علاوه بر زنده نگاه داشتن شعایر مذهبی، اهداف سیاسی و اجتماعی را نیز دنبال می‌کرد.^(۲)

مرامنامه و نظامنامه اتحاد اسلامی اصفهان در تاریخ ۱۲ فروردین ۱۳۰۶ منتشر شد. مرامنامه فوق شامل ۱۴ ماده و حاوی مسائلی چون: کوشش در ترویج احکام مذهب جعفری - اهتمام در احقاق حقوق مظلومین - احیای مدارس قدیمه و معابد مسلمین - ضبط کتب حقّه و ردّ کتب ضالّه - جدیّت در ترک منهیات شرعی - ترویج و تشویق اهل علم و صنعت - توسعه امتعه و البسه وطنی - مساعدت با سایر هیئتها و احزاب دینی - جدیّت در ترقی معارف حقّه - سعی در اجرای احکام حکام شرع - اقدام در شعایر اسلامی - تأسیس مدرسه دیانتی برای اطفال - تصحیح نمودن مسائل عملیه از عبادات و معاملات - اقدام و سعی در ترقی مملکت ایران، بود. نظامنامه نیز در ۲۳ ماده و مربوط به چگونگی

۱. سازمان اسناد ملی ایران. اسناد کامپیوتری، ۲۱۰۰۰۰۵۳.

۲. نجفی، اندیشه‌های سیاسی و تاریخ نهضت بیدارگرانه حاج آقا نورالله اصفهانی، ص ۳۵۷. نویسنده ادعا می‌کند: «آقا نورالله برای مقابله با رضاخان و تهیه مقدمات درگیری، کادرسازی و تربیت نیروهای مبارز و آگاه را در رأس فعالیت‌هایش قرار داده و مدت کمی قبل از شروع قیام با تأسیس نوعی تشکیلات نیمه مخفی در پوشش اتحاد اسلام به این کار مبادرت می‌نماید.» به نظر می‌رسد این برداشت اغراق‌آمیز باشد.

تشکیل جلسات و شرایط اعضا و مصوبات آن می‌شد.^(۱)

مرامنامه «اتحاد اسلامی اصفهان» را می‌توان نمونه کامل خواست‌ها و آرزوهای روحانیون و علمای سراسر ایران در این دوران دانست. این اتحادیه که از پیوند روحانیون و اصناف و کسبه و متدینین فراهم شده بود، واکنش علیه سیاست‌های نوینی بود که علیه هر دو قشر انجام می‌گرفت. خلاصه این مرامنامه چیزی بجز استقلال اقتصادی، رفاه مردم، حفظ و صیانت از دین و مذهب و حقوق مردم نبود. بدیهی بود محتوای حقیقی هر یک از مواد این مرامنامه با سیاست‌های فرهنگی رژیم کاملاً مغایرت داشت. لذا اجرای تک تک موارد مذکور بستگی به آن داشت که حکومت با حربه‌های گوناگون قانونی و غیر قانونی، سدی در برابر آن ایجاد نکند. اما چون پایبندی به مذهب و رعایت سنت‌های ناشی از آن، با آموخته‌های تجددگرایانه جور در نمی‌آمد، اجرای خواست‌های اسلامی و ملی فوق به‌طور یقین با مشکل روبرو می‌شد. واضحتر آنکه اجرای مواد این مرامنامه تمامی آرزوهای متجددین را به باد فنا می‌داد و آنان که حربه قدرت نظامی و نیروی مجلس و دولت را با خود داشتند، با آن به مقابله برمی‌خاستند.

۲-۱-۹- قیام آقا نورالله و مهاجرت به قم

هنوز مدتی از اعلام مرامنامه اتحاد اسلامی اصفهان نمی‌گذشت که اجرای «قانون نظام اجباری» نارضایی مردم را فراهم آورد. در این هنگام که فقر اقتصادی بر تمامی خانوارهای ایرانی غالب بود و دولتها تعهدی نسبت به سیر کردن گرسنگان نداشتند، اجرای قانون نظام اجباری، نان آوران خانواده‌ها را از آنان می‌گرفت و راهی سربازخانه‌ها می‌کرد. تا این زمان تصور عموم مردم از نیروهای نظامی و بازماندگان قوای قزاق به هیچوجه مساعد نبود. جوانانی که در آغاز سنین بلوغ بودند از سوی خانواده‌های ایرانی به عنوان «ناموس» مطرح بودند و با توجه به ذهنیت نامطلوبی که از نظامیان و قوای قزاق داشتند، پدران و مادران صلاح نمی‌دیدند که فرزندان خود را به نظام اجباری بفرستند و در جرایم و تعدیات آن خود را شریک سازند.

لایحه نظام اجباری البته از اقدامات مهم مجلس پنجم بود که در ۱۶ خرداد ۱۳۰۴ به

۱. نجفی، پیشین، صص ۳۵۸-۳۶۴.

تصویب رسید و حتی مدرّس نیز با آن موافقت داشت، لیکن آنچه مهم بود مجریان این قانون بودند که از نظر توده‌های مردم افرادی لایبالی محسوب می‌شدند. پس از آنکه قانون سجل احوال اجرا گردید، از سوی رضا شاه دستور اجرای قانون نظام اجباری در ۵ آبان ۱۳۰۵ صادر شد. به دنبال آن فرمانداری تهران اسامی مشمولان نظام در حوزه تهران را اعلام کرد و مشمولان برای حضور در مجلس سربازگیری دعوت شدند.

نخستین بار مجلس سربازگیری در روز ۱۵ آبان ۱۳۰۵ از سوی فرمانداری تهران زیر نظر سرتیپ فرج الله آق‌اولی رئیس نظام وظیفه تشکیل گردید^(۱) و مقرر گردید در اراک و اصفهان نیز این کار صورت گیرد. برای مجریان امور نیز این ذهنیت وجود داشت که علیه اجرای این قانون مقاومت‌هایی صورت خواهد گرفت. اجرای این قانون در اراک موجب انقلاب عظیمی شد و در حدود پانزده، شانزده هزار نفر از زارع و غیرزارع به شهر ریختند و نسبت به این قانون اعتراض نمودند. آق‌اولی موفق شد با تیراندازی و ضرب و شتم و ارباب مردم این قانون را در این شهر به اجرا بگذارد^(۲) و پس از آن راهی اصفهان شد و اعلاناتی درباره نظام اجباری منتشر کرد (احتمالاً اردیبهشت ۱۳۰۶) و سپس راهی شیراز شد. در شیراز تلگرافی از شاه به دست او رسید که خبر از پاره کردن اعلانات در اصفهان و تعطیل عمومی و تحصّن حاج آقا نورالله و تمام علما در مسجد شاه می‌داد.^(۳) به پیشنهاد آق‌اولی، سرلشکر آیرم فرمانده لشکر جنوب برای حفظ انتظام اصفهان تعیین و با یکدیگر به اصفهان آمدند و مجلس سربازگیری را در عمارت چهلستون تشکیل دادند.

به گفته آق‌اولی - که البته با توجه به خصلت نظامیگری و مغرورانه و نیز نقل خاطره که در دوران اقتدار حکومت پهلوی عنوان شده صرفاً می‌تواند قسمتی از حقایق باشد - او به پیشنهاد مشارالدوله حکمت استاندار اصفهان مبنی بر شرکت در جلسه‌ای با حضور

۱. رک: صفایی، رضا شاه کبیر و تحولات فرهنگی ایران، ص ۲۹ و نیز: رضا شاه کبیر در آئینه خاطرات، صص ۳۰ و ۳۱. شایان ذکر است که در منابع گوناگون تاریخ اجرای قانون نظام اجباری در شهرهای مختلف متعدد ذکر شده است. ولی به طور کلی از اواخر سال ۱۳۰۵ اجرای این قانون، سروصدای فراوانی را در میان مردم به وجود آورده بود.

۲. صفایی، رضا شاه کبیر در آئینه خاطرات، صص ۳۱ و ۳۲.

۳. همان، ص ۳۳ و نیز: رضا شاه کبیر و تحولات فرهنگی ایران، ص ۳۰. لازم به تذکر است که صفایی، تاریخ این واقعه را نیمه دوم آبان ماه ذکر می‌کند ولی در این تاریخ علمای اصفهان در قم به سر می‌بردند.

حاج آقا نورالله مخالفت کرد و مقتدرانه مجلسی تشکیل داد و برای مردم سخنرانی غرائی ایراد کرد و از جمله با ذکر این نکته به مردم که اگر شما مسلمان هستید، در اسلام تعلیماتی درباره جهاد است، می گوید:

«این آقایانی که آمدند در مسجد شاه متحصن شدند و شما را آلت [دست] کردند اگر حرفی مقرون به صلاح اسلامیت دارند و مستدل باشد بیایند اینجا و با من بحث کنند و جوابشان را از من بگیرند و الا شما را تحقیر کردند، احمق کردند.»
به گفته او روزی که این قانون اجرا شد ۲۵۰ نفر از همان مجلس داوطلب خدمت شدند.^(۱)

در مورد این سخن که آیا اعتراض مخالفان قانون نظام اجباری مستدل بوده یا نبوده، همانطور که خواهیم دید رضا شاه و دولت و مجلس سرانجام پذیرفتند که اصلاحاتی را در قانون به عمل آورند که البته با درگذشت آقا نورالله به بوتۀ فراموشی سپرده شد. از سویی ساده اندیشی است که روحانیون بویژه کسی چون آقا نورالله با آن همه سابقه سیاسی و نظامی را نا آشنا با مفاهیم جهاد - همانگونه که امثال آق اولی فرض می کردند - بدانیم. بنابراین علت مخالفت آنان را باید خارج از مسائل عنوان شده بررسی کرد.

البته این نکته نیز عنوان شده که چون این قانون، علمای روحانی و حکام شرع و مدرسین و طلاب را با شرایطی معین از این خدمت معاف می شناخت، از این رو هر کسی که می خواست از خدمت سربازی فرار کند، عمامه ای بر سر گذاشته و به عنوان طلبه یا مدرس به محاضر علما پناهنده می شد، در نتیجه هیچ عذر و بهانه ای از مشمولین پذیرفته نمی شد و اینگونه طلاب قلابی گرفتار و تعقیب می شدند. از اینجا بود که بعضی از علما و ائمه جماعت ناراضی شدند.^(۲) زیرا با همین شگرد و بهانه، طلاب واقعی و آگاه را نیز اذیت و آزار می کردند.

اظهار نظر علی اصغر حکمت درباره مخالفت روحانیون اصفهان جالب توجه است، هر چند که نمی تواند نشانگر گرایش کلی روحانیون آنجا باشد. بنابر عقیده او:
«...مخالفت روحانیون ظاهراً تحت عنوان اصلاح قانون نظام وظیفه، ولی باطناً يك

۱. رضا شاه کبیر در آئینه خاطرات، صص ۳۴ و ۳۵.

۲. حکمت، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، ص ۲۰۶.

جنبش سیاسی بود که اثبات وجود و نفوذ کلی و توسعه قدرت روحانیون را تأمین می‌کرد.^(۱)

چنین تحلیلی در صورت پذیرش، بیشتر در مورد حاج آقا نورالله صدق می‌کند. البته در ابتدای کار نیز ایشان چون مقاومت در برابر دولت را مصلحت نمی‌دید پس از رایزنی با علما، مردم را به آرامش دعوت کرد.^(۲) ولی مراجعات مکرر مردم به خانه علما و حواله دادن آنان به حاج آقا نورالله موجب شد تا وی از اشتیاق مردم در جهت مقاصد اسلامی خویش بهره‌برد.

گفته شده که مردم از طریق روحانیون محلی متوجه خانه ایشان شدند و کم‌کم محلات اطراف خانه ایشان در *امامزاده/احمد شاهد تجمع مردم ناراضی* بود که روزه روز بر آن افزوده می‌شد.^(۳) ایشان نیز مردم معترض را در بیرونی منزل می‌پذیرفت و برای آنها صحبت می‌کرد و به علت ازدیاد جمعیت، افرادی سخنان او را با صدای بلند برای مردم تکرار می‌کردند. در یکی از همین سخنرانیها بود که حاج آقا نورالله گفت: «آی مردم! این خری را که بالا رفته خودمان پایین خواهیم آورد.»^(۴)

بدیهی بود که چهره شاخص حاج آقا نورالله از نظر سابقه خانوادگی، پیکارهای سیاسی و مبارزاتی، مقام مرجعیت و دانش عملی، مجموع حوزه علمیه اصفهان را تحت الشعاع خود قرار دهد.^(۵) از این رو هنگامی که ابلاغیه رئیس الوزرا - *مخبر السلطنه* - در دوم شهریور ۱۳۰۶ منتشر شد که بر طبق آن تلویحاً روحانیون را مانع وحدت ملی خوانده و امر به معروف و نهی از منکر توسط آنان را فسادانگیز دانسته و آنان را در زمره مفسدین فی الارض محسوب می‌داشت و تهدید به تعقیب و تنبیه و مجازات می‌کرد^(۶)، این حاج آقا نورالله بود که در مدت کوتاهی توانست تمامی شهر اصفهان را به تعطیلی بکشاند (۲۰ شهریور).

۱. مأخذ قبلی.

۲. نك: مکی، *تاریخ بیست ساله ایران*، ج ۴، ص ۴۱۶ به نقل از *رهبران مشروطه* تألیف ابراهیم صفایی.

۳. نجفی، *اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت بیدارگرانه حاج آقا نورالله اصفهانی*، ص ۳۷۰.

۴. همان، ص ۳۷۱.

۵. به‌طور نمونه ملا حسین فشارکی که شخص اول روحانیون اصفهان و سالخورده‌تر از حاج آقا نورالله بود از وی

تمکین می‌کرد. نك: *حیات یحیی*، ج ۴، ص ۲۹۴.

۶. نك: *روزنامه اطلاعات*، اول شهریور ۱۳۰۶.

به دنبال این ماجرا جلسه‌ای از روحانیون سرشناس اصفهان تشکیل شد و پس از استخاره کردن تصمیم به مهاجرت از اصفهان گرفتند. این درحالی بود که حاج آقا نورالله در همین جلسه تأکید کرده بود که:

«می‌دانستم که در این راه بالاخره کشته خواهم شد، ولی وظیفه شرعی من است که

در برابر اینها قیام کنم.»^(۱)

از فردای آن جلسه، ایشان اسباب مهاجرت علما را فراهم ساخت و چون تلگرافخانه دولتی تحت سانسور بود، قاصدهایی را به سوی شهرهای مختلف ایران گسیل داشت و از آنان برای همراهی مساعدت طلبید^(۲) و سپس همراه با چهره‌های سرشناس خانواده نجفی و جمعی دیگر از روحانیون و بیش از هزار نفر از طلاب روانه قم شد.^(۳) تاریخ این مهاجرت ۱۵ ربیع‌الاول ۱۳۴۶ (۲۱ شهریور ۱۳۰۶) بود که به مدت ۱۰۵ روز تا اول رجب ۱۳۴۶ (۴ دی ۱۳۰۶) ادامه یافت.^(۴)

در این مهاجرت چهره‌های سرشناسی چون شیخ کمال‌الدین نجفی (معروف به شریعتمدار)، آیه‌الله فشارکی، سید العراقین، سید علی نجف آبادی، سید محمد نجف آبادی، سید محمد صادق مدرس احمدآبادی، صدرالعلما، آقای چهارسوقی و علمای خاندان نجفی شامل: شیخ مهدی نجفی، شیخ ابوالفضل نجفی، حاج عبدالحسین نجفی، آیت الله علامه حاج سید محمدرضا نجفی و شیخ محمدباقر نجفی شرکت داشتند.^(۵) در قم بنابر توصیه آیت الله حائری از مهاجرین استقبال پرشکوهی به عمل آمد. پس از رسیدن به قم نیز، حاج آقا نورالله دعوتنامه‌هایی برای تمام مجتهدان و روحانیون ایران فرستاد و همه آنان را به قم دعوت کرد، تا متحداً در پیشرفت هدفی که به عقیده او وظیفه شرعی و به نفع عامه مردم بود اقدام کنند.^(۶)

۱. نجفی، پیشین، ص ۳۷۵.

۲. همان، ص ۳۷۶.

۳. صفایی، رضا شاه کبیر و تحولات فرهنگی ایران، ص ۳۱. گفته شده که همراه علما نزدیک به سیصد نفر از طلاب و مؤمنین بوده‌اند. نجفی، ص ۳۷۸.

۴. مکی، پیشین، ص ۴۳۷ به نقل از مجله خواندنیها.

۵. نجفی، ص ۳۷۸.

۶. مکی، پیشین، ص ۴۱۶ به نقل از رهبران مشروطه.

به این ترتیب علمای شهرهای دیگر از جمله از شیراز سید عبدالباقی و سید عبدالله شیرازی، از همدان شیخ الاسلام همدانی، از خراسان حاج میرزا عبدالله، از کاشان حاج میرزا شهاب الدین کاشانی و از خمین حاج میرزا محمد مهدی احمدی (دایی امام خمینی) به مهاجرین پیوستند و از سایر نقاط مثل تبریز تدارک وسیعی برای پیوستن به مهاجرین به عمل آمد. آقا نورالله بعد از ورود به قم هیئتی را تحت عنوان «هیئت علمیه روحانیّه مهاجرین قم» تشکیل داد که مأمور اجرای مقاصد و ابلاغ تصمیمات به طلاب بود.^(۱)

مهاجرت علمای اصفهان و دیگر شهرها و تجمع آنان در قم که هر روز دامنه اش وسیعتر می شد، موجب هیجان سیاسی در تهران شد و هیئت دولت و دربار را به تکاپو واداشت. رضا شاه نیز که از مهاجرت روحانیون به عنوان لشکرکشی یاد کرده و آن را بزرگترین فتنه و از حاج آقا نورالله به عنوان آدمی خطرناک نام برده بود،^(۲) به طور جدی از اوضاع به وجود آمده هراسان بود. زیرا در چند شهر از جمله شیراز و مشهد تعطیل عمومی شد و تلگرافهایی از طرف روحانیون و مردم به دولت مخابره گردید که در آنها خواستهای هیئت علمیه مهاجرین قم تأیید گردیده بود. مخصوصاً در شیراز تظاهرات به رهبری آقا سید نورالدین مجتهد دامنه دار بود.^(۳) بر طبق گزارش ۹ مهر ۱۳۰۶ بر اثر اقدامات قشون و نظمیه حکومتی جمعیت متفرق ولی بازارها بسته بوده است.^(۴)

دولت در موقع ورود علما تلگرافی به قم مخابره نمود و علت مهاجرت آنان را جویا شد. علما طی مکتوبی خطاب به رئیس الوزرا (مخبر السلطنه هدایت) خاطر نشان کردند:

«با وجود داوطلب زاید بر کفایت از شهری و دهاتی و بیکار نباید کارگران را بیکار کرد و به جهت تمرین افکار به فنون قشونی تعلیم اجباری مناسبتر از نظام اجباری است. مستدعی است برای رفع نگرانی عموم در الغای نظام اجباری اقدام سریع بفرمایید که عموم داعیان به دعای دولت ابد مدت [مشغول باشند].»

مخبر السلطنه در پاسخ به مکتوب علما ابتدا سعی نمود با حواله دادن موضوع به توطئه دشمنان در خشی سازی اقدامات خیرخواهانه دولت و ایجاد کدورت در بین روحانیون،

۱. نجفی، ص ۳۸۵.

۲. همان، صص ۳۸۵ و ۳۸۶.

۳. خاطرات و خطرات، ص ۴۸۰ و مکی، پیشین.

۴. سازمان اسناد ملی، شماره تنظیم ۱۰۳۰۰۳، پاکت ۳۱۷۲.

تزلزلی در خواستهای آنان به وجود آورد. بویژه آنکه او با تأکید بر ضرورت انضباط و استقلال دولت اسلامی، توأماً سیاست ارباب و تحیب را در پیش گرفت و خواستار مذاکره رویاروی علما و دولت در تهران شد.^(۱) پس از مدتها تبادل تلگراف و نامه بین طرفین، علمای مهاجر درخواستهای خود را به شرح زیر به اطلاع رساندند:

۱- جلوگیری یا اصلاح و تعدیل نظام وظیفه؛ ۲- اعزام پنج نفر از علما مطابق اصل دوم متمم قانون اساسی به مجلس؛ ۳- جلوگیری کامل از منهای شرعیه؛ ۴- ابقا و تثبیت محاضر شرع؛ ۵- تعیین يك نفر به سمت ناظر شرعیات در وزارت فرهنگ؛ ۶- جلوگیری از نشر اوراق مضرة و تعطیل مدارس بیگانگان.^(۲)

هر چند در مورد تاریخ دقیق پیشنهادات فوق تردید وجود دارد، لیکن عنوان این موضوعات که مورد پذیرش دولت نیز قرار گرفت، آشکار می‌سازد که انگیزه مهاجرت روحانیون اصفهان و حداقل رهبران آنان، تنها اصلاح قانون نظام وظیفه نبوده بلکه اصلاح بسیاری از امور نظامی، فرهنگی و اعاده اختیارات گذشته روحانیون از جمله حق دخالت آنها در امور مقننه، قضائیه و حتی مجریه را دنبال می‌کرده است. احتمال دیگری که وجود دارد این است که علمای مهاجر پس از درخواست آیه‌الله مدرس از آنان مبنی بر این که به جای پرداختن به امور جزئی، درصدد قطع ریشه فساد برآیند، به فکر افتادند تا دامنه اعتراضات خود را وسعت بخشند.

پس از اینکه هیئت علمیه مهاجرین مقاصد خود را به اطلاع مجلس^(۳) و دولت رساندند، پاسخهایی مبنی بر مساعدت در مورد تقاضاهایشان داده شد که مورد رضایت آنها

۱. خاطرات و خطرات، صص ۴۷۹ و ۴۸۰.

۲. نجفی، ص ۳۸۶ و مکی، پیشین، ص ۴۱۷.

۳. تلگراف علما به مجلس این چنین بود: «ما هیئت علمیه مهاجر که مدتی است در قم مقیم هستیم و از طرفی هم شیراز و اصفهان که البته مستحضرید تعطیل نموده‌اند تقاضای ما این است که راجع به نظام اجباری راه حلی پیدا نمایند، زیرا با وضعیت مردم و اینکه عده زیادی در مملکت بیکار هستند مناسبتر آن است که نظام داوطلبی در مملکت اجرا گردد. بنابراین برای تعیین تکلیف تقاضا می‌نماییم که مجلس شورای ملی راه حلی پیدا نمایند.» شکایت آقایان در جلسه خصوصی مجلس مطرح گردید ولی مورد قبول واقع نشد. مجلس در پاسخ به علما خاطر نشان کرد که در هنگام بررسی این قانون، منافع و مضار آن کاملاً سنجیده شد و سپس به تصویب رسید و در طرز اجرای آن به دولت تذکر داده شد که نسبت به ضعف رعایت‌های قانونی نمایند. نک: اطلاعات در يك ربع قرن، صص ۲۶ و ۲۷.

نبود. در یکی از تلگرافهای دولت (مخبر السلطنه) به تاریخ ۲ آبان ۱۳۰۶ با تأکید بر اینکه «در اساس جز قدرت و حیثیت اسلام و امنیت ملک و دفاع از حقوق ملت منظوری ملحوظ نیست» از علما خواسته شد تا بحث در مورد مطالب آنان با زیارت آقایان توأم باشد.^(۱)

دولت در صدد بود تا با آوردن علما به تهران، اجتماع آنان را پراکنده سازد و اولاً حالت تقدّسی که اجتماع آنان در قم ایجاد کرده بود از بین برود و ثانیاً در تهران آنان را تحت نظارت و کنترل خود درآورد. حاج آقا نورالله با روشن بینی و آگاهی پاسخ داد که به علت کسالت نمی‌تواند به تهران بیاید و با این عذر استقرار مهاجرین در قم تداوم یافت.

عدم دستیابی به موفقیت از سوی دولت، رضا شاه را شخصاً وادار به دخالت کرد. و در تلگرافی به علما در ۱۴ آبان ۱۳۰۶ با عنوان این موضوع که «هیچ مقامی در ایران حق ندارد در مصوبات مجلس تجدید نظر نماید»، قبول پیشنهاد علما را غیر مقدور دانست و نیز یادآور شد که «اوامر لازمه به متصدیان امر در رعایت تسهیلات در جریان اجرای قانون نظام اجباری شده است و عدم اطلاع آقایان از این اوامر» موجب مهاجرت آنان گردیده است. شاه با تأکید بر وظیفه دولت در ترفیه حال عموم منتهی از راه قانون، از علما خواست با توجه به اینکه هجرت به قم مستلزم خسارت اهالی اصفهان خواهد بود، به اتفاق عموم اشخاصی که به قم آمده‌اند به اصفهان معاودت نمایند، و به آنان اطمینان داد که با صدور اوامر لازمه به هیئت دولت تسهیلات لازمه در ضمن اجرای قانون رعایت خواهد شد.^(۲)

با توجه به تلگراف شاه در این تاریخ به نظر می‌رسد که هنوز رژیم از درخواستهای ششگانه علما مطلع نگردیده بود. از این رو درخواستهای مذکور به احتمال قوی پس از این تاریخ عنوان شده است. در تلگراف مورخ ۱۷ آبان مهاجرین و پاسخ ریاست الوزرا نیز نکته‌ای که حاکی از درخواستهای ششگانه باشد وجود ندارد. در تلگراف علمای مهاجر در این تاریخ خطاب به مخبر السلطنه گفته شده:

«به عرض عالی می‌رساند: بعد از تقدیم دعای دوام برکات نعمت وجود مبارک، در این موقع که صدای شیون و زاری از بسیاری از اهالی ایران بلند و اغلب با چشم گریان و در نهایت اضطراب و وحشت می‌باشند از جهت گرفتن نظام اجباری و هر کس بتواند

۱. برای اطلاع از متن تلگراف رك: نجفی، پیشین، صص ۴۰۱ و ۴۰۲ به نقل از روزنامه عرفان مهر ۱۳۲۴.

۲. همان، صص ۴۰۲ و ۴۰۳.

اقدامی در رفع این وحشت و اضطراب از چندین میلیون مردم بیچاره و زنهای دلسوخته پریشان بکند به فیض بزرگ نایل و سعادت دارین را حایز شده است. نظر به حسن اخلاق و صفات حسنه که از حضرت مستطابعالی محرز و مشهود است در مقام تصدیق برآمده که قرنهای میگذرد تا یک چنین موقعی به دست آید که انسان بتواند احیای چندین میلیون نفوس را بکند و آنها را دعاگوی ابدی خود قرار دهد و محبوبیت کامله عندالخالق والمخلوق پیدا کند و جامع سعادات نشأتین شود و کریمه احسن [...] احسن الله الیک را نصب العین خود فرموده و از هرگونه اقدامی که ممکن شود در رفع این خلق و اضطراب غفلت و مسامحه نکند. امتحان بسیار بزرگی است، نمی دانیم کسانی که این قانون را تصویب نموده اند چه اندازه از مفاسد آن غفلت نموده اند. اگر عقلای عالم بخواهند برای خرابی مملکت و اختلاف مابین دولت و ملت و تنفر آحاد اهل مملکت و فساد اخلاق و دیانت و از بین رفتن زراعت و کسب و تجارت آنها ترتیبی دهند بهتر از جعل یک چنین قانونی به دست نخواهند آورد. منتظر ظهور اقدامات عاجل هستیم.»

پاسخ هدایت (رئیس الوزراء) در همین تاریخ (۱۷ آبان ۱۳۰۶) اینچنین بود:

«عرض می شود: مرقومه محترمه هیئت علمیه واصل و بر مقاصد آقایان اطلاع یافته، لازم شد در جواب به استحضار آقایان معظم پرسیاند از بدیهیات است که هر حوضه [کذا] را باید اهل آن حوضه [کذا] حراست کنند، اگر شب دزدی به خانه برود اهل خانه پیر و جوان باید در حفظ اموال و ناموس خود درصدد دفاع برآیند و جوانان خانه بیشتر مکلف اند که رفع شر از آن خانه بکنند. همچنین اهل ده و [ناخوانا] اهل شهر. تاریخ نشان می دهد که هر وقت دشمنی به مملکتی روی آورده است به شهرها توجه داشته، چه مکنت و ثروت و اساس مرکزیت در شهر است. کسی با کوهها و صحرا جنگ ندارد؛ پس مردم شهری در درجه اولی مکلف اند وسایل حراست خود را فراهم کنند. سزاوار نیست مردم شهر در بستر بیشراقتی بخوابند و مردم ده را سپر بلای خود بکنند. تکلیف «واعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوکم» بر شهری و غیر شهری وارد است. مولای متقیان علیه الاف التحیه و الثنا می فرمایند: «فالجند باذن الله حصون الرعیه و زین الولاة و عزالدین و لیس یقوم الرعیه الابهیم» چه شده است که مسلمین از [ناخوانا] حتمیه خود شانه خالی می کنند در حکم امروزه که اسلحه عالم توپ و تفنگ

و طیاره و تانک است هر ملتی باید آداب استعمال آنها را بداند و رموز حرکات نظامی را بداند والا مقهور و مبتذل خواهد شد. تدارک نظام حفظ صحت ثغور مملکت [است] اگر این حفظ صحت به موقع به عمل آید ثغور مسلمین محفوظ می ماند و الا آنها که اسباب آماده دارند قومی را راحت نمی گذارند.

بطوری که در تلگرافات عدیده اشاره فرموده اند آه و ناله مادرها آقایان معظم را متأثر کرده است. چه تفاوت است بین ضجه و زاری زنهای [ی] شهری و زنهای دهاتی، غیر از اینکه ازدحام زنهای شهری منجر به بستن بازار و مزاحمت روحانیون گرام می شود. و چه فرق است بین خون جوانان شهری و جوانان دهات؟ چنین تبعیضی چه وجه شرعی و عرفی می تواند داشته [باشد]؟ نظام عمومی که به غلط به اجباری تسمیه شده در میان تمام ملل حیث متداول است، عقلاً ترتیب بهتری نیافته اند. به واسطه خدمت نظامی بنیه جوانان قوی می شود، اعضای آنها تربیت می یابد، روح عصیبت و غیرت در آنها دمیده می شود. کجای عالم است که مادرها اولاد خودشان را دوست ندارند؟ جوانان غیرتمند چه می توانند بکنند بهتر از حفظ ناموس مادر و خواهر خودشان و بالاتر از آن حفظ ملت و مذهب؟ کجا سزاوار است که روحانیون که باید روحیات ملت را تربیت نمایند اعتنا به تظلمات زنهای ناقص عقل نمایند به جای آنکه ایشان را ترغیب به غیرت و حمیت کنند؟ جوانان ایران از جوانان کجا عزیزترند؟

ارادتمند به عقیده عرض می کند که رفع این غلق و اضطراب مردم را به غلق و اضطراب شدیدتری گرفتار می کند. شأن آقایان معظم دلالت قوم است به مصالح خودشان...

شایسته است که امروز آقایان روحانیون فرمایش حضرت ختمی مرتبت را که می فرمایند: «الجنة تحت ظلال السيوف - الخیر کل الخیر فی السیف و تحت ظلال السیف» را گوشزد مردم غافل فرمایند و [از] مساعی بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی ارواحفاده در تقویت اسلام و تدارک عزت ملت و شوکت مملکت تقدیر نمایند.^(۱)

از آنجا که تا این تاریخ (۱۷ آبان ۱۳۰۶) در مکتوبات علما، بجز موضوع نظام وظیفه نکته دیگری وجود ندارد، می توان تصور کرد که آنان از این به بعد این توانایی را یافتند که

۱. سازمان اسناد ملی، اسناد کامپیوتری ۲۲۲۰۰۰۲۱۰۰۰.

پیشنهادات دیگر خود را مطرح کنند و در این مدت به دنبال ارزیابی شرایط و دریافت پاسخ سایر روحانیون شهرها بودند. البته پاسخ تمامی روحانیون برای مهاجرین رضایتبخش نبود کما اینکه:

«آنان به علما و هیئت علمیه مرکز (تهران) نامه‌های گله آمیز نوشتند و از تأخیر انجام مقاصد ملی خویش از يك طرف به پیشگاه ملت و از يك طرف به مقامات رسمی و دولتی گله و شکایت کردند.»^(۱)

اما از سوی دیگر فردی چون مدرس ارتباط مستقیم با مهاجرین داشت و از مساعدت و راهنمایی و دادن اطلاعات لازم دریغ نداشت.^(۲) بعید نیست که نظرات مدرس در ابراز تقاضاهای بعدی علمای مهاجر تأثیر گذاشته باشد.

به هر حال کار مهاجرین آن چنان بالا گرفت که تیمورتاش صحبت از به توپ بستن قم کرد.^(۳) برخلاف او مخبر السلطنه رئیس الوزرا که فردی درویش مسلک بود، همچنانکه از نوشته‌ها و پاسخهایش پیداست از حربه دین علیه خود روحانیون استفاده می‌کرد. او برای مقابله با قیام علمای اصفهان، طرفدار ایجاد روابط مستحکم با مراجع مقیم عتبات بود.^(۴) به هر حال دامنه قیام چنان وسیع بود که ظاهراً پای دولت انگلیس نیز به وسط کشیده شد.^(۵)

۱. نجفی، پیشین، ص ۴۱۱.

۲. همان، ص ۴۰۰.

۳. خاطرات و خطرات، ص ۴۸۰.

۴. همان، ص ۴۸۱.

۵. گزارش وزیر مختار انگلیس سر رابرت هنری کلایو در ۲۹ دسامبر ۱۹۲۷ / اوایل دی ۱۳۰۶ به وزیر خارجه انگلستان احتمالاً پیرامون اقدامات علمای مهاجر قم است و در این صورت به این واقعه ابعاد گسترده‌تری می‌بخشد. براساس این گزارش، در ملاقات خصوصی دبیر شرقی سفارت انگلیس (مستر هاوارد) با حاج مخبر السلطنه هدایت رئیس الوزرا، دیپلمات انگلیسی ضمن انتقاد از رویه تبعیض آمیز در سیاست خارجی ایران می‌گوید: وقتی دیده می‌شود که خود دربار سلطنتی این شایعات را پخش می‌کند که انگلیسیها علمای قم را بر ضد دولت تحریک می‌کنند، آن وقت چگونه می‌توان این اقدامات را که علناً صورت می‌گیرد با آن روح همکاری و دوستی که ما از هر جهت حق داریم از اولیای ایران انتظار داشته باشیم، تلفیق و سازش داد؟... نخست وزیر حاضر نشده بود صحت این شکایت را قبول کند و پرسیده بود که دلیل سفارت انگلیس برای طرح این اتهام چیست؟ مستر هاوارد جواب داده بود که برایش یقین حاصل است که تیمورتاش وزیر دربار خودش این حرف را زده و گفته است که انگلیسیها علمای قم را بر ضد دولت ایران تحریک می‌کنند. نک: محمود طلوعی. بازیگران عصر پهلوی از فروغی تافردوست (تهران، نشر علم، ۱۳۷۲) ج ۱، ص ۲۲۹.

سرانجام به دنبال رد و بدل شدن نامه‌ها و تلگرافهای متعدد، دولت تصمیم گرفت با علمای مهاجر به مذاکره بپردازد و از تقاضاهای آنان پروشنی آگاه گردد. در جلساتی که به این منظور در تهران جریان داشت روحانیونی چون امام جمعه تهران و ظهیرالاسلام به نفع دولت و برای پایان بخشیدن به اجتماع علما در قم تلاش می‌کردند.^(۱)

در ادامه فعالیت‌های علمای مهاجر، قرار شد تا شیخ کمال نجفی (فرزند آقا نجفی) معروف به شریعتمدار به تهران رفته و از نزدیک از جریان‌ات مطلع شده و علما را از تصمیم دولت آگاه نماید. وی به حضرت عبدالعظیم آمد (۱۴ جمادی الثانی) ابتدا منزلش محاصره گردید، ولی پس از چند دید و بازدید، ترتیب ملاقات او (به همراه بحر العلوم رشتی) با شاه در ۱۵ آذر به وسیله آقایان امام جمعه تهران و ظهیرالاسلام داده شد.

در این دیدار که به مدت دو ساعت به طول انجامید، شاه با خونسردی کامل، وی را از انجام تمام تقاضاهای مهاجرین مطمئن ساخت^(۲) و خواستار خاتمه مهاجرت علما گردید و قرار شد به منظور هماهنگی و توافق، نمایندگان دولت شامل رئیس الوزرا (مخبر السلطنه هدایت) وزیر دربار (تیمورتاش) امام جمعه و ظهیرالاسلام، خدمت آقایان مهاجرین برسند. شریعتمدار نیز طی تلگرافی توافق مذکور را به اطلاع آقا نورالله و سایرین رسانید.^(۳)

در نیمه جمادی الثانی جلسه‌ای با حضور طرفین صورت گرفت، ابتدا توافقی حاصل نشد. نمایندگان دولت مدت يك هفته در قم ماندند و نتیجه آن شد تا دربار رسماً تقاضای روحانیون را بپذیرد و انجام آن را متعهد شود.^(۴) در این زمینه صورت جلسه‌ای نیز تنظیم گردید و تصاویر تعهدنامه به ایالات و ولایات فرستاده شد.^(۵) در تاریخ ۲۱ آذرماه ۱۳۰۶ وزارت دربار پهلوی اعلامیه‌ای خطاب به حجج اسلام صادر کرد و در آن با اشاره به

۱. نك: خاطرات و خطرات، صص ۴۸۱ و ۴۸۲.

۲. همان، ص ۴۸۱. مخبر السلطنه می‌نویسد: در این دیدار صحبت از رجوع ثانوی به مجلس بود. شاه را نرم دیدم. گفتم خدمت نظام، وظیفه هر جوانی است و مصلحت مملکت و من مسئول، تغییری در امر داده نمی‌شود مگر اینکه شاه مسئولیت را از من سلب بفرمایند.

۳. نك: مکی، ج ۴، صص ۴۲۸ و ۴۲۹.

۴. خاطرات و خطرات، پیشین. به گفته هدایت «صلح شد به اینکه مقام علمای خسته در مجلس محفوظ باشد که مدرس یکی از ایشان شد [عدم] اتفاق کامل مجال نداد که چهار نفر دیگر معین شوند».

۵. مکی، پیشین، ص ۴۳۲. لازم به تذکر است که تاریخ این تعهدنامه ۲۱ آذر ۱۳۰۶ عنوان شده که احتمال خطا در آن وجود دارد.

مذاکرات شفاهی اخیر و علاقه‌مندی کامل شاه در خدمت به اسلام و مملکت، به اطلاع رساند که درباره قانون نظام اجباری خود دولت و وزارت جنگ پس از تجارب حاصله و مطالعه بر روی قانون مزبور، آن را برای تجدید نظر به مجلس شورای ملی پیشنهاد خواهند کرد. در مورد حضور پنج نفر از علمای طراز اول در مجلس شورای ملی پس از بیان سابقه موضوع گفته شده:

«لازم است که به ترتیبی که در قانون اساسی مقرر و معین شده است رفتار شود. مسلّم است که از طرف دولت هیچ نوع معارضه با بودن طراز اول در مجلس نبوده و در موقع خود مساعدت لازم به عمل خواهد آمد.»
درباره سایر درخواستهای علمای مهاجر به آنان اطمینان داده شد که:

«دولت دستور خواهد داد که مأمورین دولت مراقبت کامل نمایند و نیز از طرف دولت که خود نیز نهایت علاقه را به جلوگیری از منهیات شرعیه دارد اوامر مؤکد صادر خواهد شد که جلوگیری لازم به عمل آورند. اما در باب محاضر شرعیه نظر به آنکه مربوط به مقامات مقننه است مراجعه می‌شود و انجام تقاضای آقایان خواهد شد و همچنین در باب ناظر شرعیات و جلوگیری از جراید و مدارس خارجه در حدود قانون دولت در اجرائیات مضایقه و خودداری نمی‌کند.»

در خاتمه این تعهدنامه که توسط مهدیقلی هدایت و تیمورتاش امضا شد اظهار امیدواری شده که با حسن استقبال دولت از مقاصد علما، آقایان به اوطان خود مراجعت فرمایند.^(۱)

به دنبال این تعهدنامه، از طرف علما تلگراف سپاسگزاری به شاه مخابره گردید. از سوی شاه نیز در ۲۳ آذر ۱۳۰۶ تلگرافی در پاسخ آنان به این شرح ارسال گردید:

جنابان مستطابان حجج اسلام حاجی آقا نورالله مجتهد و فشارکی و حاجی شیخ کمال الدین و سید العراقین دامت افاضاتهم. تلگراف جنابان عالی واصل گردید. از اینکه رئیس دولت و وزیر دربار موفق شده‌اند مکنونات خاطر ما را آنطور که منظور نظر بود ابلاغ و اظهار نمایند مسرت خاطر داریم. چنانکه البته به جنابان عالی مشهود و معلوم شده

۱. مأخذ قبلی، صص ۴۲۳ و ۴۲۴ و نیز: نجفی، اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت بیدارگرانه حاج آقا نورالله اصفهانی، صص ۴۰۷ و ۴۰۸.

است هیچ وقت منظوری جز حفظ عظمت و شوکت اسلام و رعایت مقام و احترام پیشوایان روحانی نداشته و همیشه علاقه‌مند به این مقصود بوده و هستیم که اجرای عقاید و نیات ما نسبت به سلسله علمای اعلام و ترویج شعایر مقدسه اسلامی با هیچ مانع و عایقی مصادف نشود. امیدواریم علمای اعلام نیز این نیت و عقیده را که البته مقرون به خیر و صلاح مملکت و حفظ عظمت دیانت است همه وقت حسن استقبال نموده با ابراز صمیمیت بیش از پیش خاطر ما را قرین خرسندی و مسرت دارند.^(۱)

بدیهی بود که تعهدات دولت و شاه وعده‌های سر خرمن بوده و ضمانت اجرایی نداشت. هدف دولت آن بود تا مهاجرین را دلخوش ساخته و با وقت‌کشی و پشت هم اندازی آنان را خسته و تجمعیان را از بین ببرد. از دیگر سو تصمیم آقا نورالله این بود که پیش از تحقق مواد توافق شده قم را ترك نکند، اما برخی از علما چنین نظری نداشتند و شاید کار را تمام شده می‌پنداشتند. سردی هوا و ناراحتی وضع زندگی در دوران مهاجرت عاملی مهم در تصمیم علما به شمار می‌رفت. بنابراین تعدادی از آنان (فشارکی، سید العراقین، دهکردی و شیخ مهدی نجفی) قم را ترك گفتند که موجب تألم روحی آقا نورالله اصفهانی شد.^(۲)

در این میان دولت سعی داشت با تطمیع برخی از روحانیون آنان را ترغیب به بازگشت به شهرهای خود نماید و در مواردی در این کار موفق گردید.^(۳) این نکته مؤید این مطلب است که بسیاری از علمای مهاجر اهل مبارزه نبودند و یا آنکه به دنبال اهداف دیگری بودند،^(۴) از این رو حاج آقا نورالله چاره‌ای نداشت تا با همسفران خود مدارا کند.^(۵)

۱. اطلاعات در يك ربع قرن، ص ۲۷ همچنین صفایی، رضا شاه کبیر و تحولات فرهنگی ایران، ص ۳۲. لازم به تذکر است که در جلد چهارم تاریخ بیست ساله ایران، تاریخ تلگراف مذکور يك جا ۲۳ آذر ۱۳۰۶ (ص ۴۲۳) و در جایی دیگر ۳۰ آذر ۱۳۰۶ (ص ۴۱۷) ذکر گردیده. به طور کلی وقایع نگاری این رویداد قابل تأمل است.

۲. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴، ص ۴۳۳.

۳. نجفی، ص ۴۱۰ می‌نویسد: پولهایی که توسط عوامل رضا شاه به قم می‌رسید از در خانه بعضی از علما برنمی‌گشت. رازی نیز می‌نویسد: [دولت] عاقبت به هر راه تدلیس و وعده‌های کاذبانه که بود در مردم اختلاف و به واسطه رشوه دادن به بعضی گرگان متلبس به لباس میش، نفاق و تفرقه میان مردم انداخته و کم‌کم از اطراف آقا نورالله پراکنده نمودند. تا آن مرد مجاهد الهی تصمیم به مراجعت گرفت. نک: آثار الحجج، ص ۳۰.

۴. نمونه‌هایی از درخواستهای کوچک برخی از روحانیون موجب تغییر حاج آقا نورالله شده بود. نک: مکی، پیشین، ص ۴۳۱ به نقل از مجله خواندنیها و نیز: حکمت، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، ص ۲۰۷.

۵. نجفی، ص ۴۰۹.

با پافشاری سایر مهاجرین و ارسال تلگرافهایی به مجلس و دولت مبنی بر اجرای توافقات به عمل آمده، دولت تصمیم گرفت برای انجام درخواستهای هیئت علمیه مهاجر لایحه‌ای به مجلس بدهد. این لایحه در ۲۷ آذر ۱۳۰۶ به مجلس ارائه شد.^(۱) اما پیش از آنکه این لایحه در مجلس مطرح شود، حاج آقا نورالله در اول رجب ۱۳۴۶ / ۴ دی ۱۳۰۶ درگذشت. با مرگ رهبر نهضت، سایر روحانیون به اوطان خود بازگشتند و دولت نیز توافقات خود با روحانیون را به بوته فراموشی سپرد.

درمورد مرگ حاج آقا نورالله برخی آن را معلول کسالت دیرین می‌دانستند، ولی شهرت بیشتر این بود که پلیس قم او را به وسیله آشپز مخصوصش مسموم کرده است. همچنین گفته شده که در این اواخر، نامه‌ای از سوی میرزا صادق آقا تبریزی - چهره برجسته روحانیون آذربایجان - به قم رسید که در آن اطلاع داده شده بود که ایشان عازم قم هستند.^(۲) در هنگامی که دولت به دنبال پراکنده ساختن تجمع علما بود، حضور مجتهد متنفذ آذربایجان بر مشکلات می‌افزود، لذا سریعاً توطئه قتل حاج آقا نورالله به مرحله اجرا در آمد و از کسالت ایشان بلافاصله بهره‌برداری شد و بطوری که مشهور است پزشک احمدی معروف با تزریق آمپول وی را به شهادت رساند.^(۳) علاوه بر حاج آقا نورالله اصفهانی، گفته شده که آیه‌الله خاتون آبادی نیز که عازم مشهد بود بر سر راه خود در شاه عبدالعظیم مریض شد و با تزریق آمپول مشکوک پس از چندی در اصفهان درگذشت.^(۴)

به این ترتیب مهمترین قیام علما در سالهای آغازین سلطنت رضا شاه، با استفاده از سیاستهای مذاکره، بایکوت و تطمیع از بین رفت. در این قیام، بنا به اظهار علی اصغر حکمت، کمک معنوی و حمایت دوسه تن از علمای عالیقدر که همه موقع شناس و مآل اندیش بودند به سیاست رضا شاه یاری کرد.^(۵)

۱. صفایی، پیشین، ص ۳۳.

۲. مکی، پیشین، ص ۴۳۴.

۳. همان، صص ۴۳۴-۴۳۷.

۴. نک: مدرس مجاهدی شکست ناپذیر، صص ۱۷۱ و ۱۷۲ به نقل از آیه‌الله حاج سید اسدالله روضاتی.

۵. حکمت، پیشین، ص ۲۰۷.

۳-۹۱- علما و قیام حاج آقا نورالله اصفهانی

علمای داخل و خارج ایران نظرات و عملکرد مختلفی را در هنگام مهاجرت علمای اصفهان بروز دادند. در گزارش نصرت‌الدوله فیروز (وزیر مالیه) به تیمورتاش (وزیر دربار) که حاوی اظهارات درگاهی رئیس کل نظمیه است، اشاره‌هایی به اقدامات و موضع‌گیریهای علما و روحانیون در ابتدای این ماجرا شده که به قرار زیر است:

- در شهر، علما اجتماعاتی کرده و خیالاتی داشتند، می‌خواستند بیانیه هم منتشر کنند ظاهر امر سید سرابی موضوع است ولی البته حضرات نظریات دیگر دارند. آقای درگاهی مذاکراتی با آنها بوسیله واسطه کرده و از قراری که اظهار می‌کردند جلوگیری به عمل آمده است و بیانیه را هم جلوگیری کردند.

- از انتشار نطق در شفق متأثر بودند که چرا بدون مشورت ایشان شده و مستمسکی به دست بعضی‌ها بدهند. بنده توضیح دادم که برعکس نتیجه حاصله که تسکین خاطر آقایان باشد یا بالاخره بعد از مذاکراتی که لازم بود خود ایشان را قانع کردم.

- در قم هم اقداماتی در دست دارند. از قراری که آقای درگاهی می‌گفتند آقای شیخ عبدالکریم اعراض کرده و خارج شده است که در این جریانها مداخله نداشته باشد.

- آشتیانی از قرار معلوم خیلی اشتلم می‌کند. درگاهی می‌گفت که در روز جمعه او هم به منزل ایشان آمده و خیلی صحبت کرده بودند، تصور می‌کردند که قدری ملایم بشود.

- آقای مدرس هم از قرار مذکور که دور و نزدیک قضایا را نظارت می‌کنند و احتمالاً در موقع که گزک را دادند.^(۱)

گفته شده که مدرس معتقد بود به جای پرداختن به امور جزئی، علما می‌بایست به دنبال موضوع اصلی یعنی ساقط کردن رضا شاه باشند.^(۲) او بعلاوه به قم رفت و در جلسات مهاجرین شرکت کرد و آنان را در جریان مسائل مملکتی گذاشت و ترغیب کرد که درصدد قطع ریشه فساد باشند.^(۳)

۱. به نقل از: باقر عاقلی. نصرت‌الدوله فیروز از رویای پادشاهی تا زندان رضا شاهی. (تهران. نامک. ۱۳۷۳) صص

۲۱۸ و ۲۱۷

۲. علی مدرسی. مدرس شهید نابغه ملی ایران (اصفهان، بنیاد فرهنگی بدر، ۱۳۵۸) ص ۳۴۵.

۳. مدرسی و دیگران، مدرس، ج ۱، ص ۲۴۸.

هیئت علمیه مرکز شامل حجج اسلام سید محمد بهبهانی، سید رضا فیروزآبادی و میرزا هاشم آشتیانی ضمن آنکه بر قوی شدن دشمنان اسلام و سعی آنها در امحای آثار اسلام تأکید داشتند، درمورد همزاهی با علمای مهاجر اظهار داشتند:

«این داعیان و تمام اسلامیان از حرکت و نهضت آن حصون اسلام کمال تشکر و امتنان داریم و نیل به نعمت فتح و نصرت را امیدواریم و از یوم ورود آن ذوات مقدسه به بلده طیبه دست از وظایف شخصیه کشیده و در تحصیل مرام و مقصود سعی داشته و داریم. و تقاعد و تکامل را در آن مورد حرام و غیر مشروع می‌دانیم. البته آن ذوات مقدسه تصدیق می‌فرمایند که تمام ابواب حرکت و قیام بر روی این داعیان مسدود و از همه جهت محصوریم. مع هذا کمال امیدواری را داریم که از همم عالیه و انفاس قدسیه آن ذوات مقدسه مغلوب نگردیم و بعون الله و حسن تاییده چندان طول نکشد که حجج اسلام مقضی المرام به وطن مألوف با نهایت عزت و سعادت مراجعت نمایند و به ارسال مراسلات مسامحه و مضایقه نفرمایند و داعیان را به دستورات لازمه و هرگونه مؤثر و فرمایش قرین استظهار... بفرمایند.»^(۱)

با این پاسخ محترمانه، علمای تهران از پیوستن به مهاجرین خودداری کردند و همین موضوع موجب گله و شکایت علمای اصفهان از آنان شد. علمای تهران پس از اطلاع از شکایات علمای مهاجر نامه دیگری به قم ارسال نمودند که در آن آمده بود:

«مرفومه شریفه... خیلی مورد تعجب و تأسف واقع گردید که آقایان عظام - دامت برکاتهم - گمان فرمودند و یا احتمال دادند که آقایان هیئت مقدسه علمیه مرکز اعلی الله بدین بلیه عظمی عمومی و مصایب مسلمین شرکت ندارند و یا غفلت از ادامه وظایف خود دارند... حاشا ثم حاشا. البته به عرض آقایان اعلام رسیده که قریب یک ماه است که تمام آقایان حجج اسلام و حصون ایمان - دامت برکاتهم - از امورات شخصیه و مشاغل نوعیه خود دست برداشته‌اند و متفقاً به کلمه واحده در مقام چاره جویی و اصلاح و انجام مقاصد مشروعه که اساساً راجع است به حفظ نوامیس اسلامی و ودایع الهیه و جلوگیری از هر قبیل قوانینی که برخلاف قوانین مقدسه اسلام وضع شود قیام و اقدام دارند، بالاخص در قضیه نظام اجباری که فوق العاده از حد تحمل خارج و طاقت فرسا است... ان شاء الله

۱. نجفی، پیشین، صص ۴۱۱ و ۴۱۲.

تعالی از هیچگونه اقدامات مقتضیه ارجاع اوامر مقدسه خودداری نخواهد شد...»^(۱)
 علاوه بر نامه‌های مشترك تحت عنوان «هیئت علمیه مرکز»، هریك از سه فرد مذکور پاسخهای جداگانه‌ای نیز به علمای مهاجر ارسال داشتند و ضمن تجلیل از اقدام آنان، از پیوستن به آنان عذر خواستند.^(۲)

موضعگیری کجدار و مریز علمای تهران نمی‌بایست دور از انتظار باشد. آنان به‌طور سنتی سابقه روابط با دولت و دربار داشتند و نمی‌توانستند صریحاً اقدامی علیه آن انجام دهند. حتی در جلسات تشکیل شده در دربار از آنان انتظار مساعدت می‌رفت و هنگامی که برخی از علمای تهران سعی کردند تا حالتی بیطرف داشته باشند، از سوی دولت مورد انتقاد واقع شدند.^(۳)

شخصیت مهم دیگری که به درخواست علمای مهاجر پاسخ داد، آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی بود که موضعگیری وی از اهمیت زیادی برخوردار است. اجمالاً آنکه وی رویارویی صریح با رضا شاه را به مصلحت نمی‌دید و آمادگی خود برای مساعدت به علما را در صورتی که منجر به فساد و آشوب در بلاد نگردد (یعنی مشروط) اعلام داشت.^(۴) دیگر علمایی که مهاجرین اصفهان از آنان همیاری خواستند، روحانیون بروجرد بودند. براساس گزارش نظمیه بروجرد در ۲۳ مهر ۱۳۰۶، دربین اهالی شایع بود که شیخ عبدالکریم حائری تلفنی با آقا شیخ حسین مجتهد و او نیز با حاج آقا عبدالحسین طباطبائی [با حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی اشتباه نشود] و سایر علما مذاکره نموده و شخص اخیر اعلام داشته با تمام آقایان به قم حرکت خواهیم نمود، ولی آقا شیخ حسین مجتهد با توجه به حساسیت اوضاع لرستان امکان حرکت تمامی علما را میسر ندانسته بود.

۱. مأخذ قبلی، صص ۴۱۲ و ۴۱۴.

۲. همان، صص ۴۱۴ و ۴۱۵.

۳. مخبرالسلطنه می‌نویسد: در غوغای قم دعوتی کردم که در منزل من با حضور تیمورتاش صحبتی بشود و در اصلاح غایله قم [روحانیون تهران] شرکتی داشته باشند. امام جمعه تهران و ظهیرالاسلام آمدند، تیمورتاش هم حاضر شد. [اما] امام جمعه خوئی و میرزا سید محمد بهبهانی نیامدند. بعدها سؤال کردم چرا خودتان را دور می‌گیرید ضرر به اساس می‌زنید؟ گفتند حاجی آقا جمال [برادر آقا نورالله] استکاف کرد روز به روز از عظم [= عظمت] علما کاست. رك: خاطرات و خطرات، ص ۴۸۲.

۴. نك: فصل هفتم همین كتاب.

در گزارشهای بعدی، تلفن آیه الله حائری به بروجرد تکذیب شده و نام دو تن دیگر از علما آورده شده و نیز عنوان شده که از طرف علمای بروجرد جواب مساعد داده نشده است. بنا به ادعای کفیل حکومت بروجرد و لرستان، با آقایان گفتگو به عمل آمده و آنها را از يك سو از نتیجه وخیم این اقدام، بیمناك ساخته و از سوی دیگر به مراحم دولت مستظهر داشته و در نتیجه تصمیم به عدم مداخله و جواب منفی به آقایان قم گرفته شد (۲۵ مهر). برحسب تحقیقاتی که حکومت از طریق برخی طلاب به دست آورده بود از طرف مهاجرین قم درخواستهایی چه تلفنی و چه با نامه از روحانیون بروجرد شده بود، ولی:

«حاج آقا عبدالحسین طباطبائی و آقا شیخ حسین صراحهتاً جواب داده اند آقایان بروجرد هیچوقت داخل سیاست دولتی نبوده و نیستیم و از اینگونه کارها همیشه خارج و کناره جویی کرده ایم، مخصوصاً آقای آقا شیخ حسین جواب داده است اولاً ناخوش و کسالتی دارم، بعد هم هیچ وقت حاضر نیستم داخل در سیاست شوم يك لقمه نان راحت می خورم و دعاگوی دولت هستم.»

براساس گزارش دیگری آقا شیخ حسین در گفتگوی تلفنی با علمای مهاجر از آنان درباره علت مهاجرت و اقدام آیه الله حائری سؤال نموده و چون می شنود که وی اقدامی نکرده پاسخ را موکول به بعد می نماید و در ادامه بنابر اظهار نظر برخی از افراد پذیرفت که اگر تمام ایران هم اقدام نمایند، بروجرد ابداً نمی تواند اقدامی بکند. حاج آقا عبدالحسین هم اظهار داشت که خود من با فامیلی که داریم در این امورات هیچ مداخله نکرده و نمی کنم و بروجرد هم امروز جای اینگونه مذاکرات نیست.^(۱)

به این ترتیب با توجه به وضعیّت خاص منطقه ای و تلاش حکومت که همراه با ارباب و تحجیب قلوب بود و نیز دوری گزینی علمای بروجرد و پیروی آنها از خط مشی آیه الله حائری، آنان نیز پاسخ منفی به درخواست مهاجرین دادند.

علمای خراسان در بدو امر از اقدام علمای اصفهان حمایت نمودند. در این باره در گزارش نصرت الدوله به تیمورتاش - که بخشهایی از آن قبلاً ذکر شد - گفته شده:

- از مشهد تلگرافاتی رسیده که آقازاده و آشتیانی از آنجا خیلی اقدام می کنند.

تلگرافی هم در جواب متحد المال به رئیس الوزرا داده اند که گویا بدو سخت است ولی

۱. سازمان اسناد ملی ایران، شماره تنظیم ۱-۱۹۰۱۲، پاکت ۳۱۶۳.

هنوز ندیده‌ام.^(۱) در هر حال قسمت مشهد محتاج به دستور اکید شما است که باید از آن غفلت نفرمائید.^(۲)

علمای مشهد در همین ایام نمایندگانی را برای ایجاد وحدت رویه میان تمامی علمای ایران به برخی شهرها روانه ساختند، اما با ناکامی مواجه شدند. پس از این ناکامی بود که آنها نیز عقب نشینی کردند. در بخشی از يك گزارش به تاریخ ۱۶ آذر ۱۳۰۶ آورده شده: «با اقداماتی که شده است آقایان [قمی، آقا زاده و آشتیانی] حاضر برای هرگونه مساعدت و فداکاری شده، ضمناً استدعایی که دارند این است به هر نحو مقتضی باشد از طرف قرین الشرف بندگان اعلیحضرت اقدس شهریارى ارواحنا فداه نسبت به متوقفین قم اظهار مرحمتی شود که با استظهار کامل مراجعت نمایند. حتی حاجی آقا حسین قمی داوطلبانه حاضر شده به قم برود و آنها را به اصفهان ببرد و در صورت تصویب به شیراز نیز مسافرت نموده آنجا نیز اقدامات مؤثر بنماید.»^(۳)

از روحانیون شاخصی که از علمای اصفهان پشتیبانی کرد میرزا صادق آقا تبریزی بود که با ارسال نامه‌ای خبر عزیمت خود به قم را داد، اما هنگامی به قم رسید که حاج آقا نورالله از دنیا رفته بود.

علمای فارس نیز دو تن از روحانیون سرشناس (سید عبدالباقی موسوی شیرازی و سید عبدالله شیرازی) را به قم فرستادند، ضمن آنکه همزمان با اصفهان و مقارن مهاجرت علمای آنجا به قم، شیراز در آشوب به سر می‌برد.

جریان مهاجرت علمای اصفهان به قم و نحوه خاتمه یافتن آن، بعدها به عنوان يك موضوع محرمانه تلقی می‌شد و رژیم از روشن شدن اذهان در این باره جلوگیری می‌کرد. در گزارشی از نظمیۀ اصفهان به تاریخ ۲۷ خرداد ۱۳۰۷ آورده شده است:

«صدرالمحدثین که به واسطه پاره‌ای [مذاکرات منبری خود مورد تعقیب واقع و ملتزم شده بود که دیگر صحبتی ننماید بنا به تحریک يك عده از مخالفین جریان انتخابات آنجا سید محمدتقی واعظ را که در قم با آقایان مهاجرین مساعدت می‌نموده و اخیراً به

۱. درباره تلگرافات مذکور رک: فصل چهاردهم همین کتاب.

۲. عاقلی، پیشین. ص ۲۱۸.

۳. سازمان اسناد ملی ایران، شماره تنظیم ۵-۱۱۶۰۰۱، پاکت ۸۹.

اصفهان آمده محرك شده که در منبر امامزاده اسمعیل رفته به بعضی مذاکرات مبادرت می‌نماید و مشارالیه نیز در شب ۱۲ ماه جاری در محل مزبور رفته پس از يك رشته مذاکرات اهالی را در شب آینده دعوت نموده که قضیه مهاجرت آقایان قم و عملیات خود را نقل نماید. نظمیه اصفهان به وسایل مقتضیه از اقدامات مشارالیه جلوگیری نموده است.^(۱)

۹۲- آیه‌الله فشارکی:

با گذشت مدتی از عمر رژیم پهلوی، رواج فساد و فحشا حتی روحانیون خوشبین به حکومت را به واکنش وادار نمود. منجمله آیه‌الله فشارکی از علمای مهاجر به قم، یکسال پس از این واقعه، درمورد گسترش فحشا و علنی شدن آن و عدم تعرض به فواحش و فسّاق آنها در اصفهان نامه تکان دهنده‌ای خطاب به مخبرالسلطنه رئیس الوزراء نوشت. نامه فشارکی به تاریخ ۱۲ شعبان ۱۳۴۷ (ورود به کابینه ریاست الوزراء ۱۱ بهمن ۱۳۰۷) می‌باشد و از این قرار است:

«مقام منبع اجل حضرت اشرف ریاست وزراء عظام دامت شوکته

بعد از تقدیم تشکرات فائقه و اهداء دعوات کافیه عرضه می‌دارم که سکوت خودم را در اوضاع کنونی منافی با عوالم دولتیخواهی و تقصیر دیدم، لذا بعد از تأملات بسیار عقیده داعی بر تصدیع مقام عالی گردید که به عمق عرایض عالی و به حقیقت دعوی احقر به علاقه‌مندی به دوام این نعمت عظمی وجود اعلیحضرت سلطان اسلام پناه تصدیق می‌فرماید و آن اوضاع فعلیه این است که بطور[ی] منافیات اسلامیة رسمی شده که نسخ اسلام و اسلامیت را خلع دین اسلام را به آزادی از دیانت اسلامی فسقه و فجره علناً ادعا می‌کنند زیرا که آزادی فواحش بطوری مشهود است که از دو ساعت به روز مانده الی چهارپنج ساعت از شب گذشته کالسکه‌های فواحش با کالسکه‌های فسّاق آنها بلکه بعضی در يك کالسکه از چهارباغ کهنه اصفهان که مدرسه سلطانیه مشتمل بر قریب به صد طلبه در آن چهارباغ است و عبور هواخوری سه چهار هزار نفر در آن است حرکت می‌کنند به آخر هزار جریب که متصل به جلغا می‌باشد و در اواخر این هزار جریب اراضی

۱. مأخذ قبلی، شماره تنظیم ۱-۱۹۰۱۲، پاکت ۳۱۵۳.

بائره آنجا بساط فجور به انواعه آزاد است. العجب که ثقه به جهت احقر نقل کرد در شوارع متصله اشتغال به زنا دارند و این چهارباغ کهنه در وسط شهر است فعلاً و در حین چهارباغ فواحش پیاده و فسقه با هم سیر دارند. فواحش به خودنمایی مشغول، بازار نمایش و ارتباط فسقه با فواحش بسیار و اما بیوتات و خانه‌هایی که متعدد است برای اجتماع فواحش و فسقه در خود شهر بسیار است و اشخاصی که در بلاد خارجه که مذهب رسمی آنها اباحه می‌باشد بودند می‌گویند به مثل اصفهان در شدت و رواج نمی‌باشد. مسئله مزاجه و نجابت منسوخ، بلکه اباحی مذهب‌ان علنی شده و جدیداً با دخترهای خود با سر باز در طرق دانه دانه دارد رواج می‌گیرد. الغرض مذهب رسمی آزادی مذهب است و منکرات سابقه منحصر به فواحش نیست. آمردان و بی‌ریش بازان مانعی ندارند بعضی را مقدسین به خیالهای سابق به بعضی محاکم می‌برند احراز تراضی آزاد هستند و متعرض یکی از فواحش یا فسقه مجازات جنایتی دارند. خیلی شرمنده هستم از طول عریضه، غرض اینکه کلمه نسخ اسلام مقرون شده به معزولیت علما و از مزاحمت منکرات و اتحاد شکل را به اسم خلع و سلب اسلامیت نسبت دادند. بی‌دیانتها مقام اسلام پناهی اعلیحضرت را به اغراض خود رعایت نکردند ماه رمضان. اگر اینطور بوده باشد باید در خانه نشست. تصدیق می‌فرمایید که این ترتیبات را نباید به حال خود گذاشت. مفاسد [او] لا تُعَدَّ ولا تُحصی شده است. یکی قطع نسل، یکی امراض متعدده و غیر ذلک خدا شاهد است که اگر چنانچه میسر بود به غاری پناه می‌بردم. در خاتمه از مقام اجل عالی تقاضا دارم که البته دستور در جلوگیری بفرماید.»^(۱)

۹-۳- سیده نصرت بیگم امین مشهور به بانوی ایرانی (۱۲۶۵-۱۳۶۲ ش) در هنگامی که سیاستهای تجددگرایانه توسط برخی از زنان غربزده تبلیغ می‌شد و از سویی دیگر دیدگاه سنتی مانع تحصیل زنان بود، خانم امین با کوششی کم نظیر و با وجود مشکلات فراوان به تحصیل و معارف اسلامی تا مدارج عالی همت گماشت و پس از تغییر رژیم قاجار و حاکمیت غربگرایان نیز همچنان به پاسداری از فرهنگ اسلامی پرداخت. مراتب علمی این بانوی فرزانه حتی در دوره رضا شاه بر اهل فن پوشیده نبود.

۱. مأخذ قبلی، اسناد وزارت داخله. شماره تنظیم ۱۰۳۰۰۳، پاکت ۳۲۵۳.

کتاب *اربعین الهاشمیّه* که ایشان در محرم سال ۱۳۵۰ / خرداد ۱۳۱۰ موفق به تألیف آن شد؛^(۱) بیانگر مقام علمی این بانوی مجتهد است. این کتاب به زبان عربی و مشتمل بر چهل حدیث در توحید و صفات خداوند و اخلاق و احکام شرعی و متضمن بیانات فلسفی، عرفانی، اصولی و فقهی بود. کتاب فوق در سال ۱۳۵۶ ق به چاپ رسید.^(۲)

این بانوی پرهیزکار در چهل سالگی به درجه‌ای از مقام علمی نایل شد که بعضی از علما و مراجع تقلید داخل و خارج ایران - البته پس از امتحان و طرح پرسشهای بسیار و دریافت جوابهای مکفی و مطمئن - به ایشان اجازه روایت و اجتهاد دادند. از علمای داخل ایران از *آیة الله محمدرضا نجفی اصفهانی* (متوفی ۱۳۶۲ ق) و از علمای نجف از *آیة الله محمدکاظم شیرازی* و *آیة الله ابراهیم شیرازی اصطهباناتی* می‌توان یاد کرد. قابل یادآوری است که اجازه اجتهاد علمای نجف به تاریخ صفر ۱۳۵۴ / اردیبهشت ۱۳۱۴ بوده است. همچنین *آیة الله حائری* در ذیل اجازه *آیة الله محمدکاظم شیرازی*، اجتهاد خانم امین را تصدیق کرده و چنین نوشتند:

«آنچه را آقای محمدکاظم شیرازی نوشته‌اند، صحیح است. امیدوارم آن بانو مرا از دعای خیر در جاهایی که گمان اجابت می‌رود فراموش نکند. همانطور که بنده ایشان را از دعای خیر فراموش نمی‌کنم.»^(۳)

از سوی دیگر مقام علمی این بانوی گرامی چنان بود که برخی از علما درصدد کسب اجازه روایت از ایشان برمی‌آمدند که می‌توان به اجازه *آیة الله مرعشی نجفی* از ایشان به تاریخ اول محرم ۱۳۵۸ / بهمن ۱۳۱۷ اشاره کرد.^(۴) درباره استفاده از نام مستعار «بانوی ایرانی» از سوی مجتهد امین، به قول نویسنده علمای معاصرین «آن مخدّره عالمه از افشای امر خود و ابراز خصوصیات و وضعیّات خویش کمال مضایقت» را داشت. با این

۱. علمای معاصرین، ص ۳۲۵. در برخی منابع پایان تألیف کتاب محرم ۱۳۵۵ ق ذکر شده است. از جمله نک: مجموعه مقالات و سخنرانیهای اولین کنگره بزرگداشت بانوی مجتهد سیده نصرت امین (ره) (تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲) ص ۲۷۵.

۲. خانبابا مشار، فهرست کتابهای چاپی فارسی، ج ۱.

۳. علمای معاصرین، صص ۳۱۳-۳۱۵ و نیز: یادنامه بانوی مجتهد حجة الاسلام والمسلمین سیده نصرت امین (تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۲)، صص ۱۵-۲۱ همچنین: مجموعه مقالات و...، پیشین، صص ۲۶۹-۲۷۴.

۴. یادنامه بانوی مجتهد...، پیشین، صص ۲۱ و ۲۲ و نیز مجموعه مقالات...، پیشین، صص ۲۷۴ و ۲۷۵.

حال احتمال داده شده که این موضوع، واکنش علیه سیاست تجدد خواهی دوره رضا شاه در بی هویت ساختن زنان بوده است.^(۱)

قابل یادآوری است که مجتهد امین خواهر حاج سید حبیب الله امین (امین التجار) نماینده دوره چهارم مجلس بود که بعداً به دلیل آزادیخواهی مورد غضب رضا شاه واقع شد و تبعید گردید. برخلاف وی، مجتهد امین بنا به اظهار فرزندشان (محمد علی امین) بکلی از سیاست به دور بود.^(۲) این در حالی است که برخی، توصیه ایشان به شرکت زنان در مسائل اجتماعی در دوران رضا خان را یک نوع روش سیاسی می دانند.^(۳) نمی توان انکار کرد که کسانی همچون این بانوی گرامی با مقاومتهای فرهنگی و زنده نگاهداشتن معارف اسلامی، خواه ناخواه سدی در برابر تجدد خواهی و اسلام ستیزی این دوره بودند.

۹۴- سایر:

نقل يك خاطره گوشه‌ای از رفتار و عملکرد برخی روحانیون اصفهان را در مواجهه با حکومت رضا شاه نشان می دهد. گفته شده يك بار در مسافرتی به اصفهان، برای پذیرایی رضا شاه سه چادر در محلی نزدیک سی و سه پل زده شد که یکی از آنها متعلق به علما بود که سید عبدالحسین سیدالعراقین آن را با بهترین نحوی ترین کرده بود. وی همچنین به علمای اصفهان توصیه کرد که ادب و احترام را نسبت به رضا شاه کاملاً رعایت کنند. وقتی شاه وارد شد، آقا کمال نجفی معروف به شریعتمدار (که به نقش او در قیام آقا نورالله اشاره شد) دستهای خود را از عبا بیرون نیاورد و به او بی اعتنایی کرد. شاه که از طرز برخورد او ناراحت شده بود، خواست که باصطلاح او را تنبیهی کرده باشد گفت: «شنیده‌ام که شما پول زرد زیاد دارید و بدین جهت ریش خود را به رنگ طلا درآورده‌اید.» شریعتمدار بلافاصله پاسخ داد: «اگر چنین بود بانکی به نام پهلوی تأسیس می کردم چنانچه اعلیحضرت این کار را کرده‌اند!» این پاسخ دندان شکن، شاه را به سکوت واداشت و مشغول صحبت با دیگران شد و به سیدالعراقین گفت: «شنیده‌ام مدرسه چهارباغ را تعمیر

۱. مجموعه مقالات...، ص ۲۳۳.

۲. همان، ص ۲۳.

۳. همان، ص ۱۴۴.

می‌کنید.» او پاسخ داد: «قربان در موقعی که تمام ایران بر اثر همت شاهانه تعمیر شده است مدرسه چهارباغ نیز باید در تحت توجه اعلیحضرت تعمیر گردد.» شاه به اطراف چادر نظر انداخت و به ملک خلّاقی واعظ که از تهران به اصفهان رفته بود و در مجلس حضور داشت گفت: «تو اینجا چه می‌کنی؟» او گفت: «قربان، مثل بنده مثل سرکار است که يك پا در پایتخت و پای دیگر به محیط دایره مملکت در حرکت است. بدین جهت امسال شغل دعاگویی در اصفهان زیاد شده و اینجا به انجام وظیفه دعاگویی اشتغال دارم.» در ادامه گفتگوها رضا شاه با توجه به موضوع صحبت همگان که پیرامون تأخیر باران بود، گفت: «من برای رفاه حال ملت و آمدن باران دعا می‌کنم.» ملا باشی که از علما و متمولین اصفهان بود عرض کرد: «در دعای شاه، ملائکه آمین می‌گویند.» در مراجعت شاه نیز علما حلقه وار او را احاطه و تا نزدیک اتومبیل مشایعت کردند.^(۱)

خلاصه و نتیجه:

خطه اصفهان با وجود حاج آقا نورالله اصفهانی از روحانیون مقتدر خانواده نجفی که سوابق فعالیت‌های سیاسی از دوران مشروطه داشت، وزنه مهمی در معادلات سیاسی - اجتماعی به شمار می‌رفت. آقا نورالله اصفهانی که با ایجاد تشکّل «اتحاد اسلامی اصفهان» سعی در ترویج دیانت در تمامی شئون اجتماعی داشت، بزودی به این حقیقت پی برد که علت اصلی تمام نابسامانی‌ها حاکمیت تجدد خواهان و غربگرایان است، از این رو درصدد اقدام عاجل برآمد و به بسیج مردم و روحانیون علیه حکومت پرداخت.

مهاجرت علمای اصفهان به قم و پیوستن سایر علما از شهرهای دیگر به آنان، مهمترین ابراز مخالفت علنی و آشکار روحانیون در آغاز سلطنت رضا شاه محسوب می‌شود که از دامنه وسیعی برخوردار بود. علل قیام در ظاهر در مخالفت با اجرای قانون نظام اجباری و به لحاظ اثرات منفی اجرای این قانون بر بنیه اقتصادی توده‌های مردم بود، لیکن در باطن اهداف بالاتری چون محافظت از فرهنگ اسلامی و جلوگیری از فساد و تباهی و نفوذ فرهنگ بیگانگان و اعاده نفوذ روحانیون در امور قضائیه، مقننه و مجریه را

۱. نعمت الله مهرخواه [گردآورنده] رضا شاه از زبان مردم، رجال، مطبوعات، درباریان، امرای ارتش (تهران، بی‌نا،

شامل می‌شد. هراس رژیم از این حادثه، سران آن را به تلاش واداشت و رضا شاه مجبور شد تا سیاست مذهبی پیش از سلطنت در حمایت از روحانیون را که بتدریج به فراموشی می‌سپرد، برای مدت کوتاه دیگری تکرار کند. دولت برای حل این معضل سعی کرد با تحکیم روابط دوستانه با علمای عتبات و نیز استفاده از روحانیون طرفدار حکومت، غائله را پایان بخشد و سرانجام قول طرح درخواستهای روحانیون را به مجلس داد.

از طرفی مهاجرت علمای اصفهان به قم از حمایت همه جانبه علمای داخل و خارج ایران برخوردار نبود. روحانیون مهاجر و حامیان آنها هم اهداف یکسانی را دنبال نمی‌کردند. در میان این درخواستها، از تقاضاهای کوچک محلی تا هدف سرنگونی رضا شاه (که از جانب مدرس عنوان می‌گشت) وجود داشت. از سویی با توجه به آنکه هنوز مدت زیادی از عمر حکومت جدید نگذشته بود، عمق سیاستهای فرهنگی و مذهبی برای قریب به اتفاق روحانیون ناشناخته مانده بود و یا ارتباطی میان آنها و سیاست اصلی دولت قایل نمی‌شدند. با پایان یافتن این قیام، سیاست مماشات با روحانیت نیز از سوی رژیم به کنار گذاشته شد. از آن پس حکومت رضا شاه از چنان قدرتی برخوردار گشت که مخالفتهای بعدی را نه با روش مذاکره، بلکه با ارباب و خشونت بسیار سرکوب کرد.

نمونه دیگری از واکنش علمای اصفهان را در نامه آیه الله فشارکی به مخبرالسلطنه می‌یابیم که فساد و فحشای علنی در اصفهان را مورد انتقاد قرار داده است. ایجاد محدودیت برای روحانیون اصفهان به گونه‌ای بود که برای چهره‌های مهم روحانیت این منطقه مزاحمت ایجاد می‌شد و حوزه علمیه اصفهان که پرسابقه‌ترین حوزه ایران محسوب می‌شد از رونق افتاد؛ ولی فعالیتهای فرهنگی به شکل محدود و در منازل علما ادامه یافت.

فصل دهم

علما و روحانیون تهران

۱-۱۰- آیه الله سید حسن مدرّس

استغنائی کامل از مظاهر دنیوی، در کنار بینش صحیح و آگاهانه نسبت به جریان امور، از مدرّس چهره‌ای ممتاز می‌ساخت که هیچ زمامداری نمی‌توانست آن را نادیده بگیرد. مدرّس پس از تغییر رژیم هم منفعل نشد و تمامی کوشش خود را به کار برد تا از طریق مجلس بر امور جاری تأثیر گذارد و دیکتاتوری رضا شاه را کاهش دهد. **ملك الشعراء بهار** در نقل خاطراتش می‌گوید:

«پس از پادشاهی سردار سپه،^(۱) مدرّس خود را با امری واقع شده برابر یافت. او در حضور من و زعیم و سید جلال منعم گفت: این کار نباید بشود ولی سُستی و اهمال هموطنان کار خود را کرد. ما هم تا جایی که بشر بتواند تقلاً کند سعی کردیم و حرف خود را گفتیم و کشته هم دادیم. دیگر دینی برعهده نداریم و حالا باید با دولت و شاه موافقت کرد بلکه خوب بشود و خدمتی کند.»^(۲)

۱. لازم به تذکر است که مدرّس، پهلوی را تا وقتی سردار سپه بود رضا خان می‌نامید و پس از آنکه به سلطنت رسید، او را سردار سپه می‌خواند. نک: خواجه نوری، **بازیگران عصر طلایی (مدرّس)**، ص ۱۵۶.

۲. حسین مکی. **تاریخ بیست ساله ایران (تهران، ناشر، ۱۳۶۲)** ج ۵، ص ۵۱ همچنین: **مدرس قهرمان آزادی**، ج ۲،

هرچند درباره این گفته بهار می‌توان تردید کرد و آن را توجیهی برای سازش بعدی خودش با رضا شاه قلمداد نمود، با این حال مدرس سعی کرد در ملاقاتهایی با رضا شاه او را از اتکا به انگلیسیها برحذر دارد تا در جهت منافع ملت گام بردارد. واسطه این ملاقاتها تیمورتاش بود.^(۱)

۱-۱-۱۰- نقش مدرّس در کابینه مستوفی الممالک:

پس از آنکه کابینه فروغی نقش اساسی خود را در انتقال قدرت از قاجار به پهلوی بخوبی ایفا کرد، رضا شاه به منظور آنکه تا حدی به قول و قرارهای خود به حامیان عمل کند، و یا به علت نفوذ مدرس بر مجلس - که روزهای آخر خود را می‌گذراند - سعی کرد تا چهره وجهی المله‌ای را به عنوان رئیس الوزرا انتخاب کند. از این رو علی‌رغم میل باطنی، مستوفی الممالک مأمور تشکیل کابینه شد (۱۶ خرداد ۱۳۰۵). مدرّس که در نتیجه اقدامات برخی که بهار آنان را «خیر خواهان» می‌نامد به شاه نزدیک شده بود، در روی کار آمدن این کابینه دخالت داشت^(۲) به گونه‌ای که وزرا به میل او انتخاب می‌شدند.^(۳) به طور نمونه او با انتخاب مخبر السلطنه به عنوان وزیر خارجه^(۴) و نصرت الدوله به عنوان وزیر عدلیه مخالفت کرد.^(۵) مدرّس امیدوار بود که کابینه مستوفی تا پایان مجلس ششم دوام آورد،^(۶) تا از این طریق اصلاحات مورد نظر خود را پیاده کند. از سوی دیگر او می‌کوشید تا قدرت مجلس را مجدداً احیا کند و از مداخله نظامیان جلوگیری نماید. این درحالی بود که انجمن انتخابات به ریاست تدین به دنبال انتخاب افراد مورد قبول دربار بود.

→ صص ۷۷۵ و ۷۷۶. سردار اسعد بعد از اشاره به کابینه فروغی در ۲۸ آذر ۱۳۰۴ می‌نویسد: مدرّس هم چند روز قبل به حضور همایونی شرفیاب شدند. از بدو سلطنت پهلوی تاکنون شرفیاب نشده بودند. خیلی هم طرف محبت واقع شدند. نك: خاطرات سردار اسعد بختیاری، ص ۱۷۲.
۱. نك: مدرس مجاهدی شکست ناپذیر، صص ۹۶ و ۹۷.
۲. حیات یحیی، ج ۴، ص ۳۸۸، همچنین مکی، پیشین، ص ۵۲.
۳. از این رو سردار اسعد لفظ «مدرس کابینه تراش» را برای او به کار می‌برد. نك: خاطرات سردار اسعد بختیاری، ص ۱۸۵.

۴. خاطرات و خطرات، ص ۴۷۲.

۵. سازمان اسناد ملی، شماره تنظیم ۱۰-۱۱۶۰۰۱، شماره پاکت ۱۲۲.

۶. همانجا، گزارشهای مورخ ۹ تیر ۱۳۰۵.

مدرس که پس از روی کار آمدن دولت مستوفی الممالک، روزهای پنجشنبه با شاه ملاقات و در اصلاحات ضروری همکاری می‌کرد، به شاه نصیحت کرد که در انتخابات، مردم را آزاد بگذارد.^(۱) شاه نیز در ظاهر طی فرمانی آزاد بودن انتخابات را اعلام کرد.

به گفته دولت آبادی «این بدان معنا بود که برای دولت و دولتیان آزاد است.» لذا پیشنهاد مدرس در ایالات مؤثر نیفتاد ولی در تهران، در پی اعتراض عده‌ای از ملیون، انجمن انتخابات منحل و يك انجمن مرکزی انتخابات تحت ریاست میرزا حسین خان مشیرالدوله (پرنیا) تشکیل یافت^(۲) و نظمیه نتوانست از آزادی مردم جلوگیری کند. در این مجلس نیز مدرس با کسب ۱۳۶۳۴ رأی نماینده اول تهران بود. از ۹ نفر کاندیداهای مدرس که اعضای فراکسیون اقلیت در مجلس پنجم بودند ۷ نفر از تهران و یکی (حسن زعیم) از کاشان به مجلس راه یافتند^(۳) ضمن آنکه سید احمد بهبهانی نیز کاندیدای مدرس از بهبهان و باشت و بابویه و کهکیلویه بود.^(۴)

مجلس ششم در ۱۹ تیر ۱۳۰۵ افتتاح شد و ریاست سنی آن به عهده مدرس بود.^(۵) علی‌رغم تلاشهای مدرس، بجز تعدادی از نمایندگان تهران، بقیه اکثراً طرفدار رضا شاه بودند و مدرس در این مجلس هم در اقلیت ماند؛ اقلیتی کمتر از دوره پنجم. زیرا چند تن از اقلیت مجلس پیشین با پذیرش ماده واحده انقراض قاجاریه از همان زمان صف خود را از مدرس جدا کرده بودند. با این وجود او سعی کرد تا مداخله نظامیها را که به امر رضا شاه صورت گرفته بود برملا سازد، بنابراین با اعتبارنامه‌های چند نفر مخالفت کرد و گفته شده همین مسئله موجب شد تا نقشه قتل او طراحی و اجرا گردد.^(۶)

پیش از آنکه نقشه ترور مدرس عملی شود، مجلس که در خفا با رضا شاه در تماس بود سعی کرد در کار دولت مستوفی کارشکنی کند. به گفته سردار اسعد، مدرس در مجلس بی‌یار و یاور بود. شاه نیز در مقابل درخواست او و مستوفی در حمایت بیشتر از آنان،

۱. مدرس قهرمان آزادی، ج ۲، ص ۷۷۶.

۲. حیات یحیی، ج ۴، ص ۴۰۲.

۳. مدرس قهرمان آزادی، پیشین. همچنین: تاریخ بیست ساله ایران، ج ۵، صص ۵۱ و ۵۲.

۴. مدرس، ج ۲، ص ۱۶۶.

۵. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴، ص ۱۱۳.

۶. همان، ص ۱۱۴ و نیز: مدرس قهرمان آزادی، ج ۲، ص ۷۲۳.

این بار که رأی مجلس را در راستای اهداف خود می‌دید، پاسخ داد هیچ وقت تحمیلی به مجلس نمی‌کند، و بعد از کشمکشهای زیاد از وکلا خواست به کابینه مستوفی رأی اعتماد دهند و تغییر او را عجلتاً صلاح ندانست.^(۱) به گفته دولت آبادی، دولت مستوفی میان دو محذور مانده بود: از سویی آلت بی اراده شدن در مقابل رضا شاه و از سویی بار سنگین توقعات مدرّس و همدستان او.^(۲) در واقع امر، مستوفی هیچ رغبتی به ریاست الوزرای نداشت و با اصرار رضا شاه و صلاح‌دید مدرّس این مسئولیت را پذیرفته بود. بدیهی بود خصوصیات شخصی او، در برابر نیروهای جوان و سیاسی همچون تیمور تاش و داور و نصرة‌الدوله که از پشتیبانی شاه نیز برخوردار بودند، فاقد توانایی لازم بود، بویژه آنکه در مجلس نیز حمایت چندانی از او نمی‌شد. مدرّس نیز بخوبی با روحیه مستوفی آشنا بود، کما اینکه سابق بر این در اسفند ۱۳۰۱ با او مخالفت کرده و در مقایسه میان او و قوام السلطنه، مستوفی را مانند شمشیر مرصع که در روزهای بزم و ایام سلام باید به کمر بست و قوام را مانند شمشیر فولادی و برنده که در جنگ به کار می‌آید، توصیف کرده بود.^(۳) اما در این زمان قوام در خارج از کشور تبعید بود^(۴) و مدرّس شانس انتخاب دیگری نداشت، از این جهت مستوفی «خیرالموجودین» بود. اگر چه مدرّس در سطحی دیگر، سیاست دیرین خود در حمایت از رجال قدرتمند و استفاده از آنها در مواقع لزوم را با حمایت از وثوق‌الدوله - عاقد قرارداد ۱۹۱۹ که مدرّس در رأس مخالفان آن قرار داشت - به عنوان وزیر عدلیه دولت مستوفی ادامه داد که تعجب همگان را برانگیخت.

۲-۱-۱۰- ترور مدرّس:

زبان برنده مدرّس در مجلس و بیرون از مجلس، هر خلافتکاری را به باد حمله می‌گرفت. او حتی رضا شاه را نیز نصیحت و از اعمال خلاف برحذر می‌داشت. به گفته بهار در یکی از روزهای جلسات پنجشنبه، مدرّس به رضا شاه درمورد تهیه ملک و اندوختن پول نصیحت و توصیه می‌کند کارهای عام المنفعه انجام دهد و شاه نیز در ظاهر می‌پذیرد.

۱. خاطرات سردار اسعد بختیاری، ص ۱۸۹.

۲. حیات یحیی، ج ۴، ص ۳۹۲.

۳. مدرّس، ج ۱، ص ۴۷.

۴. قوام در سال ۱۳۰۷ به ایران بازگشت.

بهار در ادامه می‌گوید:

بعضی را عقیده بر این است که شاه از این حرف مدرّس بدش آمد و چیزی نگذشت به سفر مازندران عزیمت کرد و شاه در سفر بود که روزی اطرافیان او را متغیر دیدند. معلوم شد تلگرافی از تهران رسیده است که مدرّس را تیر زده‌اند (جان سالم به در برده است).^(۱)

واقعهٔ ترور مدرّس در ۷ آبان ۱۳۰۵ اتفاق افتاد. در این حادثه هوشیاری و زیرکی مدرّس موجب نجات جاننش گردید. او در پاسخ به تلگراف مصنوعی احوالپرسی رضا شاه گفت: «به کوری چشم دشمنان، مدرّس زنده است.»^(۲)

این نکته که ترور مدرّس به دستور رضا شاه صورت گرفت، در همان زمان نیز شایع بود. مخبرالسلطنه با اشاره به این نکته که مدرّس «از خطر جان به در برد و از میدان در نرفت» می‌نویسد: «حکایاتی از سوء قصد مدرّس نسبت به پهلوی شایع است.»^(۳) لحن بهار که پیش از این آورده شد نیز به گونه‌ای است که این اقدام را به دستور رضا شاه می‌داند. همچنین این گفتهٔ او که «این واقعه کدورتی بین شاه و مدرّس ایجاد کرد و دیگر ملاقاتهای روز پنجشنبه موقوف شد»^(۴) مؤید نقش رضا شاه در ترور است. سردار اسعد نیز با این بیان که «هر روز از مجلس سخت مطالبهٔ ضاربین از دولت می‌شود، گمان ندارم که موفق بشوند به گرفتاری آنها»^(۵) به این ظن، قوت بیشتری می‌بخشد. در این میان کسانی که دولت را - که مورد حمایت مدرّس بود - تحت فشار قرار می‌دادند، دانسته یا ندانسته در جهت خواست مخالفان مدرّس حرکت می‌کردند، چرا که آنان و خود رضا شاه در صدد برکناری کابینهٔ مستوفی بودند. در هر صورت مدرّس باز هم جا خالی نکرد و پس از ۶۴ روز بستری بودن (در ۱۱ دی ۱۳۰۵) در مجلس حضور یافت.^(۶) مستوفی تحت فشار شدید در ۲۵ بهمن ۱۳۰۵ مجبور به ترمیم کابینه گردید و در این زمان نیز هنوز رأی مدرّس تعیین کننده بود، چنانکه با وزارت سردار اسعد مخالفت کرد و مستوفی نیز قدرت مخالفت

۱. مدرّس قهرمان آزادی، ج ۲، صص ۷۷۶ و ۷۷۷ و نیز تاریخ بیست ساله ایران، ج ۵، ص ۵۱ به بعد.

۲. همان، ج ۴، ص ۲۰۳.

۳. خاطرات و خطرات، ص ۴۷۳.

۴. مدرّس قهرمان آزادی، ج ۲، ص ۷۷۸.

۵. خاطرات سردار اسعد بختیاری، ص ۱۹۴.

۶. مدرّس قهرمان آزادی، ج ۲، ص ۷۵۱.

نداشت.^(۱) اما سرانجام مستوفی در ۱۲ خرداد ۱۳۰۶ استعفا کرد.

پس از استعفای مستوفی الممالک، مدرّس بیش از پیش منزوی شد. اکثر یاران سابق او از اطرافش پراکنده شدند و برخی نیز به رضا شاه پیوستند. به گفته بهارپس از روی کار آمدن کابینه هدایت (۱۶ خرداد ۱۳۰۶) اطرافیان برای پیشرفت خود بار دیگر مدرّس را لولو قرار دادند و او را به مخالفت مجبور می کردند، اما مدرّس دیگر آن دل و دماغ سابق را نداشت و بوی دورویی و فساد و علایم ظلم و اجحاف را از در و دیوار می دید و رفقاییش روز به روز کاهش یافتند و به چند تن انگشت شمار منحصر شدند. بهار ادعا می کند که او و یکی دو نفر دیگر تا پایان مجلس و حتی تا هنگام دستگیری مدرّس، نسبت به او وفادار ماندند و به نصیحت مکرر تیمورتاش که آینده را پیش بینی می کرد توجه نکردند.^(۲) در این ایام مدرّس علاوه بر حضور در مجلس، مشغول تدریس در مدرسه سه سالار در جنب مجلس نیز بود.

۳-۱-۱۰- مدرّس و قیام علمای اصفهان:

در مورد ارتباط مدرّس با قیام علمای اصفهان (قیام ۱۰۵ روزه منتهی به ۴ دی ۱۳۰۶) در برخی اقوال، او به عنوان محرك اصلی مطرح شده است، به این نحو که در راه مبارزه با رضا شاه و سلطه انگلستان تصمیم گرفت از نیروی عظیم روحانیت استفاده کند، این بود که از سراسر کشور روحانیون را برای تجمع در قم برانگیخت و حاج آقا نورالله را بر آن داشت که حرکت آنان را هماهنگ و در مسیر مبارزه با رضا خان بکشانند.^(۳) اما آنچه که مستند است این است که پس از درخواست علمای مهاجر از مدرّس، او در ربیع الثانی ۱۳۴۶ / مهر ۱۳۰۶ پاسخی به این شرح ارسال داشت:^(۴)

بسم الله الرحمن الرحيم

حضور مبارك حضرات موالی عظام - شكر الله مساعيهم الجميله -

۱. خاطرات سردار اسعد بختیاری، ص ۱۹۸.

۲. مدرّس قهرمان آزادی، ج ۲، ص ۷۷۹.

۳. مدرّس، ج ۱، ص ۸.

۴. مدرّسی، مدرّس شهید نابغه ملی ایران، ص ۳۷۷ و نیز: مدرّس قهرمان آزادی، ج ۲، ص ۷۶۸.

معروض می‌دارد، تلگراف احضاریه آقایان زیارت شد. اولاً لوترک القطانام^(۱) ثانیاً تا آنچه عقیده است اظهار نشود اصلاح نمی‌شود. ثالثاً حقیر و آقایان این جا مطیع نظریات هستیم. رابعاً موانع کم است کسر آب بقیعة الایه.^(۲)

همچنین ادعا شده که مدرّس در نامه‌ای به آیه‌الله حائری اظهار داشته بود: عجب است در این موقع که مبانی اسلام در خطر افتاده چرا شما برخلاف وظیفه دینی خویش سکوت نموده و با دیگران اتفاق نمی‌کنید.^(۳) ولی سندی در این باره ارائه نشده است.

مدرس علاوه بر این پاسخ کتبی، در جلسه علمای مهاجر در قم شرکت کرد و چون حاج آقا نورالله اصرار داشت قانون نظام وظیفه لغو شود، مدرّس گفت: اولاً نظام وظیفه امری مشروع و برای تمام افراد مملکت ضروری است و درخواست شما منطقی نیست.^(۴) آنگاه اظهار داشت: «جلسه‌ای به این عظمت تشکیل داده‌اید ولی در باره مسائل کوچک صحبت می‌کنید؟ اگر می‌خواهید کاری بکنید، باید ریشه فساد (رضا خان) را قطع کنید» و پس از آن با حالت ناراحتی از مجلس آقایان خارج شد.^(۵)

مخالفت اساسی مدرّس با رضا شاه را در موضعگیری دیگر او در مورد تغییر کلاه و عمامه می‌بینیم. مدرّس در پاسخ به این سؤال که با بودن وی در مجلس، چرا رضا خان با به سر داشتن عمامه مخالف است؟ گفته بود:

«اختلاف من با رضا خان بر سر کلاه و عمامه و این مسائل جزئی از قبیل نظام اجباری نیست، من در حقیقت با سیاست انگلستان که رضا خان را عامل اجرای مقاصد استعماری خود در ایران قرار داده مخالفم. من با سیاستهایی که آزادی و استقلال ملت

۱. اشاره به ضرب المثلی عربی است که مربوط به هنگام اضطراب است یعنی اینکه مرغ حق از ترس صیادان از آشیانه‌اش آواره می‌شود. امام حسین (ع) در کربلا در پاسخ بعضی از اهل بیت که از ایشان می‌خواستند به مدینه بازگردند، همین ضرب المثل را به کار بردند.

۲. اشاره است به سوره نور آیه ۳۹: وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بَقِيعَةٍ يَحْسِبُهُ الظَّمْثَانُ مَاءً حَنًى إِذَا جَاءَهُمْ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا... (و آنان که کافرنند اعمالشان در مثل به سرابی مانند در بیابان هموار بی‌آب که شخص تشنه آن را آب پندارد).

۳. مدرّس شهید نابغه ملی ایران، ص ۳۴۵.

۴. مدرّس مجاهدی شکست ناپذیر، ص ۱۸۰ به نقل از سید عبدالباقی فرزند مدرّس.

۵. همان، ص ۱۷۱ و نیز: مدرّس شهید نابغه ملی ایران، پیشین.

ایران و جهان اسلام را تهدید می‌کند مبارزه می‌کنم. راه و هدف خود را هم می‌شناسم.»^(۱)

مدرس با وجود پراکنده شدن یاران سابق، هیچگاه از مبارزه دست برداشت. شیوه او مبارزه از درون حاکمیت و از داخل مجلس بود. به همین دلیل در انتخابات مجلس هفتم خود را کاندیدا کرد. از این دوره، دیگر همان آزادی ظاهری دوره ششم هم نادیده گرفته شد و از خواندن آرای او جلوگیری به عمل آمد.^(۲)

۴-۱-۱۰- تبعید مدرس:

بدیهی بود مدرس با وجود کنار ماندن اجباری از مجلس دست از تلاشهای سیاسی برنمی‌دارد. واگذاری تولیت مدرسه سپهسالار از سوی رضا خان به مدرس نیز از شدت مخالفت او نکاست.^(۳) گفته شده که پس از آنکه مدرس به مجلس راه نیافت، تیمورتاش از طرف شاه به او پیشنهاد کرد که تولیت آستان قدس رضوی را بپذیرد ولی مدرس قبول نکرد و هدف از این پیشنهاد را دور نگاه داشتن از تهران و نیز مفتضح ساختن خود در نزد دیگران دانست.^(۴)

در این ایام سرلشگر خدایار خان از سوی رضا شاه به مدرس پیغام داد که:

«خوب است شما به درس و بحث خود پردازید و از دخالت در امور سیاسی خودداری کنید.» او همچنین خواست رضا شاه مبنی بر روابط حسنه با مدرس و اجرای نظریاتش را اعلان داشت و ضمناً مبلغ یکصد هزار تومان از طرف شاه به مدرس داد که به هر مصرفی که صلاح می‌داند برساند. مدرس در پاسخ بر وظیفه شرعی خود در دخالت در امور مسلمین و توأم بودن دین و سیاست در اسلام تأکید کرد و همچنین اظهار داشت که این پولها را بازگردان و گرنه تمامی آن به مصرف نابودی رضا خان خواهد رسید!^(۵) به این

۱. مدرس، ج ۱، ص ۱۸۱.

۲. همان، ص ۱۰۲ و نیز: مدرس شهید نابغه ملی ایران، پیشین.

۳. مدرس قهرمان آزادی، ج ۲، ص ۷۶۹.

۴. مدرس مجاهدی شکست ناپذیر، ص ۲۲۸.

۵. همان، صص ۱۵۳ و ۱۵۴ به نقل از آیه‌الله سید فخرالدین جزایری و نیز: مدرس شهید نابغه ملی ایران، ص ۳۴۷.

ترتیب با رد اتمام حجت حکومت، نظمیه به دنبال بهانه‌ای برای دستگیری مدرّس و تبعید او برآمد. و این بهانه با توجه به صراحت لهجه مدرّس کار دشواری نبود، زیرا او محل درس را نیز به مرکز تبلیغ علیه اقدامات غیرقانونی رضا خان و شکستن هیئت او مبدّل می ساخت، کما اینکه يك بار در تشریح «باب مزدحم» مبنی بر اینکه در هنگام ازدحام اگر کسی کشته شود خونش هدر رفته و حاکم شرع باید دیه او را بپردازد، به حادثه فروردین ماه ۱۳۰۳ اشاره کرد و گفت: در آن حادثه اگر سردار سپه کشته می شد خونش هدر رفته بود! مأمورین نیز گفتار مدرّس را اینگونه گزارش دادند که او گفته اگر شاه در اجتماعات کشته شود خونش هدر رفته و کسی مسئول نیست.^(۱)

البته بعید نیست که مدرّس در این ایام به دنبال ایجاد تشکیلی برای سرنگونی رژیم رضا شاه بوده باشد. بهار در باره آخرین روزهای حضور مدرّس در تهران می نویسد: «این مرد عجیب شبها خوابش نمی برد و با آنکه ظاهراً شکست خورده بود، باز هم روح قوی او بیکار نمی نشست، می خواست جلو این فتنه را بیکه و تنها سد کند. به هر چیزی فکر می کرد و عاقبت کسی نفهمید چه کرد... ولی اداره شهربانی مدعی است که مدرّس می خواست مملکت را برهم زند.»^(۲)

بنابر نوشته ابراهیم خواجه نوری، مدرّس از مسجدی در خیابان چراغ گاز که متولیش بود برای آموزش گروهی مسلح با هدف کشتن شاه در مراسم گشایش دوره جدید مجلس (اول آذر ۱۳۰۷) استفاده می کرده است.^(۳) این گفته با توجه به این که مدرّس پیش از سلطنت یکبار در برابر توصیه برخی از هوادارانش مبنی بر ترور رضا خان مخالفت کرده و آن را مخالف اسلام دانسته بود،^(۴) نمی تواند مورد قبول واقع شود. ولی احتمالاً با همین بهانه بود که مدرّس در ۱۶ مهر ۱۳۰۷ دستگیر و راهی خراسان شد. رژیم رضا شاه از بیم هیجان و سروصدای مردم، مدرّس را به خوف - شهری دورافتاده که بیشتر مردم آن از اهل سنت بودند - تبعید کرد.^(۵)

۱. مدرّس قهرمان آزادی، ج ۲، صص ۷۶۹ و ۷۷۰.

۲. مکی، پیشین، صص ۵۸ و ۵۹.

۳. خواجه نوری، بازیگران عصر طلایی (مدرّس)، ص ۱۶۲.

۴. نک: مدرّس مجاهدی شکست ناپذیر، ص ۱۶۶ و نیز: مدرّس، ج ۱، ص ۲۳۴.

۵. مدرّس، ج ۱، صص ۱۱۰ و ۱۱۱.

۵-۱-۱۰- مدرّس در تبعید:

در دوران تبعید مدرّس، از سوی خویشاوندان وی تلاشی صورت گرفت تا با استفاده از نفوذ روحانیت در خلاصی و یا تسهیل زندگی مدرّس اقدامی به عمل آید. محمد حسین مدرّس خواهرزاده مدرّس که در ردیف طلاب علوم دینی بود در بهمن ۱۳۰۷ یعنی ۵ ماه پس از تبعید مدرّس به خوف و سپس به مشهد رفت و مدت سه ماه که در آنجا بود مکرراً از علمای مشهد همچون **آیه الله آقا زاده** و **آیه الله شیخ مرتضی آشتیانی** تقاضای اقدام در استخلاص مدرّس نمود، ولی نتیجه‌ای حاصل نشد. از **مستوفی الممالک** هم کمک خواسته شد که او گفت، شاه در دو صورت ممکن است مدرّس را آزاد کند: یا بقدری قدرتش زیاد شود که از مخالفت امثال مدرّس باک نداشته باشد و یا آن قدر ضعیف شود که محتاج مدرّس گردد و فعلاً هیچ کدام از این دو حالت وجود ندارد. از **آیه الله حائری** نیز در این زمینه استمداد شد که ایشان نیز مطابق معمول خود دخالتی نکرد.^(۱)

مدرّس دوران تبعید را با مشکلات بسیار و در نهایت فقر گذراند و گاه گرفتاریهای خود را با برخی روحانیون در میان می‌گذاشت.^(۲) از جمله این افراد **سید ابوالحسن طالقانی** بود که تا زمان حیاتش تماس مدرّس با او قطع نشد و پیامهای مدرّس بر روی کاغذ سیگار به ایشان می‌رسید.^(۳)

مدرّس در تبعیدگاه نیز دست از تلاش و کوشش برنداشت و حتی در این ایام نیز برخی افراد با او روابط محرمانه داشتند.^(۴) گفته شده مدرّس يك روز در هفته آزاد بود که به قبرستان برود و فاتحه‌ای برای مسلمین بخواند. او از این فرصت استفاده می‌کرد و با عصا علایمی را بر زمین رسم می‌نمود که توسط برخی خواص او به یارانش در تهران رسانده می‌شد.^(۵) در ایام تبعید مدرّس، مأمورینی که حفاظت او را برعهده داشتند، ابتدا از نزدیک شدن به او برحذر می‌شدند، اما پس از چندی مرید او گشته و هنگامی که به نماز می‌ایستاد به او

۱. مأخذ قبلی، ص ۱۱۵.

۲. نك: مدرّس **قهرمان آزادی**، ج ۲، ص ۷۸۰ به نقل از خاطرات **ملك الشعراء** بهار درباره مکتوب مدرّس با شیخ احمد بهار.

۳. **یادنامه ابوذر زمان** (تهران، بنیاد فرهنگی آیه الله طالقانی + شرکت انتشار، ۱۳۶۰) ص ۸.

۴. مدرّس **مجاهدی شکست ناپذیر**، ص ۱۳۷ به نقل از آیه الله محسنی ملایری.

۵. همان، ص ۱۰۲.

اقتدا می‌کردند. این موضوع موجب شد تا مأمورین هر سه ماه یکبار تعویض شوند. مدرّس در نه سال تبعید خود علاوه بر اشتغال به عبادت، مطالعه و نوشتن، به کارهای عام المنفعه نیز مشغول بود و در باغچه زندان کشاورزی می‌کرد و مقداری را استفاده و مازاد آن را به شهر می‌فرستاد تا بفروشد. او از مخارج زندان (ماهانه ۱۵۰ تومان) حتی المقدور استفاده نمی‌کرد. بعدها معلوم شد که جیره زندان را به جای مصرف نمودن جمع کرده و از پول آن مصالح تهیه کرده و به مصرف مرمت آب انبار قدیمی شهر رسانده بود تا مورد استفاده مردم قرار گیرد.^(۱)

سه سال پس از تبعید، به گفته خود مدرّس، شاه پیغامی برای او فرستاد که در سیاست دخالت نکند و به عتبات برود و مجاور شود. اما مدرّس پاسخ داده بود:

«من وظیفه خود را دخالت در سیاست می‌دانم، اینجا هم جای خوبی است و به من خوش می‌گذرد. تو را هم روزی انگلیسی‌ها کنارت گذاشته و جایی پرتاب می‌کنند، اگر قدرت داشتی و توانستی بیا همین جا (خواف) هر چه باشد بهتر از تبعیدگاهها و زندانهای خارج از ایران است. ولی می‌دانم که من در وطنم به قتل می‌رسم و تو در غربت و سرزمین بیگانه خواهی مُرد.»^(۲)

۶-۱-۱۰- شهادت مدرّس:

مدرّس سرمشقی بود برای مبارزه جویی. او به زنده ماندن سنت خصوصیت علما با سلطنت در سالهای حکومت رضا شاه کمک کرد^(۳) و نام و یاد او همواره به مخالفان روحیه می‌داد. براساس برخی اقوال، رضا شاه قصد داشت بلافاصله پس از تبعید، مدرّس را به قتل برساند. از این رو، سرتیپ محمدخان درگاهی رئیس کل شهربانی این موضوع را با سرهنگ نوایی رئیس شهربانی مشهد درمیان گذارد. اما وی با اعلام این نکته که ۲۵ نفر نظامی در نگهداری مدرّس شرکت دارند و کشتن او به طوری که کسی نفهمد غیرمقدور است، عذر آورد. احتمالاً همین عذر موجب شد نوایی مدتی بعد به آذربایجان منتقل شود.

۱. مأخذ قبلی، صص ۲۱۸ و ۲۱۹.

۲. مدرّس، ج ۱، ص ۲۰۱.

۳. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ص ۲۸۱.

اما پس از قیام گوهرشاد در تیر ماه ۱۳۱۴ مجدداً نوایی به ریاست شهربانی مشهد منصوب شد. در زمستان ۱۳۱۵ برای بار دوم موضوع قتل مدرّس مطرح شد و مختاری رئیس شهربانی کل کشور، تمایل رضا شاه در از بین بردن مدرّس را بازگو کرد. سرهنگ نوایی گرچه اطاعت خود را از این دستور اعلام کرد، اما خواهان دستور کتبی شد! و به این ترتیب یکبار دیگر موضوع قتل مدرّس مسکوت ماند.^(۱) سرانجام با زمینه سازیهای قبلی و براساس گزارشهایی که راست یا دروغ حاکی از ارتباط مدرّس با مخالفان بود،^(۲) مدرّس از خوف به کاشمر منتقل و در ۱۰ آذر ۱۳۱۶ / ۲۶ رمضان ۱۳۵۶ توسط عمال دژخیم رژیم به شهادت رسید. این درحالی بود که به گفته شیخ حسینعلی راشد، روحانیت در این واقعه صرفاً تماشاگر بود.^(۳)

امام خمینی در پیامی به مناسبت مرمت مزار مدرّس، اینگونه از وی تمجید کرده‌اند: «این عالم ضعیف الجثه، با جسمی نحیف و روحی بزرگ و شاداب از ایمان و صفا و حقیقت و زبانی چون شمشیر حیدر کُزار، رویارویان ایستاد و فریاد کشید و حق را گفت و جنایت را آشکار کرد، و مجال را بر رضا خان کذایی تنگ و روزگارشان را سیاه کرد و عاقبت جان طاهر خود را در راه اسلام عزیز و ملت شریف نثار کرد... شهید بزرگ ما، مرحوم مدرّس، که القاب برای او کوتاه و کوچک است، ستاره درخشانی بود بر تارک کشوری که از ظلم و جور رضا شاهی تاریک می‌نمود. و تا کسی آن زمان را درک نکرده باشد، ارزش این شخصیت عالی مقام را نمی‌تواند درک کند.»^(۴)

* * *

۱. مدرّس، ج ۱، ص ۱۳۵.

۲. گفته شده در ایام حبس مدرّس، شیخ الاسلام ملایری دو بار اقدام به رهانیدن او با استفاده از نیروی برخی خانها کرد. یک بار با همدستی دوست محمدخان (که خودش در تهران تحت نظر بود) که به نتیجه نرسید. پس از کشته شدن او، ملایری سعی کرد توسط حسین خان رئیس ایل بجاقچی در سیرجان مدرّس را آزاد کند، اما خانهایی که قرار بود مقدمات کار را فراهم کنند از عاقبت کار ترسیدند و نقشه ناکام ماند. نک: بازنگری عصر طلایی (مدرّس)، ص ۱۶۴. بعلاوه گزارشهای سرهنگ نوایی رئیس شهربانی مشهد حاکی از آن بود که اسدی نایب التولیه آستان قدس رضوی در جریان شورش مردم در مسجد گوهرشاد می‌خواسته تا مدرّس را به مشهد آورد و در آنجا قیامی علیه حکومت برپا کند. (مدرّس، ج ۱، ص ۱۲۸ و ج ۲، ص ۳۳۶).

۳. مدرّس، ج ۲، ص ۲۶۱.

۴. صحیفه امام، ج ۱۹، ص ۷۳.

مدرس چهره شاخص و منحصر به فردی در میان روحانیون معاصر است. برای شناخت بهتر اندیشه و عملکرد مدرس، در ذیل مثنی سیاسی و دیدگاههای فرهنگی وی پس از سلطنت پهلوی مورد اشاره قرار گرفته است:

۷-۱-۱۰- مثنی سیاسی مدرس

از مثنی سیاسی مدرس پس از تغییر سلطنت دو عملکرد متمایز را می توان سراغ گرفت: یکی روش صرفاً مخالف جویانه که از برخی سخنان منتسب به او در انتقاد صریح و بی پرده از رضا شاه وجود دارد و دیگری روش مسالمت جویانه همراه با انتقاد و پیشنهاد در جایگاه نمایندگی مجلس. نمونه روش اول او را در پاسخ به این سؤال که پس از تغییر سلطنت آیا در مبارزه امید موفقیت دارید؟ می یابیم. مدرس در این زمینه گفته بود:

«من در این کشمکش چشم از حمایت پوشیده از مرگ باک ندارم. آرزو دارم اگر خونم بریزد، فایده ای در حصول آزادی داشته باشد. من تنها از دستگاه سردار سپه نمی ترسم، اما او با تمام قدرت و جلال سلطنتش از من می ترسد.»^(۱)

و یا آنکه گفته شده مدرس با علم به اینکه ماموران نظمیه در همه جا مراقب او بوده و جاسوسی می کنند، چه در سر درس و چه خارج از آن، رضا شاه را مورد انتقاد قرار می داد و آزادانه او را به ریشخند می گرفت.^(۲) در کنار این روش که ترسیم کننده وجهه صرفاً مخالفت جویانه مدرس است، می بایست وجه اصلاحگرانه او را نیز مورد توجه قرار داد. از آنجا که مدرس تصویری روشن و متمایز درباره منافع ملی داشت، در جایگاه مهم مجلس از هیچ اقدامی در جهت خیر عموم و حتی مصلحت اندیشی برای دولت خودداری نمی کرد. این صلاح اندیشی تنها مربوط به کابینه مستوفی الممالک نبود، بلکه شامل حال کابینه مخبر السلطنه نیز گردید. به طور مثال مدرس علی رغم انتقاد به اقدامات علی اکبر داور، در کمیسیون عدلیه حضوری فعال داشت و با موافقت او بود که نصره الدوله وزیر مالیه توانست به قرارداد میلسپو خاتمه دهد.^(۳) نمونه ای که در ذیل آورده می شود، نشان

۱. مدرس، ج ۱، ص ۹۴.

۲. مدرس شهید نابغه ملی ایران، صص ۳۴۵ و ۳۴۶.

۳. از موارد جالب توجه مواضع سیاسی مدرس همین موضوع است، درحالی که برخی دیگر از رجال از میلسپو حمایت می کردند. برای اطلاع از برخورد مدرس با میلسپو نك: مدرس مجاهدی شکست ناپذیر، ص ۱۳۸.

می‌دهد که مدرّس با وجود انتقادات بسیار از اقدامات حکومت و دولت بویژه خُرده گیری از اقدامات نظمیه، بلدیّه و نیروهای نظامی، هیچگاه رویه خصمانه و قهرآمیز به منظور انتقامجویی نداشته است. او در نطقی در تاریخ ۸ اسفند ۱۳۰۶ که در هنگام مذاکره پیرامون قوانین مالیه راجع به خالصجات انتقالی ایراد کرد، چنین می‌گوید:

«... ما دولت ایران را همیشه مسلمان شناخته‌ایم و باز هم می‌شناسیم. [دولت] آمده

يك املاك مجهولی که در تصرفش بوده به انحاء مختلف واگذار کرده است، ما نمی‌توانیم بگوئیم این عمل مشروع مملکتی نبوده است. ما دولتهای خودمان را از خودمان می‌دانیم و دولت مُسْلِم می‌دانیم، باید اعمالش را مثل اعمال خودمان بدانیم. املاك مجهول الهویه در هر صورت در تصرف يك دولت مُسْلِمی که افعالش محمول بر مشروع قانونی است بوده است. پس این حرفی که ارزان فروخته، گران فروخته، بخشیده، آباد بوده، خراب بوده، قلدر بوده، ضعیف بوده، اینها خارج از موضوع است.»^(۱)

جالب این است که چنین دفاعی از دولت تنها چند ماه پس از اظهارنظر مدرّس در براندازی حکومت رضا شاه در قضیه مهاجرت علمای اصفهان صورت گرفته است. به نظر می‌رسد علنی ساختن مخالفت تا مرحله ساقط ساختن رضا شاه، از دیدگاه مدرّس منافاتی با صلاح اندیشی و خیرخواهی برای دولت نداشته است.

روش مبارزاتی مدرّس عمدتاً استفاده از تربیون مجلس شورای ملی بود. مدرّس معتقد بود: بعد از خراب شدن استبداد هر کس که خودش را قابل وکالت مجلس شورای ملی بداند بر او واجب است قبول کند.^(۲) در این زمینه او سعی می‌کرد با استفاده از وجهه سیاسی و مذهبی خویش در انتخاب نمایندگان اصلح دخالت کند. این امر به گونه‌ای بود که حتی برخی همچون دولت آبادی او را به دخالت در صندوقهای رأی متهم کرده‌اند.^(۳)

مدرس می‌کوشید از پایگاه مجلس اولاً بر مصوبات و قوانین آن تأثیر گذارد و از سوی دیگر با قدرتمند ساختن مجلس، دولت را تحت کنترل و نظارت درآورد و با اقتدار

۱. مذاکرات مجلس، دوره ششم تقنینیه، جلسه ۲۱۶.

۲. همان، جلسه ۱۴۶ (۳۰ شهریور ۱۳۰۶).

۳. حیات یحیی، ج ۴، ص ۳۲۲.

بی حد و حصر نظامیان و رضا شاه مقابله کند. او یکبار با اشاره به مذاکرات دولت ایران با شوروی اظهار داشت:

«...مرکز و نقطه قضا و قدر مملکت ایران اینجا (مجلس) است. ایران غیر از اینجا نقطه قضا و قدر ندارد. اگر خدا نخواسته وزیر مختار ما در مسکو [قراردادی] امضا کند و بنویسد که بعد از امضا بموقع اجرا گذارده می شود، دستش را باید خُرد کرد هیچ، گردنش را هم باید خُرد کرد. هر چه متعلق به ایران واقع شود بعد از تصویب اینجا (مجلس) باید اجرا شود... مالکش اینهایی هستند که در اینجا نشسته اند، خوبند اینها هستند، بدند اینها هستند.»^(۱)

بدیهی بود روی سخن مدرّس با رضا شاه بود. او تأکید می کند:

«هر کاری وزیر یا دولت یا امثال ذلک بکنند بدون اینکه اینجا تصویب شود یکی اسمش را بگذارد مقاوله، یکی اسمش را بگذارد مکاتبه، یکی اسمش را بگذارد معاهده، تمام اینها غلط و دروغ است. قانون اساسی رساله عملی دولت ایران است. مکاتبه و مقاوله و معاهده و غیره هر چه که ارتباط با ضرر و نفع این مملکت داشته باشد اینجا نقطه قضا و قدرش است. جای دیگر نقطه قضا و قدر ندارد، حرف است مثل حرفهای پای بخاری!»^(۲)

بدیهی بود اقتدار واقعی مجلس به لحاظ پشتیبانی مردم از آن است، از این رو مدرّس می گوید:

«قوة ملت است که می تواند با هر تهاجمی مقابله کند. مجلس شورای ملی اگر همه وکلایش صاحب عقیده، محکم، اسلامی، سیاسی و وطنخواه باشند، در صورتی می تواند مقاومت در مقابل دنیا بکند که بالطبع ملت موافق و پشتیبان وی باشد. پس قوت با توجه به قلوب عامّه است. من یعنی همه ملت، من اتکا به همه ملت دارم، چون وسایل و روابطی دارم و چون اطلاع از حالشان دارم، خوب مطالب آنها را تشخیص می دهم.»^(۳)

در مثنی سیاسی مدرّس، دین نقش بسزایی داشت. معروف بود که او در استدلالهای خود به ادله فقهی و شرعی کمتر استناد می کرد. مدرّس با یاد کردی از میرزا حسین خان

۱. مذاکرات مجلس، دوره ششم تقنینیه، جلسه ۱۵۲ (۱۳ مهر ۱۳۰۶).

۲. همان.

۳. مدرّس، ج ۱، ص ۱۷۹.

سپهسالار می گفت:

«او دو بنا درست کرده: یکی به جهت تعلیم و تعلّم قانون (مدرسه سپهسالار) و یکی به جهت تنظیمات و ترتیبات اجرای قانون (مجلس)». و تأکید می کرد که: «مجلس را نباید با مدرسه اشتباه کرد.»^(۱) در حقیقت، مدرّس از تظاهر به دین و مذهب در مجلس رویگردان بود، لیکن در محتوای نظرات او و نیز در برخی گفتارهایش، توأم بودن دیانت و سیاست را بعینه می توان ملاحظه کرد. به طور نمونه مدرّس در بیان خط مشیهای سیاست خارجی ایران چنین می گوید:

«عقیده سیاسی من که متعقب است به عقیده دیانتی من اقتضا دارد که در این زمان ما با تمام دنیا قرارداد دوستی داشته باشیم.»^(۲)

هنگامی که یکی از نمایندگان (یاسائی) به تمجید مدرّس پرداخت که به بعضی عناوین که حق ایشان است متشبه نشده و کاملاً يك مرد سیاسی بوده اند، مدرّس بلافاصله اظهار داشت: «اثبات شیئی نفی ماعدا نمی کند.»^(۳)

با وجود اهمیتی که مدرّس برای مجلس قایل بود، برای سیاستمداری چون او کاملاً آشکار بود که با استحکام دیکتاتوری رضا شاه، مجلس شورای ملی مبدّل به يك مجلس فرمایشی خواهد شد و خود او نیز راهی به آن نخواهد یافت. از این رو نباید مشی سیاسی مدرّس را صرفاً روشی پارلمانناراستی بدانیم. مدرّس در خارج از مجلس همانطور که در نطق فوق الذکر گفته با مردم در ارتباط بود و در کرسی تدریس در مدرسه سپهسالار به آموزش طلاب می پرداخت. از دیداری که مدرّس از قم چند روز پیش از دستگیریش انجام داده^(۴) می توان احتمال داد که او بر روی طلاب جوان سرمایه گذاری می کرده است. او با آیه الله حائری مؤسس حوزه علمیه قم نیز گفتگوهای انجام می داد. مسلماً اگر مدرّس در خارج از مجلس، تأثیر چندانی نداشت رژیم رضا شاه در صدد تبعید و قتل وی بر نمی آمد. یکی دیگر از شیوه های مبارزاتی مدرّس، تشویق افراد صالح برای داخل شدن در امور

۱. مذاکرات مجلس، دوره ششم تقنینیه، جلسه ۲۰۸ (۲۱ بهمن ۱۳۰۶).

۲. همان، جلسه ۱۵۲.

۳. همان، جلسه ۱۱۵ (۱۶ خرداد ۱۳۰۶).

۴. آثار الحجه، ص ۸۴.

دولتی بویژه معارف و عدلیه بود.^(۱) با تمام این تفصیل می‌توان تصور کرد که مدرس با توجه به مجموعه برداشتهای خود از جامعه، محیط اطراف و تجربه‌های سیاسی - حداقل در برخی مقاطع - اعتقاد چندانی به بسیج عمومی مردم نداشت و من حیث المجموع در سیاست، مثنی تکروری را انتخاب کرده بود.

۸-۱-۱۰ دیدگاههای فرهنگی - اجتماعی مدرس

بعد سیاسی شخصیت مدرس به گونه‌ای است که نسبت به دیگر وجوه او حایل ایجاد کرده و در واقع ابعاد فرهنگی شخصیت مدرس مجهول باقی مانده است. این در حالی است که او نسبت به مسائل فرهنگی داخلی و خارجی بی تفاوت نبود. به طور کلی یکی از دلایل عمده مخالف مدرس با تغییر رژیم، پیش بینی اوضاع اسفبار فرهنگی بود. البته شیوه مدرس در برخورد با امور مستحدثه و جدید و یا برنامه‌های تجددگرایانه، روشی منحصر به فرد بود. از جمله مخالفت‌های او همگام با برخی از روحانیون تهران (فیروزآبادی و احتمالاً میرزا هاشم آشتیانی و بهبهانی) به یکی از اقدامات تجددگرایانه از این قرار بود که «جمعیت تمدن نسوان» در ۱۷ تیر ماه ۱۳۰۵ (برابر با ۲۸ ذی الحجه ۱۳۴۴) درصدد برآمد به بهانه ترویج معارف و بسط افکار و تهذیب اخلاق عالم نسوان و ترقی آنها تئاتری تحت عنوان «تمدن نسوان» برای عموم زنان به معرض نمایش گذارد. چنین اقداماتی در راستای ترویج بی حجابی و سست کردن اعتقادات مذهبی صورت می‌گرفت. مدرس در نامه‌ای به تاریخ ۲۴ ذی الحجه ۱۳۴۴ (۱۳ تیر ۱۳۰۵) خطاب به رئیس الوزراء - مستوفی - نوشت:

«ورقه منتشر شده از برای تیارت دادن نسوان به دعوت عمومی در شب ۲۸ ذی الحجه چون سابقه نداشته اوضاع هم اقتضا ندارد؛ خصوص در این موقع زمامداری مناسب است جلوگیری شود.»^(۲)

۱. به طور مثال بنا به سفارش او بود که یکی از افاضل به نام سید عبدالرسول هاشمی به استخدام وزارت عدلیه درآمد و توانست احکامی نیز علیه رضا شاه و شرکت نفت جنوب صادر نماید. به نقل از: مدرس مجاهدی شکست ناپذیر، صص ۲۱۹ و ۲۲۱.

۲. سازمان اسناد ملی، اسناد کامپیوتری، ۲۹۹۰۰۰۰۲۱۰.

از دیگر اقدامات مدرّس، درمورد تخریب بقاع متبرکه توسط وهابیه بود. او علاوه بر حضور فعال در جلسات علما و کمیسیون حرمین شریفین، رأساً نیز درصدد اقدام بود. طبق گزارشی به تاریخ ۹ تیر ۱۳۰۵:

عده زیادی از طبقات مختلفه به منزل مدرّس دعوت شده‌اند که راجع به مسئله وهابیه مذاکراتی بنمایند و شایع است مدرّس خیال دارد با طیاره به طرف عتبات مسافرت بنماید و نیز مدرّس اظهار کرده است بیانیه [ای] که دولت راجع به اقدامات وهابیه منتشر نموده^(۱) قبلاً با من شور نموده، من هم تصویب کردم بعد منتشر نمودند. بعلاوه تلگراف شخصی هم به ابن السعود مخابره کرده و او را مرتد خواندم و کاری خواهم کرد که عموم مسلمین بر ضد او قیام نمایند.^(۲)

در هنگامی که مدرّس، تولیت مدرسه سپهسالار و تدریس در این محل را برعهده داشت، برنامه آموزشی جدیدی پایه ریزی کرد. امتحان طلاب، تدوین نظامنامه اداری، احیا و عمران دهات، مغازه‌ها و سایر موقوفات، مرمت بنای مدرسه و نیز اقدام به تهیه تفسیری جامع برای قرآن و تدوین کتب فقهی از اقدامات مدرّس در مدرسه سپهسالار بود.^(۳) مدرّس خود گفته بود:

«افسوس که من تکلیف خود را دخالت در سیاست دانستم و از اداره امور روحانی دور افتادم، و الا معلوم و عملی می‌نمودم که وظایف تحصیلی طلاب علوم دینی در این عصر چگونه باید باشد.»^(۴)

در زمینه تهیه تفسیری جامع از قرآن، مدرّس علاوه بر جمع آوری تفاسیر خطی و چاپی عده‌ای از علما و دانشمندان همچون بهبهانی، سید نصرالله تقوی، شیخ محمدعلی لواسانی را دعوت نمود. مدرّس معتقد بود با کمال تأسف مؤلفین معنی حقیقی قرآن را نفهمیده‌اند و آنچه نوشته‌اند بسیار دور از حق قرآن است.^(۵) او متأسف بود که آموزش قرآن در حوزه‌های

۱. نك: مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴، صص ۹۷-۹۹.

۲. سازمان اسناد ملی، شماره تنظیم ۱۰-۱۱۶۰۰۱، پاکت ۱۲۲.

۳. مدرّس، ج ۱، ص ۳۹.

۴. همان، ص ۱۶۶ و نیز ج ۲، صص ۲۹۳ و ۲۹۴.

۵. همان و نیز ج ۲، ص ۳۲۳.

علمیه متروک شده و در اثر این کوتاهی، علما نتوانسته‌اند يك تفسیر قرآنی که متناسب با فرهنگ و زبان مردم عصر ما باشد بنویسند. لذا برای جبران این نقیصه دست به کار شد و طرح آموزش تخصصی قرآن و تألیف يك تفسیر جامع نوین را پی ریزی کرد که با دستگیریش ناتمام ماند. مدرّس در مدرسه سپهسالار دو درس فقه و اصول فقه را تا هنگام بازداشت تدریس می‌کرد. در کنار اینها به تدریس تفسیر قرآن و درس اخلاق بویژه با استفاده از نهج البلاغه می‌پرداخت.^(۱)

در هنگام بحث پیرامون ایجاد مدارس ابتدایی و اکابر، مدرّس با تأکید بر ارزش تحصیل علم در اسلام و اینکه اول کلمه‌ای که می‌توان به صاحب شریعت ما [نسبت] داد علم است، می‌گوید: حیوانات به مذهب ما هر کدام معلم شدند قیمت پیدا می‌کنند، مثل سگ. سگ معلم تربیت شده دیه دارد مثل انسان که دیه دارد.^(۲)

مدرس در تبعید نیز دست از تلاش فرهنگی برنداشت و هر روز صبح برای رئیس زندان و جمعی از زندانبانان درس و تفسیر مثنوی می‌گفت.^(۳)

با توجه به خصلت عملگرایی مدرس، او برای حل مشکلات اجتماعی و اقتصادی دارای نظریات روشنی بود و با وجود آن که برای رژیم رضا شاه مشروعیت قایل نبود، از ارائه نظرات اصلاحی ابایی نداشت. نمونه‌ای از آرای جالب توجه مدرّس در مخالفت با ورود مشروبات الکلی بود. مدرّس ضمن اشاره به اینکه هیچ دین و مذهبی شراب را حلال نکرده است و دنیا به مضرات آن پی برده و مضرات آن را امام علی (ع) بخوبی بیان کرده‌اند، می‌گوید: «عقیده من این است که دولت بیاید و این مسکرات را که غیر از ضرر چیز دیگری ندارد ممنوع بکند.» و در ادامه به مناسبت اینکه نگویند آخوندها همه‌اش حرف آخوندی می‌زنند، شعری از يك شاعر اصفهانی می‌خواند:

به شیراز ار نصیب ما نشد از آن می‌خلّر مباد آسیبی از دوران نجف آباد و جلفا را
و معتقد است با جلوگیری از ورود مشروبات الکلی، چنانچه حرام خورها بخواهند

۱. مأخذ قبلی، ج ۲، ص ۳۲۳. مدرس در زمان تدریس در اصفهان علاوه بر فقه و اصول و اخلاق، منطق و فلسفه (معقول) را نیز تدریس می‌کرده. همان، ص ۳۲۵.

۲. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ششم تقنینیه، جلسه ۷۹ (۱۲ فروردین ۱۳۰۶).

۳. مدرس، ج ۱، ص ۲۰۰.

بخورند، در داخل کشور وجود دارد.^(۱)

مدرس سعی می‌کرد به جای شعار دادنهای بیهوده، برای هر معضل، راه حلی ارائه کند. در نطقی که درباره لایحه انحصار تریاک در مجلس نمود، یادآور شد:

«اگر واقعاً غرض این است چیزی که مملکت ما را خراب کرد، مسلمین را کم کرد، فواحش را زیاد کرد، فقیر را در مملکت ما زیاد کرد، می‌خواهید بیاید و رفع کنید و می‌خواهید خدمت به ملتتان بکنید، ببینید کجا عیب دارد همان جای معیوب را رفع کنید، مفاسد نوعیه، رافع نوعیه می‌خواهد. کتک زدن و جریمه کردن رافع فساد نمی‌شود.»^(۲)

همانگونه که مشاهده می‌شود نظرات مدرس با توجه به اینکه در درون تشکیلات مملکتی قرار داشت، با علمایی که صرفاً مواضع سلبی داشتند، متفاوت است. این نکته که در یک مورد به یکی از علما اظهار داشت که «از دور دستی بر آتش دارد»^(۳) ناشی از عمق اطلاعات و آگاهی او از اوضاع و احوال سیاسی - اجتماعی بود.

در هنگام معرفی کابینه و پروگرام دولت مخبر السلطنه در ۱۶ خرداد ۱۳۰۶ مدرس در نطقی جالب به ارائه نقطه نظرات خویش پرداخت. از جمله در پاسخ به این گفته رئیس الوزرای جدید که با موافقت مجلس کار خواهیم کرد، مدرس می‌گوید:

«کسی که می‌خواهد با موافقت مجلس کار بکند از قدم اول می‌باید این کار را بکند، حکایت وزیر عدلیه نباشد که رفتند خراب کردند آن وقت آمدند گفتند بیاید کمک کنیم درست کنیم.»

در ادامه نطق مدرس در همین جلسه به برخی آراء و نظریات اصلاحی او پی می‌بریم. از جمله درباره «الاهم فالاهم کردن بودجه دولت» می‌گوید:

«اگر دهاتمان تلگراف بی سیم داشته باشد خوب است، اگر در تمام جاها پست مان با طیاره برود خوب است.... [ولی] باید دولت این مخارج را الاهم فالاهم منظور بدارد،

۱. مذاکرات مجلس، جلسه ۲۳۸ (۱۳ اردیبهشت ۱۳۰۷). درباره دلایل دفاع مدرس از قانون کنترل مشروبات الکلی همچنین نک: مدرس مجاهدی شکست ناپذیر، ص ۱۶۲.

۲. مدرس، ج ۱، ص ۱۸۱.

۳. نک: روزنامه همشهری، شماره ۵۳۱ (۳ آبان ۱۳۷۳) در پاسخ به حاجی میرزا مهدی مجتهد زنجان‌ی در تاریخ ۱ رجب ۱۳۴۵ مبنی بر اقدام علیه وهابیه.

اگر این دویست سیصد هزار تومان را که خرج سیم تلگراف می کنید سد ببندید خیلی بهتر است. آن هم خوب است، اما وقتی که پول داشته باشید.»

در همین نطق بود که مدرّس بر تهیه اسباب جنگی روز تأکید کرد. نکته مهم دیگری که مدرّس به آن اشاره دارد موضوع خلع سلاح عمومی است. او با این بیان که:

«از زمان اقتدار مقام حالیه [مقصود رضا شاه است] خلع سلاح در این مملکت بنا شد و نفهمیدیم منشأ آن چه بود.»

معتقد است این موضوع نظری است [یعنی نسبی است] و باید در این زمینه مجلس رأی بدهد. و در انتقاد از این سیاست می گوید:

«دولت هر وقت توانست يك قوه مقتدر كافی تشكيل بدهد باید از همه خلع سلاح کند، نه اینکه از ضعیف بگیرد و از زورمند نگیرد.»

و در این زمینه به حملات ایلات بویراحمدی و ممسنی به طوایف اطراف اشاره می کند. موضوع نظام اجباری نیز موضوع دیگری است که مدرّس به آن اشاره کرده و با توجه به اینکه خودش از طرفداران این قانون بوده می گوید:

«البته هر قانونی در دفعه اولش نمی شود به درجه کمال برسد... این قانون نواقصی دارد و باید دولت يك موادی برای رفع نواقصش تنظیم نماید.»

از نظر مدرّس نحوه اجرای قانون اهمیت زیادی دارد و در موضوع نظام اجباری اطمینان می دهد که آنچه افراد قشون اجباری گرفته اند اکثراً مطابق قانون نیست. مدرّس تأکید می کند که:

«ما باید قوانینی تصویب کنیم که به درد مردم بخورد و صلاح مردم باشد، وقتی اسباب زحمت آنها باشد فایده ندارد.»

آخرین انتقادی که مدرّس در این جلسه اظهار کرد پیرامون اقدامات خودسرانه بلدیه از جمله تخریب اماکن و خانه های مردم بود.^(۱)

درمورد اعزام محصل به خارج، مدرّس با آنکه مخالفتی نداشت اما با اتکا به تجربیات سالیان گذشته معتقد بود به جای اعزام محصل به خارج، معلم خارجه اعم از ابتدایی و غیر ابتدایی استخدام شوند که هم پولهای مملکت بیهوده خرج نشود و هم نظارت بیشتری

۱. نك: مذاكرات مجلس، دوره ششم تقنینیه، جلسه ۱۱۵ (۱۶ خرداد ۱۳۰۶).

از سوی اولیای امور صورت گیرد.^(۱) راه حلی که او برای حل این معضل اجتماعی (کمبود متخصص) ارائه می‌داد آن بود که:

«به علم و معلومات کسانی که در ایران هستند ترتیب اثر داده شود، در غیر این صورت آنهایی که به خارج می‌روند، درس نخوانده باز می‌گردند. تا زمانی که وزارت فواید عامه، مهندسین خودمان را مطابق مهندس درجه دوم حقوق می‌دهد اگر هزار نفر یا دو هزار نفر هم به اروپا بروند و معلومات بیاموزند فایده ندارد.»^(۲)

به طور کلی از دیدگاه مدرّس منافع سیاسی و اقتصادی ایران در تمامی امور می‌بایست مورد نظر قرار گیرد. از این رو در مورد گسترش تلگراف بی‌سیم معتقد بود:

«ابتدا تلگراف بی‌سیم مرکزی دایر شده و نفع سیاسی و اقتصادی آن سنجیده و در صورتی که منافی داشت بتدریج در سایر نقاط کشور دایر شود. بدون چنین برآوردی، بودجه سالیانه درست کردن از روی عقل و منطق نیست، بعلاوه مرکزی برای تعلیم تلگرافچی ایجاد شود و بعد تلگرافچیهای خودمان در سایر نقاط بتوانند کار کنند.»^(۳)

مدرس معتقد به استفاده بهینه از متخصصین خارجی بود. هنگام شور راجع به استخدام ۳۴ نفر مهندس برای راه آهن، او پیشنهاد کرد:

«دولت مکلف است برای هر یک از متخصصین در تمام مدت از محصلین فنی ایرانی که عالم به زبان متخصصین باشند معاونی معین نماید و هر یک از متخصصین و مهندسین مکلف هستند که در این مدت عملیات فنی را به قدر امکان به معاون خود تعلیم نمایند.»

پیشنهاد مدرّس به عنوان ماده ششم قانون مذکور مورد پذیرش و تصویب قرار گرفت.^(۴)

مدرس در امور اجتماعی و عام المنفعه نیز پیش قدم بود، از جمله به دعوت او و همّت تنی چند از رجال بود که سنگ بنای بیمارستانی زده شد و آیه الله فیروزآبادی مأمور پیگیری این امر شد و به پیشنهاد مدرّس این بیمارستان به نام «فیروزآبادی» نامگذاری شد.^(۵)

۱. مدرس، ج ۲، ص ۲۹۲ و ۲۹۳.

۲. مذاکرات مجلس، دوره ششم تقنینیه، جلسه ۹۱ (۲ اردیبهشت ۱۳۰۶).

۳. همان، جلسه ۱۰۷ (۳۰ اردیبهشت ۱۳۰۶).

۴. همان، جلسه ۱۳۷ (۱۱ مرداد ۱۳۰۶).

۵. مدرس مجاهدی شکست ناپذیر، ص ۱۳۸.

۲-۱۰- مخالفان دیگر

۲-۱۰-۱- حاج آقا جمال اصفهانی (۱۲۸۴-۱۳۵۴ ق)

حاج آقا جمال اصفهانی سومین چهره شاخص خانواده نجفی است که در تاریخ معاصر ایران از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده‌اند. عمده‌اشتهار حاج آقا جمال پس از تبعید او از اصفهان به تهران به وسیله نیروهای اشغالگر روس در جنگ جهانی اول بود. او پس از ورود به تهران از مقام و موقعیت ممتازی در میان دولت و ملت برخوردار گردید و مدتی نیز امام جمعه بود.^(۱) حاج آقا جمال اصفهانی در جریان‌های سیاسی و اجتماعی دارای نفوذ بود، به گونه‌ای که از او به عنوان سدی در روند تجددگرایی یاد کرده شده است.^(۲) وی پس از کودتای ۱۲۹۹ از مخالفان سردار سپه و از طرفداران مدرّس بود و این رویه را برخلاف سایر روحانیون تهران همواره ادامه داد.^(۳) البته او در مجلس مؤسسان حضور داشت ولی در جلسه رأی‌گیری ۲۱ آذر ۱۳۰۴ جزو غایبین بود.^(۴)

از اقدامات حاج آقا جمال پس از تغییر سلطنت، از جمله موضعگیری او در قیام حاج آقا نورالله اطلاع زیادی در دست نیست. گفته شده که او در مخالفت با مقاصد شوم رضا شاه با برادرش شرکت کرد و به مبارزه برخاست.^(۵) براساس نوشته‌های شیخ محمد رازی پس از درگذشت مشکوک حاج آقا نورالله، حاج آقا جمال به قم آمد و با آن مقام علمی و عملی در منبرها گریه می‌کرد و می‌گفت مردم در این شهر برادر مرا کشتند.^(۶)

به هر حال در اوایل سال ۱۳۵۲ ق حاج آقا جمال به اصفهان رفت و در خانه نشست و در به روی آشنا و بیگانه بست و درحقیقت تحت نظر بود، تا در ۲۵ جمادی الاول ۱۳۵۴ / ۲ شهریور ۱۳۱۴ درگذشت و چنان شهرت یافت که او را مسموم کرده‌اند.^(۷) بجز

۱. حسن مرسلوند. زندگینامه رجال و مشاهیر ایران (تهران، الهام، ۱۳۶۹) جلد اول، ص ۱۹۰.

۲. نک: پری شیخ الاسلامی. زنان روزنامه نگار و اندیشمند ایران. (بی‌نا، ۱۳۵۱) ص ۱۵۷.

۳. رحیم زاده صفوی، اسرار سقوط احمد شاه، ص ۹۲.

۴. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۳، صص ۵۲۲ و ۵۸۱.

۵. محمدعلی روضاتی. زندگانی حضرت آبه‌الله چهارسوقی. (اصفهان، کتابفروشی تائید، ۱۳۳۲) ص ۱۵۴.

۶. آثار الحجّه، ص ۳۱.

۷. مرسلوند، پیشین، ص ۱۹۱.

چند ساعتی محدود که در مسجد شاه با اجازه امنای دولت فاتحه گرفته شد، دیگر هیچ گونه مراسم سوگواری و ترحیمی به سبب سوء مقررات دولت برپا نشد.^(۱)

۲-۱۰- آیه الله محمدعلی شاه آبادی (۱۲۹۲-۱۳۶۹ ق / ۱۳۲۸ ش)

کوشش آیه الله شاه آبادی در دو زمینه فرهنگی و سیاسی و در دو شهر تهران و قم صورت پذیرفت. او که تحصیلات خود را در نجف و سامرا دنبال کرده بود در حدود سال ۱۳۳۰ قمری به ایران مراجعت کرد و در خیابان شاه آباد تهران سکونت اختیار نمود و به مدت هفده سال به تبلیغ دین و اشاعه مذهب و مبارزه با نظام جور پرداخت.^(۲) شاگردان و فرزندان آیه الله شاه آبادی در نگارش زندگینامه مختصری از وی گفته اند:

«در این زمان گذشته از داشتن حوزه علمی و تربیت فضلا و طلاب، در زمینه های اجتماعی و سیاسی و تربیت توده مردم همت گماشت.»

و به عنوان نمونه ای از تلاشهای سیاسی او تأکید شده که «تأسیس هیئتهای سیار در منازل به ابتکار ایشان بوده که در آنها معارف اسلامی و مسائل سیاسی طرح می شده است.» همچنین گفته شده که در این هیئتها جزواتی تحت عنوان *شذرات المعارف* یا *مرام اسلام* - که نقش بیدارگری مردم را داشته - ارائه می گردیده است.^(۳)

از ظواهر این نقل قولها برمی آید که تشکیل این هیئتها و جزوات منتشره در آنها پیش از سلطنت رضا شاه بوده است. از سوی دیگر آیه الله شاه آبادی صاحب کتابی تحت همین عنوان است که برای اولین بار در ۱۳۶۵ قمری / ۱۳۲۵ ش به چاپ رسیده است. اینکه آیا این کتاب صرفاً تشابه اسمی و یا حاوی همان مطالب جزوات هیئتهای سیار است روشن نیست. اما آنچه که از محتوای کتاب *شذرات المعارف* (قطعه های مروارید یا طلا) و پیشنهادهای مندرج در آن برمی آید، دیدگاه روشن بخشهایی از روحانیت شیعه در دوران معاصر است که از آنان به عنوان اصلاح طلبان می توان یاد کرد. مسلماً مجموعه اقدامات فرهنگی رژیم رضا شاه و بلایی که بر سر مذهب و دیانت مردم وارد آمد، انگیزه اصلی

۱. روضاتی، پیشین، ص ۱۵۵.

۲. *استاذزاده زندگینامه آیه الله العظمی شاه آبادی و مجاهد شریف شهید شاه آبادی* (تهران، حوزه علمیه شهید شاه آبادی، ۱۳۶۵) ص ۴۱.

۳. نك: *مجله تاریخ و فرهنگ معاصر*، سال دوم، شماره پنجم، پائیز ۱۳۷۱، ص ۱۸۵ به قلم نورالله شاه آبادی.

نگارش کتاب بوده است. با این حال به لحاظ عدم ارتباط آن با محدوده زمانی این رساله از بررسی آن خودداری می‌شود.^(۱) اما می‌توان از این کتاب این برداشت را نمود که نویسنده آن صاحب دیدی عمیق پیرامون اوضاع و احوال اجتماعی جامعه اسلامی بوده است، و این موضوع از آن نظر اهمیت دارد که آیه‌الله شاه آبادی صرفاً به عنوان يك عالم ممتاز در اخلاق و عرفان در دوران معاصر شناخته شده است.

در تأکید نقطه نظرهای سیاسی ایشان گفته شده، او همواره از رضا خان با عنوان «چارپادار» تعبیر می‌کرد. و این در زمانی بود که رضا خان با پای برهنه در جلو دسته‌های عزاداری شرکت می‌کرد. در این زمینه حتی آیه‌الله شاه آبادی تندتر از مدرّس بوده است و در زمانی که مدرّس از سردار سپه در مقام وزارت جنگ حمایت می‌کرد، به نقل از آیه‌الله شاه آبادی گفته شده: کرا را به مرحوم مدرّس یادآور شدم که حمایت‌های بیدریغ مجلس از وی همانند پرورش گرگ خطرناک است.

او همواره از اینکه اسلام از ناحیه دولت رضا خان در خطر است، در رنج بود و در پیش بینی خود درمورد رضا خان به مدرّس گفته بود: این مردك الان که به قدرت نرسیده است اینچنین به دستبوس علما و مراجع می‌رود و تظاهر به دینداری می‌کند و از محبت اهل بیت دم می‌زند، لکن به محض آنکه به قدرت رسید به همه علما پشت می‌کند و اول کسی را هم که لگد می‌زند خود شما هستید.^(۲)

آیه‌الله شاه آبادی تنها به اظهار نظر درباره رضا خان و بیدارسازی مردم اکتفا نکرد، بلکه وارد صحنه مبارزه سیاسی نیز شد. ابتدا تلاش کرد تا علمای تهران را متحد سازد، اما با درهم شکستن اتحاد علما و در اعتراض به جنایت‌های رضا خان تصمیم گرفت در حرم حضرت عبدالعظیم متحصن شود. تاریخ دقیق این تحصن در منابع مورد استفاده روشن نشده، ولی ظواهر امر نشان می‌دهد که در آستانه تغییر رژیم تا مدتی پس از آن بوده است. مدتی قبل از آغاز این تحصن، حدود هفتاد نفر از روحانیون تهران با آیه‌الله شاه آبادی

۱. آیه‌الله شاه آبادی در این کتاب به امراض مهلکه در مملکت اسلام و انتشار عقاید باطله و اخلاق رذیله و افعال قبیحه اشاره می‌کند و علل آنها را در چهار موضوع کلی برمی‌شمارد و سپس پیشنهاداتی در چهارده عنوان مطرح می‌کند. برای اطلاع از موارد فوق ر.ک: استاد زاده پیشین، صص ۶۶-۶۹.

۲. همان، ص ۴۴.

همقسم شدند که با ایشان همراهی کنند، ولی اکثر آنان در روز و شب قبل از تحصن به منزل وی آمدند و هرکدام عذری را مطرح کردند و آیه‌الله شاه آبادی هم آنان را آزاد می‌گذاشت و عذرشان را می‌پذیرفت.^(۱)

تحصن شاه آبادی در شاه عبدالعظیم یازده ماه به طول انجامید و در این تحصن دو تن از علمای آن زمان ایشان را همراهی می‌کردند که یکی از آنها به نام حاج میرزا محمد تقی معروف به حجة الاسلامی به مدت شش ماه و نفر دوم به مدت سه ماه در تحصن شرکت داشتند. آیه‌الله شاه آبادی در تمام مدت یازده ماه به عناوین مختلف علیه حکومت وقت سخنرانی می‌کرد. در يك دهه عاشورا در همان ایام در صحن امامزاده حمزه (ع) که همه ساله تعزیه خوانی برگزار می‌شد، مانع تعزیه شد و مجلس را به مجلس موعظه تبدیل کرد و شخصاً در تمام این ده روز به منبر رفت و در هر جلسه يك موضوع را سه مرتبه تکرار کرد و در آخرین جلسه چنین گفت:

«خدایا تو شاهد باش که من به علمای اعلام در نجف اشرف و قم و مشهد و اصفهان و سایر بلاد نوشتم و بر آنان حجت را تمام کردم و در این ده شبانه روز هم - اگر این مرتبه را بگویم - جمعی مرتبه گفته‌ام و برای اقشار مختلفه نیز حجت کردم که این چاروادار با من دشمنی و عناد ندارد، این با قرآن و اسلام مخالف است و چون من و امثال من را حامی و حافظ اسلام و قرآن می‌داند مخالفت می‌کند. اگر به او مهلت داده شود اسلام و قرآن را در این مملکت از ریشه خشک خواهد کرد.»^(۲)

تحصن آیه‌الله شاه آبادی به اصرار مدرّس و حاج شیخ عبدالنبی و جمعی دیگر از علما و مؤمنین تهران و شهرستانها پس از یازده ماه خاتمه یافت و ایشان به تهران بازگشتند، اما چون از محیط تهران بسیار افسرده بودند،^(۳) شرط پایان دادن به تحصن را ترك کردن تهران و خارج شدن از مرکز ظلم و جور دانستند^(۴) و در سال ۱۳۴۷ ق (۸ - ۱۳۰۷ ش) به حوزه قم پیوستند.^(۵) ایام اقامت ایشان در قم هفت سال به طول انجامید. در این ایام ایشان

۱. مأخذ قبلی، ص ۴۶.

۲. همان.

۳. مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، پیشین، صص ۱۸۶ و ۱۸۷.

۴. استاد زاده، ص ۴۷.

۵. همان، ص ۴۸ و نیز: آینه دانشوران، ص ۱۸۵.

از طریق تربیت طلاب به مبارزه فرهنگی با رژیم رضا شاه پرداختند. برجسته ترین شاگردان ایشان حاج آقا روح الله خمینی، شهاب الدین مرعشی نجفی، میرزا هاشم آملی و حاج میرزا محمد تقی تهرانی بودند.^(۱)

آیه الله شاه آبادی در سال ۱۳۵۴ ق/ ۱۴ و ۱۳۱۳ ش در اثر اصرار بیش از حد مردم تهران مجدداً به تهران مراجعت کردند. ابتدا به مدت دو سال در مسجد امین الدوله (واقع در بازار چهل تن) و پس از آن در شبستان مسجد جامع که تبدیل به انبار شده بود، اقامه نماز جماعت کردند تا بتدریج مسجد جامع تهران (واقع در بازار) آباد گردید. ایشان آن مسجد را پایگاه ترویج دین و تدریس فقه و اصول و فلسفه و حکمت قرار داده و از آن به عنوان سنگر مبارزه استفاده می کردند. گفته شده که اوج مبارزه ایشان به هنگام اقامت مجدد در تهران^(۲) و همراه با شیوه تازه ای در مخالفت با اعمال ضد اسلامی حکومت رضا شاه بوده است.^(۳) در هنگامی که تمام مساجد و منابر به دستور حکومت تعطیل شده بود، ایشان با قاطعیت ایستادگی کرد و هیچگاه مسجد و منبرش قطع نشد.^(۴) حتی زمانی که به دستور رضا شاه منبر ایشان را از مسجد برداشتند تا مانع سخنرانی او شوند، آیه الله شاه آبادی ماهها ایستاده سخنرانی می کرد و به نظام فاسد حاکم بر جامعه اعتراض می کرد و هر چند مؤمنین در تهیه منبر اصرار می کردند او می گفت: من ایستاده سخن می گویم تا بدانند منبر سخن نمی گوید.^(۵)

نقل خاطره ای از چگونگی برخورد آیه الله شاه آبادی با مأمورین حکومت، نشانگر اعتماد به نفس و روحیه قوی ایشان است. گفته شده يك بار که مأمورین برای دستگیری ایشان به مسجد آمدند، چون با کفش وارد شده بودند، ایشان آنچنان به مأمورین پرخاش نمود که همگی آنها ترسیدند و از مسجد بیرون رفتند و پس از آنکه آیه الله شاه آبادی از مسجد خارج شدند تا به منزل بروند، مأمورین به دنبال ایشان راه افتادند و از ایشان خواستند که به همراه مأمورین به کلانتری بروند، ولی ایشان با همان لهجه اصفهانی خود به

۱. استاد زاده، صص ۴۸-۵۱.

۲. همان، ص ۵۶.

۳. مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، پیشین، ص ۱۸۶.

۴. استاد زاده، ص ۵۷ به نقل از خاطرات حجة الاسلام محی الدین انواری.

۵. همان و نیز: مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، پیشین، ص ۱۸۷.

مأمورین گفتند: «برو به بزرگ‌ت بگو بیاد!» و بالاخره وقتی که مسیر آنها به جایی رسید که راه منزل ایشان از راه کلاتری جدا می‌شد، ایشان ناگهان دستشان را به طرف مأمورین آوردند و چند بار فریاد زدند: «بگیرید مرا، می‌گویم مرا بگیرید» و مأمورین آنچنان از عمل ایشان مرعوب شدند که چند قدم عقب رفتند و بدون آنکه بتوانند کوچکترین عکس‌العملی از خود نشان بدهند، مراجعت کردند.^(۱)

آیه‌الله شاه‌آبادی در کنار مبارزات و افشاگریهای خود علیه رضا شاه که از سوی فرزندان و شاگردانش مورد تأکید و تصریح قرار گرفته است،^(۲) در زمینه مسائل فرهنگی نیز فعالانه برنامه‌های جدیدی را دنبال می‌کرد و با سیاستهای فرهنگی رژیم رضا شاه به مقابله برخاست. به عنوان نمونه تألیف کتاب *رشحات البحار* به زبان عربی در سال ۱۳۵۹ ق است که حاوی سه بخش است و یکی از آنها با عنوان *الایمان والرجعه* ردی است بر کتاب *اسلام و رجعت* سنگلجی.^(۳)

سایر اقدامات فرهنگی آیه‌الله شاه‌آبادی عبارت بودند از:

- ۱- ایجاد هیئتهای سیار (البته چگونگی تداوم آنها در دوره رضا شاه روشن نشده) با انگیزه ترویج و تبلیغ معارف اسلام و امر به معروف و نهی از منکر، بطوری که در اثر تلاش این جمعیتها مراکز فساد در آن منطقه برچیده می‌شد.
- ۲- ترغیب فرزندان خود (۷ نفر) به در آمدن در سلك روحانیت با وجود اشکالاتریشهای رژیم.
- ۳- توصیه به مسلمانان در فراگیری صنعت و بی‌نیازی از کالاهای ساخت بیگانگان.
- ۴- تشکیل شرکت مخمس و صندوق قرض الحسنه در مبارزه با رباخواری.
- ۵- تربیت اخلاقی مردم در قم و تهران.

۱. استاد زاده، ص ۵۸.

۲. امام خمینی (ره) درباره ایشان گفته‌اند: «مرحوم آیه‌الله شاه‌آبادی علاوه بر آنکه يك فقيه و عارف كامل بودند يك مبارز به تمام معنا هم بودند» و نیز آیه‌الله میرزا هاشم آملی تأکید می‌کند که آیه‌الله شاه‌آبادی از رضا خان تعبیر به قاطرچی و چاروادار می‌کرد و در سخنرانیهای خود هم به همین گونه از او یاد می‌نمود. همان، صص ۴۵ و ۸۵.

۳. همان، ص ۷۰ به بعد. امام خمینی (ره) نیز در این باره گفته‌اند: در پاسخ به کتاب *اسلام و رجعت*، یکی از علما کتابی نوشت اما رژیم رضا شاه از چاپ آن جلوگیری کرد: نک: کشف اسرار، ص ۳۳۳، علت اینکه کتاب مذکور به عربی نوشته شد می‌تواند جلوگیری رژیم از چاپ فارسی آن باشد.

۶- تربیت نوباوگان و کودکان و اختصاص منزل خویش به این کار و گماشتن افراد با صلاحیت برای آنان با نظارت خویش و سخنرانی هفته‌ای برای آنان و اولیایشان.^(۱)

۳-۲-۱۰- حجة الاسلام سید ابوالحسن طالقانی

متأسفانه از زندگی و مبارزات ایشان اطلاع زیادی در دست نیست. برخی از اطلاعات مربوط به ایشان از فرزند مبارز وی مرحوم آیه الله سید محمود طالقانی نقل شده است. از خاطراتی که آیه الله طالقانی از دوران کودکی و نوجوانی خود که حدود ۱۰-۱۲ سال داشته، مشخص می‌شود که جلساتی در اواخر سردار سپهی رضا خان در منزل پدرشان علیه رضا خان با حضور برخی از روحانیون برپا می‌شده که آیه الله مدرّس از گردانندگان اصلی این جلسات بوده است. طالقانی نوجوان از طرف پدر مراقب بود که در صورت مشاهده ماموران، افراد حاضر در جلسه را مطلع گردانند. در یکی از همین جلسات هنگامی که او، آمدن مامورین را اطلاع داد، جلسه مذکور تبدیل به ختم «آمن یُجیب» شد و هر چه مامور به سید ابوالحسن طالقانی می‌گوید با شما کار دارم، ایشان اعتنایی نکرده و به ذکر مشغول می‌شود و مامور به ناچار جلسه را ترک می‌کند. گفته شده که جلسات مذکور سرانجام توسط رضا خان تعطیل و سید ابوالحسن طالقانی و فرزندش سید محمود مدتی در باغهای اطراف شمیران مخفی بودند.^(۲)

سید ابوالحسن طالقانی که از یاران خاص مدرّس و محرم اسرار او محسوب می‌شد، در ایام گرفتاری نیز به حضور مدرّس می‌رسید و تا روزهای آخر در کنار او بود.^(۳) پس از تبعید شدن مدرّس، تماس او با سید ابوالحسن طالقانی قطع نگردید و پیامهایش را بر روی کاغذ سیگار نوشته و توسط برخی از ژاندارمها به ایشان می‌رساند.

سید ابوالحسن طالقانی با مراجع دوران خویش در ارتباط بود و از جمله مورد تکریم

۱. مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، پیشین. لازم به تذکر است که برخی از اقدامات مورد اشاره ممکن است به پس از سقوط رضا شاه مربوط باشد.

۲. نک: یادنامه ابوذر زمان، ص ۸.

۳. مدرّس مجاهدی شکست ناپذیر، صص ۱۴۸ و ۱۵۴.

آیه‌الله حائری قرار داشت.^(۱) از جمله تلاشهای وی، فعالیتهای فرهنگی و تبلیغی در جهت مقابله با سیاستهای ضد اسلامی رژیم و نیز گسترش دستگاه تبلیغی مسیحیت بوده است. وی در این زمینه با کمک عده‌ای از علما و رجال متدین انجمنهای تبلیغی تشکیل داده و با کمک عده‌ای از همفکران، امتیاز مجله البلاغ را گرفتند و حتی طلّیعه آن هم بیرون آمد، ولی بلافاصله از سوی حکومت پهلوی توقیف شد. به گفته آیه‌الله طالقانی نامه‌هایی از مراجع ایران و نجف در حمایت از این انجمنها از جمله از آیه‌الله حائری، آیه‌الله نائینی و آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی نگاشته شده است. در نامه‌ای که از سوی سید ابوالحسن اصفهانی به سید ابوالحسن طالقانی نوشته شده ضمن اظهار خرسندی از تأسیس مرکزی در مدرسه مردمی به منظور رفع شبهات معاندین دین و حفظ عقاید ضعفای مسلمین، رهنمودهایی از نظر تبلیغی ارائه شده است.^(۲)

از خصایص مرحوم سید ابوالحسن طالقانی آن بود که از سهم امام ارتزاق نمی‌کرد و از ساعت سازی روزگار می‌گذراند. بعد از فوت ایشان، تشییع جنازه باشکوهی از وی به عمل آمد و این عمل که در آن دوره ممنوع بود، حرکتی بر ضدّ خفقان و جو اختناق دوره رضا شاه بود.^(۳)

در تاریخ کمبریج سال درگذشت سید ابوالحسن طالقانی ۱۳۱۱ ش عنوان شده و درباره مبارزات وی آورده شده که وی از کسانی بود که به اقدامات ضد اسلامی رضا شاه بویژه کشف حجاب زنان شدیداً اعتراض می‌کرد و به این دلیل مکرراً به زندان افتاد و یا به نقاط دور دست تبعید شد.^(۴)

۴-۲-۱۰- میرزا محمد طاهر تنکابنی (۱۲۸۰ ق - ۱۳۶۰ ق / ۱۳۲۰ ش)

میرزا طاهر تنکابنی که سالیان دراز در مدرسه عالی سپهسالار و کاظمیه و نیز مدرسه

۱. برخی از مُریدهای ایشان درمورد تعمیر مدرسه فیضیه و مواردی از این قبیل، کمکهای اقتصادی به آیه‌الله حائری می‌کردند. نک: مجله یاد، سال دوم، شماره پنجم، زمستان ۱۳۶۵، ص ۳۸.

۲. نک: مجله حوزه، ش ۴۶، مهر و آبان ۱۳۷۰، صص ۷۳-۷۵.

۳. یادنامه ابوذر زمان، صص ۸ و ۹.

۴. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ص ۴۱.

- see: *The Cambridge History of IRAN*. OP. Cit. P. 234.

علوم سیاسی به تدریس اشتغال داشت، از علمای سرشناس معاصر بود که در دوره اول، سوم و چهارم تقنینیه به وکالت انتخاب شد. وی در کنار تدریس و وکالت مجلس، در عدلیه نیز حضور داشت و از قضات میرزا دادگستری بود و مدتی ریاست محاکم بدایت و ریاست کل محاکم استیناف را برعهده داشت و تا ۱۱ مرداد ۱۳۰۶ مستشار دیوان عالی تمیز بود. گفته شده که میرزا طاهر تنکابنی به جرم داشتن مختصر علاقه ملکی در مازندران و حاضر نشدن به واگذاری آن به رضا شاه در فروردین ۱۳۱۱ دستگیر شد و مدتها گرفتار و در به در در نقاط مختلف بوده است.^(۱) او پس از آنکه نزدیک به يك سال با مشقت و سختی فراوان در کاشان زندگی کرد، ظاهراً به توصیه فروغی آزاد شد و به تهران بازگشت و در منزل و در مدرسه کاظمیه و مدرسه عالی سپهسالار مشغول تدریس شد.^(۲)

میرزا طاهر تنکابنی که در دوران نمایندگی مجلس بحث و مجادلاتی با تیمورتاش درباره وجود صانع و خالق داشت، پس از تغییر رژیم و به قدرت رسیدن تجددگرایان، مجدداً در جلساتی با حضور داور، تیمورتاش و نصره الدوله شرکت می کرد و درباره اثبات وجود خدا با آنان سخن می گفت، ولی این جلسات که با استدلال قوی و محکم تنکابنی همراه بود، برای این گروه ناخوشایند بود و از آن رو ادامه نیافت.^(۳)

با آنکه میرزا طاهر تنکابنی از روی اجبار از مستشاری دیوان عالی تمیز کنار گذاشته شد و یا دست از ملك و زمین کشید ولی این اتفاقات به اندازه کوتاه کردن دست او از تدریس رنج آور نبود. تنکابنی نه تنها از تدریس معقول کنار گذاشته شد بلکه از رفت و آمدش به مدرسه سپهسالار جلوگیری به عمل آمد و خانه نشین شد.^(۴)

۵-۲-۱۰- شیخ محمد خالسی زاده (۱۳۰۸-۱۳۸۳ ق/ ۱۲۶۶-۱۳۴۲ ش)

وی فرزند شیخ مهدی خالسی بود که در جریان اعتراض علمای عتبات به انتخابات عمومی و ایجاد مجلس مؤسسان در عراق به سال ۱۹۲۳ م/ ۱۳۴۱ ق به ایران تبعید شد. همچنین در پی تبعید شیخ مهدی خالسی به حجاز بود که علمای مذهبی کربلا و نجف به

۱. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۶، ص ۱۰۵ و نیز صص ۲۷ و ۲۸.

۲. نك: عاقلی، مشاهیر رجال، ص ۲۲۱.

۳. رك: فصل چهارم همین كتاب.

۴. مکی، پیشین، ص ۱۰۷ به نقل از مقاله محیط طباطبائی در روزنامه اطلاعات مورخ ۱۹ آبان ۱۳۲۰.

ایران مهاجرت کردند.^(۱) شیخ مهدی خالصی پس از چندی به دیگر علمای تبعیدی در قم پیوست. برخلاف مشی سایر علمای تبعیدی او هیچگونه روابط و مماشات مصلحتی در برابر سلاطین و دولتمردان را نمی پذیرفت و هنگامی که علمای تبعیدی ساکن قم به دنبال ایجاد رابطه با **ملك فيصل** جهت ایجاد شرایط بازگشت بودند، او معتقد بود که نباید تسلیم حکومت عراق و انگلیس شد و باید در ایران ماند و نخست این کشور و سپس عراق و دیگر کشورهای اسلامی را اصلاح کرد. در اثر همین اختلاف نظر بود که خالصی قم را ترك گفت و راهی مشهد^(۲) شد و در آنجا درگذشت.

نقطه نظرات تند و رادیکالی شیخ مهدی خالصی در فرزندش نیز وجود داشت. او در تهران ماندگار شد و به مبارزه با سیاستهای استعماری انگلستان پرداخت. خالصی زاده در جنبش جمهوریخواهی نقش مهمی در مخالفت و ناکامی آن داشت و با آیه الله مدرّس همکاری می کرد. از جمله پس از آنکه مدرّس در مجلس سیلی خورد، به برگزاری نماز جماعت و آگاه ساختن مردم اقدام کرد و چون شهربانی درهای مسجد شاه را قفل کرد، خالصی زاده در میان بازار عبای خود را بر زمین افکند و نماز جماعت گزارد و سپس با يك سخنرانی مهیج با چند هزار نفر از نمازگزاران به طرف مجلس حرکت کردند و مردم را به مخالفت با جمهوری رضا خانی فراخواندند که درگیری شدیدی میان تظاهرکنندگان و ماموران انتظامی به وجود آمد. تندروی خالصی زاده به حدی بود که طبق گزارش سفارت انگلیس در بغداد، به دنبال ارسال هدیه آیه الله نائینی برای رضا خان و برپایی جشن «روحانیان تهران شرکت مردم را در این جریانها تحریم کرده اند. خالصی زاده و چند تن دیگر از واعظان بی کنترل به مردم اطمینان داده اند که عکس مزبور از سوی انگلیسیها فرستاده شده است نه از سوی علما.»^(۳)

خالصی زاده در آخر تیر ۱۳۰۳ به جرم تحریک مردم در قتل **ماژور ایمبری** کنسول آمریکا به همراه شیخ حسین لنکرانی و سید رضا فیروزآبادی به کلات تبعید شد، اما پس از چند ماه به تهران آمد و فعالیتهای سیاسی را ادامه داد و گویا در ایام جابجایی قدرت در

۱. حائری، تشیع و مشروطیت، ص ۱۷۵.

۲. همان، ص ۱۸۳. اطلاعات بیشتری درباره شیخ مهدی خالصی در ص ۲۰۵ کتاب مذکور آورده شده است.

۳. همان، ص ۱۹۲.

مشهد به سر می‌برد. مسلماً در جریان تغییر سلطنت او از مخالفین و در جناح مدرّس قرار داشت از این رو در لیست سیاه رضا شاه قرار گرفت. گفته شده که خالصی زاده پس از بازگشت مجدّد به تهران که این بار چهار سال به طول انجامید، رضا شاه را به اجتناب از ظلم و ستم و انجام امور عام المنفعه دعوت می‌کرد و در نتیجه به دستور شاه به زندان افتاد.^(۱) دربارهٔ علت دستگیری خالصی زاده گفته شده: «او پس از تغییر سلطنت به مدت سه سال اجاره‌دار روستای اوین (موقوفه آستان قدس رضوی) بود ولی سرانجام نسبت به پرداخت اجاره بها میان او و آستان قدس اختلاف افتاد. موضوع به دربار گزارش شد و اجارهٔ خالصی زاده فسخ شد و اوین را از دست او گرفتند.»^(۲) احتمالاً موضوع فوق تنها بهانه‌ای به منظور خارج ساختن این روحانی سیاسی از مرکز و منزوی ساختن او بوده است. خالصی زاده پس از آنکه چند ماه در تهران در زندان به سر برد به تویسرکان تبعید شد. پس از يك سال، تبعیدگاه او به نهاوند تغییر مکان یافت و دو سال نیز در این شهر بود و پس از آن به کاظمین (زادگاهش) بازگشت، اما دولت عراق که تحمل وی را نداشت، پس از تنها يك شبانه روز، خالصی زاده را به ایران بازگرداند و پس از بیست روز که در قصر شیرین ماند به نهاوند و مجدداً به تویسرکان تبعید شد و تا مدتی پس از سقوط رضا شاه در آنجا به حال تبعید بود. در بیانیه‌ای که پس از سقوط رضا شاه و در تیرماه ۱۳۲۳ از سوی او پیرامون جعلیات و اکاذیب برخی نشریات منتشر گردید و ازجمله نظرات او دربارهٔ آیه‌الله کاشانی در آن مندرج است، خالصی زاده مقاومت بیست و دو سالهٔ خود را با حکومت جابرۀ رضا خان و حبس و تبعید و شکنجه در طول این مدت و تلاش خود در جهت تشیید مبانی اسلام لساناً و قلماً را متذکر شد و تصریح کرد:

«تمام ملت ایران مطمئن باشند کسی که ظلم و ستم و شکنجهٔ پهلوی و تهدید به قتل و مسموم کردن مکرر او را از دین اسلام و حبّ آزادی منصرف نکرد، محال است که به این ترهات واهی از مقصد خود که رضای خداوند در او است منصرف بشود.»^(۳)

۱. نك: دباغ، اسلام. آفتاب پنهان (یادی از مبارزات مذهبی - سیاسی آیه‌الله العظمی شیخ محمد خالصی زاده در ایران و عراق)، کیهان فرهنگی، ش ۱۰۰ (مرداد ۱۳۷۲).

۲. ابراهیم صفایی. پنجاه خاطره از پنجاه سال (تهران، جاویدان، ۱۳۷۱) ص ۱۰۸. درباره اوقاف اوین و نقش خالصی زاده همچنین رك: كسروی. زندگانی من، صص ۳۲۰-۳۲۵.

۳. سازمان اسناد ملی، اسناد کامپیوتری، ۵۸۷۷، ۲۹۳۰۰۰، ۸۳۵ ف ۵.

همچنین در تلگرافی از سوی آزادیخواهان بابل به تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۲۳ که رونوشت آن برای مجلس شورای ملی، نخست وزیر، وزیر کشور و برخی جراید ارسال شده خطاب به خالصی زاده آورده شده:

«ورود آن عالم شهیر و آزادیخواه بی نظیر را به تهران بعد از هیجده سال تبعید به عموم هم میهنان آزادیخواه شادباش گفته، موفقیت آن جناب را در پیشرفت مقاصد عالیه از درگاه ایزد متان خواستاریم.»^(۱)

تلاشها و فعالیت‌های خالصی زاده در دوران تبعید متوقف نشد. او در این ایام مشغول تألیف کتاب بود. از جمله دو کتاب *نظام عائله اسلامی و العروبة فی دارالبوار* را تألیف نمود که از انتشار هر دو به دلایل مختلف جلوگیری شد. از آنجا که سرگذشت این دو کتاب، در شناخت جوّ اختناق فرهنگی دوران رضا شاه و نیز آگاهی بیشتر از عملکرد خالصی زاده مفید است، برخی اسناد مربوط به آن را متذکر می شویم:^(۲)

بر طبق اسناد موجود در ۱۱ تیرماه ۱۳۱۳ از سوی وزارت معارف در پاسخ به اجازه طبع کتاب *نظام عائله اسلامی به اطلاع شیخ علی خالصی* - برادر خالصی زاده - رسید که کتاب مذکور مورد ملاحظه واقع شد و با رعایت اصلاح و اسقاط و اضافاتی که در صفحات آن به عمل آمده است طبع و نشر آن قانوناً مانعی ندارد. چنین مجوزی همچنین درباره کتاب *العروبة فی دارالبوار* به تاریخ ۲۵ تیر ۱۳۱۳ توسط اداره انطباعات وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه صادر گردید. پس از مدتی دو کتاب مذکور توسط اداره نظمیہ توقیف شد و تلاش‌های *علی خالصی* نیز در این زمینه به جایی نرسید. وزارت معارف در ۱۹ تیر ۱۳۱۴ در پاسخ به تقاضای او مبنی بر جبران خسارت اظهار داشت: «چون اقدام به توقیف از طرف این وزارتخانه به عمل نیامده در این باره نمی تواند اقدامی به عمل آورد.» *علی خالصی* حتی در شکایت نامه‌ای به رئیس الوزرا (فروغی) به تاریخ ۱۵ شهریور ۱۳۱۴ ضمن پیوست نمودن مجوزهای انتشار دو کتاب مذکور، تقاضای جبران خسارات وارده برای ادای قروض خود را نمود. به دنبال استفسار از اداره شهربانی درباره علت توقیف کتب فوق پاسخ داده شد که:

۱. مأخذ قبلی، شماره تنظیم ۲۲-۱۱۶۰۰۱، پاکت ۲۲۳.

۲. همان، پاکت ۲۲۷.

«کتاب مزبور موسوم به العروبة فی دارالبوار تألیف شیخ محمد خالصی زاده و به زبان عربی است و موضوع آن مربوط به اختلاف بین شیعه و سنی بوده و برای اثبات عقیده شیعه از خلفای بنی امیه انتقاد و ضمناً با لحنی مستهجن و غیر مناسب رؤسای فعلی دولت عراق را به طایفه بنی امیه و یزید منتسب و با ذکر دلایل تاریخی آنها را حرامزاده قلمداد نموده است، بنابراین چون طبق مرقومه نمرة ۸۷۲۳ این قبیل مطبوعات باید ضبط شود از انتشار کتاب مزبور جلوگیری شده است.»

به این ترتیب اداره شهربانی با صلاحدید خود از چاپ کتاب العروبة فی دارالبوار جلوگیری نمود و در این زمینه وزارت معارف نیز جرئت اعتراض به خود نمی داد. از جمله هنگامی که از سوی کفیل اداره شهربانی (سرهنگ مختاری) در تاریخ ۱۹ آبان ۱۳۱۴ به وزارت معارف اعلام گردید که:

«گرچه برای طبع کتاب نظام عائله اسلامی از آن وزارتخانه تحصیل اجازه صورت گرفته ولی چون محتویات آن مربوط به حجاب و سایر احکام شرعی می باشد، بنابر این ثانیاً برای تجدید نظر لغاً ارسال می گردد. متمنی است مقرر فرمایید با در نظر گرفتن مقتضیات فعلی از هر نظری که در این خصوص اتخاذ می شود اداره کل شهربانی را مطلع سازند.»

وزارت معارف پاسخ داد که:

«اجازه طبع این کتاب در تاریخ ۱۱ تیر ۱۳۱۳ با جلب نظر نظارت شرعیات صادر شده است، بدیهی است چنانچه انتشار آن با مقتضیات فعلی مناسب نباشد اقدام لازم [یعنی توقیف] از طرف آن اداره به عمل خواهد آمد.»

به این ترتیب وزارت معارف به جای حل موضوع و دفاع از صدور مجوز انتشار، امور را به شهربانی ارجاع داد. در این باره تلاش آیه الله کاشانی نیز مؤثر واقع نشد. بالاخره خالصی زاده شخصاً نامه ای برای رئیس الوزرا در تاریخ ۳ تیر ۱۳۱۵ نوشت و ضمن اشاره به توقیف کتابهایش و مقروض شدن از این ناحیه، در مورد آزادی خود و رفع فشار از خانواده اش استمداد کرد. متن نامه خالصی زاده به شرح زیر است:

جناب آقای رئیس الوزرا! از مثل سرکار اجل عالی انتظار کمک و مساعدت علمی را دارم، خیر دنیا و آخرت در آن است. کتاب نظام عائله را در موقع توقیف در اداره شهربانی

نوشته بودم و کتاب *المروية في دارالبوار* را در تبعیدگاه نهایند و در جواب یکی از علمای بغداد که تجاوز شدیدی بر حیثیات ایران نموده بود نگاشتم. هر دو کتاب علمی هستند، وزارت معارف اجازه طبع آنها را داده است. به اتکای آن با نبودن سرمایه به نحو قرض طبع شده‌اند. از طرف کارکنان دولت توقیف یا جلوگیری از طبع آنها شد. به نام حب علم و حقیقت از سرکار عالی تمنا دارم که بذل مساعدت در نشر آنها فرمایند. اگر ممکن نشد قروض مردم را از هر محل که باشد تأدیه فرمایند. با مصالح دولت معارضه نیست، لکن تحمل قرض هم طاقت فرسا است. دیگر از بذل مساعدت در آزادی کامل بنده و عائله و نقل آنها از بین النهرین و خراسان و تمرکز ما در هر نقطه که تعیین فرمایند دریغ نفرمایند. بنده تسلیم محض بودم و هستم [يك كلمه ناخوانا] نیست که بیش از این خود و عایله در فشار باشیم. اگر مقرر بفرمایند که به کارهای علمی در ایران [ناخوانا] اشتغال داشته باشیم این مساعدت را لدی العمر فراموش نخواهم کرد. خیر و سعادت آخرت که در این امر مکفول است بهتر می‌دانید. در خاتمه تقدیم احترامات فائقه می‌دارد.^(۱)

در ادامه درخواست خالصی زاده و استفسار مجدد از شهربانی و تکرار پاسخ و ابلاغ آن به شاکیان، شیخ علی خالصی در نامه‌ای به ریاست وزراء به تاریخ مرداد ۱۳۱۵ چنین آورد:

«...تصور می‌رود عطف توجهی به متن عرایض ما بدبختها که فضیلت موجب سرگردانی و پریشانی شده است نمی‌شود. زیرا اولاً کتب مزبور بعد از دو فقره اجازه نامه... طبع شده و از طبع خارج گردیده و پس از آن ۱۶۷۳ جلد آن توقیف گردیده است که در نتیجه صرف مخارج لازمی که برای طبع کتب مزبور شده مبالغ هنگفتی مطابق صورت خرج مقروض اشخاص متفرق گردیده و هر روزه دچار طلبکارهای مزبور می‌باشیم و باعث سرگردانی و استیصال شده است. نه شخصاً استطاعت آن را دارم که از عهده این غرامت برآیم (زیرا مخارج یومیه هم فراهم نمی‌شود) و نه محلی برای تأدیه غرامت این موضوع فراهم است که بتوان مال مردم را تأدیه نمود. ثانیاً دو جلد کتاب مزبور را عیناً اداره شهربانی سطر به سطر ملاحظه و مانعی برای طبع آن ندیده است، زیرا کتب مزبور در

۱. در حاشیه نامه خالصی زاده آورده شده: علت توقیف از معارف یا شهربانی استفسار شود چه بوده؟ هر کس کتابی بنویسد معارف که مکلف نیست اجازه بدهد اگر مطالب زننده داشته باشد منع می‌کند.

محبس شهربانی به رشته تألیف درآمده. با این وصف تصدیق می‌فرمایید که با اینکه جریان امر تا آخرین مرحله و بعد از خروج از طبع تمام مراتب قانونی را طی کرده توقیف آن علت و موجبی نداشته و در صورتی که علتی پس از این همه جریان و تحمل این همه خسارات تولید شده باشد جبران خسارت طبق قواعد وجدانی و قوانین مدنی بشر به عهده توقیف کننده است، زیرا هیچ نوع قصور یا تقصیری از طرف مؤلف و طبع کننده کتب به عمل نیامده که موجب توقیف گردد. استدعا دارد لااقل برای حفظ ظاهر قانون و از طرفی برای رفع گرفتاری و بدبختی و ساکت نمودن يك مشت طلبکار تکلیف عادلانه برای این موضوع تعیین فرمایند.»

از سرانجام این مکاتبات اطلاعی در دسترس نیست، ولی بعید به نظر می‌رسد که شاکیان توانسته باشند به مقصود خود و تأدیه ضررهای ناشی از چاپ کتابها رسیده باشند. این نمونه‌ای از سرنوشت تلاشهای فرهنگی از سوی روحانیون در این دوره است که به لطایف الحیل با اشکالتراشی و موانع متعدد روبرو می‌شده‌اند.

سرنوشت خالصی زاده همچون دیگر روحانیون سیاسی این دوران، تبعید اجباری و یا انزوای غیر ارادی بود. به گفته ابراهیم صفایی که در تیرماه ۱۳۱۷ با خالصی زاده دیدار داشته، او خواستار يك حکومت بزرگ اسلامی و از بین رفتن اختلاف فرقه‌ای از جامعه اسلامی بود. خالصی زاده از روحانیونی که تنها به مسائل دینی می‌پرداختند انتقاد می‌کرده و دین را از سیاست جدا نمی‌دانسته است و در عین حال معتقد بوده که دخالت در سیاست باید از روی کمال آگاهی باشد.^(۱)

در گفتار فوق دو نکته قابل بررسی وجود دارد: اول آنکه خالصی زاده معتقد به رفع اختلافات فرقه‌ای بوده، از این رو تألیف کتاب *العروة فی دارالبوار* لزوماً نمی‌بایست مطابق برداشت اداره شهربانی، ایجاد اختلاف بین شیعه و سنی باشد. نکته دوم اعتقاد خالصی زاده به آگاهی و سپس وارد شدن در امور سیاسی است. او به عنوان يك عالم روحانی، صلاح ایران را در اجرای تعالیم دین اسلام می‌دانست و در این راه معتقد بود می‌بایست اشخاص مفسد و بیدین به جامعه معرفی شوند، ولو آنکه این افراد قوم و خویش ما باشند، زیرا دین خدا از برادر و پسر عزیزتر است. در واقع موفقیت روحانیون در امور

۱. صفایی، پنجاه خاطره از پنجاه سال، پیشین.

سیاسی بستگی به میزان اطلاعات دقیق و کاملشان از امور سیاسی و اجتماعی داشت و این نکته از دید عمیق خالصی زاده حکایت می‌کند.



بجز مدرّس و معدودی دیگر از علمای ساکن تهران که اصالتاً غیرتهرانی بودند، سایر علما و روحانیون مرکز عملکرد متنوعی از خود بروز دادند. برخی از آنها روابطی با دولت و دربار داشتند، تعدادی در نهادهای آموزشی حضور می‌یافتند و معدودی نیز نمایندگی مجلس و یا مناصب قضایی را برعهده گرفتند. البته حضور و ارتباط با رژیم هیچگاه به منزله تأیید همه سیاستها بویژه اقدامات ضد اسلامی نبود، کما اینکه محدوده مخالفتها نیز در نزد همگان یکسان نماند. در ادامه این فصل به بررسی گونه‌های دیگر مواضع و عملکرد سیاسی - فرهنگی علمای تهران می‌نشینیم:

۳-۱۰- علما و روحانیون صاحب نفوذ:

استفاده سمبلیک از روحانیون در مراسم و اعیاد در دوره رضا شاه نیز ادامه یافت، هرچند که این موضوع حداکثر تا نیمه اول سلطنت او تداوم داشت، زیرا نیاز دو جانبه دولت و روحانیت که چنین پیوندی را میسر می‌ساخت پس از نیمه اول سلطنت از میان رفت. در این دوره روحانیون تهران به منظور حفظ حریم سنتی روحانیت راغب بودند تا ارتباط با دولت و دربار قطع نگردد، و از سوی دیگر رژیم رضا شاه به منظور سرپوش گزاردن بر روی محدودیتهایی که علیه روحانیون ایجاد می‌کرد، از این رابطه استقبال می‌کرد. بدیهی است افراد گوناگونی از روحانیون تهران که با دولت و دربار رابطه داشتند دیدگاه مشابهی نسبت به رژیم و شخص رضا شاه نداشته‌اند. به هر حال روحانیونی چون: سید محمد بهبهانی، حاج شیخ محمد حسین یزدی، حاج سید ابوالقاسم کاشانی، حاج امام جمعه خوئی، حاج میر سید محمد امام جمعه تهران، حاج شیخ جمال الدین، حاج شیخ اسحق رشتی، میرزا هاشم آشتیانی، حاج بحر العلوم رشتی، شریعتمدار گیلانی، آقا احمد قمی، شیخ بهاء الدین نوری، سیدالعراقین، سید علی آقا یزدی، ظهیرالاسلام، شیخ

محمد امین خوئی، سید هادی افجه‌ای، آقا موسی (فرزند سید ریحان اله)، سید مهدی لاهیجی و شیخ محمد باقر آیه‌الله زاده مازندرانی (که این دو نفر جزو محاضر شرعی عدلیه بودند)، شیخ مهدی نجم آبادی، آیه‌الله زاده شیرازی، سید علی اکبر آیه‌الله زاده اصفهانی از کسانی بودند که بر طبق سابقه از آنان برای حضور در دربار به مناسبت عید نوروز دعوت به عمل می‌آمد.^(۱)

در عید نوروز ۱۳۰۹ اکثر افراد فوق به دربار دعوت شدند. در فهرست دیگری که مربوط به عید سال ۱۳۱۲ می‌شود، پنج نفر از اسامی فوق الذکر (شیخ محمد حسین یزدی، شیخ جمال الدین، آقا احمد قمی، سیدالعراقین، سید علی آقا یزدی) مشاهده نمی‌شود و نام دو تن دیگر (سید محمد باقر ایروانی، شیخ محمد حسین برازجانی) اضافه شده‌اند.^(۲) چند روز پیش از این یعنی در ۲۵ اسفند ۱۳۱۱ که مجلس دوره نهم افتتاح می‌شد از روحانیون تهران فقط امام جمعه خوئی، امام جمعه تهران، سید محمد بهبهانی، ظهیرالاسلام، حاج محمد امین خوئی و حاج شیخ اسحاق رشتی شرکت کردند و بقیه علما از حضور در مجلس خودداری نمودند که موضوع قابل توجهی بود.^(۳)

در میان مدعوین به دربار چهره‌های متنفذ روحانیون تهرانی و یا ساکن تهران و نیز موافقان رضا شاه از پیش از سلطنت مشاهده می‌شوند. آیه‌الله بهبهانی و میرزا هاشم آشتیانی بازماندگان دو خانواده قدیمی روحانی در تهران بودند که ارتباط آنها با دربار قاجار دارای سابقه‌ای طولانی است. این دو به همراه آیه‌الله فیروزآبادی از چهره‌های شاخص روحانیت تهران بودند که در قیام آقا نورالله به همیاری و مساعدت فراخوانده شدند ولی به‌طور محترمانه از پیوستن به علمای مهاجر قم عذر خواستند.^(۴)

اغلب چهره‌هایی که در فهرست مدعوین دربار ذکر شده‌اند، هرکدام به نحوی سابقه روابط نزدیک با رضا شاه پیش از سلطنت او داشتند. آنها به همراه تعداد دیگری از روحانیون

۱. ر.ک: سازمان اسناد ملی، شماره تنظیم ۱-۱۱۶۰۰۱، پاکت ۵۱.

۲. همان، شماره تنظیم ۲۸-۱۱۶۰۰۱، پاکت ۲۵۲.

۳. اطلاعات در یک ربع قرن، ص ۱۰۶ و نیز: مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۵، ص ۱۵۳.

۴. نک: نجفی، اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت بیدارگرانه حاج آقا نورالله اصفهانی، ص ۴۱۱ و مکی، پیشین، ج ۴، صص ۴۱۹ و ۴۲۰.

از خطر تصفیه مصون ماندند و بعضی نیز دارای مشاغلی بودند. این مشاغل نه به طور مستقل بلکه در چارچوب تشکیلات وزارت عدلیه، محدود به امور ازدواج و طلاق و معاملات می شد. امام جمعه خوئی، بهبهانی، مهدی لاهیجی، علی اکبر آیه الله زاده، مهدی نجم آبادی - که از دوران نخست وزیری رضا خان امور رسمی و شرعی او را انجام می داد -^(۱) محمدامین خوئی، بهاء الدین نوری، آقا موسی بروجردی، محمدباقر ایروانی و سید هادی افجه ای، دارای دفاتر ازدواج و طلاق و نیز دفاتر معاملات بودند.^(۲)

۱-۳-۱۰- آیه الله سید محمد بهبهانی (۱۲۶۲-۱۳۵۴ ش):

آیه الله بهبهانی چهره شاخصی در میان روحانیت سنتی تهران شمرده می شود. او بزرگترین فرزند سید عبد الله بهبهانی - از رهبران مشروطیت - و بزرگ این خانواده بود. از پیش از سلطنت رابطه خوبی با رضا خان داشت^(۳) و در مجلس مؤسسان نیز به نمایندگی از تهران انتخاب شد و پس از آن نیز به این رابطه ادامه داد. علی اصغر حکمت، او را به همراه آیه الله حائری جزو علمایی می داند که «... از یمن اقبال و بخت رضا شاه صاحب مرجعیت عامه و نفوذ کلمه در میان جامعه و به عقل و متانت آراسته بودند و از برکت علم و دانش از تعالیم عالیه اسلام کاملاً برخوردار می شدند.» به عقیده حکمت این دو «همواره در باطن با مقاصد اصلاح طلبانه رضا شاه موافقت داشتند و نسبت به عوام الناس با حزم و احتیاط رفتار می کردند»^(۴) و «همواره تخت سلطنت را پشتیبانی و با تدابیر عاقلانه حمایت می کردند.»^(۵) بهبهانی در تهران «مقام ریاست روحانی را بسزا احراز کرده و زندگی را به زهد و تقوی و قناعت و استغنا از امور مادی به سر می آورد.» او در موارد ضروری واسطه شدن میان علما و شاه و دربار را برعهده می گرفت و «چون در تهران بود موقعیت باریکی داشت که تنها او می توانست با متانت و تدبیر و حسن عمل مورد احترام رضا شاه قرار گیرد.»^(۶)

۱. رضا شاه، خاطرات سلیمان بهبودی و...، ص ۱۳۱.

۲. سالنامه پارس، ۱۳۱۵.

۳. رک: رضا شاه؛ خاطرات سلیمان بهبودی و....

۴. حکمت، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، صص ۲۰۷ و ۲۰۸.

۵. همان، ص ۲۱۰.

۶. همان، ص ۲۰۹.

با وجود آنکه آیه الله بهبهانی سعی می کرد بیطرفی خود را در امور حفظ کند، لیکن دولتیان حمایت بیشتری از او طلب می کردند. نمونه این موضوع در قضیه مهاجرت علمای اصفهان بود که علمای تهران از جمله بهبهانی را در محذور عجیبی قرار داد. بیطرفی آنان از يك سو مورد رضایت مهاجرین واقع نشد و از سوی دیگر بهبهانی و امام جمعه خوئی مورد انتقاد مخبر السلطنه رئیس الوزرا قرار گرفتند.^(۱)

با تمامی این تفاسیل، گاهگاهی نیز بهبهانی از موقعیت روحانی و مذهبی خود استفاده می کرد و با رعایت نهایت احترام نسبت به دولت و مقام سلطنت، انتقاداتی به عمل می آورد و درخواستهایی می نمود. او در جریان تغییر لباس اول و تغییر کلاه نظمی به کاسکت انگلیسی، اولین کسی بود که اظهار نگرانی کرد.^(۲) از موضعگیریهای دیگر او، درخواست رفع تبعید خالصی زاده و نیز انتقاد از جلوگیری مراسم مذهبی ایام محرم توسط شهربانی است که در اواخر سال ۱۳۱۵ از رئیس الوزرا (جم) نمود. البته نامه وی بدون پاسخ نماند، ولی ترتیب اثری نیز به آن داده نشد.^(۳) به هر حال رابطه بهبهانی با دربار به گونه ای بود که صیغه نکاح دختران رضا شاه (شمس بافریدون جم، اشرف با علی قوام) را او جاری ساخت (سال ۱۳۱۶) و ولیعهد (محمدرضا) نیز از او به نیکی یاد می کرد.^(۴)

۲-۳-۱۰- آیه الله سید ابوالقاسم کاشانی

آیه الله کاشانی دارای سوابق مبارزاتی و سیاسی علیه بریتانیا به هنگام اقامت در عراق بود، و پس از آنکه به عنوان یکی از سران انقلاب ۱۹۲۰ م عراق مورد تعقیب قرار گرفت، به ایران آمد (۲ دی ۱۲۹۹) و در ۳۰ بهمن ۱۲۹۹ به تهران رسید.

مقام و موقعیت علمی آیه الله کاشانی توسط آیات عظام نجف از جمله آقا ضیاء الدین عراقی، شیخ الشریعه اصفهانی و سید ابوالحسن اصفهانی طی اجازات و نامه هایی به اطلاع مردم ایران بویژه تجار تهران رسانده شد.^(۵)

۱. خاطرات و خطرات، ص ۴۸۲.

۲. همان، ص ۴۸۸.

۳. سازمان اسناد ملی، شماره تنظیم ۸-۱۱۶۰۰۱، پاکت ۱-۱۱۷.

۴. حکمت، پیشین و نیز نك: خاطرات و خطرات، ص ۵۳۱.

۵. نك: مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، سال ۲، ش ۶ و ۷، صص ۳۶-۴۱.

متأسفانه در مورد دیدگاه‌های سیاسی آیه‌الله کاشانی در این مقطع، اطلاعات موجود، اندک و بسیار مغشوش است. بطور مثال از رابطه او با مدرس^(۱) و حمایت از اقلیت مجلس پنجم^(۲) گفتگو شده، درحالی که به نظر می‌رسد آیه‌الله کاشانی خط مشی کاملاً جداگانه‌ای با مدرس داشت. از مطالعه دیدارها و ملاقات‌هایی که او با رضا خان داشته^(۳) معلوم می‌گردد که روابط نزدیکی میان این دو برقرار بوده است.

در این زمان ضعف حکومت قاجار و ناتوانی احمد شاه در اداره امور کشور از یکسو و حضور رضا خان سردار سپه به عنوان يك چهره ملی گرا و مقتدر، بسیاری از افراد را تحت تأثیر قرار داده بود. از سوی دیگر دلایلی که روحانیون مقیم عراق در حمایت از رضا خان داشتند، برای آیه‌الله کاشانی به واسطه حضور در آنجا ملموس بود. با توجه به این نکات می‌توان حدس زد انگیزه او در حمایت از رضا خان، تنفر از استعمار انگلیس باشد.^(۴)

آیه‌الله کاشانی و مجموعه روحانیت تهران همانند موضعگیری علمای نجف خواهان تغییر سلطنت در ایران بودند. علاوه بر احترام در نزد روحانیت و مردم احتمالاً با حمایت رضا خان بود که آیه‌الله کاشانی به مجلس مؤسسان راه یافت و به سلطنت او رأی مثبت داد.^(۵) تفاوت آیه‌الله کاشانی با دیگر روحانیون صاحب نفوذ تهران، گرایشهای سیاسی او بود. برخلاف آنان، کاشانی در امور بسیاری وارد می‌شد و سعی می‌کرد با راهنمایی، خطاها و اشتباهات حکومت را برطرف نماید. از این رو آیه‌الله کاشانی دارای بیشترین تعداد مکاتبه با دولتمردان رژیم است. این مکاتبات اعم از سفارش نسبت به اشخاص، دادن شغل (ازجمله در عدلیه) و یا توصیه درمورد جواز لباس روحانیت و تذکر نسبت به امور جاری کشور است.^(۶) بویژه آیه‌الله کاشانی از موقعیت خود در جهت رفع ظلم از روحانیون استفاده می‌کرد و حتی در این زمینه سایر علما ازجمله علمای عتبات او را واسطه قرار می‌دادند.

۱. نك: مدرس مجاهدی شكست ناپذیر، ص ۱۲۹.

۲. رك: همایون کاتوزیان. اقتصاد سیاسی ایران (تهران، پاپیروس، ۱۳۶۸) ج ۲، ص ۲۰.

۳. نك: خاطرات سلیمان بهبودی.

۴. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ص ۴۰.

۵. ازجمله اظهار نظرات آیه‌الله کاشانی در مجلس مؤسسان پیرامون مسئله ولیعهدی است. رك: امیر طهماسب. تاریخ

شاهنشاهی اعلیحضرت رضا شاه کبیر، ص ۵۴۸.

۶. در این زمینه نك: مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، پشین، صص ۱۹۷-۲۰۹.

به طور نمونه پس از تبعید آقا سید نورالدین شیرازی از این شهر، آیه الله آقا شیخ محمد کاظم شیرازی مرجع تقلید مقیم نجف تلگرافی برای آیه الله کاشانی فرستاد و خواستار استخلاص وی شد و آیه الله کاشانی نیز در نامه ای به تاریخ ۲۷ فروردین ۱۳۰۶ خطاب به رئیس الوزرا (مستوفی الممالک) موضوع تلگراف را اطلاع داد و تبعید آقا سید نورالدین را محکوم کرد.

نمونه دیگر که چندی بعد روی داد، تبعید آقا میرزا علی اکبر اردبیلی بود که به دنبال آن، آیه الله کاشانی در نامه ای به تاریخ ۱۶ اردیبهشت ۱۳۰۶ این اقدام را نیز تقبیح نمود.^(۱) از موارد مهمی که کاشانی نسبت به آن واکنش نشان داد موضوع پایان دادن به قرارداد دکتر میلسپو- رئیس مالیه- بود. در این قضیه، شاه و تیمورتاش می خواستند به قرارداد میلسپو خاتمه دهند، این درحالی بود که مجلس و عامه مردم خواهان تجدید قرارداد او بودند.^(۲) آیه الله کاشانی در نامه ای به رئیس الوزراء- مخبر السلطنه- خاطر نشان کرد که:

«با موقعیتی که دکتر مشارالیه در اثر خدمات چندین ساله خود در قلوب جامعه ایرانیت حاصل نموده و بعلاوه در نتیجه طول خدمت تجارب کامله و اطلاعات کافی حاصل نموده که در آتیه بیشتر مورد استفاده کامل برای اصلاحات اساسی خواهد بود، حقیقتاً این پیش آمد خیلی ناگوار و ناپسند است.»^(۳)

این فراز از نامه کاشانی نشانگر این نکته است که او و امثال او در پی تغییر سلطنت، خواهان اصلاحات اساسی در کشور و به طور جدی نسبت به آینده خوشبین بودند. کاشانی در این نامه ضمن تأکید بر اینکه «داعی در کلیه امور و بالانحص این مورد به هیچ وجه نظر خصوصی ندارم، فقط از نظر علاقه مندی به اصلاحات خود را وجداناً موظف به این تذکر مهم دانسته [ام]» به این موضوع که هدف از تشکیل کابینه جدید، خاتمه دادن به استخدام میسیون امریکایی است هم اشاره می کند.^(۴)

آیه الله کاشانی همچنین واسطه ای بود که درخواستهای روحانیون نقاط مختلف ایران را

۱. مأخذ قبلی، صص ۱۹۹ و ۲۰۰، سندهای شماره ۲ و ۴.

۲. خاطرات و خطرات، ص ۴۷۵.

۳. سازمان اسناد ملی ایران، شماره تنظیم ۱-۱۱۶۰۰۱، پاکت ۶۱.

۴. خاتمه قرارداد میلسپو اواخر شهریور ۱۳۰۶ بود. پس از آنکه مذاکرات دولت هدایت با او به نتیجه نرسید، الغای قرارداد میلسپو تصویب شد و او در ۱۲ مرداد به آمریکا بازگشت. ر.ک: خاطرات و خطرات، ص ۴۷۸ و نیز: مذاکرات مجلس، دوره ششم تقنینیه، جلسه ۱۳۳ (۳ مرداد ۱۳۰۶).

به دولت می‌رساند. نمونه‌ای از این دست، درخواست سید نورالدین مجتهد شیرازی در مورد تعیین والی فارس بود. آیه‌الله کاشانی ضمن ارسال نامه‌ی وی به رئیس الوزرا (مخبر السلطنه)، در مورد مجازات يك نفر ارمنی که در همدان دختر مسلمانی را ازاله بکارت نموده بود، تأکید کرده و اظهار داشت: مسامحه در این باب روا نیست و به موجب آنچه احساس می‌کنم اگر این شخص مجازات نشود باعث یأس مردم و تولید فساد خواهد شد.^(۱)

در امور سیاسی، آیه‌الله کاشانی اهمیت زیادی برای مجلس شورا قایل بود. ایشان در نامه‌ای خطاب به حاج میرزا مهدی مجتهد زنجانی از شاگردان آخوند خراسانی به تاریخ ۱۸ شعبان ۱۳۴۶ / ۲۱ بهمن ۱۳۰۶ علما را به دخالت در سیاست و قبضه کردن مجلس شورا ترغیب کرد. در بخشی از این نامه آمده است:

«...حسب الاداء للتکلیف الشرعی والوجدانی لازم شد تصدیع دهد اوضاع ناهنجار و فساد دین و دنیای این ملت بدبخت که قلم از شرحش عاجز است البته بر حضرت عالی پوشیده نیست و یگانه علاج منحصر اصلاح مجلس شورای ملی است که البته می‌دانید مرکز ثقل مملکت و مقدر تقدیرات این ملت است، و مع الاسف جهالت ملت و عدم توجه روحانیت به این نکته مهمه حیاتی باعث استفاده اشخاص فاسد، طماع، بیدین، اجنبی پرست گردیده به هر وسیله بوده خود را داخل مجلس نموده دین و دنیای این ملت فلک‌زده را پایمال می‌نمایند. چون اهم همه مطالب اصلاح مجلس و تشکیل آن از عناصر صالحه علاقمند به دیانت و ملت و مملکت و بی‌طمع، با شهامت، عالم به مقتضیات وقت می‌باشد، مستدعی است اولاً در خود زنجان مجمعی از آقایان حجج برای تعیین و انتخاب اشخاص مبرز خوب منعقد شود و در این خصوص جدیت بفرمایید، بعضی وکلای این دوره زنجان خوب بوده. ثانیاً به عموم علمای ولایت سیما آقایان آذربایجان متواتراً در این خصوص مکاتبه و عواطف آنها را به این نقطه منظوره جلب فرمایید، از نوشتجات مفصله که بعد می‌رسد تفصیل مطلب و اهمیت آن بخوبی واضح می‌شود. خدا گواه است نفس به آخر رسیده، کوتاهی و مسامحه در این مسئله باعث جزای داری است، ولی اتفاق و اتحاد به کنار انداختن ملاحظات خصوصیه و شوائب نفسانیه مقدم بر همه اقدامات است، اقلاً در انتخاب، بذل مساعی بفرمایید، نتیجه را از همم عالیه مترصد است. شرحی

۱. سازمان اسناد ملی، پیشین، پاکت ۵۵.

هم مستعجلاً خدمت حضرت مستطاب قدوة الانام، حجة الاسلام والمسلمين آقای حاج سید محمد مجتهد زنجانى - دامت برکاته - عرض شد. متمنى است اول دو نفرى ملاقات رویاروى [در] انجام مطالب معروضه تدابیر صائبه اتخاذ فرمایند...»^(۱)

گفته شده که کاشانى به تیمور تاش اطمینانى نداشت و با قرارداد نفت ایران و انگلیس (۱۹۳۳ م / ۱۳۱۲ ش) مخالفت کرد^(۲) هر چند که سند معتبرى از این مخالفت ارائه نشده است و به طور کلی با توجه به محرمانه بودن مذاکرات غیرقابل باور است. مسلماً کاشانى پس از چندی که به ماهیت رژیم رضا شاه پی برد، با برخی از سیاستهای ضد اسلامى و ضد ملى او مخالفت کرد. لکن روش او در چنین مواردی از طریق جلب اطمینان دولتمردان بدین رژیم نسبت به روحانیت و تحریک احساسات و عواطف آنان بود. به طور مثال، پس از چنگ انداختن وزارت معارف بر اوقاف که یکی از اهداف آن از بین بردن مدارس علوم دینی بود، آیه الله کاشانى در نامه ای خطاب به رئیس الوزراء (جم) به تاریخ ۱۳ مهر ۱۳۱۵ نوشت:

«... اقدام اخیر وزارت معارف در توقیف اوقاف مدارسى که جمعى از طلاب علوم دینی به نان خالى قناعت مى نموده و به ماهی سه چهارپنج تومان گذران مى کردند بکلى آن بیچارگان را از وسایل زندگانی محروم و شاهرگ آنها را قطع نموده، زیرا که نه استطاعت حمالى و عملگى دارند و نه مشمول نظامات و خوى در دانشکده هستند. علاوه بر اینکه این رویه و ترتیب مخالف عدل و انصاف و وجدان است، رأفت و عنایات ملوکانه که البته نسبت به عموم رعیت و قاطبه اهل مملکت یکسان و بلکه نسبت به دعاگویان و بیچارگان یقیناً بیش از سایرین است، اجازه این زجرکشی را نسبت به این طبقه نمى دهد. این اقدام غیرمنصفانه که قطعاً مخالف عواطف و منویات مقدسه ملوکانه و به مثل معروف «گز نکرده پاره شده» موجب اضمحلال و اتلاف جمعى بیگناه است. چون حسن فطرت و عقیدت و علو همت حضرت عالی مشهود است تصدیق داده توجه خداپسندانه را که موجب خیر دارین است انتظار دارد.»^(۳)

۱. نك: جلال الدین مدنی. تاریخ سیاسی معاصر ایران (قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۹) ج ۱، صص ۲۴۱ و ۲۴۲.

۲. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ص ۴۰.

- see: *The Cambridge History of IRAN*. OP. Cit. P.P. 233-234.

۳. مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، پیشین، ص ۲۰۷، سند شماره ۱۱.

البته در برخی موارد نیز برخورد آیه‌الله کاشانی شدید بوده است. در این زمینه، نمونه مخالفت او را در قضیه کشف حجاب می‌یابیم. در این ماجرا، هنگامی که از وی خواسته شد تا در جشنهای مربوط به بی‌حجابی شرکت جوید، با لحن عتاب آمیزی با پیغام آورنده برخورد کرد و به مجریان سطح بالای رژیم پرخاش نمود.^(۱) برخلاف این نمونه، روابط متقابل آیه‌الله کاشانی با دولتمردان رژیم تنها در صورتی می‌توانست مثمر ثمر باشد که احترام متقابل میان هر دو رعایت گردد. او در مکاتبات خویش حتی مجبور می‌شد بنابر رسم دوران سخن بگوید، تا بتواند درخواستهای خود را مطرح نماید.

اصولاً یکی از سنتها و روشهای سیاسی روحانیون بزرگ این چنین بوده که برای رفع گرفتاری دیگران، حتی با افرادی که شدیداً مخالف بودند، مکاتبه می‌کردند و یا توصیه و سفارش می‌نمودند. همانگونه که گفته شد بخشی از درخواستهای کاشانی، در مورد روحانیون در بند و گرفتار و مشکلات آنان بود. به عنوان مثال هنگامی که دو کتاب تألیف شیخ محمد خالصی زاده توسط اداره شهربانی توقیف گردید، کاشانی در مکاتبه‌ای به تاریخ ۲۰ آبان ماه ۱۳۱۴ توصیه‌ای مبنی بر رفع توقیف از کتابهای وی به عمل آورد.^(۲) و یا در نامه دیگری خواستار لغو تبعید حجة الاسلام سید علی اکبر خوئی از دستگیر شدگان واقعه گهرشاد گردید.^(۳)

هر چند که درخواستهای آیه‌الله کاشانی به نتیجه دلخواه نرسیده باشد، ولی اینکه نظرات او در نزد دولتمردان رده بالا قابل ارائه بود حایز اهمیت است.

نمونه دیگری از وساطت و میانجیگریهای آیه‌الله کاشانی در مورد سید نورالدین شیرازی در اینجا نقل می‌شود. تاریخ نامه ۱۰ مهر ۱۳۱۹ و خطاب به نخست وزیر وقت (علی منصور) است:

به عرض عالی می‌رساند: ان شاء الله تعالی وجود محترم عالی قرین سلامت و محفوظ از بلیات است. تلواً مصدع می‌شود حضرت حجة الاسلام آقای سید نورالدین مجتهد

۱. نک: صحیفه امام، ج ۱۳، صص ۱۹۱ و ۳۲۰.

۲. سازمان اسناد ملی ایران، اسناد کامپیوتری ۵۸۷۷، ۲۹۳۰۰۰، ۸۳۵ ف ۵.

۳. مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، پیشین، صص ۲۰۵ و ۲۰۶، سند شماره ۱۰ به تاریخ ۲۷ اردیبهشت ۱۳۱۵.

شیرازی که سالهای متمادی جماعت و منبر مسجد وکیل شیراز را عهده‌دار بوده چند سال است ایشان را منع نموده‌اید و چون مردم شیراز راغب به جماعت و منبر ایشان هستند و منع و جلوگیری هم هیچ فایده ندارد جز افسردگی مردم درحالی که وجودش ضرری برای دولت ندارد بلکه به عقیده اقل برای تهذیب اخلاق و تشویق مردم به عمران و آبادی و وطنخواهی و شاهپرستی خیلی مفید است، مستدعی است بذل عنایت خداپسندانه در رفع منع فرموده تلگرافاً ابلاغ شود که در ماه مبارک رمضان مشغول دعاگویی ذات شاهانه و وجود محترم عالی بشوند. یگانه وسیله حفظ آفات و دفع بلیات قدم خیر و تایید شعایر الهیه است. امیدوارم همیشه محفوظ و منصور باشید. ایام جلالت مستدام باد. سید ابوالقاسم الحسینی الکاشانی.^(۱)

برخلاف برخی گفته‌ها در مورد توقیف و بازجویی آیه‌الله کاشانی به سبب اقدام در جهت براندازی حکومت رضا شاه^(۲)، گفتنی است که ایشان در دوران رضا شاه مورد احترام بود و هیچگاه بازداشت نشد.^(۳)

در این ایام منزل آیه‌الله کاشانی محل مراجعه عموم طبقات مردم بود و حتی مهمترین حوزه علمی در تهران محسوب می‌شد که در آن گروهی از طلاب و فضلا در محضر درس فقه و اصول ایشان حاضر می‌شدند. سایر علما و روحانیون نیز ارتباط با آیه‌الله کاشانی را غنیمت می‌شمردند، زیرا منزل ایشان که وسعت زیادی هم داشت، علاوه بر درس و بحث علمی، مرکز گفتگوهای سیاسی و اجتماعی نیز بود. حتی علما و روحانیانی که با ایشان در نجف بودند، غالباً وقتی به ایران می‌آمدند، در منزل آیه‌الله کاشانی اقامت می‌کردند، که با اتاقهای زیاد، آماده پذیرایی از دوستان و عموم مردم بود.

به هر صورت، نحوه برخورد و عملکرد آیه‌الله کاشانی با نظام رضا شاهی به گونه‌ای بود که توانست بعد از شهریور ۲۰ به عنوان یکی از مقبولترین چهره‌های سیاسی ایران مطرح شود و محبوبیت زیادی در میان مردم به دست آورد.

۱. سازمان اسناد ملی، شماره تنظیم ۱۱-۱۱۶۰۰۱، پاکت ۱۳۰.

۲. رك: مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، سال سوم، شماره ۱ و ۲ (شماره مسلسل ۹-۱۰) بهار و تابستان ۱۳۷۳، ص ۱۸۱ به نقل از دکتر علی شریعتمداری.

۳. گفتگوی نگارنده با دکتر سید محمود کاشانی.

۳-۱۰-۳- میر سید محمد امام جمعه تهران:

او کسی بود که خطبه سلطنت رضا شاه را در روز تاجگذاری قرائت کرد. بعد از آن نیز روابط نزدیکی با دولت و دربار داشت. بویژه در حل قضیه مهاجرت علمای اصفهان با دولت مخبر السلطنه همکاری صمیمانه‌ای نمود. اما در قضیه کشف حجاب که حکم شده بود رجال سرشناس همراه زنان بدون حجاب در مجالس جشن حاضر شوند، از این کار خودداری ورزید و در اثر این میارزه محبوبیت خاصی در تهران و ایران پیدا کرد.^(۱)

۴-۱۰-۳- امام جمعه خوئی:

چهره برجسته دیگر روحانیت صاحب نفوذ تهران در این دوران حاج میرزا یحیی امام جمعه خوئی بود. او از نمایندگان دوره اول مجلس شورای ملی از آذربایجان بود و به عنوان یکی از پنج نفر علمای طراز اول برای نظارت بر عدم مغایرت قوانین مجلس با احکام شرع انتخاب گردید.^(۲) در دوره‌های دوم و سوم نیز نماینده مجلس بود و در امور سیاسی و اجتماعی دخالت می‌کرد.^(۳) از جمله از مخالفین قرارداد ۱۹۱۹ در کنار مدرّس بود.^(۴) در جریان تغییر رژیم، او به هواداران رضا خان پیوست و ظاهراً نسبت به او خوش بین بود. وی در مجلس مؤسسان از خوی به نمایندگی انتخاب شد، هر چند که در روز رأی گیری ۲۱ آذر ۱۳۰۴ نام او جزو غایبین بی‌اجازه ثبت شده است.^(۵) امام جمعه خوئی در مراسم تاجگذاری نیز حضور داشت و برای آنکه متنی گذاشته باشد تا رضا شاه خود را مدیون جامعه روحانیت بداند، اقدام به گذاردن تاج بر سر او نمود، ولی شاه خود تاج را گرفته و بر سر گذارد.^(۶) حاج امام جمعه خوئی ظاهراً روابط دوستانه خود با مدرّس را نیز ادامه داد و

۱. وی گفته بود: اگر کشته شوم عیالم را بی حجاب در مجلس جشن بی حجابی نمی‌آورم. رک: آثار الحجه، ص ۸۵.
۲. رک: تاریخ معاصر ایران. (تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۶۹) کتاب دوم، صص ۲۲ و ۲۳ مکتوب آخوند خراسانی و ملا عبدالله مازندرانی در تاریخ ۳ جمادی الاول ۱۳۲۸.
۳. مجتهدی، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۲۴.
۴. مدرّسی و دیگران، مدرّس، ج ۱، ص بیست و هفت.
۵. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۳، صص ۵۲۲ و ۵۸۱.
۶. حکمت، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، ص ۱۹۳. لازم به تذکر است که مهدی مجتهدی می‌نویسد: «این کار به وسیله امام جمعه خوئی صورت گرفت و حتی عده‌ای از این عمل انتقاد کردند.» ولی این گفته صحیح نیست.

هنگام ترور مدرس، به همراه حائری زاده وی را به بیمارستان رساندند.^(۱)

حاج امام جمعه خوئی پس از تغییر سلطنت مشغول امور روحانی و رسیدگی به اوقاف خود در آذربایجان گردید. او که روحانی معموری بود مورد احترام ظاهری دربار قرار داشت و در جشنها و اعیاد از وی دعوت به عمل می آمد. او گاه از ارتباط خود با مسئولان در جهت اظهار برخی تقاضاها استفاده می کرد. از جمله در پی شدت عمل دولت در تغییر لباس روحانیون که کمیسیون در تهران به منظور رسیدگی به جوازهای اهل علم تشکیل شد و در نظر داشت ائمه جماعتی که از چهل سال کمتر داشتند از لباس روحانیت خارج نماید، امام جمعه خوئی نامه ای محترمانه به رئیس الوزرا (جم) نوشت و در آن با اشاره به قانون لباس اتحاد شکل که پیشنمازها را مستثنی ساخته و فرقی بین افراد چهل ساله و کمتر قایل نشده بود، اظهار داشت:

«...این معنی هم در محضر مسعود بخوبی روشن و معلوم [ناخوانا] که این جماعت [ناخوانا] مردمان سالم و صالح و خارج از کلیه امور سیاسی هستند و جز نماز جماعت [ناخوانا] مسائل دینی و دعا گویی ذات اقدس شاهانه - خلدالله سلطانه - و حضرت اشرف عالی و هیئت محترمه دولت ابداً شغلی و کاری ندارند، لذا محض مزید دعا گویی استدعا می نماید امر فرماید همانطوری که در قانون کلیه ائمه جماعات مستثنی و خارج از قانون لباس متحدالشکل هستند، کمیسیون هم تبعیض را قابل [ناخوانا] و فرقی بین چهل ساله کمتر یا بیشتر نگذارد.»^(۲)

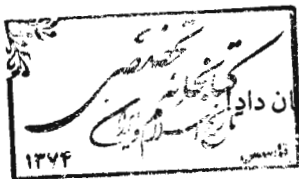
امام جمعه خوئی در مراسم ازدواج دختران شاه به همراه آیه الله بهبهانی در دربار حضور داشت^(۳) و از همین موقعیت استفاده کرد تا شاید بتواند تا حدی آب رفته را به جوی بازگرداند و به گونه ای از اقدامات ضد اسلامی رژیم جلوگیری کند. بنابراین به ملکه مادر سفارش کرد تا از نفوذ خود برای کمک به اسلام استفاده نماید.^(۴) و به این ترتیب یک بار

۱. خواجه نوری، باز یگران عصر طلایی (مدرس)، ص ۱۶۰.

۲. سازمان اسناد ملی، شماره تنظیم ۱۲-۱۱۶۰۰۱، پاکت ۱۳۸.

۳. خاطرات و خطرات، ص ۵۳۱.

۴. گفته وی به مادر ولیعهد چنین بود: «در این دربار شما را علاقه مند به اسلام می بینم. اگر از نفوذ خود برای کمک به اسلام استفاده نمایید، فردا در پیشگاه حضرت فاطمه زهرا - علیها سلام - مسئول خواهید بود. من به تکلیف شرعی خود عمل کردم و شما را به تکلیفتان آشنا ساختم.» ر.ک: رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۲۵.



دیگر خوش بینی خود را نسبت به دربار و درباریان نشان داد.

۵-۳-۱۰- سید جواد ظهیر الاسلام

سید جواد ظهیر الاسلام، از بازماندگان خاندان قاجار بود که در جرگه حامیان رضا خان در آمد. مادرش دختر ناصرالدین شاه و پدرش سومین امام جمعه تهران بود. تا پیش از سلطنت پهلوی، چند سالی نایب التولیه مدرسه سپهسالار و آستان قدس رضوی بود. ظهیر الاسلام در مجلس مؤسسان نیز حضور داشت و پس از تغییر رژیم، با دولت و دربار رضا شاه روابط نزدیکی داشت. او از جمله کسانی بود که در جریان نهضت آقا نورالله اصفهانی به کمک دولت شتافت و در رفع این غائله به همراه امام جمعه تهران کوشید.^(۱) ظهیر الاسلام از خانواده‌های سنتی روحانی در تهران بود که همواره با دربار در ارتباط بودند، از این رو نه تنها خود با دربار حشر و نشر داشت بلکه سعی می‌کرد از نفوذ خود برای پیوند میان چند تن از روحانیون با دربار بهره گیرد، ولی دربار رضا شاه مانند دیگر دربارها نبود و حتی در این مورد نیز دست به گزینش می‌زد! لذا در پاسخ به درخواست او مبنی بر دعوت از آقایان حاجی سید علی شوشتری و شریف العلمای خراسانی، گفته شد: «شرفیابی حضور مقدس همایونی ترتیبی دارد. صورت مقرر به عرض می‌رسد و در آن صورت کم و زیاد نمی‌شود.»^(۲)

ظهیر الاسلام با سیاست تغییر لباس روحانیون نیز همراهی نشان داد و از این رو در عید نوروز سال ۱۳۱۵ با لباس ژاکت و کلاه بلند در مراسم سلام حضور یافت.^(۳)

۶-۳-۱۰- شیخ محمد حسین یزدی

ابراهیم خواجه نوری در مقایسه‌ای میان مدرّس و شیخ حسین یزدی می‌گوید: «در بین علما آنهایی را که شخصاً به تجددخواهی و روشنفکری شان پی بردم یکی مدرّس بود و دیگری شیخ حسین یزدی. با این تفاوت که یزدی به هیچوجه میل دخالت در

۱. خاطرات و خطرات، صص ۴۸۱ و ۴۸۲.

۲. سازمان اسناد ملی ایران، شماره تنظیم ۲۸-۱۱۶۰۰۱، پاکت ۲۵۲.

۳. اطلاعات در یک ربع قرن، ص ۱۴۸.

سیاست را نداشت و معتقد بود که روحانیت بکلی مغایر امور سیاسی است.^(۱) در تایید این نکته، بیان مشابهی عنوان شده است، که ظاهراً یزدی تقصیر کناره گیری خود را از امور به گردن مردم انداخته و می گوید: مردم حاضر نیستند حقیقت اسلام و قرآن به آنها گفته شود.^(۲)

عیسی صدیقی از یزدی به عنوان عالمی آزادیخواه و روشنفکر یاد می کند.^(۳) او از پرنفوذترین روحانیون تهران محسوب می شد و روابطی با سردار سپه داشت و از این رو برای مجلس مؤسسان برگزیده شد و با توجه به آن که مسن ترین قوم (۷۰ سال) بود به ریاست سنی انتخاب گردید و مجلس را به نام خدا و توجه اولیای دین افتتاح کرد.^(۴)

پس از تغییر رژیم، شیخ حسین یزدی رئیس محکمه شرع و از جمله کسانی بود که به مناسبت اعیاد در دربار حضور می یافت (از جمله عید نوروز سال ۱۳۰۹). او به لحاظ آنکه مورد توجه رضا شاه قرار داشت از نفوذ و اعتبار مهمی برخوردار بود، به گونه ای که مهدی فرخ در نقل خاطره ای مربوط به سال ۱۳۰۹ از هراس برخی از افراد در برخورد با او سخن گفته است.^(۵)

دکتر مرتضی یزدی از سران حزب توده فرزند شیخ محمد حسین یزدی است، که اضافه شهریّه او برای ادامه تحصیل در ۲ اردیبهشت ۱۳۰۷ به تصویب مجلس رسید.^(۶) از روابطی که مرتضی یزدی با ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) از رجال فراماسون دوران پهلوی داشته، احتمال داده شده که شیخ محمد حسین یزدی نیز دارای پیوند با محافل ماسونی ایران بوده است.^(۷) او در اواخر عمر در شهر قم اقامت کرد و در درس آیه الله حائری شرکت می نمود.^(۸)

۱. خواجه نوری، بازیگران عصر طلایی (مدرس)، ص ۳۹.
۲. اعظام قدسی، خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله، ج ۲، ص ۹۵.
۳. صدیق، یادگار عمر، ج ۱، ص ۲۶۹.
۴. همان و نیز: مستوفی، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ج ۳، ص ۶۷۰.
۵. خاطرات سیاسی فرخ، ص ۲۷۷.
۶. مذاکرات مجلس، دوره ششم تقنینیه، جلسه ۲۳۴.
۷. نک: خاطرات نورالدین کیانوری (تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱) ص ۳۹۲.
۸. مدرس مجاهدی شکست ناپذیر، ص ۱۴۱ به نقل از آیه الله محسنی ملایری.

۴-۱۰- حضور برخی از علمای تهران در نهادهای آموزشی رژیم

تلاش فرهنگی برخی از علما و روحانیون تهران در مؤسسات آموزشی رژیم نکته‌ای در خور توجه است. گذشته از اهدافی که رژیم در برپایی نهادهایی چون دانشکده معقول و منقول، مؤسسه وعظ و خطابه و دیگر مراکز آموزشی داشت، برخی از روحانیون تهرانی یا مقیم تهران برای زنده نگاه داشتن علوم قدیمه (فقه و اصول و...) صلاح در آن دانستند که در این مراکز حضور داشته باشند.^(۱)

از چهره‌های مهم روحانیت تهران در این دوره سید محمد کاظم عصار (۱۲۵۹-۱۹ دی ۱۳۵۳) بود که در مدرسه مروی تدریس می‌کرد. عصار از معدود روحانیونی بود که از نظر مقام علمی مورد قبول چهره‌های متجدد قرار داشت و بویژه حضور او در دانشسرای عالی جالب توجه است. در کسب موافقت از رضا شاه برای تدریس سید کاظم عصار در دانشسرا ظاهر آملهدی فرخ (معتصم السلطنه) نقش داشته است. بنا به نوشته او مطابق قانون مجلس کسی حق نداشت با عبا و عمامه در سر کلاس حاضر بشود و عصار نیز کسی نبود که تغییر لباس بدهد. از این رو فرخ موضوع را با تیمورتاش در میان گذارد ولی او مخالفت کرد. فرخ به قول خودش در این زمینه دست به مقاومت زد و درصدد برآمد به شاه ثابت کند که لباس این استاد عالیقدر نه فقط برای انجام ترقیات جامعه مضر نیست بلکه وجود او فایده‌هایی نیز از لحاظ دانش دارد، از این رو با وجود ترس از تیمورتاش، موضوع را در هیئت دولت مطرح کرد و اینگونه استدلال نمود که: مطابق قانون، مدرسین علوم روحانی می‌توانند با لباس روحانی تدریس نمایند، حال اگر مدرسی در مدرسه مروی روی حصیر بنشیند درس بدهد مانعی ندارد، اما اگر پشت تریبون قرار بگیرد مرتکب خلاف شده است. چه فرق است بین حصیر و تریبون که آنجا استاد معمم می‌تواند تدریس بکند و اینجا نه؟! شاه در حالی که لبخندی بر لب داشت گفت: برو معتصم، برو این عمامه هم مال تو.^(۲) به این ترتیب سید کاظم عصار به تدریس در دانشسرای عالی پرداخت.^(۳) او همچنین از اساتید دانشکده معقول و منقول و مؤسسه وعظ و خطابه بود و به تدریس اصول اشتغال داشت.

۱. نك: فصل سوم همین كتاب.

۲. نك: خاطرات سیاسی فرخ، صص ۲۸۷-۲۸۹.

۳. صدیق، یادگار عمر، ج ۲، ص ۳۴۱.

عالم شهر محمد حسین فاضل تونی (متوفی ۱۵ بهمن ۱۳۳۹) نیز از دیگر چهره‌های روحانیت تهران بود که از سال ۱۳۱۱ به بعد در دانشسرای عالی به همکاری دعوت شد. وی همچنین در مؤسسه وعظ و خطابه نیز مشغول تدریس گردید.^(۱)

۱۰-۵- برخی نمایندگان مجلس:

۱۰-۵-۱- میرزا هاشم آشتیانی:

میرزا هاشم آشتیانی (متوفی ۱۳۲۸ ش در ۷۸ سالگی) از سوابق مبارزاتی علیه رضا خان برخوردار بود و از یاران مدرّس محسوب می‌شد. او که از دوره سوم نماینده مجلس شورای ملی گردید در غوغای جمهوری در کنار مدرّس قرار داشت. در جریان تغییر سلطنت (جلسه ۹ آبان ۱۳۰۴ مجلس)^(۲) غایب بود ولی در مجلس مؤسسان حضور داشت.^(۳) گرایش نسبی او به مدرّس موجب شد تا در دوره ششم انتخابات جزو لیست پیشنهادی مدرّس قرار گیرد، لذا در این دوره انتخاب گردید.^(۴) در واقعه ترور مدرّس نیز نطق مهیجی ایراد کرد و خواهان مجازات عاملین آن شد.^(۵) آشتیانی در مجالس دوره هفتم و هشتم، نیز حضور داشت ولی برخلاف فیروزآبادی، فعالیت چشمگیر و محسوسی از خود بروز نداد. به گفته بهار، آشتیانی از زمره یاران مدرّس بود که پس از خانه نشینی او، سرگرم کارهای شخصی و امور ملکی گشت.^(۶)

۱۰-۵-۲- آیه الله حاج سید رضا فیروزآبادی (۱۲۵۱-۱۳۴۴ ش)

وی جزو هیئت علمیه تهران و چهار دوره نماینده مجلس گردید که دو دوره آن (دوره ۶ و ۷) در ایام سلطنت رضا شاه بود.

۱. رک: فصل سوم همین کتاب.

۲. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۳، ص ۴۶۶.

۳. همان، ص ۴۸۷.

۴. همان، ج ۴، ص ۱۱۲.

۵. همان، ج ۵، ص ۵۷.

۶. همان، ص ۵۸.

فیروزآبادی به طور کلی با بسیاری از لوایحی که به اعتبار مالی نیاز داشت، با توجه به فقر و مسکنت مردم مخالف بود و آنها را خلاف مصلحت مملکت می‌دانست. او معتقد بود که چون محل اعتباری وجود ندارد، قانونی تصویب نشود که دست تكدی به خارج دراز کنیم.^(۱) این موضعگیری فیروزآبادی بارها در مجلس ششم دنبال شد، و او از این نظر چهره شاخصی در میان نمایندگان شناخته می‌شد. به این ترتیب فیروزآبادی با استخدام هر متخصص خارجی مخالف بود و اعتقاد داشت این افراد فقط می‌آیند پولی می‌گیرند و پس از مدتی می‌روند و ملت نمی‌فهمد ثمره کار آنها چه بوده است.^(۲) او موافقت خود را با اصلاحات عنوان می‌کرد، ولی می‌گفت اضافات حقوق و بودجه، مانع اصلاحات است و موجب می‌شود بر تعداد کارمندان اضافه شود.^(۳)

فیروزآبادی با قوانینی که نشأت گرفته از تجددگرایی دوران بود مخالفت می‌کرد. ازجمله این موارد لایحه ورزش اجباری در مدارس بود. او با اظهار تأسف از اینکه هر کاری در اروپا می‌شود، بدون رعایت جوانب در اینجا می‌خواهیم اجرا کنیم، به تفاوت آب و هوای اروپا و ایران اشاره کرده و سپس می‌گوید:

«در اروپا همه چیز دارند، غذا دارند بخورند، لباس هم دارند بپوشند، اما در ایران از این مجلس و شهر که بیرون برویم در هیچ کجا چیزی ندارند. ورزش آنها این است که شکم آنها را سیر کنید. فکری برای شکم و لباس آنها نکنید، هیچ محتاج به ورزش اجباری نیستند.»^(۴)

فیروزآبادی گاه بنابر فرصتی که پیش می‌آمد بر پیروی از قوانین و دستورات شرعی تأکید می‌نمود. مثلاً هنگام معرفی کابینه هدایت در ۱۱ خرداد ۱۳۰۶ او اظهار امیدواری کرد که دولت به ترویج قوانین اسلامی موفق بشود، زیرا ترقیات و سعادت بشر با رعایت این

۱. به عنوان نمونه نك: مذاکرات مجلس، دوره ششم تقنینیه، جلسات ۱۰۱ (۱۹ اردیبهشت ۱۳۰۶)، ۱۰۹ (۲ خرداد ۱۳۰۶) و ۲۲۵ (۲۹ اسفند ۱۳۰۶).

۲. همان، جلسه ۱۴۰ (۱۶ شهریور ۱۳۰۶).

۳. همان، جلسه ۱۱۸ (۲۳ خرداد ۱۳۰۶).

۴. همان، جلسه ۱۳۹ (۱۴ شهریور ۱۳۰۶).

قوانین میسر می‌شود. او تأکید کرد که قوانین اسلامی مخالف با ترقیات نیست و اگر کسی عقیده‌اش برخلاف این باشد، از قوانین اسلام بی‌اطلاع است.^(۱) يك بار نیز در هنگام مذاکره پیرامون تفسیر یکی از مواد قانون مجازات عمومی، فیروزآبادی گفت:

«قانون مجازات شرعی چه نقصی دارد که قانون مجازات عمومی را می‌خواهند اجرا

کنند؟»

او قوانین شرعی همچون قصاص دزد و قاتل را مورد اشاره قرار داده و می‌گوید: «با اجرای این احکام، آسایش نوع بشر فراهم می‌شود و اگر کسی بگوید نقصی دارد از عدم اطلاع است.»^(۲)

آیه‌الله فیروزآبادی که از نجف با مدرّس رفاقت داشت، از همفکران او محسوب می‌شد و در جریانهای سیاسی و نیز در مجلس با یکدیگر نسبتاً همکاری داشتند. از موارد اشتراك فکری او با مدرّس می‌توان به حمایت از دولت مستوفی الممالک اشاره کرد^(۳) و از موارد افتراق فکری این دو، موضوع ادامه قرارداد میلسپو بود که فیروزآبادی برخلاف مدرّس از آن جانبداری می‌کرد.^(۴)

از جمله لوایحی که فیروزآبادی با توجه به کسر بودجه و فشاری که بر مردم وارد می‌آورد با آن مخالفت کرد، در مورد تعمیر مقبره فردوسی بود. او ضمن تأکید بر بزرگی و لزوم قدردانی از خدمات فردوسی معتقد بود:

«محترم شمردن خدمت به این نیست که از مردم پول گرفت و برای او مقبره ساخت،

بلکه به این است که شاهنامه را چاپ کنند و مجاناً به مردم بدهند.»^(۵)

از آنجا که فیروزآبادی به مشکلات توده‌های مردم رسیدگی می‌کرد، مردم نیز در گرفتاریها به او متوسّل می‌شدند. نمونه این موارد اعتراض او به اقدامات بلدیّه رژیم

۱. مأخذ قبلی، جلسه ۱۱۳.

۲. همان، جلسه ۱۳۵ (۸ مرداد ۱۳۰۶).

۳. نك: مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴، ص ۲۴۴ به نقل از صورت مذاکرات مجلس.

۴. همان، ص ۳۱۸.

۵. در خاطرات کیخسرو شاهرخ آورده شده که فیروزآبادی پیشنهاد کرد اگر مجلس پولی می‌دهد بهتر آن است که به مصرف امامزاده‌ها و اماکن متبرکه برسد. نك: یادداشت‌های کیخسرو شاهرخ، صص ۱۶۴ و ۱۶۵. لازم به تذکر است که با مراجعه به متن مذاکرات مجلس چنین مطلبی یافت نشد.

رضا شاه در تخریب خانه‌های مردم بود که در مجلس هفتم (جلسه ۱۶ بهمن ۱۳۰۷) انعکاس یافت.^(۱) فیروزآبادی معتقد بود راه اصلاحات آن است که نفعی عاید مردم بشود و مخارج به مصرف امور عام‌المنفعه برسد. او در مدت نمایندگی حقوقی نگرفت و آن را به ساختن بیمارستانی اختصاص داد که در ۲۵ اسفند ۱۳۱۳ افتتاح گردید.^(۲)

۳-۵-۱۰- سید احمد بهبهانی

عضو دیگر خانواده بهبهانی (برادر سید محمد بهبهانی) بود که در ایام مبارزه با رضا خان از همفکران مدرّس محسوب می‌شد، با این حال در مجلس مؤسسان حضور داشت و در دوره‌های پنجم تا چهاردهم (بجز هفتم) مجلس شورای ملی به نمایندگی انتخاب شد. او مدتی جزو فراکسیون اقلیت بود و در واقعه سوء قصد به مدرّس در ۷ آبان ۱۳۰۵ همچون تعداد دیگری از نمایندگان آن را محکوم کرد و خواهان دستگیری عاملان ترور شد.^(۳) در مجلس ششم با آنکه کاندیدای مدرّس از بهبهان و کهگیلویه بود،^(۴) با این حال برخلاف مدرّس مخالف دولت مستوفی بود و در ۲۹ دی ۱۳۰۵ به همراه چند تن دیگر از نمایندگان دولت را استیضاح کرد.^(۵) بهبهانی در کمیسیون قضایی بسیار فعال بود و گاه ریاست آن را به عهده داشت.^(۶)

۶-۱۰- سایر:

۱-۶-۱۰- شیخ عبدالله حائری مازندرانی

وی کسی است که سلطنت رضا شاه را از مدت‌ها قبل، پیش بینی کرده بود و از این رو مورد توجه و احترام او قرار داشت. داستان این پیشگویی توسط خود رضا شاه نقل شده

۱. نك: مکی، پیشین، ص ۴۵۲.

۲. اطلاعات در يك ربع قرن، ص ۱۳۵.

۳. مکی، پیشین، ص ۲۱۱ به بعد به نقل از صورت مذاکرات مجلس.

۴. مدرّس، ج ۲، ص ۱۶۶.

۵. مکی، پیشین، ص ۲۴۲.

۶. خاطرات يك نخست وزیر، ص ۶۹.

است. به گفته او در سلطان آباد اراك در زمانی که سرباز ساده‌ای بود، شیخ سلطنتش را پیشگویی کرد و در مقابل سؤال رضا خان که در آن صورت چه توقعی از من خواهید داشت؟ گفته بود: «شفقت و محبت به خلق خدا.» ده سال بعد در ملاقات دیگری، شیخ وعده خود را به رضا خان نزدیک دانست و مجدداً در پاسخ سؤال رضا خان که اگر حرف شما درست درآید از من چه توقعی خواهید داشت؟ گفت: «هیچ نمی‌خواهم فقط شفقت و محبت به خلق خدا را از شما می‌خواهم.»

پس از رأی مجلس مؤسسان، رضا شاه تصمیم گرفت به هر نحو شده با این شیخ دیدار کند. معلوم شد وی مدتی است در تهران اقامت دارد. از او تقاضای وقت ملاقات نمود و ساعت ۸ صبح جمعه در حرم حضرت عبدالعظیم به طور ناشناس به دیدار ملا شتافت. او وقتی شاه را دید برخاست و تعارف کرد، ولی به هیچ وجه از ملاقاتهای گذشته ذکری به میان نیاورد و حتی سلطنت را هم تبریک نگفت. رضا شاه به او گفت: هر چه میل داشته باشید برای انجام آن حاضر و آماده می‌باشم و به همین جهت به ملاقات شما آمده‌ام. او در جواب گفت: «هیچ نمی‌خواهم فقط شفقت و محبت به خلق خدا را از شما می‌خواهم.» و در پاسخ به سؤال شاه که مگر تمول دارید که اینطور با صراحت می‌گویید هیچ چیز نمی‌خواهید؟ گفت: «غنی و سرمایه دار نیستم، ولی استغنا دارم.» و هر قدر رضا شاه به او اصرار کرد گفت: «استغنا دارم.» او همچنین درخواست رضا شاه را مبنی بر حشر و نشر رد کرد و با التماس گفت: «اگر از ملاقاتهای متوالی صرفنظر فرمایید، همان اجر من خواهد بود.»^(۱)

برخلاف درخواست فوق، یکی از اسناد موجود از رابطه صمیمانه شیخ عبدالله حائری مازندرانی با دولت حکایت دارد، این سند نامه‌ای است از نامبرده خطاب به رئیس الوزرا به تاریخ ۲۵ دی ماه ۱۳۰۶ که در آن در مورد بازپرداخت طلب يك فرد توصیه گردیده و به شرح زیر می‌باشد:

به عرض عالی می‌رساند: گرچه کثرت کار و گرفتاری دربار باعث فراموشی یاران شده و حتی روز دوشنبه که بنا بود با آقای رهنما به دعوت آسیم از هفته بیرون رفته، لکن تذکر

۱. نك: ابراهيم باستانی پاریزی. سیاست و اقتصاد عصر صفوی. (تهران، صفی‌علیشاه، ۱۳۶۲) صص ۳۲۳ و ۳۲۴.
به نقل از: سالنامه دنیا و کتاب داستانهای از پنجاه سال.

لازمی بود درباره آقای آقا میرزا عبدالحسین خان سراجی که از مخلصین قدیمی آن حضرت و دارای قدمت خدمت می‌باشد. مستدعی است جزئی طلبی که از دولت دارد ادا و وفا فرموده و مستمری او را یا دولت به مبلغ کافی بخرد یا مستمری مکفی به او مرحمت کند. شرح حالش را آقای شیخ الاسلام نیاورانی عرض خواهد نمود و جواب وافی کافی خواهید مرحمت فرمود.

در پاسخ به این نامه از ایشان خواسته شده که میزان طلب فرد نامبرده و اینکه از چه بابت و از کدام وزارتخانه بوده را معین کند.^(۱)

۲-۶-۱۰- شیخ علی مدرّس تهرانی (۱۲۵۶-۱۳۳۳ ش)

نمونه موضعگیری سلبی در میان روحانیان را در عملکرد شیخ علی مدرّس می‌توان مشاهده کرد. او نیز همچون سید حسن مدرّس در نجف درس خواند و پس از بازگشت به ایران به نمایندگی دوره اول مجلس شورای ملی انتخاب گردید. شیخ علی مدرّس با آنکه در دوره‌های مختلف تقنینیه به نمایندگی برگزیده می‌شد به علت عدم اجرای اصل دوم متمم قانون اساسی در تعیین پنج تن از علمای طراز اول برای نظارت بر قوانین مجلس، در هیچ یک از جلسات مجلس حضور نمی‌یافت. از جمله در دوره پنجم مجلس شورای ملی به نمایندگی از سوی مردم تهران انتخاب گردید و با توجه به شهرت و محبوبیتی که در میان علما داشت، رضا خان سعی نمود تا وی را به شرکت در جلسات مجلس پنجم ترغیب کند و در این راه حتی به حربه تطمیع نیز دست یازید، ولی ایشان با برخوردی شدید، همچنان بر اعتقاد خود پافشاری نمود.

در مجلس هفتم نیز با وجود آنکه اعتبارنامه‌اش صادر گردید، از حضور در مجلس خودداری کرد.^(۲) در دوران سلطنت رضا شاه، شیخ علی مدرّس ضمن اشتغال به تدریس، همچنان به مبارزه منفی خود ادامه داد و پیشنهاد ریاست دیوان عالی کشور از سوی علی اکبر داور را نپذیرفت.^(۳) اعتقاد شیخ علی مدرّس بر غیرقانونی بودن مجلس مسلماً

۱. سازمان اسناد ملی. اسناد کامپیوتری، ۲۱۰۰۰۰۴۲.

۲. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۵، ص ۳۷.

۳. نک: محمد کاظم مدرّس تهرانی: تأملاتی بر زندگی آیه الله آقا شیخ علی مدرّس. تاریخ معاصر ایران، کتاب نهم (تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، پائیز ۱۳۷۴).

مانع از خدماتی بسان سید حسن مدرّس گردید و حتی به انزوا و فراموشی نامش در اذهان انجامید. گفته شده که در جریان کشف حجاب او به رضا شاه پیغام داد که علم و صنعت اروپا را به ایران بیاورید و به جای تغییر لباس، ملبوس را تغییر دهید.^(۱)

۳-۶-۱۰- حجة الاسلام شیخ حسین لنکرانی (۱۲۷۱-۱۳۶۸ ش)

براساس خاطراتی که خود وی نقل کرده، تا پیش از تغییر سلطنت در زمره هواداران مدرّس قرار داشته و دارای اعتقادات رادیکالی بوده است. از جمله طرح ترور رضا خان را با همکاری عده‌ای در نظر داشت که مدرّس اجازه نداده و گفته بود اسلام با ترور مخالف است.^(۲) لنکرانی در جنبش جمهوریخواهی نیز در صف مخالفان رضا خان بود و در ۲۹ اسفند ۱۳۰۲ در واقعه مشهور نماز جماعت در وسط بازار به امامت شیخ محمد خالصی زاده و ازدحام در مجلس، در صحنه حضور داشت.^(۳)

روابط لنکرانی و خالصی زاده پس از سلطنت رضا شاه نیز وجود داشته و همین موضوع موجب رویارویی او و نظمیّه رضا شاه در ماههای اولیه حکومت جدید شد. جریان از این قرار بود که به دنبال سؤال و جواب وزارت امور خارجه از ژنرال قونسول ایران در بغداد پیرامون تابعیت شیخ مهدی خالصی و شیخ محمد خالصی زاده، موضوع در جریده اتحاد اسلام که امتیاز آن با شیخ حسین لنکرانی بود، درج گردید. از آنجا که مراسله مزبور جزء اسناد دولتی و محرمانه محسوب می‌شد، اداره کل نظمیّه از شیخ حسین لنکرانی که به گفته نظمیّه معلوم الحال و دارای سوابق سوء ممتدی بوده بازجویی کرد. لنکرانی در پاسخ اظهار داشت: خبر مزبور به وسیله پُست شهری به او رسیده است. چون این پاسخ قانع کننده نبود، لنکرانی تحت فشار قرار گرفت، ولی در ضمن تحقیقات بنای فحاشی نموده و به رئیس کل تشکیلات نظمیّه و رئیس تأمینات نسبت اجنبی پرستی و جاسوسی داد. بر طبق گزارش مورخ ۲۵ اردیبهشت ۱۳۰۵ رئیس کل تشکیلات نظمیّه به رئیس الوزراء (فروغی) که مطالب فوق را متذکر شده:

۱. مأخذ قبلی.

۲. مدرّس، مجاهدی شکست ناپذیر، ص ۱۶۶.

۳. نك: مکی. تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲، صص ۴۸۷ و ۴۸۸.

«چون بر طبق اطلاعات حاصله هر روز اخبار اراجیف و اکاذیب برخلاف امنیت عمومی... اذهان عامه را مشوب و عده‌ای از سباده لوحان (اصل: ساده لوهان) را اغفال [می‌کند]... سواد راپورت نهایی دوسیه متشکله راجع به مشارالیه و سواد راپورتنی که مفتش مخفی در خصوص عملیات و اقدامات مشارالیه داده است لفاً ایفاد می‌دارد. مشارالیه در چند سال قبل مرتکب اینگونه عملیات سوء بوده و مکرر تعقیب و در محبس توقیف و تبعید گردیده است. نظر به اینکه وجود مشارالیه در طهران موجب اختلال اذهان و امنیت عمومی است و اسناد اجنبی پرستی و جاسوسی داده است و سابقه اعمال او خاصه در اشاعه شبنامه و مراسلات به پست شهری و غیره واضح و [ناخوانا] است مشارالیه در محبس توقیف [می‌باشد].»

در پایان این گزارش از رئیس الوزرا تقاضا شده مراتب را به اطلاع رضا شاه رسانیده در صورتی که امر بفرمایند وی را تبعید و نفی از مملکت نمایند.^(۱)

از پاسخ رئیس الوزرا به این گزارش و اقدام علیه لنگرانی اطلاعی در دست نیست، اما گفته شده که او مدتی در ساوجبلاغ تبعید بود.^(۲) تاریخ و مدت این تبعید نیز روشن نیست، ولی به هر حال این موضوع مانع فعالیت‌های اجتماعی لنگرانی نبوده و در يك مورد عنوان شده که او ظاهراً در جریان الغای امتیاز اسکناس بانك شاهی (مصوب ۶ خرداد ۱۳۰۹ مجلس شورای ملی) و ضرب سکه (اسفند ۱۳۰۸) و چاپ اسکناس (۶ مرداد ۱۳۰۹) جدید توسط بانك ملی،^(۳) به فرستادگان رضا شاه پیشنهاد کرد که پول خُرده‌ها را جمع نکنند، زیرا اعتبار بین المللی او پایین می‌آید.^(۴) به این ترتیب شیخ حسین لنگرانی در عین اینکه احتمالاً با رضا شاه دشمنی هم داشته، از مشورت در مسائل حکومتی دریغ نمی‌کرده و در امور اجتماعی نیز شرکت داشته است. وی از صاحبان دفاتر ازدواج و طلاق و دفاتر معاملات غیر محدود بود.^(۵) رابطه شیخ حسین لنگرانی با برخی مقامات رژیم در ظاهر بد نبوده است. در جریان مکاتبات او به منظور دادن جواز لباس و نیز خلاصی از مزاحمت‌های

۱. سازمان اسناد ملی ایران، شماره تنظیم ۱۶-۱۱۶۰۰۱، پاکت ۱-۱۹۵.

۲. گفتگوی نگارنده با حجت الاسلام والمسلمین وحید دامغانی.

۳. نك: کاتوزیان، اقتصاد سیاسی ایران، ج ۱، ص ۲۱۹ و اطلاعات در يك ربع قرن، ص ۶۱.

۴. گفتگوی پیشین.

۵. نك: سالنامه پارس ۱۳۱۵، صص ۱۱۱ و ۱۱۳.

شهربانی،^(۱) این موضوع آشکار می‌شود، که در ذیل به آنها اشاره می‌گردد. لنگرانی در نامه‌ای به رئیس الوزرا (جم) احتمالاً در شهریور ماه ۱۳۱۶ با اشاره به مسافرت سال گذشته به شه میرزاد و مازندران به اتفاق آقای پاک و مفقود شدن جواز امامت خود می‌نویسد:

«ارادتمند به خود حق می‌دهد که اجرای دو مرحمت را از ناحیه حضرت اشرف امیدوار باشد، یکی اینکه به اداره حکومتی دستور فرمایند که طبق تصدیق رسمی وزارت معارف و حق قانونی که دارم برای بنده جواز صادر نمایند و مرحمت دیگر آنکه مقرر فرمایند اداره شهربانی را هم از الطاف و مراحم حضرت اشرف نسبت به بنده مستحضر سازند.»

در پی درخواست لنگرانی، اجازه اجتهاد او صادر شد، ولی مزاحمت کلانتری بر طرف نگردید، از این رو وی در نامه دیگری در تاریخ ۲۳ شهریور ۱۳۱۶ نوشت:

«چون کلانتری محل به واسطه عدم اطلاع مزاحم‌اند استدعا دارد امر و مقرر فرمایند مراحم خاصه حضرت اشرف به این بنده را به اداره کل شهربانی ابلاغ که دستور رفع مزاحمت به کلانتری بدهند.»

متعاقب این درخواست، رئیس الوزرا به شهربانی دستور داد کلانتری محل مزاحم ایشان نشده و نتیجه را اطلاع دهند. سرپاس مختاری رئیس اداره کل شهربانی در پاسخ به نامه رئیس الوزرا در ۲۷ مهر ۱۳۱۶ معروض داشت:

«طبق گزارش اداره سرکلانتری شیخ حسین لنگرانی جزو ۳۵ نفر رؤسای محضر رسمی بوده که... بایستی به لباس متحدالشکل ملبس شود، چون امتناع می‌ورزید تحت تعقیب کلانتری محل واقع شده است.»

در پایان این گزارش اضافه شده که «مشارالیه سابقاً از همفکران مدرّس بوده و سوابق خوبی ندارد.»

با توجه به همین سوابق بود که با وجود صدور جواز لباس روحانیت، مزاحمت شهربانی و تعرض نسبت به شیخ حسین لنگرانی بر طرف نشد و میانجیگری رئیس الوزرا نیز نتوانست مانع این اقدامات گردد. لنگرانی مجدداً در بهمن ماه ۱۳۱۶ در نامه‌ای به

۱. سازمان اسناد ملی، پیشین، پاکت ۱۹۲.

رئیس الوزرا تقاضای سابق خود را تکرار کرد، رئیس الوزرا نیز موضوع را برای چندمین بار به شهربانی دستور داد، ولی شهربانی پاسخ را به نامه مورخ ۲۷ مهر ماه ارجاع داد. این مراقبت و مزاحمت به سال بعد نیز کشیده شد. لنگرانی این بار در نامه‌ای به تاریخ ۲۴ اردیبهشت ۱۳۱۷ به رئیس الوزرا نوشت:

«بزرگان از تکرار تقاضا ملول نمی‌شوند و حفظ شئون يك خاندان علمی سیصد ساله منوط به بذل يك توجه دیگر در مورد آخرین فرد منحصر آن خاندان است.»

اما این نامه پُر احساس نیز با وجود توصیه رئیس الوزرا، ثمره‌ای به دنبال نداشت.

از دیگر مسائل مربوط به زندگی شیخ حسین لنگرانی و اینکه آیا ارتباط او با عناصر چپ که پس از سقوط رضا شاه روی داد، دارای سابقه‌ای بوده یا نه اطلاعی نداریم. از جمله نکاتی که درباره لنگرانی عنوان شده این است که رضا شاه در هنگام تبعید در جزیره موریس از وی با عنوان «دشمن با شرف من» یاد کرده بود.^(۱)

۴-۶-۱۰- سید محمد تقی گلستانه

از روحانیون قدیمی تهران سید محمد تقی گلستانه بود که برخوردش با رضا خان پیش از این نقل گردید. از نامه مفصلی که او در خرداد ماه ۱۳۱۹ به نخست وزیر وقت (متین دفتری) نوشته و در آن با اشاره به تخریب خانه عیالش، خواهان پرداخت مابه التفاوت آن از بلدیّه شده، به گوشه‌ای از اقدامات وی می‌توان پی برد. گلستانه در ابتدای نامه خود «از جواب محقر توهین آمیز و طفره از ملاقات و حواله به جناب معاون و معامله موهنه ایشان» که ظاهراً در پی درخواستهای قبلی او صورت گرفته بود گله و انتقاد می‌کند و می‌گوید:

«قریب پنجاه سال است که داعی منزوی برای قداست و احترام روحانیت و تحصیل علوم و عوالم ظاهره و باطنه با وجود انزوا به جهت خدمات نوعیه و شخصیه غالباً با اشخاص طراز اول دولت و ملت حتی شخص سلطنت وقت مکاتبه و مراوده داشته و مکتوبات سرتیه و جهریه قدیمه و جدیده‌شان را قریب يك صندوق دارم.»

گلستانه در ادامه این نامه به اخبار قبل الوقوعی که در مکتوبات و اشعار خود داشته اشاره می‌کند، از جمله:

۱. گفتگوی نگارنده با حجت الاسلام والمسلمین وحید دامغانی.

«تمام و تباه شدن اجانب و کفار خاصه نصارا خصوصاً اروپایان سیما انگلیس... که حتمی الوقوع و قطعی الصدور است و بقیه مانند وسایط و مباشرین امور و متصدیان کارها و اشکال مختلفه آنها و قران و زیان و خطرات و زحمات... و بقا و دوام یا فنای آنها و غیرها کلاً معلق و قابل التغییر والتبدیل با لبدایا به حسن تدبیر و سوء تدبیر شبیه معالجه امراض قابل العلاج می باشد.»

گلستانه با توجه به بروز جنگ جهانی، سرایت آن به ایران و سایر ملل را پیش بینی می کند و می نویسد:

«این دفعه دولت ایران نمی تواند بیطرف بماند و اگر چه کلاً بر نفع اسلام و ایران خاتمه پذیر است لیکن مقدمات خطرۀ کثیره برای ایران و ایرانیان خاصه اولیای امور قدیم خصوصاً جدید من الاعلی و ادنی بسیار دارد.»

گلستانه در ادامه تأکید می کند که:

«از اشاعۀ اخبار قبل الوقوع هدفی جز خدمت به اسلام و ایران و تنبّه و بیدار نمودن عوام و خواص بویژه اولیای امور ایران و حفظ و محافظه آنها از آفات و خطرات بر دولت و ملت و مملکت و سلطنت نداشته و ندارد، چنانچه قبلاً اولاً به آقای مخبر السلطنه و ثانیاً به آقای ذکاء الملک [فروغی] زمان ریاست الوزرایی شان حتی ۹ روز قبل الوقوع غائله و انقلاب خراسان را کتباً و شفهاً خبر دادم که جلوگیری نمایند اعوجاج و مسامحه نمودند و جوابهای خارج از موضوع که موجود است نوشتند... و متأسفانه واقع و نتایج فاسده مفسده ننگین بر آن مترتب شد.»

مقصود گلستانه از بیان این پیشگوییها برای نخست وزیر آن بود که در مواقع لزوم برای حل مشکلات و معضلات از وجودش استفاده کنند. او ضمن بیان این نکته که حقایق کشفیات داعی به اشخاص بیغرض خصوصاً علما و عقلا و سیاسیون دنیا کاملاً ثابت گردیده می نویسد:

«...علیهذا برخلاف [ناخوانا] در صورت اعتقاد و اعتماد و اقبال و استقبال و احترام و تشویق و تأیید و کمک مادی ممکن است برای خدمات نوعیه و شخصیه در مواقع مهمه لازمه بعضی دستورات و تدابیرات نافعۀ خفیه را از طرق اشراقات الهیه و اسرار معنویه کشف و تقدیم اولیای خاصه شخص شخیص خودشان بنمایند... تا مطمئنانه

به موقع اجرا گذارده... اضافه بر دفع و رفع خطرات و زحمات و خسارات و مضرات نوعیه و شخصیه مورث و موجب فواید و منافع کثیره و نتایج عالیه متعالیه و نیکنامی تاریخی شود.»

ظاهراً متین دفتری سخنان گلستانه را جدی نگرفت، ولی درخواست جبران خسارت او را به شهرداری منتقل کرد. پس از آنکه علی منصور به نخست وزیری منصوب شد (۴ تیر ۱۳۱۹) با موافقت شهرداری تهران در مورد بازپرداخت تفاوت مرغوبیت زمینهای منزل گلستانه در دزاشیب، موضوع از طریق نخست وزیر به اطلاع وی رسید.^(۱)

۵-۶-۱۰- حسینعلی راشد (۱۲۸۴-۱۳۵۸ ش)

از واعظان و مبلغانی که از نیمه دوم سلطنت رضا شاه به ارشاد و راهنمایی مردم اشتغال داشت باید از حسینعلی راشد فرزند ملا عباس تربتی یاد کرد. مراتب علمی وی را در اجازه‌ای که توسط آیه الله نائینی در جمادی الاول ۱۳۵۰ صادر شده می توان مشاهده کرد.^(۲) همچنین علمایی چون حاج سید محمدباقر قزوینی و آیه الله صدر به وی اجازه تبلیغ دادند. در نامه این دو عالم آمده است:

«...مخفی نماند که جناب مستطاب حجة الاسلام علم الاعلام صفوة الافاضل الكرام مروج شریعة سیدالانام و ناشر آثار اهل البیت - علیهم السلام - الشیخ حسین علی معروف به راشد نجل زکی حضرت مستطاب ثقة الاسلام والمسلمین الحاج ملا عباس التربتی الخراسانی - دام علاه و بلغه ما یتمناه - اوقات عزیز خویش را پیوسته در تحصیل علوم و معارف مصروف و عمر گرانبهای خود را همواره در کسب فضایل و فواضل مبذول و چندین سال در ارض اقدس و غیرها از محاضر دروس علمای اعلام و فقهای عظام بهره برده و استفاده نموده و بحمدالله تعالی به درجات عالیه و مراتب سامیه در علم معقول و منقول رسیده و به طی مراحل و منازل شاسعه از کمالات صوریه و معنویه موفق گردیده و نظر به اهمیت تبلیغ حقایق اسلامیه و نشر معارف قرآنی و بث اصول دینیہ میان مسلمانان و لزوم رفع شبهات و رفع شکوک و تمویهات دشمنان دین و وظیفه خود را در تبلیغ و وعظ

۱. سازمان اسناد ملی، شماره تنظیم ۱۰۳۰۰۳، پاکت ۳۵۰۳.

۲. همان، شماره تنظیم ۲۹۱۰۰۰۳۲۳.

دیده و چند سال است که مشغول به این خدمت بزرگ اسلامی می‌باشند و قیام به این وظیفه مهم روحانی نمودند و نعم ما فعل والحق دارای قوه تشخیص اخبار معتبره از غیر معتبره و تمیز احادیث صحیحه از سقیمه هستند و از طرف اینجانبان مجاز و مأذون در نقل اخبار و احادیث با ملاحظه اتقان و احتیاط و فقه الله وایان‌الخير الدارين و سعادةالنشأتین ان شاء الله تعالی - الاحقر باقرالحسینی القزوی - صدرالدین الموسوی»

در ذیل این اجازه نامه از آیه الله حائری سؤال شده:

«بندگان حضرت آیه الله آقای حاج شیخ عبدالکریم - دام ظلّه - حضرت آقای آقا میرزا صدرالدین و آقای آقا سید محمد باقر قزوینی - دامت برکاتهما - را چنانچه مجتهد می‌دانید مستدعی است که کتباً مرقوم و مزین فرمایید. آیه الله حائری پاسخ داده‌اند: احقر هر دو آقای بزرگوار را مجتهد می‌دانم. کثرالله امثالهم ان شاء الله»^(۱)

ظاهراً اجازه‌های اجتهاد فوق به منظور استفاده از لباس روحانیت مورد استفاده آقای راشد قرار گرفته است، زیرا در ۱۱ آذر ۱۳۱۴ نسخه‌ای از آنها در اختیار شهربانی قرار گرفته بود.

فعالیت‌های تبلیغی آقای راشد در تهران بود و روزنامه‌اطلاعات از سال سیزدهم (مهر ۱۳۱۷) مقالات اجتماعی و اخلاقی او را چاپ می‌کرد.^(۲) گفته شده که او مدتی در اصفهان هم منبر رفت ولی توسط رژیم رضا شاهی به زندان افتاد.^(۳)

خلاصه و نتیجه:

به طور کلی، روحانیون و علمای تهران به واسطه آنکه براحقی تحت کنترل قرار داشتند و زور سرنیزه را زودتر از دیگر جاها حس می‌کردند، غالباً از رویه مسالمت جویانه‌ای تبعیت می‌کردند. آنان به جای درگیری با کانونهای قدرت سعی می‌کردند تا ارتباط خود را با آنان به طور معمول از دست ندهند و در مواقع حساس از این روابط استفاده لازم را بنمایند. حتی به نظر می‌رسد که این روابط و نفوذ روحانیون تهران، به نوعی امتیازی برای کلیه

۱. مأخذ قبلی.

۲. اطلاعات در يك ربع قرن، ص ۱۶۶.

۳. آینه دانشوران، ص ۶۷.

روحانیون ایران و حتی خارج از ایران محسوب می‌شده، تا آنان از این طریق درخواستهای خود را با مقامات بالای حکومت در میان بگذارند. به همین لحاظ آنان بویژه خانواده‌های سستی نه تنها در هنگام تغییر رژیم، با رضا شاه که وزنه سیاسی سنگینتری بود مخالفت نکردند، بلکه پس از پادشاهی او نیز در مراسم و اعیاد از آنان دعوت به عمل می‌آمد. رژیم نیز در گرفتاریها و مشکلات همواره می‌توانست به مساعدت برخی روحانیون پایتخت امیدوار باشد. مواضع سیاسی روحانیون تهران حتی در جدیت‌ترین مواقع از بیطرفی فراتر نرفت. نمونه این موضعگیری برخورد آنان در قضیه مهاجرت علمای اصفهان به قم بود. البته این رویه حداکثر تا نیمه اول سلطنت رضا شاه ادامه یافت و پس از آنکه از روحانیون احساس بی‌نیازی شد، ندرتاً کسانی با دربار رفت و آمد داشتند. بجز آیه‌الله سید محمد بهبهانی و امام جمعه خوئی که آنان نیز در مواردی با رعایت احترام درخواستهایی را به نفع روحانیون و مردم می‌نمودند.

در میان علمای صاحب نفوذ تهران، آیه‌الله کاشانی يك استثناست. او با توجه به سابقه مبارزه علیه انگلستان، در بدو ورود به ایران از رضا خان حمایت کرد و در مجلس مؤسسان حضور داشت و به سلطنت پهلوی رأی داد. آیه‌الله کاشانی از طریق روابط با رئیس الوزرا و برخی از وزرای دیگر در امور سیاسی و اجتماعی دخالت مؤثری داشت و از احترام خاصی برخوردار بود. روابط صمیمانه او با رژیم در نیمه دوم سلطنت در مواردی به مقاومت و حتی مخالفت مبدل شد. کاشانی مسلماً اعتقاد به حرکت مردمی به رهبری علما داشت، لیکن با توجه به اختناق حاکم، فرصت چنین حرکتی فراهم نشد.

در برپایی نهادهای فرهنگی رژیم همچون مؤسسه وعظ و خطابه عنوان شده که موافقت و رضایت برخی علمای تهران کسب شده بود و تعدادی از آنها چه در مؤسسه فوق و یا در دانشگاه معقول و منقول و دارالمعلمین مرکزی مشغول تدریس بودند، کما اینکه تعدادی از روحانیون در قوه قضائیه شرکت داشتند.

قضیه کشف حجاب موجب نارضایی علما و روحانیون تهران را فراهم کرد و حتی برخی از کسانی که روابط نزدیکی با دولت و دربار داشتند به مقاومت و مخالفت برخاستند. وجود مخالفین حکومت رضا شاه همچون آیه‌الله مدرس، حاج آقا جمال اصفهانی، آیه‌الله خالسی زاده، آیه‌الله شاه آبادی، سید ابوالحسن طالقانی و برخی دیگر - هر چند موطن

اصلی بسیاری از آنان تهران نبود و اصالتاً تهرانی محسوب نمی‌شدند - پایتخت را نیز در زمره کانونهای مهم مخالفت درآورده بود.

مهمترین مخالف رضا شاه یعنی آیه‌الله مدرس در این دوره سعی کرد تا در دو جنبه سیاسی و فرهنگی منویات اصلاحی خود را تعقیب کند. در بُعد سیاسی، مدرس هم از طریق مجلس و هم از طریق دخالت در کابینه مستوفی الممالک بر روند امور تأثیر بسزایی داشت، لیکن با توجه به قلت هوادارانش و نیز زورمندی جناح دربار و تجددگرایان موفق به عملی کردن خواسته‌هایش نشد، و مهمتر آنکه به عنوان يك مزاحم جدی تلقی شد به گونه‌ای که اقدام به ترور او کردند. بتدریج با مستحکم تر شدن پایه‌های دیکتاتوری در ابتدا از خواندن آرای مدرس در انتخابات دوره هفتم مجلس شورای ملی خودداری شد و سپس به طرز مظلومانه‌ای تبعید و ۹ سال بعد به قتل رسید.

دیدگاههای سیاسی و فرهنگی مدرس به عنوان چهره برجسته روحانیت معاصر بسیار حایز اهمیت است. در بُعد فرهنگی، مدرس علاوه بر تدریس و پرورش طلاب، دارای عقاید منحصر به فردی بود. او به جای طرح شعارهای بیهوده، معتقد به حل مشکلات از راههای عملی و امکانپذیر بود، با این حال اختلاف با رضا شاه را منوط به برخی موضوعات جزئی نمی‌کرد و با اصل سیاست انگلستان که تغییر ماهوی رژیم سیاسی - اجتماعی را در ایران دنبال می‌کرد، مخالف بود. جنبه‌های عملگرایی مدرس و اختلاف نظر او در طرز برخورد با امور مستحدثه و جدید، ناشی از اجتهادات خاص وی در امور و نیز نگاه به مسائل از درون تشکیلات بود و نه از خارج آن. مدرس با وجود مخالفت صریح علیه رضا شاه هیچگاه موضعی سلبی اتخاذ نکرد و منافع ملی را همواره در نظر داشت. او هر چند دیگران را از وابسته شدن به رژیم بر حذر می‌داشت، لیکن توصیه می‌کرد که افراد متعهد و مؤمن در معارف و عدلیه حضور یابند و نگذارند آینده فرزندان مملکت در اختیار افراد بی‌اعتقاد قرار گیرد. برخلاف او، برخی از علما با کناره گیری از امور - ازجمله شرکت نکردن در مجلس شورای ملی - به مبارزه منفی پرداختند و در میان علمایی که در مجلس حضور داشتند بعضاً تشابه یا اختلاف فکری و عملی با مدرس مشاهده می‌شود.

فصل یازدهم

علما و روحانیون آذربایجان

خطه آذربایجان به لحاظ موقعیت جغرافیایی و سیاسی از اهمیت بسیار زیادی در تحولات تاریخ معاصر ایران برخوردار بوده است. آذربایجان در همسایگی ترکیه و قفقاز قرار داشت و افکار سیاسی و آزادیخواهانه پیش از آنکه به دیگر نقاط کشور برسد، به اینجا می‌رسید. بویژه شهر تبریز به دلیل حضور ولیعهدان قاجار، پس از پایتخت مرکز مهم سیاسی داخلی محسوب می‌شد. در تبریز مدارس مذهبی و حوزه‌های دینی نیز دارای قدمت زیادی بود که به دوران صفویه می‌رسد. البته با توجه به نفوذ افکار جدید و گرایش تجددخواهانه برخی از چهره‌های مؤثر در آذربایجان، یکدستی و یکپارچگی فکری و فرهنگی در اصفهان، در منطقه وجود نداشت. روحانیون آذربایجان در نهضت مشروطه و حوادث پس از آن کمابیش فعالتر از روحانیون نقاط دیگر ایران بودند، اما به دلیل اقدامات تندروها از جمله حزب دمکرات، بتدریج از ورود به مسائل سیاسی خودداری کردند و انزوا گزیدند.

۱-۱- میرزا علی اکبر اردبیلی:

یکی از علمای خطه آذربایجان میرزا علی اکبر اردبیلی (متوفی رمضان ۱۳۴۶ / اوایل

۱۳۰۷) بود که به هنگام فتنه وهابیها تلگرافی برای رضا شاه ارسال داشت. این تلگراف از نظر شناخت و انتظار علما در اوایل سلطنت رضا شاه حایز اهمیت است. در ابتدای این تلگراف، اردبیلی تجددگرایی برخی از مسلمانان را مورد انتقاد قرار داده می نویسد:

«مسلمین حرمت اسلام را نگه نداشته، زن و مرد از شعایر اسلام بی رغبت بوده، رغبت تام و تمام به قواعد خارجه رسانیده‌اند. حتی اینکه اولاد خودشان را به قواعد خارجه تربیت می نمایند که علت تامه تبدیل اسلام به کفر است.»

وی در این زمینه به آیه ۲۸ سوره ابراهیم استشهد می کند و در ادامه به محو آثار قبور منوره ائمه (ع) اشاره کرده، آن را از جمله فتنه‌های آخر الزمان دانسته و در این زمینه از رضا شاه استمداد می کند و در عین حال اینگونه به اندرز و نصیحت وی می پردازد:

«تقدیرات ازلیه الهیه - جل جلاله - به مقتضای کریمه: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُوتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتُنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ» (آل عمران/ ۲۶) اسباب سلطنت و ریاست مسلمین به اسهل وجهی میسر فرمودند، حال اگر به شکرانه این مرحمت عظیم شعایر اسلام را ترویج داده قواعد خارجه را مرتفع دارند، حفظ ناموس ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - و به وعده الهیه - جل جلاله - «وَلْيَنْصِرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصِرُهُ انَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» اعتماد کامل نموده با سؤال و جواب دولتی اقدامات کامله بفرمایید، به دوام عزت دنیویه و نیل سعادت ابدیه اخرویه از محضر کبریایی - جل جلاله - مأجور و مسرور بوده، به تجدید آبروی اسلام نتیجه عظیمه از این سلطنت تحصیل خواهید فرمود و اگر اعدای دین مبین را که خارج از عقاید اسلامیه بوده شغل آنها اغوای مسلمین است به حال خود وا گذاشته از حفظ ناموس شرع متین تغافل فرمایید عزت پنج روزه منقضى مثل سابقین به تأسف منتهی خواهد بود.»

وی در پایان می نویسد:

«چون تکلیف این پیرمرد تبلیغ احکام الهی - جلت عظمت - است لهذا به اطاعت «مالک يوم الدين» - جل جلاله - دعوت نمود... والامر اليکم... والله خبير بما تعملون و ما على الرسول الا البلاغ.»^(۱)

همانگونه که از محتوای نامه اردبیلی پیداست او توقعاتی از حکومت در اجرای

۱. واعظ خیابانی، علمای معاصرین، ص ۳۹۵.

منویات دینی داشته است. اردبیلی در اولین سالهای حکومت رضا شاه به تبعید محکوم شد. از علت محکومیت او اطلاعی در دست نیست، اما از آنجا که در ایام ریاست الوزرای مستوفی الممالک است، می‌توان احتمال داد که این موضوع اقدامی خودسرانه از سوی عمال نظامی رژیم در آذربایجان بوده است. به هر حال در نامه اعتراض آمیز آیه الله کاشانی به رئیس الوزرا به تاریخ (۵ ذی‌قعدة ۱۳۴۵ / ۱۶ اردیبهشت ۱۳۰۶) در این زمینه آمده است: «... به موجب اخبار وثیقه، حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آقای حاجی میرزا علی اکبر آقای اردبیلی را که مطاع مطلق در آنجا و در کلیه عشایر شاهسون و همه جا معروف هستند تبعید نمودند، این عملیات علاوه بر آنکه مخالف امنیت است عواطف مسلمانان را جریحه دار می‌نماید... [و] نتیجه [ای] جز انزجار عموم ندارد.»^(۱)

۲-۱۱- سید هاشم واعظ

همزمان با اعتراضهای علمای نقاط مختلف ایران به بیانیه اول شهریور ۱۳۰۶ دولت مخبر السلطنه که به مهاجرت علمای اصفهان به قم انجامید، در تبریز نیز برخی گزارشها حاکی از اقدامات تعدادی از وعاظ و روحانیون دارد. در گزارشی از حکومت آذربایجان (علی منصور) به وزارت داخله به تاریخ ۸ مهر ۱۳۰۶ درباره آقا سید هاشم واعظ و دیگر روحانیون تبریز گفته شده است:

«سید هاشم روضه‌خوان خوئی که مدتی است در تبریز است گاهی در منبر خارج از رویه حرف می‌زد و به قید التزام جلوگیری می‌شد. این اوقات عده [ای] را دور خود جمع کرده به عنوان جمع آوری اعانه برای طلاب و جلوگیری از مناهی صحبت می‌کند. اگر چه هنوز رفتاری که جداً مستلزم تعقیب باشد از او دیده نشده، ولی اخلاقاً طوری است که هرگاه جلوگیری نشود ممکن است از حدّ خود خارج گردد؛ خصوصاً که این اوقات در تسریع سبّال احوال اقدام می‌کنیم و موضوع نظام اجباری هم در پیش است به این جهت لازم دانستم مشارالیه چندی در تبریز بلکه آذربایجان نباشد و به مرکز بیاید. اینک محض استحضار خاطر عالی عرض می‌کنم که در این باب بزودی اقدام می‌نمایم و چنانچه لازم باشد مختصر وجهی هم برای خرج راه به او رسانیده بعد صورت خواهم داد. به بعضی از

۱. نك: مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۷-۶، ص ۲۰۰.

آقایان علما هم متذکر شده‌ام که ملتفت بوده از او حمایتی نکنند. مقتضی است مراتب را به عرض خاکپای مبارک ملوکانه ارواحنا فدا برسانند.»
اقدامات بعدی این فرد در گزارش ایالت آذربایجان به تاریخ ۱۱ مهر ۱۳۰۶ چنین آمده است:

«آقا سید هاشم واعظ متقاعد شد از تبریز خارج شده به یکی از نقاط مانند مرند رفته چندی در آنجا باشد و چون به طور مسالمت آمیز به نظریه ایالت اطاعت نمود و بعلاوه بضاعتی هم ندارد، مبلغ پنجاه تومان به عنوان خرج مسافرت به او دادم... بعلاوه بنده به یکی دو نفر که خیلی محرمانه مشغول کار بودند و هیچ تصور نمی کردند عملیاتشان تحت نظر باشد تهدید سخت نمودم. بالاخره در نتیجه این پیش بینیا و اقداماتی که به عمل آمد هرگونه نگرانی رفع شده. امیدوارم همانطور که از بدو ورود بنده در هر مورد اوضاع اینجا بی سرو صدا تر از همه جا بوده در این موقع نیز کاملاً برای انجام مقاصد روبراه باشد، و بدیهی است با سیاست عادلانه و اطمینان بخش همیشه به سهولت می توان مردم را اداره نموده به مجاری سیاست دولت سوق داد.»

نتیجه اقدامات علی منصور در تلگراف بعدی (۱۲ مهر) مشخص شده است:

«چون سید هاشم اخیراً از شهر خارج شده عده [ای] مریدهای متعصب دارد امروز صبح آنها منزل آقای حاجی میرزا تقی آقا جمع شده اظهار تأثر و تقاضای مراجعت او را می نمودند و بعضی مغرضین هم می خواهند چنین جلوه بدهند که چون مشارالیه در ترویج دیانت کار می کند مورد تعقیب واقع شده، به وسیله اشخاص خیرخواه به آنها فهمانده شد که مقصود حفظ شهر و صلاح عمومی است و هر وقت از طرف سید هاشم اطمینان حاصل شود که در امور سیاسی حرف نمی زند برای مراجعتش مانع نخواهد بود. اشخاص مزبور تشکر و ساکت شدند.»^(۱)

۳-۱۱- آیه الله میرزا صادق آقا تبریزی

از چهره های سرشناس علمای آذربایجان میرزا صادق آقا تبریزی (۱۲۷۴-۱۳۵۱ ق) بود که در تبریز ریاست عامه و مرجعیت تامه داشت. میرزا صادق آقا در جریان مشروطیت

۱. سازمان اسناد ملی، شماره تنظیم ۱-۱۹۰۱۲، پاکت ۳۱۵۸.

مثل سایر علمای آذربایجان با آن موافق بود، اما تحولات بعدی موجب شد تا حتی الامکان خود را از امور دور نگاه دارد. اگرچه به گفته برخی، این انزوا به افراط کشید،^(۱) اما مدارك دیگری حکایت از مساعی میرزا صادق آقا در برخی از امور و موعظه و نصیحت مردم در مواقع ضروری می‌کند.^(۲)

میرزا صادق آقا از سرنوشت نهضت مشروطه ناراضی بود و از رواج تجددگرایی تنفر داشت؛^(۳) و این خود گویای آن است که او از امور اجتماعی و سیاسی بکلی کناره نگرفته بود و در مناسبت‌هایی بر بالای منبر مطالب اخلاقی و تربیتی را در کنار مسائل سیاسی و اجتماعی مطرح می‌کرد. از آن جهت بود که یکبار در اوایل روی کار آمدن مصطفی کمال در ترکیه و رضا خان در ایران، به مردم هشدار داد که بهوش باشند، دزدانی به کشورهای اسلامی یورش آورده‌اند.^(۴) موقعیت مهمی که میرزا صادق آقا به خود اختصاص داده بود، موجب می‌شد تا هر دولتمردی درصدد جلب حمایت او برآید.

در واقع‌ای که تاریخ دقیق آن روشن نشده، رضا خان سعی کرد تا از وجهه و نفوذ اجتماعی میرزا صادق آقا استفاده کند، از این رو عبدالله خان طهماسبی مأموریت یافت تا وی را با رضا خان مرتبط سازد و یکبار که با اصرار به منزل میرزا صادق آقا رفته و موضوع را عنوان کرده بود، ایشان صراحتاً گفت:

«امکان ندارد من دستم را در دست ستمگر بگذارم. حتی اگر نصف شب ببینم او به

نماز شب ایستاده باز باورم نمی‌شود و می‌گویم نیرنگی در کار اوست.»^(۵)

۱. مهدی مجتهدی می‌نویسد: از تمام جریان‌های کناره کشید و در هیچ کاری مداخله ننمود و در این امر کار او به افراط کشید چنانکه از دادن فتوا در مسائل شرعی اکراه داشت. در هیچ چیز مداخله نمی‌نمود، حتی اسناد را تسجیل نمی‌کرد بلکه به معرفی مسجّلین اکتفا می‌نمود. از حکومت و مشروطه و قانون و مجلس و این قبیل امور اصلاً صحبت نمی‌کرد و اگر از این موضوعات بحث به میان می‌آمد ناراحت می‌شد. ر.ک: رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۱۰۴.

۲. ر.ک: خاطرات و خطرات، ص ۴۱۳.

۳. مجتهدی معتقد است او در اثر اینگونه افکار يك نفوذ بزرگ تحصیل کرد. رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۱۰۵.

۴. ابراهیم علوی، آیه‌الله میرزا صادق آقا فقیه زاهد و مجتهد مبارز. مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، سال ۲، شماره ۵، پائیز ۱۳۷۱.

۵. همان، به نقل از خاطرات پدرشان.

شخصیت مبرز و ذینفوذ میرزا صادق آقا پس از سلطنت رضا شاه در ماجرای نهضت آقا نورالله اصفهانی نمایان شد. وی از این نهضت و خواسته‌های علمای مهاجر استقبال به عمل آورد و نامه‌ای به قم ارسال و اطلاع داد که عازم قم است.^(۱) حضور او مسلماً به نهضت آقا نورالله قدرت مضاعفی می‌داد، لذا گفته شده که دولت به دنبال این موضوع توطئه قتل حاج آقا نورالله را طراحی کرد و هنگامی میرزا صادق آقا به قم رسید که رهبر مهاجرین بدروود حیات گفته بود. علاوه بر حمایت از نهضت آقا نورالله همچنین گفته شده که در قضیه دستگیری شیخ محمد تقی بافقی نیز میرزا صادق آقا به همراه سایر روحانیون تبریز برای رهایی وی اقدامی انجام داد.^(۲)

۴-۱۱- آیه الله میرزا ابوالحسن انگجی:

چهره سرشناس دیگر روحانیون آذربایجان میرزا ابوالحسن انگجی (۱۲۸۲-۱۳۵۷ ق) بود. وی نیز خط مشی میرزا صادق آقا را داشت. در ابتدا از مشروطیت طرفداری کرد و پس از چندی با رویه مشروطه خواهان مخالفت ورزید.^(۳) اولین درگیری آیه الله انگجی با حکومت با انگیزه‌های مذهبی^(۴) پس از آن بود که سرتیپ محمد حسین آیرم امیر لشکر تبریز، در محل فرماندهی خود، در روزهای تاسوعا و عاشورا به طور علنی به فسق مشغول شد. این موضوع بر اهالی غیور تبریز و روحانیون این شهر گران آمد و در نتیجه دست به تظاهرات و مخالفت زدند. آیه الله انگجی نیز که از علمای مورد احترام مردم بود در نتیجه رفتار آیرم بکلی از حکومت مرکزی رویگردان گردید. به دستور رضا شاه سپهبد امیر احمدی از تهران جهت رفع غائله به تبریز رفت. بنابر خاطرات وی، در اولین ملاقات با آیه الله انگجی از او خواست که در رفع اختلافات مساعدت کند. آیه الله انگجی ضمن تقبیح اعمال زشت آیرم گفت:

۱. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴، ص ۴۳۳.

۲. حسن مرسلوند، زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، ج ۲، ص ۲۵۰.

۳. مجتهدی، پیشین، ص ۱۸۱.

۴. از صفات کریمه او امر به معروف و نهی از منکر زاید الوصف متصلّب و در تبلیغ احکام متعصب و لایخاف لومة لائم و خشن فی ذات الله و به هیچ وجهی در ادای وظایف شرعی و حفظ حدود الهیه و ردع بدع مستحده مداهنه و مسامحه‌ای نداشت. واعظ خیابانی، علمای معاصرین، ص ۱۷۸.

«من حاضرم که این خانه‌ام بر سرم فرود آید و آن‌ا بمیرم، به شرطی که پای رضا شاه از ایران کنده شود.»^(۱)

۵-۱۱- نهضت روحانیون تبریز:

در باره نهضت روحانیون آذربایجان اطلاعات بسیار کمی در دست است. نویسنده کتاب علمای معاصرین ذیل ترجمه نگاری در مورد آیه الله انگجی می نویسد:

«سنه ۱۳۴۷ به واسطه فتنه تبریز از شهر حرکت کرده و بعد از توقف زمانی در خارج موفق به زیارت حضرت ثامن الائمه - علیهم الصلوة والسلام - گردیده، تقریباً یک سال مجاور آن آستان مقدس بودند. بعد از آن به خواش دولت به تبریز مراجعت فرمود.»^(۲)
نویسنده که نوشته اش با احتیاط همراه است درباره میرزا صادق آقا می گوید:
«بنا به موجبی به بلدة سنندج مقر حکومت کردستان مسافرت فرمود.»
اما از قول سید محمد مهدی اصفهانی در جلد دوم احسن الودیعہ نقل می کند که:
«حکومت ایرانیه در ثورة مشهوره که در تبریز واقع شد او را به بعضی بلاد ایران انفاذ داشت.»^(۳)

سید محسن امین در اعیان الشیعه درباره میرزا صادق آقا آورده:
«دولت ایران در انقلاب مشهور که به سال ۱۳۴۷ ه. ق رخ داد او را به برخی بلاد تبعید کرد.»

خیرالدین زرکلی نیز در اعلام درباره وی چنین نوشته:
«آقا میرزا صادق آزاده‌ای بود که بر بالای منبر زشتکاریهای رژیم پهلوی را مطرح می کرد و لذا پلیس شاه وی را دستگیر و نخست در همدان زندانی کرد و سپس به قم تبعید نمود.»
محمد حرزالدین در معارف الرجال می نویسد:
«آقا صادق قره داغی عالمی بود که در برابر سلطه مزدور بیگانه در ایران (رضا شاه) ایستاد... او از یگانه‌های دوران بوده که جز امر به معروف و نهی از منکر نمی اندیشید و

۱. رک: خاطرات نخستین سپهبد ایران، ص ۲۶۷.

۲. علمای معاصرین، ص ۱۷۹.

۳. همان، ص ۱۵۴.

همین معنی بر حکومت پهلوی گران می‌آمد.^(۱)

شیخ آقا بزرگ تهرانی در طبقات اعلام الشیعه (نقباء البشر) اینگونه درباره میرزا صادق آقا اظهار نظر کرده:

«او وجود خود را وقف تدریس، نشر احکام، خدمت به مردم، مبارزه با بدعت و کجروی و کژاندیشی کرده بود و در این راه رنج فراوان و ناملایماتی فزون از حد بیان دید.»
علامه امینی در شهداء الفضیله درباره میرزا صادق آقا نوشته است:

«او یکی از چهره‌های درخشان تشیع و از علمای امامیه است که در خطه آذربایجان به مرجعیت تقلید و زعامت دینی رسید و فقیهی بود هوشمند و دوراندیش، در مبارزه با کفر و الحاد خستگی ناپذیر، سخنش نافذ و پند و اندرزش گیرا و مؤثر بود.»^(۲)
گذشته از برخی اشتباهات از قبیل محل تبعید روحانیون، آنچه از نقل اقوال فوق به دست می‌آید صرفاً کلیاتی از مخالفت روحانیون بویژه میرزا صادق آقا تبریزی است. البته بجز ذکر سال ۱۳۴۷ ق به عنوان تاریخ نهضت، که تا دو ماه اول سال ۱۳۰۸ را دربرمی‌گیرد، ذکر عباراتی چون «ایستادگی در برابر سلطه مزدور بیگانه»، «مبارزه با بدعت و کجروی و کژاندیشی»، «مبارزه با کفر و الحاد»، «بیان زشتکاریهای رژیم پهلوی»، «امر به معروف و نهی از منکر»، کمک چندان در یافتن علت اصلی این حادثه نمی‌کند.
در این میان گفته مهدی مجتهدی درمورد تبعید میرزا صادق آقا تا اندازه‌ای روشن کننده ماجراست، او می‌نویسد:

«هنگام تصویب قانون نظام وظیفه، مردم تبریز بر ضد آن قانون تظاهر کرده و علما را به مداخله در آن مجبور نمودند. رضا شاه دستور داد میرزا صادق آقا و برادرانش را گرفتن و به سردشت روانه ساختند.»^(۳)

۱. حرزالدین، معارف الرجال، جلد اول، ص ۳۷۵.

۲. برخی از اقوال فوق از مجله تاریخ و فرهنگ معاصر (پیشین) نقل شده است.

۳. مجتهدی، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، ص ۱۰۳. بعلاوه گفته شده آیه‌الله انگجی در قضیه تغییر لباس علیه رضا شاه موضعگیری کرد که به سمنان تبعید شد. ر.ک: مرسلوند، زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، ج ۱، ص ۳۰۲. همچنین حسین مکی علت اعتراض میرزا صادق آقا و انگجی را مخالفت با تغییر لباس و کلاه شاپو و به دنبال حادثه مربوط به فال اسیری در شیراز ذکر کرده است. ر.ک: تاریخ بیست ساله ایران، ج ۶، ص ۲۵۲. لازم به تذکر است که واقعه مربوط به فال اسیری و استعمال کلاه شاپو در اوایل سال ۱۳۱۴ اتفاق افتاد که در آن هنگام دو سال از رحلت میرزا صادق آقا می‌گذشت.

می‌دانیم که از ابتدای سال ۱۳۰۸ قانون تغییر لباس به مرحله اجرا درآمد. با این حال احتمال اینکه موضوع نظام اجباری نیز موجبات خشم مردم و روحانیون را فراهم آورده باشد، وجود دارد. در تاریخ کمبریج گفته شده:

هنگامی که هیئت سربازگیری از تهران وارد تبریز شد، تجار، بازار و دکانهای خود را بستند و فقط هنگامی دکانها را گشودند که سه مسلسل در آستانه بازار نصب شد. دو مجتهد برجسته شهر (انگجی و میرزا صادق آقا) که جنبش را هماهنگ می‌کردند نفی بلد شدند.^(۱) در مورد نقش روحانیون در این جنبش و اظهار نظر گزنده مهدی مجتهدی در این باره، گفتنی است که برخی از علمای آذربایجان و در رأس آنها میرزا صادق آقا و میرزا ابوالحسن انگجی - همانگونه که در ابتدا بیان گردید - از اقدامات حکومت و حتی از شخص رضاشاه ناراضی بودند و از سویی از اعمال زشت حکومت انتقاد می‌کردند و از سویی به موعظه و ارشاد مردم می‌پرداختند. بدیهی بود براساس سنت قدیمی، مردم در هنگام بروز مشکلات به منازل علما و روحانیون روی می‌آوردند؛ همانگونه که پیش از این در اصفهان روی داد و پس از آن در مشهد به وقوع پیوست. در واقع مراجعه مردم به منازل روحانیون به عنوان کسب تکلیف بوده است. مؤید رهبری روحانیون و بویژه نقش رهبری میرزا صادق آقا، نامه‌ای است که از سوی یکی از روحانیون خوی (به نام ابراهیم ایلپاتی) خطاب به ایشان نوشته شده و کسب تکلیف گردیده است:

«بسم الله تعالى وله الحمد. حضور با هر النور مبارك حضرت مستطاب آية اللهی آقا میرزا صادق آقا - دامت افاضاته -

[خط خوردگی] خاك نكبت بر سر و لباس مذلت دربر کرده یا لها من مصیبة ما اعظمها علی المسلمین نزدیک است، خانه دین خراب، جگر عالم کباب شود. از استماع این خبر محنت اثر اهالی خوی نیز متأثر شده، بعضی دیوانه‌وار به کوچه و بازار افتاده «وا محمدا گویان» سرگردان مانده و اغلب [ناخوانا] و مساجد محترمه نوحه کنان با ضجه و فریاد می‌نالند. فعلاً جز از گریه و عزاداری چاره نمی‌دانند و هر ساعت منتظر صدور تکلیف شرعی از ناحیه آن وجود مقدس هستند که نظر انور در این باب هر چه اقتضا نماید

۱. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ص ۲۸۴.

see: *The Cambridge History of IRAN*. P. 742.

و هرگونه اقدام را مقتضی شود با خلوص نیت و کمال رغبت با مال و جان مستعد امثال
امر مبارک هستند. و استدعا می نمایند وظیفه این دعاگویان و اهل خوی را در اقل ازمنه
لطفاً معین فرمایند، بلکه ان شاء الله بحول الله و قوته ما نیز از برکات انفس قدسیه موفق به
خدمت شرع انور بوده باشیم.^(۱)

به هرحال نهضت روحانیون آذربایجان سریعاً سرکوب شد و عدم حمایت همه جانبه
مردم، از دلایل این شکست بود. گفته شده به هنگام هجوم پلیس به خانه میرزا صادق آقا
برای دستگیری، از هیچ نوع هتک حرمتی مضایقه نکردند و حتی برخی از همسایه های میرزا
صادق آقا از ترس جانشان از ایشان اعلام بیزاری و تنفر کردند.^(۲)

پس از دستگیری، میرزا صادق آقا به سنندج و آیه الله انگجی به سمنان تبعید شدند.
گروه دیگری از روحانیون درگیر در این نهضت به اطراف اردبیل تبعید شدند و گروهی نیز
فرار کرده و مخفی شدند. برخی از تبعیدیان در اردبیل مورد حمایت آیه الله سید یونس
اردبیلی بودند. آیه الله انگجی پس از بازگشت از تبعید به حوزه درس خود پرداخت. از
تالیفات او کتاب *ازاحة الالتباس عن حکم المشكوك من اللباس* سنه ۱۳۱۳ است.^(۳) وی
در ذی القعدة ۱۳۵۷ درگذشت.

میرزا صادق آقا پس از رفع تبعید از مراجعت به تبریز خودداری کرد و در قم اقامت
نمود. در مدت اقامت در این شهر، میرزا صادق آقا به طور پنهانی به مبارزه خود ادامه داد.
گفته شده وقتی که ایشان در قم بودند پولهای زیادی به دستشان می رسید و ایشان به
روستاهای اطراف قم پول قند و چای برای برگزاری مجالس عزاداری - که مأمورین دولت از
آن جلوگیری می کردند - می فرستاد.^(۴)

۱. متن سند در *مجله تاریخ و فرهنگ معاصر* (پیشین) درج شده است. عباراتی از سند فوق از جمله «لباس مذلت
دربر کرده» و «موفق به خدمت شرع انور بوده باشیم» می رساند که موضوع تغییر لباس مطرح بوده، گرچه مسئله
نظام اجباری نیز از دید مردم همین حالت را داشته و لباس ذلت محسوب می شده و نیز چون طلاب را از ادامه
تحصیل باز می داشته، با آن مخالف بودند.

۲. *معارف الرجال*، ج ۱، ص ۱۸۱.

۳. *علمای معاصرین*، ص ۱۷۸.

۴. *مجله تاریخ و فرهنگ معاصر*، پیشین. امام خمینی نیز در ذکر خاطرات خود چندین بار به حضور این روحانی مبارز
در قم اشاره کرده اند، نک: فصل هشتم همین کتاب.

میرزا صادق آقا در ششم ذی القعدة ۱۳۵۱ درگذشت.^(۱) مراسم ترحیم و تجلیل از وی در قم، تهران (ازجمله توسط دولت)، مشهد و نجف اشرف برگزار شد. در تبریز «بعد از انعقاد مجالس عدیده به واسطه کثرت ازدحام مردم و انقلاب احوال و تشتت امور و خوف حدوث فتنه ترحیم ممنوع شد.»^(۲)

۱۱-۶- شیخ غلامحسین تبریزی

از کسانی که در نهضت روحانیون تبریز نقش داشت شیخ غلامحسین تبریزی بود که اجازه اجتهاد داشت و تقریباً سخنگوی دو رهبر روحانی نهضت به شمار می‌رفت. از اقدامات قابل توجه شیخ غلامحسین تبریزی انتشار مجله‌ای تحت عنوان *تذکرات دینانی* بود که پس از بازگشت خود از نجف به این کار مبادرت کرد و در ردیف اولین نشریات منظم هفتگی با محتوای مذهبی بوده است. این مجله گرچه مورد تایید *آیه الله حائری* بود اما به لحاظ افکار نو شیخ غلامحسین تبریزی که با خود از نجف آورده بود و نیز به لحاظ یک کار جدید مخالفینی داشت. پس از سرکوبی نهضت روحانیون آذربایجان، شیخ غلامحسین تبریزی مدت هشت ماه به طور مخفیانه در تبریز زیست و ظاهراً با میانجیگری *آیه الله حائری* آزاد شد، ولی اجباراً به مشهد رفت.^(۳) براساس اسناد موجود شخصی به نام شیخ غلامحسین شتربانی که احتمال می‌رود شیخ غلامحسین تبریزی مزبور باشد در تبریز اقداماتی علیه دولت انجام می‌داده است. در بخشی از گزارش حکومت آذربایجان در تاریخ ۱۱ مهر ۱۳۰۶ آمده است:

«به شیخ غلامحسین هم که از سابق یک جمعیت دینانی دارد و گاهی به واسطه ساده لوحی آلت تحریکات می‌شود به طور نصیحت و اخطار تذکرات جدی دادم و کاملاً متعهد گردید که دخالت در امور سیاسی نکرده گوش به حرف منحرفین ندهد، و از قراری که خودش اظهار داشته اخیراً از ناحیه پاره [ای] اشخاص که هویت آنها را بعد عرض خواهم کرد مشغول القای شبهه و تحریک او بوده اند که وادارند در منبر حرفهایی بزنند، ولی

۱. در پانویس کتاب *خطرات و خطرات* (ص ۴۱۳) آمده است: این مرد خداشناس مسلمان را خداشناسان در دوره پهلوی از تبریز تبعید کردند و در دهات قم مرحوم شد.

۲. علمای معاصرین، ص ۱۵۶.

۳. سینا واحد، قیام گومر شاد، صص ۲۴۴ و ۲۴۵.

حالا که ملتفت قضیه شده دیگر البته محرکین را رد خواهد کرد.^(۱)

شیخ غلامحسین مذکور در پی قیام روحانیون تبریز راهی نجف شد و موضوع را با علمای آنجا درمیان گذاشت. بر طبق دستور، وی تحت نظر قرار گرفت. متن گزارش مورد نظر به این شرح است:

«طبق گزارش نظمیه ناحیه شمالغرب مورخه ۱۳۰۸/۱۰/۳ شیخ غلامحسین شتربانی که دارای سوابقی در دفتر ایالتی بوده قصد عزیمت به عتبات عالیات را داشته و تقاضای صدور تذکره مرور نموده بود لهذا برای مشارالیه تذکره مرور صادر و درخواست شده در صورت تصویب مقرر گردد مأمورین دولت شاهنشاهی ایران مقیم بین النهرین رفتار و اعمال مشارالیه را تحت نظر داشته باشند.»

به دنبال این درخواست، علی منصور استاندار آذربایجان مراتب را به وزارت داخله گزارش داد و قرار شد وزارت خارجه در این خصوص اقدام کند. در تاریخ ۱۵ اسفند ۱۳۰۸ از قونسولگری ایران در نجف اشرف گزارشی به وزارت امور خارجه داده شد که به شرح زیر است:

«وزارت امور خارجه سواد راپورت ویس قونسولگری نجف اشرف نمره ۱۳۰۰/۸ مورخه ۱۵ اسفند ۱۳۰۸ بعد العنوان در تعقیب نمره ۱۱۶۴ مورخه ۱۳۰۸/۱۱/۱۰ به عرض می‌رساند: شیخ غلامحسین شتربانی تبریزی معروف سیم شوال شهر جاری به نجف اشرف آمده در خانه شیخ شمس منزل نموده طلاب و علمای تبریز از ایشان دیدن نموده و سایر آقایان حجج اسلام مثل آقای اصفهانی و غیره هم دیدن نمودند. طلاب ترك می‌خواهند او را تجلیل نمایند دو شب قبل که آیه الله آقای میرزا علی آقا شیرازی از ایشان دیدن نموده بودند و جمعی از طلاب بودند قضیه خود و تبریز را نقل نموده، حاضرین تماماً گریه زیادی نمودند. روز پانزدهم شهر جاری طرف صبح ویس قونسولگری اطلاع یافت جمعی از آقایان علما در منزل ایشان هستند، بدون تأخیر به عنوان دیدن خود بنده رفته وضعیت مجلس را ببینم. حجة الاسلام آقای ممقانی و چند نفر از طلاب مغرض و هوچی نجف در مجلس حاضر بودند و راجع به قضیه تبریز صحبت می‌داشت. بعد از ورود بنده این جمله را گفتند که تقصیر و پیش آمد قضیه فقط از اشتباهکاری مأمورین

۱. سازمان اسناد ملی، شماره تنظیم ۱-۱۹۰۱۲، پاکت ۳۱۵۸.

کوچک تبریز واقع گردید والا مامورین عالی دولت ابدآ به آن پیش آمد راضی نبودند و بنده جواب دادم با اینکه می فرمایید اشتباهکاری از مامورین کوچک پیش آمده آن وقت لازم بود عقلا و محترمین شهر چند نفر منتخب شده نزد مامورین عالی می رفتند رفع سوء تفاهات را می نمودند، اگر در خود تبریز هم نمی شد در مرکز به مقامات عالی مراجعه می کردند رفع سوء تفاهات بین دولت و خودتان می گردید نه اینکه آن اقدام اسف آور و شرم آوری که يك لکه تاریخی بر خود دارد آوردند. و پرسیدم مدتی است شنیده شده که به عتبات مشرف شدید و خیال دارید مدتی در این صفحات باشید. جواب دادند ماه رمضان را در کربلا بودم و تا شب نوزدهم در نجف هستم و بعد معلوم نیست باز چند ماهی در عتبات باشم یا بروم. در کربلا نماز جماعت می کرده، زوارهای تبریزی اقتدا می نمودند. در این دو روز در خارج طلاب صحبت مشارالیه را به آقای میرزا علی آقا که گریه کرده بودند در مجالس صحبت می دارند، ایشان از بدکاری [؟] علنی نمی خواهند بدگویی نمایند ولی صحبت قضیه را طوری می کنند که مستمعین را متأثر نموده و ضمناً نتیجه بگیرند. البته این قبیل صحبتها اثرات سوء می بخشد. هرگاه اجازه و تصویب می فرمایند در صورت محرمانه یا خودم و یا يك کس امین را نزد ایشان فرستاده متذکر شود که مذاکرات خود را ملاحظه نمایند.»

در ادامه مکاتبات در مورد اقدامات این شخص سفارت بغداد گزارش زیر را در ۱۹ اسفند ۱۳۰۸ به وزارت خارجه ارسال داشت.

«سواد را برتی که از ویس قنسل نجف راجع به شیخ غلامحسین شتربانی رسیده است تلوأ ملاحظه می فرمایند دستور داده شد به شیخ مشارالیه بفهمانند که اگر ادامه به رویه خود بدهد اقدامات شدید نسبت به ایشان خواهد شد و نیز به ویس قنسل نجف گفته شد که اگر از اقدام مزبور نتیجه نگرفته قائم مقام را ملاقات و از ایشان دوستانه بخواهد که شیخ را تهدید نماید.»^(۱)

همانگونه که گفته شد شیخ غلامحسین تبریزی بعد از سرکوبی نهضت علمای تبریز اجباراً به مشهد نقل مکان کرد. او در قیام گوهرشاد نیز حضور داشت و پس از سرکوبی قیام، متواری شد و به دهات اطراف مشهد رفت.

۱. مأخذ قبلی، پاکت ۳۱۴۵.

۷-۱۱- بازماندگان مشروطه:

۱-۷-۱۱- میرزا علی هیئت:

در میان روحانیون بازمانده از دوران مشروطه میرزا علی هیئت (متولد ۱۳۰۶ ق) چهره سرشناسی است. او از منتقدان قیام شیخ محمد خیابانی بود. پس از تغییر رژیم و اصلاحات قضایی در سال ۱۳۰۶، هیئت به پیشنهاد داور وارد دستگاه عدلیه شد و به ریاست تشکیلات استیناف غرب منصوب شد و عدلیه جدید را در همدان ایجاد کرد. گفته شده که او به مداخله نظامیان در امور عدلیه خاتمه داد. هیئت پس از چندی مدعی العموم (دادستان) استیناف مرکز شد و در یک مورد که پس از پایان محکومیت وکیل الملک دیبا، او بدون ترس از نظمیه و رضا شاه دستور استخلاص نامبرده را صادر کرد، بقای او را در این شغل مناسب ندانستند و هیئت را به دیوانعالی تمیز انتقال دادند. او پس از مدتی به ریاست استیناف آذربایجان منصوب شد و در اواخر سلطنت رضا شاه چون توصیه‌های وزارت عدلیه را انجام نداد منتظر خدمت شد، اما چون شخصیتی مورد توجه بود مجدداً به مستشاری تمیز منصوب گردید.^(۱)

۲-۷-۱۱- شیخ اسدالله ممقانی:

شیخ اسدالله ممقانی چهره سرشناس دیگر بازمانده مشروطه بود. او در مجلس مؤسسان تغییر رژیم از تبریز به نمایندگی انتخاب شد و در جلسه رأی گیری ۲۱ آذر ۱۳۰۴ چون مریض بود حضور نداشت.^(۲) ممقانی در سال ۱۳۰۶ از طرف علی اکبر داور به تشکیلات جدید عدلیه فراخوانده شد و به عضویت دیوانعالی تمیز درآمد و منجمله در محاکمه تیمورتاش حضور داشت.^(۳)

۳-۷-۱۱- سایر:

آقا میرزا ابی عبدالله زنجانی از خانواده‌های قدیمی زنجان که در نجف در محضر

۱. مجتهدی، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، صص ۱۷۰ و ۱۷۱.

۲. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۳، ص ۵۸۱.

۳. مجتهدی، ص ۱۵۱ و نیز رك: دائرة المعارف تشیع، ج ۲.

درس آخوند خراسانی نیز حضور یافته و نیز به سبب مسافرت‌هایی به مصر و شام با ادبای عرب آشنا بود، با اقامت در تهران در مدرسه معقول و منقول به تدریس تفسیر و فلسفه مشغول شد. او مؤلف کتاب‌هایی از جمله تاریخ القرآن به زبان عربی است که در سال ۱۳۵۴ ق/ ۱۳۱۳ ش در مصر به چاپ رسید و احمد امین دانشمند معروف مصری بر آن مقدمه‌ای نوشت و از خدمات نویسنده این کتاب در جهت اتحاد شیعه و سنی قدردانی به عمل آورد. میرزا ابی عبدالله زنجانی همچنین از اعضای مجمع علمی دمشق بود.^(۱)

حاج میرزا خلیل آقا مجتهد که به گفته مهدی مجتهدی اول مجتهد تبریز بوده از علمای نجف از جمله آخوند خراسانی اجازه اجتهاد داشت. او از معتقدان تز جدایی دین از سیاست بود. به نظر او عصر حاضر ایجاب می‌کند که علما فقط به امور روحانی اشتغال ورزیده و جز در مواقع ضروری در امور سیاسی مداخله نکنند. به نظر او علما باید در امور سیاسی بیطرف مانده و در مشکلات بزرگ به صورت ریش سفید برای رفع اختلاف مداخله نمایند، در این صورت است که آنان موفق به اصلاح امور مسلمانان خواهند شد. آنچه که وی را به این اعتقاد کشانده بود همانگونه که خود بیان داشته، تجربیات دوران مشروطه و چگونگی رفتار مردم با پدرش (میرزا حسن آقا مجتهد) و سایر روحانیون مانند شیخ فضل الله نوری و شیخ محمد خیابانی بود.^(۲)

حاج سید المحققین که در نجف تحصیل کرده و به درجه اجتهاد رسیده و فاضل شرایبانی عدالتش را تصدیق کرده بود، از حامیان مشروطه محسوب می‌شد. او از قیام خیابانی پشتیبانی کرد. در دوران رضا شاه چند بار به وکالت انتخاب شد و به نیابت مجلس هم رسید.^(۳)

حاج میرزا باقر آقا قاضی (۱۲۸۸-۱۳۶۶ ق) که از محضر اساتید نجف بهره برده بود، در بازگشت به تبریز به امور روحانی مشغول شد. او از ریش سفیدان تبریز محسوب می‌شد و در امور جمهور مداخله می‌کرد. در جریان نهضت روحانیون آذربایجان در

۱. علمای معاصرین، صص ۱۸۵-۱۸۷ و نیز: مجتهدی، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، صص ۸۱ و ۸۲.

۲. مجتهدی، پیشین، صص ۷۲ و ۷۳.

۳. همان، ص ۱۵۸.

اعتراض به قانون نظام اجباری، او نیز مانند بسیاری دیگر از علما تبعید گردید،^(۱) ولی ظاهراً خودش خواست که مدتی از تبریز دور بماند.^(۲)

سید عبدالحسین غیائی از معارف علمای دوره مشروطیت بود که تحصیلات خود را در ادبیات عرب و فارسی و فقه و اصول و حکمت در تبریز و سپس در تهران به پایان رسانیده بود. وی در زمره کسانی قرار داشت که علاج بدبختیهای مردم ایران را در تعمیم و ترویج معارف می دانستند. از این رو وارد خدمت معارف شد و سپس به وزارت عدلیه رفت.^(۳)

خلاصه و نتیجه:

به لحاظ موقعیت جغرافیایی و نقش مؤثر آذربایجان و تبریز در نهضت مشروطه، روحانیون این منطقه زودتر از سایر نقاط وارد درگیریهای سیاسی - اجتماعی شدند و بسیاری از آنها پس از پی بردن به ماهیت مشروطه طلبان، از امور سیاسی - اجتماعی کنار کشیدند. این انزوا به مفهوم بی اعتنائی و بی تفاوتی همه روحانیون آذربایجان به سرنوشت مردم نبود. چهره‌های برجسته روحانیت این دیار همچون آیه الله میرزا صادق تبریزی و سید ابوالحسن انگجی همزمان با قدرت یابی رضا خان، ماهیت ضد دینی او را افشا کردند و پس از سلطنت او نیز با اقدامات ضد اسلامی فرماندهان نظامی به مقابله برخاستند. میرزا صادق آقا از روحانیون بلند پایه‌ای بود که از قیام آقا نورالله اصفهانی نیز پشتیبانی کرد و راهی شهر قم گردید، لیکن پیش از رسیدن او حاج آقا نورالله رحلت کرده بود. در جریان اجرای قانون لباس متحد الشکل و اجرای قانون نظام اجباری میرزا صادق آقا و انگجی رهبری مخالفت با دولت را برعهده گرفتند، ولی مخالفت آنان سرکوب شد و این دو تن تبعید شدند. میرزا صادق آقا سپس با اقامت در شهر قم همچنان به مبارزات پنهانی خود ادامه داد. بخشهای دیگری از روحانیت آذربایجان بویژه تبریز نیز سابقه مخالفت با رژیم داشتند. گزارش این مخالفتها از نیمه سال ۱۳۰۶ همزمان با مخالفت روحانیون شهرهای مهم

۱. مأخذ قبلی، ص ۳۹.

۲. همان، ص ۲۲۱.

۳. همان، ص ۱۲۴.

ایران علیه بیانیۀ مخبر السلطنه در اول شهریور این سال تا پس از نهضت روحانیون تبریز در اوایل سال ۱۳۰۸ وجود دارد. از این میان گزارشهای مربوط به شیخ غلامحسین تبریزی حاکی از اقدامات فرهنگی وی با انتشار مجله دیانتی در تبریز و نیز ارتباط او با علمای نجف است.

علاوه بر چهره‌های مخالف مذکور، بخشهایی از روحانیون آذربایجان همچون شیخ اسدالله ممقانی و میرزا علی هیئت دعوت علی اکبر داور وزیر عدلیه را در پذیرش مناصب قضایی اجابت کردند، لیکن در عمل از اطاعت چشم و گوش بسته خودداری ورزیدند. نگرش خوشبینانه علمای آذربایجان نسبت به رژیم که نمونه آن درخواست میرزا علی اکبر اردبیلی از رضا شاه در اقدام علیه حملات وهابیه‌هاست مسلماً پس از گذشت سالیان ابتدایی حکومت، در نزد بسیاری تغییر یافت، لیکن بنابر تصویری که از مطالعه برخی منابع به دست می‌آید، جریان جدایی دین از سیاست نیز در نزد تعداد زیادی از روحانیون تقویت شد.

برخی از روحانیون این منطقه به دنبال اقدامات ضد دولت و یا حمایت از مخالفین حکومت، به اجبار یا بنا به میل شخصی، آذربایجان را ترک کردند و در مشهد اقامت جستند که از آن میان می‌توان به آیه‌الله سید یونس اردبیلی و شیخ غلامحسین تبریزی اشاره کرد که در قیام گوه‌رشاد نقش داشتند.

فصل دوازدهم

علما و روحانیون فارس

منطقه فارس نیز همچون آذربایجان و اصفهان، دارای ویژگیهای مهم جغرافیایی است. این منطقه از قدیم الایام محل اسکان عشایر و ایلات و نیز همجوار با دیگر مناطق عشایری بود و از سوی دیگر نزدیکترین منطقه به بنادر جنوبی کشور محسوب می‌شد. در تاریخ معاصر ایران نقش ایلات و عشایر در حوادث سیاسی و اجتماعی انکارناپذیر است، کما اینکه در دوران مشروطه نیز دو ایل معروف بختیاری و قشقایی در حوادث سیاسی بسیار مؤثر بودند. در دوران جنگ جهانی اول، منطقه فارس پناهگاه دلاورمردان دشتستان و مبارزان بوشهر و مناطق اطراف آن بود. در همین منطقه بود که سید عبدالحسین لاری توانست حکومت هرچند موقتی اسلامی را تشکیل دهد. از سوی دیگر این منطقه بویژه شهر شیراز دارای روحانیتی اصیل بود که به اجرای حدود شرعی می‌پرداختند، و در مقابل افکار غربگرایانه مقاومت می‌کردند. ایجاد اختلاف میان ایلات و عشایر از رموز کنترل و رهایی حکومت مرکزی از نفوذ آنان بود که بویژه در دوران رضا خان به مرحله اجرا درآمد.

با توجه به مطالب فوق، تلاش و تکاپوی روحانیون خطه فارس از چند بُعد قابل بررسی است که در ذیل به آنها اشاره می‌شود:

۱-۱۲- روحانیون فارس و قیام علمای اصفهان

علمای فارس بویژه شیراز، با آغاز سیاستهای ضد اسلامی و ضد ملی رژیم رضا شاه، ضمن برگزاری جلسات مخفی و تماسها و مشورتهایی با یکدیگر، موضع خود را مشخص تر ساخته و درصدد اعتراض و مبارزه برآمدند. ازجمله این علما می توان به **آیه الله حاج شیخ جعفر محلاتی**، **آیه الله حاج سید عبدالباقی و آیه الله سید عبدالله شیرازی** اشاره کرد. این راینها، همزمان با اقدامات علمای اصفهان در نیمه اول سال ۱۳۰۶ بود. همانگونه که در اصفهان، مردم با تعطیلی کسب و کار از علما پشتیبانی نمودند، اهالی شیراز با تعطیل بازارها به مدت سه ماه و پرداخت کمک هزینه زندگی و حقوق ماهیانه کارگران، از علمای اسلام حمایت نمودند. علما و روحانیون نیز با گردهم آییهای مکرر، شیوه های مختلف مبارزه با رژیم را مورد بحث و بررسی قرار می دادند. سرانجام قرار شد که از هر دو منطقه فارس و اصفهان، چند تن از علمای برجسته به قم عزیمت نمایند و از علمای دیگر نیز دعوت کنند تا با پیوستن به آنها، با مؤسس حوزه علمیه و علمای قم به تبادل نظر بپردازند و در این زمینه **آیه الله حاج سید عبدالباقی آیه اللهی و آیه الله سید عبدالله شیرازی** برگزیده شدند و به قم عزیمت نمودند.^(۱)

پس از اعزام نمایندگان علمای شیراز نیز این شهر همچنان در جوش و خروش بود، و ظاهراً **آقا سید نورالدین شیرازی** تلگرافی به رئیس الوزرا ارسال داشته بود. **مخبر السلطنه** در پاسخ به این تلگراف با تأکید بر اهمیت و ضرورت نظام وظیفه نوشت:

«من نباید آیت قرآن کریم را در تدارك قوه برای دفع اعداء الله به یاد جنابعالی بیاورم. سابق رسمی معمول شده بود برای نظام از جوانان بنیچه می گرفتند اما اخیراً و اماندگان دهات حاضر می شدند و به هیچ درد نمی خوردند. این غوغا که امروز برپا است، ازطرف اهالی شهرهاست و در نتیجه ضجه و ناله زنان شهری و هیچ به خاطر نمی آورند، که مادران دهات هم فرزندان خود را دوست می دارند. به عقیده من حیف است با ترتیبی مخالفت بشود که لازمه آبروی دولت و ملت است.»^(۲)

۱. نک: **چهره های پرفروغ از مشعلداران اسلام و فقاوت و انقلاب**، یادواره **آیه الله العظمی شیرازی**. (تهران، مؤسسه

تحقیقاتی و انتشاراتی امام امیرالمومنین، ۱۳۶۴)، صص ۶۲-۶۴.

۲. **خاطرات و خطرات**، ص ۴۸۰.

مهاجرت علما به قم اگر چه به موفقیت نرسید، اما روحانیون فارس همچنان مخالفت خود را در قضایای بعدی از قبیل شورش عشایری و تغییر لباس و کشف حجاب ابراز داشتند.

۲-۱۲- روحانیون فارس و شورش عشایری

از مهمترین سیاستهای به اجرا درآمده پس از کودتای ۱۲۹۹، موضوع تمرکز و یکپارچگی قدرت نظامی در ایران بود. این موضوع مورد تایید و حمایت دولت انگلستان به واسطه حل مشکلات مربوط به استخراج نفت از جنوب ایران قرار داشت. براساس سیاست تمرکزگرایی، ایلات و عشایر ایران بویژه دو ایل بختیاری و قشقایی که توانایی نظامی زیادی داشتند و در حوادث جاری کشور صاحب نفوذ بودند، می بایست خلع سلاح می شدند.

این کار با شناسایی قدرتهای متمرکز ایل و تلاش در جهت برکناری آنها از طریق ایجاد اختلاف و استفاده از رؤسای مطیع صورت گرفت. در مورد ایل قشقایی به توصیه رضا خان که وزیر جنگ بود اکبر خان صارم الدوله والی فارس مأموریت یافت با ایجاد اختلاف و دودستگی این مقصود را عملی سازد و حتی با توصیه سردار سپه سعی کرد تا آنها از زندگی چادرنشینی دست بردارند و به کار کشاورزی و شهرنشینی پردازند. رؤسای چون صولت الدوله و بعضی دیگر از رؤسای قشقایی به این ترتیب به تهران اعزام شدند و مقیم گردیدند.^(۱) در سال ۱۳۰۴ خلع سلاح ایلات بختیاری نیز کم و بیش عملی گردید و در منطقه چهارمحال، اختلاف میان خوانین بختیاری و مالکین کوچک و بزرگ بر سر پرداخت مالیات، پای دولت را با سرعت بیشتری در منطقه باز کرد.^(۲) به این ترتیب تا حدود زیادی از قدرت نظامی عشایر کاسته شد، لیکن هنوز آنان نیروی بالقوه خطرناکی محسوب می شدند. بنابراین با تغییر رژیم و آغاز سلطنت رضا شاه سیاست اسکان و تخته قاپو کردن ایلات و عشایر، این بار با شدت و خشونت دنبال گردید. این موضوع علاوه بر اهداف سیاسی و نظامی از نقطه نظر فرهنگی نیز برای رژیم اهمیت داشت و در ادامه روند

۱. نک: صفایی، رضا شاه کبیر در آئینه خاطرات، صص ۳۴۱ و ۳۴۲.

۲. کاوه بیات، شورش عشایری فارس سالهای ۱۳۰۷-۱۳۰۹ (تهران، نقره، ۱۳۶۵) ص ۲۱.

تجددگرایی و تغییر بافت جامعه سنتی ایران صورت گرفت.

کوچ نشینی با شتون تمدن جدید مغایر شناخته شده و به هر طریقی می‌بایست این نظام مختل می‌شد. از دیدگاه عشایر، اسکان آنان مسلماً به از بین رفتن دامها، کاهش مواد غذایی، تنزل سطح زندگی و افزایش بیماری، مرگ و میر بیشتر و از دست رفتن آزادی و استثمار به وسیله مقامات محلی و دولتی همراه بود.^(۱) بعلاوه این موارد چند موضوع دیگر موجب نارضایتی عمومی در میان عشایر را فراهم کرد. دخالت مستقیم مامورین مالیه در امر وصول دیون مالیاتی ایلات و نیز حوادثی که در جریان تعقیب و سرکوبی عناصر یاغی در منطقه پیش می‌آمد از دلایل دیگر نارضایتی عمومی بود.^(۲) به همه اینها باید نارضایتی از اجرای قانون نظام اجباری را نیز اضافه کرد که سر و صدای زیادی را در اکثر نقاط به وجود آورد و از جمله در دی ماه ۱۳۰۶ اغتشاشی در چهارمحال بروز کرد.^(۳)

از سال ۱۳۰۷ بتدریج زمینه‌های شورش عشایر دست به دست یکدیگر داد تا آنان را به اقدام نظامی علیه رژیم وادار کند. در سال ۱۹۲۸ م / ۱۳۰۷ ش به شرکت نفت ایران و انگلیس دستور داده شد از اجازه مستقیم زمین از بختیارها خودداری کنند و این کار را از طریق استاندار خوزستان انجام دهند.^(۴) ولی شورش عشایری، بیشتر از تلاطم در ایل قشقایی به وجود آمد. عامل مهمی که در این شورش نقش داشت حمایت و تشویق بسیاری از علما و روحانیون منطقه بود^(۵) و به گفته برخی از مطبوعات خارجی نارضایتی روحانیون از اوضاع بخشی از عوامل دخیل در ماجرا بوده است.^(۶) در پاییز سال ۱۳۰۷ درگیری عشایر بویراحمدی با نیروهای دولتی سرآغاز برخوردهای خونین فارس گردید^(۷) ولی تا قبل از سال ۱۳۰۸ شورشهای اولیه عشایر فارس به صورت رویارویی فردی وجود داشت.^(۸) تأکید

۱. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ص ۲۷.

۲. بیات، پیشین، صص ۲۷ و ۲۸.

۳. همان، ص ۲۲.

۴. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ص ۲۸.

۵. بیات، شورش عشایری فارس، ص ۸۴.

۶. همان، ص ۱۱۹ به نقل از: مسکو پروند شاور.

۷. همان، صص ۳۹ و ۴۰.

۸. همان، ص ۲۹.

مقامات دولتی بر نابودی طوایف عمله، سران این طایفه را به طغیان واداشت^(۱) و اولین حرکت قشقایی از میان این طایفه آغاز شد و آن همزمان با حرکت سالیانه ایل در اواخر زمستان ۱۳۰۷ از گرمسیر فارس به سوی مناطق سردسیر بود.^(۲)

به نظر می‌رسد اجرای قانون لباس متحدالشکل از ابتدای سال ۱۳۰۸ علاوه بر افزودن به ناراضیهای پیشین، موجب پیوستن دیگر گروهها و اتحاد سراسری در مخالفت با دولت رضا شاه شده باشد. در گزارش نشریه دیلی میل مورخ ۲ ژوئیه ۱۹۲۹ (۱۱ تیر ۱۳۰۸) ضمن اشاره به تلاش دولت ایران در فرونشاندن شورش پنجاه هزار نفری عشایر در ناحیه شیراز و فسا با استفاده از وسایل نقلیه موتوری، هواپیما، تانک و زرهپوش می‌نویسد:

«شورشیان تقاضای الغای قانون راجع به کلاه پهلوی، مقررات مربوط به خلع سلاح عشایر و آزاد کردن سران زندانی خود را دارند. این شورش به بلوای افغانستان علیه اصلاحات و اقتباس از تمدن غربی امان الله خان شباهت زیاد دارد. عشایر ایران با مساعی شاه که می‌خواهد آنان را به ترك عمامه و لباس عربی و استعمال کلاه و لباس غربی مجبور سازد مخالف می‌باشند.»^(۳)

شورش قشقایی، ایل بختیاری را نیز به تکاپو واداشت. آنان با امتناع از پرداخت مالیات، از سمت پشتکوه به سوی فریدن پیشروی کردند و در نیمه خرداد ۱۳۰۸ به سوی دهکرد (شهرکرد) حرکت نمودند.^(۴) به این ترتیب اختلافات دیرینه تحت الشعاع دشمن مشترک که حیات عشایری را تهدید می‌کرد، قرار گرفت و بجز سردار اسعد وزیر جنگ، سایر سران ایل به مخالفت برخاستند.

شورش عشایری هراس فراوانی در میان هیئت حاکمه و رضا شاه به وجود آورد. در نخستین هفته‌های نهضت، دولت غافلگیر شده بود و از اینکه ناآرامی به سایر شهرها کشیده شود بیمناک بود، زیرا گمان می‌رفت علمای آنها در نتیجه نوآوریهای دولت از حکومت رویگردان شده‌اند. بویژه اصفهان از کانونهای بالقوه خطر به شمار می‌آمد.^(۵) این

۱. مأخذ قبلی، ص ۳۲.

۲. همان، صص ۴۶ و ۴۸.

۳. نوری اسفندیاری، رستاخیز ایران، ص ۴۶۶.

۴. بیات، پیشین، صص ۷۷ و ۷۸.

۵. سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ص ۲۹.

تصور دولت بدون دلیل نبود، و در سایر نقاط فارس شورشهایی به وقوع پیوست. اینکه این شورشها پیش از قیام عشایری به وقوع پیوست یا در ادامه با آن پیوند خورد، روشن نیست.^(۱) به هر حال شیخ ابوالحسن سرکوهی (که پدرش شیخ زکریا از چهره‌های پرشور مشروطه در فارس و از یاران سید عبدالحسین لاری بود) به اتفاق برادرش شیخ محمد و برادرزاده‌اش شیخ جواد که از شاگردان و یاران سید عبدالمحمد موسوی لاری بودند و از علما و مشایخ سرکوه محسوب می‌شدند، عَلم طغیان برافراشتند و با تعدادی از بستگان و اتباع خویش از حکومت سرتافتند^(۲) و با وجود تمرکز وسیع نیروهای نظامی از مرکز، کرمان و اصفهان در فارس و نیز انتقال هواپیماهای نیروی هوایی به آنجا، عشایر شورشی شهرهای منطقه را یکی پس از دیگری به تصرف خود درآوردند و از جمله شیخ ابوالحسن سرکوهی نیز را متصرف شد.^(۳)

دولت برای سرکوبی قیام ابتدا کوشید بختیارها را از شورش جدا کند و در عین حال که برای مصالحه تلاش می‌کرد مشغول تدارک نظامی هم بود. سرانجام در ۹ مرداد نیروهای دولتی وارد دهکرد شدند و آخرین مقاومت بختیارها از هم پاشید و اکثر رؤسای شورشی مشمول عفو عمومی قرار گرفتند.^(۴) با وجود سرکوبی بختیارها، در فارس تمامی عوامل ناراضی همچنان در جوش و خروش بودند.

حضور روحانیون و علمای منطقه در شورش عشایری چهره‌مذهبی به قیام داده بود. «برخی کسان چون سید عبدالوهاب بحرانی از علمای مورد احترام، قطار فشننگ حمایل کرده و در پاره‌ای از مراحل اردوکنشی حضور داشت، حاجی سید عالیشیر فراشبندی نیز به همچنین. شیوخ سرکوه مبارزه با حکومت را نوعی جهاد اعلام کرده بودند. قوای علیمراد خان بختیاری تحت لوای «لا اله الا الله» حرکت می‌کردند و می‌خواستند دین را راست گردانند.»^(۵)

۱. از خاطرات آیه‌الله شیخ ابوالحسن شیرازی که مربوط به دوران ۱۶ سالگی ایشان است و قیام در کوهستان داراب و در محل زندگی وی جریان داشته برمی‌آید که قیام روحانیون خطه فارس که اطرافیان و شاگردان سید عبدالمحمد موسوی لاری (آیه‌اللهی) بوده‌اند پس از دستگیری او بوقوع پیوسته است. نک: مجله حوزه، ش ۱۷، آبان ۱۳۶۵.

۲. بیات، شورش عشایری فارس، صص ۵۵ و ۵۶.

۳. همان، ص ۶۹.

۴. همان، ص ۸۲.

۵. همان، ص ۸۴.

دامنه شورش عشایر فارس به سال ۱۳۰۹ کشیده شد و با حملات مداوم نیروهای دولتی و با وجود مقاومت افراد شیخ ابوالحسن مواضع آنان سقوط کرد و شیخ ابوالحسن و شیخ جواد تأمین گرفتند و به شیراز رفتند.^(۱) شیخ ابوالحسن در زمستان ۱۳۱۰ همراه با تعدادی از سران قشقایی به تهران تبعید شد.^(۲) پس از آن نیروهای دولتی به فرماندهی سرلشکر حبیب‌الله خان شیبانی در ۱۴ تیر ۱۳۰۹ به سرکوبی بقیه شورشیان پرداختند. در این میان سه تن از روحانیون محلی نزد شیبانی رفتند تا بلکه با وساطت کار به مسالمت بگذرد، ولی تلاش آنها به جایی نرسید.^(۳) جنگ میان دو طرف ادامه یافت و حتی می‌رفت که به شکست قوای دولتی بینجامد، به گونه‌ای که در تمام مدت عملیات، رضا شاه شخصاً بیدار و نگران بود.^(۴) بالاخره آفت همیشگی جنگهای عشایری یعنی غره شدن به کامیابهای اولیه و گرفتار آمدن به جمع آوری تغنگ و غنایم نظامیان، به فریاد دولتیها رسید و با وساطت بختیارها، ماجرا با تأمین و تسلیم شورشیان خاتمه یافت.^(۵)



در ادامه به بررسی چهره‌های سرشناس روحانیون فارس و دیدگاههای گوناگون آنها بویژه در زمینه مسائلی چون تغییر لباس و کشف حجاب می‌نشینیم:

۳-۱۲. سید عبدالمحمد موسوی لاری (۱۳۰۲-۱۳۹۳ ق / ۱۳۵۲ ش)

بخشی از تلاشهای سیاسی- مذهبی روحانیون فارس مربوط به فرزند سید عبدالحسین لاری (درگذشت ۱۳۴۲ ق / ۱۳۰۳ ش) یعنی آیه الله سید عبدالمحمد موسوی لاری (آیه اللهی) است. او پس از رحلت پدر به عنوان یکی از مراجع بزرگ تقلید محسوب

۱. همان، صص ۸۸ و ۸۹.

۲. همان، ص ۱۲۶.

۳. همان، ص ۹۴.

۴. نقل شده در شبی که ارتباط به علت مجروح شدن تلگرافچی و نقص دستگاه بی سیم قطع شده بود، رضا شاه تا صبح راه می‌رفت و سیگار می‌کشید. همان، ص ۹۷ به نقل از مشفق کاظمی: روزگار و اندیشه‌ها.

۵. همان، ص ۹۸.

می‌شد که علاوه بر استفاده از حوزه درس پدرش از محضر اساتید بزرگ حوزه نجف (خراسانی و یزدی) بهره برده بود. سید عبدالمحمد در کنار تشکیل حوزه علمیه و تدریس فقه و اصول به مسائل اجتماعی نیز رسیدگی می‌کرد و اجرای حدود و قضاوت و حل و فصل امور اجتماعی بخشی از کارهای او را تشکیل می‌داد.^(۱) گفته شده او به همراه پدرش فتوا داده بودند که چون رضا خان فرد فاسد و مفسدی است نباید بر شئون مسلمین مسلط باشد و لذا مردم را به قیام علیه او دعوت کرده بودند.^(۲)

سید عبدالمحمد موسوی در سال ۱۳۴۸ ق / ۱۳۰۸ ش، به خاطر مخالفت شدید با رضا شاه دستگیر شد.^(۳) مخالفت او در پی اجرای قانون متحدالشکل شدن لباس صورت گرفت. او در نامه‌های متعددی به علما و مراجع در این زمینه اعلام خطر کرد و با عنوان «لباس پهلوی» سیاستهای ضد اسلامی رضا شاه را مردود خواند. به دنبال ابراز مخالفت او، لارستان محاصره و او را در حال نماز دستگیر کرده و پس از ضرب و شتم در باغ حکومتی لار بازداشت نمودند و پس از مدتی به شیراز انتقال دادند و در آنجا زندانی کردند. پس از حدود دو ماه در اثر مکاتبات پیگیر علمای نجف و روحانیون فارس، او از زندان آزاد شد، ولی تحت نظر قرار داشت و به اقامت اجباری در شیراز وادار شد. منزل وی در فاصله کوتاهی از شاهچراغ قرار داشت که امور مقلدین را اداره می‌کرد.^(۴)

شایان ذکر است که برخی از روحانیون فارس که در شورش عشایری شرکت داشتند از اطرافیان و شاگردان سید عبدالمحمد موسوی لاری بودند.

۴-۱۲- سید نورالدین شیرازی (متوفی ۱۳۳۵ ش)

علاوه بر شهرهای مختلف فارس که دارای سوابق مذهبی بود، در خود شهر شیراز بواسطه وجود حرم مطهر شاهچراغ (ع) زمینه‌های مذهبی زیادی وجود داشت و روحانیت این شهر

۱. آیه‌اللهی، ولایت فقیه زیربنای فکری مشروطه مشروعه؛ سیری در افکار و مبارزات سید عبدالحسین لاری، ص ۱۰۹.

۲. مجله حوزه، پیشین.

۳. آیه‌اللهی، پیشین.

۴. عبدالمجید رحمانیان، عالمی بصیر و مجاهدی سازش ناپذیر، روزنامه کیهان، شماره ۱۴۶۳۱ (۳۰ آبان ۱۳۷۱) ص ۶.

نیز دارای قدمتی طولانی و صاحب نفوذ در امور اجتماعی بودند. این نفوذ شامل اجرای حدود شرعی نیز می‌شد و آقاسید نورالدین نیز از زمره مجریان این حدود بود و همین موضوع که در دوره پهلوی به هیچوجه از سوی دولت قابل تحمل نبود، موجب گرفتاری وی شد. در سندی به تاریخ ۳۰ فروردین ماه ۱۳۰۶ در این باره از طرف درگاهی رئیس کل تشکیلات نظمیه به ریاست وزرا گزارش شده که:

«در شب ۱۹ ماه مذکور آقاسید نورالدین که از علمای درجه دوم شیراز است موقع مراجعت از میهمانی نزدیک منزل خود به يك نفر کفاشی که مست بوده برخورد و به گماشتگان خود امر می‌کند مشارالیه را دستگیر و در منزل خود توقیف می‌نمایند.»
بر طبق این گزارش:

«آقا سید نورالدین اول آفتاب کفاش را درب منزل خود حد شرعی زده و رها نموده است.»

رئیس کل نظمیه همچنین خاطر نشان می‌کند که:

«این قبیل عملیات آقایان علمای شیراز تا چندی قبل [يك کلمه ناخوانا] و نظایر بسیار داشته است.»

در ادامه گزارش عنوان شده که مرتکب این امر در ۲۰ فروردین به دستور دولت به بوشهر اعزام گردیده و در اعتراض به این عمل مردم با بستن بازار و تشکیل اجتماعاتی به اعتراض برخاستند و در پی دخالت قشون شیراز، مردم در شاه چراغ اجتماع کرده‌اند.^(۱) به دنبال تبعید آقا نورالدین مجتهد شیرازی به بوشهر، تلگرافهایی توسط برخی روحانیون شیراز و بوشهر خطاب به رئیس الوزرا (مستوفی الممالک) و رئیس مجلس شورای ملی ارسال گردید که خواهان بازگرداندن وی به شیراز شدند.^(۲) آیه‌الله کاشانی نیز در نامه‌ای به

۱. سازمان اسناد ملی، شماره تنظیم ۱۱-۱۱۶۰۰۱، پاکت ۱۳۲، محتوای گزارش رئیس تشکیلات نظمیه نشان می‌دهد که عملیات انجام گرفته از سوی نظمیه و حکومت شیراز مستقلاً بوده است.

۲. همان. اسامی تعدادی از روحانیون که تلگراف آنها به شکل رمز در اسناد موجود است به قرار زیر است: عبدالله موسوی - محمد صادق - محمدرضا - عبدالحسین حائری - هاشم طباطبایی - محمدحسین - احقر احمد. علاوه بر اینها حجة الاسلام میرزا محمدکاظم شیرازی و یکی از روحانیون بوشهر به نام علم الهدی در تلگرافهای خود خواستار مراجعت آقا نورالدین شیرازی شده‌اند. نکته جالب توجه در این تلگرافها التجای روحانیون مذکور به روحانیون ساکن تهران است. به طور مثال در تلگراف اول (مربوط به تعدادی از روحانیون به ظهیر الاسلام و آقای ←

تاریخ ۲۷ فروردین ۱۳۰۶ ضمن تقبیح این عمل، تلگراف آیه الله شیخ محمد کاظم شیرازی مرجع تقلید مقیم نجف خطاب به خود درمورد استخلاص آقا سید نورالدین را به اطلاع رئیس الوزرا رساند.^(۱) سرانجام در اثر درخواست روحانیون و برای خنثی کردن اعتراضات مردم، اداره نظمیه ناگزیر از بازگرداندن آقا نورالدین به شیراز شد. گزارش درگاهی به رئیس الوزرا در تاریخ ۱۳ اردیبهشت ۱۳۰۶ حاکی است که:

«از نظمیه آنجا (شیراز) به وسیله تلگراف راپرت می دهند سید نورالدین مذکور مورد عفو ذات اقدس بندگان اعلیحضرت ملوکانه ارواحنا فداء واقع گردیده و بدون موفقیت در تولید بعضی تظاهرات به شیراز مراجعت کرده است.»^(۲)

به نظر می رسد که آقا نورالدین از نفوذ قابل توجهی در شیراز برخوردار بوده و مقبولیت عمومی داشته است. نام او یک بار دیگر و اندک مدتی پس از بازگشت به شیراز به میان آمد و آن هنگام اجرای قانون نظام وظیفه بود که به سبب نارضایتی مردم از اجرای این قانون شیراز و اصفهان متلاطم شدند و پس از چند ماه منجر به مهاجرت علمای اصفهان به قم گردید. به دنبال آن شهر اصفهان و شیراز به صورت تعطیل درآمدند. احتمالاً آقا نورالدین در جریان حوادث مربوط به شیراز نقش مهم و اساسی داشته است، چرا که رئیس الوزرا (مخبر السلطنه هدایت) برای بازگرداندن نظم و آرامش در شیراز مجبور شد تلگرافی خطاب به وی بنماید.^(۳) آقا نورالدین شیرازی پس از این نیز بدون هیچگونه تغییر رویه‌ای، به وظایف دینی خود در مسجد وکیل شیراز ادامه داد^(۴) و در این راه از اجرای حدود شرعی نیز باکی نداشت. از این رو از اقدامات او جلوگیری به عمل آمد و ممنوع المنبر شد. مطابق تعدادی از اسناد

→

دستغیب متمسک شده‌اند و در تلگراف بحرالعلوم (روحانی بوشهری) به توسط حجة الاسلام میرزا ابوالحسن خراسانی از رئیس الوزرا درخواست فوق صورت گرفته است.

۱. نک: مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۶-۷، ص ۱۹۹، سند شماره ۲.

۲. همان. نکته جالب توجه در این زمان، اقدام مستقیم اداره نظمیه در امور جاری است که صرفاً موضوعات را جهت اطلاع به ریاست الوزرای وقت (مستوفی) را پرت می داده است.

۳. نک: خاطرات و خطرات، ص ۴۸۰.

۴. به دنبال فاجعه مسجد گوهرشاد نیز دولت صلاح دانست برای جلوگیری از آشوب، برخی از روحانیون را در تهران تحت کنترل خود قرار دهد. از این رو به گفته حکمت «سید نورالدین الحسینی از شیراز به طهران آمدند تا مبادا در ولایات با غوغای عوام الناس اتفاق سوئی روی بدهد.» نک: حکمت، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، ص ۲۱۱.

موجود، در مهرماه ۱۳۱۹ در پی درخواست رفع ممنوعیت از ایشان از جمله درخواست **آیه الله کاشانی**، نخست وزیر از استانداری هفتم خواستار ارسال سوابق نامبرده شد. پاسخ استانداری به این درخواست در آبان ماه و به شرح ذیل می باشد:

«جناب آقای نخست وزیر. در پاسخ نامه شماره ۸۳۱۶ مورخ ۱۳۱۹/۷/۲۷

محرمانه راجع به سید نورالدین خاطر محترم را مستحضر می دارد که سید نورالدین از آخوندهای هوچی و عوامفریب و ناراحت این منطقه است. مشارالیه در فروردین ۱۳۰۶ يك نفر مست را حد شرعی زد و در مقابل این عمل از طرف دولت به بوشهر تبعید شد و آخوندها و هوچیهای مضر طرفدار مشارالیه تحریکاتی در شهر کردند که دکاکین شهر بسته شد و موجب اختلال نظم گردید. در اردیبهشت همان سنه مورد عنف واقع شد و در بهمن ۱۳۰۷ در معبر، گرامافون يك دکانداری را که مشغول استماع بود شکسته و صاحب دکان را کتک می زند، علیهذا تحت تعقیب قرار می گیرد. در اردیبهشت ۱۳۰۸ به واسطه تنقید بر علیه اتحاد شکل و تحریک مردم بر علیه تصمیم دولت به طهران تبعید شد و پس از چند ماه به شیراز معاونت نمود و در فروردین ۱۳۱۵ به واسطه امتناع از حضور در مجلس کشف حجاب طبق امر مرکز از رفتن مسجد و منبر ممنوع گردید.

گذشته از این سوابق در موقع ورود بنده مطلع شدم که در خانه خود را باز و در موقع پنج نماز امامت می کند و مردم بی تمیز هم هجوم کرده پشت سر آقا ادای فریضه می نمایند. بنده دستور دادم که شخص آقا هر قدر می خواهد در ۲۴ ساعت نماز بخواند ولی انفرادی. خانه، مسجد و محل نماز جماعت نیست. در موقع رمضان هم عده زیادی وساطت کردند که به مسجد بروند بنده نپذیرفتم و اجازه ندادم، زیرا مطابق اطلاعات صحیح و دقیق آقای سید نورالدین شخصی است فاسد و مخالف ترقیات فعلی کشور و مردی است عوامفریب و طالح که به هیچوجه نمی توان به این شخص اطمینان نمود و اگر عجالاً ساکت است از ترس بوده و آنچه می گوید دروغ است و وجودش کاملاً مضر و برای جامعه ایرانیت مثل میکرب و طاعون است که دفع آن به عقیده بنده بر هر ایرانی واجب و از ضروریات اولیه است و به محض اینکه مختصر غفلتی هم بشود غایله ایجاد خواهد کرد که اداره شهربانی کاملاً مراقب عملیات و اقدامات حضرت آقا می باشد.»^(۱)

۱. سازمان اسناد ملی. پیشین.

۱۲-۵- سید حسام الدین فال اسیری

خانواده فال اسیری سابقه طولانی در منطقه فارس و شیراز داشتند. نکته عجیبی که در مورد این شهر وجود دارد این است که گویی بدعتها و جریانهای ضد اسلامی ابتدا در این شهر آزمایش می شده و واکنشهای آن ارزیابی می گشته است. آغاز صریح و گستاخانه برنامه های کشف حجاب از مواردی بود که ابتدا در این شهر به مرحله اجرا درآمد. در راستای عملی شدن این موضوع، مدارس دخترانه در صدر تبلیغات قرار گرفتند. از این رو علی اصغر حکمت (وزیر معارف) در ذیحجه ۱۳۵۳/ فروردین ۱۳۱۴ ش مسافرتی به شیراز کرده و در مجلس جشنی که در مدرسه شاهپور برپا شده بود، شرکت می کند. در این جشن که تعداد زیادی از طبقات مختلف مردم در آن شرکت داشتند پس از ایراد سخنرانی و نمایش، تعدادی از دوشیزگان بر روی صحنه ظاهر شدند و ناگهان نقاب از چهره برگرفته و همزمان با نواختن آهنگ به رقص و پایکوبی پرداختند. در این هنگام عده ای به عنوان اعتراض از مجلس خارج شدند. روز بعد این خبر در شهر سرعت پیچید و موجب اعتراض مردم مسلمان شیراز گردید. آنان کسب و کار را تعطیل کرده و در مسجد وکیل اجتماع نمودند. سید حسام الدین فالی که از علمای متنفذ شیراز بود به منبر رفته و اعمال جشن را تقبیح کرد.^(۱) آیه الله سید عبدالله شیرازی در خاطرات خود شرح واقعه را اینگونه نقل کرده است:

«... در عصر روز پنجشنبه ذیحجه سال ۱۳۵۳ مجلس جشنی در مدرسه شاهپور منعقد شد. در آخر مجلس یکباره بدون هیچ [مقدمه ای] مزقانی زدند و بین سی تا چهل نفر زنها و دخترهای بزرگ چادرها را انداختند و بنا کردند رقصیدن و ورزش کردن و ادا و اطوار درآوردن. این مطلب در شیراز جنجال آفرین شد. روز نهم یا هشتم محرم [اصل: عاشورا] که مسجد وکیل روضه برپا بود سید حسام الدین فالی به منبر رفته و گفت: «مردم این کاری که شد منکر بود، شما چرا نهی از منکر نکردید و اعلیحضرت راضی به این قضایا نیست و نبوده... اگر نمی توانستید نهی از منکر کنید لااقل می توانستید مانند آن دو معتم (محمد علی حکیم و میرزا صدرالدین محلاتی) از مجلس

۱. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۶، ص ۲۵۲.

بیرون بروید.»^(۱)

علی اصغر حکمت وزیر معارف آن زمان خود در شرح این واقعه نوشته است:

«این اقدامات [برنامه‌ها و تبلیغات پیرامون کشف حجاب] مجامع محافظه کار را به مخالفت برانگیخت، ازجمله در شیراز مجلس جشنی که در فروردین ۱۳۱۴ به همین منظور در مدرسه شاهپور (شعاعیه) فراهم شد، دختران دبستان (مهر آیین)... صف منظمی آراسته، بعد از آنکه لایحه خواندند و سرود سراییدند به ورزش و ژیمناستیک مشغول شدند. از این معنی محافل ارتجاعی شهر برآشفته، ازجمله یکی از اجلة علمای روحانی که مرد فعال و دانشمندی بود تلگرافی به شاه عرض و از وزیر معارف شکایت نمود که این وزیر «علیه ما علیه» دختران را در ملاء عام حاضر کرده و به ترقص واداشته است. البته... شاه به این تلگراف اعتنا نکرده و عین آن را برای وزیر معارف فرستادند.»^(۲)

در هر صورت به دنبال اطلاع یافتن مرکز از اجتماع چندین باره مردم شیراز در مسجد وکیل، دستور تعقیب سید حسام الدین قالی صادر گردید.^(۳) او دستگیر و به مشهد تبعید شد.^(۴) از دیگر موارد قابل ذکر در مورد فال اسیری عدم رضایت وی در برگزاری جشن هزاره فردوسی است.^(۵) به هر حال، در پی ماجرای شیراز بود که علمای قم و مشهد، با احساس خطر از عملی شدن کشف حجاب به تکاپو افتادند.

۱. سینا واحد، قیام گوهرشاد صص ۱۴۱ و ۱۴۲. نکته قابل توجه در بیانات فال اسیری اشاره او به بی اطلاعی شاه از قضایاست که ظاهراً می‌تواند اینگونه استنباط شود که او همچون برخی روحانیون دیگر رضا شاه را میری از جریانهای ضد اسلامی می‌دانسته و یا آنکه باور نمی‌کرده که شاه به‌طور صریح با اسلام مخالفت نماید. احتمال دیگر آنکه او برای جلوگیری از ضدیت آشکار دولتمردان و مجریان امور، استناد به نظر رضا شاه کرد، از این رو که تنها رأی شاه برای مأموران قابل پذیرش بود. همچنین گاهی روحانیان برای اینکه بتوانند مأموران را متکوب کنند و سخنان خود را بگویند، اعمال آنان را خلاف مصلحت شاه قلمداد می‌کردند تا از این طریق، مأموران را مرعوب کنند!

۲. حکمت، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، ص ۹۰.

۳. این موضوع غیرقابل منتظره بوده، چرا که آیه الله شیرازی نقل می‌کند «فردای آن روز ظهر در مجلس ما روضه بود. قریب ظهر [فال اسیری] به من گفت شنیدم در تعقیب من هستند. من به او گفتم حرف شما که بد نبوده. اتفاقاً از منزل ما که بیرون رفته بود او را محصور کرده بودند. ر: قیام گوهرشاد، ص ۱۴۲.

۴. در سندی به تاریخ ۳ شهریور ۱۳۱۵ نام فال اسیری در میان فهرست اشخاصی که بر اثر جریان امر تغییر کلاه و نهضت بانوان تبعید شده‌اند، دیده می‌شود که از شیراز به مشهد تبعید شده بود. ن: خشونت و فرهنگ، اسناد محرمانه کشف حجاب، ص ۲۰.

۵. قیام گوهرشاد، پیشین.

۶-۱۲- آیه‌الله شیخ جعفر محلاتی

از چهره‌های شاخص روحانیت شیراز و فارس در این ایام آیه‌الله محلاتی بود که تمام روحانیون فارس تابع نظریات وی بودند. ایشان نیز با اقدامات ضد اسلامی رژیم رضا شاه مخالف بود و در این زمینه در ابتدای حکومت پهلوی به همراه تنی چند از علمای شیراز با برگزاری جلسات مخفیانه درصدد مبارزه با رژیم بود.^(۱) آیه‌الله محلاتی حتی در مسافرتهاى رضا شاه به شیراز، حاضر به ملاقات نمی‌شد و همین نکته موجب افزایش محبوبیت وی شده بود.^(۲) او که از اقتدار محلی زیادی برخوردار بود، برخلاف میل حکومت از وعاظ و خطبا حمایت می‌کرد.^(۳) از دیگر مخالفت‌های محلاتی در قضیه کشف حجاب بود.^(۴)

بدیهی است پس از سرکوبی اعتراضات روحانیون، بسیاری از علما به انزوا گراییده باشند. حسن اعظام قدسی که در دوران خدمت خود در فارس با آیه‌الله محلاتی دیدارهایی داشته ادعا می‌کند که وی از دخالت در امور سیاسی خودداری می‌کرد. بنا به نوشته او با وجود کناره‌گیری آیه‌الله محلاتی از امور، يك بار توسط فرزندشان اعظام قدسی را - که در سالهای ۱۳۱۶ و ۱۳۱۷ رئیس کمیسیون اسکان ایلات فارس و فرماندار شیراز و کفیل استانداری فارس بوده - احضار و اظهار داشت که پیشنهادهاى شیراز تقاضا دارند مساجد شیراز در ماه رمضان در وظایف دینی خود آزاد باشند. اعظام قدسی پاسخ می‌دهد اگر ضمانت می‌فرمایید که وعاظ از حدود احکام مذهبی خارج نشده و به آرامی وعظ انجام دهند اطاعت می‌نمایم. در ادامه آیه‌الله محلاتی از رضوی که به گفته اعظام قدسی از علمای سیاسی و درباری شیراز بود پرسید چه می‌گویید؟ رضوی از طرف ائمه جماعات تعهد کرد و به آیه‌الله محلاتی قول داد که از حدود خود خارج نشوند و ماه رمضان آن سال بدون کوچکترین حادثه‌ای به پایان رسید.^(۵)

درگذشت آیه‌الله محلاتی همزمان با برپایی جشنهای عروسی ولیعهد با فوزیه (اواخر

۱. یادواره آیه‌الله العظمی شیرازی، ص ۶۲.

۲. اعظام قدسی، خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله، ج ۲، ص ۱۹۳.

۳. به عنوان نمونه، شیخ محمدتقی بهلول در ذکر خاطرات خود به این موضوع اشاره کرده است. نك: مجله تاریخ و فرهنگ معاصر، ش ۱۲-۱۱ (پاییز و زمستان ۱۳۷۳) ص ۱۱۲.

۴. یادواره آیه‌الله العظمی شیرازی، ص ۷۱.

۵. اعظام قدسی، پیشین.

فروردین و اوایل اردیبهشت ۱۳۱۸) در شهرهای مختلف بود. برای آنکه خللی در مراسم جشن ایجاد نشود، با مراقبت مسئولین و مقامات لشکری و کشوری فارس، خیلی سریع تشییع جنازه به عمل آمد و قرار شد پس از برگزاری جشن، مراسم ختم آیه الله محلاتی برگزار شود. سپس درحالی که عده ای در بازار به نام جشن عروسی تظاهراتی می نمودند، در مسجد وکیل ازطرف دولت مجلس ختم آیه الله محلاتی با اجتماع عظیمی برگزار گردید.^(۱)

۷-۱۲- سید عبدالله شیرازی (۱۳۰۹-۱۴۰۵ ق/ ۵ مهر ۱۳۶۳)

وی فرزند آیه الله سید محمدطاهر (متوفی ۲۰ دی ۱۳۰۴) از علمای سرشناس شیراز بود که يك بار پدر و پسر در اوایل سال ۱۳۳۰ ق/ اواخر سال ۱۲۹۱ ش به «سیوند» در فاصله ۷۴ کیلومتری شیراز تبعید شدند. علت این تبعید مخالفت آیه الله سید محمدطاهر با استقبال مردم از ژنرال انگلیسی (ساکس) و تحریم این موضوع بود و سید عبدالله شیرازی نیز به گفته میرزا حسینعلی فرمانفرما حاکم فارس چون دست توانای پدر بود به همراه پدر تبعید گردید،^(۲) درحالی که در این ایام بیش از ۲۱ سال نداشت، اما مقام علمی او چندان بود که اجازه اجتهاد از حاج شیخ علی ابوالوردی به تاریخ ۱۳۳۲ ق/ ۱۲۹۳ ش داشت.^(۳)

سید عبدالله شیرازی در جمادی الاول ۱۳۳۳ ق/ خرداد ۱۲۹۴ ش رهسپار نجف اشرف گردید و از محضر فقهای چون سید ابوالحسن اصفهانی، میرزای نائینی و آقا ضیاء عراقی بهره گرفت و در جمادی الثانی سال ۱۳۴۵ ق/ آذر ۱۳۰۵ به شیراز بازگشت، درحالی که اجازه اجتهاد از اساتید خود داشت.^(۴) آیه الله سید عبدالله شیرازی پس از ورود به شیراز برای اعاده موقعیت علمی سابق این شهر اهتمام بسیاری نمود و سرانجام با فعالیتهای مداوم در جهت بازسازی مدارس علمیه بخصوص مدرسه بزرگ خان و تشویق طلاب و فراخواندن اساتید، موفق به این کار گردید.^(۵) علاوه بر این اقدام فرهنگی، او به تلاش سیاسی نیز پرداخت و در هنگام مهاجرت علمای اصفهان به قم، همراه با یکی دیگر

۱. مأخذ قبلی، ص ۱۹۴.

۲. نك: یادواره آیه الله العظمی شیرازی، صص ۲۴-۳۰.

۳. همان، ص ۴۳.

۴. همان، ص ۵۴.

۵. همان، ص ۶۰.

از علمای شیراز (آیه الله سید عبدالباقی آیه اللهی) به عنوان نماینده روحانیون فارس به علمای مهاجر پیوست.^(۱) پس از بازگشت از این مهاجرت، ایشان مشغول انجام وظایف اسلامی گردید از قبیل: سرپرستی حوزه علمی و تدریس در مدرسه خان، امامت جماعت و سخنرانی در مسجد باقرآباد، رسیدگی به کارهای اجتماعی اقشار مختلف مردم، زیر نظر گرفتن تحولات سیاسی رژیم و هشدار در مورد اقدامات مغایر با اسلام و آگاه نمودن مردم نسبت به آن.

در مورد اخیر با دیگر علمای شهر جلسات هفتگی منعقد می نمود و درخصوص رایج شدن امر به معروف و نهی از منکر از سوی عموم مومنان بویژه روحانیون تأکید می کرد.^(۲) به دنبال تبلیغات شدید علیه حجاب که با برپایی مجلسی در مدرسه شاهپور در ۱۳ فروردین ۱۳۱۴ به صورت علنی درآمد، آیه الله شیرازی بیدرنگ جلساتی را با سایر علمای شیراز منعقد نمود و سعی کرد افکار عمومی را در جریان عمق این برنامه قرار دهد. ایشان تصمیم گرفت که بدون سرو صدا راهی قم شود و موضوع را با آیه الله حائری در میان بگذارد. در ملاقاتی که در اوایل اردیبهشت با مؤسس حوزه علمیه قم داشت مؤکداً از ایشان خواست که در برابر موضع ضد اسلامی رژیم، سرسختانه برخورد نماید.^(۳)

ایشان سپس در اواخر محرم ۱۳۵۴ / اواسط اردیبهشت ۱۳۱۴ راهی مشهد شد و به محض ورود با آیه الله قمی ملاقات و درباره اقدامات ضد اسلامی رژیم گفتگو و ایشان را ترغیب کرد که به تهران مسافرت و با شاه ملاقات کند و او را از کشف حجاب و سایر اقدامات ضد مذهبی برحذر دارد. آیه الله شیرازی پس از مهاجرت آیه الله قمی، با علمای بزرگ مشهد نیز در ارتباط بود و در جلسات آنان شرکت می جست.^(۴) در جریان حمله اول عمال رژیم به مسجد گوهرشاد که تعدادی از مردم کشته و مجروح شدند و صدماتی نیز به صحن و حرم امام هشتم (ع) وارد شد، آیه الله شیرازی و هفت تن دیگر از علما تلگرافی به رضا شاه مخابره کردند و خواهان جلوگیری از این حملات و رسیدگی به درخواستهای مردم

۱. مأخذ قبلی، ص ۶۴.

۲. همان، ص ۷۰.

۳. همان، صص ۷۲ و ۷۳.

۴. همان، صص ۷۷ و ۷۸.

و علما شدند.^(۱) پس از سرکوبی قیام گوهرشاد، امضاکنندگان تلگراف فوق (البته بجز آیه الله شیخ مرتضی آشتیانی) دستگیر شدند. دستگیری علما و زندانی نمودن آنها حدود پنج ماه به طول انجامید و موجب خشم و نفرت مسلمانان حتی در کشورهای همسایه (از جمله هند) گردید. سرانجام رضا شاه دستور آزادی علمای مذکور را داد.^(۲) آیه الله شیرازی در ۴ آبان ۱۳۱۴ به شیراز بازگشت. پس از مدت کوتاهی با رسمیت یافتن کشف حجاب و اجبار بزرگان شهرها و منجمله روحانیون به شرکت در مجالس بی حجابی همراه با زنان خود، آیه الله شیرازی تصمیم گرفت ایران را ترک کند و در اسفند ۱۳۱۴ به نجف اشرف مهاجرت کرد.^(۳)

خلاصه و نتیجه:

روحانیون فارس در مقاطع مختلف رویارویی روحانیت با دولت بویژه در نیمه نخست حکومت رضا شاه همواره حضور جدی و مؤثری داشتند. همراهی آنان با نهضت روحانیون اصفهان برای دولت بسیار نگران کننده بود و شیراز همزمان با اصفهان کانون شورش بود. در این شهر آقا نورالدین مجتهد از روحانیون فعال در عرصه های سیاست و اجتماع محسوب می شد. بجز شیراز در منطقه لار، سید عبدالمحمد فرزند سید عبدالحسین لاری چهره شاخص روحانیت این منطقه به علت مخالفت با طرح متحدالشکل شدن لباس دستگیر و در شیراز تحت نظر قرار گرفت. مخالفت وی همزمان با نارضایتیهای عمومی عشایر منطقه بود.

در جریان شورشهای عشایری سالهای ۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ نیز برخی از روحانیون فارس که از شاگردان مجتهد لاری بودند حضوری فعال داشتند. تأثیر حضور روحانیون در کنار عشایر سلحشور چنان بود که برخی از مبارزان عشایری تحت لوای شعار لا اله الا الله جانبازی می کردند.

۱. قیام گوهرشاد، ص ۱۴۵.

۲. یادواره آیه الله العظمی شیرازی، صص ۸۹ و ۹۰. در عکس جالبی که از ایام حبس آیه الله شیرازی از بایگانیهای دولتی رژیم سابق وجود دارد جرم ایشان «سیاست» قید گردیده است.

۳. همان، ص ۹۶ و قیام گوهرشاد، صص ۱۵۸ و ۱۵۹.

روحانیت شیراز یکبار دیگر در جریان تبلیغات پیرامون کشف حجاب، پیشرو مخالفت با دولت گردید. البته اعتراض سید حسام الدین فال اسیری علیه برنامه‌های تبلیغی به گونه‌ای بود که رضا شاه را مبرّای از این امر دانست، لیکن می‌توان این موضعگیری را نوعی صلاح اندیشی در نحوه برخورد با رژیم قلمداد کرد. به هر حال فال اسیری تبعید شد و اعتراض او مقدمه‌ای شد برای مخالفت‌های بعدی روحانیون بویژه روحانیت خراسان. در جریان قیام گوهرشاد نیز سید عبدالله شیرازی همچون قضیه مهاجرت علمای اصفهان به قم حضور داشت. شدّت یافتن سیاست‌های ضد اسلامی، روحانیت فارس را نیز همچون سایر مناطق ایران تحت تأثیر قرار داد. برخی همانند سید عبدالله شیرازی به علت خودداری از حضور در مجالس بی‌حجابی مهاجرت اجباری به خارج از ایران را بر ماندن در ایران ترجیح دادند و برخی دیگر از جمله آیه‌الله شیخ جعفر محلاتی که چهره مقتدر و مبارز روحانیت منطقه بود کناره گیری از امور را پیشه خود ساختند.

فصل سیزدهم

علما و روحانیون بروجرد، بوشهر، گیلان و مازندران

در فصل نهم این کتاب به واکنش روحانیون بروجرد در جریان مهاجرت علمای اصفهان به قم اشاره شد. در اینجا به بررسی اجمالی مواضع یکی از سرشناس‌ترین علمای معاصر می‌پردازیم.

۱-۱۳- آیه‌الله بروجردی

آیه‌الله حاج سید حسین طباطبائی (بروجردی) که از سال ۱۳۲۴ با ورود به قم، مرجعیت جهان تشیع را برعهده گرفت، در دوره رضا شاه از چهره‌های سرشناس روحانیت ایران بویژه لرستان محسوب می‌شد و حتی قبل از رحلت آیه‌الله حائری، محل رجوع و مرجع تقلید جمع کثیری از متدینین منطقه غرب بود.^(۱)

همانگونه که در بررسی مواضع و اقدامات مراجع شیعه ایرانی مقیم عتبات ذکر گردید، آنان حوادث و مسائل جاری در ایران بویژه نحوه برخورد حکومت با مذهب، روحانیون و مردم را پیگیری می‌کردند و در این زمینه با توجه به محدودیت‌های ارتباطی، از روحانیون ایران کسب اطلاع می‌نمودند. هر چند که در ابتدای سلطنت رضا شاه هنوز چهره

۱. نک: مجله حوزه، ش ۴۴-۴۳، فروردین-تیر ۱۳۷۰، ص ۳۳۹.

واقعی او و سیاستهای اسلام ستیزانه رژیم پهلوی کاملاً آشکار نشده بود، لیکن جهتگیریهای آن و تبلیغات سوئی که در نشریات صورت می گرفت، مخاطرات بزرگی را برای آینده مذهب و روحانیت پیش بینی می کرد. در سال ۱۳۴۵ ق آیه الله بروجردی که عازم مکه بودند، بر سر راه خود در نجف اشرف، با علمای حوزه ملاقات کرده و مسائل مربوط به داخل ایران را مورد بحث و مشورت قرار دادند. درباره علت سفر ایشان در گزارش حکومت بروجرد در ۱۰ اردیبهشت ۱۳۰۶ (برابر با ۲۶ شوال ۱۳۴۵) گفته شده:

«چندی بود حجت الاسلام آقا حسین طباطبایی از توقف بروجرد اظهار دلتنگی [؟] و خیال مسافرت داشته، از طرف اهالی ممانعت می شد... امروز صبح معلوم شد قبل از آفتاب با اتومبیل به سمت عتبات حرکت و در نزد بعضیها اظهار دلتنگی [؟] از درشکه‌هایی که زیور کرده و برای اعلان نمایش در اداره قشونی داخل شهر گردش و ساز زده بودند و توهینات نجارزاده کرده‌اند.»^(۱)

همانگونه که مسافرت آیه الله بروجردی برای حکومت حایز اهمیت بوده، اقدامات ایشان در عتبات عالیات نیز تحت نظر قرار داشته است. البته این حساسیت مضاعف به لحاظ اهمیتی بود که رژیم برای موضعگیریهای مراجع شیعه مقیم نجف قایل بود و همواره سعی می کرد از اقدامات آنان مطلع و در صورت لزوم در خنثی کردن آن بکوشد و در این زمینه از نفوذیهایی که در لباس روحانیت هم بودند استفاده می شد.^(۲) به این ترتیب بود که اخبار مربوط به دیدار و ملاقاتهای آیه الله بروجردی با مراجع نجف، چه قبل و چه پس از تشرّف به حج به اطلاع مقامات ایرانی رسانده شد.

مسافرت آیه الله بروجردی در حدود یازده ماه به طول انجامید. در مدت اقامت در نجف، منزل ایشان مرکز تجمع آیات و بزرگان نجف بود. خصوصاً سید ابوالحسن اصفهانی بسیاری از اوقات و نوعاً شبها بعد از نماز به منزل ایشان می آمدند.^(۳) در این جلسات درباره اوضاع ایران و وضعیت روحانیون و حوزه‌های علمی گفتگو می شده است. از قول آیه الله بروجردی عنوان شده که علمای نجف از اوضاع ایران و اقدام علیه رضا شاه از

۱. سازمان اسناد ملی، شماره تنظیم ۱-۱۲-۱۹۰، پاکت ۳۱۶۳.

۲. نك: مجله حوزه، ش ۴۱، آذر و دی ۱۳۶۹، مصاحبه با حجة الاسلام واعظ زاده خراسانی.

۳. همان، ش ۴۴-۴۳، فروردین- تیر ۱۳۷۰، ص ۳۳۳.

ایشان سؤالاتی کرده بودند.^(۱) علی رغم سکوت خود آیه الله بروجردی در بازگویی محتوای دقیقتر و نتایج حاصل از این گفتگوها، گفته شده که بنا بوده ایشان حامل مکتوبی از سوی آیه الله اصفهانی و شاید دیگر علما برای روحانیون ایران باشند ولی به دلایل نامعلومی در آخرین روزهای اقامت، از حمل این مکتوب انصراف پیدا کردند.^(۲)

در سندی مبنی بر گزارش جنرال قونسولگری ایران در بغداد به فرمانده قوای سرحدی قصر شیرین (یاور هدایت الله خان) به تاریخ ۱۲ آذرماه ۱۳۰۶ در این باره آمده است:

«بطوری که محرمانه اطلاع حاصل کرده است آقا شیخ احمد شاهرودی و حاجی آقا حسین بروجردی که دو نفر از طلاب اهل علم هستند با بعضی نوشتجات که از طرف آیتین آقای میرزا حسین نائینی و آقا سید ابوالحسن اصفهانی بر ضد دولت و سیاست اعلیحضرت اقدس همایونی ارواحنا فدا به بعضی از علمای ایران نوشته شده است از طریق قصر شیرین قصد مسافرت به ایران دارند. از برای منع مسافرت آنها از طرف جنرال قونسولگری اقداماتی شده است، ولی هرگاه احیاناً با مساعدت مامورین عراقی عازم ایران شدند به مجرد ورود مشارالیها به سرحد آنها را توقیف و جمیع نوشتجات ایشان را ضبط و آنها را مجدداً به بین النهرین اعاده بدهد و نوشتجات ایشان را به مقامات لازمه تقدیم و نتیجه را به جنرال قونسولگری اشعار فرماید.»^(۳)

به هر حال، آیه الله بروجردی که همراه با یکی از علمای شاهرود (حاج شیخ احمد شاهرودی) بودند در بازگشت به ایران، در مرز خسروی دستگیر شده و مخفیانه و شبانه به تهران منتقل و در ارکان حرب بازداشت شدند. در همین زمان سرلشکر عبدالله طهماسبی در بین راه بروجرد و خرم آباد ترور شد (۱۵ فروردین ۱۳۰۷)^(۴). به دستور رضا شاه مجلس فاتحه ای برای او در بروجرد منعقد و خود شاه نیز در این مجلس حضور یافت و با سید عبدالحسین طباطبایی، بزرگ فامیل طباطبایی در باره آیه الله بروجردی به گفتگو پرداخت. سید عبدالحسین طباطبایی موقعیت ممتاز علمی آیه الله بروجردی را برای رضا شاه بیان و برای رفع هرگونه اتهام و سوءظنی نسبت به ایشان، از شاه خواست که از وی (آیه الله

۱. مأخذ قبلی، ص ۱۱۵، مصاحبه با آیه الله شیخ علی صافی گلپایگانی.

۲. همان، ص ۳۳۴.

۳. اسناد وزارت امور خارجه.

۴. باقر عاقلی. روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی (تهران، نشر گفتار، ۱۳۶۹) جلد اول، ص ۱۶۳.

بروجردی) قول بگیرد به بروجرد برگردد، زیرا ایشان قصد دارند به مشهد بروند.

گفته شده با توجه به ثقل سامعه سید عبدالحسین و ناگزیر سخنان رضا شاه با صدای بلند، خبر دستگیری **آیه الله بروجردی** بلافاصله در میان دیگر روحانیون و مردم ایجاد همهمه کرد، به گونه ای که رضا شاه به قائم مقام الملك رفیع (از روحانیون مرتبط با دربار که بعداً تغییر لباس داد) دستور داد که با تهران تماس گرفته و اطلاع بدهد که آقای بروجردی را آزاد و به منزل **ثقة الاسلام بروجردی** (نماینده بروجرد در مجلس شورای ملی) که از منسوبینشان بود، ببرند.^(۱)

مسلم است که علت دستگیری **آیه الله بروجردی** صرفاً گزارش سفارت ایران از ملاقاتهای ایشان با علمای نجف بود. بویژه در این زمان که رژیم رضا شاه بتازگی بحران مهاجرت علمای اصفهان به قم را پشت سر گذاشته بود،^(۲) حساسیت بیشتری درباره فعالیت‌های عتبات داشت، اما پس از رفع اتهام و سوءظن و روشن شدن موضوع، ایشان را آزاد کرد.^(۳) هر چند **آیه الله بروجردی** دارای پشتوانه مردمی در لرستان بود، لیکن اگر رضا شاه از عدم دخالت ایشان در امور سیاسی اطمینان نمی یافت، براحتی وی را آزاد نمی کرد.^(۴)

در مدت اقامت در تهران ملاقات‌هایی میان **آیه الله بروجردی** و رضا شاه رخ داده که يك ملاقات در دوران توقیف ایشان صورت گرفته است. درباره محتوای این ملاقات سه نکته از خود **آیه الله بروجردی** نقل شده است:

۱- **آیه الله بروجردی** در برابر اصرار رضا شاه که مطلبی از من بخواهید تقاضا کرد مقدار جیره سربازان قدری اضافه شود. این تقاضا موجب تعجب رضا شاه گردیده و گفته بود: برای نخستین بار است که يك روحانی از من مطلبی راجع به ارتش و سربازان می خواهد.

۱. مجله حوزه، پشین، صص ۳۱-۳۳ و نیز صص ۳۳۵ و ۳۳۶.

۲. در برخی از منابع به تقارن دستگیری **آیه الله بروجردی** و مهاجرت علمای اصفهان به قم اشاره شده که مقرون به صحت نیست.

۳. علی دوانی، زندگانی زعیم بزرگ عالم تشیع **آیه الله بروجردی** (تهران، مطهر، ۱۳۷۱) ص ۱۰۴.

۴. اگر به یاد آوریم که از ابتدای سال ۱۳۰۷ رضا شاه با یورش به قم و ضرب و شتم **آیه الله بافتی**، روحانیت را مرعوب نمود، به قدرت نمایی وی در این زمان بیشتر پی خواهیم برد. از سوی دیگر رابطه با **آیه الله بروجردی** و نگرش رضا شاه به موضوع را می بایست در چارچوب خانواده سادات طباطبایی مستقر در بروجرد بررسی کرد. لازم به یادآوری است که این خانواده از جمله سید عبدالحسین طباطبایی در جریان نهضت آقا نوره اصفهانی (چند ماه پیش از این) از دخالت و همراهی اجتناب نمودند. نک: فصل نهم همین کتاب.

تاکنون آنچه از من خواسته شده همه مسائل شخصی بوده است.

۲- آیه الله بروجردی گفته اند برخلاف شنیده ها نسبت به قیافه رعب آور رضا خان، در طی ملاقات با آنکه زیاد تهدید می کرد، ولی من هیچ رعبی از او در خود احساس نکردم.

۳- در این ملاقات رضا شاه تحت تأثیر آیه الله بروجردی قرار گرفته بود و ایشان از این فرصت استفاده کرد و مطالب زیادی در مقام نصیحت و برحذر داشتن او از آنچه که می گذشت یا در شرف انجام بود، اظهار داشت و از جمله گفت: فاصله خود را با روحانیت زیاد نکند و به نصایح و هشدارهای آنان که صرفاً از روی دلسوزی به حال مردم و تحفظ بر مبانی دین است توجه کند.^(۱)

آیه الله بروجردی پس از یکصد روز اقامت در تهران، به مشهد مسافرت نمود. درحالی که از يك سو حدس زده شده که رژیم در ترغیب ایشان به این سفر بی تأثیر نبوده و احتمال داده شده که رژیم می خواسته در شرایط اجتماع علمای اصفهان در قم^(۲)، آیه الله بروجردی از منطقه غرب دور باشد،^(۳) از قول یکی از سادات خانواده طباطبائی (آیه الله سید محمدباقر سلطانی طباطبائی) عنوان شده که رژیم خواستار بازگشت ایشان به بروجرد بود، ولی آیه الله بروجردی گفته بود که من نذری دارم که باید به مشهد بروم و خواسته بود که با مسافرتش به مشهد موافقت شود.^(۴) در مشهد، آیه الله بروجردی مورد استقبال علما قرار گرفت و مشغول تدریس و اقامه نماز در مسجد گوهرشاد گردید. پس از هشت ماه و به قولی سیزده ماه آیه الله بروجردی تصمیم گرفت مشهد را ترك گوید. گفته شده علت این تصمیم آن بود که ایشان حس کردند رژیم با اقامتشان در مشهد با توجه به موقعیتی که پیدا کرده اند موافق نیست. پس از آن آیه الله بروجردی که علاقه داشتند در حوزه های علمیه بزرگ مشغول تدریس شوند، به قم آمدند و مورد استقبال آیه الله حائری و فضلالی حوزه قم قرار گرفتند. اما اقامت ایشان در قم نیز بیش از چند ماه طول نکشید. در ظاهر امر تلگرافها و نامه های زیادی از بروجرد به قم سرازیر شد که خواستار مراجعت ایشان به بروجرد شده بودند. ولی

۱. مجله حوزه، پشین، صص ۳۳۶ و ۳۳۷ و نیز ص ۱۱۵.

۲. با توجه به اتمام قضیه مهاجرت علمای اصفهان پس از درگذشت حاج آقا نورالله اصفهانی در ۴ دی ۱۳۰۶، تحلیل فوق نمی تواند مورد قبول واقع شود، زیرا ورود آیه الله بروجردی به ایران در فروردین ۱۳۰۷ بود.

۳. مأخذ قبلی، ص ۳۳۷.

۴. همان، ص ۳۳.

برحسب گفته‌های برخی افراد، دستهایی در این جریان دخالت داشت، که از طرفی مردم بروجرد و اطراف را تحریک، و از سوی دیگر نزد آیه‌الله حائری عنوان می‌کردند که آیه‌الله بروجردی به اصرار ایشان مأخوذ به حیا شده‌اند و خود مایل به توقف در قم نیستند، و نزد آیه‌الله بروجردی از خطر خالی بودن صفحات غرب از پایگاهی مانند ایشان و نیز کمتر شدن اصرارهای آیه‌الله حائری داد سخن می‌دادند. احتمال داده شده که علت این فعالیت‌های مرموزانه آن بود که حکومت، توقف ایشان را خلاف مصالح خویش و مانعی بر سر راه برنامه‌های آینده خود می‌دیده است.^(۱)

با وجود آنکه موضعگیری اساسی و مهمی از آیه‌الله بروجردی در امور سیاسی در دوره رضا شاه مشاهده نمی‌شود، لیکن سابقه‌ایستادگی و قدرت نفسانی وی در برابر رژیم در نزد برخی از روحانیون حایز اهمیت فراوان بود. از این رو پس از رحلت آیه‌الله حائری (۱۰ بهمن ۱۳۱۵)، جلسه‌ای تشکیل شده بود که آیه‌الله بروجردی را به قم دعوت کنند، ولی برخی با این موضوع مخالفت کرده و با توجه به مخالفت رضا شاه با ایشان و اینکه ممکن است برای حوزه قم مزاحمت ایجاد کند، صلاح ندانسته بودند که ایشان به قم بیایند.^(۲) با سقوط رضا شاه، بخشی از روحانیون معتقد به قدرتمند شدن حوزه همچون آیه‌الله خمینی به تلاش‌های خود مبنی بر دعوت از آیه‌الله بروجردی ادامه دادند و موفق به این کار شدند.

۲-۱۳- آیه‌الله بلادی بوشهری (متوفی ۲۲ مهر ۱۳۳۱)

از دیگر چهره‌های بازمانده روحانیون از دوران مشروطه آیه‌الله بلادی بوشهری بود.^(۳) آیه‌الله بلادی در رساله‌ای تحت عنوان تشجیع دلیران یا نهضت ایران که به دنبال یورش وهابیون عربستان به زائران بیت الله الحرام تألیف کرد و در سال ۱۳۴۵ ق به چاپ رسیده، به برخی از روحانیون ایران سخت اعتراض می‌کند. او با اشاره به نقش اسلام در حفظ موقعیت روحانیون در بین مردم، با انتقاد از برخی محافل روحانی که دچار راحت طلبی

۱. مأخذ قبلی، صص ۳۳۸ و ۳۳۹.

۲. همان، صص ۷۹ و ۱۱۵.

۳. درباره شرح احوال وی نک: سید قاسم یاحسینی. نگاهی به مبارزات و اندیشه‌های آیه‌الله بلادی بوشهری. (بوشهر، شروه، ۱۳۷۱).

شده‌اند و دست از دفاع از دین برداشته‌اند می‌نویسد:

«... علمای اعلام ایران باید قدری توجه نمایند و با نظر متصفانه تأمل و نظر کنند، آنکه اگر مردم دست و پاهای آنها را می‌بوسند و بر دیده می‌مالند و همیشه مقدم و مصدرند و نافذ الامر و نهی هستند، نه برای حیوان ناطق بودن آنهاست، بلکه از برکت اسم پیغمبر (ص) تعدی و تقدم و ترأس و عیش و تتمم آنها شده است. ملاحظه کنید سربازی ماهی ده تومان از دولت ارتزاق می‌کند، در موقع تقابل دشمن با دولت متبوعه‌اش جانبازی می‌کند و جان خود را کف دست گذاشته فدای ولینعمت خود می‌نماید، شما هر چه دارید از پیغمبر (ص) دارید. نان شما از برکت اسم پیغمبر است. عزت و شرف و اعتبار و ریاست و تقدم و تصدّر و نفوذ شما همه از برکت اسم پیغمبر است. پیغمبر که ولینعمت شماست و الآن محتاج نصرت شماست... آیا طریق مردانگی و فتوت و مروت و پاس^۱ ولینعمتی همین است که هنوز بر تشك و متكا تكيه کرده باشند و دست از راحت و تقيد و تن پروری برندارند؟»

آیه الله بلادی سپس با اشاره به اینکه اگر روحانیت دست به قیام نزنند و مردم را به قیام هدایت نکنند دچار ذلت و زبونی خواهند شد می‌نویسد:

«اگر کنند عمأ قریب آنها را از روی تشك و پستی و متكا بلند کرده، رهسپار ذلت می‌نماید، در ضمن علاوه بر ننگ تاریخی، خدا و رسول و امام زمان هم از آنها معرض خواهند بود.»^(۱)

گفته شده آیه الله بلادی ضمن سخنرانیهایی از سیاست ضد اسلامی رضا خان انتقاد می‌نمود و در این راستا با مخالفین او همکاری داشت و با مدرّس - همدرس او در نجف - در تماس بود و اخبار و اطلاعات لازمه را برای او ارسال می‌کرد.^(۲)

پس از تغییر رژیم و آغاز یورش به ساختارهای فرهنگی از جمله تبلیغات مسموم علیه روحانیون در مطبوعات، آیه الله بلادی به دفاع از حریم روحانیت و پاسخ به یاوه گوییها برخاست. گفته شده که در سال ۱۳۴۶ ق مخبر السلطنه رئیس الوزرا طی سخنانی به روحانیت و برخی از اصول اسلام حمله کرده و روحانیان را حافظان ارتجاع و کهنه پرست

۱. مأخذ قبلی، صص ۴۷ و ۴۸.

۲. همان، ص ۴۰.

خواند.^(۱) به دنبال آن سردبیر روزنامه محلی استخر در شیراز طی مقالاتی حملات شدیدی به روحانیون نمود و آنان را تنها عامل انحطاط و عقب افتادگی ایران از قافله تمدن دانست. **آیه الله بلادی** با وجود روابط دوستانه‌ای که با مخبر السلطنه از دوران حکمرانی او در فارس داشت، جزوهای خطاب به او تهیه کرد و در آن با شجاعت تمام به ایرادات او و سردبیر روزنامه استخر پاسخ گفت. این رساله تحت عنوان رساله مقامع حدید یا زاجر قوم حدید بود و با توجه به سانسور و خفقان موجود در ایران، به هزینه یکی از تجار بوشهری در هندوستان چاپ شد و مخفیانه وارد ایران گردید و در سطح وسیع منتشر شد. حتی آیه الله بلادی شجاعت را به کمال رسانده و يك نسخه از این رساله را برای مخبر السلطنه ارسال کرد.^(۲)

بلادی در ابتدای این رساله بخوبی الگوبرداری رضا شاه از رژیم حاکم بر ترکیه را تشخیص داده و با زیر سؤال بردن اقدامات آتاتورك می نویسد:

«اگر مصطفی کمال لیاقت و قابلیت و هنر داشت خوب بود ممالك متلاشی شده ترك را که همه جزء مستعمرات دیگران شده اعاده دهد. اگر هنر داشت شامات و مصر و بالقان و گریک و جبل الاسود و طرابلس و بالآخره حجاز و عراق را اعاده دهد.»^(۳) وی در ادامه در دفاع از روحانیون می نویسد:

«...الحال به نظر انصاف ملاحظه کنید آیا هیچ وقت یکی از علما گفته است در اسلام ترقیات مادی و معنوی حرام است؟ مدارس حرام است؟ صنایع حرام است؟ تکثیر ثروت و خزانه و قشون حرام است؟ و امثال آنها. هرگز یکی از علما تحریم کرده اند تا بگویم علما مانع پیشرفت ترقیات ملت اند؟ بلکه آنها مجری قرآن و احکام قرآن و مظهر سنت و احکام سنت اند. در صورتی که صریح قرآن است «واعذوا لهم ما استطعتم من قوه» چگونه علما مخالفت قرآن می کنند؟ همین آیه به تنهایی فتح ابواب ترقیات ملت را تعلیم می دهد که بر هیچ صاحب فهمی مخفی نیست.»

در جایی دیگر از این رساله با بیان این نکته که:

۱. نویسنده کتاب زندگینامه آیه الله بلادی مأخذ سخنان مخبر السلطنه را روشن نکرده است. احتمال می رود این موضوع همان بیانیه رئیس الوزرا باشد که در روزنامه های یومیه از جمله اطلاعات مورخ اول شهریور ۱۳۰۶ درج گردید.

۲. همان، ص ۴۵.

۳. همان، ص ۴۳.

«بلی فقط علما مانع اظهار فواحش شما هستند که منکرات را علنی نکنید و می‌خواهند عفت و عصمت و خدارت نساء شما محفوظ بماند. دیگر چه امری را مانع هستند؟»^(۱)

انگیزه اصلی تبلیغات علیه روحانیون را می‌شکافد. او در ادامه این رساله به نکته بسیار مهم علت سکوت علما در برابر حکومت اشاره می‌کند و آن را براساس مصالحی می‌داند و در عین حال به یاوه‌گویان هشدار می‌دهد:

«با این حال علما و روحانیین قادر به هرگونه تقابل هستند زیرا که توده ملت فدایی روحانیین خود هستند. ولی چیزی که آنهایی را که مخالف روحانیین هستند چیره کرده همانا تحفظ روحانیین است بر اموال و اعراض و نفوس مسلمانان، بلکه تحفظ و تحنن آنهاست بر مملکت اسلام، مبدا با حدوث انقلاب، اجانب را بهانه به‌دست آید، آنوقت مسئولیت اخروی آن به عهده آنها باشد. لذا با همه گونه مصایب و متاعب تحمل می‌کنند و ساکت می‌شوند.... می‌ترسم روزی بیاید که از روی تکلیف دینی مشغول شود، آنوقت گمان ندارم آنهایی که مشغول قلمفرسایی هستند جز درمیان چادرهای زنانه و در زوایای اتاقهای خانه دیده شوند.»^(۲)

به دنبال اجرای سیاستهای ضد اسلامی و ضد ملی از قبیل تغییر لباس، بر خشم و انزجار آیه الله بلادی از حکومت افزوده گردید. او در کتاب *الابرار* که اتوبیوگرافی (حسب حال) خود اوست و در سال ۱۳۴۸ ق به رشته تحریر درآورده می‌نویسد:

«و رضا نام را یکی از فقرات قشونی سیاهکوه را سلطنت دادند و فعلاً در عهد سلطنت رضا شاه پهلوی است که سال هزار و سیصد و چهل و هشت (قمری) است تا بعد خدا چه خواسته باشد از دوام این سلطان یا خلع او و انتقال به دیگری. و در عهد این مرد تغییر کلی در امور جامعه دیانت و اخلاق عمومی واقع گردید. حتی البسه را تغییر و عمامه‌ها را به کلاه برگردانید و امر گرفتن عسکر اجباری صادر کرد و غیرها و توهین به علما و اهل دین و ظلم بر عموم رعایا در عهد این سلطان مصنوعی جاهل بی علم و جسور واقع شد.»^(۳)

۱. مأخذ قبلی.

۲. همان، ص ۴۴.

۳. همان، ص ۴۶.

آیه‌الله بلادی دارای تألیفات متعددی است^(۱) که در راه مقابله با سیاستهای فرهنگی رژیم رضا شاه نگاشته شده است. به طور نمونه رساله **توضیح المآرب فی احکام اللّهی والشوارب** درباره احکام مربوط به ریش و شوارب در اسلام است و در مخالفت با اجبار دولت به کارمندان و ارتشیان در تراشیدن ریش نوشته شد. همچنین در راستای مبارزه با تبلیغات حجاب زدایی و نیز پاسخ به انتقادات مربوط به تعدّد زوجات رساله‌های متعددی توسط آیه‌الله بلادی به نگارش درآمد. از این لحاظ می‌توان او را از جمله علمایی دانست که در دفاع از احکام اسلامی به مبارزه قلمی پرداختند. آیه‌الله بلادی درباره حجاب و مسائل مربوط به آن دارای شش رساله است که حداقل دو رساله متعلق به ایام حکومت رضا شاه است: یکی **کتاب الماثور من الدین فی تخدیر نساء المسلمین** که آن را به عربی نگاشت و دیگری رساله **سدول الجلباب فی وجوب الحجاب**. هر دو این کتابها در سال ۱۳۱۲ تألیف شده‌اند.^(۲) در مقاله در جواز تعدّد زوجات، آیه‌الله بلادی با تکیه بر دلیل و منطق از تعدّد زوجات دفاع می‌کند.^(۳) از دیگر اقدامات آیه‌الله بلادی در جهت مبارزه فرهنگی با رژیم رضا شاه، برپایی با شکوه مراسم عزاداری بود. گفته شده که ایشان با وجود پیری، در روزهای عزاداری بخصوص در ایام عاشورا شخصاً بر منبر رفته و به ذکر مصیبت می‌پرداخت. نقل شده که روضه روز عاشورای ایشان چهار ساعت به طول می‌انجامید و در این مدت به بیان فلسفه نهضت حسینی (ع) و رویدادهای عاشورا با زبان فصیح و غالباً با استفاده از اشعاری که خود سروده بود، می‌پرداخت. این مجالس در سرتاسر بوشهر زبانزد بود و هزاران نفر در آن شرکت می‌کردند.^(۴)

اقدامات و تلاشهای آیه‌الله بلادی را پس از سلطنت رضا شاه می‌توان در حول و حوش مسائل فرهنگی ارزیابی کرد. بجز يك مورد که ظاهراً در اوایل این دوره وی با انتصاب يك بهایی به سمت فرماندار بوشهر مخالفت کرد و با شوراندن مردم، رژیم را ناچار از تعویض

۱. ازجمله دو رساله وی تحت عناوین **فوائد موائد در اطعمه و اشربه** (رساله‌ای درباره خواص خوراکیها) و **تذکرة الیب** (درباره مسائل بهداشتی و پزشکی) ازسوی بهداری و بهداشت زمان رضا شاه مجوز چاپ گرفتند.

۲. لازم به تذکر است که آیه‌الله بلادی در ایام کشف حجاب در مکه بسر می‌برد.

۳. مأخذ قلبی، صص ۵۵-۶۵.

۴. همان، ص ۴۹.

فرماندار نمود،^(۱) نمونه دیگری از اقدامات سیاسی از سوی بلادی گزارش نشده است. وی نیز همچون بسیاری از روحانیون سیاسی دوران مشروطه، تحت فشار اختناق و جو ارباب آمیز حاکم بر این دوره منزوی گردید. در چنین شرایطی تنها راه ممکن تلاشهای فرهنگی و حفظ و پاسداری از شعایر اسلامی همچون حجاب و روضه و امثال آن بود. حتی در این زمینه نیز علما آزاد نبودند و از چاپ کتب آنها جلوگیری می شد و به نظر می رسد از این لحاظ بود که تألیفات آنها به زبان عربی نگاشته می شد.

۱-۲-۱۳- سایر:

علاوه بر آیه الله بلادی بوشهری، گزارشهایی از اقدامات برخی دیگر از روحانیون این منطقه وجود دارد. از جمله طبق راپرت نظمیه بوشهر روز ۲۳ آبان ماه ۱۳۱۰ در مجلس تحریم سلاحشور مفتش گمرکات، ملا عبدالله اعمی معروف به فاضل که اهل منبر و ضمناً وکیل عدلیه نیز بود به منبر رفته و عنواناتی نموده که دارای جنبه سیاسی بوده است از جمله اینکه: «...سلطان از طرف ملت انتخاب می شود و هر فردی از افراد ملت باید در پیشرفت امور مملکتی ساعی باشد. شرحی نیز از خدمات قشون بیان نموده ضمناً در قسمت فداکاری کلنل محمدتقی خان و شیخ محمد خیابانی توضیحاتی داده نظر به اینکه اظهارات او برخلاف مصالح مملکتی بوده نظمیه محل با موافقت نظر حکومت او را به برازجان تبعید و راپرت داده بود. دستور داده شد که او را به یکی از جزایری که دارای نظمیه است تبعید نمایند.»^(۲)

۳-۱۳- گیلان و مازندران

خطه گیلان و مازندران در تاریخ معاصر از چند جهت حایز اهمیت بوده است. ازسویی موقعیت جغرافیایی و همجواری آن با روسیه و ازسوی دیگر زمینهای حاصلخیز کشاورزی، ویژگی خاصی را به این بخش از سرزمین ایران داده است. در این میان گیلان در جنبش مشروطیت حوادث متعددی را پشت سر گذاشت و در فتح تهران و پایان دادن

۱. مأخذ قبلی، صص ۴۸ و ۴۹.

۲. سازمان اسناد ملی. شماره تنظیم ۱-۱۹۰۱۲، شماره پاکت ۳۱۶۴.

به استبداد صغیر نقش مهمی را ایفا کرد. در گیلان نیز عناصر دست اندرکار، دارای گرایشهای متفاوتی بودند که ملائکین بزرگ و تجددگرایان افراطی تا نیروهای ملی و مذهبی را شامل می‌شد. نهضت میرزا کوچک خان جنگلی که بر پایه اتحاد اسلام و با مشارکت تعداد زیادی از روحانیون شکل گرفت، نشان از عمق علایق میهنی و اسلامی در این خطه دارد که سرانجام پس از کودتای رضا خان سرکوب گردید (۲۳ مهر ۱۳۰۰).

در دوران اقتدار رضا خان، در میان روحانیون گیلان دو گرایش متفاوت ایجاد شد، بخشی از آنان همچون رضارفیع که در مجلس شورا و سپس در مجلس مؤسسان حضور داشتند با برنامه‌های رضا خان موافق و در زمره حامیان وی درآمدند و یا مانند حاج سید محمود روحانی با سکوت خویش مخالفت شدیدی علیه وی نمودند. اما برخی دیگر عدم موافقت خود را چه از طریق وعظ و سخنرانی و چه با نامه آشکار ساختند که می‌توان از شیخ باقر رسولی از اعضای سابق اتحاد اسلام نام برد. وی به خاطر اعتراض به برخی اقدامات سرتیپ زاهدی و سرلشکر آیرم و در نهایت دستگاه رضاخانی مورد غضب حکومت بود. در دوره ششم تقنینیه آقا شیخ باقر رسولی به نمایندگی مجلس انتخاب شد ولی آن دوره به دستور شاه نماینده‌ای از رشت به مجلس نرفت.^(۱)

۱-۳-۱۳- سید عبدالوهاب صالح:

یکی از برجسته‌ترین چهره‌های روحانی گیلان، سید عبدالوهاب مجتهد (معروف به صالح) بود که در مجلس مؤسسان نیز حضور داشت. موقعیت محلی سید عبدالوهاب به دوران مشروطیت گیلان بازمی‌گردد. این موقعیت از نظر رضا خان ناشناخته نبود، از این رو در جریان مخالفت‌هایی که در ایران علیه اقدامات وهابیه در شهریور ۱۳۰۴ صورت می‌گرفت، رضا خان در تلگرافی ریاکارانه، اقدام دولت در تعطیل عمومی و عزاداری روز شنبه ۱۶ صفر ۱۳۴۴ (برابر با ۱۴ شهریور ۱۳۰۴) را به اطلاع وی رساند. سید عبدالوهاب صالح در مجلس مؤسسان از کسانی بود که با موروثی شدن سلطنت در خاندان رضا خان مخالفت کرد. مقام و موقعیت سید عبدالوهاب چندی پس از تغییر سلطنت نیز پابرجا بود. از جمله در تلگرافی از سوی تیمورتاش وزیر دربار به ایشان، به اهمیت جایگاه وی پی

۱. گفتگو با دکتر عبدالکریم گلشنی استاد گروه تاریخ دانشگاه تهران.

می‌یریم. در این تلگراف آمده است:

«جناب آقای آقا سید عبدالوهاب، احضار جناب آقای افشار معلل و مرتبط به هیچ

امری نبوده، فقط منظور این است که شغل مهمتری به ایشان رجوع شود.»

گرایش کلی سید عبدالوهاب مجتهد را می‌توان حدّ وسطی میان کسانی چون قائم مقام الملک رفیع از یکسو و شیخ باقر رسولی و شیخ یوسف نجفی گیلانی از سوی دیگر ارزیابی کرد. به طور مثال او برخلاف نظر این دو نفر، با اقدامات تجددگرایانه رژیم از جمله احداث خیابانهای جدید که ناگزیر از تخریب بعضی اماکن مقدسه و بقاع متبرکه و مساجد می‌شد (از جمله تخریب گورستان قدیمی استاد ابو جعفر و بنای شهرداری رشت و کتابخانه ملی شهر و بناهای اداری استان در همان محوطه) نظر مخالفی نداشت. همچنین در جریان امتحان گرفتن از طلاب با وزارت معارف همکاری داشت. سید عبدالوهاب مجتهد پس از چندی خانه نشین گردید و حتی اوضاع معیشتی او بسیار اسفناک شد. با تلاشهای قائم مقام الملک رفیع، او توانست يك محضر ازدواج و طلاق دست و پا کند تا اینکه در سال ۱۳۱۷ درگذشت.^(۱)

۲-۳-۱۳- قائم مقام الملک رفیع:

از میان حامیان رضا خان که پس از سلطنت نیز به عنوان مشاور وی درآمد باید از حاج آقا رضا رفیع (قائم مقام الملک) یاد کرد که البته پس از چندی تغییر لباس داد و از سلب روحانیت خارج شد. وی فرزند حاج شریعتمدار رشتی از روحانیون ملاک شمال بود. در دوره‌های ۵ و ۶ و ۷ و ۱۱ و ۱۲ نمایندۀ مجلس از گرگانرود و انزلی بود.^(۲) در همین دوره (دوازدهم) بود که در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۱۹ از او سلب مصونیت شد.^(۳)

در آغاز سلطنت پهلوی، قائم مقام الملک رفیع به عنوان یکی از مشاورین و همراهان رضا شاه در مسافرتها از جمله سفر به خراسان در مرداد ماه ۱۳۰۵ حضور داشت^(۴) و در

۱. برای اطلاع بیشتر از شرح احوال وی نک: یادگارنامه فخرانی. به کوشش رضا رضازاده لنگرودی (تهران، نشر نو،

۱۳۶۳)؛ نامها و نامدارهای گیلان. تألیف جهانگیر سرتیپ پور (رشت، نشر گیلکان، ۱۳۷۰).

۲. زهرا شجیعی، نخبگان سیاسی ایران...، ج ۴، نمایندگان مجلس شورای ملی، پیشین.

۳. عاقلی، روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، ج ۱.

۴. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴، ص ۱۲۶.

برخی عکسهای تاریخی، چهره او با لباس روحانیت در کنار رضا شاه مشخص است. از آنجا که رفیع از طرفداران سرسخت رضا شاه به شمار می‌آمد عجیب نیست که در مجلس با مدرس مخالف بوده باشد. به طور مثال در یکی از جلسات که مدرس درباره بودجه سخن می‌گفت، رفیع در میان سخنان او چنین عنوان کرد که: «این حرفها شنیدنش هم حرام است و زمینه فساد می‌باشد!»^(۱)

۳-۳-۱۳- شیخ یوسف نجفی:

ویژگی مهم خطه گیلان آن بود که به سبب همجواری با آذربایجان و قفقاز، در معرض هجوم افکار تجددگرایانه و پس از چندی افکار کمونیستی قرار گرفت، از این رو فسادهای ناشی از تجددگرایی زودتر از سایر نقاط گریبانگیر آنجا شد و بویژه موضوع مهم آزادی زنان که یکی از شعارهای اصلی تجددگرایان بود، در این نقطه ایران رواج زود هنگامی داشت و پس از سلطنت رضا شاه و گسترش تبلیغات بی‌حجابی نیز، گیلان و مازندران تقریباً مخالفت کمتری را از خود بروز دادند. با توجه به این موقعیت فرهنگی بود که تلاش نیروهای مذهبی و روحانیون کاملاً ضروری بود. در میان این روحانیون می‌توان از شیخ یوسف نجفی جیلانی نام برد که با تألیف کتاب *طومار عفت* به مقاومت و مبارزه با جریان فرهنگی ضد اسلامی برخاست. حاج شیخ یوسف در آغاز ظهور رضا خان پهلوی به خاطر اعتراضات شدید به دستگاه حکومتی مدتی دستگیر و زندانی و تبعید و شکنجه شد.^(۲) کتاب وی که مسلماً پس از اجرای برخی از سیاستهای رضا شاه منتشر شده،^(۳) علاوه بر جهات فرهنگی، حاوی نظرات انتقادی سیاسی مهمی نیز هست. شیخ یوسف نجفی هر چند در برخی موارد مجبور به خود سانسوری شده لیکن حقایق دوران خود را بازگو کرده است. او در جایی از کتاب *طومار عفت* می‌نویسد:

«نگارنده با اینکه اهل حل و عقد نیستم و چندان مرجعیتی ندارم اگر در هفته سه یا

۱. مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره ششم تقنینیه، جلسه ۲۱۸ (۱۳ اسفند ۱۳۰۶).

۲. به نقل از: دکتر عبدالکریم گلشنی.

۳. در ابتدای کتاب سال ۱۳۴۵ ق درج شده که مطابق ۲۰ تیر ۱۳۰۵ تا ۹ تیر ۱۳۰۶ است، ولی در پایان کتاب ۲۵ ذیقعد ۱۳۴۶ برابر اردیبهشت ۱۳۰۷ درج شده است.

چهار قضیه در محضر احقر طرح شود دو قسمت آن راجع به نوامیس و اعراض و رفتن شرف و ریختن آبروی مسلمین خواهد بود. اگر مأمون از... [کذا فی الاصل] بودم و یا مأذون از شرع انور و یا معارف اجازه نشر می داد آن وقت مفساد امروزه را که از... [کذا] حالیه تولید شده می گفتم و می نوشتم تا خواننده بداند و بفهمد که چه معایب و مفساد شرم آور از همین اندازه آزادی نسوان به ظهور و بروز آمده که نه ایران بلکه اسلام را ننگین و سر به زیر نموده.^(۱)

و در ادامه آن نوك حملات را متوجه زمامدار ایران ساخته و می نویسد:
«خوانندگان می توانند ایراد نمایند که ایران با آنکه حجاب دارد چرا... [کذا] بسیار دارد؟ جواب گفته می شود اگر ایران زمامدار علاقه مند به اسلام پیدا کند آن وقت از يك میلیون، يك نفر فاحشه نخواهید یافت.»^(۲)

شیخ یوسف در فرازی دیگر از کتاب طومار عفت، علل تقصیر زنان بد عمل (فاحشه) را فساد نظامات اجتماعی و اخلاقی دانسته، در این باره پانزده عامل را برمی شمارد که یکی از آنها را که علت غایی و فوق علل دیگر می داند «نداشتن نظمیه متدین» است.^(۳) او در این زمینه علت عدم ازدواج در نزد برخی مردان را اذیت و آزار نظمیه عنوان می کند.^(۴) نکته دیگری که جیلانی به آن اشاره کرده و از آن طریق سیاستهای فرهنگی رژیم رضا شاه را زیر سؤال برده، موضوع فساد عقیده از طریق نشر رُمان و داستانهای مبتذل است. او با اشاره به اینکه «ایران خراب نشد و زنانش بی عفت نگردید مگر در اثر رُمان عشقی و معلمین لایابالی در دین» می نویسد:

نشر این گونه کتب در اسلامخانه جز فساد عقیده آیا ثمری دارد؟ آیا در دولت مشروطه که قوانین مجعوله آن اگر موافق قوانین اسلام نباشد قانونیت ندارد، باز هم باید معارف علاقه مند به دیانت و ملتزم به ترویج اسلامیت نباشد.^(۵)

او همچنین در اعتراض به غربزدگی دوران خود می نویسد:

۱. حاج شیخ یوسف نجفی جیلانی، وسیلة العنایف یا طومار عفت. (رشت، فردوس، ۱۳۴۵ ق) ص ۱۰۰.

۲. همان، ص ۱۰۱.

۳. همان، صص ۲۳۸ و ۲۳۹.

۴. همان، ص ۲۴۱.

۵. همان، صص ۱۹۱ و ۱۹۲.

«امروزه (ایران) به مثابه (اسکلت) بی‌روحي است که صورت جمادیت به خود گرفته و اگر معدودی ذیروح باشند آنان هم نفوذ اروپائیان است که در تمام اعضا و عروقشان جاری است. دشمنان ایران به وسیله این وطنفروشان و دزدان داخلی که نه علاقه ملی داشته نه عاطفه وطنی، رشته قومیت ایرانیّت را شست و نفوذ خود را حکمفرما کرده‌اند.»^(۱) وی در يك موضعگیری سلبی در برابر روند غربگرایی که از مدارس ابتدایی آغاز شده بود می‌نویسد:

«با صدای رسا که صفحه ایران را پُر کند می‌گویم: ای پدران! ای مادران! دخترهاتان را در حال کوچکی پاکدامنی و عفت بیاموزید و آنها را سر برهنه و با بداخلاقی و با فُرم شهوت خیز به مدرسه‌ای که نمی‌دانید مؤسس آن کیست نفرستید و به مدرسه هم که فرستادید تا معلّمات را اختیار ننموده و حقایق آنها را نسنجیده و دیانت آنها را احراز نکرده‌اید، اطفالتان را به دست ایشان مسپارید.»^(۲) علاوه بر توصیه فوق، نجفی به دفاع از روحانیون و مدارس قدیمی می‌پردازد و خطاب به غربزدگان می‌گوید:

«شما تصور کرده‌اید که به بستن مدارس قدیمه و برهم چیدن این اساس دیرین کار ایران اصلاح خواهد شد... چه شده است که حال بکلی همه [چیز] را فراموش کرده و تمام جنایات و فجایع وارده را به آخوندها منسوب می‌دارید. اگر آخوندها در ادای وظایف خود قصوری کرده و نتوانسته‌اند که در رفع مصایب و سیاه روزگاری هموطنان خود مساعی جمیله به کار برند، به واسطه این است که همیشه در گلستان ایران خارهای مغیلانی نظیر شماها رویده و مانع از فداکاری و جانبازی آنان شده است. من تصدیق دارم در میان این سلسله، اشخاص مغرور و عناصر فاسدی هم موجود است، ولی این باعث نمی‌شود که کلیه این جماعت را هدف سهام ملامت قرار داده زبان جسارت به قاطبه آنها دراز نمود.»^(۳)

۴-۳-۱۳-سایر:

علاوه بر مبارزات فرهنگی برخی از روحانیون گیلان و مازندران، تعدادی از آنان با

۱. مأخذ قبلی، ص ۱۰۷.

۲. همان، ص ۱۹۳.

۳. همان، صص ۲۲۵ و ۲۲۶.

زیاده طلبیهای رضا شاه بویژه تصرف زمینها و اراضی حاصلخیز توسط او مقاومت کردند. رضا شاه که زادهٔ مازندران بود، پس از سلطنت به عنوان بزرگترین مالک ایران درآمد، و بخصوص اراضی پررونق مازندران را چه با غصب و چه خرید بالاجبار و با قیمت کم تصاحب کرد. در این زمینه حسین مکی به نقل از کتاب قیام عظیم اسلامی نوشته حاج میرزا ابوالحسن خلعتیری دربارهٔ ریشه کن ساختن رجال مازندران و تنکابن و گیلان و ضبط املاک آنها می نویسد:

«در سال ۱۳۱۱ شمسی به دستور انگلیسیها و به فرمان رضا شاه پهلوی همه دستگیر و زندانی و به قصر قجر تهران اعزام [شدند] و سپس املاک همهٔ مردم شمال از علما و رجال و کشاورزان... غصب و تصرف شد و عده‌ای از بزرگان مسلمان مشروطیت تنکابن از علما مانند شیخ نورالدین و آیه‌الله (حاج مجتهد) مرحوم حاج میرزا یحیی مجتهد تنکابنی رئیس حوزه علمیهٔ محال ثلاث تنکابن... و عده‌ای از بازرگانان مالک و کشاورز منطقهٔ تنکابن و کجور و رودسر و علمای آن منطقه همه دستگیر و تبعید گردیدند. مرحوم شیخ نورالدین مجتهد تنکابنی بزرگمرد دین و سیاست رفیق مرحوم مدرس و مرحوم حکیم و فیلسوف و استاد بی نظیر عصر خود یعنی میرزا محمد طاهر تنکابنی و غیره هم به کاشان تبعید شدند.»^(۱)

اگر چه برخی از روحانیون گیلان و مازندران با رژیم رضا شاه و سیاستهای فرهنگی آن موافقت کردند، لیکن عده‌ای دیگر به انحای مختلف با این سیاستها ناسازگاری نشان دادند. هنگامی که برائثر سیاستهای ضد اسلامی رژیم، مدارس و مساجد تخریب و یا تبدیل به کاروانسرا می شد و یا روحانیون مجبور به تغییر لباس می شدند، برخی از آنان ولو در محیط کوچک اطراف خود، مقاومتهایی نشان می دادند. از جمله در آمل تنها دو نفر (آیه‌الله میرزا ابوالقاسم فرسیو و آیه‌الله محمد غروی) از قانون اتحاد شکل مصون ماندند. این دو که مجتهد مسلم به شمار می رفتند و از شاگردان آیات عظام نائینی و اصفهانی بودند، از طلبه شدن جوانان استقبال می کردند و با وجود سطح بالای علمی که داشتند، صرف میر و مقدمات درس می گفتند. آیه‌الله غروی گفته بود:

«من تعهد دارم روزانه در خیابانها و بازار آمل قدم بزنم تا مردم بکلی روحانیت را

۱. مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۶، صص ۱۰۴ و ۱۰۵.

فراموش نکنند.»^(۱)

از دیگر روحانیون سرشناس این دوره می‌توان از آیه‌الله حاج شیخ مهدی مهدوی لاهیجانی معروف به حاج شیخ (لقبی که به خاطر برجستگی علمی از سوی مراجع عظام نجف مانند اصفهانی و نائینی به ایشان داده شد) یاد کرد. او که در سال ۱۳۱۶ شمسی به دنبال بیماری به ایران آمده و در لاهیجان اقامت گزیده بود، اولین سخنرانی روشنگرانه و هشدار دهنده‌اش را در بقعه آقا میر شهید در حالی ایراد کرد که حکومت دیکتاتوری رضاخان هرگونه فعالیتهای دینی را بشدت سرکوب می‌کرد.^(۲)

۱. رك: مجله حوزه، ش ۲۱، مرداد و شهریور ۱۳۶۶، مصاحبه با آیه‌الله حسن زاده آملی.

۲. روزنامه اطلاعات، ش ۱۹۷۲۹ (۹ مهر ۱۳۷۱)، ص ۱۱.

فصل چهاردهم

علما و روحانیون خراسان

۱-۱۴- آشنایی اجمالی با چهره‌های برجسته روحانیت مشهد

درمیان مناطق مختلف ایران از نقطه نظر پابندی به اعتقادات مذهبی، استان خراسان از ویژگی متمایزی برخوردار بوده است. بویژه شهر مشهد به واسطه وجود حرم مطهر امام هشتم شیعیان (ع) سابقه ممتدی در ایجاد مدارس دینی و تربیت طلاب دارد. در دوره مورد بررسی چهره‌های بسیار مهم و شاخص درمیان روحانیت ایران در این شهر می‌زیستند که کسانی چون آیه الله حاج آقا حسین قمی (مرجع تقلید خطه خراسان) آیه الله میرزا محمد آقازاده و برادرش میرزا احمد (فرزندان آخوند خراسانی) و آیه الله شیخ مرتضی آشتیانی (که سابقه فعالیت از دوران مشروطه در تهران داشت) را می‌توان ذکر کرد.

از نظرگاه روابط با رژیم پهلوی و دیدگاه علمای مشهد نسبت به شخص رضا شاه گفتنی است که آنان نیز همچون بسیاری از روحانیون و علمای شاخص این دوره از جمله مراجع مقیم عتبات، در ابتدا با توجه به تبلیغات شدید رضا خان و تظاهر و ریاکاری و احترام بی‌شائبه او به روحانیت، نظر نسبتاً موافق و مساعدی به او داشتند. مسلماً این اعتقاد براساس مصالح و منافعسی که در راستای تقویت يك حکومت ملی و شیعه در نظر گرفته می‌شده، قابل ارزیابی است. برای نشان دادن نمونه‌ای از تلاش روحانیون

مشهد در پیش از سلطنت رضا شاه به ارائه سندی به تاریخ ۸ دلو (بهمن) ۱۳۰۳ می‌پردازیم. در این سند که گزارش کنسولگری ایران در بصره است حاکی از «آمدن حاجی آقا حسین قمی به عتبات و بعضی اقدامات مضره او علیه دولت» است. به قرار این گزارش:

«مشارالیه از طرف آقای حاجی میرزا محمد آیه‌الله زاده خراسانی آمده و مشغول تهییج و تسمیم [مسموم کردن] افکار علماست... و از جمله انتقاداتی که بر دولت حاضره می‌نماید راجع به فوج پهلوی است و به طبقات اهل علم گفته است دولت می‌خواهد آیین زردشتی را در مملکت رواج و مذهب اسلام را ضعیف نماید.»^(۱)

این موضوع نشان می‌دهد که برخی از روحانیون مشهد مسائل سیاسی روز را دنبال می‌کردند و بویژه فرزندان آخوند خراسانی کاملاً در جریان امور سیاسی قرار داشتند. آیه‌الله میرزا محمد آقازاده در سال ۱۳۲۵ ق یعنی يك سال پس از صدور فرمان مشروطه به امر پدر به خراسان آمد و در دوره استبداد صغیر در استقرار مشروطه کوشید و بتدریج در خطه خراسان از مقام و موقعیت منحصر به فردی برخوردار شد. او علاوه بر تدریس فقه و اصول به رتق و فتق امور می‌پرداخت، تا حدی که اداره امور خراسان عملاً با او بود و منزلت محل حل و فصل مسائل و مشکلات و رفت و آمد بزرگان و پناهگاه و ملجاء گرفتاران قرار داشت. شهرت و قدرت آقازاده در مشهد به قدری بود که دولتیان امنیت خراسان را از او می‌خواستند.^(۲)

از ارتباطی که میان علمای مشهد و علمای عتبات وجود داشته^(۳) و بویژه در این دوران که فرزند بزرگ آخوند خراسانی یعنی آیه‌الله میرزا مهدی آیه‌الله زاده (۱۲۹۲-۱۳۶۴ ق) در نجف می‌زیسته، می‌توان تصور کرد که هر دو حوزه مشهد و نجف تقریباً نظر یکسانی نسبت به چگونگی برخورد با رضا شاه داشته‌اند. آیه‌الله آقازاده در مراسم تاجگذاری رضاشاه در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ حضور داشت و در قولی - که البته با اقوال دیگر اختلاف دارد -

۱. اشیدری، تاریخ پهلوی و زرتشتیان، ص ۵۱.

۲. عبدالحسین (مجید) کفائی. مرگی در نور، زندگانی آخوند خراسانی صاحب کفایه (تهران، زوار، ۱۳۵۹) ص ۴۱۴.

۳. به عنوان نمونه‌ای از قدرت آقازاده در خراسان نك: خاطرات سردار اسعد بختیاری، ص ۱۱۵.

۳. ازجمله هنگام مهاجرت علمای نجف به قم، اخوان آیه‌الله زاده تلگرافی به علمای مشهد ارسال داشتند و موضوع را اطلاع دادند. نك: خاطرات سردار اسعد بختیاری، ص ۹۵.

گفته شده که در این مراسم از ایشان خواسته شد که تاج سلطنت را بر سر رضا شاه بگذارد، اما آقا زاده از این کار خودداری کرد.^(۱) او پس از بازگشت به مشهد، بر طبق يك نقل قول، در خانه اش را بست، با اینکه بیرونی مفصلی داشت و همیشه بیشتر از بیست نفر محقق در آنجا کار می کردند و خودش حدود را جاری می کرد.^(۲) این نکته را می توان در راستای تحدید نفوذ روحانیون چندی پس از استقرار پایه های رژیم رضا شاه تلقی کرد. چهره دیگر روحانیت خراسان در این زمان آیه الله شیخ مرتضی آشتیانی بود و همانطور که پیش از این ذکر شد پس از واگذاری حکومت موقتی به رضا خان تلگراف تبریکی برای او فرستاد.^(۳)

۲-۱۴- واکنش روحانیون خراسان علیه بیانیه رئیس الوزرا

به دنبال انتشار بیانیه مخبر السلطنه در اول شهریور ۱۳۰۶ که امر به معروف و نهی از منکر را ممنوع می ساخت و روحانیون را شدیداً تهدید کرده بود، روحانیون مشهد ده روز بعد در تلگرافی به رئیس الوزرا اظهار داشتند:

«... ابلاغیه متحد المال ملاحظه، موجب تأسف گردید. چه اگر هیئت محترمه دولت اصول و فروع اسلامی را اول وظیفه خود دانسته بلکه آن را در عداد امور متوسطه فرض می فرمود این نحو منکرات اسلامی و نهایت شرعیه مملکت را فرامی گرفت و يك مشت اشخاص بیعلاقه به دیانت و مملکت که می توان گفت به سلطان اسلام هم علاقه ندارند به این ترتیب جری نمی شدند. یاللعجب در مملکت اسلامی در تحت سلطنت پادشاه اسلام پناه نهی از منکر و امر به معروف و ابلاغات دیانتی که از ضروریات دین اسلام و صریح قرآن مبین است ممنوع، ولیکن مبلغین ادیان منسوخه و مذاهب و مسالك مبتدعه با کمال آزادی مشغول تبلیغات بوده باشند. چنانچه ان شاء الله تعالی اولیای امور برحسب وعده قیام به وظیفه اسلامی خود نموده و از منکرات اسلامی ردع فرموده منکری باقی نخواهد ماند که دیگری به هر قصدی باشد در مقام منع و ردع برآید والا العیاذ بالله نسخ

۱. قیام گوهرشاد، صص ۱۵۵ و ۱۱۶ به نقل از حجة الاسلام علی محمد نجات.

۲. همان، ص ۱۱۶.

*. رك: فصل ششم.

۳. نك: امیر طهماسب، تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضاشاه کبیر، ص ۳۲۸.

حکم ضروری اسلامی غیرممکن خواهد بود ان شاء الله تعالی.»^(۱)

به این ترتیب علمای مشهد در نخستین رویارویی با رژیم، علاوه بر دفاع از وظایف خویش، مجموعه جریانه‌های ضد اسلامی را نیز مورد انتقاد قرار دادند. در این اعتراض، آنان متعرض مقام سلطنت نشدند.

تلگرافی که بیش از بیست تن از علمای مشهد در اعتراض به بیانیه مخبر السلطنه ارسال داشتند، در مرکز مایه نگرانی شد. رئیس الوزرا در پاسخ به علمای مشهد در ۱۴ شهریور ۱۳۰۶ تلگرافی به شرح ذیل ارسال کرد:

«جنابان مستطابان آقایان حجج اسلام و علمای اعلام - دامت افاضاتهم - تلگراف آقایان عظام راجع به ابلاغیه متحدالمآل [دریافت] و خیلی مایه تعجب گردید که اگر دولت نظر به حفظ انتظامات مملکتی خواسته است به وسیله متحدالمآل از بعضی بی‌نظمیها و آشوب طلبیها جلوگیری کند آقایان محترم چرا خود را در قضیه وارد کرده و به این طور مخابرات مبادرت می‌نمایند. البته وظیفه دولت که در تحت توجهات بندگان اعلیحضرت قویشوکت همایون شاهنشاه اسلام پناه - ارواحنا فداه - مسئول حفظ شعایر اسلام و [ناخوانا] انتظامات مملکت اسلامی است این است که در هر موقع از موجبات اختلال و اغتشاش و تحریکات اشخاصی که می‌خواهند در تحت عناوین مقدسه امنیت و آسایش عمومی را برهم زده و مقاصد مفسدت جویانه خود را اجرا نمایند و مصداق: «یقولون باقواهم ما لیس فی قلوبهم» هستند جلوگیری نماید و این [ناخوانا] که وظیفه دولت است نباید مایه سوء تعبیر گردیده و آقایان عظام را به این قبیل اظهارات تهییج کند. دولت نظر به مسئولیت بزرگی که در امور مملکت دارد به تکلیف خود خوب واقف است و در هیچ مورد از [ناخوانا] تکلیف خودداری نخواهد کرد. اولی این است که آقایان محترم به وظایف اصلیه خود پرداخته و مقام شامخی را که حایز هستند محفوظ بدارند.»

۱. سازمان اسناد ملی. شماره تنظیم ۱۰۳۰۰۳، پاکت ۳۱۵۷. اعلامیه فوق را کسانی چون آیه الله قمی، محمد نجفی، مرتضی بجنوردی، محمد قوچانی، حسن رضوی، احمد خراسانی، علوی بختیاری، مرتضی غروی، محمد رضوی، احمد حسینی، محمد حسین طهرانی، محمد هاشم، محمد سرابی، رضا حسینی، حبیب الله تبریزی، محمد رضا حسینی قوچانی، محمد تقی موسوی خراسانی، عبدالصمد تربتی، اسدالله موسوی، حسن رشتی، محمد حسن پائین خیابانی، رمضانعلی قوچانی، حسن حسینی یزدی و علی اکبر نهاوندی امضا کرده بودند.

به این ترتیب دولت سعی کرد با استفاده از اقتدار خود، علما را به دوری گزینی از سیاست بکشانند. علمای مشهد پس از دریافت پاسخ رئیس الوزرا تلگراف دیگری در ۱۹ شهریور ۱۳۰۶ ارسال داشتند:

«مقام محترم ریاست وزراء عظام - دامت شوكة نصره دین - تلگراف محترم جوابیه واصل، بدیهی است باید اولین وظیفه دولت اسلامی چنانچه اشعار فرموده [اید] رفع منکرات شرعیه و حراست نوامیس الهیه باشد، و لیکن متأسفانه [ناخوانا] اولیای امور خود را مصداق کریمه «لم تقولون مالا تفعلون» قرار داده و الا اگر بیانات رئیس محترم دولت را سایر افراد هیئت دولت نیز تعقیب و تبعیت می نمودند چگونه ممکن بود در مرکز اسلام احزابی جدید^(۱) [با] عناوین مختلفه برخلاف شریعت اسلام تشکیل و شیوع منکرات و قبايح در مرکز به حدی برسد که آن را صورتاً رفته رفته از ممالک اسلامی خارج نماید. اگر هیئت محترم دولت خدای نکرده اهمیت به دیانت اسلامی ندهد و مخالفت آن را العیاذ بالله منکر شمارند خوب است از شاهنشاه معظم اسلام متابعت نموده و آن [ناخوانا] را که از ابتدای تاجگذاری گوشزد خاص و عام و بیان امر فرموده نصب العین خود قرار دهند. یاللعجب در مملکت اسلامی با وجود چنین شاهنشاه معظم اول قائد اسلام هیئت دولت در امور معظم اسلامی فقط به الفاظ قناعت فرموده چنانچه خدای نکرده اولیای امور از این لامذهبیهای جمع قلیلی بی دیانت جلوگیری نفرموده، و رفع اضطراب و وحشت از قلوب مسلمین نکند به فضل خداوند عالمیان عز اسمہ و توجهات امام زمان - عجل الله وارواحنا فداه - خصوصاً با کمال امیدواری به علاقه مندی اعلیحضرت اقدس همایونی - خلدالله تعالی ملکه - به دیانت این دعاگویان دولت قاهره در دفاع از نوامیس الهیه خودداری نداشته هر نحو زحمتی را که تصور فرمایند در نهایت [ناخوانا] تحمل و سعادت خود را در آن می دانیم ان شاء الله تعالی.»^(۲)

لحن تلگراف دوم علمای مشهد بسیار شدید و بخصوص واکنشی علیه قدرت نمایی مخبرالسلطنه در تلگراف پیشین بود. دو تلگراف فوق اولین واکنش جدی روحانیون علیه تجددگرایی و اسلام ستیزی رژیم به شمار می رود و همانگونه که مشاهده می شود، هنوز

۱. مقصود حزب ایران نو بود که توسط تیمورتاش وزیر دربار تشکیل شده بود.

۲. مأخذ قبلی. بجز چند نفر، اکثر امضاکنندگان این تلگراف همان افراد تلگراف قبلی بودند.

برای علما محرز نشده بود که سیاستهای دولت مورد تایید شخص رضا شاه قرار دارد. لذا از سکوت و عدم صراحت او - البته تا این زمان - به عنوان حربه‌ای علیه دولت استفاده کردند و از رویارویی مستقیم با شاه خودداری شد. علاوه بر مشهد، تعدادی از علمای قوچان در تلگرافی که به رئیس الوزرا ارسال نمودند، یادآور شدند:

«ابلاغیه متحدالمآل ملاحظه، عموم ملت خاصه روحانین از مقام مقدس ملوکانه و سایر اولیای امور ترغیب ترقیات مملکت و قوانین دیانتی دارند. بحمدالله تاکنون عملیات هیئت دولت مایه امیدواری بوده و از سلسله روحانین راجع به این قسمت مخالفتی صادر نشده بلکه صمیمانه ساعد بوده‌اند، ولی اشخاصی که ابداً علاقه به عالم اسلامیت ندارند و اصرار در شیوع آزادی و امحای قوانین مقدسه اسلامی دارند به مقصد خود نایل نخواهند شد.»

در پاسخ به تلگراف علمای قوچان، رئیس الوزرا تأکید کرد:

«رجوع به تاریخ بفرمایید. همیشه در عالم حرفهایی در اطراف عقاید بوده است، امروز هم هست، من بعد هم خواهد بود. از صدر اسلام تا امروز همه وقت اختلاف کلمه در جامعه بوده است، ربطی به سیر و سلوک دولت ندارد و بحمدالله در سایه توجهات اعلیحضرت قویشوکت پهلوی - ادام الله دولته - اسلام در نهایت شوکت است و کارکنان دولت هم مشغول به ترویج و اعلای شعایر. نباید آقایان هیچگونه تزلزل و توهم به خاطر خود راه بدهند.»^(۱)

لحن پاسخ مخبرالسلطنه نشان از عقب نشینی دولت در اولین مرحله ایجاد محدودیت برای علما دارد. در این زمان در واقع اقدامات دولت از سوی تجددگرایانی چون تیمورتاش راهنمایی می‌شد و مخبرالسلطنه صرفاً مجری اوامر بود. اما ویژگیهای مذهبی او نسبت به افرادی اعتقادی چون وزیر دربار، به رژیم امکان داد تا با تزویر از سیاست دولت دفاع کند. اما از آنجا که واکنش علیه بیانیه اول شهریور در شهرهای بزرگ بسیار گسترده بود، ظاهراً به علمای این شهرها بویژه مشهد اجازه داده شد همچنان امر به معروف و نهی از منکر را انجام دهند.

۱. مأخذ قبلی.

۱۴-۳- علمای خراسان و مهاجرت علمای اصفهان به قم

به دنبال آغاز روند تجدیدگرایی و اقدام دولت در عملی ساختن تز جدایی دین از سیاست که بیانیه اول شهریور ۱۳۰۶ مخبرالسلطنه حاکی از آن می‌کرد، علمای خراسان هرچند به این بیانیه اعتراض کردند، اما درصدد برآمدند وحدتی میان علمای برخی نقاط ایران به عمل آورند. از این رو با علمای اصفهان که در این زمان پرشورتر از سایر نقاط ایران به بهانه قانون نظام اجباری به مخالفت با حکومت برخاسته بودند، در ارتباط بودند و به دنبال مهاجرت علمای اصفهان به قم، نمایندگانی از روحانیون دو منطقه اصفهان و خراسان به گفتگو با روحانیون سایر مناطق ایران پرداختند. گزارشی که سرهنگ درگاهی رئیس کل نظمیه از اقدامات علمای خراسان در همدان کرده، حکایت از ترس و واهمه حکومت از اتحاد علما در هنگام مهاجرت علمای اصفهان به قم دارد. در این گزارش که تاریخ ۲۰ مهر ۱۳۰۶ را دارد، آمده است:

«...در تعقیب معروضات سابقه راجع به مراسلاتی که هیئت علمیه مشهد جهت علمای ولایات فرستاده‌اند... از نظمیه همدان به وسیله نظمیه ناحیه غرب (کرمانشاهان) راپورت می‌دهند در اوایل ماه جاری کلیه علمای همدان در منزل آقا محمد [ناخوانا] برای جواب دادن مراسله هیئت علمیه مشهد جمع شده و مذاکراتی مبنی بر اتحاد کلیه علما و جلوگیری از منهیات شرعیه که باید به دست دولت باشد نموده، چون در آن مجلس موفق به جواب مراسله مشهد نشدند موقوف به جلسه دیگر نمودند. مجدداً چند روز بعد در منزل حاج میرزا عبدالوهاب اجتماع نموده و کلیه علما حاضر شده، پس از مذاکرات قرار دادند که هیئت علمیه [ای] در همدان تشکیل و کلیه علما با هم متحد و جدیت نمایند که بین علمای ایران اتحادی ایجاد شود و جواب مراسله مشهد را هم در روی همین زمینه تهیه نمایند.»^(۱)

در سند دیگری به راپورت نظمیه مبنی بر مجالس علمای همدان برای پاسخ به مراسلات هیئت علمیه مشهد اشاره شده که هدف از آن اتحادی بین عموم علمای ایران به منظور اجرای مقررات مذهبی و جلوگیری از منهیات و ایجاد هماهنگی برای اقدامات مشترك بوده است. در حاشیه این سند اظهار نظر شده که اتحاد بین این آقایان صورت پذیر نیست.

۱. مأخذ قبلی.

گزارش دیگری توسط محمود جم به وزارت داخله و رئیس الوزرا در تاریخ ۲۶ مهر ۱۳۰۶ حاکی است:

«...چندی است هیئت علمیه اصفهان و علمای خراسان اقداماتی در کرمان می‌کنند که زمینه اتحادی بین علما فراهم سازند. اخیراً نوشتجاتی هم به علمای درجه اول کرمان در این خصوص نوشته و آنها را دعوت به دخول این اتحاد کرده‌اند. آنچه استنباط می‌شود این اقدامات علما در ظاهر برای حفظ دیانت اسلامی ولی در باطن برای حفظ نفوذ شخصی و بر ضد اقداماتی است که در ترقی اجتماعی مملکتی از طرف دربار و دولت اعلیحضرت پهلوی می‌شود. اشتهاار تشکیل حزب ایران نو کلیه آخوندها و مرتجعین ایرانی را به وحشت انداخته که مبدا ترتیباتی پیش بیاید که نفوذ آنها از بین برود. متأسفانه بعضی از عناصر دیگر مملکتی هم که ذاتاً جزء مرتجعین نیستند ولی موجودیت خودشان را با این پیش آمدها از نقطه نظر سیاسی در خطر می‌بینند این آتش ارتجاع را دامن می‌زنند. به وسایلی در کرمان اقدام نمودم که آقای آیه‌الله کرمانی و دیگران در این زمینه‌ها داخل نشده جواب رد بدهند و یا اینکه اقدامی نکرده موضوع را مسکوة عنه بگذارند، همینطور هم وعده دادند. ضمناً گوشزد آقایان هم نمودم که دولت در هیچ مورد اجازه نخواهد داد به کارهایی دست زده شود که امنیت عمومی متزلزل و اسباب زحمت رعایای [ناخوانا] و ساکت اعلیحضرت فراهم گردد. چند فقره نوشتجاتی که از علمای خراسان و اصفهان به عنوان آیه‌الله کرمانی و دیگران رسیده بود به دست افتاد، سواد آنها برای اطلاع خاطر محترم تقدیم می‌گردد.»

همانگونه که گفته شد اقدام علمای مشهد در برقراری اتحاد میان علمای سراسر ایران که همزمان با قیام علمای اصفهان و مهاجرت آنان به قم بود، دولت را به طور جدی به تکاپو انداخت. دولت چنان تحت فشار قرار گرفت که با روحانیون برخی شهرها تماس برقرار کرد و آنان را در اقدام به امر به معروف و نهی از منکر آزاد گذاشت.

این اقدامات دولت با تزویر مخبر السلطنه و نیز تکرار احترامات نسبت به روحانیون از سوی رضا شاه قرین بود. والیان حکومت بویژه به دست و پا افتادند تا از پیوستن روحانیون به متحصنین قم جلوگیری کنند. این درحالی بود که دولت با علمای مهاجر اصفهان نیز در گفتگو و چانه زنی بود. به نظر می‌رسد والیان و حکام دولت توانستند در وظیفه خود موفق

شوند. گزارش زیر به تاریخ ۱۶ آذر ۱۳۰۶ حکایت از عقب نشینی علمای مشهد از مواضع بسیار جدی آنان در مدت کوتاهی پیش از این دارد:

«... با حضور والی ایالت با آقا زاده و آشتیانی و قمی متجاوز از سه ساعت آنچه مقتضی بود مذاکرات لازمه نموده بالتبجیه قرار شد تلگراف سختی به شیراز مخابره و سواد آن را بدهند، والی به عرض خاکپای جواهر آسای همایونی - ارواحنا فدا - برسانند تا در صورتی که رأی مبارک علاقه گرفته اجازه مرحمت فرمایند از مجرای مربوطه مخابره شود. سواد تلگراف به قم و شیراز و نجف هم از آنها گرفته شد رمزاً مراتب به عرض رسیده تا هر طور امر جهان مطاع صادر گردد اطاعت شود. بطوری که به عرض رسید کتبی هم سخت به نمایندگان خودشان نوشته تعلیماتی داده اند که اگر آقایان موافقت نکنند نمایندگان علمای خراسان رجعت نمایند. با اقداماتی که شده است آقایان حاضر برای هرگونه مساعدت و فداکاری شده، ضمناً استدعایی که دارند این است به هر نحو مقتضی باشد از طرف قرین الشرف بندگان اعلیحضرت اقدس شهریار - ارواحنا فدا - نسبت به متوفقین قم اظهار مرحمتی بشود که با استظهار کامل مراجعت نمایند، حتی حاجی آقا حسین قمی داوطلبانه حاضر شده به قم برود و آنها را به اصفهان ببرد و در صورت تصویب به شیراز نیز مسافرت نموده آنجا نیز اقدامات مؤثر بنماید.»^(۱)

به این ترتیب علمای مشهد که با آغاز اجرای تز جدایی دین از سیاست، مهمترین مخالفت را از خود بروز داده و همزمان با علمای اصفهان، علیه رواج منهیات شرعی در صدد ایجاد اتحاد سراسری علمای ایران برآمدند، به دلایلی نتوانستند به مقاومت ادامه دهند. اقتدار دولت که در این زمان با تزویر شاه و رئیس الوزرا همراه بود و نیز همراهی نکردن برخی روحانیون و حتی همکاری معدودی از آنان با دولت از دلایل این ناکامی به شمار می‌روند.



روابط علمای مشهد با رضا شاه براساس احترام متقابل تا چندی ادامه داشت و شاه نیز همه ساله سفری به خراسان می‌کرد و نسبت به امام هشتم (ع) به لحاظ همنام بودن

۱. سازمان اسناد ملی ایران، شماره تنظیم ۵-۱۱۶۰۰۱، پاکت ۸۹.

اظهار ارادت می‌ورزید. گفتنی است در هنگام حضور شاه در حرم ثامن الائمه (ع)، آیه‌الله قمی از شرکت در مراسم استقبال از شاه خودداری می‌کرد. از جمله يك بار به علت همزمانی سفر شاه با ایام عزاداری ماه محرم، برخی از علما مخصوصاً آیه‌الله قمی با تزیین و چراغانی شهر مخالفت کردند و در هنگام ورود به حرم، با آنکه جمعی از علما از جمله میرزا محمد آقازاده و میرزا احمد برادرشان و شیخ مرتضی آشتیانی حضور داشتند، آیه‌الله قمی از این کار امتناع ورزید.^(۱)

به نظر می‌رسد دیدگاه مثبت روحانیون مشهد نسبت به رضا شاه پس از چندی تغییر یافته باشد. این تغییر را در میان سایر علمای داخل و خارج ایران نیز می‌توان سراغ گرفت. زیرا پس از مدت کوتاهی مشاهده کردند که سیاستهای تجددگرایانه به اسم اصلاحات نه تنها روحانیون را از نفوذ سیاسی - اجتماعی و فرهنگی ساقط می‌سازد که هدم و نابودی احکام شریعت را نیز به دنبال خواهد آورد. لیکن به دلیل حساسیت اوضاع و احتمال بروز فتنه و فساد و سوءاستفاده دشمنان خارجی و دلایل دیگر، آنان قادر به رویارویی قهرآمیز با رژیم نبودند. البته نمی‌توان تمامی اقدامات و عملکرد روحانیون مشهد را یکسان و شبیه به یکدیگر دانست، کما اینکه در جریان تشدید سیاستهای ضد ملی و غیر اسلامی که در سال ۱۳۱۴ به اوج خود رسید، واکنش یکسانی از سوی مجموعه روحانیون مشهد صورت نگرفت، ولی عاقبت و سرنوشت آنان چیزی بجز تبعید نبود.

۴-۱۴- قیام گوهرشاد و نقش روحانیون

مقدمات:

از ابتدای سال ۱۳۱۴ تبلیغات در جهت کشف حجاب با برپایی جشنهایی با حضور مقامات بلندپایه کشور آغاز شد و در اولین قدم علی‌اصغر حکمت در جشنی به این منظور در شیراز در تاریخ ۱۳ فروردین ۱۳۱۴ حضور یافت که منجر به اعتراض حسام‌الدین

۱. خاطرات سردار اسعد بختیاری، صص ۱۸۶ و ۱۸۷. در مورد عدم حضور آیه‌الله قمی در مراسم استقبال از رضا شاه قول دیگری نیز وجود دارد به این نحو که پس از صدور فرمان سربازگیری در سراسر کشور، آیه‌الله قمی به شاه پیغام داد که تا نظام وظیفه را در مشهد و قم معاف نکند، به حضورش نخواهد آمد. شاه در ابتدا پذیرفت لیکن بعدها از قول خود سرباز زد. نک: مکی، تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴، ص ۱۳۴ به نقل از مجله ترقی.

فال اسیری گردید. همچنین گفته شده که همزمان با این برنامه، در مشهد نیز در دبیرستان فردوسی جشنی برپا شد که رضا شاه در آن شرکت کرده و به والی خراسان دستور داد که در مراسم استقبال از او، دختران بی حجاب شرکت کنند. این امر موجب نگرانی شدید علما و مردم شد و آیه الله قمی طی تلگرامی انزجار خود را از این موضوع ابراز کرد. شاه در پاسخ اظهار داشت که این کار بدون اطلاع او بوده و حتی شخصاً رئیس شهربانی مشهد را مورد ضرب و شتم قرار داد.^(۱)

به این ترتیب تا این زمان در نزد برخی از روحانیون هنوز این موضوع مسجل نشده بود که آیا رضا شاه از برنامه های کشف حجاب حمایت می کند یا نه؟ کما اینکه فال اسیری نیز در سخنان خود خطاب به مردم شیراز گفته بود که اعلیحضرت راضی به این قضایا نیستند.^(۲) از این رو در مراسم جشنی که در تهران برپا گردید حکمت وزیر معارف تصریح کرد که اقدامات انجام گرفته در شیراز خودسرانه نبوده و رأی شاه است که کشف حجاب باید صورت پذیرد. به گفته آیه الله سید عبدالله شیرازی اخبار مربوط به این موضوع که در روزنامه درج شده بود به مشهد رسید و مقارن با آن آیه الله قمی نطقی ایراد کرده و گریسته و گفته بودند اسلام فدایی می خواهد و بر مردم است که قیام و عمل کنند و من حاضرم فدا شوم.^(۳) به دنبال سخنان ایشان، علما و اصناف مشهد با مخابره تلگرافهای شدیداللحنی، مراتب خشم و انزجار خود را از این اقدام ضد اسلامی ابراز داشتند.^(۴) از ابتدای خرداد ۱۳۱۴ که موضوع تغییر کلاه مطرح شد، نگرانی از اجرای این برنامه ها تلاطمی در مشهد به وجود آورد. البته استعمال کلاه شاپو در مشهد همچون تهران سابقه بیشتری از سایر نقاط داشت. به گفته عیسی صدیق:

«پس از بازگشت از ترکیه، رضا شاه دستور داد در شبکه چوها در مشهد و سپوران در تهران کلاه تمام لبه (فرنگی) بر سر گذارند».^(۵)

اما ظاهراً این موضوع شیوع چندانی نداشت. به هر حال، به دنبال انتشار دستورالعمل

۱. نك: یادواره آیه الله العظمی شیرازی، ص ۷۲.

۲. قیام گوهرشاد، ص ۱۴۱.

۳. همان، ص ۱۴۲ و نیز: یادواره آیه الله العظمی شیرازی، ص ۷۷.

۴. یادواره آیه الله شیرازی، پیشین.

۵. صدیق، یادگار عمر، ج ۲، ص ۳۰۵.

استعمال کلاه تمام لبه، خشم و انزجار مردم مشهد از اقدامات دولت که هر چند صباحی با زور و اجبار به اعتقادات ملی و مذهبی آنها بی‌اعتنایی می‌کرد، طاقتفرسا شد. آنان با تجمع در منازل علما و روحانیون مشهد همچون قمی، آقازاده، آشتیانی و سید یونس اردبیلی (از روحانیون برجسته آذربایجان که تازه وارد مشهد شده بود) نارضایی خود را اعلام داشتند و از آنان خواهان چاره‌جویی شدند. روحانیون که خود از روند اقدامات اسلام‌ستیزانه و ضد ملی رژیم به تنگ آمده و از سویی محل ارجاعات و تظلم‌خواهی مردم مسلمان واقع شده بودند، در این باره به مشورت و چاره‌جویی برخاستند. در این میان آیه‌الله قمی تصمیم گرفت به تهران مسافرت نموده و با رضا شاه گفتگو نماید.

۱-۴-۱۴- مهاجرت آیه‌الله قمی به تهران:

درباره این تصمیم آیه‌الله قمی احوال گوناگونی عنوان شده است. سید محمدعلی شوشتری که سلسله مقالاتی تحت عنوان اسرار حادثه مشهد در روزنامه اطلاعات پس از شهریور ۱۳۲۰ به چاپ رسانده در این باره می‌نویسد:

«مرحوم آیه‌الله قمی با اینکه فوق‌العاده متعصب در اجرای احکام شرع بود. در عین حال به هیچوجه حاضر نبود برخلاف امنیت رفتاری کند و یا اظهاری فرماید که منجر به آشوب گردد. او با بیان و نصایح، مراجعین را اسکات می‌نمود تا آنکه شخصاً اقدام نماید بلکه شاه و مرکز، تجدید نظر در دستور فرمایند. بدین مناسبت آقایان پاکروان (استاندار) و اسدی (نایب التولیه آستان قدس رضوی) را ملاقات و اظهار داشت من مناسب نمی‌دانم فعلاً در مشهد این امر اجرا شود؛ مردم را مخالف موضوع دیده‌ام. شما دو نفر به شاه عرض کنید چرا می‌خواهند ما را مستهلك در تنصّر فرمایند؟ مگر لباس دیگر نمی‌توان درست نمود و پوشید؟ آن دو نفر در جواب اظهار داشتند: ما نمی‌توانیم و جرئت هم نمی‌کنیم این مطلب را به شاه گزارش کنیم. چاره‌ای نیست باید امر مبارك بموقع اجرا گذارده شود.»^(۱)

احتمالاً عذر آوردن استاندار و نایب التولیه موجب شد تا آیه‌الله قمی به فکر مکاتبه یا ملاقات با شاه بیفتد. آیه‌الله سید عبدالله شیرازی می‌گوید يك روز در جلسه منزل آیه‌الله قمی به ایشان گفتم: شاه گوشش از تلگراف پُر است، اگر اثری داشته باشد شما حرکت بکنید به

۱. ادیب هروی، حدیقه‌الرضویه، ص ۲۸۲.

تهران و به او بگویند من همان کسی هستم که هر وقت شما به مشهد می‌آمدید و استاندار از من دعوت می‌کرد، من حاضر به ملاقات با شما در حرم نبودم، ولی حالا با پای خودم آمدم به تهران که شما دست از این کار (بی‌حجابی و...) بردارید. ایشان تصدیق کردند و به واسطه همین حرف مصمم به حرکت شدند.^(۱)

از طرف دیگر گفته شده که مسافرت آیه‌الله قمی به لحاظ فشار پاکروان بوده که به وی ابلاغ می‌کند: «چون دولت تصمیم جدی راجع به موضوع کلاه و غیره دارد ماندن شما در مشهد صلاح نیست.» و ایشان هم با این تصور که اقامتشان باعث فتنه و آشوب نشود پس از استخاره در روز ۳۰ ربیع الاول بدون تظاهر به تهران عزیمت کردند.^(۲)

چنانچه این موضوع حقیقت هم داشته باشد تعارضی با ابتکار فردی آیه‌الله قمی در سفر به تهران ندارد. از قول فرزند آیه‌الله قمی گفته شده که پدرش گفته بود: «حاضرم بروم تهران و به رضا شاه التماس کنم کشف حجاب نکند و از اتحاد شکل اجباری مردم منصرف شود. در این راه یا به نتیجه می‌رسم و یا به زندان می‌افتم و یا کشته می‌شوم.» این درحالی بود که با اطلاع یافتن آقازاده و آشتیانی از موضوع، آن دو با آیه‌الله قمی ملاقات نموده و اصرار کردند از این سفر منصرف شود [زیرا] که فایده‌ای ندارد. ولی ایشان پاسخ می‌دهد: «لحظه سکوت نیست. حتماً باید بروم و هر چه بادا باد!»^(۳)

درباره سفر آیه‌الله قمی همچنین قولی از شیخ محمد تقی بهلول وجود دارد مبنی بر اینکه ایشان با رضا شاه تلفنی صحبت کرد که در وقت تاجگذاری به ما قول دادی اقدامی علیه شریعت نکنی. رضا شاه انکار کرده بود که کشف حجاب کرده و گفته بود خودتان بیایید تهران و مشاهده کنید و بدین وسیله ایشان را کشید به تهران و محبوس کرد.^(۴)

آخرین نکته در این باره آنکه اسدی (نایب التولیه) نیز پیش از سفر به خدمت ایشان رسیده بود^(۵) و احتمالاً او نیز مشوق این سفر بوده است. به هر حال آیه‌الله قمی پیش از حرکت از آیه‌الله شیرازی خواستند به علمای شیراز و اصفهان تلگراف کنند که از ورود ایشان

۱. قیام گوه‌ر شاد، صص ۱۴۲ و ۱۴۳ و نیز: یادواره آیه‌الله شیرازی، ص ۷۸.

۲. حدیقه الرضویه، ص ۲۶۸.

۳. دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۲، ص ۱۶۳.

۴. مصاحبه بهلول با گروه تاریخ سیمای ج.ا.ا.

۵. قیام گوه‌ر شاد، ص ۱۰۰.

به تهران تجلیل کنند تا موضوع مؤثرتر باشد. لیکن از آنجا که تلگرافها سانسور می شد آیه الله شیرازی ناچار شد نامه هایی به روحانیون این دو شهر بنویسد و اقدام آنها هنگامی صورت گرفت که قضیه خاتمه یافته بود.^(۱) بعلاوه پس از حرکت آیه الله قمی، تجار و طبقات مختلف مشهد تلگرافاتی خطاب به شاه ارسال داشته و مطالب آیه الله قمی را زبانهال عموم مسلمین و اهالی خراسان عنوان کردند، ولی شهربانی امضاکنندگان تلگرافها را که عده زیادی هم بودند، توقیف و از مخابره تلگرافها جلوگیری کرد.^(۲) همچنین گفته شده که آیه الله قمی پیش از حرکت چند تن از وعاظ مشهد (شیخ مرتضی عیدگامی، شیخ مهدی واعظ و حاج محقق) را خواست و به آنان گفت: «من می روم و شما مراقب باشید و اگر بنا شد شما باید وظیفه دینی خود را انجام بدهید.»^(۳)

حرکت آیه الله قمی به تهران از نظر مردم و متدینین مشهد حایز اهمیت فراوانی بود. ایشان مرجع تقلید اکثر مردم مشهد و خراسان بود،^(۴) از این رو توصیه های ایشان به عنوان يك وظیفه و تکلیف شرعی برای بسیاری از مردم و حتی روحانیون مطرح بود. به عنوان نمونه از شیخ عباسعلی محقق واعظ خراسانی که از روحانیون دستگیر شده در قیام گوهرشاد است نقل شده که از آن جهت در این جریان وارد شد که «آقای قمی رهبر آن بود و او هم نایب امام زمان».^(۵) اطلاع مردم از محاصره منزل ایشان در شهرری مهمترین علت تجمع اعتراض آمیز در مسجد گوهرشاد بود. ازسوی دیگر فقدان آیه الله قمی در مشهد از این نظر که در بحبوحه آشوب لازم بود تا کسی به عنوان فصل الخطاب با تدبیر و مصلحت اندیشی حرف آخر و نهایی را بر زبان جاری سازد، حایز اهمیت است و خلاء رهبری در این رویداد کاملاً بارز و آشکار است.^(۶)

نکته دیگری که در اقدام آیه الله قمی شایان دقت است آنکه عدم شناخت نسبت به رژیم رضا شاه و قدرت اهریمنی او از یکسو و نیز ناآشنایی با چگونگی اقدامات و ارزیابی

۱. مأخذ قبلی، ص ۱۴۳.

۲. ادیب هروی، حلیقه الرضویه، صص ۲۶۷ و ۲۶۸.

۳. قیام گوهرشاد، ص ۱۸۱.

۴. همان، ص ۹۹ و نیز: حلیقه الرضویه، ص ۲۸۲.

۵. قیام گوهرشاد، ص ۱۸۶.

۶. همان، صص ۲۴۷ و ۲۴۸. مهدی عبدخدایی به این موضوع اشاره کرده است.

دقیق امکانات برای مبارزه یا مقابله با رژیم از سوی دیگر، موجب شد تا از سفر ایشان به تهران بهره‌برداری لازم صورت نگیرد. آیه‌الله قمی براساس آنچه که بعدها برای آیه‌الله شیرازی نقل کرده: «در فرودگاه استخاره کرد که به سعدآباد و نزد شاه برود یا نه و چون بد آمد در باغ سراج الملك در شاه عبدالعظیم مقیم شد.»^(۱) در روزهای اول ورود ایشان افشار مختلف مردم، تجار و روحانیون از جمله آیه‌الله کاشانی به دیدار وی شتافتند و حتی شبها در صحن حضرت عبدالعظیم نماز جماعت اقامه می‌کردند، ولی کم نماز را به دستور دولت موقوف و منزل ایشان را محصور کردند تا جایی که قوت و غذا از خارج به زحمت به ایشان و همراهانشان می‌رسید.^(۲)

نظامیان نه تنها از ورود مردم نزد ایشان جلوگیری کردند بلکه از ملاقات آقایان امام جمعه خونی و بهبهانی با او نیز ممانعت به عمل آوردند.^(۳) گفته شده که آیه‌الله قمی شرحی به دربار نوشت و درخواست ملاقات با شاه را کرد ولی پذیرفته نشد.^(۴)

هر چند که نمی‌توان وضعیت آیه‌الله قمی را دقیقاً درک کرد و گونه دیگر برخورد وی را از نظر عواقب و نتایج آن پیش بینی کرد، لیکن آنچه که در ظاهر امر به ذهن می‌رسد از دست دادن فرصت و زمان با انجام استخاره بود. این موضوع نمایانگر آن است که آیه‌الله قمی بیشتر از آنکه يك فرد سیاسی باشد يك مرجع مذهبی بود. اقدام او هر چند ناشی از تدبیر و تعصب شدید بود، ولی از نتیجه آن دچار شك و تردید شد. درواقع امر يك حالت قضا و قدری در اقدام وی و برخی دیگر از روحانیون در این دوره مشاهده می‌شود.

آیه‌الله قمی از پایگاه و موقعیت خود در نزد مردم خراسان آگاه بود، با این حال به علت عدم بروز فتنه و آشوب و ریختن دماء مسلمین از مشهد خارج شد. اما از مقام و موقعیت او آنچنان که لازم بود استفاده نشد و حرکت قهرمانانه او صرفاً به اقامت در شهرری به انزوای کامل منجر گردید. مقایسه حرکت آیه‌الله قمی با حرکت حاج آقا نورالله اصفهانی

۱. مأخذ قبلی، ص ۱۴۳. درباره محاصره منزل آیه‌الله قمی همچنین نك: دوانی، پیشین، صص ۱۵۹ و ۱۶۰.

۲. قیام گوه‌رشاد، پیشین.

۳. خاطرات صدرالاشراف، ص ۳۰۳ و نیز: حدیقه الرضویه، ص ۲۶۷.

۴. خاطرات صدرالاشراف، پیشین.

ضعفها و معایب حرکت روحانیون را بهتر روشن می‌سازد. حاج آقا نورالله با وجود سابقه طولانی مبارزات سیاسی که از دوران مشروطه داشت و از موقعیت بسیار بالایی در اصفهان و بلکه ایران برخوردار بود، ولی در مبارزه با رضا شاه به تنهایی اقدام نکرد و به همراه قریب به اتفاق روحانیون برجسته و تراز اول اصفهان به قم مهاجرت کرد و حتی برای پیشبرد هدف با ارسال نمایندگانی از روحانیون مختلف داخل و خارج ایران مساعدت طلبید. با این وجود، قدرت رژیم رضا شاه آنچنان بود که قیام حاج آقا نورالله را ناکام گذاشت. این درحالی بود که اقدام آیه الله قمی هشت سال پس از آن قیام و در زمانی که استبداد رضا شاهی به اوج خود رسیده بود صورت گرفت. مخالفت کسانی چون آقا زاده و آشتیانی با مسافرت ایشان حاکی از پیش بینی عدم موفقیت این عمل در نزد روحانیون بلند پایه داشت. از آیه الله بروجرودی نیز نقل شده که اگر آقای قمی با من مشورت می‌کرد، می‌گفتم این کار را نکن، اینگونه نباید با دولت مقابله شود.^(۱) با تمام این تفصیل نمی‌توان به صرف نقایص يك اقدام آن را صرفاً عملی بی‌حاصل قلمداد کرد. عدم نتیجه این اقدام به بسیاری از شرایط دیگر بازمی‌گردد که ضعف تشکّل و انسجام روحانیت از مهمترین آنها بوده است و شاید آگاهی از همین موضوع آیه الله قمی را وادار به اقدامی یکنه نمود.

سرانجام پس از سرکوبی قیام گوهرشاد، نماینده‌ای از طرف رضا شاه به نزد آیه الله قمی آمد و پس از گفتگو قرار شد ایشان به عتبات عالیات بروند^(۲) و بعد از يك ماه که از توقف ایشان در تهران می‌گذشت در آخر ربیع الثانی یا اوایل جمادی الاول ۱۳۵۴ به همراه هشت تن از اعضای خانواده‌شان عازم عتبات شدند.^(۳) و این تبعید تا پس از شهریور ۱۳۲۰ ادامه داشت.

۱. مجله یاد، سال دوم، شماره پنجم، زمستان ۱۳۶۵، ص ۳۶.

۲. قیام گوهرشاد صص ۱۴۳ و ۱۴۴، گفتگوی نماینده شاه با آیه الله قمی از این قرار بود که فرد مذکور به ایشان گفت: آیا خبر دارید به خاطر حرکت شما هزار نفر در مشهد کشته شده‌اند؟ آیه الله قمی پاسخ داد هزار تا خیلی کم است، خیلی بیشتر از اینها باید کشته می‌شدند، چون من کسی بودم که هر وقت شاه به مشهد می‌آمد، اصرار می‌کردند من حاضر نبوم بروم، ولی حالا با تلگراف و اصرار خودم با خبر قبلی با پای خودم حرکت کردم. حتی یکی از روزنامه‌های مشهد حرکت مرا خبر داده بود، ولی اینجا مرا حبس کردند محصور کردند.

۳. حدیقه الرضویه، ص ۲۶۷ و دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۲، ص ۱۶۱.

۲-۴-۱۴- اقدامات روحانیون پس از مهاجرت آیه الله قمی:

به دنبال سفر آیه الله قمی به تهران (۸ یا ۹ تیر ۱۳۱۴) علمای مشهد تصمیم گرفتند جلساتی منعقد نمایند و پیرامون مسائل جاری کشور گفتگو کنند. این جلسات اکثراً در منزل آیه الله سید یونس اردبیلی برگزار می شد. علمای اطلاعیه هایی مردم را نسبت به منویات پلیس رژیم پهلوی آگاه کردند و آنها را به اعتصاب و تحصن در مسجد گوهرشاد فراخواندند.^(۱) آنها همچنین تصمیم گرفتند همگی در مسجد گوهرشاد تجمع کنند و هر روز یکی از روحانیون اوضاع و احوال جاری کشور را برای مردم بازگو نماید.^(۲) با تجمع مردم در این مسجد، روحانیون و وعاظ در سخنانی، اهمیت و ضرورت حجاب در اسلام را بیان نمودند. از گویندگان مذهبی که طی چند روز به ارشاد مردم پرداختند می توان به شیخ مهدی واعظ، شیخ عباسعلی محقق، شیخ علی اکبر مدقق و شیخ محمد قوچانی اشاره کرد. به طور نمونه یکبار شیخ محمد قوچانی در سخنانش گفت:

«ای مردم خواب نباشید، نشینید بگویند بینیم چطور می شود. این موضوع دنباله سختی دارد و تازه اول کار است، باید مبارزه کرد.»^(۳)

در این زمان با مطلع شدن مردم از محاصره منزل آیه الله قمی در شهرری جوش و خروش بیشتری در مشهد به وجود آمد. شهربانی مشهد دستور یافت تا طرفداران آیه الله قمی را دستگیر و یا تحت نظر قرار دهد و به دنبال آن پانزده تن از روحانیون از جمله حاج شیخ عباس قمی، حاج شیخ غلامرضا طبسی، شیخ مهدی واعظ خراسانی، حاج شیخ علی اکبر نهانودی و حاج محقق به شهربانی فراخوانده شدند.^(۴) در فهرست طرفداران آیه الله قمی، شیخ محمدتقی معروف به بهلول نیز قرار داشت که در این زمان در فردوس به سر می برد. از میان افراد فوق دو تن به نامهای شیخ غلامرضا طبسی و شیخ شمس نیشابوری تبعید شدند.^(۵)

۱. یادواره آیه الله العظمی شیرازی، صص ۷۹ و ۸۰.

۲. قیام گوهرشاد، صص ۹۹، ۱۳۳، ۱۴۵.

۳. همان، ص ۹۹.

۴. گفتگوی بهلول با سیمای ج.ا.ا.

۵. حدیقه الرضویه، ص ۲۶۷ و قیام گوهرشاد، ص ۲۸۵.

۱۴-۴-۳- ورود بهلول به مشهد:

در عصر چهارشنبه ۱۷ تیر ماه، بهلول که از دست مامورین در فردوس گریخته بود وارد مشهد شد.^(۱) دربارهٔ ورود او به مشهد، برخی از افکار توطئه یاب آن را مشکوک جلوه داده‌اند،^(۲) در حالی که به گفتهٔ برخی ورود او بنا به دعوت علما صورت گرفته بود،^(۳) هر چند که او در ذکر خاطراتش به این موضوع اشاره‌ای نکرده است.

بهلول پس از ورود به مشهد با مراجعه به منزل آیه‌الله قمی از محاصرهٔ ایشان در شهر ری مطلع شد، اما به محض ورود به حرم امام رضا (ع) توسط مامورین دستگیر شد.^(۴) وی با مظلوم‌نمایی درصدد برآمد تا توجه مردم را به خود جلب کند. در این زمان نواب احتشام رضوی که پیش از این معمم و دو ماه بود تغییر لباس داده بود با بهلول گفتگو کرد. او پس از مطلع شدن از محاصرهٔ آیه‌الله قمی، از تغییر لباس خود نادم شده به یکباره کلاه و کراوات خود را بر زمین کوبید و مردم را به رها نمودن بهلول از چنگ مامورین تشویق و تحریک کرد.^(۵) دربارهٔ نقش نواب احتشام رضوی نیز تردیدهایی صورت گرفته و برخی اقدامات او را به تحریک اسدی‌نایب التولیه آستان قدس دانسته‌اند.^(۶) بهلول نیز در شرح جزئیات قیام گوهرشاد، او را متهم به سازش با دولتیان کرده است.^(۷)

۱۴-۴-۴- آغاز رویارویی مردم با رژیم:

مردم پس از رها ساختن بهلول از دست ماموران، وی را با صلوات روی منبر معروف به منبر امام زمان (عج) نشاندهند و رئیس اطلاعات شهربانی را که قصد داشت تا از منبر

۱. قیام گوهرشاد، صص ۱۲۹ و ۲۸۵ و نیز: خاطرات سیاسی بهلول یا فاجعه مسجد گوهرشاد، ص ۵۲.

۲. قیام گوهرشاد، ص ۱۳۵، و نیز یادواره آیه‌الله شیرازی، ص ۸۱.

۳. قیام گوهرشاد، ص ۲۵۷.

۴. همان، ص ۲۸۵. درباره نحوهٔ دستگیری و برخورد شهربانی و آستان قدس با این موضوع نك: حقیقه‌الرضویه صص ۲۸۳ و ۲۸۴.

۵. قیام گوهرشاد، صص ۲۸۶ و ۲۸۷؛ خاطرات سیاسی بهلول، ص ۵۳ همچنین: حقیقه‌الرضویه، صص ۲۶۰ و ۲۶۱.

۶. قیام گوهرشاد، ص ۱۰۰.

۷. خاطرات سیاسی بهلول، صص ۶۶ و ۸۳.

رفتن او جلوگیری کند آنچنان مورد ضرب و شتم قرار دادند که کشته شد.^(۱) مردم مشهد که مدتها بود از رفتار نیروهای انتظامی و شهربانی رژیم رضا شاه خشمگین بودند به این ترتیب انزجار خود را از اقدامات حکومت بروز دادند، هر چند که این اقدامات آنان مقدمه رویارویی خونین با نظامیان شد. مردم همچنین خطیب مسجد که به اشاره میرزا طاهر متولی مسجد قصد جلوگیری از سخنرانی بهلول را داشت مضروب نمودند.^(۲)

بهلول که بنا به گفته خود با اقدامی غیرمنتظره روبرو شده بود از شلوغی و داد و فریاد مردم که با شعارهای «مرگ بر شاه، لعنت بر شاه، مرده باد پادشاه، زنده باد اسلام، لعنت بر بهایی و لعنت بر دشمن علما» همراه بود^(۳) استفاده کرد و پس از ساکت شدن مردم به آنان گفت:

«مردم خوب کاری نکردید، لازم نبود دست به زد و خورد بزنید. اگر به جای این کار می رفتید پیش رئیس شهربانی یا استاندار و خواهش می کردید، مشکلی پیش نمی آمد و می ترسیدند و مرا آزاد می کردند. اکنون کاری که نباید بشود شده و ما نباید نرمی نشان دهیم. یا حاج آقا حسین قمی را از زندان آزاد کرده و احکام اسلام را جاری می کنیم یا همه کشته می شویم.»

وی سپس به مردان سفارش کرد دسته دسته به خانه های خود بروند و پس از آماده کردن خرج و مخارج يك هفته برای خانواده شان، با هر اسلحه ای که دارند به مسجد بازگردند.^(۴) بنا به قول دیگری او به مردم می گوید: «من امشب نیامده ام برای شما سخنرانی کنم، بلکه آمده ام شما را برای فردا شب (شب جمعه) دعوت کنم که چند کلمه حرف دارم. البته هر کس را دیدید خبر کنید بیاید مسجد.» او سپس بدون واهمه راجع به اوضاع مملکت و کلاه فرنگی سخنرانی کرد.^(۵) همچنین گفته شده که او با این جمله که: «فردا فقط مردها (یعنی کسانی که دل و جرئت دارند) به مسجد بیایند» احساسات مردم را بشدت تحریک کرد.^(۶)

۱. مأخذ قبلی، ص ۵۸ و نیز: قیام گومرشد، ص ۲۲۸.

۲. حدیقه الرضویه، ص ۲۶۱.

۳. خاطرات سیاسی بهلول، ص ۵۹ و قیام گومرشد، ص ۲۸۸.

۴. همان، صص ۶۰ و ۶۱ و قیام گومرشد، صص ۲۸۸ و ۲۸۹.

۵. حدیقه الرضویه، ص ۲۶۲.

۶. قیام گومرشد، ص ۲۵۷.

با دقت در چگونگی رویداد مذکور روشن می‌شود که حادثه‌ای کوچک موجب غلیان خشم فروخته مردم شد و در این میان بهلول که واعظ جوانی بود و ۲۷ سال بیشتر نداشت^(۱) نتوانست مردم را به آرامش دعوت کند. ارزیابی او آن بود که با تهییج مردم، دولتیها را بترساند تا او را آزاد کنند، همانگونه که چنین تجربه‌ای را پیش از این در مواجهه با ماموران رژیم در شهرهای دیگر عملی ساخته بود. اما خود تصریح می‌کند که: «خواست خدا چیز دیگری بود!»^(۲)

ادامه ماجرا تقریباً بدون دخالت مآل اندیشانه علما صورت گرفت. در جلسه مشورتی روحانیون بنا به اظهار آیه‌الله شیرازی برخی معتقد بودند اگر بهلول منبر برود بهتر می‌تواند مردم را تهییج کند، اما او بدون اجازه علما منبر رفته بود.^(۳) در واقع عدم انسجام میان روحانیون و وعاظ باعث شد تا جریان امور به خودی خود پیش رود و برخلاف خواست روحانیون و حتی خود بهلول به درگیری خونین منجر شود. بهلول از روی عقیده اسلامی تصور می‌کرد اگر مردم در مسجد گوهرشاد که یکی از اماکن مقدس است تجمع کنند کسی یارای تعدی به آنها را ندارد و قطعاً به مطالب حق آنها ترتیب اثر خواهند داد.^(۴) این عقیده در نزد همگان اعم از روحانیون و مردم عادی نیز وجود داشت.^(۵) به دنبال آن مردم متدین مشهد با شور و علاقه خاصی که توأم با خشم و انزجار بود در مسجد تجمع کردند و نیز روحانیون و وعاظ سرشناس را با خود به مسجد بردند.^(۶)

در مسجد گوهرشاد درحالی که گفته شده گاه اتفاق می‌افتاد هفت هشت نفر روی منبر بودند، وعاظ و روحانیون برای مردم سخنرانی می‌کردند.^(۷) علاوه بر بهلول کسانی چون بحر العلوم قزوینی، شیخ محمد صاحب الزمانی، نواب احتشام رضوی، حاج محقق خراسانی و شیخ مهدی واعظ برای مردم سخنرانی می‌کردند. شب جمعه با دعا و مناجات

۱. مأخذ قبلی، ص ۲۹۰ و خاطرات سیاسی بهلول، ص ۵۹.

۲. خاطرات سیاسی بهلول، ص ۵۸.

۳. قیام گوهرشاد، ص ۱۴۵.

۴. حدیقه الرضویه، ص ۲۶۹.

۵. قیام گوهرشاد، ص ۱۳۴، همچنین نك: خاطرات صدرالاشراف، صص ۳۰۳ و ۳۰۴.

۶. قیام گوهرشاد، صص ۱۰۲، ۱۸۱، ۲۳۱ و نیز حدیقه الرضویه، صص ۲۷۰ و ۲۷۱.

۷. حدیقه الرضویه، ص ۲۶۳.

سپری شد و زد و خوردی روی نداد. احتمالاً مقامات لشکری و کشوری مشهد در مورد چگونگی برخورد با متحصنین مسجد گوهرشاد منتظر کسب تکلیف از تهران بودند.

با اذان صبح جمعه شیپور نظامی زده شد و از طلوع آفتاب نظامیان مسجد را محاصره کردند و از پیوستن سایر مردم به داخل مسجد جلوگیری نمودند. در این زمان متحصنین به رهبری بهلول درخواست نمایندۀ استاندار مبنی بر متفرق شدن جمعیت و گفتگو با استاندار و بیان تقاضاهای خود به دولت را رد کردند.^(۱) با هجوم مردم خارج از صحن برای پیوستن به داخل و جلوگیری نظامیان از این امر، درگیری میان دو طرف آغاز شد.^(۲) در این درگیری مردم موفق شدند چند قبضه سلاح از نظامیان به دست آورند.^(۳) بنابر گفته بهلول اگر در همین زمان قضیه تعقیب می شد احتمال زیادی داشت که نظامیان شکست بخورند، ولی از حال رفتن مصنوعی نواب احتشام مانع این کار گردید.^(۴)

دربارۀ تلفات درگیری صبح جمعه اقوال متعددی ذکر شده است. به روایتی ۱۵ مقتول و ۴۰ مجروح و بنا به قول دیگری ۸ مقتول و ۲۰ مجروح و نیز براساس گزارشی که به اسدی دادند ۱۵۰ مقتول و مجروح.^(۵) بنابر اظهار بهلول جنگ روز جمعه ۲۲ کشته و ۶۷ زخمی بجا گذاشته بود که ۸ نفر از کشته ها نظامی و دو نفر از آنها افسر بودند که یکی از آن دو به دست یکی از سربازان که سرپیچی از دستور کرده بود کشته شده بود.^(۶)

۵-۴-۱۴ - واکنش برخی از علما علیه بهلول:

مدتی بعد به بهلول اطلاع داده شد که يك هیئت هشت نفری خواستار مذاکره با او هستند. وی این موضوع را پذیرفت و به نزد آنان رفت. این تعداد شامل چهار روحانی از جمله چهره های سرشناسی چون آقا زاده و آشتیانی و دو روحانی از تهران و چهار تن از

۱. خاطرات سیاسی بهلول، ص ۶۴ و قیام گوهرشاد، ص ۲۸۹.

۲. قیام گوهرشاد، ص ۲۲۶ همچنین: حدیقه الرضویه، ص ۲۶۴ ماجرای درگیری صبح جمعه را از زبان یکی از شاهدان نقل کرده که به گونه ای اتفاقی رخ داده است.

۳. قیام گوهرشاد، پیشین و خاطرات سیاسی بهلول، ص ۶۵.

۴. خاطرات سیاسی بهلول، ص ۶۶.

۵. حدیقه الرضویه، ص ۲۶۴.

۶. خاطرات سیاسی بهلول، ص ۷۲.

مقامات کشوری و لشکری خراسان از جمله پاکروان (استاندار) اسدی (نایب التولیه) و احتمالاً مطبوعی (فرمانده لشکر شرق) و سرهنگ بیات (رئیس شهربانی مشهد) بودند. این گفتگو حایز اهمیت بسیاری است و نقشهای گوناگون روحانیون مشهد را در این ماجرا روشن می گرداند.^(۱)

به گفته بهلول، ابتدا آیه الله آقازاده سخت به وی تاخت و اقدام او را خدمت به کفر دانست و تأکید کرد اگر کوچکترین ضعف و اغتشاشی در قوای دولتی پیدا شود پنجاه هزار سرباز روس و انگلیس از مرز سرخس و زاهدان به ایران هجوم می آورند. آقازاده همچنین اظهار داشت که الحمدالله شاه مسلمان است و هیچ کاری برخلاف شرع نکرده و نمی کند. رفع حجاب و دیگر کارهای خلاف شرع به دستور شاه نبوده و اکنون که مطلع شده تمام خائنین را حبس کرده و قسم خورده که هیچ کاری برخلاف شرع و بدون اجازه مراجع تقلید نکند. در مورد وضعیت آیه الله قمی نیز آقازاده خاطرنشان کرد که ایشان زندانی نیستند و آزاد و محترم هستند و روز یکشنبه وارد مشهد می شوند. آقازاده اقدام بهلول را نفهمیده و ندانسته و بدون اجازه مراجع بزرگ قلمداد کرد و او را مسئول کشته و زخمی شدن مردم نامید. به گفته بهلول، آقازاده سپس لحن گفتارش را تغییر داد و گفت: شاه قول داده که عفو عمومی کند و هیچ کس را برای آنچه از دیروز تا حال واقع شده مجازات نکند و بخصوص شخص شما (بهلول) در امان بوده و در تبلیغات مذهبی آزاد هستید، ولی باید جمعیت را متفرق کنید و اسلحه هایی که گرفته اید به مامورین بازگردانید و شما امشب و فردا مهمان من باشید و بعد به هر جا می خواهید بروید.

این گفته های آقازاده که از سوی روحانیون و مقامات دولتی نیز تأیید می شد از سوی بهلول پذیرفته نشد. او به آقازاده گفت:

«شما حق ندارید به من امر بدهید. شما مگر مجتهد هستید؟ من غیر از آقا سید

ابوالحسن اصفهانی امر هیچ کس را رسمیت نمی دهم. پس دادن اسلحه و متفرق کردن

مردم غیر ممکن است و تا آیه الله قمی به مشهد نیایند جنگ را خاتمه نمی دهیم و اگر شما

از علما نبودید، ما همین ساعت به پادگان شهر حمله می کردیم، زیرا ما برای خدا

می جنگیم و خدا یار ماست و از تیرباران باکی نداریم. لیکن حاضر هستیم تا صبح

۱. مأخذ قبلی، صص ۶۸-۷۱ و نیز گفتگوی بهلول با سیمای ج.ا.ا.

یکشنبه دست از جنگ بکشیم. اگر روز یکشنبه آیه‌الله قمی آمدند و حرف شما راست بود، اختیار به ایشان واگذار خواهد شد و اگر نیامدند جنگ از سر گرفته خواهد شد.»

در مورد اقدام آیه‌الله آقا زاده و آشتیانی در ایجاد آرامش و متفرق ساختن مردم از مسجد می‌بایست توضیح داد که آنان اعتراض مردم را به حق می‌دانستند و به دنبال چاره‌جویی نیز بودند، اما از ایجاد آشوب که نتیجه‌ای بجز از بین رفتن مردم نداشت، نگران بودند.^(۱) آنان از عمق خشونت و لاقیدی رژیم رضا شاه مطلع بودند و هرگونه برخورد قهرآمیز با آن را به زیان مردم تلقی می‌کردند. این درحالی بود که متحصنین مسجد هیچ‌یک باور نداشتند که ممکن است با هجوم نظامیان و قتل عام مواجه شوند. در چنین موقعیت حساسی آیه‌الله آقا زاده و نیز آشتیانی به منظور حفظ دماء مسلمین بر خود فرض دانستند به هر نحو ممکن مردم را متفرق سازند. گفتگوی میان آنان و بهلول از این نقطه نظر قابل توجه است که مصلحت اندیشی‌های روحانیون بزرگی همچون آقا زاده از سوی يك واعظ جوان نادیده گرفته شد و جالب آنکه خشم و انزجار مردم به حدی بود که آنان با وجود سابقه‌آشنایی با آقا زاده، از بهلول پیروی می‌کردند. به دیگر سخن می‌توان گفت که اوضاع آنچنان متشنج بود که کسی جرئت نمی‌کرد مردم را به آرامش دعوت کند و برآستی جریان امور از دست همه رها شده بود.^(۲)

۴-۴-۱۴- توافقی بهلول با دولتیها:

بنا به اظهار بهلول چون هدف دولتیها از این ملاقات گرفتن مهلت بود با گفته‌های او موافقت کردند و توافقی به شرح زیر میان او و دولتیان صورت گرفت و يك طومار یا صورت مذاکره‌ای نوشته شد:

۱. البته موضعگیری آیه‌الله آقا زاده در پرده ابهام قرار دارد و ظاهراً ایشان معتقد به اصلاح از بالا و بدون دخالت مردم بوده است. گفته شده ایشان در ایامی که مردم به منزلشان مراجعه می‌کردند و باعث زحمتشان می‌شد، مدتی در منزل داماد خود ماندند تا اینکه تشنج کاهش پیدا کرد. نك: قیام گومر شاد، ص ۲۰۲.
۲. نمونه چنین حالتی را در آنجا می‌یابیم که وقتی در شب شنبه چند تن به منظور دستگیری بهلول اقدام کردند و او از جوانان خواهان حمایت از خود شد، یکی از جوانان از طرف خود و دوستانش به او اطمینان داد که اگر آیه‌الله قمی که جنگ برای رهایی او شروع شده به طرفداری دولت و برخلاف بهلول کار کند، او را با تیر می‌زنند. نك: خاطرات سیاسی بهلول، صص ۷۳ و ۷۴.

- ۱- از این ساعت تا صبح یکشنبه مسجد و اطراف آن در تصرف متحصنین باشد.
- ۲- دولتیها بدون اجازه آنها داخل حرم نشوند و متحصنین نیز به باقی شهر کاری نداشته باشند.
- ۳- در هیچ جای شهر مردم را به طرفداری از متحصنین نگیرند.
- ۴- متحصنین آزاد باشند برای کارهای شخصی خود به شهر بروند، لیکن اسلحه در شهر نبرند و داخل ادارات دولتی نشوند.

۷-۴-۱۴- تلگراف ۸ تن از علما به رضا شاه:

روحانیون مشهد که شاهد حمله نظامیان به صحن مطهر و مسجد گوهرشاد و کشته و زخمی شدن تعدادی از مردم بودند، درصدد چاره جویی برآمدند.^(۱) هشت تن از آنان تلگرافی را که توسط شیخ مهدی واعظ خراسانی تهیه شده بود^(۲) امضا کردند و خطاب به شاه ارسال داشتند. این افراد عبارت بودند از: آیه الله سید یونس اردبیلی، شیخ هاشم قزوینی، سید هاشم نجف آبادی، سید عبدالله شیرازی، سید علی اکبر خونی، حاج میرزا حبیب ملکی، سید علی سیستانی، شیخ آقا بزرگ شاهرودی و شیخ مرتضی آشتیانی.^(۳) محتوای این تلگراف این بود که در اثر کثرت مقتولین در صحن مقدس و ورود گلوله ها بر ایوان مطهره و بقعه منوره ازدحام مردم زیادتیر و اینجانبان را از منازل بیرون آورده اند و فعلاً در مسجد گوهرشاد هستیم و موقوف شدن بی حجابی و کلاه فرنگی^(۴) را خواستار شده بودند.^(۵)

۸-۴-۱۴- ادامه ماجرای تحصن مردم:

تزدیک ظهر جمعه، شهربانی درصدد دستگیری بهلول و احتشام رضوی برآمد، مردم ازدحام کرده آنها را از دست نظامیان رها ساختند. بهلول منبر رفته و غوغایی در مسجد به پا

۱. قیام گوهرشاد، ص ۱۴۵ اظهار نظر شیخ علی اکبر نهاوندی.

۲. همان، ص ۱۵۰.

۳. همان، صص ۱۵۱ و ۱۵۲.

۴. اصل: پهلوی.

۵. مأخذ قبلی، ص ۱۴۵.

شد. عصر جمعه نیز شیخ محمد صاحب الزمانی در سخنانی اظهار داشت:

«ما با کسی جنگ نداریم. ما می‌گوییم با يك مشت مسلمان نباید اینطور رفتار کنند.»
سخنان او به خارج از مسجد رسیده و طرفدار پیدا کرد و جلوی تیراندازی گرفته شد.^(۱)
کشتار صبح جمعه موجب بیم و هراس مردم شد و لذا در شب شنبه که اوضاع آرام بود تعداد نسبتاً کمی در مسجد بودند. در این شب نیز وعاظ به سخنرانی پرداختند. بعضیها خیلی تند حمله به شاه و دولت می‌کردند، بعضیها ملایمتر و یکی از آنها دوپهلوی و بالاخره آخر صحبتش این بوده که شاه و دولت هم مسلمان‌اند و ما تلگراف زدیم و درخواست کرده‌ایم که عمل بی‌حجابی صورت نگیرد و ان‌شاءالله جواب می‌دهند.^(۲) بهلول نیز ضمن دعوت مردم به آرامش می‌گفت:

«با تهران تماس گرفته شده، باید حجاب را از ملکه آفاق (ملکه مادر) - که در آن وقت حجاب را برنداشت بود - آموخت.»^(۳)

شیخ مهدی واعظ در سخنانش گفت:

«ما با کسی طرف نیستیم. ما می‌گوییم چرا عرایض و تلگرافات ما را به شاه

نمی‌رسانند. ما به شاه تظلم نکنیم به چه کسی روی بیاوریم.»

شیخ عباسعلی محقق نیز در همین زمینه اما با کلماتی تندتر به انتقاد از کلاه تمام لبه پرداخت.^(۴) در این شب اسدی چند نفر از دربانها را فرستاد که بهلول را از منبر پایین بکشند، ولی موفق به این کار نشدند. بویژه برخی از جوانان متعصب حمایت کامل خود را از بهلول اعلام نمودند.^(۵)

۹-۴-۱۴ - فرمان رضا شاه مبنی بر سرکوبی مردم:

با اطلاع یافتن رضا شاه از اخبار مشهد، به مامورین نظامی صریحاً امر شد که اگر تا فردا صبح آن جماعت را متفرق نکنند به بالاترین مجازات نظامی گرفتار خواهند

۱. حدیقه‌الرضویه، ص ۲۶۶.

۲. قیام گوهرشاد، ص ۲۳۱.

۳. همان، ص ۲۲۷.

۴. حدیقه‌الرضویه، ص ۲۷۰.

۵. قیام گوهرشاد، صص ۲۱۲ و ۲۱۳ و خاطرات سیاسی بهلول، صص ۷۳ و ۷۴.

شد.^(۱) به گفته صدرالاشراف که در این زمان وزیر عدلیه بود:

«در هیئت دولت کسی از واقعه گوهرشاد اطلاع درستی نداشت. شاید محمود جم (وزیر داخله) مختصری مطلع بود. کسی که کاملاً اطلاع داشت و دستورهای هم به شهربانی می داد مختاری رئیس کل شهربانی بود. اقدامات برای جلوگیری از هیجان مردم ابتدا توسط شهربانی مشهد بود و در آخر نظامیها به امر مخصوص شاه اقدام به کشتن مردم کردند.»^(۲)

روز شنبه ۲۱ تیر ماه (۱۲ ربیع الثانی) شهر مشهد غرق در شور و هیجان بود. از سویی مردم شعار می دادند و تظاهرات می کردند و از سوی دیگر نیروهای دولتی و نظامی با استقرار در نقاط حساس شهر به سازماندهی می پرداختند. آنان قصد داشتند به هر نحو ممکن از تجمع مردم در مسجد جلوگیری کنند. در داخل مسجد نیز ازدحام مردم گسترده بود. برخی از افراد جاهل و دزد در این هنگام قصد سوءاستفاده از بهم ریختگی اوضاع را داشتند و احتمالاً شهربانی در این کار محرز آنان بود. از جمله برخی قصد داشتند به تاراج مغازه های مشروبفروشی یا کلاه و گرامافون فروشی دست بزنند که بهلول آنان را از این کار برحذر داشت. شهربانی همچنین به شاکسانی که در حرم اموالشان ربوده شده بود، مسبب اصلی را بهلول عنوان می کرد که اختیار باز و بسته کردن حرم را دارد. بهلول برای خشی کردن این حربه، از پولهایی که به عنوان کمکهای مردمی در اختیار داشت اموال مالباختگان را مسترد داشت و از جیب برها درخواست کرد که در چنین اوضاعی که در محاصره دشمن و در شرف مرگ می یاشیم، از دزدی خودداری کنند. به او همچنین اطلاع داده شد که کنسولگریهای خارجی از حمله کردن مردم نگران اند. وی به آنها اطمینان داد که طرفداران ما به خارجیها کاری ندارند و چنانچه ما پیروز شدیم و قدرت را به دست گرفتیم، تمام قراردادهای حکومت بهلولی را محترم خواهیم شمرد.^(۳)

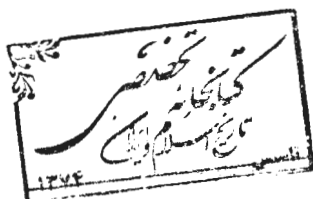
اوضاع متشنج این زمان توسط کنسول انگلیس در مشهد اینگونه گزارش شده:

«صاحب منصبان مرتب به اداره تلگرافخانه رفت و آمد می کردند، درحالی که

۱. حکمت، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، ص ۲۱۰.

۲. خاطرات صدرالاشراف، ص ۳۲۵.

۳. خاطرات سیاسی بهلول، صص ۷۸ و ۷۹.



کلاههای اروپائیان را زیر لباسهایشان پنهان کرده بودند، مگر در مواقعی که همدیگر را می‌دیدند.^(۱)

عصر روز شنبه چند دسته از مردم دهات نزدیک مشهد با سلاحهای سردی که در اختیار داشتند (بیل، تبر، داس، قمه، کلنگ، تیشه، شمشیر) و نیز چند نفری که تفنگ و فشنگ داشتند به یاری مردم متحصّن مسجد آمدند.^(۲) اینان که شامل «بربری»های متعصب و شدیداً مذهبی می‌شدند گویا به فتوای آیه‌الله فقیه سبزواری رهسپار مشهد شده بودند^(۳) و قرار بود تعداد بیشتری تا فردا صبح وارد مشهد شوند. حتی خبر رسید که در قوچان و تربت حیدریه و نیشابور مردم مسلح و مجهز می‌شوند.^(۴)

۱۰-۴-۱۴- تدارکات نظامیان:

نظامیان که از قبل از ظهر مشغول تدارک وسیع بودند، در نقاط مختلف شهر مسلسل کار گذاشتند. ایرج مطبوعی فرمانده لشکر شرق نزدیک ظهر يك سرگرد را برای مذاکره با بهلول به نزد او فرستاد، ولی لحن تند و تهدید آمیز او نتیجه‌ای دربر نداشت. هر چند که اوضاع و احوال به گونه‌ای بود که لحن آرام نیز بعید بود تغییری در تصمیم مردم ایجاد کند، کما اینکه گفتگوی روحانیون سرشناس مشهد همچون آیه‌الله آقا زاده چنین موضوعی را ثابت می‌سازد. به هر حال متحصنین خواستار اطلاع از وضع آیه‌الله قمی و مراجعت شیخ غلامرضا طبسی و شیخ شمس نیشابوری شدند.^(۵)

بابی ثمر بودن گفتگوها، از عصر این روز در چهار سردر مسجد مسلسلهای سنگین کار گذاشته شد، با این حال مردم به هیچ وجه باور نمی‌کردند این تجهیزات برای کشتن آنهاست. برخی آن را صرفاً تهدید و مانور نظامی می‌دانستند و برخی به این شایعه دل خوش کرده بودند که این اقدامات برای جلوگیری از بی‌نظمی در شهر و غارت بانک

1- see: Abrahamiam. *Iran Between two Revolutions* p. 152.

۲. خاطرات سیاسی بهلول، ص ۷۹ و قیام گومرشد، ص ۲۹۱.

۳. قیام گومرشد، ص ۲۲۵.

۴. خاطرات سیاسی بهلول، ص ۷۹.

۵. حدیقه‌الرضویه، صص ۲۶۶ و ۲۶۷.

است.^(۱) لذا در تمامی حرم و رواقها و شبستانها و دور منبر جمع کثیری جمع شده بودند.^(۲) بربری‌ها حتی از خروج روحانیون از مسجد جلوگیری می‌کردند.^(۳) در این زمان پاکروان و اسدی کاملاً از نقشه حمله نظامیان به مردم آگاهی داشتند. اسدی و مطبوعی در این زمینه پیش‌بینی‌هایی از جهت اتومبیل و پزشک نمودند.^(۴)

۱۱-۴-۱۴- اقدامات برخی از علما برای جلوگیری از کشتار مردم:

حمله قریب الوقوع نظامیان، برخی از روحانیون را به تکاپو واداشت. آیه‌الله آشتیانی در این باره با اسدی به گفتگو پرداخت^(۵) و آیه‌الله سبزواری و آیه‌الله نهاوندی در نیمه شب یکشنبه به نزد پاکروان رفتند و قول دادند فردا صبح مردم را از مسجد متفرق سازند. اما او با اصرار زیاد تنها پذیرفت که این کار در همان زمان صورت گیرد. آن دو اظهار داشتند: الآن نصف شب است، مردم خوابیده‌اند در مسجد و ممکن نیست این کار الآن عملی شود. با این حال پاکروان قبول نکرد.^(۶)

مطبوعی در نیمه شب خطاب به افسران اظهار داشت:

«حسب الامر ملوکانه باید امشب این جمعیت متفرق شوند و چند نفری بیشتر دستگیر نشوند. آن هم باید شناخته شوند مقصّرند. باید سعی کرد که در مسجد و آستانه اسلحه گرم استعمال نشود.»^(۷)

اسدی نایب التولیه که از نقشه کشتار آگاه بود به دروغ برای علما پیغام فرستاد که پاسخ تلگراف آقایان از مرکز آمده است و به این ترتیب تعدادی از آنان را به دارالتولیه کشاند.^(۸)

۱. قیام گومرشد، صص ۲۱۳، ۲۳۱، ۲۶۰، ۲۹۷.

۲. همان، ص ۲۲۷.

۳. همان، ص ۱۰۲.

۴. حدیقه الرضویه، ص ۲۸۶.

۵. قیام گومرشد، ص ۱۰۲.

۶. همان، ص ۲۳۲.

۷. حدیقه الرضویه، ص ۲۸۸.

۸. قیام گومرشد، صص ۱۴۵ و ۱۴۶.

۱۲-۴-۱۴- تمهیدات بهلول:

به گفته بهلول، تلگراف دومی از سوی رضا شاه در نیمه شب رسید که به هر قیمت شده نظامیان مسجد را تصرف کنند. هنگامی که به بهلول خبر رسید که نظامیان سنگربندی کرده و توپها را مسلط بر مسجد و صحن نصب کرده‌اند و می‌خواهند نیم ساعت به صبح مانده حمله کنند،^(۱) او که قصد داشت تا طلوع آفتاب به هر طریق ممکن مقاومت کند تا از اطراف مشهد مردم برای کمک و یاری برسند، تصمیم به مقابله گرفت و چهار دسته برای دفاع از چهار در مسجد ترتیب داد و برای هر کدام يك فرمانده نصب کرد و تفنگ و سنگ به هر کدام داد و حساسترین آنها را به نواب احتشام رضوی سپرد که به گفته او با دولتیها ساخته بود و به محض یورش نظامیان گفت: «شیخ (بهلول) و یارانش دیوانه هستند که با دولت مخالفت می‌کنند، مشت و درفش برابر نیست» و فرار کرد.^(۲)

۱۳-۴-۱۴- قتل عام مردم:

حمله نظامیان از ۲۰ دقیقه مانده به اذان صبح روز یکشنبه آغاز شد.^(۳) ابتدا درهای مسجد شکسته شد و نظامیان داخل مسجد شدند و نزدیک به ۱۵ دقیقه با سرنیزه و شمشیرهای بلند به مردم حمله کردند. مردم نیز در ابتدا از خود دفاع می‌کردند، این باعث شد تا نظامیان مسلسلها را به کار اندازند و حدود ۲۰ مسلسل مردم را زیر رگبار گرفتند.^(۴) سربازان که احتمالاً این مرتبه برخلاف روز گذشته از قبل شناسایی و آماده شده بودند، از کشتن مردم مضایقه‌ای نداشتند.^(۵) پاسبانها با وجود آنکه برخی از مردم دستهای خود را به نشانه تسلیم بلند می‌کردند آنها را برای تصاحب ساعت و پولهایشان می‌کشتند.^(۶) بعضی از مفتشین نظمیه که با لباس مبدل داخل مسجد بودند در کشتار مردم سهیم بودند.^(۷)

۱. مأخذ قبلی، ص ۲۹۱ و خاطرات سیاسی بهلول، ص ۸۰.

۲. خاطرات سیاسی بهلول، صص ۸۲ و ۸۳ و دوانی، نهضت روحانیون ایران، ج ۲، ص ۱۶۷.

۳. قیام گهرشاد، ص ۲۶۱.

۴. همان، صص ۲۲۷ و ۲۶۲.

۵. همان، ص ۲۹۱ و خاطرات سیاسی بهلول، ص ۸۰.

۶. قیام گهرشاد، صص ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۷، ۲۳۳.

۷. حدیقه الرضویه، ص ۲۷۴.

این یورش دَدَمِشانه نزدیک به دو ساعت به طول انجامید.^(۱) شیخ بهلول پس از دقایق اولیه که دفاع را بدون فایده دید با تعدادی از همراهانش از معرکه گریخت.^(۲)

درباره حمله سبعانه نظامیان رضا شاه به مردم هیچ توضیحی بجز گفتار خود عاملان جنایت گویا نیست. نویسنده حدیقه الرضویه به نقل از يك شاهد عینی گفتگوی مطبوعی و سرهنگ قادری که حمله به مردم توسط او انجام گرفت، می نویسد:

«قادری در پاسخ به سؤال مطبوعی که مگر کشتار هم شد؟ با دست اشاره کرد و این عبارت را گفت که: آنها را قُر کردم و مثل گوسفند در مسجد و شبستانها و دارالسیاده از کشته پشته ساختم.»^(۳)

آیه الله سید عبدالله شیرازی نیز در هنگام دستگیری، از یکی از ماموران شنیده که گفت: «ما کاری کردیم که روسها (اشاره به توپ بستن حرم امام رضا «ع» در ۲۹ مارس ۱۹۱۲/۱۰ ربيع الثانی ۱۳۳۰) نکردند.»^(۴)

آنچه که بر عمق فاجعه می افزود آن بود که کامیونهای بزرگ، اجساد کشته ها و زخمیها را به خارج از شهر می بردند و در گودال بزرگی دفن می کردند و در واقع برخی زنده به گور شدند.^(۵) آمار مقتولین و مجروحین این فاجعه به طور دقیق در دست نیست، در میان افواه مردم شماره هزار مقتول و مجروح متواتر بوده است. مؤلف حدیقه الرضویه معتقد است تحقیقاً این تعداد بالغ بر ۸۵۰ نفر بوده است.^(۶) یکی از شوفرها که کشته ها را حمل می کرده اظهار داشته: این تعداد بالغ بر ۱۶۷۰ نفر بود.^(۷) به طوری که بعداً به سرهنگ نوایی که برای بررسی موضوع به سمت ریاست شهربانی مشهد منصوب گردید، صورت داده شد ۷۰۰ نفر در مسجد کشته شده بودند.^(۸) به گفته یکی از پاسبانان که در شب مذکور در صحنه

۱. مأخذ قبلی، ص ۲۸۹.

۲. خاطرات سیاسی بهلول، ص ۸۴.

۳. حدیقه الرضویه، ص ۲۹۰ درباره اعترافات خود نظامیان در کشتار مردم همچنین نك: همانجا، ص ۲۹۸.

۴. قیام گهرشاد، ص ۱۴۷.

۵. حدیقه الرضویه، صص ۲۷۴ و ۲۹۳.

۶. همان، ص ۲۹۳.

۷. همان، ص ۲۹۲.

۸. همان، ص ۲۹۸.

حضور داشته دو، سه هزار نفر کشته شدند.^(۱)

۱۴-۴-۱۴- دستگیری عاملین قیام:

بلافاصله پس از سرکوبی مردم، دستگیری مسببین و عناصر مؤثر آغاز شد. بنابر قولی نزدیک به یک هزار و یکصد نفر را دستگیر کردند، عمامه روحانیون را پاره و دستهای آنها را بسته، همه را جلوی اسبها انداخته و به طرف هنگ بردند.^(۲) برخی از افراد مؤثر موفق به فرار شدند و تلاش مامورین برای یافتن آنها بخصوص بهلول به نتیجه نرسید. از جمله این افراد می توان به شیخ مهدی واعظ اشاره کرد که پس از چهار سال زندگی مخفی، به طور قاچاق به عراق رفت.^(۳) از دیگر روحانیونی که از چنگال پلیس فرار کردند شیخ محمدعلی اردبیلی^(۴) و شیخ علی اکبر مدقق خراسانی بودند.^(۵)

اسامی روحانیون دستگیر شده نیز به طور دقیق روشن نیست. مؤلف قیام گوهرشاد کلیه روحانیونی را که در این واقعه شرکت داشته اند ۳۱ نفر برشمرده^(۶) که عبارت اند از: ۱- آیه الله سید یونس اردبیلی ۲- آیه الله آقازاده ۳- عباسعلی محقق ۴- شیخ مهدی واعظ ۵- مدقق خراسانی ۶- بهلول ۷- نواب احتشام رضوی ۸- کاتب الخاقان ۹- آیه الله شیخ حسن کاشی ۱۰- آیه الله شیخ حسن برسی ۱۱- شیخ محمد قوچانی ۱۲- آیه الله شیخ اکبر نهاوندی ۱۳- آیه الله شیخ آقا بزرگ شاهرودی ۱۴- آیه الله فقیه سبزواری ۱۵- آیه الله سید عبدالله شیرازی ۱۶- آیه الله شیخ هاشم قزوینی ۱۷- آیه الله سید هاشم نجف آبادی ۱۸- آیه الله سید علی اکبر خوئی (پدر آیه الله العظمی خوئی) ۱۹- آیه الله سید علی سیستانی ۲۰- آیه الله میرزا حبیب ملکی ۲۱- شیخ علی اکبر آشتیانی ۲۲- شیخ محمد علمی ۲۳- شیخ محمدعلی میامی ۲۴- حاج سید ابراهیم طوماری ۲۵- شیخ غلامحسین

۱. قیام گوهرشاد، ص ۲۳۸.

۲. همان، ص ۲۲۷.

۳. همان، ص ۱۱۵، در این باره همچنین نک: مجله حوزه، ش ۴۱، آذر و دی ۱۳۶۹، از زبان فرزندان حجة الاسلام والمسلمین واعظ زاده خراسانی.

۴. قیام گوهرشاد، صص ۲۶۷ و ۲۶۸.

۵. همان، ص ۳۱۰.

۶. همان، صص ۵۷ و ۵۸.

تبریزی ۲۶- سید ابوالقاسم خان ۲۷- سید عبدالعظیمی ۲۸- شیخ غلامحسین بادکوبه‌ای
 ۲۹- شیخ علی محمد نجات ۳۰- حسینی اصفهانی ۳۱- عبدالحسین دستغیب.
 همانگونه که ذکر شد تعدادی از افراد مذکور موفق به فرار از دست مامورین شدند.
 اسامی دستگیرشدگان مطابق کتاب *حدیقه الرضویه* از این قرار بوده است:
 میرزا زین العابدین سیستانی؛ شیخ هاشم ترک؛ سید بحر العلوم؛ میرزا علی اکبر خوثی؛
 میرزا مسیح شاه چراغی؛ حاج شیخ عباسعلی محقق؛ شیخ محمد صاحب الزمانی؛ شیخ
 اسماعیل تائب؛ کاتب خاقان؛ شیخ حسین اردبیلی؛ احتشام نواب و شیخ احمد بهار.^(۱)

۱۵-۴-۱۴- اطلاعیه دولت:

پس از سرکوبی قیام گوهرشاد و دستگیری مسببین این واقعه، جم وزیر داخله در
 تاریخ ۱۴ تیر ۱۳۱۴ اعلامیه‌ای به شرح زیر انتشار داد:
 طبق راپورت واصله از ایالت خراسان، شب نوزدهم شیخ بهلول که سوء سوابق او از
 شرارت و فساد معلوم و سابقاً تحت تعقیب واقع شده بود در مشهد مقدس جمعی از عوام
 ساده لوح را در مسجد به عنوان موعظه دعوت کرده و دوسه روز این عمل را مداومت داده
 و اراذل و اوباش را دور خود جمع و عنوان کلاه و لباس را پیش کشیده یاوه سرایشها نموده
 کار را به هتاک‌ری رسانید. مامورین انتظامی خواستند بدو به ملایمت و نصیحت، او را از
 این رفتار و گفتگوهای خلاف و مفسدت آمیز باز دارند، مساعی آنها ثمری نبخشید و بیم
 اختلال نظم رفته و مردم از این جهت اظهار نگرانی نمودند. مامورین انتظامی درصدد
 تفرقه آنها برآمدند، مقاومت نموده مامورین نظمیه را مورد حمله قرار دادند و بعضی از آنها
 را مجروح و مقتول نمودند. مامورین ناچار از نظامیان استمداد کردند. اشرار به آنها هم
 ستیزه نموده و آلات ضرب و قتل که همراه داشتند به کار بردند. نظامیان هم مجبور شدند با
 استعمال اسلحه گرم حفظ نظم را به آنها الزام نمایند، در نتیجه اراذل و اوباش که باعث
 این بی نظمی شده بودند بعضی گرفتار و بعضی متفرق شدند و لیکن متأسفانه شیخ بهلول
 که این مفسده را برپا کرده بود موفق به فرار شد. امنیت و انتظام کاملاً برقرار گردید. فعلاً
 نظمیه مشغول تعقیب قضیه و کشف حقایق می‌باشد.^(۲)

۱. *حدیقه الرضویه*، ص ۲۹۴.

۲. روزنامه تجدد ایران، سال ۸، ش ۱۶۹۰ (۲۵ تیر ۱۳۱۴).

۱۶-۴-۱۴- اعزام هیئت رسیدگی به حادثه از سوی دولت:

ابعاد گسترده قیام گوهرشاد چنان برای رضا شاه نگران کننده بود که بلافاصله هیئتی را به منظور بررسی علل و عناصر مؤثر در این واقعه رهسپار مشهد ساخت. بدیهی بود که برخی از مسئولان نظامی و غیرنظامی می‌بایست معزول شوند. ابتدا کلیه کارکنان آستان قدس منفصل و اخراج شدند.^(۱) سرهنگ بیات رئیس شهربانی مشهد نیز برکنار شد و سرهنگ محمد رفیع نوایی جایگزین وی گردید و مأموریت یافت به موضوع رسیدگی نماید.^(۲) نوایی که در سالهای ۱۳۰۵ تا ۱۳۱۲ نیز همین سمت را در مشهد برعهده داشت و پس از آن رئیس شهربانی آذربایجان شرقی گردید، از چهره‌های خشن و دست پرورده خصلت نظامی رژیم رضا شاهی بود. او از همان ابتدا با ایجاد اختناق و بازجوییهایی که همراه با شکنجه افراد بود، به پرونده سازی علیه کسانی چون آیه الله آقازاده و اسدی پرداخت.^(۳) او در این زمینه از چند جاسوس که در لباس اهل علم بودند استفاده می‌کرد.^(۴)

۱۷-۴-۱۴- توطئه سرهنگ نوایی علیه آیه الله آقازاده و اسدی:

درمورد آقازاده در ابتدا تعدادی از نزدیکان وی دستگیر شدند. سپس حدود چهار ماه پس از واقعه گوهرشاد یعنی در ۱۲ شعبان ۱۳۵۴ آقازاده به شهربانی جلب و به یزد تبعید گردید.^(۵) در ادامه چنین برخوردی که به هیچ عنوان مناسب شأن وی نبود، آقازاده پس از سه ماه به مشهد بازگردانده و با تکمیل پرونده به تهران فرستاده شد.^(۶) اسدی نیز در ۴ آذر توقیف و مورد استنطاق شدید قرار گرفت. به دنبال وساطت فروغی از او که نسبت خویشاوندی با یکدیگر داشتند (اسدی پدر داماد فروغی بود) فروغی مجبور به کناره گیری

۱. حدیقه الرضویه، ص ۲۹۲.

۲. خاطرات صدرالاشراف، ص ۳۲۸ و حکمت، سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، ص ۲۱۱.

۳. قیام گوهرشاد، صص ۱۹۰، ۲۰۳ و ۲۰۴.

۴. همان، ص ۱۱۲، این افراد عبارت بودند از: امام جمعه گنگ، شیخ غلامرضا تربتی، سید محمدعلی یا علی احمدی (بربری).

۵. حدیقه الرضویه، ص ۲۹۶.

۶. قیام گوهرشاد، ص ۲۰۵.

از نخست وزیری شد^(۱) (۱۳ آذر) و اسدی در ۲۹ آذر همین سال اعدام گردید.^(۲)

۱۸-۴-۱۴- سرنوشت افراد مؤثر در قیام:

در باره سرنوشت افراد دستگیر شده گفتنی است که ۲۴ نفر از آنها که ۹ نفرشان روحانی بودند از جمله سید یونس اردبیلی، سید عبدالله شیرازی، بحر العلوم قزوینی، شیخ هاشم قزوینی، شیخ آقا بزرگ شاهرودی (مشهور به اشرفی)، سید زین العابدین سیستانی، سید هاشم نجف آبادی، نواب احتشام رضوی و میر محمد حسین حسینی اصفهانی پس از پنج شش روز به تهران فرستاده شدند.^(۳) اکثر این افراد از مجتهدین سرشناس بودند که تلگراف به رضا شاه را در بحبوحه حادثه امضا کرده بودند. زیرا تلگراف از تهران آمده بود که روحانیون امضاکننده تلگراف را بجز شیخ مرتضی آشتیانی به تهران نفرستند.^(۴) این تعداد پنج ماه در زندان بودند و ظاهراً به علت خشم و انزجار مسلمانان کشورهای همسایه بویژه شیعیان شهر لکنهو در هند و فشار علمای شیعه آنجا به سرکنسول ایران که در صورت عدم استخلاص آقایان، حکم تکفیر شاه ایران را صادر خواهند کرد،^(۵) رضا شاه دستور آزادی آنها را داد. البته پنج تن از آنها که سالخورده بودند به اوطان خود (بر حسب شهرت و نه بر حسب اقامت) تبعید شدند.^(۶) از میان روحانیون دستگیر شده برخی همچون علی محمد نجات و سید عبدالحسین دستغیب پس از آنکه به مدت ۲۵ روز در مشهد در زندان بودند به سمنان تبعید شدند.^(۷) نجات تا شهریور ۱۳۲۰ در سمنان تحت نظر قرار داشت.^(۸) برخورد با دستگیر شدگان یکسان نبود و بستگی به سن و مقام آنها داشت. برخی از آنها در هنگام

۱. خاطرات و خطرات، ص ۵۲۰.

۲. حقیقه الرضویه، ص ۲۹۷، اسدی در مدت حبس ظاهراً تحت شکنجه قرار گرفته بود. نک: قیام گوهرشاد، ص ۲۳۲.

۳. قیام گوهرشاد، صص ۱۰۸ و ۱۲۰.

۴. همان، ص ۱۴۸.

۵. یادواره آیه الله العظمی شیرازی، ص ۹۰.

۶. قیام گوهرشاد، ص ۱۵۸.

۷. همان، ص ۱۰۸.

۸. همان، ص ۱۱۲، درباره وی همچنین نک: سازمان اسناد ملی، شماره تنظیم، ۱۰۳۰۰۳، پاکت ۳۷۵۹.

بازجویی مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفتند.^(۱) در این میان به گفته سید عبدالله شیرازی آیه‌الله سید یونس اردبیلی در زندان و در هنگام بازجویی از خود جسارت و شهامت بسیاری نشان می‌داد.^(۲) از جمله هنگامی که رئیس تأمینات به روحانیون گفت راپرتهای جدیدی از مشهد رسیده و آزادی آنان به تعویق افتاده، ایشان برآشفته و گفت:

«مگر ما چه را انکار کردیم؟ گفتید تلگراف کردید گفتیم کردیم، گفتید چند دفعه رفتید باز هم جواب دادیم، ما از حبس نمی‌ترسیم، يك سال باشد دو سال باشد، هر چقدر باشد. نه از شاه می‌ترسیم نه از کس دیگری. [لیکن] حبس علما يك یا دو روز است. چه فرض کردید؟ فلان کس آیه‌الله شیراز است و فلان کس آیه‌الله جای دیگر. خودم الآن ۲۰۰ نفر عمال زکوات در اطراف اردبیل دارم.»^(۳)

متهمین واقعه مدتها برای محاکمه معطل شدند و محکمه آنان چند مرتبه صورت گرفت. در مرتبه اول به دنبال سعایت خلعتبری مدعی العموم و یا کینه رضا شاه احکام صادره تایید نشد و قرار شد محکمه دیگری برپا شود. محکمه جدید به ریاست سرتیپ پسیان حکم اولیه را نقض کرد ولی تا هشت ماه خبری نشد.^(۴)

ازجمله کسانی که در این محکمه محاکمه شد، آیه‌الله آقا زاده بود^(۵) که ابتدا به حبس طولانی محکوم شد^(۶) ولی با اعتراض رضا شاه مجدداً محاکمه گردید و به اعدام محکوم شد. این موضوع نشان از شدت خشم رضا شاه نسبت به او دارد. گفته شده که به ایشان پیشنهاد شد چنانچه حکمی دهد و کشف حجاب را جایز بداند، آزاد شده و به مقام و موقعیت سابق بازمی‌گردد، ولی ایشان از این عمل خودداری نمود.^(۷)

حکم اعدام آقا زاده به دنبال اقدامات علمای نجف از جمله برادرشان لغو شد، ولی

۱. قیام گوه‌ر شاد، ص ۱۰۵.

۲. همان، ص ۱۵۳.

۳. همان، صص ۱۵۶ و ۱۵۷.

۴. همان، صص ۱۸۷ و ۱۸۸.

۵. پس از پرونده سازیهای نوایی، آقا زاده به تهران فرستاده شد و مدت بیست روز در زندان قصر بود. ظاهراً در این ایام يك بار دیگر او را برای استنطاق به مشهد و مجدداً به تهران بازگردانند و برخوردی که به هیچ عنوان مناسب شأن

وی نبود اعم از شکنجه و اهانت با او نمودند. همان، ص ۲۰۵ و حدیقه الرضویه، ص ۲۹۶.

۶. مدت حبس آقا زاده در تهران به گفته فرزندشان هفت ماه بود. نك: قیام گوه‌ر شاد، ص ۱۹۶.

۷. همان، صص ۱۱۶ و ۲۰۷.

محکوم به اقامت اجباری در تهران گردید.^(۱) آقازاده پس از يك سال اقامت اجباری و ممنوع الملاقات بودن در ۱۳ ذی قعدة ۱۳۵۶ / دی ماه ۱۳۱۶ ش برابر تزیق آمپول مشكوك توسط پزشك احمدی به شهادت رسید^(۲) و رژیم از برگزاری مجلس ترحیم ایشان نیز جلوگیری به عمل آورد.^(۳)

سرنوشت برخی از روحانیون دستگیر شده از این قرار بود:
حاج محقق که پس از دو سه ماه مخفی شدن، خود را معرفی کرده بود سه سال در زندان بود.^(۴) او در محاکمه اول ابتدا به يك سال زندان محکوم شد و چون از هنگام دستگیری يك سال می گذشت باید آزاد می شد.^(۵) در محاکمه بعدی این مدت افزایش یافت. بحر العلوم دو سال زندان بود. پسر او سرهنگ بود و در تهران نگاه داشته شد و منبر هم می رفت.^(۶)

نواب احتشام رضوی در محاکمه اول به سه سال زندان محکوم شد که بیشترین محکومیت بود^(۷) ولی در محکمه بعدی به ۲/۵ سال کاهش یافت.^(۸) او پس از سه سال حبس در زندان قصر به ساوه تبعید شد و حق بازگشت به مشهد را نداشت.^(۹) سایر متهمان پس از دو سال از جریان واقعه آزاد شدند، ولی برحسب گزارش سرهنگ نوایی که گفته بود مصلحت نیست آنها به مشهد برگردند، در تهران تحت مراقبت بودند.^(۱۰)

در مورد آیه الله شیخ مرتضی آشتیانی به واسطه مقام و موقعیت و نیز رابطه ای که احتمالاً برادر وی میرزا هاشم آشتیانی با دربار داشت، ابتدا از دستگیری وی چشمپوشی شد، اما پس از چندی به تهران فراخوانده شد و در شهرری تحت نظارت شهربانی قرار داشت. او

۱. مأخذ قبلی، صص ۱۹۵ و ۲۰۶.

۲. همان، صص ۱۹۶ و ۱۲۳.

۳. همان، ص ۱۹۷.

۴. همان، صص ۱۱۵ و ۱۸۲.

۵. همان، ص ۱۸۷.

۶. همان، ص ۱۱۵.

۷. همان، ص ۱۸۷.

۸. همان، ص ۱۹۰.

۹. همان، صص ۲۹۸ و ۲۹۹.

۱۰. همان، ص ۱۹۰. درباره وضعیت متهمان نك: سازمان اسناد ملی، شماره تنظیم ۱۰۳۰۰۳، پاكٲ ۳۸۸۱.

در بهمن ماه ۱۳۱۶ درخواست کرد به نجف یا به قم برود، ولی با درخواست او موافقت نشد. در خرداد ماه ۱۳۲۰ او يك بار دیگر درخواستش را تکرار کرد که با آن موافقت گردید و دستور داده شد که در قم نیز مانند شهرری تحت مراقبت باشد.^(۱)

۱۹-۴-۱۴- نتایج و پیامدهای قیام گوهرشاد:

قیام خونین گوهرشاد لکه ننگ سیاهی بر دامن رژیم رضا شاهی گذاشت و چهره زشت دیکتاتوری نظامی را نشان داد. در سیاست داخلی، این قیام موجب تغییر مسئولان کشوری و لشکری مشهد شد و پس از آن به کنار گذاردن فروغی از ریاست دولت و جایگزینی محمود جم انجامید. لیکن این تغییرات رویه ظاهری قضیه بود. در حقیقت سرکوبی قیام گوهرشاد نمایانگر مرگ رجال محافظه کاری بود که سیاستهای تجددگرایانه را با آن شتاب و سرعت قبول نداشتند. معتقدان سیاستهای معتدلانه از آن پس دانستند که هرگونه درنگ و تأملی برخلاف اراده رضا شاه به نیستی و نابودی منجر خواهد شد. کنسول بریتانیا در ارزیابی خود از نتایج قیام گوهرشاد می گوید:

«اگرچه نمایش قدرت نظامی قطعاً موجب تحلیل رفتن مخالفین شد، ولی کشتار مردم شکاف عمیقی بین شاه و ملت فراهم ساخت.» به اعتقاد او: «قتل عام مشهد بزودی فراموش نخواهد شد و هرچند تمام ناراضیها با اعمال فشارهای شدید به زیرزمین رانده می شود، ممکن است در زمان مناسب دیگری مثل مرگ رضا شاه سر برآورد.»^(۲)

با سرکوبی و قتل عام مردم مشهد بر میزان خفقان بشدت افزوده شد و چنان وحشت و اضطرابی ایجاد گردید که همگان مرعوب شدند. برای آنکه با عمق این رعب و وحشت آشنا شویم، نظرات برخی از شاهدان این دوران را یادآوری می کنیم:

آیه الله شیخ ابوالحسن شیرازی که به طور کلی واقعه گوهرشاد را زمینه سازی قبلی برای سرکوبی مردم و مرعوب نمودن آنها می داند، می گوید:

«بعد از آن قضیه ترس عجیبی مردم را برداشته بود، کسی نمی توانست سخنی برخلاف

۱. قیام گوهرشاد ص ۱۵۲ همچنین نك: سازمان اسناد ملی ایران، شماره تنظیم ۳۶-۱۱۶۰۰۱، پاکت ۲۶۸ و نیز: شماره تنظیم ۱۰۳۰۰۳، پاکت ۳۸۸۱.

2. Abrahmanian, op. cit. p. 152.

بگویند و باید پنهانی حرف می‌زد، مردم باید اطمینان از هم می‌داشتند تا می‌توانستند علیه آنها [رژیم] يك حرفی بزنند، خفقان عجیبی بود.»^(۱)

مهدی عبدخدایی معتقد است:

«بعد از واقعه مسجد گوهرشاد، مشهد خاموش و مرده و کشته شد.»^(۲)

شیخ غلامحسین مصباح الهدی که اندکی پس از واقعه به مشهد رفته در این باره می‌گوید:

«آن موقعی که من وارد مشهد شدم دیدم اختناق عجیبی است، یعنی حکومت نظامی نیست در ظاهر، ولی عملاً حکومت نظامی حکمفرماست. یعنی کار به جایی رسیده بود که دو نفر نمی‌توانستند بایستند و حرف بزنند. تا چند نفر می‌خواستند کنار هم بایستند پاسبانها آنها را متفرق می‌کردند.»^(۳)

سرکوبی مردم مشهد نشان داد که رژیم برای رسیدن به اهداف خود حتی حاضر است حرمت اماکن مقدس مذهبی را هم زیر پا بگذارد. این حادثه موجب گستاختر شدن مامورین شد و آنان از روی ترس مجبور بودند دستورات مافوق را با خشونت و اجبار به اجرا درآورند. استعمال کلاه تمام لبه (بین‌المللی) به فاصله خیلی کم رواج یافت و در معابر، يك نفر صاحب منصب با چند پاسبان ایستاده و هرکس را می‌دیدند، حکم می‌کردند که فوراً کلاه تمام لبه تهیه کند و کلاه سابق (پهلوی) را پاره می‌نمودند.^(۴)

البته برخی از پیامدهای واقعه که بعضاً به آنها اشاره شده از اهداف سیاستهای فرهنگی رژیم به شمار می‌رفت و چنانچه این قیام رُخ نمی‌داد نیز به اجرا گذارده می‌شد، با این حال سرکوبی این قیام راه را برای اعمال این سیاستهای ضد اسلامی آسانتر نمود. از جمله گفته شده: «اقامه نماز جماعت (بجز جماعت شیخ علی اکبر نهاوندی) ممنوع گردید و از جلسات قرائت قرآن و وعظ در مسجد و غیر مسجد جلوگیری به عمل آمد.»^(۵) همچنین ایجاد ممانعت از برگزاری مجالس روضه از دیگر پیامدهای فاجعه مسجد گوهرشاد بود.

۱. قیام گوهرشاد، ص ۱۳۶.

۲. همان، ص ۲۵۳.

۳. همان، ص ۳۰۴.

۴. حدیقه الرضویه، ص ۲۹۵.

۵. همان، ص ۲۹۴.

یکی از کسبه مشهد می گوید:

«خیلی خیلی خفقان بود، تا می توانستند مردم را اذیت و آزار کردند و دیگر کسی

جرئت نمی کرد برای امام حسین (ع) عزاداری کند.»^(۱)

اوضاع به گونه ای بود که حتی از جلسات چند نفری هم جلوگیری می شد و نمی گذاشتند سه نفر با هم روضه بخوانند.^(۲) اگر کسی به مجلسی می رفت و نام امام حسین (ع) را می برد و گزارش می دادند، او را دستگیر می کردند، گاهی محاسنش را می تراشیدند و گاهی هم شکنجه و یا چند ماه زندان می کردند.^(۳)

بدیهی بود تأثیرات سرکوبی مردم مشهد محدود به همان شهر نشد. صدرالاشراف در

این باره می نویسد:

«شیوع اخبار مشهد در تهران و ولایات مردم را وادار به سکوت و اطاعت مطلق

کرد... سایر مردم هم که مقید و فئاتیک بودند از ترس اهانت مأمورین شهربانی کلاه شاپو

را دفعتاً پوشیدند و حجاب زنها هم بتدریج موقوف شد و زنهایی که زیاد مقید بودند از

خانه بیرون نیامدند.»^(۴)

می توان گفت مهمترین تأثیر سرکوبی مردم مشهد، تسریع در روند کشف حجاب بود.

سابق بر این بر طبق دستورات رضا شاه، وزیر معارف که مشغول برنامه ریزی به منظور

برگزاری مجلس به عنوان روز آزادی نسوان بود، نامه ای به دفتر شاهنشاهی نگاشته بود، اما

پس از چند روز پاسخ رسید که فعلاً به علت سردی هوا انعقاد مجلس جشن مناسب نیست

و باید تا برای فصل بهار که هوا مساعد شد تأمل کنید. پس از مدتی در حالی که علی اصغر

حکمت (وزیر معارف) در خوزستان به سر می برد تلگرافی از محمود جم رئیس الوزرا رسید

به این مضمون که «برحسب امر همایونی زودتر مراجعت نمایید.» او روز ۲۵ آذر ۱۳۱۴ به

حضور شاه رسید و رضا شاه به وی گفت: «سابقاً در جواب پیشنهاد شما گفتم که مجلس

جشن سالیانه معارف را تأخیر بیندازید، اما حالا به مناسبت وقایعی که در خراسان پیش

۱. قیام گومرشد، ص ۲۲۰.

۲. همان، ص ۲۵۱.

۳. همان، ص ۳۰۴.

۴. خاطرات صدرالاشراف، ص ۳۰۴.

آمده و اشخاص مقصّر تنبیه شده‌اند تأخیر مصلحت نیست هر چه زودتر مجلس خود را تشکیل دهید.»^(۱)

حکمت در تمجید و ستایش اقدام رضا شاه می‌نویسد:

«یکی از سیاستها و تدابیر حکیمانه شاه آن بود که همیشه بعد از وقوع حوادثی که باعث تحريك عامه می‌شد و تماس با افکار عوام الناس داشت و مفسدین درصدد اغوای خلق و تحريك اعصاب برمی‌آمدند فوراً به يك عمل حاد و به يك ضرب شست چشمگیر که نشانه قدرت دولت بود دست می‌زد... در آن روزها وقایع فتنه شیخ بهلول در شهر مشهد و بست نشستن جمعی در مسجد گوهرشاد اتفاق افتاده بود که به امر ایشان قوه قهریه آنها را متفرق ساخته و عوامل فتنه و فساد را گرفتار و مجازات کردند، لازم دانستند که در همان موقع مردم را متوجه به يك قدرت نمایی نمایند تا مشت محکمی به دهان فتنه گران زده باشند.»^(۲)

نکته دیگری که در مورد تأثیرات قیام گوهرشاد گفتنی است آنکه شدت سرکوبی و کشتار مردم و اختناق و رعب و وحشت پس از آن و بویژه صدمات و آزار و اذیتهایی که به روحانیون دستگیر شده و مؤثر در آن وارد آمد، موجب شده که برخی از افراد در تحلیل این واقعه، توطئه از قبل طراحی شده‌ای را به عنوان عامل اصلی این حادثه قلمداد کنند. بویژه نحوه فرار بهلول از صحنه بر سوءظن آنان افزوده است. بهلول نیز خیانت نواب احتشام رضوی را به عنوان یکی از علل شکست قیام عنوان می‌نماید. درحالی که می‌بایست به جای انداختن تقصیر به گردن این و آن به دور از حب و بغض و احساسات به بررسی علل شکست و عدم موفقیت این قیام نشست. به نظر می‌رسد که عدم شناخت صحیح از نحوه برخورد با موضوع و درك مقتضیات روز و ناآگاهی از توان نیروهای خودی و دشمن، در حرکت مجموعه روحانیون خراسان، موجب دفع اقدامات یکدیگر شده باشد.

نکته مهمی که در شناخت موقعیت روحانیت در این دوره شایان دقت و مطالعه است، نقش وعاظ و گویندگان و خطباست. این موضوع که هیچ گونه سلسله مراتبی در نزد

۱. حکمت، سی خاطره از عصر فرخنده بهلولی، صص ۹۲، ۹۳ و ۲۱۱ و نیز: صفایی، رضا شاه کبیر در آینه خاطرات، صص ۱۰۲ و ۱۰۳.

۲. حکمت، پیشین، صص ۹۳ و ۹۴.

روحانیت شیعه وجود نداشت، به مبلغان مذهبی این اجازه را می‌داد که به تشخیص خود، به راهنمایی مردم بپردازند. البته خطبا و وعاظ همواره سعی می‌کردند با ارتباط برقرار کردن با مراجع، از آنان کسب تکلیف کنند، از جمله بهلول در سفری به نجف اشرف از آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی در مورد چگونگی خدمت به اسلام کسب تکلیف کرد و آیه‌الله اصفهانی به او اینگونه تکلیف نمود:

«به فتوای من امروز درس خارج خواندن و برای اجتهاد کوشش کردن برای تو حرام است و منبر رفتن و برخلاف مقرراتی که رضا شاه پهلوی در ایران برخلاف قرآن اجرا می‌کند سخن گفتن، واجب عینی است.»

و در پاسخ به سؤال وی که اگر این تبلیغات به جنگ و خونریزی منتهی شود مسئولیتش چیست؟ می‌گوید:

«ابتدا به جنگ از طرف شما نباشد... شما باید به ملایمت مردم را به نماز و روزه و زکات و حج و باقی واجبات دینی امر کنید و از... محرمات و مکروهات نهی کنید، اگر دولت پهلوی از این تبلیغات دینی شما جلوگیری کرد و کار به جنگ و خونریزی کشید دولت مسئول است نه شما، و هر کس به طرفداری شما کشته شود شهید است، ولی حتی الامکان سعی کنید که با جنگ سرد بر دشمن غالب شوید و کار به جنگ گرم نرسد.»^(۱)

به این ترتیب بهلول به گفته خودش از آیه‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی دستور مخالفت جدی با رژیم پهلوی را گرفت.^(۲)

گفتنی است که گرچه مبلغان مذهبی در ارتباط با مراجع تقلید بودند، اما هر حادثه واقعی، نیازمند برخوردی مطابق با مصالح بود که مراجع و علمای داخل کشور به آن آگاهی و وقوف بیشتری داشتند و آن چنان نبود که یک دستور کلی برای تمام موارد و حوادث بتواند ملاک قرار گیرد. در عین حال در سفارش آیه‌الله اصفهانی به بهلول کاملاً احتیاط و حزم و دوراندیشی نمایان است و از این رو توصیه به جنگ سرد شده است.

۱. خاطرات سیاسی بهلول یا فاجعه مسجد گوهرشاد. صص ۳۸ و ۳۹.

۲. همان، ص ۴۰ برای اطلاع از شرح حال بهلول در منابع قدیمی تر نک: آثار الحجج، بخش سوم، صص ۱۴۰ و ۱۴۱. از جمله نکات خواندنی مأخذ فوق، اشاره به کتابی است که پیش از قیام گوهرشاد چاپ شده و در آن خطبه‌ای از امام علی (ع) نقل شده که به بهلول و روز او (حادثه مسجد گوهرشاد) اشاره گردیده است.

به هر حال در واقعه گوهرشاد نقش اصلی برعهده خطبا و وعاظ بود و رهبری آن با بهلول بود که مقلد مرجعی بود که در نجف اقامت داشت و امکان دسترسی به او و کسب تکلیف در زمانی کوتاه امکانپذیر نبود. دخالت روحانیون در این واقعه نه براساس يك برنامه ریزی منظم و هماهنگی در مبارزه، بلکه واکنشی ناگهانی بود که در مقام عمل دچار تردیدها و ابهاماتی گردید.

این نکته شایان توجه است که برخی از آنان در حین کار اقدام به استخاره می کردند. از جمله آیه الله قمی که به منظور مذاکره با رضا شاه روانه تهران شده بود، برای رفتن به نزد شاه استخاره کرد^(۱) و در شهری متوقف شد. یکی دیگر از روحانیون هنگام امضای تلگراف علما به رضا شاه استخاره کرد و چون خوب نیامد از این کار امتناع ورزید.^(۲) دیدگاه قضا و قدری در نزد بهلول نیز وجود داشت. او که قصد داشت با تهییج مردم، دولتیها را بترساند، هنگامی که با یورش ناگهانی مردم خود را از چنگال ماموران شهربانی رها شده دید، ابتدا عمل آنان را نکوهش کرد، اما بدون هرگونه عاقبت اندیشی تحت تأثیر احساسات مردم قرار گرفت. او در نتیجه اقدام خود می نویسد:

«خواست خدا چیز دیگر بود، چنان که در جنگ بدر مقصد مسلمانها این بود که يك قافله را بگیرند ولی خداوند خواست که جنگ بزرگی پیش آید و مسلمین غالب و کفار مغلوب شوند. در اینجا هم من می خواستم که دولتیها بترسند و مرا آزاد کنند، ولی خداوند خواست که جنگی رخ دهد و سبب سربلندی اسلام و سرافکندگی خاندان پلید پهلوی گردد.»^(۳)

همین اعتقاد به قضا و قدر بود که موجب شد او در بحبوحه حادثه و برای آنکه با نظامیان مقابله شود یا نه استخاره کرد که خوب آمد!^(۴)

گذشته از اینکه سرکوبی قیام گوهرشاد همواره لکه ننگ ابدی بر دامن حکومت پهلوی خواهد بود، لیکن نتایج منفی آن برای روحانیت و توده های مردم نیز می بایست مورد توجه قرار گیرد.

۱. قیام گوهرشاد، ص ۵۸.

۲. همان، ص ۱۴۶.

۳. خاطرات سیاسی بهلول، ص ۵۸.

۴. مصاحبه بهلول با سیمای ج.ا.ا.

۱۴-۵-۱- آخوند ملاعباس تربتی (۱۲۸۸-۱۳۶۲ق/ ۱۲۵۱-۱۳۲۲ش)

در دوران رضا شاه و حتی پیش از آن، حاج آخوند ملاعباس تربتی یکی از برجسته‌ترین چهره‌های روحانی و مردمی در خطه خراسان به شمار می‌رفت. از سرگذشتی که فرزند وی حجة الاسلام حسینعلی راشد درباره‌اش نوشته، با گوشه‌هایی از زندگانی این چهره معنوی آشنا می‌شویم. او که در یکی از دهات اطراف تربت حیدریه (کاریزک) به دنیا آمده بود به اصرار یکی از شاگردان آخوند خراسانی (حاج شیخ علی اکبر) به این شهر نقل مکان کرد (۱۳۲۸ ق) تا به ترویج دین مبادرت ورزد.^(۱) در همین زمان بود که بنا به حکم آخوند خراسانی، شاگردان وی در ولایات به تأسیس انجمن محلی اقدام کردند و برای این منظور آخوند ملاعباس تربتی به عنوان ریاست محلی بلوک زاوه (جلگه زاوه) یکی از هفت بلوک تربت در نظر گرفته شد، لیکن او با توجه به نفوذ برخی افراد ناباب در انجمن، این دعوت را رد کرد.^(۲) آخوند ملاعباس تربتی اگرچه به این شکل از دخالت در امور سیاسی کناره گرفت، لیکن در امور اجتماعی و عام المنفعه شرکتی فعال داشت که نمونه آنها تلاش برای نگهداری از فقرا در ایام قحطی جنگ جهانی اول و کمک و همدوشی فداکارانه در هنگام زلزله سال ۱۳۰۱ تربت است، به گونه‌ای که از سوی رئیس الوزرا تلگراف تشکرآمیزی برای وی ارسال شد.^(۳)

مقام علمی و معنوی ملاعباس تربتی زبانزد خاص و عام بود. نقل شده، که سرهنگ نوابی بار اولی که رئیس شهربانی مشهد بود در حضور جمعی در منزل آیه الله آقازاده گفته بود: من به هیچ یک از این آقایان اعتقاد ندارم. فقط از حاج آخوند ملاعباس است که می‌ترسم که اگر نفرین کند اثر می‌کند.^(۴)

در فعالیتهای فرهنگی و اجتماعی و مذهبی، ملاعباس تربتی دعوت به نصیحت و

۱. حسینعلی راشد. فضیلت‌های فراموش شده؛ شرح حال حاج آخوند ملاعباس تربتی عارف فرزانه عالم وارسته و

شخصیت کم نظیر تاریخ معاصر. با دیباچه جلال رفیع (تهران، اطلاعات، ۱۳۷۲) ص ۱۶۴.

۲. همان، ص ۱۷۱.

۳. همان، ص ۱۳۸-۱۴۲.

۴. همان، ص ۱۳۴.

امر به معروف را با رعایت تمامی جوانب و حدود آن مورد توجه قرار می‌داد، و در مواردی به رویه برخی از روحانیون که این حدود را رعایت نمی‌کردند انتقاد می‌نمود. نمی‌توان گفت که او در روش خود دافعه نداشت، بلکه صاحب روشی بود که از هو و جنجال گریزان بود و به طور غیر مستقیم نهی از منکر می‌کرد.^(۱)

با وجودی که برخی از متدینین متمکن مشهد اصرار می‌کردند که ملا عباس تربتی در این شهر اقامت کند، لیکن ایشان می‌گفت: در مشهد به قدر کافی عالم و مبلغ هست، ولی در نواحی تربت و مخصوصاً روستاهای آن به اندازه کافی کسانی که به امور شرعی مردم برسند وجود ندارد.

احتمال دیگری که فرزند ایشان مطرح ساخته این که چون در شهر پاره‌ای مراسم برپا می‌شد که ممکن بود با نظر احتیاط آمیز او که هر چیز باید موافق با موازین شرعی باشد، جور درنیاید و ایشان قدرت جلوگیری از آنها را هم نداشت، از آن جهت این موضوع را نمی‌پذیرفت.^(۲) در عین حال ملا عباس تربتی مورد احترام علما بود و از جانب آیه الله قمی - که مرجع تقلید خطه خراسان به شمار می‌رفت - وکالت داشت.^(۳)

آنچه که حایز اهمیت زیادی است، جایگاه مردمی ملا عباس تربتی است. او در هر يك از اوقات شبانه روز در سرما و گرما، راه دور یا نزدیک، برای هرگونه کار شرعی و حاجتی که مردم داشتند می‌شتافت و در این زمینه دارای صبر و استقامت زایدالوصفی بود. این امور منحصر به شهر تربت نمی‌شد، بلکه از روستاهای دور و نزدیک هر جا و هر وقت و هر فصل از سال که او را می‌خواندند می‌رفت. برای او هیچ تفاوت نداشت که آن که دعوتش می‌کند خان یا شاهزاده یا تاجر ولایت است یا فقیری پینه دوز؛ واجب می‌دانست که احکام خدا را به گوش همه برساند. اگر دردمند و غمزه‌اند آنها را دل‌داری بدهد و اگر سرکش‌اند آنها را موعظه کند و از عقوبت خدا بترساند و اغنیا را وادارد که وجوه شرعی خود را بدهند.^(۴) او فراوان موعظه می‌کرد و مردم را از حساب الهی می‌ترسانید و مسائل مبتلابه دینی را برای مرد و زن می‌گفت و روضه فراوان می‌خواند و خودش بیش از همه

۱. مأخذ قبلی، صص ۱۲۶-۱۲۹.

۲. همان، ص ۱۸۳.

۳. همان، ص ۱۸۱.

۴. همان، صص ۱۰۶-۱۰۸.

می‌گریست.^(۱)

ملا عباس تربتی در جهت گره‌گشایی از مشکلات مردم، از نوشتن نامه و توصیه به افراد رویگردان نبود و اگر کسانی به عنوان تظلم نزد او می‌آمدند و از تعدیات خان، حاکم و یا هر شخص دیگری شکایت می‌کردند، برای شفاعت، نامه‌ای به آن طرف می‌نوشت و با لحنی آرام و متین وی را ترغیب به رفع تعدی می‌نمود و همیشه هم اشخاصی که به آنها نامه می‌نوشت ترتیب اثر می‌دادند. در عین حال ملا عباس تربتی تقاضاهای خلاف و ناروای متنفذین را به هیچوجه ترتیب اثر نمی‌داد و یکبار که یکی از آنها اصرار داشت تا او سندی نوشته و مهر نماید، مَهرش را بر سنگ گذاشت و با تیشه خُرد کرد.^(۲)

مجموع کردار و اعمال ملا عباس تربتی او را در نزد مردم، اسطوره مانند ساخت و به حدی تأثیرگذار بود که گاه داستانها و کرامات عجیبی به او نسبت می‌دادند،^(۳) به گونه‌ای که با سادگی تمام می‌گفتند: ما پیغمبران را که ندیده‌ایم اما گمان نمی‌کنیم که آنها هم بیش از همین کارهای حاج آخوند داشته‌اند.^(۴)

ملا عباس تربتی هیچگاه حتی در سخت‌ترین شرایط از وظایف دینی - اجتماعی خود دست برنداشت و ازجمله به سبب پیش آمده‌های دوران رضا شاه که مردم به امور دینی کم‌اعتنا تر شده و مساجد رو به ویرانی گذارده بود، وی نماز خود را در همان ویرانه‌ها می‌گزارد و در این لحظات هیچ تغییری با هنگامی که در صحن مسجد گوهرشاد نماز می‌خواند و جمعیت کثیری به او اقتدا می‌کردند، در حالات او وجود نداشت.^(۵)

حضور ملا عباس تربتی در سال ۱۳۱۷ در تهران به منظور دیدار از فرزند خود و قدم نهادن در خیابان با لباس روحانیت که در این سالها نسبت به آن سختگیری می‌شد از خاطرات جالب حسینعلی راشد است.^(۶)

جلال رفیع نویسندهٔ دیباچه شرح حال حاج آخوند ملا عباس تربتی درباره مواضع

۱. مأخذ قبلی، ص ۱۱۶.

۲. همان، ص ۱۰۵.

۳. همان، ص ۱۵۲.

۴. همان، ص ۱۳۲.

۵. همان، ص ۱۳۶.

۶. همان، صص ۱۴۷ و ۱۴۸.

سیاسی او می نویسد:

«حاج آخوند نه تنها حکام و امرا و شاهان و هیئت حاکمه را مورد تایید قرار نداد، بلکه با تأثیرپذیری از فقه امامیه و تعلم و تلمذ مع الواسطه از مکتب فکری آخوند خراسانی و با تأسی به علمای مستقل و مبارز مانند حاج شیخ علی اکبر مجتهد (شاگرد و نماینده آخوند خراسانی) حکومت را غاصب می دانست. او از قدرت و نفوذ خویش برای حل مشکلات مردم بهره گرفت. حاج آخوند به هیچ وجه متصدیان و متنفذین محلی را با القاب مخاطب قرار نمی داد. وی از متصدیان می خواست که مشکل مردم را حل کنند ولی خود هرگز خواسته های ناروای آنان را اجابت نمی کرد، هر چند آنها از قدرتمندترین و ثروتمندترین حکام و شخصیتها به شمار می رفته اند.»^(۱)

۲-۵-۱۴- شیخ عباسعلی اسلامی (متولد ۱۳۲۰ ق)

از مبلغان مذهبی این دوره می توان به شیخ عباسعلی اسلامی (قرائتی) اشاره کرد. او که تحصیلات خود را از سبزوار آغاز کرده و سپس به مشهد رفته بود، برای ادامه تحصیل به نجف و کربلا و سامرا مسافرت کرد. در این زمان آگهی مدرسه الواعظین هند او را مجذوب خود ساخت و تصمیم گرفت به آن دیار برود. یکبار با توصیه سید هبة الدین شهرستانی از این کار منصرف گردید و به مشهد بازگشت، اما پس از چندی با استفاده از گذرنامه نجف به لکنه مسافرت کرد.

برنامه های آموزشی مدرسه الواعظین برای او غنیمتی محسوب می شد، زیرا در این ایام در ایران محدودیتهای فراوانی برای وعاظ و مبلغان اسلامی فراهم شده بود. او برای تبلیغ به رامپور در نزدیکی لکنه و بعد از مدتی به رانگون (پایتخت برمه) اعزام شد و پس از چندی به ایران مراجعت کرد. مسافرت های تبلیغاتی او تا جنگ جهانی دوم که وی را از سفر به هند منع کردند ادامه یافت و معمولاً در ماههای محرم و صفر این مسافرت های تبلیغی انجام می شد.

شیخ عباسعلی اسلامی در ایام کشف حجاب در هند بود. اینکه او در موضعگیری مردم و علمای شیعه شهر لکنه علیه رضا شاه پس از قیام گوهرشاد و دستگیری روحانیون

۱. مأخذ قلبی، ص ۴۴.

مشهد، نقش داشته یا نه مشخص نیست. او پس از مراجعت به مشهد از محضر درس میرزا مهدی اصفهانی استفاده کرد و با وجود شرایط دشوار و خفقان، با همکاری دو فرد نظامی با نامهای دیلمی و نعیمی توانست ۳ جلسه تفسیر قرآن برپا نماید و به طور مخفیانه مشغول تبلیغ شود. اقدامات تبلیغی او با توجه به سختگیری پاکروان استاندار خراسان لو رفت و در شبی که مصادف با ۲۳ رمضان بود، تحت کنترل نیروهای انتظامی درآمد و در این زمینه دو تن از علمای مشهد دستگیر و خلع لباس شدند. اسلامی تصمیم گرفت به تهران عزیمت کند، از این رو در سال ۱۳۱۹ زن و فرزند را در مشهد رها کرد و به تهران آمد.^(۱)

خلاصه و نتیجه:

علمای طراز اول خراسان همچون سایر علمای داخل و خارج ایران در آستانه تغییر رژیم قاجار به پهلوی در زمره موافقان رضا خان قرار داشتند. خوشبینی آنان به رضا خان در تلگراف تبریک *آیه الله آشتیانی* در هنگام ریاست حکومت موقتی و شرکت *آیه الله آقازاده* در مراسم تاجگذاری نمایان شد. بزودی با روشن شدن ماهیت رژیم و اجرای برنامه های تجددگرایانه و منهیات خلاف شرع دیدگاه علمای خراسان نسبت به رژیم جدید رنگ باخت. درست یا غلط آنان در بدو امر رضا شاه را مبرای از جریانات می پنداشتند و یا سعی می کردند حمایت شاه را از دیانت به رخ دولت بکشند تا به گونه ای از شدت اقدامات ضد اسلامی کاسته شود. به هر حال واکنش علمای خراسان علیه بیانیه دولت *مخبر السلطنه* در اول شهریور ۱۳۰۶ که آشکارا نفوذ روحانیون را محدود می کرد، اولین اعتراض منسجم علیه حکومت به شمار می رود.

همزمان با مهاجرت علمای اصفهان به قم، علمای خراسان نیز سعی در ایجاد اتحاد ما بین علمای سراسر ایران به منظور اقدام مشترک علیه منهیات شرعی و تقاضا از دولت برای جلوگیری از اقدامات خلاف اسلامی نمودند، اما این کوشش آنها به ثمر نرسید و پس از پایان یافتن قضیه علمای اصفهان، علمای خراسان نیز در ظاهر به خاموشی گرائیدند. گرایش گوناگون در عملکرد روحانیون خراسان را در مواضع نسبتاً متفاوت *آیه الله قمی* با سایر روحانیون بلند پایه خراسان همچون *آیه الله آقازاده* و *آیه الله آشتیانی* در مواجهه با

۱. مجله یاد، سال پنجم، شماره هجدهم، بهار ۱۳۶۹.

رژیم رضا شاه می‌توان مشاهده کرد، کما اینکه آیه‌الله قمی به هنگام مسافرت‌های شاه به مشهد به استقبال او نمی‌رفت. در حوادث ابتدای سال ۱۳۱۴ (تبلیغات بی‌حجابی و اجبار در استعمال کلاه بین‌المللی) نیز آیه‌الله قمی در اقدامی یکتا که مورد موافقت برخی از روحانیون مشهد نبود، به تهران آمد. تفاوت عملکرد بخش‌های مختلف روحانیون را در قیام گوه‌رشاد هم می‌توان مشاهده کرد. با این همه، گرایش نزدیک به دربار در میان علمای خراسان وجود نداشت و همین نکته موجب شد تا حتی کسانی چون آقازاده و آشتیانی مورد خشم و غضب رژیم قرار گیرند. به این ترتیب هم کسی چون آیه‌الله قمی به خارج از ایران تبعید شد و هم آشتیانی نفی بلد گردید. آقازاده نیز ابتدا محاکمه و سپس به قتل رسید.

قیام گوه‌رشاد در کنار مبارزات عشایری سال‌های ۱۳۰۷-۱۳۰۹ مهمترین و شدیدترین اعتراض و مخالفت مردمی علیه رژیم رضا شاه محسوب می‌شود. انگیزه‌های مذهبی این رویداد و نقش روحانیون در آن امری کاملاً روشن و آشکار است. بدیهی است هدف از این اعتراض‌ها سرنگونی رژیم نبود. درخواست مردم، خودداری از کشف حجاب و اجبار در استعمال کلاه شاپو و اجرای منویات رهبران مذهبی بود. سرکوبی وحشیانه مردم، امری غیرمنتظره برای همگان بود و در گیرودار قضیه، روحانیون مشهد سعی در جلوگیری از کشتار داشتند. شدت انزجار مردم و متشنج شدن اوضاع و همچنین سرعت رویدادها و یکپارچه نبودن روحانیون، موجب شد تا روند حادثه به دور از خواست حقیقی علما جریان یابد. در این میان وعاظ بیش از علمای برجسته نقش آفرین شدند.

نتیجه قیام گوه‌رشاد برای مبارزات روحانیت در نیمه دوم سلطنت رضا شاه تعیین کننده بود. از آن پس با تشدید حکومت دیکتاتوری و حاکمیت جو اختناق، برنامه‌های ضد اسلامی و ضد ملی بیش از پیش جریان یافت. به یک تعبیر قیام گوه‌رشاد را می‌توان آخرین حرکت سیاسی روحانیون در دوره رژیم رضا شاه قلمداد کرد. از این به بعد مخالفت‌های روحانیون، واکنش‌های مقاومت گونه علیه سیاست تقلیل عمایم و کشف حجاب بود.

فصل پانزدهم

واکنش روحانیون در برابر تغییر لباس و کشف حجاب

۱-۱۵- روحانیون و تغییر لباس:

یکی از مهمترین علل «طرح متحدالشکل شدن البسه» کاستن و تحدید نفوذ روحانیون بود. اما این هدف به عنوان حفظ شئون علمای حقیقی مطرح می شد و مخبر السلطنه که مخالف بسیاری از سیاستهای تجددگرایانه است و البته طرح لباس متحدالشکل در دوران ریاست الوزرایی او تصویب و اجرا گردید، در این باره می نویسد:

«ظاهراً قصد از تغییر لباس از بین بردن لباس اهل علم است که بسیاری از مردم عامی

دربار دارند و وسیله اخاذی است.»^(۱)

واکنش مخالفین در برابر این قانون بسیار سریع بود، به گونه ای که علی منصور والی آذربایجان در بیانیه ای به تاریخ ۲۶ دی ۱۳۰۷ درصدد تبیین این طرح و عدم مغایرت آن با احکام اسلامی برآمد. او ضمن اشاره به این نکته که رضا شاه محض تعظیم شعائر اسلامی، طبقاتی را از تغییر لباس مستثنی کرده گفت:

«جای بسی تعجب است که بعضی اشخاص فریب القائات مفسدین و بدخواهان

مملکت و دولت اسلامی را خورده، چنین تصور کنند که وحدت لباس منافی اصول دینی و

۱. خاطرات و خطرات، ص ۴۸۸.

احکام مذهبی است، غافل از اینکه هرگاه اندک تبیینی بین این قانون و احکام شریعت مطهره وجود داشت، ممکن نبود از طرف بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی - ارواحنا فداء - با علاقه تامی که به حفظ مبانی دین مقدس دارند، اراده به اجرای آن صادر شود.^(۱)

از دیدگاه روحانیت، رژیم رضا شاه دارای صلاحیت لازم جهت اصلاح اوضاع مربوط به مذهب و روحانیون نبود و در ثانی قانون هرگز نمی توانست، مسائل مربوط به روحانیون را تماماً مورد توجه قرار دهد و مشکلات این قشر را حل نماید. از این رو بود که روحانیونی که استثنائات قانون شامل آنها نمی شد، در صدد برآمدند محرابی برای نماز جماعت دست و پا کنند^(۲) و یا اجازه اجتهاد یا محدثی تحصیل نمایند و مجتهدین نیز براحتهای برای مراجعه کنندگان تصدیق محدثی صادر می کردند.^(۳) برخی نیز از علمای نجف تصدیق نامه های تحصیل کردند.^(۴) از این رو نظمی به قریب به اتفاق تصدیقات بی اعتنایی می کرد و این نکته موجب شکایات متعدد می شد. در میان اسناد موجود تعداد زیادی از مکاتبات این دوره اختصاص به درخواستها و شکایات روحانیون دارد. متأسفانه به دلیل حجم زیاد و مشخص نبودن نام و نشان برخی از ارسال کنندگان نامه و تلگراف و تعیین دقیق موضوع، فعلاً نمی توان تحلیل دقیقی از روند واکنش روحانیون به دست داد. با این حال در ذیل به برخی اسناد موجود در این باره اشاره می شود:

در پاسخ به تلگرافی که از سوی برخی از روحانیون - احتمالاً ایرانیان مقیم عراق - به تاریخ ۲۷ اسفند ۱۳۰۷ ارسال شده، چنین می خوانیم:

«پس از تقدیم مراتب^(۵) اخلاص ارادت چنانچه در تلگراف جوابیه عرض شده بود، بعد از ملاحظه تلگرافی که به پیشگاه مبارک همایونی در باب تغییر لباس جناب آقا سید احمد بهبهانی معروض شده بود همچو استنباط شد که حقیقت قضایا بر خاطر شریف آن

۱. واقعه کشف حجاب؛ اسناد منتشر نشده کشف حجاب در عصر رضا خان، صص ۵۸ و ۵۹.

۲. همان، ص ۶۱.

۳. همان، ص ۷۱. سند مربوط به راپرت نظمیه همدان در فروردین ماه ۱۳۰۸ است که مطابق آن کلیه معممین این شهر بالغ بر ۱۳۵ نفر موفق به تحصیل اجازه اجتهاد یا محدثی شده اند، به گونه ای که احتمال داده شده بر تعداد معممین افزوده شده باشد. در این باره همچنین نک: خاطرات صدرالاشراف، صص ۲۹۲، ۳۰۵ و ۳۰۶.

۴. همان، ص ۷۳.

۵. اصل: مراسم.

ذوات محترمه مکشوف نیست و لازم گردید که قدری بیشتر توضیحات داده شود. اولاً قبل از دخول در اصل مطلب لازم است به عرض برساند که با حسن نیت و مرحمتی که اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نسبت به آن ذوات محترمه دارند مقتضی نبود که عباراتی از قبیل تبدیل عزای ملی به عید ملی در آن تلگراف ذکر شود. [زیرا که فایده و مصلحتی ایجاد کدورتی را ایجاد نمی‌کند و برعکس صلاح عمومی در این است که بین مروّجین آیین مقدس اسلامی و پادشاهی که خوشبختانه اسباب سرافرازی ممالک مسلمان است نهایت درجه مهروداد برقرار باشد].^(۱) اما در موضوع قانون متحدالشکل شدن لباس که از مجلس گذشته تصور می‌رود که مواد آن هنوز از نظر دقت آن ذوات محترمه نگذشته باشد، چه در آن قانون رعایت همه مراتب شده است و یکی از امور که بخصوص منظور نظر بوده است حفظ شئون و حدود روحانیت بوده که اهل علم از غیر اهل علم ممتاز باشند و هر بیسوادی به لباس علمای اعلام ملّس نشود و تشخیص این معنی هم به اجازه و تصویب مراجع تقلید و علمای اعلام محول گردیده است. حدود مدرّسین و طلاب هم بخوبی تشخیص داده شده است. بازاری و کوچه گرد می‌بایست از پوشیدن لباس اهل علم ممنوع بوده باشند و دیر هم شده بود منافعی که در تغییر لباس عمومی ملحوظ است، اگر ارادتمند بخواهم شرح بدهم اسباب تطویل خواهد بود. همینقدر زحمت می‌دهم که اهالی با مسرت تمام و شوق و ذوق دسته دسته وارد این لباس می‌شوند و به هیچوجه دلتنگی ندارند، برحسب مقتضیات موجه تسهیلات [ناخوانا] هم مقررات بخصوص ذات مقدس ملوکانه - ارواحنا فدا - کمال توجه را به آسایش عمومی و سرور ملی داشته و دارند. آنچه به سمع آن ذوات محترمه رسیده باشد از زبان معدودی است که به تبلیس می‌خواهند ملّس به لباس اهل علم و صلاح بوده باشند. برای مزید استحضار آقایان معظم یک نسخه از قانون هم ارسال شد که از لحاظ شریف می‌گذرد. لباس التقوی ذلک خیر علی‌الخصوص که تصور نمی‌رود که شکل لباس تأثیری در معتقدات دینی داشته باشد؛ چه لباس حالیه نیز که بر طبق قانون به استثنای عده [ای] معینه سایرین باید ترک نمایند به نوبه خود شباهتی با

۱. در پیوست سند، گفته شده به جای جملات فوق این جملات نوشته شود: امروز که خوشبختانه اسباب سرافرازی ممالک اسلامی در تحت لوای پادشاه ملت دوست دین پرور مهتا و ملک و ملت رو به ترقی و تعالی است بالفرض معدودی هم شاکی بوده باشند چنانکه در هر امر خواهند بود می‌بایست از مقام روحانیت ملامت بشوند و روی خوش و موافقت نبینند.

لباسی که در صدر اسلام معمول بوده است نداشته و تغییر شکل یافته است. الحمدلله که همهٔ سکنه ایران مفتخر و [ناخوانا] به دین حنیف اسلام بوده و لباس تغییری در معتقدات آنها نمی‌دهد و آن ذوات مقدسه باید کما فی السابق با نصایح مدبرانهٔ خود اشخاصی را که قاصر از درک اهمیت مطلب هستند هدایت بفرمایند. همیشه مترصد [ناخوانا] سلامتی وجود مبارك آقایان بوده ادعیه موثره را در تحت قُب مُتبرکه التماس دارم.^(۱)

از سند فوق چنین برمی‌آید که ظاهراً برخی از روحانیون نجف با ارسال تلگرافی به شاه از تغییر لباس سید احمد بهبهانی انتقاد کرده و در آن تغییر لباس مردم را به عنوان «عزای ملی» تعبیر کرده بودند. پاسخ به اعتراض روحانیون که به نظر می‌آید از سوی مخبرالسلطنه بوده باشد بر این نکته تأکید دارد که ولو آنکه تعدادی مخالف تغییر لباس باشند اما می‌بایست از سوی روحانیت با آنان مخالفت صورت گیرد. بر این اساس دولت علاوه بر سرکوبی اعتراضات، از روحانیون توقع و انتظار داشت که علیه یکدیگر جناح بندی کنند. ادامه مطالب سند در توضیح علت قانون لباس متحدالشکل است که به منظور جلوگیری از پوشیدن لباس اهل علم از سوی افراد دیگر عنوان شده است و نیز گفته شده که لباس فعلی روحانیون ربطی به لباس صدر اسلام ندارد. همچنین از استقبال مردم از تغییر لباس و تسهیلات صورت گرفته برای مردم از طرف شاه سخن گفته شده و تغییر لباس را به هیچ عنوان مؤثر در اعتقادات دینی نمی‌داند.

برخلاف آنچه که در مکاتبات با علما از سوی دولتمردان رژیم مطرح می‌شد، هدف از تغییر لباس محدود ساختن شدید روحانیون بود، به گونه‌ای که در ترکیه انجام گرفت. لیکن با توجه به وضعیت خاص روحانیت در ایران و نیازمندی به حمایت آنان بویژه در سالهای اولیهٔ حکومت، سعی می‌شد روابط با رؤسای درجهٔ اول روحانیون با تفاهم صورت گیرد. در میان خود روحانیون نیز بودند کسانی که از تصفیهٔ روحانیت استقبال می‌کردند، غافل از آنکه هدف رژیم، محور ریشه روحانیت است. در مقابل، برخی نیز نسبت به اهداف تغییر لباس و نیت رژیم به دیدهٔ شک و تردید می‌نگریستند. حاج آقا روح الله خمینی نمونهٔ چنین طرز تلقی از اهداف رژیم بود. او در گفتگویی با آیه الله فیض که نسبت به طرح تحدید روحانیون خوشبین بود، هدف رژیم از چنین طرحی را جداسازی طلاب خوب از بد،

۱. سازمان اسناد ملی ایران، شماره تنظیم ۱۰۳۰۰۳، پاکت ۳۲۶۱.

به منظور کنار گذاردن خوبها عنوان نمود.^(۱)

سوءظن برخی از روحانیون بدون علت نبود، چرا که در عمل مواد مربوط به روحانیون در قانون لباس متحدالشکل اجرا نمی شد و به علمای بزرگ اهانت‌هایی روا می گردید.^(۲) وزارت معارف در ارزیابی و برآورد تعداد کسانی که مشمول استثنائات قانون می شدند از حکومت و ولایات خواست اسامی افراد مجتهد و مرجع تقلید را به مرکز ارسال دارند. در سندی مربوط به حکومت اصفهان به تاریخ ۲۴ فروردین ۱۳۰۸ تعداد این افراد ۹ نفر اعلام شده است.^(۳) این در حالی بود که اصفهان یکی از سه کانون مهم روحانیت پس از قم و مشهد بود.

واکنش روحانیون در برابر تغییر لباس، یکسان نبود. برخی از آنان بنابر اجبار تغییر لباس دادند^(۴) و یا در امتحاناتی به این منظور شرکت جستند. در قم آیه الله حائری بدون موضعگیری صریحی علیه قانون لباس متحدالشکل، به شاگردان خویش سفارش می کرد با حضور در جلسات امتحان، به طلاب مُمتَحَن در دادن پاسخ سؤالات کمک کنند!^(۵) برخی دیگر از روحانیون احتمالاً به منظور مقابله با قانونی که آن را قبول نداشتند، در دادن اجازات متعدد آسانگیری می کردند.^(۶) این درحالی بود که ماموران شهربانی در بسیاری از

۱. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۵۱.

۲. خاطرات صدرالاشراف، ص ۲۹۳.

۳. سازمان اسناد ملی، اسناد وزارت کشور، شماره تنظیم ۳۳۰ و ۵. نه نفر اسامی فوق عبارت بودند از: آقایان فشارکی، سیدالعرافین، بروجردی، نجف آبادی، شیخ محمدرضا، سید محمدصادق، سید اسدالله چهارسوقی، سید احمد اصفهانی و دهکردی.

۴. شیخ محمد رازی درباره برخی از روحانیونی که تغییر لباس دادند، آنان را با همراهان امام حسین (ع) در کربلا که در شب عاشورا وی را تنها گذاردند مقایسه می کند و می نویسد: «جماعت بسیاری از طلاب و محصلین که برای دنیا و اشتغال مناصب جمع شده بودند دیدند لقمه چربتری گیرشان آمده از حوزه کنار رفته و خود را در عدد پیروان ظلم و ظالم درآورده و به امتحان دادن و تصدیق گرفتن، پستهای دولتی را اختیار و سنگر دین و قرآن و امام زمان را خالی گذاردند: «ویل لهم ثم ویل لهم». نک: آثار الحجج، ص ۴۶.

۵. مجله حوزه، ش ۶۲، خرداد و تیر ۱۳۷۳، ص ۴۵.

۶. صدرالاشراف می نویسد: برای فرار از پوشیدن این لباس بعضی آخوندهای بیسواد اجازه اجتهاد یا مدرسی از علمای درجه اول گرفتند. نک: خاطرات صدرالاشراف، ص ۲۹۲. او همچنین می نویسد: «سیل تصدیق اجتهاد و محدثی از نجف به طرف ایران جاری شد و هر آخوند تصدیق اجتهاد یا محدثی در دست داشت ولی از آنطرف شهربانی اعتنایی به این تصدیقات نکرده، بسیاری از معممین را توقیف و بعضیها را به تراشیدن ریش تکلیف و اذیت می کردند». همانجا، صص ۳۰۵ و ۳۰۶.

موارد به اجازاتی که حتی پیش از تصویب قانون اتحاد شکل بود اعتنایی نمی کردند. به طور نمونه حکومت شیراز از صدور جواز عمامه برای شیخ عبداللطیف شیرازی خودداری می کرد، درحالی که اجازه اجتهاد وی از آیه الله آقا ضیاءالدین عراقی مدتی بود که به وی داده شده بود.^(۱) آقا حسین خادمی نیز در اصفهان از کسانی بود که در سال ۱۳۴۵ ق از علمای نجف اجازه اجتهاد داشت، ولی حکومت از دادن جواز به ایشان خودداری می کرد.^(۲)

در صدور جواز عمامه سفارش و توصیه برخی از روحانیون سرشناس بی تأثیر نبود، لذا در این زمینه نامه های متعددی از کسانی چون آیه الله کاشانی و امام جمعه خوئی در دسترس است.^(۳) آیه الله حائری در سال ۱۳۱۴ در پاسخ به نامه ای مبنی بر تأیید اجتهاد آیه الله سید علی نجف آبادی که در اصفهان مشغول تدریس بود، نوشت:

«احقر جناب آقای معظم له را به نحو یقین مجتهد می دانم و تعجب است که اجتهاد

جناب ایشان مورد شبهه شده است و محتاج به تصدیق این ضعیف گردیده.»^(۴)

البته جوازهای عمامه نیز دایمی نبود و می بایست هر چند وقت یکبار تمدید می شد. گاهی از مواقع جوازها به بهانه تمدید از روحانیون گرفته ولی از بازگرداندن آنها خودداری می شد و یا به عهده تعویق می افتاد. در برخی از موارد با تعویض حکام ولایات، اجازات حاکم قبلی نادیده گرفته می شد.^(۵) به طور کلی صدور جوازهای عمامه و لباس روحانیت هر سال مشکلتر از سال قبل بود. در مقابل سختگیری ماموران در تغییر لباس روحانیون، تعدادی از روحانیون به ناچار تصمیم گرفتند که از منزل خارج نشوند.^(۶) به گفته صدرالاشراف:

«اذیت و آزار ماموران نسبت به روحانیون و طمع ورزی و رشوه خواری آنان به جایی

۱. سازمان اسناد ملی. اسناد کامپوتری ۱۲۵، ۲۱۰۰۰۰۳۲۵، ۳۲۵ ف ۱. اسناد مربوط به این موضوع به تاریخ دی ماه ۱۳۰۹ می باشد.

۲. همان، شماره تنظیم ۱۰۳۰۰۳، پاکت ۳۳۴۲، تاریخ سند مذکور ۲۴ اسفند ۱۳۰۹ می باشد.

۳. همان، شماره تنظیم ۱-۱۱۶۰۰۱، پاکت ۴۱ به تاریخ ۱۳۱۵ و نیز همانجا، شماره تنظیم ۱۲-۱۱۶۰۰۱، به تاریخ خرداد ۱۳۱۵.

۴. همان، شماره تنظیم ۲۹۱۰۰۰۳۲۳.

۵. به عنوان نمونه نك: خاطرات آیه الله پسندیده. به کوشش محمدجواد مرادی نیا. (تهران، حدیث، ۱۳۷۴) ص ۷۰.

۶. همان، ص ۷۵ مبنی بر تصمیم سید محمد کمره ای در این زمینه.

رسید که حقیقتاً روحانیون به ستوه آمدند و بسیاری از آنان از این طبقه جدا و در آخر شب آن هم در پس کوچه‌ها که پاسبان نبود آمد و رفت به ترس و لرز می‌کردند و بیشتر اوقات مقیم خانه بودند.^(۱)

در شهریور ۱۳۱۵ حکومت گیلان پیشنهاد کرد تا به افراد بالای پنجاه سال در مورد لباس متحدالشکل ارفاق شود. در پاسخی به تاریخ ۴ شهریور ۱۳۱۵ به حکومت گیلان گفته شد که کسی بدون استحقاق نمی‌تواند معمم باقی بماند.^(۲) در مهر ۱۳۱۵ حکومت اصفهان با ارسال صورت اسامی ۵۵ تن از معمرین، پیشنهاد کرد مزاحمتی برای لباس آنها ایجاد نشود. رئیس الوزرا (جم) در پاسخ به وزارت داخله به تاریخ ۱۱ مهر ۱۳۱۵ اشعار داشت:

«در صورتی که اشخاصی که صورت داده‌اند واعظ و محدث بوده و مدارکی دارند مانعی نیست جواز داده شود. البته متوجه افکار و عقاید آقایان باید بود. اگر اشخاص منافقی در بین آنها باشد نباید جواز داده شود.»^(۳)

از اواخر سال ۱۳۱۶ در راستای شدت عمل پیرامون کشف حجاب و جلوگیری از روضه‌خوانی و آشنا نمودن مردم به اجرای تمدن که سیاست اساسی داخلی دولت بود، تقلیل جواز عمامه نیز در دستور کار قرار گرفت.^(۴) این موضوع در اوایل سال ۱۳۱۷ نیز ادامه یافت، به گونه‌ای که در یزد از ۱۲۰ نفر عمامه تنها برای ۱۶ نفر پروانه موقت صادر شد که آنها نیز ظرف یک ماه می‌بایست به لباس متحدالشکل درمی‌آمدند. در این شهر فقط آقای سید علی مجتهد مجاز به داشتن عمامه بود.^(۵) بنابر ادعای حکومت یزد از ۱۶ نفر مذکور هم یازده نفر در ۱۵ اردیبهشت ۱۳۱۷ با حضور در فرمانداری با نهایت مسرت متعهد شدند به لباس متحدالشکل درآیند.^(۶) گفته شده که تغییر لباس در یزد از همه جا سخت تر بوده، ولی در اردکان دو نفر، یکی آقا سید محمدرضا اردکانی خاتمی و دیگری

۱. خاطرات صدرالاشراف، ص ۳۰۶.

۲. سازمان اسناد ملی، شماره تنظیم ۱۰۳۰۰۳، پاکت ۳۶۴۰.

۳. همان، شماره تنظیم ۱۰۳۰۰۳، پاکت ۳۶۳۴.

۴. خشونت و فرنگ، ص ۱۲۸، سند ۲۲۱ و نیز ص ۳۱۷، سند ۵۵۷.

۵. همان، ص ۳۱۸، سند شماره ۵۶۰.

۶. همان، ص ۳۱۹، سند شماره ۵۶۱.

میر باقر آقا شیخ محمد خلع لباس نشدند.^(۱)

تغییر لباس روحانیون البته نه به طور صد در صد، ولی در اغلب موارد اختیاری نبود. در برخی نقاط که شدت عمل و نظارت کمتر بود یا شرایط جغرافیایی این امکان را می داد، روحانیون از تغییر لباس خودداری می کردند و یا شیوه هایی را برمی گزیدند که از تعقیب مأموران رژیم در امان بمانند. مثلاً هنگامی که وارد مسجد می شدند و به نماز می ایستادند، عمامه می گذاشتند و پس از خروج از مسجد عمامه را برمی داشتند و یا راههای کم رفت و آمدی را که از دید مأموران مصون بود، انتخاب می کردند. با این حال برخی از روحانیون بودند که در صورت تغییر لباس، این آمادگی را داشتند تا به وظایف خویش کماکان ادامه دهند. در این زمینه **آیه الله فاضل لنکرانی** از قول پدر خویش نقل می کنند که:

«ما با عده ای از دوستان از جمله **امام خمینی (ره)** جلسه ای تشکیل دادیم و در آن جلسه، بحث این بود که اگر کار به جایی برسد که ما را خلع لباس کنند وظیفه چیست؟ در نتیجه تصمیم گرفتیم که اگر از لباس هم خارج شدیم، وظیفه تحصیل و ارشاد مردم را به هر صورت که شده ادامه بدهیم.»^(۲)

امام خمینی خود نیز به این موضوع اشاره داشته اند. در بخشی از نامه ایشان به شهید **آیه الله سعیدی** به تاریخ ۹ اسفند ۱۳۴۷ آمده است:

«در نظر دارم که به یکی از آقایان ائمه [جماعت] در زمان فشار برای تغییر لباس، گفتم اگر شما را اجبار به تغییر لباس کنند، چه می کنید؟ گفتند در منزل می نشینم و بیرون نمی آیم. گفتم: اگر من را اجبار کنند و امام جماعت باشم، همان روز با لباس تازه به مسجد می روم. باید پستها را نگه داشت و در وقت مقتضی با اعراض دستجمعی طرف را کوبید.»^(۳)

بدیهی است در قضیه تغییر لباس روحانیون، با توجه به عوامل متعددی چون شرایط جغرافیایی و دور و نزدیکی محل به مراکز استانها و میزان اعمال قدرت حکومت از یکسو و اقتدار و میزان مقاومت روحانیون از سوی دیگر، این قضیه از روندی کاملاً مشابه پیروی نمی کرده است و در برخی مواقع مأمورانی که همدلی بیشتری با مردم داشتند، ولو با ارائه

۱. نك: روزنامه کیهان، ش ۱۳۷۴۳ (۴ آبان ۱۳۶۸) به مناسبت اولین سالگشت رحلت آیه الله خاتمی.

۲. مجله حوزه، ش ۴۴-۴۳، فروردین- تیر ۱۳۷۰، ص ۱۳۸.

۳. صحیفه نور، ج ۲۲، ص ۸۳.

گزارشهای کذب از اجرای دقیق دستورات دولت سرپیچی می کردند. اینکه امکان مقابله روحانیون بویژه در شهرهای بزرگ و یا نزدیک به تهران تا چه حدی بوده و مصلحت شخصی و اجتماعی، اقتضای چه واکنشی را داشته، نیازمند پژوهش دامنه دارتری است، لیکن من حیث المجموع نمی توان به نکوهش تمامی کسانی پرداخت که تغییر لباس دادند.^(۱)

۱۵-۲. مخالفت و مقاومت روحانیون در برابر کشف حجاب

مخالفت روحانیون با کشف حجاب از هنگام طرح و تبلیغ این موضوع در سطح جامعه امری بدیهی بوده است. این ابراز مخالفتها هم شامل تلاشهای فرهنگی و تألیف کتابها و رسایل و هم موضعگیری علیه برخی اقدامات و برنامه های تجددگرایانه بوده که تحت پوشش آزادی نسوان صورت می گرفته است.

با ادامه تبلیغات بی حجابی پس از تغییر سلطنت، رسالات و کتابهایی از سوی برخی از علما در دفاع از حجاب نگاشته شد. از جمله رساله ای تحت عنوان *وسيلة العفایف* یا *طومار عفت* در ابتدای سال ۱۳۰۷ در رشت انتشار یافت. نویسنده این کتاب حاج شیخ یوسف نجفی جیلانی، وجوب حجاب را مورد تأکید قرار داده و علاوه بر ادله شرعی از سخنان دانشمندان غربی که مخالف فساد و بی بند و باری زنان بوده اند استفاده کرده است.^(۲) آیه الله بلادی بوشهری نیز از دیگر روحانیونی بود که با تألیف کتابهایی همچون *المائور من الدین فی تخدیر نساء المسلمین* به عربی و *رساله سدول الجلباب فی وجوب الحجاب* به فارسی (سال ۱۳۱۲) به صیانت از احکام اسلامی از جمله حجاب پرداخت. تعداد دیگری از کتابها و رسایلی که علما در تبیین حکم اسلامی حجاب و ردّ بر کشف حجاب نگاشتند به شرح ذیل است:^(۳)

۱- شیخ محمد کاظم بن محمد سعید، *رساله در حجاب*، به سال ۱۳۴۵ ق در تهران.

۱. نك: حمید روحانی (زیارتی). *نهضت امام خمینی*. جلد سوم. (تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲) ص ۱۴۵ که تلویحاً محمد تقی شریعتی را مورد نکوهش قرار داده است.

۲. رك: فصل سیزدهم همین كتاب.

۳. با استفاده از فهرست کتابهای چاپی فارسی گردآوری خانبابا مشار. لازم به تذکر است که رديه های علما در مورد کشف حجاب بیش از اینهاست، اما به دلیل روشن نبودن تاریخ چاپ کتابها، از ذکر آنها خودداری شد.

۲- سید فاضل هاشمی بروجردی همدانی. رساله‌الحجاب به سال ۱۳۴۶ ق در کرمانشاه.

۳- مؤلف نامعلوم. حکمة الحجاب و ادلة وجوب النقاب به سال ۱۳۴۹ ق در تهران.

۴- سید اسدالله خرقانی. رد کشف حجاب و وجوب حجاب به حکم عقل و تصریحات کتاب و سنت به سال ۱۳۵۱ ق در تهران.

۵- سید علی امامی تفرشی. رساله حجابیه. به سال ۱۳۵۳ ق در تهران.

۶- شیخ غلامحسین تهرانی. فلسفه الحجاب فی وجوب النقاب. به سال ۱۳۵۴ ق در نجف. ترجمه محمدرضا توفیق یزدانی.

همان گونه که بارزترین سیاست ضد اسلامی رژیم رضا شاه را می‌توان «کشف حجاب» دانست، آشکارترین مقاومت و مخالفت روحانیون و علما را نیز در همین موضوع می‌توان مشاهده کرد. طیفهای مختلف روحانیون که نگرش و عملکرد متفاوتی در برابر رژیم رضا شاه داشتند، تقریباً در مواجهه با کشف حجاب، از سیاست مشابهی پیروی کردند و در این باره تا حدود زیادی تکیه و مصلحت اندیشی را کنار گذاردند و بجز معدودی از روحانیون و وعاظ، اکثراً زیر بار کشف حجاب نرفتند و در این زمینه به مقاومت منفی دست زدند.

به طور کلی مخالفت علما با کشف حجاب زنان، از پیش از رسمیت یافتن آن آغاز شد. روحانیون هر کجا که زمزمه کشف حجاب به گوش می‌رسید، از خود واکنش نشان می‌دادند. به طور نمونه در جریان برپایی تئاتر در تهران، علما از جمله مدرّس با آن مخالفت نمودند.^(۱)

بتدریج که برنامه‌های تبلیغاتی از گسترش بیشتری برخوردار شد، روحانیون نیز مخالفت خود را علنی ساختند. آزادی اقلیتهای مذهبی از قید حجاب و حمایت ضمنی نظمیه از زنان بی حجاب از جمله برنامه‌های عادی سازی بی حجابی بود. در گزارشی از نظمیه مازندران به حکومت آنجا به تاریخ خرداد ۱۳۰۹ عنوان شده که جمعی از آقایان علما در يك ورقه تقاضای جلوگیری از تردد يك زن بی حجاب را کرده بودند که البته با حمایت حکومت از این زن که گفته شده کلیمی است، به درخواست فوق بی‌اعتنایی

۱. رك: فصل دهم همین کتاب.

گردید.^(۱)

پس از بازگشت رضا شاه از سفر ترکیه و شدت یافتن برنامه‌های تبلیغی و هدایت شده دولت، روحانیون شدیداً احساس خطر کردند. با برگزاری جشن در مدرسه شاهپور شیراز و بی‌حجاب شدن دختران مدرسه، روحانیون انزجار خود را از چنین اقداماتی ابراز داشتند. محمدعلی حکیم و میرزا صدرالدین محلاتی دو تن از روحانیونی بودند که در اعتراض به این اقدام، مجلس مذکور را ترك گفتند. سید حسام‌الدین فال‌اسیری از دیگر روحانیون شیراز نیز به این اقدام اعتراض نمود، هر چند که بی‌خبر از عمق ماجرا و شاید نیز آگاهانه سعی کرد این گونه وانمود کند که شاه از این قضایای بی‌اطلاع است و این برنامه‌ها مورد رضایت او نیست.^(۲) در هر صورت فال‌اسیری دستگیر و تبعید گردید. مطلع شدن اخبار مربوط به شیراز و یا برنامه‌های دولت درباره کشف حجاب، روحانیون را به تکاپو واداشت. در قم آیة‌الله حائری که موضعی بیطرفانه در امور داشت، از سوی روحانیون و دیگر طبقات سخت تحت فشار قرار گرفت^(۳)؛ به گونه‌ای که میرزا مهدی بروجردی که عملاً مدیریت حوزه را در اختیار داشت تهدید کرد که نامه‌ای را با امضای وی علیه اقدامات دولت انتشار خواهد داد.^(۴) سرانجام آیة‌الله حائری تلگراف معروف خود را در تاریخ ۱۱ تیر ۱۳۱۴ خطاب به رضا شاه نگاشت.^(۵) در ادامه این ماجرا، رژیم تعدادی از روحانیون را به جرم تحریک آیة‌الله حائری تبعید کرد که عبارت بودند از: شیخ حسین قمی، علی‌اصغر سلامت، شیخ مهدی مازندرانی و حاج میرزا خلیل کمره‌ای^(۶) رضا شاه با سفر به قم و برخورد گستاخانه با رئیس حوزه علمیه، نشان داد که در راه غریزدگی و فرمانبرداری از بیگانگان، بسیار مصمم و در این زمینه ملاحظه هیچ فردی را نخواهد نمود. آیة‌الله حائری نیز گرچه مجبور به سکوت در این زمینه شد، اما در مدت کوتاهی که پس از رسمیت یافتن

۱. نك: خشنوت و فرهنگ، سندهای شماره ۵۰۷ و ۵۰۸.

۲. قیام‌گوهرشاد، صص ۱۴۱ و ۱۴۲.

۳. نك: آثار الحجه، صص ۲۹ و ۵۰.

۴. مجله حوزه، ش ۳۱، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۸، ص ۴۵. لازم به تذکر است که برخی از افراد این نکته را قبول ندارند.

۵. نك: فصل هشتم همین کتاب.

۶. مجله یاد، سال پنجم، شماره هفدهم، زمستان ۱۳۶۸، ص ۱۶۱. همچنین نك: آثار الحجه، ص ۵۱.

کشف حجاب تا رحلتش باقی بود، عملاً با کشف حجاب مخالفت کرد.^(۱) از دیگر علمای پرآوازه که با کشف حجاب مخالفت کرد، آیه‌الله میرزا حسین قمی بود که به منظور مذاکره با رضا شاه روانه تهران شد (۸ یا ۹ تیر ۱۳۱۴). این حرکت در پی احساس خطر شدید تنی چند از روحانیون مشهد از عواقب تبلیغات پیرامون کشف حجاب، صورت پذیرفت و با محاصره منزل وی در شاه عبدالعظیم، خشم و انزجار مردم مشهد را به نهایت رساند، به گونه‌ای که رژیم تنها با یورش دژخیمانه توانست به تحصن مردم در مسجد گوهرشاد (۱۹ تا ۲۱ تیر ۱۳۱۴) پایان دهد. در ادامه این ماجرا نیز تعدادی از روحانیون دستگیر و زندانی و تبعید شدند که در حقیقت می‌توان یکی از علت‌های آن را مخالفت آنان با کشف حجاب عنوان کرد.

در همین ماجرا بود که آیه‌الله میرزا محمد آقازاده با پرونده سازی به محاکمه سپرده شد و تنها در صورتی از اعدام رهایی یافت که علمای نجف - از جمله میرزا مهدی برادرش - تلاش وسیعی در رهایی وی انجام دادند. آقازاده در تهران مدتی تحت نظر بود و سرانجام در دی ماه ۱۳۱۶ توسط پزشک احمدی به شهادت رسید. گفته شده که رضاشاه از وی خواست تا کشف حجاب را جایز بداند، تا ریاست او برگردد، لیکن آقازاده از این کار خودداری کرد.^(۲)

قدر مسلم آن است که به دلیل مغایرت بی‌حجابی با اصول مسلم شرعی و آیات قرآنی، علما و روحانیون به طور یکپارچه با این اقدام مخالف بوده‌اند. منتهی این مخالفت خود را یا علنی ساخته و یا در عمل به مقاومت منفی دست زده‌اند. از علمایی که از مخالفت وی اطلاع داریم و با توجه به موضعگیری معتدلانه‌اش با رژیم حایز اهمیت است، آیه‌الله کاشانی است. امام خمینی (ره) در گفتگویی که شاهد آن بوده است، ما را از مخالفت آشکار آیه‌الله کاشانی و برخورد تنیدی که با یکی از فرستادگان رژیم داشته مطلع می‌سازد.^(۳) از دیگر روحانیون صاحب نام این دوره امام جمعه تهران (حاج سید محمد) بود که در پی مخالفت با کشف حجاب، به گفته شیخ محمد شریف رازی، محبوبیت خاصی

۱. نک: حائری، آنچه گذشت... نقشی از نیم قرن نکاپو، صص ۱۵ و ۱۶.

۲. قیام گوهرشاد، ص ۱۱۶.

۳. صحیفه امام، ج ۱۳، صص ۱۹۱ و ۳۲۰.

در تهران و ایران پیدا کرد و مورد اجلال همه طبقات واقع شد، زیرا گفته بود: «اگر کشته شوم عیالم را بی حجاب در مجلس جشن بی حجابی نمی آورم.»^(۱) این مطلب از طریق دیگری نیز مورد اشاره قرار گرفته است. آیه الله محمدحسین حسینی طهرانی یادآوری کرده است که به دنبال رسمیت یافتن کشف حجاب و اجبار صنوف به برپایی جشنهای مختلط، در تهران چهار نفر از علمای سرشناس را مشخص کردند که باید مجلسی ترتیب داده و علما را همراه با خانمهایشان در آن دعوت کنند. هر چهار نفر مذکور شامل: پدر ناقل (آقای طهرانی)، شیخ علی مدرّس، امام جمعه تهران و شریعتمدار رشتی با این کار مخالفت ورزیدند.^(۲)

آیه الله حجت کوه کمری از اساتید قم در تلگرافی که تاریخ آن روشن نیست خطاب به آیه الله بهبهانی در تهران از ایشان خواست که به اولیای امور تذکر دهد:

«در بلاد اسلامی امری که مخالفت آن از جهاتی با شریعت مقدسه محرز است اجرای آن غیر ممکن است و تولید مفاسد خواهد نمود.»^(۳)

سید محمود امام جمعه زنجان از روحانیونی که در مجلس مؤسسان حضور داشت و ظاهراً تنها مخالف در این مجلس بوده، رضا شاه را به علت کشف حجاب که از ضروریات دین اسلام است، کافر می دانست. ایشان در نامه ای به یکی از منسویین که احتمالاً پست و مقامی در زنجان داشته به او سفارش می کند:

«مبادا يك وقت بترسی و از باب تفسیر غلط تقیه در مجالس جشن حاضر گردی.»

نامه مذکور به گونه ای به دست شهربانی افتاد و نویسنده آن احضار شد و مورد بازجویی قرار گرفت. وی نگارش نامه را مورد تصدیق قرار داده و آن را به حکم وظیفه دینی دانست و اظهار داشت، برای هر جریانی که واقع گردد آماده است. به گفته آیه الله سید عزالدین زنجان فرزند ایشان، بعد از توهینات زیاد، قرار تبعید ایشان از تهران به کاشان صادر شد، ولی رژیم این امر را به صلاح خود ندید و از تبعید ایشان منصرف شد.^(۴)

۱. آثار الحجه، ص ۸۵.

۲. محمدحسین حسینی طهرانی. وظیفه فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام (مشهد - علامه طباطبائی، ۱۴۱۰ ق) صص ۲۷-۳۱.

۳. نك: عقیقی بخشایشی. یکصد سال مبارزه روحانیت مرفعی، ج ۳، ص ۶۲.

۴. مجله حوزه، ش ۲۳، آذر و دی ۱۳۶۶، صص ۴۸ و ۴۹.

به این ترتیب مشخص می‌شود که برخی از روحانیون نه تنها خود به مبارزه منفی با کشف حجاب می‌پرداختند، بلکه دیگران را نیز ترغیب به مخالفت می‌کردند.

نمونه دیگری در همین زمینه حاکی است که آیه‌الله سید محمدتقی خوانساری از علمای قم به افسری که نگرانی خود را از شرکت در مجالس جشن ابراز داشته بود، توصیه کرد که استعفا بدهد.^(۱) گفته شده حجة الاسلام سید ابوالحسن طالقانی به علت اعتراض به اقدامات ضد اسلامی بویژه کشف حجاب مکرراً به زندان افتاد و یا تبعید گردید.^(۲) فرزند وی سید محمود طالقانی نیز که در این ایام طلبه‌ای پرشور بود در سال ۱۳۱۸ در درگیری با پاسبانی که به اجبار قصد برداشتن چادر زنی را داشت به زندان افتاد.^(۳) همچنین درباره آیه‌الله مرعشی نجفی آورده شده که وی در برابر رئیس پلیس قم که در حرم حضرت معصومه (س) قصد داشته حجاب زن مؤمنی را برگیرد، ایستادگی کرده و سیلی محکمی به او می‌زند. رئیس پلیس که سخت از این سیلی یکه خورده بود، وی را تهدید به قتل کرد، اما روز بعد در بازار قسمتی از سقف بر سر وی فرو ریخت و دردم هلاک شد، به گونه‌ای که مردمی که از جریان با خبر بودند، این موضوع را از کرامات آیه‌الله مرعشی نجفی به شمار می‌آوردند.^(۴)

روش عملی دیگری که روحانیون برای مقاومت در برابر پدیده بی‌حجابی برگزیدند، مهاجرت به عتبات عالیات و خارج از کشور بود که در برخی خاطرات بجا مانده از آن دوران و نیز در برخی از اسناد مورد اشاره قرار گرفته است.^(۵)

مخالفت با کشف حجاب منحصر به روحانیون بلند پایه و سرشناس نبود. در حقیقت این موضوع آنچنان بدیهی و قابل پیش بینی بود که در آستانه رسمیت یافتن و اندکی پس از واقعه ۱۷ دی ۱۳۱۴ در متحدالمال (بخشنامه) های متعددی صریحاً عنوان شده که:

«... چنانچه کسی از وعاظ و غیره اظهاراتی بر ضد کشف حجاب بنماید فوراً توسط

۱. نك: حکایات کشف حجاب، ص ۱۳۳ به نقل از چهل حدیث، تألیف سید حسین بدلا.

۲. نك: سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ص ۴۱.

۳. یادنامه ابوذر زمان، ص ۹.

۴. علی رفیعی. بر ستیغ نور؛ گوشه‌هایی از زندگی و وصیتنامه الهی - اخلاقی حضرت آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره). (قم. کتابخانه عمومی حضرت آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۳۷۳) ص ۷۷.

۵. نك: قیام گوه‌رشد، صص ۱۵۸-۱۶۱ خاطرات آیه‌الله العظمی سید عبدالله شیرازی.

شهربانی جلب و تنبیه شوند.^(۱)

در ذیل به برخی از اسناد که حاکی از مخالفت روحانیون و وعاظ با کشف حجاب است اشاره می‌شود:

در سندی به تاریخ ۱ بهمن ۱۳۱۴ آمده است:

«حکومت سبزوار با ارسال سواد راپرت نظمیه آنجا اطلاع داده است شیخ محمود پیشنماز مسجد جامع اظهاراتی بر ضد رفع حجاب نموده... تلگرافاً به حکومت سبزوار فوراً آخوند مزبور را جلب و تعقیب نموده و عنداللزوم شبانه به يك نقطه دیگری تبعید نمایند.»^(۲)

در گزارشی از حکومت مازندران به وزارت داخله به تاریخ ۷ بهمن ۱۳۱۴ آورده شده که: «در پی اجبار کردن ارباب عمام به آمدن به خیابان همراه با خانمهای خود، چند نفر از ملاهای شهر از روز بعد به دهات اطراف رفته‌اند»^(۳) و به این ترتیب به مقابله با برنامه‌های کشف حجاب پرداختند.

در فروردین ۱۳۱۵ فردی به نام ربّانی واعظ به جرم آنکه در مجلس روضه خوانی اظهار داشته که «باز بودن دست و صورت نسوان شرعاً عیب ندارد ولی نمایان بودن موی سر آنها خلاف شرع است»، دستگیر و از بم به کرمان تبعید شد.^(۴) در تیر ۱۳۱۵ در قم طلبه‌ای به نام سید حسن «موقعی که برای متحدالشکل شدن احضار شده بود در مدرسه فیضیه بنای داد و فریاد را گذاشته و عده‌ای را دور خود جمع کرده بود و در بین راه نیز به بانوان اظهار می‌داشته روی خود را بگیرند». بنابراین «به موجب ابلاغیه مطاع مبارك از دفتر مخصوص شاهنشاهی» توقیف شد.^(۵)

آقا محمد زارجمی واعظ در اوایل باصطلاح نهضت بانوان در بالای منبر گفته بود «زنها رویندها را پایین بیندازید»، به این جهت مورد تعقیب واقع گردیده از یزد به کرمان تبعید و

۱. نك: خشونت و فرهنگ، اسناد شماره ۱ (۱۸ آذر ۱۳۱۴)، ۴ (۷ دی ۱۳۱۴)، ۵ (۱۶ دی ۱۳۱۴)، ۱۱۹ (۲ دی ۱۳۱۴)، ۳۲۹ (۷ دی ۱۳۱۴) و ۴۶۴ تا ۴۶۸ (دی ماه ۱۳۱۴) و نیز نك: واقعه کشف حجاب، اسناد شماره ۳۰ (۲۷ آذر ۱۳۱۴)، ۴۰ (۱۴ دی ۱۳۱۴) و ۸۸ (۴ فروردین ۱۳۱۵).

۲. واقعه کشف حجاب، سند شماره ۶۱.

۳. خشونت و فرهنگ، سند شماره ۵۱۱.

۴. واقعه کشف حجاب، سند شماره ۱۰۵ به تاریخ ۱۷ فروردین ۱۳۱۵.

۵. همان، سند شماره ۱۲۵، به تاریخ ۱۰ تیر ۱۳۱۵.

مجدداً به یزد معاودت داده شد و در زندان شهربانی حبس گردید.^(۱)

از اسناد موجود که مسلماً تمامی اسناد پیرامون کشف حجاب هم نیست، برمی آید که تعدادی از روحانیون و وعاظ در پی مخالفت با کشف حجاب، تحت تعقیب قرار گرفته، زندانی و یا تبعید شده‌اند. وزارت داخله در گزارشی به ریاست وزرا در تاریخ ۳ شهریور ۱۳۱۵ «صورت اسامی اشخاصی که بر اثر جریان امر تغییر کلاه و نهضت بانوان تبعید شده‌اند» را ارسال داشته و در آن تأکید کرده که از سایر تبعید شدگان ولایات صورت جامعی در دست نیست. بر اساس این سند، سید محمد دعایی زارچی از کرمان به یزد، شیخ عباس افتخاری از رفسنجان به کرمان، سید ابراهیم مساوات از برازجان به کرمان، شیخ محمود شریعت از مشهد به طبس، سید صادق خطیب از مشهد به نیشابور، میرزا مسیح از مشهد به میامی، سید حسام فال اسیری از شیراز به مشهد و شیخ حسین ناطق در شهربانی مشهد توقیف شده‌اند.^(۲)

همچنین به پیوست گزارش اداره کل شهربانی به ریاست وزرا به تاریخ ۳۰ مهر ۱۳۱۵ صورت اسامی تبعید شدگان، ارسال شده که در اسناد موجود یافت نشده است. بر اساس این گزارش ربّانی واعظ (از بم)، سید مصطفی رئیس الذاکرین (از گرگان)، شیخ فضل الله و شیخ مهدی (از شیراز) به محل خود عودت کرده‌اند.^(۳)

در گزارش دیگری، شیخ علی دشتباخی در قایمات «نسوان محل را برخلاف اتحاد لباس تحریک و تشویق» نموده لذا دستور تبعید وی به قوچان داده شد.^(۴)

بدیهی بود در هر جا که قدرت حکومت کمتر بود، کشف حجاب بانوان با موانع جدی همراه می گردید. در یک گزارش جالب توجه از وضعیّت کلاته عرب آمده است:

«آقایان حاجی ملا رضا و حاجی ملا زین العابدین کلاته عربی که از ملاها و رئیس محلی است... پسر خود را وادار کرده با اسلحه کمربند... هر کسی کلاه تمام لبه دارد و زنان بندگان [رؤسای دوایر دولتی و مسئولان حکومتی] که رفع حجاب کرده‌اند به عنوان اینکه شما از دین بیگانه شده‌اید کتک زده اذیت می نمایند».

۱. خشونت و فرهنگ، سند شماره ۵۵۴ به تاریخ ۲۶ مرداد ۱۳۱۵.

۲. همان، سند شماره ۳۲.

۳. همان، سند شماره ۳۴.

۴. همان، سند شماره ۲۵۸، به تاریخ ۲۷ آبان ۱۳۱۵.

در این گزارش تقاضا شده که محل کلاته عرب جوین تفتیش سرّی شود تا تعدیات يك نفر آخوند و رئیس محل معلوم شود.^(۱)

گفتنی است که محتوای تمامی اسناد مربوط به کشف حجاب را نمی‌توان مورد تأیید قرار داد، کما اینکه در برخی از آنها مطالب خلاف واقع و کذب و یا اغراق و گزافه‌گویی و پاپوش درست کردن علیه یکدیگر که نتیجهٔ اختناق حاکم بر جامعه عهد رضا شاه است، کاملاً آشکار است.

در سندی به تاریخ ۷ دی ۱۳۱۵ که نشانگر عدم موفقیت برنامه‌های کشف حجاب است از سوی ایالت خراسان تصریح شده:

«با دستورات اکیدی که راجع به پیشرفت نهضت بانوان و اتحاد شکل صادر شده، معیناً طبق اطلاع صحیحی که رسیده... آخوندهای حکم آباد همه در لباسهای آخوندی و زنها در چادر و سایر اشخاص با لباس قدیمی هستند، به طوری که اگر شخصی به محل مزبور وارد شود گمان می‌کند اهالی آنجا ایرانی نیستند!»^(۲)

بدیهی است روند کشف حجاب و چگونگی مقاومت و مخالفت روحانیون دارای نوساناتی بوده است، از این رو تا هنگامی که تمامی اسناد مربوط به این موضوع فراهم نیاید نمی‌توان تحلیل جامع و مانعی از آن ارائه داد. بر طبق اسنادی که تاکنون منتشر شده بعد از سال ۱۳۱۶ از ابراز مخالفت روحانیون کاسته شده و یا این مخالفتها در اسناد موجود انعکاس زیادی نیافته است. البته نباید فراموش کرد که برنامه‌های تحدید و تهدید علیه روحانیون در این سالها به اوج خود رسیده بود و بسیاری از آنان طبق برنامهٔ تقلیل عمام مجبور به تغییر لباس شده و نیز پس از يك دوره مقاومت علنی، در عمل به مبارزه منفی دست زده بودند، به این ترتیب که تا مدتهای مدید خود و بویژه خانواده‌شان از قدم گذاردن به خارج از منازل خودداری می‌کردند و حتی در صورت نیاز به استحمام از آب انبارهای منازل خود و یا همسایگان استفاده می‌نمودند و یا شب هنگام و در تاریکی قدم به بیرون از منزل می‌گذاشتند و گاه راههای کم رفت و آمدی را دور از چشمان مأموران انتخاب می‌کردند. به‌طور نمونه در

۱. مأخذ قبلی، سند شماره ۳۴۵، به تاریخ ۲۴ آذر ۱۳۱۵.

۲. همان، سند شماره ۳۴۷ و نیز: واقعه کشف حجاب، سند شماره ۱۵۴.

طرزرجان* یزد یکی از روحانیون مسیر کم رفت و آمدی را برای عبور و مرور خود و اهالی اختصاص داده بود که به راه حاج ملا احمدی معروف شده بود.^(۱) با این حال برخی از مقاومت‌های روحانیون پس از سال ۱۳۱۶ در اسناد موجود وجود دارد که به تعدادی از آنها اشاره می‌شود:

بر طبق گزارشی به تاریخ ۲ خرداد ۱۳۱۶ حاجی میرزا علی واعظ در بالای منبر «برخلاف مصالح کشور مذاکراتی نموده» بود.^(۲) در شهرستان هریس، بر طبق گزارش مورخ ۲ بهمن ۱۳۱۶ قریب پانزده نفر اشخاص معمم مانع ترقیات بوده، بنابراین «تجدد نسوان ابداً در هریس عملی نشده» بود.^(۳)

در سبزوار بر طبق گزارشی به تاریخ ۲۴ فروردین ۱۳۱۷ میرزا محمد آخوند «به خانم رئیس کارخانه پنبه که بدون حجاب بود» اعتراض کرد که دستور احضار وی صادر شد.^(۴) در دهکده باشتین نیز فردی به نام ملا قربان علاوه بر اینکه خانواده خود را از کشف حجاب مانع گردیده «خواتین و بانوان محترمه محل را مانع از کشف حجاب» می‌شده است. گزارش‌های مربوطه که به تاریخ ۸ و ۹ بهمن ۱۳۱۷ می‌باشد همچنین حکایت از مخالفت نامبرده با لباس متحدالشکل دارد.^(۵)

تا اواخر فروردین ۱۳۱۸ در دشتستان و برازجان «با تنفذات محلی و وجود اسمعیل نام که از علمای آنجا بوده اقداماتی از حیث رفع حجاب و اتحاد شکل و سایر اوامر میسر نشده» بود.^(۶) در گزارشی از شهرستان یزد به تاریخ ۲۵ مرداد ۱۳۱۸ «حسین واعظی بالای منبر رفته و بر ضد کشف حجاب و لباس متحدالشکل نطق» کرده بود.^(۷)

* طزرجان منطقه‌ای ییلاقی است در فاصله ۶۰ کیلومتری یزد و در دامنه شیرکوه. امروزه دارای چند مدرسه علمیه است که تاپستانها طلاب از اطراف به آنجا می‌روند.

۱. به نقل از: حجت الاسلام والمسلمین محمدحسن احمدی فقیه. با استفاده از آرشیو شفاهی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

۲. خسونت و فرهنگ، سند شماره ۱۴۳.

۳. همان، سند شماره ۶۴ و نیز: واقعه کشف حجاب، سند شماره ۱۶۹.

۴. خسونت و فرهنگ، سند شماره ۲۱۵.

۵. همان، اسناد شماره ۲۳۱ و ۲۳۲.

۶. همان، سند شماره ۱۳۱ و نیز: واقعه کشف حجاب، سند شماره ۳۸۲ به تاریخ ۲۷ فروردین ۱۳۱۸.

۷. خسونت و فرهنگ، سند شماره ۵۷۵.

در اسناد موجود از سال ۱۳۱۹ به بعد گزارشی از مخالفتها وجود ندارد که به برخی از دلایل آن اشاره شد. پس از شهریور ۱۳۲۰ و سقوط دیکتاتوری رضا شاه، روحانیون نیز از فرصت فراهم شده در فضای سیاسی کشور استفاده کردند و توانستند اجبار در کشف حجاب را ملغی سازند.

۱۵-۳- روحانیون موافق کشف حجاب

علی‌رغم یکپارچگی موضعگیری روحانیون علیه کشف حجاب، در میان اسناد و برخی خاطرات بجا مانده می‌توان به برخی موضعگیریها اشاره کرد که معدودی از روحانیون و وعاظ را موافق کشف حجاب نشان می‌دهد. رژیم رضا شاه بسیار علاقه‌مند بود که به هر نحو ممکن از علمای بزرگ جواز کشف حجاب بگیرد، لیکن در این زمینه با شکست مواجه شد. ظاهراً فردی به نام شیخ حسین کاشانی جواز کشف حجاب را امضا کرد، اما وی از مقام بالایی برخوردار نبود و در نزد مردم نیز هیچ پایگاهی نداشت.^(۱) در جشنهایی که پس از رسمیت یافتن کشف حجاب برگزار می‌شد، تعداد معدودی از روحانیون به دلایل گوناگون و توجیهات مختلف شرکت می‌کردند، که در مواردی موجب اندوه فراوان آیه‌الله حائری زعیم حوزه علمیه قم شده بود. وگرنه عموم و غالب روحانیون از شرکت در جشنها خودداری می‌نمودند. امام خمینی (ره) در این زمینه گفته‌اند:

«[برای شرکت در مجالس جشن بی‌حجابی] پیش علمای شهرها می‌رفتند و می‌گفتند، هرکدام ضعیف بودند و ضعیف القلب بودند، شرکت می‌کردند و هرکدام قوی بودند، [شرکت] نمی‌کردند.»^(۲)

برخی از اسناد منتشر شده حاکی از پذیرش بی‌حجابی توسط برخی از روحانیون است. در بررسی این اسناد گفتنی است مسلماً با توجه به انتظاری که دولت از والیان و حکام در ارائه گزارشهای پیشرفت بی‌حجابی داشته و حاکمیت جو رقابت و چشم و هم‌چشمی و نیز با توجه به محرمانه بودن اسناد، احتمال کذب، گزافه‌گویی و اغراق در آنها بسیار زیاد است. ولی از طرفی نباید ساده‌اندیشانه، تمامی اسناد را قابل خدشه دانسته به کنار نهاد و یا وعاظ

۱. نک: قیام گومرشد، ص ۱۱۶.

۲. صحیفه نور، ج ۱۳، ص ۱۵۲.

مذکور در اسناد را ساخته و پرداخته مؤسسه وعظ و خطابه دانست، زیرا تاریخ اغلب این اسناد قبل از تأسیس مؤسسه مذکور است. با این توضیح به بررسی اسناد مذکور می‌نشینیم: همزمان با تبلیغات پیرامون کشف حجاب، در گزارشی به تاریخ ۱۳ دی ۱۳۱۴ از گروس اطلاع داده شده که در عید رمضان [کذا] در حضور عموم طبقات حتی علما، مفاسد حجاب و محسنات رفع آن بیان گردید. در این گزارش ادعا شده مطالب عنوان شده مورد تصدیق عموم قرار گرفته است.^(۱)

حکومت خواف در گزارش مورخ ۲۰ دی ۱۳۱۴ عنوان نموده که مقارن ظهر، حکومت و سایر رؤسای دوایر در مسجد جمعه حضور یافته، حکومت شرحی راجع به لزوم آزادی نسوان بیان، سپس وعاظ هم هریک شرح لازم در اطراف وجوب رفع حجاب اظهار و از آیات قرآنی و احادیث نیز استدلال نموده، در خاتمه آقای رئیس مالیه از آقایان وعاظ که برعکس سابق، قاطبه اهالی را به طرف ترقی سوق داده و احساسات شاهپرستی و وطن پرستی را به آنها تزریق می‌نمایند، اظهار امیدواری و امتنان کرد.^(۲)

در گزارشی از شهرستان شاهپور به تاریخ ۲۱ دی ۱۳۱۴ در مورد پیشرفت کشف حجاب و برگزاری مجلس جشنی مرکب از کلیه طبقات همراه با خانمهایشان آمده است: «...علاوه بر ادارات، اکثریت اهالی متأدب به آداب جدید گشته، خانم آقای حاجی امام جمعه شاهپور که از علمای طراز اول و اهل منبر هستند نیز به طرز جدید در مجلس جشن حضور داشته همچنین خانم آقای خرقانی که از وعاظ مهم می‌باشند.» در این گزارش ادعا شده که دو نفر مذکور بین علما و وعاظ تبریز نیز معروفیت دارند.^(۳) در گزارش مربوط به برپایی جشنی در مهمانخانه بابل در تاریخ ۲۵ دی ۱۳۱۴ آورده شده:

«ده نفر از صاحبان محضر و هیئت علمیه بابل هم به اتفاق خانمهایشان شرکت کرده و یکی از آنها آقای علامه ملایری نطق مبسوطی مبنی بر لزوم رفع حجاب و تربیت نسوان ایراد کرده است.»^(۴)

۱. خسونت و فرهنگ، سند شماره ۸۱.

۲. همان، سند شماره ۱۸۸.

۳. همان، سند شماره ۶۸.

۴. واقعه کشف حجاب، سند شماره ۵۷.

حکومت مازندران در ارائه گزارش مشروحی از پیشرفت کشف حجاب در همین تاریخ، ضمن اشاره به موضوع فوق تأکید کرد که در این مدت در هیچ جا از هیچ کس حتی آخوندهای متعصب اظهار مخالفتی شنیده نشده است و دلیل این امر را نیز این گونه عنوان کرده که جوازهای لباس روحانیون را به عنوان مطالعه مدارك نگاه داشته و همه را در بیم و امید گذاشته که در این جریان نتوانند صدایی بلند کنند.^(۱)

مطلب فوق نشان می‌دهد که علت سکوت برخی از روحانیون - و نه لزوماً همراهی - نیاز آنان به صدور جواز لباس و تحمیلات دیگر حکومت بوده است. نمونه‌ای از اجبار حکومت را در گزارش حکومت گناباد به تاریخ ۲۶ دی ۱۳۱۴ می‌توان مشاهده کرد. براساس این گزارش، حکومت، يك نفر از محدثین معروف این محل را احضار و با مذاکرات لازمه که در این باب با مشارالیه نموده حاضر گردید که در روز کنفرانس از طرف او هم شرح مؤثری در این باب برای حضار بیان شود.^(۲)

گزارش حکومت کرمان در ۲۷ دی ۱۳۱۴ حاکی از دعوت خانمهای تجار و علما در مجلس کشف حجاب دارد^(۳) ولی گزارشی دال بر انجام جلسهٔ مزبور در اسناد موجود نیست.^(۴) از بوشهر در ۲۸ دی ۱۳۱۴ گزارش شده که در مجلس جشنی به مناسبت تربیت نسوان، از طرف آقای شیخ محمد حسین مجتهد نطقی در زمینهٔ آزادی نسوان و فواید آن برای جامعه بیان گردیده است.^(۵)

یکی از کسانی که در مجالس جشنهای اختلاط به مناسبت کشف حجاب حضور فعالی داشته فردی به نام «افتخار الاسلام» می‌باشد. مطابق سندی به تاریخ ۲۹ دی ۱۳۱۴ وی در مدت اقامت دو ماهه در مشهد، شبهای ماه رمضان در مسجد گوهرشاد منبر می‌رفته

۱. خشونت و فرمگ، سند شماره ۵۱۴.

۲. همان، سند شماره ۳۱۰.

۳. واقعه کشف حجاب، سند شماره ۱۰۶.

۴. البته در خاطرات نقل شده از کشف حجاب کرمان گفته‌اند که آیه‌الله حاج میرزا محمد رضا کرمانی در جلسه‌ای با حضور استانداری، فرماندهان نظامی و ائمهٔ مختلف مردم در مسجد به سخنرانی پرداخت و با قرائت آیات حجاب در قرآن و توضیح دربارهٔ آن، نطقی دوپهلوی ایراد کرد. به نقل از: حجت الاسلام والمسلمین محمدجواد حجتی کرمانی. با استفاده از آرشیو شفاهی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

۵. خشونت و فرمگ، سند شماره ۱۲۱.

و پیرامون محسنات اقدامات دولت، ترقیات کشور و نهضت تجدد نسوان موعظه کرده و منجمله گفته که منظور از حجاب نه پوشانیدن سر و صورت، بلکه داشتن عفت و اخلاق زنان است.^(۱) گزارش حکومت نیشابور در تاریخ ۱۶ بهمن ۱۳۱۴ نیز خبر از سخنرانیهای نامبرده به مدت ده روز و قدردانی از وی می‌باشد.^(۲) حکومت سمنان نیز در گزارش مورخ ۱۵ فروردین ۱۳۱۵ به فعالیتهای *افتخار الاسلام طباطبایی* اشاره کرده و تقاضای پاداش و جبران خدمات معزی الیه را نموده است. مطابق این گزارش، نامبرده متجاوز از یک ماه در منابر و مجالسی که جشن برپا می‌شده و نیز در دهه عاشورا در مساجد و مجامع عمومی منبر رفته و در ضمن ذکر مصائب آل محمد (ص) حرفهای مؤثر خوبی زده و مراتب شاهپرستی را به کمال رسانیده بود.^(۳)

شرکت خانواده‌های روحانیون در جشنهای بی‌حجابی نیز از نظر حکومت اهمیت زیادی داشته، چرا که این موارد را به حساب رضایت روحانیون می‌گذاشت. در جشن نهضت بانسوان در لاهیجان، آنچه که مهم بود نطق *منصوره خانم* دختر آقای سید عبدالوهاب مجتهد رشتی بود، به گونه‌ای که پیش بینی شده «مردم هم وقتی دیدند دختر بزرگترین مجتهد این خطه، بدون حجاب حاضر شده دیگر تکلیف خود را می‌دانند.» این گزارش به تاریخ ۴ بهمن ۱۳۱۴ همچنین حاکی است که با توجه به نحوه برخورد حکومت با علما، علاوه بر اینکه آنها قدمی برخلاف برنداشته‌اند، معنأ هم موافقت کرده‌اند، چنانچه *آقا سید محمود* هم دختر ۱۸ ساله خود را مخصوصاً امر داده که بدون حجاب به مدرسه برود.^(۴)

از شیراز در تاریخ ۱۱ بهمن ۱۳۱۴ گزارش شده که:

«*نصیر امام*، پسر امام جمعه شیراز دعوتی از آقایان و خانمهای خانواده خودشان و بعضی از خانمهای دیگر شیراز و رؤسای ادارات با خانمهای آنها به عمل آورده و از حیث اینکه این اقدام در خانواده یکی از روحانیون شده کاملاً جالب توجه بوده است.»^(۵)

۱. مأخذ قبلی، سند شماره ۳۳۱.

۲. همان، سند شماره ۳۳۳.

۳. واقعه کشف حجاب، سند شماره ۱۰۳.

۴. خشونت و فرهنگ، سند های شماره ۵۰۳ و ۵۰۶.

۵. همان، سند شماره ۳۶۶.

به گونه‌ای که ریاست وزرا تلگراف مزبور را به دفتر مخصوص شاهنشاهی ارسال داشت.^(۱) گفتنی است درباره القابی که در اسناد در مورد روحانیون به کار رفته از قبیل «مجتهد» از آنجا که قصد استانداران از ارائه گزارش، بزرگنمایی و اغراق و گزافه گویی برای رضایت و خشنودی مرکز بوده، جای شك و تردید وجود دارد.

به هر حال، در جشنی که در ۲ بهمن ۱۳۱۴ از سوی کانون بانوان در رضائیه برگزار گردید آقا محسن مجتهد که خود نیز به لباس متحدالشکل درآمده با خانم خود در آن مجلس حاضر گردیده بود.^(۲) گزارش دیگری از شاهپور حاکی است که در ۵ بهمن ۱۳۱۴ عده کثیری از کلیه طبقات حتی علما در منزل حاج امین الاسلام با خانمهای خود حاضر شده‌اند.^(۳)

پاکروان استاندار خراسان در گزارشی در تاریخ ۱۱ بهمن ۱۳۱۴ عنوان کرده که در جشن مربوط به طبقه گاراژدار و بزاز به مناسبت تجدد نسوان در مشهد، نطقهایی از طرف يك نفر از وعاظ به نام سرابی ایراد شده است.^(۴) در گزارش دیگری به تاریخ ۲۱ بهمن ۱۳۱۴ که مربوط به جشن کارکنان آستان قدس بوده، از طرف سرابی مذکور و يك نفر دیگر نطقهایی ایراد گردید.^(۵) در گزارش پاکروان به تاریخ ۱۵ بهمن ۱۳۱۴ خطاب به رئیس الوزرا پیرامون برگزاری مجالسی در باغ ملی مشهد با حضور طبقات مختلفه با خانمهایشان، با اشاره به برگزاری جشن از طرف صاحبان محاضر، اظهار شده که: «سیدالعراقین نطق بسیار خوبی ایراد کرد و اثر چنین جشنی از طرف آخوندها بی اندازه قابل توجه بوده است.» او خاطر نشان ساخته که: «اطلاعات واصله از ولایات تابعه هم پیشرفتهای جالب توجهی را نشان می دهد، مخصوصاً در قاین و تربت حیدری خود آخوندها مقدم بوده‌اند.»^(۶)

حضور روحانیون در جشنهای بی حجابی از چنان اهمیتی برخوردار بود که حکومت

۱. مأخذ قبلی، سند شماره ۳۷۱.

۲. همان، سند شماره ۶۹ به تاریخ ۵ بهمن ۱۳۱۴.

۳. همان، سند شماره ۷۰ به تاریخ ۸ بهمن ۱۳۱۴.

۴. واقعه کشف حجاب، سند شماره ۶۷.

۵. همان، سند شماره ۷۷.

۶. همان، سند شماره ۴۶.

کرمان در این زمینه در صدد جلب نظر رئیس طایفه شیخیه برآمد و قرار شد حاج زین العابدین مجتهد رئیس شیخیه ایران در منزل خود جشنی به مناسبت نهضت بانوان ترتیب بدهد. طبق برآورد حکومت کرمان، این اقدام فوق العاده دارای تأثیر بوده است.^(۱) گزارش مذکور نیز از سوی ریاست الوزرا به دفتر مخصوص شاهنشاهی ارسال شده است.^(۲) در گزارش ایالت آذربایجان شرقی به تاریخ ۱۷ اسفند ۱۳۱۴ گفته شده «مجالس جشن ادارات و طبقات و اصناف و غیره هنوز ادامه دارد و رؤسای محاضر هم شرکت و اغلب عمامه را برداشته اند.»^(۳)

تلگراف شهرستان رضائیه به تاریخ ۲۹ اردیبهشت ۱۳۱۵ حاکی از: «سخنرانیهای واعظ معروف شمس الدین پورداد در مسجد بازارباش در قسمتهای محسنات دوره جدید و اخلاقی و توحید و حقانیت اسلام و نیز در قسمت محسنات ساده پوشی بانوان و تحسین از پیشرفتهای دوره اخیر در تحت توجهات شاهنشاه کبیر در ایران و تکذیب از اخلاق فاسده گذشته می باشد که فوق العاده برای تسویه اخلاق و رفتار اهالی و بانوان این شهر مؤثر واقع شده است.»^(۴)

یک سال پس از این نیز، گزارش دیگری از رضائیه، خبر از وعظ و بیانات سودمند شمس الدین واعظ و آگاه نمودن مردم به پیشرفت تجدد ایران و مساعدت حکومت با وی دارد.^(۵)

همان گونه که در گزارشهای فوق مشاهده می شود برخی از کسانی که مقاومتی در برابر متحدالشکل شدن لباس انجام نمی دادند، در جشنهای بی حجابی نیز شرکت می کردند. نمونه دیگری از این دست، اینکه بر طبق گزارش مورخ ۲۲ تیر ۱۳۱۵ از خمین، آقای نجفی که یکی از علما و به لباس متحدالشکل ملبس شده بود، مجلس جشنی در منزل خود منعقد و شرحی راجع به محسنات کشف حجاب ایراد نمود.^(۶)

۱. خوشنوت و فرهنگ، سند شماره ۴۱۰ به تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۱۴.

۲. همان، سند شماره ۴۱۱ مورخ ۲۷ بهمن ۱۳۱۴.

۳. واقعه کشف حجاب، سند شماره ۸۴.

۴. خوشنوت و فرهنگ، سند شماره ۷۲.

۵. واقعه کشف حجاب، سند شماره ۱۶۲ به تاریخ ۴ اردیبهشت ۱۳۱۶.

۶. همان، سند شماره ۱۳۳ به تاریخ ۲۲ تیر ۱۳۱۵.

برخلاف این موضوع، برخی از روحانیون - از جمله شیخ رحمت‌الله قاضی از روحانیون اراک - اعتقاد داشتند چنانچه لباس روحانیت باقی باشد، آنان می‌توانند از کشف حجاب جلوگیری کنند. از اینرو نسبت به تغییر لباس روحانیون حساسیت بیشتری نشان می‌دادند. یکی دیگر از موضعگیریهایی قابل توجه، اظهارات یکی از علمای نجف به نام شیخ عبدالکریم زنجانی است. بر طبق گزارش روزنامه *اللواء* مورخ ۲۴ آذر ۱۳۱۵ وی در ماه رمضان به فلسطین مسافرت نموده و مورد استقبال علما قرار گرفته و سخنانی درباره فلسطین و مسائل مربوط به مسلمین ایراد کرده است. وی در ادامه در مورد حجاب زنان گفته بود:

«يك مردی يك زن بی حجاب را ملاقات و از وی پرسید حجاب تو كجاست؟ زن به فوریت پاسخ داد: آن را روی صورت مرد گذاشتم.»

تسامح این عالم روحانی در مورد حجاب را می‌توان به گونه‌ای توجیه کرد، لیکن مهمتر از آن گزارش قونسولگری ایران در فلسطین درباره اظهار این شخص درباره ترقیات ایران و کشف حجاب است. بر طبق این گزارش، در تمام مجالسی که شیخ عبدالکریم مجتهد زنجانی شرکت می‌کرده «گفتارهای ایشان راجع بود به شرح ترقیات ایران در تحت توجه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی... و علاقه مفرط ذات همایونش را به قوت اسلام و...». در میهمانی افطار از طرف *امیر عبدالله* امیر شرق اردن که قونسول ایران هم در آن شرکت داشته «در آن مجلس مباحثات طولانی راجع به مسئله اجرای عادات و تمدن اروپایی در شرق و مخصوصاً مسئله حجاب که ایران و ترکیه در رفع آن اقدام نموده‌اند به میان آمده و آقایان زنجانی با بیانات متین و منطقی، امیر عبدالله را قانع نموده‌اند که اقدام مخالف دیانت اسلام نبوده، بلکه بنابر مقتضیات زمان در این عصر واجب بوده و قابل تقدیر است».^(۱)

همانگونه که ذکر شد احتمال دروغپردازی و گزافه‌گویی در گزارشهای مأموران دولتی بسیار زیاد است و محتوای تمام اسناد را نمی‌توان تایید کرد. لیکن باید توجه داشت که برخی از روحانیون در برخورد با قضیه کشف حجاب اجتهادات خاصی داشتند که لزوماً مورد موافقت مجموعه روحانیت نبود.

۱. سازمان اسناد ملی، شماره تنظیم ۱۴-۱۱۶۰۰۱، پاکت ۱۷۹.

نتایج عمومی:

رژیم رضا شاه ما حاصل تلاشهای منورالفکران تندرو از مشروطه به بعد بود. محتوای رایج در حکومتهای غربی که این منورالفکران به دنبال آن بودند شامل مجلسی بود که حق قانونگذاری در امور را داشته باشد (مشروعیت نظام پارلمانی)، رژیم ماهیت غیر دینی بیابد (سکولاریسم) و قضاوت براساس معیارهای دنیای متمدن صورت پذیرد و امثال آن. چنین حاکمیتی با سلطنت پهلوی در ایران انجام پذیرفت و غریزدگان را به آرزوی خود رساند.

در صعود رضا خان به سلطنت، علاوه بر نظامیان جمعی از متجددین که حزب رادیکال (به رهبری علی اکبر داور) را تشکیل داده بودند، نقش اصلی را برعهده داشتند. کسانی چون تیمورتاش که اعتقادی به خدا و پیامبران الهی نداشتند، جریانهای تجددگرایانه را رهبری می کردند و اندیشمندانی چون فروغی، عیسی صدیق و علی اصغر حکمت با آمالهای غربی، سازماندهی فرهنگی رژیم را برعهده گرفتند. ویژگی نظامی و دیکتاتوری حکومت رضا شاه موجب می شد تا حمایت از برنامه های غربی از پشتوانه زور و اجبار و خشونت برخوردار باشد.

ماهیت حکومت رضا شاه از نقطه نظر سیاستهای فرهنگی و مذهبی، در طول تاریخ ایران بی نظیر و یا حداقل کم نظیر است. رابطه دین و دولت که به عنوان اصلی پذیرفته شده از پیش از اسلام و پس از آن در تاریخ ایران وجود داشت، در این دوره شانزده ساله دستخوش دگرگونی عمیق و اساسی گردید. مطابق اهداف حکومت متمرکز، رژیم سعی

کرد تا نهاد مذهبی را همچون سایر نهادهای فرهنگی تحت سیطره خود درآورد. هدف بالاتر رژیم آن بود تا خاصیت اجتماعی مذهب را از بین ببرد. مجموع سیاستهای فرهنگی و آموزشی در این دوره در بطن محتوای تجددخواهانه و غربگرایانه، مبارزه با سلطه مذهب را نیز دنبال می‌کردند.

پس از استحکام پایه‌های رژیم پهلوی که مظاهر نوگرایی و تجدد طلبی با شدت بیشتری پیگیری شد و در تمامی شئون اجتماعی نمودی عینی یافت، شعار مذهب بتدریج از صحنه جامعه زدوده شدند. سیاست مذهبی رضا شاه در راستای باورهای غربی تغییر یافت و به موازات ستیز با شعار اسلامی و مذهبی، تعریف و تمجید و تبلیغ سنن باستانی و زرتشتی بشدت تعقیب و ایدئولوژی شاهنشاهی مجدداً پی افکنده شد. به این ترتیب برنامه تغییر الگوهای فرهنگی شامل سه مرحله گشت:

۱- بی‌اعتنایی به شعار مذهبی و اعتقادات دینی با هدف نهایی زدودن آن.

۲- احیای فرهنگ باستانی به منظور ارزشهای جایگزین در برابر باورهای اسلامی.

۳- تفوق فرهنگ غربی با استفاده از ابزار فرهنگ پیش از اسلام.

شعار اصلی رژیم در تغییر و تحولات عمیق و ریشه‌ای که از آن تحت عنوان «اصلاحات» نام برده می‌شد، رسیدن به «وحدت ملی» بود، لیکن در عمل چنین آرزویی به هیچ وجه برآورده نشد و بعلاوه شکاف و اختلاف در میان ملت ایران بیش از گذشته گردید، زیرا به عامل مذهب که رکن اساسی «وحدت ملی» در ایران شمرده می‌شود. و به این واقعیت حتی رضا شاه نیز در جشن تاجگذاری اشاره کرده بود. بکلی بی‌اعتنایی گردید و در عوض اهمیت بیشتری به اقلیتهای مذهبی بویژه اقلیت زرتشتی داده شد.

برنامه‌های تجددگرایی رژیم، ضربه‌های شدیدی بر جامعه مذهبی و سنتی ایران بویژه جامعه شهری فرود آورد. از آنجا که هنوز بسیاری از مسئولان رده‌های پایین‌تر رژیم بویژه در شهرستانهای کوچک، انگیزه مذهبی داشتند، در هنگام اجرای سیاستهایی چون کشف حجاب، با دیگر صاحب منصبان بویژه مسئولان نظامی اختلافاتی بروز می‌کرد و جو اختناق موجب زد و بند علیه یکدیگر می‌شد. به این ترتیب نه تنها در میان مردم هیچ گونه وحدتی ایجاد نشد، بلکه میان کارگزاران رژیم نیز چنین وحدتی به وجود نیامد. نکته مهم دیگر آنکه در ایران «وحدت ملی» بدون همیاری و همکاری جامعه روحانیت امکانپذیر

نبوده و نیست، اما رژیم رضا شاه در پی آن بود تا با از بین بردن روحانیت به تجربه‌ای ناممکن در وحدت ملی دست یابد.

اما روی دیگر سکه و واکنش روحانیون در برابر رژیم رضا شاه چه بود؟ به نظر می‌رسد با توجه به مجموعه شرایط حاکم بر اوضاع و احوال سیاسی ایران، بسیاری از روحانیون داخل و خارج کشور، در مورد سلطنت رضا شاه اجماع داشتند. تعداد روحانیونی که در آستانه تغییر رژیم آشکارا با رضا خان مخالفت کرده باشند اندک است. نیاز عمومی کشور به يك دولت متمرکز و زمینه سازیهای قبلی و آماده ساختن جو روحی و روانی و همچنین تبلیغات پیرامون شخص رضا خان که با گرایش مذهبی او به روحانیت بویژه علمای عتبات همراه بود، منجر به هواداری بخشهایی از روحانیت نسبت به رضا خان گردید و شاید سلطنت او را عملی مترقیانه در آن دوران قلمداد می‌کردند. روحانیون مخالفی چون آیه الله مدرس نیز که بر روی احمد شاه فرنگ رفته سرمایه گذاری کرده بودند، با قصور او و عدم حمایت روحانیون دیگر و ناکامی در بسیج مخالفان نتوانستند از تغییر رژیم جلوگیری کنند.

با اجرای سیاستهای سیاسی - اجتماعی رژیم جدید، از آنجا که بیشترین ضربات فرهنگی بر پیکر دین و آیین و شعایر مذهبی و اخلاقیات مردم وارد می‌آمد، بدیهی بود که روحانیون به عنوان جدّیترین مخالفان مطرح شوند. البته انگیزه‌های مخالفت روحانیون یکسان و مشابه نبود. در نزد برخی از روحانیون که از بازماندگان دوران مشروطه بودند، انگیزه‌های سیاسی حتی تا مرحله تغییر زمامدار وجود داشت، ولی تعداد آنها بسیار اندک بود. نمونه‌های این اعتقاد را در نزد آیه الله مدرس و حاج آقا نورالله اصفهانی می‌توان سراغ گرفت. مدرس به عنوان چهره شاخص مخالف رضا شاه، در ابتدای سلطنت نیز همچنان نقش مهمی را در اوضاع سیاسی - اجتماعی ایران برعهده گرفت و علاوه بر مجلس، در کابینه مستوفی الممالک نیز عامل مؤثری محسوب می‌شد، اما در مقابل جناح قدرتمند تجددگرایان که مورد حمایت شاه قرار داشتند، کاری از پیش نبرد. ترور او هشدار برای تمامی مخالفان بود. با تضعیف کابینه مستوفی و کنار گذاشتن مدرس از مجلس در دوره هفتم تقنینیه، حکومت دیکتاتوری نشان داد که ملاحظه هیچ کس را نخواهد کرد. با کنار گذاشتن مدرس از مجلس، ملت و حتی دولت از يك سرمایه بزرگ ملی محروم ماند.

مدرس با آنکه از نمایندگی مجلس کنار گذاشته شد، بدون آنکه با تهدید حکومت مبنی بر عدم دخالت در سیاست موافقت کند، به مبارزه ادامه داد و در این راه جان خود را فدا کرد. مسلماً در نزد مجتهد سیاستمداری چون مدرس، عمل به تکلیف، اصل اساسی شمرده می‌شد. لیکن به نظر می‌رسد او در مبارزه خود، با توجه به مجموعه شرایط و تجربیاتش، به بسیج مردمی و رهبری روحانیت اعتقادی نداشت. مدرس در امور فرهنگی- اجتماعی نیز دارای ویژگیهای منحصر به فردی بود که او را از همگانش متمایز می‌گرداند. داشتن تصویری روشن از «منافع ملی» وجه متمیزه مدرس با سایرین است.

برخلاف روش مدرس، برخی دیگر از علما تکلیف خود را در عدم مبارزه آشکار تشخیص دادند و در مقام دفاع از عملکرد خود نیز به مشی سیاسی امام حسن (ع) استناد می‌جستند.

به نظر می‌رسد با توجه به عللی چون گستاخی رژیم در به کارگیری زور علیه روحانیون تا حد نابودی حوزه‌ها و مدارس علمی، و عدم حمایت مردم در بسیاری از موارد از علما، این روش نیز همچون رویه مدرس، منطقی و معقول بوده باشد. البته در این میان می‌بایست بین آنان که با حفظ تقیه به مخالفت غیر علنی با رژیم پرداختند و کسانی که همواره سکوت محض را انتخاب کردند، تفاوت قایل شد.

از نظر ترتیب زمانی، سیر مخالفت روحانیون در این دوره عبارت بود از: اعتراض علیه بیانیۀ اول شهریور ۱۳۰۶ دولت مخبرالسلطنه، مخالفت با قانون نظام اجباری و قانون متحدالشکل شدن البسه و کشف حجاب.

بیانیۀ مخبرالسلطنه که تهدیدی علیه روحانیون در انجام امر به معروف و نهی از منکر بود با وجود لحن ارباب گونه، بزودی واکنش روحانیون در شهرهای مهم ایران را به دنبال داشت. یکی از مهمترین واکنشها از سوی علمای خراسان بود. نگاهی به اسامی معترضین نشان می‌دهد که تعدادی از علمایی که در مجلس مؤسسان شرکت داشتند و یا تلگراف تبریک برای رضا شاه فرستادند، همچنان محافظه‌کاری پیشه ساخته‌اند. علمای خراسان همچنین به ارسال نمایندگانی به منظور ایجاد وحدت رویه در برابر اقدامات ضد اسلامی رژیم دست زدند که در این زمینه به موفقیتی نایل نشدند. اجرای قانون نظام اجباری بهانه‌ای بود که در نیمه دوم سال ۱۳۰۶ هم، رژیم درگیر مخالفت‌های روحانیون باشد و دو

شهر اصفهان و شیراز در این زمان پرآشوب بودند. قضیه مهاجرت علمای اصفهان به قم در پاییز این سال رژیم را جداً با مشکل روبرو ساخت، اما با مرگ رهبر مهاجرین - آقا نورالله اصفهانی - این نگرانی از بین رفت.

در ناکامی نهضت علمای اصفهان دلایلی چون عدم وحدت رویه و انگیزه‌های یکسان در نزد مهاجرین و نیز همراهی نکردن برخی از روحانیون، استفاده رژیم از حربه تطمیع و تحبیب و همراهی برخی از روحانیون تهران با رژیم در حل غایله، مؤثر بوده‌اند. در نهضت علمای اصفهان همچنین رژیم سعی کرد با اظهار تکریم نسبت به روحانیون و نیز ایجاد رابطه با علمای نجف موضوع را فیصله دهد. ناکامی علما در این حادثه، راه را برای برخورد قهرآمیز با روحانیون باز گذاشت.

در سال ۱۳۰۷ چند حادثه موجب رویارویی رژیم با روحانیون شد. در ابتدای این سال اعتراض آیه الله بافقی با حضور غیر مناسب خانواده رضا شاه در حرم حضرت معصومه (س)، رضا شاه را با نیروهای نظامی و با هدف مرعوب ساختن حوزه علمیه قم راهی این شهر کرد. عملکرد آیه الله بافقی در تضاد با سیره آیه الله حائری زعیم حوزه بود، در حالی که هر دو عالم مورد احترام یکدیگر بودند و در خاطرات سایر بزرگان این دوره، از هر دو آنها تعریف و تمجیدهایی سراغ داریم. رژیم که همواره علاقه داشت تا از نقطه نظرات علمای نجف آگاهی یابد در همین ایام آیه الله بروجرودی را که از نجف بازمی‌گشت و خبرنگاران اطلاع داده بودند که مجالسی محرمانه با علمای نجف داشته، دستگیر نمودند ولی با احترام آزادش ساختند. در مهر ماه همین سال بود که مدرس به خواف تبعید شد. ادامه مخالفت روحانیون با اجرای قانون نظام اجباری به آذربایجان کشیده شد و آیه الله میرزا صادق تبریزی و سید ابوالحسن انگجی رهبری مخالفان را برعهده گرفتند. در این واقعه که احتمالاً در ماههای اولیه سال ۱۳۰۸ رخ داده است، شاید اجرای قانون لباس متحدالشکل نیز تأثیر داشته باشد. رهبران روحانی این نهضت هم دستگیر و تبعید شدند. همچنین در سالهایی که شورش عشایری فارس جریان داشت (۱۳۰۷-۱۳۰۹) برخی روحانیون منطقه اسلحه به دست گرفته با رژیم به مخالفت پرداختند.

پس از اعتراضها و مخالفت‌های علنی سالهای اولیه (تا سال ۱۳۰۸) که با مذاکره خاتمه یافت و یا با خشونت سرکوب گردید تا تابستان ۱۳۱۴ تقریباً مخالفت یکپارچه‌ای

از سوی روحانیون صورت نگرفت. روحانیون مناطقی چون اصفهان، فارس، قم و تبریز که پیش از این علایم نارضایی را آشکار ساخته بودند، مجبور به سکوت شدند، هر چند که مخالفت‌های فردی از بین نرفت. در تیر ماه ۱۳۱۴ روند تجددگرایی و تعرض به احکام اسلامی چنان شدت یافت که علمای مشهد را جداً به تکاپو واداشت، ضمن آنکه آیه‌الله حائری نیز مشی غیر علنی خود در مواجهه با رژیم را کنار گذارد و تلگرافی در اعتراض به زمینه سازی برای کشف حجاب به شاه ارسال داشت. با وجود تجربه ناکامی مخالفت با رژیم در قضیه مهاجرت علمای اصفهان، آیه‌الله میرزا حسین قمی در اقدامی یکنه به تهران مهاجرت کرد تا شاید رضا شاه را از کشف حجاب و اجبار در استعمال کلاه بین‌المللی باز دارد. در جایی که شخصیت معروفی چون آقا نورالله اصفهانی آن هم در سالهای ابتدایی سلطنت پهلوی که هنوز روحانیت از قدرت نسبی برخوردار بود، ترجیح داد برای مبارزه به قم بیاید و علمای داخل و خارج ایران را به حمایت فرا خواند، اقدام آیه‌الله قمی در سالهای اقتدار کامل رژیم رضا شاه نشان از يك عمل از پیش ناموفق و در عین حال شجاعانه از نقطه نظر شخصی دارد. سرکوبی ددمشانه تحصن مردم در مسجد گوهرشاد، ضربه‌ای هولناک بر روحانیت و مردم ایران فرود آورد، به گونه‌ای که تا پایان سلطنت رضا شاه اقدام مخالفت آمیزی از سوی روحانیون بجز مقاومت در برابر کشف حجاب و تغییر لباس به وقوع نپیوست، وانگهی دوری گزینی از سیاست را در نزد بسیاری از روحانیون موجه ساخت.

در بررسی انگیزه‌های مخالفت‌های روحانیون، آمیزه‌ای از انگیزه‌های مذهبی - سیاسی و ملی را می‌توان جستجو کرد. مقاومت در برابر قوانین حکومت مانند قانون نظام اجباری و متحدالشکل شدن البسه هر چند بیشتر انگیزه‌های مذهبی داشت، لیکن به هر حال بدون انگیزه سیاسی نبود. همینطور مقاومتی که روحانیون در برابر جلوگیری از «امر به معروف و نهی از منکر» نمودند هر دو جنبه انگیزه مذهبی و سیاسی را دارا بود. اعتراض آیه‌الله بافق‌ی نیز گرچه صیغه مذهبی داشت، اما با توجه به اینکه خانواده سلطنتی را مورد حمله قرار داد، خالی از انگیزه سیاسی ارزیابی نمی‌شود. همکاری برخی روحانیون فارس با قیام عشایری که علل آن اعتراض به اسکان عشایر و نحوه مالیاتگیری و تغییر لباس و ظلم مأمورین نظامی بود، انگیزه‌های سیاسی - مذهبی و ملی داشت.

بجز موارد فوق مخالفتها و مقاومت‌های انفرادی روحانیون در این دوره کم نیست که از میان آنها باید از کسانی چون **آیه‌الله شاه آبادی**، **شیخ محمد خالصی زاده**، **ابوالحسن طالقانی** در تهران و **سید نورالدین شیرازی** و **سید عبدالمحمد موسوی لاری** و **قال اسیری** در فارس یاد کرد.

علاوه بر مخالفت‌هایی که از سوی روحانیون در مواجهه با رژیم رضا شاه وجود دارد، بخش‌های دیگری از علما را می‌یابیم که مشی میانه روی در امور را برگزیدند. چنین رویه‌ای در نزد برخی تا پایان سلطنت ادامه یافت و در نزد برخی دیگر به مخالفت و مقاومت کشیده شد. علمای نجف در زمره کسانی بودند که در مجموع اعتدال و میانه روی را در برخورد با رژیم پیشه خود ساختند. آنان در ابتدا از رضا خان حمایت کردند و پس از سلطنت نیز تلگراف تبریک برای وی فرستادند. اما موافقت علمای نجف مشروط بود و آنان بویژه **آیه‌الله سید ابوالحسن اصفهانی** این آمادگی را داشتند که هرگاه مصلحت ببینند از طریق ارسال نامه و یا به‌طور شفاهی توسط نمایندگان دولت ایران، رژیم را از ظلم و تعدی بر حذر دارند. رژیم که سعی می‌کرد مخالفت علمای نجف را فراهم نسازد، روابط آنها را تحت نظر داشت و گاه با اعزام نمایندگانی در صدد توجیه اقدامات خود و جلوگیری از فتوای مخالف آنان برمی‌آمد. پس از سالیان اولیه و آشکار شدن ماهیت رژیم، مسلماً بر میزان مخالفت علمای نجف افزوده شد، لیکن مجموعه سیاست‌های رژیم رضا شاه در تحدید مذهب و روحانیت موجب قطع ارتباط میان علما و مردم ایران با علمای نجف و بالعکس شد. سیاست‌هایی چون جلوگیری از سفر به عتبات و ارسال وجوهات از ایران به عراق در قطع این ارتباط مؤثر بودند.

نمونه دیگر این خط مشی **آیه‌الله حائری** است. ایشان در ظاهر سیاستی بیطرفانه داشت و از امور سیاسی دوری می‌جست، اما به‌طور غیر علنی با سیاست‌های رژیم مبارزه می‌کرد. مصون نگاه داشتن حوزه علمیه قم از نابودی که جداً از آرزوهای رژیم بود، موفقیت خط مشی **آیه‌الله حائری** را روشن می‌گرداند. وی حتی الامکان در برابر سیاست‌هایی چون تغییر لباس روحانیون و امتحان گرفتن از طلاب به گونه‌ای که نتیجه مورد نظر رژیم فراهم نشود، مقاومت می‌کرد. تلگراف وی به رضا شاه مبنی بر اقدامات خلاف شرع دولت که مقصود از آن موضوع کشف حجاب بود، حایز اهمیت زیادی است. سایر علمای حوزه قم

نیز در مجموع خط مشی آیه‌الله حائری را ادامه دادند.

اعتدال و میانه روی بویژه در میان روحانیون پایتخت امری رایج بود. از میان روحانیون تهران آیه‌الله کاشانی که در ابتدا پیوندهایی با رضا خان داشت و به نفع سلطنت او رأی داد و در نیمه اول سلطنت نیز در مراسم دربار به مناسبت اعیاد حضور می‌یافت، در موارد بسیاری با مکاتبه و توصیه با رئیس الوزرا و سایر مسئولان رژیم سعی کرد تا از حقوق ملت دفاع کند و از ظلم و تعدی جلوگیری به عمل آورد. وی که دارای بینش سیاسی بود، بر انتخاب نمایندگان لایق برای مجلس شورای ملی تأکید می‌کرد و سعی داشت تا از طریق مجلس بر روند جاری امور تأثیر بگذارد. رویه آیه‌الله کاشانی هم پس از چندی به مخالفت تبدیل گشت تا حدی که با کشف حجاب به مخالفت برخاست. بجز او سیاست اعتدال و میانه روی در نزد سایر روحانیون تهران و نقاط دیگر ایران مراعات می‌شد. حتی برخی از علما و روحانیون را در امور قضایی و یا مراکز آموزشی می‌یابیم. این موضوع نشان می‌دهد که آنان بکلی از امور کناره نگرفتند. در مواردی آنان در هر مسئولیتی که بودند با ظلم و تعدی مخالفت کردند، و بر سر همین موضوع انفصال خدمت و یا از جایی به جای دیگر منتقل می‌شدند. شرکت برخی علما در مراکز آموزشی نیز به این امید بود که علوم دینی و قدیمی در برابر موج تجدد گرایی فراموش نشود.

سومین واکنش در برابر رژیم را در میان برخی ثناگویان و مداحان باید جست، ولی تعداد این افراد بسیار قلیل بود و در ثانی برخی از آنها پرورش یافتگان مؤسسه وعظ و خطابه بودند. معدودی از روحانیون احتمالاً با کشف حجاب نیز مخالفتی نکردند. از برخی افراد در کسوت روحانی به عنوان جاسوس و دولتی (مثلاً در خراسان) یاد شده است.

سرانجام در مطالعه عملکرد روحانیون، باید خاطرنشان ساخت که برخی بکلی از سیاست گریزان بوده و انزوا و کناره‌گیری از امور را اختیار نمودند. البته برخی از آنان صرفاً در خانه نشستن را ترجیح دادند، ولی برخی نیز امور فرهنگی را دنبال نمودند. از نمونه‌های دسته اخیر شیخ عباس قمی قابل ذکر است.

در بررسی عملکرد روحانیون ایران در دوره رضا شاه گفتنی است که همواره تفکیک عملکرد سیاسی از فرهنگی امکانپذیر نیست. به هر حال در مواردی که برخی روحانیون تغییر لباس می‌دادند، برخی دیگر با حفظ لباس روحانیت از منزل جز در موارد ضروری

خارج نمی‌شدند و برخی دیگر تعرض و حمله پلیس را به جان می‌خریدند و به مقاومت برمی‌خاستند. جلسات مذهبی که امری قاچاق شمرده می‌شد از سوی بسیاری از روحانیون و مؤمنین برگزار می‌گردید. سردمدار جریان مقاومت فرهنگی مسلماً حوزه علمیه قم و زعیم عالی‌شان آن بود، اما در سایر نقاط ایران بخصوص خراسان این مقاومت وجود داشت که زحمات زیادی را برای روحانیون به دنبال می‌آورد.

در زمینه تلاشهای فرهنگی وجود سانسور مانع بزرگی بر سر فعالیتهای انتشاراتی مواضع علما بود و در مواردی، علما آثار خود را در خارج از ایران به چاپ می‌رساندند. اهمیت کشف حجاب بانوان چنان بود که تعدادی از روحانیون با انتشار کتابها و ردیه‌هایی به تبیین و تشریح این حکم ضروری اسلام پرداختند. با این وجود به نظر می‌رسد با توجه به مشکلات داخلی، فعالیتهای فرهنگی و تألیفی روحانیون ایران در مقایسه با حوزه‌های شیعی در عراق از کمیت و کیفیت کمتری برخوردار بوده است.

در ارزیابی کلی با مجموعه اقداماتی که علیه روحانیون صورت گرفت، بویژه در نیمه دوم سلطنت رضا شاه با اجرای سیاست تقلیل عمام، از تعداد روحانیون کاسته شد، آنان قدرت سیاسی - اجتماعی سابق خود را تا اندازه بسیار زیادی از دست دادند، به گونه‌ای که موجودیت آنها در معرض خطر جدی قرار گرفت و تلاش آنان بخصوص پس از سرکوبی قیام گوه‌رشاد تا حد حفظ و دفاع از این موجودیت تنزل یافت. مجموع سیاستهای رژیم، بر غیرسیاسی شدن روحانیون افزود، به حدی که گفته شده برخی از علما از يك پاسبان وحشت داشتند. تبلیغات مخرب نه تنها روابط میان علما و روحانیون با توده‌های مردم را تا اندازه زیادی تیره ساخت بلکه در میان خود روحانیون نیز شکاف و اختلاف شدیدتر شد.

در درون حوزه‌ها، در مقابل برنامه‌های اصلاحی، عناصری وجود داشتند که دست به مخالفت می‌زدند. مسلماً در این دوره بر میزان تحجرگرایی و مقدس مآبی افزوده شد. در این میان برخی از علمای فاضل و دلسوز، چاره اصلاح را در تمرکز مرجعیت دانستند که با رحلت آیه الله حائری تجزیه شده بود، اما تا پس از سقوط رضا شاه قادر به عملی ساختن این موضوع نشدند. مجموعه علل و عوامل فوق موجب شد تا روحانیت نتواند در هنگام اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ واکنش همه جانبه‌ای از خود نشان دهد. در واقع جامعه روحانیت ایران پس از سقوط رضا شاه به بازسازی مجدد خویش پرداخت.

فهرست منابع و مآخذ

۱- انگلیسی:

- 1- Abrahamian, Ervand. Iran Between Two Revolutions. Pringeton University press. Princeton, New Jersey. 1983.
- 2- Akhavi, Shahrough. Religion and Politics in Contemporary Iran: Clergy - State Relations in The Pahlavi Period. Albany, State University of New York Press. 1980.
- 3- Banani, Amin. The Modernization of Iran 1921-1941. Stanford University Press. Stanford, California, 1967.
- 4- The Cambridge History of Iran. Volume 7. Cambridge University Press, 1991.

۲- عربی:

- ۱- تهرانی، شیخ آغا بزرگ. طبقات اعلام الشيعة، نقباء البشر فی القرن الرابع عشر. مشهد. دارالمرتضى للنشر. ۱۴۰۴ ق.
- ۲- حرزالدین، محمد. معارف الرجال فی تراجم العلماء والادباء. نجف. مطبعة الآداب. ۱۹۶۴ م / ۱۳۸۳ هـ ق.

۳- فارسی:

الف - اسناد

- ۱- سازمان اسناد ملی ایران. اسناد نخست وزیری/ رجال/ روحانیون/ شماره تنظیم ۱۱۶۰۰۱.
- ۲- _____ . اسناد نخست وزیری/ وزارت داخله/ امور سیاسی و انتظامی/ شماره تنظیم ۱۰۳۰۰۳.
- ۳- _____ . اسناد نخست وزیری/ وزارت امور خارجه/ اداره اول سیاسی/ شماره تنظیم ۱۰۲۰۰۶.
- ۴- _____ . شماره تنظیم ۱-۱۹۰۱۲.
- ۵- _____ . اسناد کامپوتری.
- ۶- _____ . اسناد وزارت امور خارجه.

ب- رساله و سایر

- ۱- آرشیو شفاهی مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
- ۲- زرگری نژاد، غلامحسین. تحول اندیشه‌های سیاسی در دوره قاجار (از آغاز تا پایان دوره ناصری). رساله دکتری دانشگاه تربیت مدرس. شهریور ۱۳۷۳.
- ۳- گفتگو با حجة الاسلام والمسلمین وحید دامغانی.
- ۴- گفتگو با دکتر عبدالکریم گلشنی.
- ۵- گفتگو با دکتر سید محمود کاشانی.
- ۶- مذاکرات مجلس شورای ملی. دوره ششم تقنینیه.
- ۷- مصاحبه شیخ محمد تقی بهلول با گروه تاریخ سیمای ج.ا.ا.

ج- کتاب

- ۱- آپتون، جوزف. ام. نگرشی بر تاریخ ایران نوین. ترجمه یعقوب آژند. تهران. نیلوفر. ۱۳۵۹.

- ۲- آذری قمی، احمد. ولایت فقیه از دیدگاه فقهای اسلام. قم. دارالعلم. ۱۳۷۲.
- ۳- آل احمد، جلال. در خدمت و خیانت روشنفکران. تهران. خوارزمی. ۱۳۵۷.
- ۴- آوری، پیترو. تاریخ معاصر ایران. جلد دوم: از تأسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. تهران. عطایی. بی تا.
- ۵- آیت اللهی، محمد تقی. ولایت فقیه زیربنای فکری مشروطه مشروعه؛ سیری در افکار و مبارزات سید عبدالحسین لاری. تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۳.
- ۶- ابوالحسنی (منذر)، علی. شهید مطهری افشاگر توطئه تأویل ظاهر دیانت به باطن الحاد و مادیت. قم. دفتر انتشارات اسلامی. ۱۳۶۲.
- ۷- اتحادیه (نظام مافی)، منصوره. پیدایش و تحول احزاب سیاسی مشروطیت (دوره اول و دوم مجلس شورای ملی) تهران. نشر گستره. ۱۳۶۱.
- ۸- ادیب هروی، محمد حسن. حلیقه الرضویه (تاریخ مشهد). مشهد. شرکت چاپخانه خراسان. ۱۳۶۷ ق/ ۱۳۲۶ ش.
- ۹- از کورش تا آریامهر. داخل جلد: رضا شاه کیسر، سردار سپه به سلطنت می رسد، مختصری از تاریخچه زندگی و روی کار آمدن رضا شاه. بی تا، بی نا.
- ۱۰- استاد زاده؛ زندگینامه آیه الله العظمی شاه آبادی و مجاهد شریف شهید شاه آبادی. تهران. حوزه علمیه شهید شاه آبادی. ۱۳۶۵.
- ۱۱- اسحاق، محمد. سخنوران نامی ایران در تاریخ معاصر. با مقدمه و بازنگری محمد اسماعیل رضوانی. تهران. طلوع. ۱۳۷۱.
- ۱۲- اشیدری، جهانگیر. تاریخ پهلوی و زرتشتیان. تهران. ماهنامه هوخ. ۱۳۵۵.
- ۱۳- اطلاعات در یک ربع قرن، حوادث مهم یک ربع قرن در یک جلد کتاب. تهران. روزنامه اطلاعات. ۱۳۲۹.
- ۱۴- اعظام قدسی (اعظام الوزاره)، حسن. خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله. جلد اول. تهران. بی تا. ۱۳۴۲.
- ۱۵- _____ . خاطرات من یا روشن شدن تاریخ صد ساله. جلد دوم. تهران. ابوریحان. ۱۳۴۹.
- ۱۶- الدر، جان. تاریخ میسیون آمریکایی در ایران. ترجمه سهیل آذری. بی جا. نور جهان.

۱۳۳۳.

۱۷- الگار، حامد. دین و دولت در ایران، نقش علما در دوره قاجار. ترجمه ابوالقاسم سزّی. تهران. توس. ۱۳۶۹.

۱۸- الول ساتن، ال.بی. رضا شاه کبیر یا ایران نو. ترجمه عبدالعظیم صبور. تهران. بی.نا. ۱۳۳۵.

۱۹- امام خمینی، روح الله. تفسیر دهای سحر. ترجمه احمد فهری. تهران. نهضت زنان مسلمان. ۱۳۵۹.

۲۰- _____ . دیوان امام، مجموعه اشعار امام خمینی (س). تهران. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. ۱۳۷۲.

۲۱- _____ . صحیفه نور؛ مجموعه رهنمودهای امام خمینی. ۲۲ جلد. تهران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۱۳۶۱-۱۳۶۹.

۲۲- _____ . کشف اسرار. بی.نا. بی.تا.

۲۳- امید، جمال. تاریخ سینمای ایران. تهران. نگاه. ۱۳۶۹.

۲۴- امیر احمدی، احمد. خاطرات نخستین سپهبد ایران. به کوشش: غلامحسین زرگری نژاد. تهران. مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی. ۱۳۷۳.

۲۵- امیر طهماسب، عبدالله. تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضا شاه کبیر. تهران. دانشگاه تهران. ۱۳۵۷.

۲۶- ایوانف، م.س. تاریخ نوین ایران. بی.نا. بی.تا.

۲۷- باستانی پاریزی، ابراهیم. سیاست و اقتصاد عصر صفوی. تهران. صفی علیشاه. ۱۳۶۲.

۲۸- _____ . محیط سیاسی و زندگانی مشیرالدوله. تهران. ابن سینا. ۱۳۴۱.

۲۹- باقی، عبدالعلی. مدرس مجاهدی شکست ناپذیر. قم. تفکر. ۱۳۷۰.

۳۰- بامداد، بدرالملوک. زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید. تهران. ابن سینا. ۱۳۴۷.

۳۱- بلوشر، وپرت. سفرنامه بلوشر (گردش روزگار در ایران). ترجمه کیکاووس جهاننداری. تهران. خوارزمی. ۱۳۶۳.

۱۳۳۳.

۱۷- الگار، حامد. دین و دولت در ایران، نقش علما در دوره قاجار. ترجمه ابوالقاسم سرّی. تهران. توس. ۱۳۶۹.

۱۸- الول ساتن، ال. پی. رضا شاه کبیر یا ایران نو. ترجمه عبدالعظیم صبور. تهران. بی. نا. ۱۳۳۵.

۱۹- امام خمینی، روح الله. تفسیر دعای سحر. ترجمه احمد فهری. تهران. نهضت زنان مسلمان. ۱۳۵۹.

۲۰- ————. دیوان امام، مجموعه اشعار امام خمینی (س). تهران. موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. ۱۳۷۲.

۲۱- ————. صحیفه امام؛ مجموعه آثار امام خمینی (س). ۲۲ جلد. تهران. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی. ۱۳۶۱-۱۳۶۹.

۲۲- ————. کشف اسرار. بی. نا. بی. تا.

۲۳- امید، جمال. تاریخ سینمای ایران. تهران. نگاه. ۱۳۶۹.

۲۴- امیر احمدی، احمد. خاطرات نخستین سپهبد ایران. به کوشش: غلامحسین زرگری نژاد. تهران. موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی. ۱۳۷۳.

۲۵- امیر طهماسب، عبدالله. تاریخ شاهنشاهی اعلیحضرت رضا شاه کبیر. تهران. دانشگاه تهران. ۱۳۵۷.

۲۶- ایوانف، م. س. تاریخ نوین ایران. بی. نا. بی. تا.

۲۷- باستانی پاریزی، ابراهیم. سیاست و اقتصاد عصر صفوی. تهران. صفی علیشاه. ۱۳۶۲.

۲۸- ————. محیط سیاسی و زندگانی مشیرالدوله. تهران. ابن سینا. ۱۳۴۱.

۲۹- باقی، عبدالعلی. مدرس مجاهدی شکست ناپذیر. قم. تفکر. ۱۳۷۰.

۳۰- بامداد، بدرالملوک. زن ایرانی از انقلاب مشروطیت تا انقلاب سفید. تهران. ابن سینا. ۱۳۴۷.

۳۱- بلوشر، ویرت. سفرنامه بلوشر (گردش روزگار در ایران). ترجمه کیکاووس جهاننداری. تهران. خوارزمی. ۱۳۶۳.

۵۰- خشونت و فرهنگ، اسناد محرمانه کشف حجاب. تهران. سازمان اسناد ملی ایران.

۱۳۷۱.

۵۱- خواجه نوری، ابراهیم. *بازیگران عصر طلایی (مدرس)*. تهران. جاویدان. ۱۳۵۸.

۵۲- خوانساری، میر سید محمدباقر. *روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات*. تهران.

اسلامیه. ۱۳۰۶.

۵۳- *دائرة المعارف تشیع*. زیر نظر احمد صدر حاج سید جوادی، کامران فانی و بهاءالدین خرمشاهی. تهران. بنیاد خیریه فرهنگی شط. ۱۳۷۲. جلد دوم.

۵۴- دلد، اسکندر. *زندگی پرماجرای رضا شاه*. تهران. گلفام. ۱۳۷۰.

۵۵- دوانی، علی. *زندگانی زعیم بزرگ عالم تشیع آیه الله بروجردی*. تهران. مطهر. ۱۳۷۱.

۵۶- _____ . *نهضت روحانیون ایران*. بی جا. مؤسسه خیریه و فرهنگی امام رضا.

بی تا. جلد دوم.

۵۷- دولت آبادی، یحیی. *حیات یحیی*. تهران. عطار + فردوس. ۱۳۷۱.

۵۸- رازی، عبدالله. *تاریخ ایران از ازمینه باستان تا سال ۱۳۱۶*. تهران. اقبال. ۱۳۱۷.

۵۹- راشد، حسینعلی. *فضیلت‌های فراموش شده؛ شرح حال حاج آخوند ملا عباس تربتی عارف فرزانه عالم وارسته و شخصیت کم نظیر تاریخ معاصر*. دیباچه از: جلال رفیع. تهران. اطلاعات. ۱۳۷۲.

۶۰- ربانی خلخالی، علی. *شهدای روحانیت شیعه در یکصد سال اخیر*. بی تا. ۱۳۶۰.

۶۱- رحیم زاده صفوی. *اسرار سقوط احمد شاه*. به کوشش بهمن دهگان. تهران. فردوس.

۱۳۶۲.

۶۲- ریحان یزدی، سید علیرضا. *آینه دانشوران*. با مقدمه و تعلیقات و اضافات ناصر باقری بیدهندی. قم. کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی. ۱۳۷۲.

۶۳- رضا شاه؛ خاطرات سلیمان بهبودی، شمس پهلوی، علی ایزدی. به کوشش غلامحسین میرزا صالح. تهران. طرح نو. ۱۳۷۲.

۶۴- رضا شاه کبیر. تهران. مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی. ۱۳۵۷.

۶۵- رفیعی، علی. *بر ستیغ نور؛ گوشه‌هایی از زندگی و وصیتنامه الهی - اخلاقی حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی (ره)*. قم. کتابخانه عمومی حضرت آیه الله العظمی مرعشی نجفی.

۱۳۷۳.

۶۶- روزن، کنتس مادفون. سفری به دور ایران. ترجمه علی محمد عبادی. تهران. پازنگ.

۱۳۶۹.

۶۷- روضاتی، محمد علی. زندگانی حضرت آیه الله چهارسوقی. اصفهان. کتابفروشی تائید. ۱۳۳۲.

۶۸- رهبر، پرویز. تاریخ یهود از اسارت بابل تا امروز. بی.نا. ۱۳۲۵.

۶۹- زیارتی (روحانی)، حمید. بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی. قم. دارالفکر + دارالعلم. ۱۳۵۹.

۷۰- _____ . نهضت امام خمینی. جلد سوم. تهران. مرکز اسناد انقلاب اسلامی. ۱۳۷۲.

۷۱- سردار اسعد. خاطرات سردار اسعد بختیاری (جعفر قلی خان امیر بهادر). به کوشش ایرج افشار. تهران. اساطیر. ۱۳۷۲.

۷۲- سرگذشت‌های ویژه از زندگی حضرت امام خمینی به روایت جمعی از فضلا. ۶ جلد. گردآورنده: مصطفی وجدانی. تهران. پیام آزادی. ۱۳۶۸.

۷۳- سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج. ترجمه عباس مخبر. تهران. طرح نو. ۱۳۷۱.

۷۴- شاهرخ، کیخسرو. یادداشت‌های کیخسرو شاهرخ. به کوشش و زیرنویس جهانگیر اشیدری. تهران. پرچم. ۱۳۵۵.

۷۵- شاهرخ، محمد مهدی. حقایق. جلد دوم. بی.نا. بی.تا.

۷۶- شجعی، زهرا. نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی. جلد چهارم: نمایندگان مجلس شورای ملی. تهران. سخن. ۱۳۷۲.

۷۷- شریف رازی، محمد. آثار الحجه یا اولین دائرةالمعارف حوزه علمیه قم. قم. دارالکتاب. ۱۳۳۲.

۷۸- _____ . گنجینه دانشمندان. جلد هشتم (مستدرک). قم. بی.نا. ۱۳۹۹ ق.

۷۹- شهری، جعفر. گوشه‌ای از تاریخ اجتماعی تهران قدیم. جلد اول. تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۷.

- ۸۰- شهردان، رشید. تاریخ زرتشتیان فرزندگان زرتشتی. تهران. فروهر. ۱۳۶۳.
- ۸۱- شیخ الاسلامی، پری. زنان روزنامه نگار و اندیشمند ایران. بی.نا. ۱۳۵۱.
- ۸۲- صاحب الزمانی، ناصرالدین. دیباچه‌ای بر رهبری. تهران. عطایی. ۱۳۴۸.
- ۸۳- صدر، محسن. خاطرات صدرالاشراف. تهران. وحید. ۱۳۶۴.
- ۸۴- صدیق، عیسی. تاریخ فرهنگ ایران از آغاز تا زمان حاضر. تهران. سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی. ۱۳۴۲.
- ۸۵- یادگار عمر. جلد اول. تهران. شرکت سهامی طبع کتاب. ۱۳۳۸.
- ۸۶- یادگار عمر. جلد دوم. تهران. امیر کبیر. ۱۳۴۵.
- ۸۷- صفایی، ابراهیم. پنجاه خاطره از پنجاه سال. تهران. جاویدان. ۱۳۷۱.
- ۸۸- رضا شاه کبیر در آئینه خاطرات. تهران. وزارت فرهنگ و هنر. ۱۳۵۵.
- ۸۹- رضا شاه کبیر و تحولات فرهنگی ایران. تهران. وزارت فرهنگ و هنر. ۱۳۵۶.
- ۹۰- طبری، احسان. ایران در دو سده واپسین. تهران. انتشارات حزب توده. ۱۳۶۰.
- ۹۱- طلوعی، محمود. بازیگران عصر پهلوی از فروغی تا فردوست. تهران. نشر علم. ۱۳۷۲.
- ۹۲- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. ۲ جلد. جلد اول: خاطرات از تشبذ سابق حسین فردوست. جلد دوم: جستارهایی از تاریخ معاصر ایران. تهران. اطلاعات. ۱۳۶۹.
- ۹۳- عاقلی، باقر. داور و عدلیه. تهران. علمی. ۱۳۶۹.
- ۹۴- روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی. تهران. نشر گفتار. ۱۳۶۹.
- ۹۵- نصرت‌الدوله فیروز از رویای پادشاهی تا زندان رضاشاهی. تهران. نامک. ۱۳۷۳.
- ۹۶- عقیقی بخشایشی. یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی. قم. دفتر نشر نوید اسلام. بی.تا. جلد دوم. [مقدمه مؤلف تیر ۱۳۵۸].
- ۹۷- یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی. قم. دفتر نشر نوید اسلام. بی.تا. جلد سوم. [مقدمه مؤلف بهمن ۱۳۵۹].

- ۹۸- عنایت، حمید. اندیشه سیاسی در اسلام معاصر. ترجمه بهاءالدین خرمشاهی. تهران. خوارزمی. ۱۳۶۲.
- ۹۹- غنی، قاسم. یادداشت‌های دکتر قاسم غنی. به کوشش سیروس غنی. تهران. زوّار. ۱۳۶۷.
- ۱۰۰- فرخ، مهدی. خاطرات سیاسی فرخ (معتصم السلطنه). تهران. امیرکبیر. ۱۳۴۷.
- ۱۰۱- فضائی، یوسف. تحقیق در تاریخ و عقاید: شیخیگری، بایبگری، بهائیگری و کسروی گرایی. تهران. عطائی. ۱۳۶۳.
- ۱۰۲- کاتم، ریچارد. ناسیونالیسم در ایران. ترجمه احمد تدین. با مقدمه حاتم قادری. تهران. کویر. ۱۳۷۱.
- ۱۰۳- کاتوزیان، محمد علی (همایون). اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا سقوط رضا شاه. ترجمه محمدرضا نفیسی. تهران. پایروس. ۱۳۶۶.
- ۱۰۴- _____ . اقتصاد سیاسی ایران. جلد دوم: سلطنت محمدرضا شاه. ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی. تهران. پایروس. ۱۳۶۸.
- ۱۰۵- کسروی، احمد. تاریخ مشروطه ایران. تهران. امیرکبیر. ۱۳۷۰.
- ۱۰۶- _____ . زندگانی من یا ده سال در عدلیه، چرا از عدلیه بیرون آمدم. تهران. نشر و پخش کتاب. ۱۳۵۵.
- ۱۰۷- کفائی، عبدالحسین (مجید). مرگی در نور، زندگانی آخوند خراسانی صاحب کفایه. تهران. زوّار. ۱۳۵۹.
- ۱۰۸- کلینی (ثقة الاسلام). اصول کافی. با ترجمه و شرح جواد مصطفوی. تهران. دفتر نشر فرهنگ اهل البیت. بی‌تا.
- ۱۰۹- کیانوری، نورالدین. خاطرات نورالدین کیانوری. تهران. اطلاعات. ۱۳۷۱.
- ۱۱۰- لمتون، ا.ک.س. مالک و زارع در ایران. ترجمه منوچهر امیری. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۳۴۵.
- ۱۱۱- متین دفتری، احمد. خاطرات يك نخست وزیر. به کوشش باقر عاقلی. تهران. علمی. ۱۳۷۰.
- ۱۱۲- مجتهدی، مهدی. رجال آذربایجان در عصر مشروطیت. بی‌جا. بی‌نا. ۱۳۲۷.
- ۱۱۳- مجموعه آیین نامه‌ها و مجموعه نخستین رشته سخنرانیهای سازمان پرورش افکار.

تهران. انتشارات سازمان پرورش افکار. ۱۳۱۸.

۱۱۴- مجموعه مقالات و سخنرانیهای اولین کنگره بزرگداشت بانوی مجتهد سیده نصرت‌الامین (ره). تهران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۱۳۷۲.

۱۱۵- محیط مافی، هاشم. مقدمات مشروطیت. به کوشش مجید تفرشی و جواد جانفدا. تهران. فردوس + علمی. ۱۳۶۳.

۱۱۶- مخبر همایون. خاطرات مخبر همایون: تاریخ ایران از ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه تا استعفای رضا شاه. جلد سوم. تهران. بی‌نا. ۱۳۴۴.

۱۱۷- مختاری، حبیب‌الله. تاریخ بیداری ایران. بی‌جا. بی‌نا. ۱۳۲۶.

۱۱۸- مدرس، محمد علی. ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه او اللقب. تبریز. خیام. بی‌تا.

۱۱۹- مدرسی، علی. مدرس شهید نابغه ملی ایران. اصفهان. بنیاد فرهنگی بدر. ۱۳۵۸.

۱۲۰- مدرسی و دیگران. مدرس. ۲ جلد. تهران. بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی. ۱۳۶۶.

۱۲۱- مدنی، جلال‌الدین. تاریخ سیاسی معاصر ایران. قم. دفتر انتشارات اسلامی. ۱۳۶۹.

۱۲۲- مرسلوند، حسن. زندگینامه رجال و مشاهیر ایران. ۲ جلد. تهران. الهام. ۱۳۶۹.

۱۲۳- مستوفی، عبدالله. شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه. تهران.

زوار. ۱۳۴۳.

۱۲۴- مشار، خانبابا. فهرست کتابهای چاپی فارسی. ۵ جلد. تهران. بی‌نا. ۱۳۵۳.

۱۲۵- مشاهیر رجال. به کوشش باقر عاقلی. تهران. گفتار. ۱۳۷۰.

۱۲۶- مصاحب، غلامحسین. فرهنگ مصاحب. تهران. فرانکلین. ۱۳۴۵.

۱۲۷- مطهری، مرتضی. ده گفتار. تهران. صدرا. ۱۳۵۶.

۱۲۸- _____ . علل گرایش به مادیگری. قم. صدرا. ۱۳۵۷.

۱۲۹- معتضد، خسرو. فوزیه؛ حکایت تلخکامی قصه جدایی. تهران. البرز. ۱۳۷۳.

۱۳۰- مکی، حسین. تاریخ بیست ساله ایران. جلد دوم. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۱۳۵۹.

۱۳۱- _____ . تاریخ بیست ساله ایران. جلد سوم. تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۷.

۱۳۲- _____ . تاریخ بیست ساله ایران. جلد چهارم. تهران. ناشر. ۱۳۶۱.

- ۱۳۳ - _____ . تاریخ بیست ساله ایران . جلد پنجم . تهران . ناشر . ۱۳۶۲ .
- ۱۳۴ - _____ . تاریخ بیست ساله ایران . جلد ششم . تهران . ناشر . ۱۳۶۲ .
- ۱۳۵ - _____ . مدرس قهرمان آزادی . تهران . بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۳۵۹ .
- ۱۳۶ - منتظری، حسینعلی . مبانی فقهی حکومت اسلامی . ترجمه و تقریر محمود صلواتی . تهران . کیهان . ۱۳۶۷ .
- ۱۳۷ - مهرخواه، نعمت الله [گردآورنده] . رضا شاه از زبان مردم، رجال، مطبوعات، درباریان، امرای ارتش . تهران . چاپخانه سپهر . ۱۳۲۵ .
- ۱۳۸ - نجفی، موسی . اندیشه سیاسی و تاریخ نهضت بیدارگرانه حاج آقا نورالله اصفهانی . بی جا . کلینی . ۱۳۶۹ .
- ۱۳۹ - نجفی جیلانی، یوسف . وسیله العفایف یا طومار عفت . رشت . فردوس . ۱۳۴۵ ق .
- ۱۴۰ - نظر جراید و مجلات خارجی درباره اعلیحضرت رضا شاه کبیر . تهران . وزارت امور خارجه . ۱۳۵۵ .
- ۱۴۱ - نفیسی، سعید . تاریخ معاصر ایران از چهارم اسفند ماه ۱۲۹۹ تا بیست و چهارم شهریور ماه ۱۳۲۰ . تهران . فروغی . ۱۳۴۵ .
- ۱۴۲ - نوری اسفندیاری، فتح الله . رستاخیز ایران؛ مدارك، مقالات و نگارشات خارجی ۱۲۹۹-۱۳۲۳ . تهران . بی نا . ۱۳۳۵ .
- ۱۴۳ - نهرو، جواهر لعل . نگاهی به تاریخ جهان . ترجمه محمود تفضلی . تهران . امیرکبیر . ۱۳۶۱ .
- ۱۴۴ - واحد، سینا . قیام گوهرشاد . تهران . وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی . ۱۳۶۶ .
- ۱۴۵ - واعظ خیابانی، ملا علی . علمای معاصرین . تهران . اسلامیه . ۱۳۲۶ .
- ۱۴۶ - واقعه کشف حجاب، اسناد منتشر نشده کشف حجاب در عصر رضا خان . با مقدمه: رضا شعبانی و غلامحسین زرگری نژاد . تهران . سازمان مدارك فرهنگی انقلاب اسلامی + مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی . ۱۳۷۱ .
- ۱۴۷ - هاکس، مریت . ایران: افسانه و واقعیت (خاطرات سفر به ایران) . ترجمه محمد حسین نظری نژاد، محمد تقی اکبری، احمد نمایی . مشهد . معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی . ۱۳۶۸ .

- ۱۴۸- هدایت، مهدیقلی (مخبرالسلطنه). *خاطرات و خطرات، توشه‌ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه‌ای از دوره زندگی من*. تهران. شرکت چاپ رنگین. ۱۳۲۹.
- ۱۴۹- هزار، م.ر. *دوران پهلوی نماینده عظمت ایران در دوران اعلیحضرت پهلوی شاهنشاه ایران*. شیراز. چاپخانه هزار. ۱۳۱۴.
- ۱۵۰- یا حسینی، قاسم. *نگاهی به مبارزات و اندیشه‌های آیه‌الله سید عبدالله بلادی بوشهری*. بوشهر. شروه. ۱۳۷۱.
- ۱۵۱- یادنامه ابوذر زمان. تهران. بنیاد فرهنگی آیه‌الله طالقانی + شرکت انتشار. ۱۳۶۰.
- ۱۵۲- یادنامه بانوی مجتهده حجة الاسلام والمسلمین سیده نصرت امین. تهران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۱۳۷۲.

د- نشریات

- ۱- روزنامه اطلاعات، سال دوم، ش ۲۹۰، ۱ شهریور ۱۳۰۶.
- ۲- _____ . سال ۷، ش ۱۷۶۷، ۷ آذر ۱۳۱۱.
- ۳- _____ . سال ۷، ش ۱۷۷۰، ۱۲ آذر ۱۳۱۱.
- ۴- _____ . سال ۷، ش ۱۷۷۱، ۱۳ آذر ۱۳۱۱.
- ۵- _____ . سال ۷، ش ۱۸۵۵، ۲۵ اسفند ۱۳۱۱.
- ۶- _____ . ش ۱۹۷۲۹، ۹ مهر ۱۳۷۱.
- ۷- _____ . ش ۲۰۱۰۸، ۲۶ دی ۱۳۷۲.
- ۸- سالنامه پارس. سالهای ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵.
- ۹- فصلنامه تاریخ و فرهنگ معاصر. سال ۲، ش ۵، پاییز ۱۳۷۱.
- ۱۰- _____ . سال ۲، ش ۶ و ۷.
- ۱۱- _____ . سال ۲، ش ۸، زمستان ۱۳۷۲.
- ۱۲- _____ . سال ۳، ش ۹-۱۰، بهار و تابستان ۱۳۷۳.
- ۱۳- _____ . ش ۱۱-۱۲، پاییز و زمستان ۱۳۷۳.
- ۱۴- روزنامه تجدد ایران، سال ۸، ش ۱۶۹۰، ۲۵ تیر ۱۳۱۴.
- ۱۵- ماهنامه تعلیم و تربیت. سال ۴، ش ۲، اردیبهشت ۱۳۱۳.

- ۱۶- _____ . سال ۴، ش ۴، تیر ۱۳۱۳ .
- ۱۷- _____ . سال ۴، ش ۱۱، بهمن ۱۳۱۳ .
- ۱۸- روزنامه جمهوری اسلامی. ش ۲۰۷۴، ۱ تیر ۱۳۶۵ .
- ۱۹- _____ . ش ۴۶۴۲، ۳۰ خرداد ۱۳۷۴ .
- ۲۰- روزنامه حبل المتین. سال ۳۵، ش ۳۸ و ۳۹، ۲۵ مهر ۱۳۰۶ .
- ۲۱- _____ . سال ۳۵، ش ۴۰ و ۴۱، ۹ آبان ۱۳۰۶ .
- ۲۲- _____ . ش ۴۶ و ۴۷، ۳۰ آبان ۱۳۰۶ .
- ۲۳- روزنامه خراسان، سال ۱۵، ش ۴۱۱۹، ۷ مهر ۱۳۴۲ .
- ۲۴- ماهنامه حوزه، سال ۳، ش ۳، ش م ۱۵، تیر ۱۳۶۵ .
- ۲۵- _____ . سال ۳، ش ۱۶، شهریور ۱۳۶۵ .
- ۲۶- _____ . سال ۳، ش ۱۷، آبان ۱۳۶۵ .
- ۲۷- _____ . سال ۴، ش ۲۱، مرداد و شهریور ۱۳۶۶ .
- ۲۸- _____ . سال ۴، ش ۲۳، آذر و دی ۱۳۶۶ .
- ۲۹- _____ . سال ۵، ش ۳۰، بهمن و اسفند ۱۳۶۷ .
- ۳۰- _____ . سال ۶، ش ۳۱، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۸ .
- ۳۱- _____ . سال ۶، ش ۳۲، خرداد و تیر ۱۳۶۸ .
- ۳۲- _____ . سال ۶، ش ۳۴، مهر و آبان ۱۳۶۸ .
- ۳۳- _____ . سال ۷، ش ۴۱، آذر و دی ۱۳۶۹ .
- ۳۴- _____ . سال ۸، ش ۴۳-۴۴، فروردین - تیر ۱۳۷۰ .
- ۳۵- _____ . سال ۸، ش ۴۶، مهر و آبان ۱۳۷۰ .
- ۳۶- _____ . سال ۹، ش ۵۴، بهمن و اسفند ۱۳۷۱ .
- ۳۷- _____ . سال ۱۰، ش ۵۵، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲ .
- ۳۸- _____ . سال ۱۰، ش ۵۶-۵۷، خرداد - شهریور ۱۳۷۲ .
- ۳۹- _____ . سال ۱۰، ش ۵۸، مهر و آبان ۱۳۷۲ .
- ۴۰- _____ . سال ۱۱، ش ۶۲، خرداد و تیر ۱۳۷۳ .
- ۴۱- _____ . سال ۱۱، ش ۶۳-۶۴، مرداد - آبان ۱۳۷۳ .

- ۴۲- _____ . ش ۷۶-۷۷، مهر- دی ۱۳۷۵.
- ۴۳- سلسله انتشارات دانشکده معقول و منقول. ش ۱، فروردین ۱۳۱۴.
- ۴۴- _____ . ش ۲، آذر ۱۳۱۴.
- ۴۵- _____ . ش ۵، بهمن ۱۳۱۵.
- ۴۶- مجله راهبرد، ش ۴، پاییز ۱۳۷۳.
- ۴۷- روزنامه رسالت، ش ۲۲۹۸، ۲۷ آذر ۱۳۷۲.
- ۴۸- مجله روشنفکر، ۱۴ دی ۱۳۴۰.
- ۴۹- هفته نامه کادح، ۱۹ فروردین ۱۳۷۱.
- ۵۰- روزنامه کیهان، ش ۱۳۷۴۳، ۴ آبان ۱۳۶۸.
- ۵۱- _____ . ش ۱۴۴۴۲، ۱۷ فروردین ۱۳۷۱.
- ۵۲- _____ . ش ۱۴۶۳۱، ۳۰ آبان ۱۳۷۱.
- ۵۳- ماهنامه کیهان فرهنگی، سال ششم، ش ۳، خرداد ۱۳۶۸.
- ۵۴- _____ . ش ۱۰۰، مرداد ۱۳۷۲.
- ۵۵- گنجینه اسناد، فصلنامه تحقیقات تاریخی. سال اول، دفتر اول، بهار ۱۳۷۰.
- ۵۶- _____ . سال اول، دفتر دوم، تابستان ۱۳۷۰.
- ۵۷- _____ . سال سوم، دفتر چهارم، زمستان ۱۳۷۲.
- ۵۸- _____ . سال پنجم، دفتر سوم و چهارم، ش م ۱۹ و ۲۰، پاییز و زمستان ۷۴.
- ۵۹- مجله مشکوة. ش ۲۳-۲۴، تابستان و پاییز ۱۳۶۸.
- ۶۰- _____ . ش ۴۰، پاییز ۱۳۷۲.
- ۶۱- نامه فرهنگستان، سال اول، ش ۱، فروردین و اردیبهشت ۱۳۲۲.
- ۶۲- مجله وحید. ش ۲۰۸، نیمه دوم اردیبهشت ۱۳۵۶.
- ۶۳- مجله همایون. سال اول، ش ۵، بهمن ۱۳۱۳.
- ۶۴- روزنامه همشهری، ش ۵۳۱، ۳ آبان ۱۳۷۳.
- ۶۵- فصلنامه یاد. سال اول، ش ۴، پاییز ۱۳۶۵.
- ۶۶- _____ . سال ۲، ش ۵، زمستان ۱۳۶۵.
- ۶۷- _____ . سال ۴، ش ۱۴، بهار ۱۳۶۸.

۶۸- _____ . سال ۵، ش ۱۷، زمستان ۱۳۶۸.

۶۹- _____ . سال ۵، ش ۱۸، بهار ۱۳۶۹.

فهرست اعلام

تذکر: با وجود دقت فراوانی که در تنظیم این فهرست صورت گرفته، امکان اشتباه و خطا بویژه در مواردی که نام يك فرد به صورتهای مختلفی ضبط شده وجود دارد.

آ

۴۶۵، ۴۶۶، ۴۷۰، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۹،

۴۹۰

آشتیانی، میرزا حسن / ۲۳

آشتیانی، میرزا مهدی / ۹۰

آشتیانی، میرزا هاشم / ۳۰۹، ۲۱۴

۳۱۰، ۳۳۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۷۳، ۴۷۸

آشنا، حسام‌الدین / ۱۰۳

آصف‌نظام / ۲۶۳

آقا احمد / ۴۴۹

آقازاده، میرزا محمد / هشت، ۲۱۷

۲۲۶، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۳۰، ۴۴۳-۴۴۵،

۴۵۱-۴۵۵، ۴۵۸، ۴۶۳-۴۶۵، ۴۶۹

۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۵، ۴۸۹

۴۹۰، ۵۰۲

آقا سید محمود / ۵۱۲

آقا شیخ علی / ۲۶۸

آقا محمدخان قاجار / ۱۶

آقا موسی / ۳۵۹

آقا نجفی اصفهانی / ۲۳، ۱۲۱، ۲۰۲

۲۹۱

آقای اولی، فرج‌الله / ۲۹۵، ۲۹۶

آبراهامیان، اروند / شانزده، ۱۷۷، ۱۸۹

۱۹۸، ۴۶۹، ۴۷۹

آبتون، جوزف / هفده، ۱۳۰

آتاتورك / پانزده، ۳۷، ۶۱-۶۴، ۱۲۹

۱۳۳، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۸، ۳۹۳، ۴۳۲

آخوند، میرزا محمد / ۵۰۸

آخوند خراسانی / ۳۱، ۳۲، ۲۳۵، ۳۶۴

۳۶۸، ۴۰۳، ۴۱۴، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۸۵

۴۸۸

آدمیت / ۳۰

آذر کیوان / ۶۹

آذری، سهیل / ۱۶۹

آذری قمی، احمد / ۸، ۱۰، ۲۸۸

آرسن لوپن / ۲۰۶

آزند، یعقوب / ۱۳۰

آشتیانی / ۱۰۰

آشتیانی، شیخ علی اکبر / ۴۷۳

آشتیانی، شیخ مرتضی / ۲۱۲، ۲۱۳

۳۱۲، ۳۱۳، ۳۳۰، ۴۲۳، ۴۴۳، ۴۴۵

۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۸، ۴۶۳

اتحادیه، منصوره (نظام مافی) / ۲۹ -

۵۱، ۳۴، ۳۱

احتشام السلطنه / ۱۱۸

احتشام رضوی، نواب / ۴۶۲، ۴۶۰

۴۶۳، ۴۶۶، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۶

۴۸۲، ۴۷۸

احمد / ۴۱۵

احمدشاه / دوازده، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۸۶

۲۰۱-۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۸-۲۱۰، ۲۱۹

۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۶۱، ۳۶۲، ۵۱۹

احمدی، سید محمدعلی / ۴۷۵

احمدی، میرزا محمد مهدی / ۲۷۶

۲۹۹

احمدی فقیه (یزدی)، محمدحسن /

۵۰۸، ۲۷۸

اخگر / ۲۰۷

اخوی، جمال الدین / ۹۵

اخوی، سیدرضا / ۸۲

اخوی، شاهرخ / هفده، ۹۲

ادیب هروی، محمدحسن / دو، ۱۴۴

۴۵۶، ۴۵۴

اراکي (آیه الله) / ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۶

۲۶۷، ۲۶۶، ۲۴۹

ارباب، میرزا محمد / ۲۳۶

ارباب جمشید / ۱۵۸

ارباب رستم / ۱۵۸

آقایان، الکساندر / ۱۵۴

آل احمد، جلال / نه، ۱۵۸، ۱۵۹

آل کاشف الغطا، احمد / ۱۱۷

آملی، میرزا هاشم / ۳۴۷، ۳۴۸

آوری، پیترو / شانزده، ۳۹، ۵۷، ۶۰

۱۳۰، ۱۷۲، ۲۶۴، ۲۶۶

آیرم، محمدحسین / ۱۵۱، ۲۹۵، ۳۹۴

۴۳۶

آیه الله زاده اصفهانی، علی اکبر / ۳۵۹

۳۶۰

آیه الله زاده خراسانی / ۱۱۷، ۲۱۴

آیه الله زاده خراسانی، میرزا مهدی /

۲۰۸، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۰، ۴۴۴

۵۰۲

آیه الله زاده شیرازی / ۲۱۴، ۳۵۹

آیه الله زاده مازندرانی، محمدباقر / ۳۵۹

آیه اللهی، محمدتقی / ۳۳، ۴۱۴

الف

ابن الدین / ۲۸۶

ابن حجر / ۱۶۳

ابن سعود / ۳۳۸

ابن فناری / ۲۷۸

ابوالحسنی، علی / ۲۸۸

ابوالصلاح حلبی / ۸

ابوالوردی، شیخ علی / ۴۲۱

- ارباب کیخسرو/ هفت، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۱۱۰، ۱۳۹، ۱۵۴-۱۵۷، ۳۷۵
- ارباب گیو/ ۱۵۸
- اردبیلی، سید یونس/ ۳۹۸، ۴۰۵، ۴۵۴، ۴۵۹، ۴۶۶، ۴۷۳، ۴۷۶، ۴۷۷
- اردبیلی، شیخ حسین/ ۴۷۴
- اردبیلی، شیخ محمدعلی/ ۴۷۳
- اردبیلی، میرزا علی اکبر/ ۳۶۳، ۳۸۹-۴۰۵، ۳۹۱
- اردشیر بابکان/ ۱۵۹، ۱۶۲، ۲۱۳
- اردشیرجی (ریپورتر)/ هجده، ۳۸، ۴۰، ۱۲۴-۱۲۶، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۵
- اردکانی خاتمی، محمدرضا/ ۴۹۷
- استرآبادی، محمدامین/ ۱۵
- اسحاق، محمد/ ۱۷۰
- اسدآبادی، سیدجمال/ ۲۳، ۵۰
- اسدی/ ۳۳۲، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۶۰، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۵، ۴۷۶
- اسلامی، شیخ عباسعلی/ ۴۸۸
- اسماعیل/ ۵۰۸
- اشیدری، جهانگیر/ سه، ۶۶، ۱۵۵، ۱۵۶، ۲۱۰، ۴۴۴
- اصفهان، آقا نورالله/ پنج، دوازده، شانزده، هفده، ۲۴، ۱۲۱، ۱۶۶، ۱۸۶، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۸-۲۳۰، ۲۴۳، ۲۶۴، ۲۸۹، ۲۹۱-۳۰۹، ۳۱۱
- اصفهان، حاج آقا جمال/ ۱۱۱، ۲۰۲، ۲۱۴، ۲۹۱، ۳۱۱، ۳۴۳، ۳۸۶
- اصفهان، سیدابوالحسن/ هشت، ۱۱۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۷، ۲۲۰-۲۳۳، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۸۸، ۳۱۱، ۳۵۰، ۳۶۱، ۴۰۰، ۴۲۱، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۶۴
- اصفهان، سیداحمد/ ۴۹۵
- اصفهان، شیخ الشریعه/ ۳۶۱
- اصفهان، محمد مهدی/ ۳۹۵
- اصفهان، میرزا حبیب/ ۲۵۳
- اصفهان، میرزا علی/ ۲۸۶
- اصفهان، میرزا مهدی/ ۴۸۹
- اعظام قدسی، حسن (اعظام الوزاره)/ شش، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۷۷، ۸۱، ۸۶، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۲۳، ۲۴۲، ۲۵۶، ۳۷۱، ۴۲۰
- اعلم، مظفر/ ۱۰۱
- اعلم الدوله ثقفی/ ۱۶۴
- اعمی، ملا عبدالله/ ۴۳۵
- افتخار الاسلام طباطبائی/ ۵۱۱، ۵۱۲
- افتخاری، شیخ عباس/ ۵۰۶
- افجه ای، سید مهدی/ ۱۱۷

امام جمعه گنگ / ۴۷۵	افجه ای، سیدهادی / ۳۵۹، ۳۶۰
امام حسین (ع) / ۱۱، ۲۸، ۱۱۷، ۱۴۰،	افشار / ۴۳۷
۱۴۱، ۱۴۴، ۱۵۱، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۴،	افشار، ایرج / ۳۹
۲۷۲، ۲۷۳، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۲۷، ۴۳۴،	افلاطون / ۹۴
۴۸۱، ۴۹۵	اکبرشاه / ۶۹
امام حسن (ع) / ۴، ۱۱، ۲۱۵، ۲۷۲،	اکبری، محمدحسن / ۱۴۸
۵۲۰	الجایتو / ۱۱
امام خمینی، روح الله / سه، هشت، سیزده،	الدر، جان / ۱۶۹
۲۷، ۲۸، ۴۳، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۵۱،	الگار، حامد / ۵، ۱۱، ۲۰، ۱۳۳، ۲۴۹
۱۶۰، ۱۶۱، ۲۰۷، ۲۳۲، ۲۵۲، ۲۶۸،	الول ساتن / شانزده، ۷۳، ۹۹، ۱۰۳،
۲۷۴ - ۲۸۵، ۲۹۰، ۳۳۲، ۳۴۷، ۳۴۸،	۱۰۴، ۱۲۴، ۱۳۶، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۳،
۳۹۸، ۴۳۰، ۴۹۴، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۲،	۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷،
۵۰۹	۱۹۱
امام رضا (ع) / ۴، ۱۵، ۱۱۵، ۴۲۲،	الهی قمشه ای، مهدی / ۲۷، ۹۴، ۹۵
۴۴۳، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۶۰، ۴۷۲	امام جمعه تهران، سید محمد / ۱۱۶،
امام زمان (ع) / دوازده، ۴، ۵، ۷، ۱۰،	۱۱۷، ۱۴۷، ۲۱۸، ۲۶۰، ۳۰۵، ۳۱۱،
۱۲، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۴، ۱۵۹، ۲۱۶،	۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۸، ۳۷۰، ۵۰۲، ۵۰۳
۲۱۹، ۲۴۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴،	امام جمعه خویی، میرزا یحیی / ۱۱۷،
۴۳۱، ۴۵۶، ۴۶۰	۱۱۸، ۱۴۷، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۰، ۳۱۱،
امام صادق (ع) / ۶، ۲۴۵	۳۵۸ - ۳۶۱، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۸۶، ۴۵۷،
امام علی (ع) / ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۳۱،	۴۹۶
۱۴۹، ۱۸۱، ۲۰۹، ۲۴۱، ۳۰۲، ۳۳۹،	امام جمعه زنجان، سید محمود / ۲۱۵،
۴۸۳	۵۰۳
امام هفتم (ع) / ۱۸، ۲۴۵	امام جمعه شاهپور / ۵۱۰
امامی تفرشی، سید علی / ۵۰۰	امام جمعه شیراز / ۵۱۲
امان الله خان / هفت، ۱۸۱ - ۱۸۳، ۴۱۱	امام جمعه کرمانشاه / ۲۱۷

امید، جمال / ۶۷، ۱۵۰
 امیراحمدی (سپهبد) / هفت، ۱۳۹،
 ۳۹۴
 امیر اقتدار، محمودخان / ۲۰۲
 امیرزاده خانم / ۱۱۰
 امیر طهماسب، عبدالله / نه، ۱۱۶، ۲۰۶،
 ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۹،
 ۳۶۲، ۳۹۳، ۴۲۷، ۴۴۵
 امیر عبدالله / ۵۱۵
 امیری، منوچهر / ۸۷
 امین، احمد / ۴۰۳
 امین، حبیب الله (امین التجار) / ۳۱۷
 امین، سید محسن / ۳۹۵
 امین، سیده نصرت بیگم / سیزده، ۳۱۵،
 ۳۱۶
 امین، محمد علی / ۳۱۷
 امین زاده، احمد / ۸۲
 امینی (علامه) / ۳۹۶
 انصاری، شیخ مرتضی / ۲۰، ۲۱، ۲۳
 انگجی، سید ابوالحسن / ۱۸۶، ۲۷۷،
 ۳۹۴-۳۹۸، ۴۰۴، ۵۲۱
 انواری، محی الدین / ۳۴۷
 انوشیروان / ۲۸۷
 اهورا مزدا / ۱۵۷، ۱۵۸
 ایرج میرزا / ۱۷۰، ۱۹۰
 ایروانی، سید محمد باقر / ۳۵۹، ۳۶۰

ایزدی، علی / ۱۱۹
 ایزدی نجف آبادی، عباس / ۲۸۵
 ایلپاتی، ابراهیم / ۳۹۷
 ایمری (مازور) / ۳۵۲
 ایوانف / هفده، ۱۳۲، ۱۳۳

ب

بادکوبه ای، شیخ غلامحسین / ۴۷۴
 باستانی پاریزی، ابراهیم / ۵۵، ۳۷۷
 بافقی، محمد تقی / پنج، دوازده، هفده،
 ۱۲۲، ۱۸۲، ۱۸۶، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۴۵،
 ۲۶۱-۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۸۳،
 ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۹۴، ۴۲۸، ۵۲۱، ۵۲۲
 باقری بیدهندی، ناصر / ۱۳۳
 باقی، عبدالعلی / سیزده، ۲۷
 بامداد، بدرالملوک / ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۳
 بجنوردی، مرتضی / ۴۴۶
 بچاق چی، حسین خان / ۳۳۲
 بحر العلوم / ۲۰
 بحر العلوم (روحانی بوشهری) / ۴۱۶
 بحر العلوم رشتی / ۳۰۵، ۳۵۸
 بحر العلوم قزوینی / ۴۶۲، ۴۷۶، ۴۷۸
 بحرانی، سید عبدالوهاب / ۴۱۲
 بختیاری، علیمرادخان / ۴۱۲
 بدر / ۱۰۱
 بدلا، سید حسین / ۲۴۳، ۲۸۳، ۵۰۴

- برازجانی، شیخ محمد حسین / ۳۵۹
 براون، ادوارد / ۱۶۴
 برسی، شیخ حسن / ۴۷۳
 برقی، علی اکبر / ۲۸۸-۲۸۶
 بروجردی (ثقة الاسلام) / ۴۲۸
 بروجردی (روحانی اصفهانی) / ۴۹۵
 بروجردی، آقاموسی / ۳۶۰
 بروجردی، میرزا مهدی / ۲۵۱، ۲۵۲
 ۵۰۱، ۲۵۸
 برهان، شیخ محمد حسین / ۲۷
 بلادی بوشهری، سید عبدالله / دوازده،
 ۴۳۰-۴۳۵، ۴۹۹
 بلوش، وپرت / چهارده، ۴۶-۴۸، ۵۰
 ۱۵۵، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۶
 بنانی، امین / شانزده، ۳۷، ۵۰، ۷۳
 ۷۵، ۱۲۳، ۱۶۳، ۱۶۵
 بهار، شیخ احمد / ۳۳۰، ۴۷۴
 بهار، محمد تقی (ملك الشعرا) / ۷۱
 ۹۴، ۱۰۹، ۱۱۱-۱۱۳، ۱۶۲، ۳۲۱-
 ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۷۳
 بهاء الدینی (آية الله) / ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۸۳
 بهودی، سلیمان / هفت، ۱۱۹، ۱۹۵
 ۲۶۴-۲۶۶، ۳۶۰، ۳۶۲
 بهیانی، سید احمد / ۱۱۸، ۳۲۳، ۳۷۶
 ۴۹۲، ۴۹۴
 بهیانی، سید عبدالله / ۳۱، ۳۲، ۲۳۶
 ۳۶۰
 بهیانی، سید محمد / پنج، ۱۱۷، ۱۳۵
 ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۷۵، ۲۱۴، ۲۲۰، ۲۴۶
 ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۵۸-۳۶۱
 ۳۶۹، ۳۷۶، ۳۸۶، ۴۵۷، ۵۰۳
 بهرامی، عبدالله / ۵۹
 بهروز، ذبیح / ۶۸
 بهلول، محمد تقی / هشت، هجده،
 ۱۲۰، ۲۳۲، ۴۲۰، ۴۵۵، ۴۵۹-۴۷۴
 ۴۸۲-۴۸۴
 بهمنیار، احمد / ۹۵، ۹۷
 بیات (سرهنک) / ۴۶۴، ۴۷۵
 بیات، کاوه / هجده، ۴۰۹-۴۱۲
 بیانی / ۹۷
 پ
 پاپ / ۱۱۳
 بازارگاد / ۱۰۱
 پاك / ۳۸۱
 پاكروان / ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۶۴، ۴۷۰
 ۴۸۹، ۵۱۳
 پایین خیابانی، محمد حسن / ۴۴۶
 پزشك احمدی / ۳۰۸، ۴۷۸، ۵۰۲
 پسندیده، سید مرتضی / ۲۷۴، ۲۹۶
 پسیان (سرتیپ) / ۴۷۷
 پسیان، محمد تقی خان (كلنل) / ۴۳۵

۳۲۲، ۹۷	بطر کبیر/ چهارده
تربتی، شیخ غلامرضا/ ۴۷۵	پوپ (پروفسور)/ ۶۴
تربتی، عبدالصمد/ ۴۴۶	پورداد، شمس الدین/ ۵۱۴
تربتی، ملاعباس/ سیزده، ۳۸۴، ۴۸۵	پور داوود/ ۶۸
۴۸۸-۴۸۶	پهلوی، اشرف/ ۱۹۲، ۱۹۱، ۱۸۲
تربیت، هاجر/ ۱۹۰	۳۶۱، ۲۶۴، ۱۹۸، ۱۹۵
ترك، شیخ هاشم/ ۴۷۴	پهلوی، شمس/ ۱۹۱، ۱۸۲، ۱۱۹
تفرشی، حسین خان/ ۲۵۳	۳۶۱، ۲۶۴، ۱۹۵
تفرشی، مجید/ ۳۲	پهلوی، فاطمه/ ۱۵۷
تفضلی، محمود/ ۴۱	پهلوی، محمدرضا/ نه، ده، ۳۸، ۷۴
تقوی، سید نصرالله/ ۵۹، ۶۵، ۹۰، ۹۱	۴۲۰، ۳۶۹، ۳۶۱، ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۶۵
۳۳۸	پیامبر اسلام (ص)/ ۱۰، ۱۹-۲۱، ۲۴
تقی زاده، سید حسن/ ۳۰-۳۲، ۳۹، ۶۴	۲۵، ۲۸، ۴۲، ۱۴۹، ۱۵۱، ۲۴۱
۶۵	۵۱۲، ۴۳۱، ۳۰۳، ۲۸۴، ۲۸۱
تنکابنی، میرزا طاهر/ ۵۷، ۹۰، ۱۲۳	
۴۴۱، ۳۵۱، ۳۵۰	ت
تنکابنی، وحید/ ۹۰	تالوت/ ۲۳
توفیق یزدانی، محمدرضا/ ۵۰۰	نائب، شیخ اسماعیل/ ۴۷۴
تهامی/ ۲۳۳	تبریزی، حبیب الله/ ۴۴۶
تهرانی/ ۵۰۳	تبریزی، شیخ غلامحسین/ ۳۹۹-۴۰۱
تهرانی، سید عبدالرسول/ ۲۶۶	۴۷۵، ۴۰۵
تهرانی، شیخ آقابزرگ/ ۲۴۷، ۲۴۸	تبریزی، میرزا صادق/ هفده، ۱۸۶
۳۹۶	۲۷۷، ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۹۲-۳۹۹، ۴۰۴
تهرانی، شیخ غلامحسین/ ۵۰۰	۵۲۱
تهرانی، شیخ محمدعلی/ ۲۱۴	تدین، احمد/ ۳۱
تهرانی، محمدحسین/ ۴۴۶	تدین، سید محمد/ ۷۳، ۷۴، ۸۲، ۹۴

تهرانی، محمدصادق / ۲۴۲، ۲۵۱،

۲۵۷

تیمورتاش / چهار، هفت، چهارده، ۴۸،

۵۴، ۶۵، ۶۶، ۷۷، ۸۵، ۸۷، ۱۲۰،

۱۲۳، ۱۲۶، ۱۵۲، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۷۲،

۱۸۲، ۱۸۷، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۶۳، ۲۶۶،

۳۰۴-۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۲۲،

۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۵۱، ۳۶۳، ۳۶۵،

۳۷۲، ۴۰۲، ۴۳۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۵۱۷

تیموری، ابراهیم / ۲۲

ث

ثریا (همسر پادشاه افغانستان) / ۱۸۲،

۱۸۳

ثقفی تهرانی، میرزا محمد / ۳۴۷

ج

جانفدا، جواد / ۳۲

جرج پنجم / ۶۴

جزایری، فخرالدین / ۳۲۸۰

جم، فریدون / ۳۶۱

جم، محمود / ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۳۶۱،

۳۶۵، ۳۶۹، ۳۸۱، ۴۵۰، ۴۶۸، ۴۷۴،

۴۷۹، ۴۸۱، ۴۹۷

جهانداری، کیکاووس / ۴۶

چ

چهارسوقی (آیه الله) / ۲۹۸، ۳۴۳،

چهارسوقی، سید اسدالله / ۴۹۵

ح

حاج امین الاسلام / ۵۱۳

حاج باباشیخ / ۱۲۲

حاج سیدالمحققین / ۴۰۳

حاج شیخ جمال الدین / ۳۵۸، ۳۵۹

حاج شیخ عبدالنبی / ۳۴۶

حاج ملااحمد / ۵۰۸

حاج میرزا تقی آقا / ۳۹۲

حاج میرزا خلیل آقا / ۴۰۳

حاج میرزا عبدالله / ۲۹۹

حاج میرزا عبدالوهاب / ۴۴۹

حاضری، علی محمد / ۷۷-۸۱

حائری، شیخ عبدالکریم / دو، پنج -

هفت، یازده، سیزده، شانزده، هفده، ۸۷،

۱۱۵، ۱۲۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۶۰، ۱۹۲،

۲۰۸، ۲۲۵، ۲۳۵-۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۶ -

۲۷۶، ۲۸۰-۲۸۵، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۸،

۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۲۷، ۳۳۰،

۳۳۶، ۳۵۰، ۳۶۰، ۳۷۱، ۳۸۵، ۳۹۹،

۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۹۵، ۴۹۶،

۵۰۱، ۵۰۹، ۵۲۱-۵۲۵

حائری، شیخ مرتضی / ۲۵۱

حائری، عبدالحسین / ۴۱۵	حسینی بهشتی، سید محمد / ۲۷۶
حائری، عبدالهادی / نه، هفده، ۱۷، ۱۸،	حسینی تهرانی، محمد حسین / ۵۰۳
۲۰، ۲۴، ۲۹، ۳۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰،	حسینی قوچانی، محمد رضا / ۴۴۶
۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۶۰،	حسینی لنگرودی، سید مرتضی / ۲۲۳
۵۰۲، ۳۵۲	حسینی همدانی / ۲۲۲
حائری زاده / ۳۶۹، ۲۰۷	حسینی یزدی، حسن / ۴۴۶
حائری مازندرانی، شیخ عبدالله / ۳۷۶،	حضرت عبدالعظیم / ۲۶۸، ۲۷۷، ۳۰۵،
۳۷۷	۳۴۵، ۳۴۶، ۳۷۷، ۴۵۷، ۵۰۲
حائری مازندرانی، محمد صالح / ۲۱۵،	حضرت فاطمه (س) / ۳۶۹
۲۱۶	حضرت معصومه (س) / ۱۱۵، ۲۳۶،
حجازی، محمد / ۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۱	۲۴۱، ۲۶۲، ۲۶۴، ۵۰۴، ۵۲۱
حجت، سید محمد / یازده، دوازده، ۲۵۲،	حکمت، علی اصغر / پنج، ۵۱، ۶۴، ۶۶،
۲۶۸-۲۷۲، ۲۸۵، ۲۹۰، ۵۰۳	۶۸-، ۷۱، ۷۵، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۷،
حجة الاسلام شفتی / ۲۰، ۱۹	۸۸، ۹۱، ۹۴، ۹۶-۹۸، ۱۱۵، ۱۶۴،
حجة الاسلامی، میرزا محمد تقی / ۳۴۶	۱۷۲، ۱۷۴، ۱۸۹-۱۹۴، ۱۹۸، ۲۱۴،
حجتی کرمانی، محمد جواد / ۱۴۴،	۲۴۲، ۲۶۴-۲۶۶، ۲۸۸، ۲۹۶، ۳۰۷،
۵۱۱	۳۰۸، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۸، ۴۱۶، ۴۱۸،
حرزالدین، محمد / ۳۲، ۱۱۳، ۱۲۲،	۴۱۹، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۶۸، ۴۷۵، ۴۸۱،
۲۱۰، ۳۹۵، ۳۹۶	۵۱۷، ۴۸۲
حرمی، شیخ مهدی / ۲۸۸	حکمت، نظام الدین / ۶۵
حسام السلطنه (محمد تقی میرزا) / ۲۰	حکمی زاده، علی اکبر / ۲۸۵-۲۸۷
حسن زاده آملی / ۴۴۲	حکیم، محمد علی / ۴۱۸، ۵۰۱
حسینی، احمد / ۴۴۶	حکیم اعظم / ۹۴
حسینی، رضا / ۴۴۶	حکیمی، ابراهیم (حکیم الملك) / ۶۵،
حسینی اصفهانی، محمد حسین / ۴۷۴،	۳۷۱، ۸۲
۴۷۶	حلاج، حسن / ۸۷، ۸۸

حلی، احمد بن فهد / ۱۲

حلی، محمد بن ادریس / ۱۳، ۹

حیدر عمو اوغلی / ۳۲

خ

خاتمی، رزق الله / ۴۹۸

خاتون آبادی / ۳۰۸

خادمی، حسین / ۴۹۶

خالصی، شیخ علی / ۳۵۴، ۳۵۶

خالصی، شیخ مهدی / ۲۳۸، ۳۵۱

۳۷۹، ۳۵۲

خالصی زاده، شیخ محمد / هفت

۲۰۷، ۲۰۸، ۳۵۱-۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۶

۳۷۹، ۳۸۶، ۵۲۳

خامنه‌ای، سید علی / ۸، ۱۰، ۲۳۳

خدایار خان / ۱۳۹، ۳۲۸

خراسانی، احمد / ۴۴۶

خراسانی، میرزا ابوالحسن / ۴۱۶

خرقانی، سید اسدالله / ۱۱۵، ۵۰۰

خرقانی (واعظ) / ۵۱۰

خرمشاهی، بهاء‌الدین / ۵، ۲۶

خسرو پرویز / ۶۹

خسرو شاهی، هادی / ۱۵۱

خطیب، سید صادق / ۵۰۶

خلعتبری / ۴۷۷

خلعتبری، میرزا ابوالحسن / ۴۴۱

خلیلی، میرزا حسین / ۳۱، ۳۲

خواجه علی مؤید / ۱۳

خواجه نصیر طوسی / ۱۱، ۱۳، ۲۸

خواجه نوری، ابراهیم / سیزده، ۱۱۲

۳۲۱، ۳۲۹، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱

خوانساری، سید محمد باقر / ۱۵

خوانساری، سید محمد تقی / ۲۵۲

۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۵، ۲۹۰

۵۰۴

خوئی، سید علی اکبر / ۳۶۶، ۴۶۶

۴۷۳، ۴۷۴

خوئی (آیه الله) / ۴۷۳

خوئی، شیخ محمد امین / ۳۵۹، ۳۶۰

خیابانی، شیخ محمد / ۴۰۲، ۴۰۳

۴۳۵

خیام / ۶۷، ۱۴۹

د

داروین / ۲۷۷

داریوش (هخامنشی) / ۱۵۸، ۱۵۹

۲۱۳

داور، علی اکبر / هفت، چهارده، ۲۶

۵۴، ۵۹۵۷، ۷۷، ۸۴، ۱۲۳، ۱۲۹

۱۳۰، ۱۳۴، ۱۶۱، ۱۷۲، ۳۲۴، ۳۳۳

۳۵۱، ۳۷۸، ۴۰۲، ۴۰۵، ۵۱۷

دباغ، اسلام / ۳۵۳

درخشان، میرزا محمد / ۹۰

درگاهی، محمد خان / ۱۴۶، ۳۰۹

۳۳۱، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۴۹

دزفولی، محمد علی / ۲۱۳

دستغیب / ۴۱۶

دستغیب، عبدالحسین / ۴۷۴، ۴۷۶

دشتباخی، شیخ علی / ۵۰۶

دلدم، اسکندر / ۹۰

دوانی، علی / هجده، ۲۸۳، ۴۲۸

۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۷۱

دوست محمد خان / ۳۳۲

دولت آبادی، یحیی / نه، ۳۱، ۳۹، ۶۲

۶۴، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۰۲

۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۴

دهخدا، علی اکبر / ۹۰

دهکردی / ۳۰۷، ۴۹۵

دهگان، بهمن / ۲۰۴

دیبا، مهدی / ۶۵

دیبا، (وکیل الملك) / ۴۰۲

دیلمی / ۴۸۹

ذ

ذوالمجدین، زین العابدین / ۹۰، ۹۴

ذوفنون، میرزا حبیب الله / ۹۰

ر

رازی همدانی، عبدالله / نه، ۸۹، ۹۶

۱۳۵، ۱۷۲

راشد، حسینعلی / سیزده، ۳۳۲، ۳۸۴

۳۸۵، ۴۸۵، ۴۸۷

ربانی خلخالی، علی / ۲۶۲، ۲۶۳

۲۶۵، ۲۶۸

ربانی واعظ / ۵۰۵، ۵۰۶

رحمانیان، عبدالمجید / ۴۱۴

رحیم زاده صفوی / دوازده، ۲۰۳، ۲۰۴

۲۰۶، ۳۴۳

رسولی، شیخ باقر / ۴۳۶، ۴۳۷

رشتی، حسن / ۴۴۶

رشتی، شیخ اسحاق / ۱۲۲، ۳۵۸، ۳۵۹

رشید یاسمی، غلامرضا / ۴۳، ۹۵، ۱۰۱

رضا شاه / در اغلب صفحات

رضا زاده لنگرودی، رضا / ۴۳۷

رضوانی، محمد اسماعیل / ۱۷۰

رضوی / ۴۲۰

رضوی، حسن / ۴۴۶

رضوی، محمد / ۴۴۶

رفیع، جلال / ۴۸۵، ۴۸۷

رفیع، رضا (قائم مقام الملك) / ۲۱۴

۲۵۰، ۴۲۸، ۴۳۶، ۴۳۷

رفیعی، علی / ۵۰۴

رفیعی مهرآبادی، محمد / ۳۹

- روحانی، سید محمود/ ۴۳۶
 روضاتی، سید اسدالله/ ۳۰۸
 روضاتی، محمد علی/ ۳۴۴، ۳۴۳
 رویتر/ ۲۲، ۲۱
 رهبر، پرویز/ ۱۵۴
 رهنما/ ۳۷۷
 رهنما، غلامحسین/ ۱۰۱، ۹۷، ۹۴
 ریحان یزدی، سید علیرضا/ یازده، ۱۳۳
 رئیس الذاکرین، سید مصطفی/ ۵۰۶
- س
- ساکس/ ۴۲۱
 سپتا، عبدالحسین/ ۶۷
 سپهسالار، میرزا حسین خان/ ۳۳۶
 ستوده، امیررضا/ ۲۸۳
 سرابی/ ۵۱۳
 سرابی، محمد/ ۴۴۶
 سراجی، میرزا عبدالحسین خان/ ۳۷۸
 سرتیپ پور، جهانگیر/ ۴۳۷
 سردار اسعد بختیاری (جعفر قلی خان)/
 هفت، ۳۹، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۰، ۱۸۲،
 ۲۰۸، ۳۲۲-۳۲۶، ۴۱۱، ۴۴۴، ۴۵۲
 سردار رفعت/ ۱۱۲، ۱۳۹
 سرکوهی، شیخ ابوالحسن/ ۴۱۲، ۴۱۳
 سرکوهی، شیخ جواد/ ۴۱۲، ۴۱۳
 سرکوهی، شیخ محمد/ ۴۱۲
 سروری/ ۵۴
 سری، ابوالقاسم/ ۵
 سعدی/ ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۵۴
 سعیدی، محمد رضا (شهید)/ ۴۹۸
 سلامت، شیخ علی اصغر/ ۲۵۹، ۵۰۱
 سلحشور/ ۴۳۵
 سلطان العلماء زنجانی/ ۲۴۱
- ز
- زارجی، سید محمد/ ۵۰۵، ۵۰۶
 زاهدی (سرتیپ)/ ۴۳۶
 زرتشت/ ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹
 زرکلی، خیرالدین/ ۳۹۵
 زرگری نژاد، غلامحسین/ ۶- ۸، ۱۳،
 ۱۶، ۱۳۹
 زعیم، سید حسن/ ۳۲۱، ۳۲۳
 زکریای رازی، محمد/ ۹۴
 زنجانی، سید عزالدین/ ۲۱۱، ۲۱۵،
 ۲۲۲، ۲۷۲، ۵۰۳
 زنجانی، شیخ عبدالکریم/ ۵۱۵
 زنجانی، محمد رضا/ ۲۱۳
 زنجانی، میرزا ابی عبدالله/ ۴۰۲، ۴۰۳
 زوّار/ ۱۵۴
 زیارتی (روحانی)، حمید/ سیزده، ۲۷۴

سلطان الواعظین تهرانی، شیخ محمد/

۲۳۶

سلطان محمود غزنوی / ۶۷

سلطانی طباطبایی، سید محمد باقر/

۴۲۹

سیاسی، علی اکبر/ ۹۴، ۶۴

سید ابوالقاسم خان/ ۴۷۴

سید العراقین (تهران)/ ۳۵۹، ۳۵۸

سید العراقین (مشهد)/ ۵۱۳

سید العراقین، سید عبدالحسین/ ۱۲۱،

۲۹۸، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۷، ۴۹۵

سید بحر العلوم/ ۴۷۴

سید بن طاووس/ ۱۰

سید حسن/ ۵۰۵

سید رضی/ ۸

سید ریحان الله/ ۳۵۹

سید سرابی/ ۳۰۹

سید عبدالعظیمی/ ۴۷۴

سید عبدالکریم/ ۱۴۸

سید محمد بن فلاح/ ۱۳

سید محمد صادق/ ۴۹۵

سید مرتضی (علم الهدی)/ ۷-۹

سیستانی، زین العابدین/ ۴۷۴، ۴۷۶

سیستانی، سید علی/ ۴۶۶، ۴۷۳

ش

شاپور خان/ ۲۳۷

شاه آبادی، محمد علی/ دوازده، ۱۶۰،

۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۹۰، ۳۴۴-۳۴۸،

۵۲۳، ۳۸۶

شاه آبادی، نورالله/ ۳۴۴

شاه تهماسب/ ۱۴

شاهچراغ/ ۱۱۵، ۴۱۴

شاهچراغی، میرزا مسیح/ ۴۷۴

شاهرخ، محمد مهدی/ ۳۹

شاهرودی، شیخ آقا بزرگ/ ۴۶۶، ۴۷۳،

۴۷۶

شاهرودی، شیخ احمد/ ۴۲۷

شاه عباس/ ۱۵

شاه عباس دوم/ ۷۷

شایگان/ ۱۰۰

شیر، سید حبیب الله/ ۵۷

شجیعی، زهرا/ ۳۳، ۱۲۹، ۴۳۷

شریعت، شیخ محمود/ ۵۰۶

شریعت زاده، میرزا احمد/ ۵۵

شریعت سنگلجی/ سه، هجده، ۱۵۹-

۱۶۱، ۲۵۷، ۳۴۸

شریعت سنگلجی/ ۹۰

شریعتمدار رشتی/ ۴۳۷، ۵۰۳

شریعتمدار، شیخ محمد رضا/ ۲۳۶

شریعتمدار گیلانی/ ۳۵۸

شیخ شمس / ۴۰۰	شریعتمداری، سید کاظم / ۲۴۰
شیخ صدوق / ۱۶، ۶	شریعتمداری، علی / ۳۶۷
شیخ طوسی / ۱۳، ۹، ۸	شریعتی، محمد تقی / ۴۹۹
شیخ علی بابا / ۵۹	شریف العلمای خراسانی / ۳۷۰
شیخ فضل الله / ۵۰۶	شریف رازی، محمد / یازده، ۲۳۵،
شیخ کلینی / ۶	۲۴۵، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۶،
شیخ محمد کاظم / ۴۹۹	۲۷۰-۲۷۲، ۳۰۷، ۳۴۳، ۴۹۵، ۵۰۲
شیخ محمد رضا / ۴۹۵	شعرانی، میرزا ابوالحسن / ۹۰
شیخ محمود / ۵۰۵	شوشتری، سید علی / ۳۷۰
شیخ مفید / ۹۶	شوشتری، محمد علی / ۴۵۴
شیخ مهدی / ۵۰۶	شهابی، محمود / ۹۵
شیخ نورالدین / ۴۴۱	شهربانو / ۱۶۲
شیرازی، سید عبدالله / سیزده، ۲۹۹،	شهرستانی، هبة الدین / ۴۸۸
۳۱۳، ۴۰۸، ۴۱۸-۴۲۴، ۴۵۳-۴۵۷،	شهری، جعفر / ۱۷۰
۴۵۹، ۴۶۲، ۴۶۶، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۶،	شهمردان، رشید / سه، ۱۲۴
۴۷۷، ۵۰۴	شهید اول (محمد بن مکی) / ۱۲، ۱۳
شیرازی، سید عبدالباقی (آیه اللهی) /	شهید فخر / ۴
۲۹۹، ۳۱۳، ۴۰۸، ۴۲۲	شیبانی، حبیب الله خان / ۴۱۳
شیرازی، سید محمد طاهر / ۴۲۱	شیبانی، عبدالحسین / ۹۴
شیرازی، سید نورالدین / ۲۹۹، ۳۶۳،	شیخ الاسلام ملایری / ۲۰۷، ۲۱۴، ۳۳۲
۳۶۴، ۳۶۶، ۴۰۸، ۴۱۴-۴۱۷، ۴۲۳،	شیخ الاسلام نیاورانی / ۳۷۸
۵۲۳	شیخ الاسلام همدانی / ۲۹۹
شیرازی، شیخ ابوالحسن / ۴۱۲، ۴۷۹،	شیخ الاسلامی، پری / ۳۴۳
شیرازی، شیخ عبداللطیف / ۴۹۶	شیخ بهایی / ۱۴، ۱۵، ۲۸
شیرازی، میرزا علی / ۲۲۰، ۲۲۱، ۴۰۰،	شیخ خزعل / ۸۰، ۱۱۳، ۲۱۰
۴۰۱	شیخ زکریا / ۴۱۲

- شیرازی، میرزا محمد تقی / ۲۳۵
شیرازی، میرزا محمد حسن / ۱۳۲، ۲۲
شیرازی، میرزا محمد کاظم / ۳۱۶
۴۱۶، ۴۱۵، ۳۶۳
شیرازی اصطهباناتی، ابراهیم / ۳۱۶
- صدر، سید محمد / ۲۰۸
صدر، محسن (صدرالاشراف) / شش،
۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۹، ۶۲، ۱۳۲، ۱۷۰،
۱۷۴-۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۸، ۱۹۱-۱۹۳،
۱۹۷، ۲۴۲، ۴۵۷، ۴۶۲، ۴۶۸، ۴۷۵،
۴۸۱، ۴۹۲، ۴۹۵-۴۹۷
صدر اصفهانی / ۲۷۰
صدرالعلماء / ۲۹۸
صدر المتألهین / ۲۷۵
صدر المحدثین / ۳۱۳
صدر حاج سید جوادی، احمد / ۲۶
صدیق، عیسی / پنج، ۶۳-۷۰، ۷۴،
۷۶-۷۹، ۸۲-۸۵، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۶،
۱۲۳، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۳۷۱، ۳۷۲،
۴۵۳، ۵۱۷
صفاری، محمد علی / ۱۷۶، ۱۸۰
صفایی، ابراهیم / شش، ده، ۳۹، ۶۱،
۶۲، ۶۵-۶۷، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۲، ۸۵،
۸۷، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۳۷، ۱۵۷،
۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۳،
۱۸۹، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸،
۳۰۷، ۳۰۸، ۳۵۳، ۳۵۷، ۴۰۹، ۴۸۲
صلواتی، محمود / ۶
صنّعی، اسدالله / ۱۶۵
صورتگر، لطفعلی / ۶۵
صولت الدوله / ۴۰۹
- ص
صاحب الزمانی، شیخ ابراهیم / ۲۵۴
صاحب الزمانی، شیخ محمد / ۴۶۲
۴۶۷، ۴۷۴
صاحب الزمانی، ناصرالدین / ۱۵۹
صاحب جواهر / ۱۷
صاحب جواهر (شیخ جواد جواهری) /
۲۰۸، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۱
صاحب مدارك (سید محمد موسوی
عاملی) / ۱۵
صاحب معالم (شیخ حسن بن شیخ زین
الدین) / ۱۵
صارم الدوله، اکبرخان / ۴۰۹
صافی گلپایگانی، علی / ۴۲۷
صالح، سید عبدالوهاب (مجتهد
رشتی) / ۱۱۴، ۲۱۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۵۱۲
صالحی کرمانی / ۱۴۴
صبوری، عبدالعظیم / ۷۳
صدر، سید صدرالدین / ۱۸، ۲۵۲،
۲۶۸-۲۷۲، ۲۸۵، ۲۹۰، ۳۸۴، ۳۸۵

ط

طالقانی، سید ابوالحسن / ۲۲۵، ۲۳۰،
 ۵۲۳، ۵۰۴، ۳۸۶، ۳۴۹، ۳۳۰
 طالقانی، سید محمود / سیزده، ۲۳۳،
 ۵۰۴، ۳۵۰، ۳۴۹، ۲۶۶، ۲۵۶
 طاهرزاده بهزاد، حسین / ۶۵، ۶۶
 طباطبائی، سید عبدالحسین / ۳۱۱،
 ۴۲۸، ۴۲۷، ۳۱۲
 طباطبائی، سید محمد / ۳۱، ۳۲
 طباطبائی، هاشم / ۴۱۵
 طباطبائی بروجردی، سید حسین
 (آیة الله) / ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۷۰، ۲۷۱،
 ۲۸۵، ۲۹۰، ۳۱۱، ۴۲۵-۴۳۰، ۴۵۸،
 ۵۲۱
 طبری، احسان / هجده، ۴۱-۴۳، ۵۴،
 ۶۸، ۷۳، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۵۷، ۱۶۰،
 ۱۶۴، ۱۶۳
 طبسی، سید حسن / ۹۰
 طبسی، شیخ غلامرضا / ۴۵۹، ۴۶۹
 طبسی، شیخ محمد رضا / ۲۴۵، ۲۴۹،
 ۲۵۴
 طلوعی، محمود / ۳۰۴
 طوماری، سید ابراهیم / ۴۷۳
 ظ

ظهیر الاسلام، سید جواد / ۳۰۵، ۳۱۱

۴۱۵، ۳۷۰، ۳۵۹، ۳۵۸

ع

عاقلی، باقر / ۳۹، ۵۷، ۵۸، ۱۲۳، ۳۰۹،
 ۳۱۳، ۳۵۱، ۴۲۷، ۴۳۷
 عاملی، سید صدرالدین (صدر
 اصفهانی) / ۱۸
 عبادی، علی محمد / ۴۰
 عباس میرزا / ۱۹، ۷۷
 عبدالله نجاشی / ۴
 عبد خدایی، مهدی / ۴۵۶، ۴۸۰
 عراقی، آقاضیاء الدین / ۲۱۷، ۳۶۱،
 ۴۲۱، ۴۹۶
 عزیز کاشی / ۱۱۰
 عصّار، سید کاظم / ۵۹، ۹۰، ۹۴، ۹۷،
 ۳۷۲
 عقیقی بخشنایشی / ۲۴۰، ۲۶۶، ۵۰۳
 علا، حسین / ۶۴، ۶۵، ۸۲
 علاء المحدثین، محسن / ۲۱۷
 علامه حلی / ۱۱، ۱۳، ۲۸
 علامه مجلسی / ۱۴، ۱۵، ۲۸، ۲۷۳
 علامه وحیدی / ۲۳۰
 علم الهدی / ۴۱۵
 علمی، شیخ محمد / ۴۷۳
 علوی، ابراهیم / ۳۹۳
 علوی بختیاری / ۴۴۶

علوی طالقانی / ۲۸۶

علی بن یقظین / ۴

عماد الدوله / ۲۱۳

عمر بن حنظله / ۲۸، ۶

عنایت، حمید / ۱۱، ۵

عیدگاهی، شیخ مرتضی / ۴۵۶

غ

غروی، محمد / ۴۴۱

غروی، مرتضی / ۴۴۶

غروی تبریزی، عبدالحسین / ۲۵۳

غروی زنجانی، عبدالکریم / ۱۱۷

غروی علیاری، شیخ علی / ۲۳۱

غروی نائینی، مهدی / ۲۲۲، ۲۲۶

غنی، سیروس / ۴۸

غنی، قاسم / هفت، ۴۸، ۹۴، ۱۰۱،

۱۶۴

غیائی، سید عبدالحسین / ۴۰۴

ف

فاضل اصفهانی، محمد حسین / ۲۵۹

فاضل تونی / ۳۷۳، ۹۷

فاضل شریانی / ۴۰۳

فاضل قطیفی / ۱۴

فاضل لنکرانی، محمد / ۴۹۸، ۲۷۰

فاضل مقداد / ۱۲

فاطمی، حاج سید محمد / ۵۹، ۹۴

فال اسیری، حسام الدین / هفده، ۱۹۰،

۳۹۶، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۴، ۴۵۳، ۵۰۱،

۵۲۳، ۵۰۶

فال اسیری، علی اکبر / ۲۳

فانی، کامران / ۲۶

فتحعلی شاه / ۱۷-۲۰

فراشبندی، سید عالیشیر / ۴۱۲

فرامرزی / ۱۰۱

فرانس، آنا تول / ۹۴

فرخ، مهدی (معتصم السلطنه) / شش،

۸۷، ۸۹، ۲۰۷، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷،

۲۳۰، ۲۵۴، ۳۷۱، ۳۷۲

فردریش کبیر / چهارده

فردوست، حسین / ۱۵۶، ۱۶۵، ۳۰۴

فردوسی / هفت، ۴۳، ۶۵-۶۷، ۶۹،

۱۰۴، ۱۵۷، ۲۸۶، ۳۷۵، ۴۱۹، ۴۵۳

فرزان، حسن / ۹۵

فرزین، محمد علی / ۶۵

فرسیو، میرزا ابوالقاسم / ۴۴۱

فرمانفرما، میرزا حسینعلی / ۱۷۲، ۴۲۱،

فروزانفر، بدیع الزمان / ۹۰، ۹۳، ۹۷،

۱۰۰، ۱۶۴

فروغی، ابوالحسن / ۴۷، ۹۷

فروغی، محمد علی (ذکاء الملك) / ۶۵-

۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۳، ۸۵، ۹۱، ۹۴،

قراگزلو، یحیی (اعتماد الدوله) / ۶۴، ۷۴،

۸۱، ۷۷

قریب، عبدالعظیم / ۹۷

قزوینی، سید محمد باقر / ۲۵۲، ۳۸۴،

۳۸۵

قزوینی، شیخ هاشم / ۴۶۶، ۴۷۳، ۴۷۶

قزوینی، محمد / ۶۴، ۷۱

قمی، آقا احمد / ۳۵۸، ۳۵۹،

قمی، حاج آقا جواد / ۲۵۴

قمی، حاج آقا حسین / ۱۶۳، ۲۱۰،

۲۱۳، ۲۲۶، ۲۷۷، ۳۱۳، ۴۲۲، ۴۴۳،

۴۴۴، ۴۴۶، ۴۵۱-۴۶۱، ۴۶۴، ۴۶۵،

۴۶۹، ۴۸۴، ۴۸۶، ۴۸۹، ۴۹۰، ۵۰۲،

۵۲۲

قمی، شیخ حسین / ۲۵۹، ۵۰۱

قمی، شیخ عباس (محدث) /

۲۷۲، ۲۷۳، ۲۹۰، ۵۲۴

قمی، شیخ عباس / ۴۵۹

قمی، شیخ مهدی / ۲۸۶

قمی، میر سید محمد / ۹۰

قوام السلطنه / ۳۲۴

قوام، علی / ۳۶۱

قوچانی، رمضانعلی / ۴۴۶

قوچانی، شیخ محمد / ۴۴۶، ۴۵۹، ۴۷۳

قونوی / ۲۷۸

۹۷، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۶۴، ۱۷۸، ۱۸۷،

۱۹۴، ۲۵۸، ۲۸۹، ۳۰۴، ۳۲۲، ۳۵۱،

۳۵۴، ۳۷۹، ۳۸۳، ۴۷۵، ۴۷۹، ۵۱۷

فرهودی، حسین / ۱۰۱، ۱۰۵

فشارکی، ملاحسین / ۱۲۱، ۲۹۷، ۲۹۸،

۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۱۹، ۴۹۵

فشارکی اصفهانی، سید محمد / ۲۳۵

فضایی، یوسف / ۱۶۲

فقیه سبزواری / ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۳

فلسفی، نصرالله / ۹۷

فوزیه / ۴۰، ۴۲۰

فهری، احمد / ۲۸۳

فیاض، محمد / ۹۵

فیروزآبادی، سید رضا / ده، ۳۱۰، ۳۳۷،

۳۴۲، ۳۵۲، ۳۵۹، ۳۷۳-۳۷۶

فیروزآبادی، محمد حسین / ۱۱۷، ۲۱۰

فیض، میرزا محمد / ۲۸۲، ۴۹۴

فیض کاشانی، ملاحسن / ۱۵

فیوضات، ابوالقاسم / ۶۶

ق

قادر (سرهنک) / ۴۷۲

قادر، حاتم / ۴۰

قاضی سعید قمی / ۲۷۸

قاضی، شیخ رحمت الله / ۵۱۵

قاضی، میرزا باقر آقا / ۴۰۳

ك

- کاشانی، سید منصور/ ۱۶۴
کفائی، عبدالحسین (مجید)/ ۴۴۴
کفائی، میرزا احمد/ ۴۵۲، ۴۴۳
کلاته عرب، حاجی ملارضا/ ۵۰۶
کلاته عرب، ملازین العابدین/ ۵۰۶
کمره‌ای، سید محمد/ ۴۹۶
کمره‌ای، میرزا خلیل/ ۵۰۱، ۲۶۷، ۲۵۹
کنی، ملاعلی/ ۲۲، ۲۱
کوروش (هخامنشی)/ ۱۵۹، ۱۵۸، ۶۶
کوهستانی نژاد، مسعود/ ۹۶
کیانوری، نورالدین/ ۳۷۱

گ

- گاندی/ ۱۶۲
گذار، آندره/ ۸۵، ۶۶، ۶۴
گلپایگانی، محمدرضا (آیه الله)/ ۲۴۸، ۲۶۸
گلستانه، سید محمد تقی/ ۳۸۲، ۱۱۰ - ۳۸۴
گلشائیان، عباسقلی/ ۳۹
گلشنی، عبدالکریم/ ۴۳۸، ۴۳۶، ۲۱۵
گل گلاب، حسین/ ۹۷، ۹۵
گیسون/ ۱۹۰، ۸۲
گیو، رستم/ ۱۵۷
- کاتب خاقان/ ۴۷۴، ۴۷۳
کاتم، ریچارد/ هفده، ۳۱، ۴۰، ۴۱، ۴۶
کاتوزیان، محمدعلی (همایون)/ ۳۹، ۱۳۱، ۶۴، ۶۰، ۵۱، ۵۰
کارلایل/ ۹۴
کاشانی، سید ابوالقاسم/ ۳۵۳، ۲۱۵
کاشانی، ۳۵۸، ۳۵۵ - ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۷
کاشانی، ۳۸۶، ۳۹۱، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۵۷، ۴۹۶
کاشانی، سید محمود/ ۳۶۷
کاشانی، شیخ حسین/ ۵۰۹
کاشانی، میرزا شهاب الدین/ ۲۹۹
کاشف، علی اکبر/ ۶۴
کاشف الغطا، شیخ جعفر/ ۱۸، ۱۷
کاشی، شیخ حسن/ ۴۷۳
کاشی، شیخ محمدعلی/ ۵۹
کانت/ ۹۴
کرمانی، میرزا محمدرضا/ ۲۱۴، ۱۱۷
کریستن سن، آرتور/ ۴۳
کسروی، احمد/ سه، هفت، هجده، ۳۰
کشی، سید جعفر/ ۲۰، ۱۹

ل

لاری، سید عبدالحسین/ ۳۳، ۴۰۷،

۴۱۲-۴۱۴، ۴۲۳

لاهیجی، سید مهدی/ ۳۵۹، ۳۶۰

لمتون/ ۸۷، ۸۸

لنکرانی، شیخ حسین/ ۳۵۲، ۳۷۹

-۳۸۲

لنین/ ۱۲۷

لواسانی، شیخ محمد علی/ ۹۰، ۹۴،

۳۳۸

مجتهد، شیخ حسین/ ۳۱۱، ۳۱۲

مجتهد، شیخ محمد حسین/ ۵۱۱

مجتهد، میرزا حسن آقا/ ۴۰۳

مجتهد اراکی، میرزا محمود/ ۲۱۷

مجتهد تبریزی، میرزا جواد/ ۲۳

مجتهد تنکابنی، سید محمد/ ۲۱۷

مجتهد تنکابنی، شیخ نورالدین/ ۴۴۱

مجتهد تنکابنی، میرزا یحیی/ ۴۴۱

مجتهد زنجانی، سید محمد/ ۲۱۷، ۳۶۵،

مجتهد زنجانی، میرزا مهدی/ ۳۴۰،

۳۶۴

مجتهد گیلانی، سید محمود/ ۲۱۷

مجتهدی، مهدی/ دوازده، ۲۶، ۱۶۲،

۱۶۳، ۳۶۸، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۷،

۴۰۲، ۴۰۳

محتشم السلطنه (اسفندیاری)/ ۶۵، ۶۷،

۱۱۸، ۱۳۹

محتشم قهستان/ ۱۳

محسنی ملایری/ ۲۱۷، ۲۴۰، ۳۳۰،

۳۷۱

محقق، شیخ عباس علی/ ۴۵۶، ۴۵۹،

۴۶۲، ۴۶۷، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۸

محقق کرکی (ثانی)/ ۱۴، ۲۸

محلاتی، شیخ جعفر/ هفت، ۴۰۸،

۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۴

محلاتی، صدرالدین/ ۴۱۸، ۵۰۱

م

مادفون روزن، کنتس/ پانزده، ۴۰، ۴۸،

۴۹، ۶۷، ۱۷۴

مارتین، هنری/ ۱۹

مازندرانی، شیخ مهدی/ ۲۵۹، ۵۰۱

مازندرانی، ملا عبدالله/ ۳۱، ۳۲، ۳۶۸

مانی/ ۹۴

متین دفتری، احمد/ شش، هفت، ۳۹،

۵۴، ۵۶، ۵۹، ۶۰، ۸۹، ۱۰۰، ۱۰۱،

۱۳۵، ۱۴۶، ۱۵۲، ۳۸۲

مجتهد، آقا محسن/ ۵۱۳

مجتهد، حاج شیخ علی اکبر/ ۴۸۵،

۴۸۸

مجتهد، زین العابدین/ ۵۱۴

مجتهد، سید علی/ ۴۹۷

۴۴۱، ۵۰۰، ۵۱۹-۵۲۱	محلّاتی، میرزا ابراهیم/ ۲۳۵
مدرس، سید عبدالباقی/ ۳۲۷	محمدحسن میرزا/ ۲۳۹
مدرس، محمدحسین/ ۳۳۰	محمدحسین/ ۴۱۵
مدرس، محمدعلی/ ۱۵	محمدرضا/ ۴۱۵
مدرس احمدآبادی، محمدصادق/ ۲۹۸	محمدصادق/ ۴۱۵
مدرس تهرانی، شیخ علی/ ۳۷۸، ۵۰۳	محمدعلی شاه/ ۳۱
مدرس تهرانی، محمدکاظم/ ۳۷۸	محمدهاشم/ ۴۴۶
مدرس، علی/ سیزده، ۲۷، ۱۱۱، ۲۰۴،	محمود، محمود/ ۱۵۵
۲۴۵، ۳۰۹، ۳۲۶، ۳۶۸	محمی الدین عربی/ ۲۷۸
مدقق خراسانی، علی اکبر/ ۴۷۳، ۴۵۹	محیط طباطبائی/ ۳۵۱
مدنی، جلال الدین/ ۳۶۵	محیط مافی، هاشم/ ۳۲
مدنی، ملاعبدالرسول/ ۲۴	مخبر، عباس/ ۴۰
مدنی کاشانی/ ۲۵۴	مخبر همایون/ ۳۸
مرآت، اسماعیل/ ۷۱، ۷۶، ۸۰، ۸۹	مختاری، حبیب الله/ ۵۵
مرادی نیا، محمدجواد/ ۴۹۶	مختاری، رکن الدین/ ۲۶۹، ۳۳۲،
مرتضوی، ضیاء الدین/ ۱۱	۳۳۵، ۳۸۱، ۴۶۸
مردوخ، شیخ محمد/ ۲۱۴	مددقائی، سیدعلی/ ۲۳۳
مرسلوند، حسن/ ۳۴۳، ۳۹۴، ۳۹۶	مدرس، سید حسن/ چهار، ده، دوازده،
مرعشی، سید محمد باقر/ ۲۶۵	سیزده، ۲۷، ۳۹، ۹۰، ۱۱۱، ۱۱۲،
مرعشی نجفی، شهاب الدین/ ۲۵۲،	۱۱۹، ۱۱۷، ۱۳۰، ۱۸۶، ۲۰۱، ۲۰۳ -
۲۵۳، ۲۶۹، ۳۱۶، ۳۴۷، ۵۰۴	۲۰۹، ۲۱۱، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۶۴،
مساوات، سید ابراهیم/ ۵۰۶	۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۰۴،
مستشار الدوله صادق/ ۶۳	۳۰۵، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۹، ۳۲۱-۳۴۲،
مستعان، حسینی/ ۱۰۳	۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۶۲،
مستوفی، عبدالله/ هفت، ۱۰۹-۱۱۲،	۳۶۸-۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸،
۱۱۵، ۱۳۷، ۱۴۴-۱۴۶، ۲۰۹، ۳۷۱	۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۶، ۳۸۷، ۴۳۱، ۴۳۸،

مستوفی الممالک/ ۳۹، ۵۴، ۶۵، ۱۱۸،	معتضد، خسرو/ ۴۰
۱۱۹، ۱۴۶، ۱۷۴، ۲۰۶، ۲۶۳، ۳۲۲	مقدس اردبیلی/ ۱۴، ۱۵
۳۲۶-، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۶۳، ۳۷۵،	مکی، حسین/ نه، دوازده، سیزده، هفده،
۳۷۶، ۳۸۷، ۳۹۱، ۴۱۵، ۴۱۶، ۵۱۹	۱۱۰، ۱۱۳-۱۱۵، ۱۱۷، ۱۵۲، ۱۵۵،
مسجد جامعی، محمد حسین/ ۲۴۱	۲۰۲، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷،
مسجد شاهمی، شیخ	۲۱۹، ۲۲۰، ۲۴۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۹۷-
محمدرضا/ ۲۷۷، ۲۹۸، ۳۱۶	۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۲۱-۳۲۳،
مسعودی، عباس/ ۶۲، ۶۵، ۱۷۶	۳۲۹، ۳۳۸، ۳۴۳، ۳۵۱، ۳۵۹، ۳۶۸،
مشار، خانابا/ ۲۷، ۳۱۶، ۴۹۹	۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۹۴،
مشارالدوله حکمت/ ۶۵، ۲۹۵	۳۹۶، ۴۰۲، ۴۱۸، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۵۲
مشایخ فریدنی، باقر/ ۹۵	ملا باشی/ ۳۱۸
مشفق کاظمی/ ۴۱۳	ملافتح الله/ ۲۱۷
مشکات/ ۲۴۹، ۲۵۸، ۲۶۹	ملا فیروز/ ۶۹
مشکات، سید محمد/ ۹۵	ملا قربان/ ۵۰۸
مشکان طیبی/ ۹۷	ملایری/ ۵۱۰
مشیر الدوله/ ۳۹، ۴۳، ۵۵، ۶۵، ۱۱۸،	ملك خلاقی/ ۳۱۸
۳۲۳	ملك فیصل/ ۲۰۸، ۲۳۸، ۳۵۲
مصاحب، غلامحسین/ ۲۵۷	ملکه مادر/ ۱۸۲، ۱۹۵، ۲۶۴، ۳۶۹،
مصباح الهدی، شیخ غلامحسین/ ۴۸۰	۴۶۷
مصدق، محمد/ ۵۵	ملکی، میرزا حبیب/ ۴۶۶، ۴۷۳
مصطفوی، جواد/ ۶	ملکی تبریزی، میرزا جواد/ ۲۷۴
مطبوعی، ایرج/ ۴۶۴، ۴۶۹، ۴۷۰،	ممتاز، علی اشرف/ ۱۰۱
۴۷۲	ممقانی/ ۴۰۰
مطهری، مرتضی/ ۲۵۶، ۲۷۹، ۲۸۸	ممقانی، شیخ اسدالله/ ۲۴-۲۷، ۴۰۲،
مظفرالدین شاه/ ۱۶۹	۴۰۵
معاویه/ ۲۱۵	منتظری، حسینعلی/ ۶، ۷، ۱۴، ۱۷، ۲۱

منصور، علی / ۸۹، ۱۰۶، ۳۶۶، ۳۸۴،

۳۹۱، ۳۹۲، ۴۰۰، ۴۹۱

منصور السلطنه عدل / ۵۵، ۵۹

منصوره خانم / ۵۱۲

منعم، سید جلال / ۳۲۱

موتمن الملك / ۳۹

موسولینی / ۱۲۸

موسوی، اسدالله / ۴۴۶

موسوی، عبدالله / ۴۱۵

موسوی خراسانی، محمد تقی / ۴۴۶

موسوی لاری (آیه اللهی)، سید

عبدالمحمد / ۴۱۲-۴۱۴، ۴۲۳، ۵۲۳

موسی جاراالله / ۱۶۳

مهدوی قمشه ای / ۲۷

مهدوی لاهیجانی، شیخ مهدی / ۴۴۲

مهرخواه، نعمت الله / ۳۱۸

میامی، شیخ محمد علی / ۴۷۳

میرباقر آقا شیخ محمد / ۴۹۸

میرداماد / ۱۴، ۲۸

میرزا اسپند ترکمان / ۱۲

میرزا صالح، غلامحسین / ۱۱۸

میرزا طاهر / ۴۶۱

میرزا کوچک جنگلی / ۴۳۶

میرزا مسیح / ۵۰۶

میرزا ملکم خان / ۲۲

میرزای قمی / ۱۶، ۱۷، ۱۹

میلانی / ۲۲۳

میلسپو / ۳۳۳، ۳۶۳، ۳۷۵

مین باشیان / ۱۰۱

ن

ناپلئون / ۶۰

ناصرالدین شاه / ۲۱، ۲۲، ۳۸، ۱۵۸،

۳۷۰

ناصرالملک / ۱۸۶

ناطق، شیخ حسین / ۵۰۶

ناظم، سید عبدالله / ۲۶۵

ناظم تهرانی / ۲۴۹

نائینی، میرزا حسین / هفده، ۲۴، ۱۱۲،

۱۱۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۲۰، ۲۲۲ -

۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۸۸،

۳۵۰، ۳۵۲، ۳۸۴، ۴۲۱، ۴۲۷، ۴۴۱،

۴۴۲

نائینی، میرزا علی / ۲۲۳

نجات، علی محمد / ۴۴۵، ۴۷۴، ۴۷۶

نجف آبادی / ۴۹۵

نجف آبادی، سید علی / ۲۹۸، ۴۹۶

نجف آبادی، سید محمد / ۲۹۸

نجف آبادی، سید هاشم / ۴۶۶، ۴۷۳،

۴۷۶

نجفی / ۵۱۴

نجفی، حاج عبدالحسین / ۲۹۸

- نجفی، شیخ ابوالفضل / ۲۹۸
 نجفی، شیخ کمال الدین (شریعتمدار) /
 ۳۱۷، ۳۰۶، ۳۰۵، ۲۹۸، ۱۲۱
 نجفی، شیخ محمدباقر / ۲۹۸
 نجفی، شیخ مهدی / ۳۰۷، ۲۹۸
 نجفی، محمد / ۴۴۶
 نجفی، موسی / دوازده، ۲۰۲، ۲۲۷،
 ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۷ - ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۶
 ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۵۹
 نجفی خوانساری، شیخ موسی / ۲۲۳
 نجفی گیلانی، شیخ یوسف / سه، ۴۳۷ -
 ۴۴۰، ۴۹۹
 نجم آبادی، حسن / ۹۵
 نجم آبادی، شیخ مهدی / ۳۵۹، ۳۶۰
 نراقی، ملا احمد / ۱۸ - ۲۰
 نصر، علی / ۱۰۱
 نصر، ولی الله / ۹۴
 نصرت الدوله فیروز / چهارده، ۶۵، ۱۲۳،
 ۱۴۷، ۱۷۲، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۲۲، ۳۲۴،
 ۳۳۳، ۳۵۱
 نصرت السلطنه / ۲۵۰
 نصیر امام / ۵۱۲
 نظر پاك، یدالله / ۹۵
 نظری نژاد، محمد حسین / ۴۲
 تعیمیان / ۴۸۹
 نفیسی، حبیب الله / ۷۸
 نفیسی، سعید / ده، ۷۵، ۸۳، ۸۴، ۸۷،
 ۸۹، ۱۰۳، ۱۳۴، ۱۷۲
 نفیسی، محمد رضا / ۳۹
 نواب صفوی، مجتبی / ۱۵۱
 نوایی، محمد رفیع / ۳۳۱، ۳۳۲، ۴۷۲،
 ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۵
 نوری، شیخ بهاء الدین / ۳۵۸، ۳۶۰
 نوری، شیخ فضل الله / ۲۴، ۳۰ - ۳۲،
 ۲۳۵ - ۲۳۷، ۴۰۳
 نوری، مهدی / ۹۵
 نوری اسفندیاری، فتح الله / پانزده، ۶۱،
 ۶۳، ۸۰، ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۷۲
 ۱۷۶، ۲۶۷، ۴۱۱
 نهاوندی، علی اکبر / ۴۴۶، ۴۵۹، ۴۶۶،
 ۴۷۰، ۴۷۳، ۴۸۰
 نهرو، جواهر لعل / ۴۱
 نیشابوری، شیخ شمس / ۴۵۹، ۴۶۹
 و
 وات، مونتگمری / ۴
 واحد، سینا / هشت، ۱۷۸، ۲۳۲، ۳۹۹،
 ۴۱۹
 واعظ، سید محمد تقی / ۳۱۳
 واعظ، سید ناظم / ۲۶۵
 واعظ، سید هاشم / ۳۹۱، ۳۹۲
 واعظ، شمس الدین / ۵۱۴
 واعظ، شیخ مهدی / ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۶۲،
 ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۳

واعظ، میرزا علی / ۵۰۸
 واعظ خیابانی، ملا علی / یازده، ۲۷۳، ۳۹۴، ۳۹۰
 واعظ زاده خراسانی / ۳۲، ۴۲۶، ۴۷۳
 واعظی، حسین / ۵۰۸
 وثوق الدوله / ۷۰، ۷۲، ۹۴، ۱۰۳، ۳۲۴، ۱۱۸
 وجدانی، مصطفی / ۲۸۰
 وحید بهبهانی / ۱۵
 وحید دامغانی / ۳۸۰، ۳۸۲
 وزیری، حسنعلی / ۶۵
 هـ
 هاشمی، سید اسماعیل / ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۶۸
 هاشمی، سید عبدالرسول / ۳۳۷
 هاشمی بروجردی، سید فاضل / ۵۰۰
 هاکس، مریت / چهارده، پانزده، ۴۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۵، ۱۴۱، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۷۳، ۱۸۵، ۲۵۵
 هاوارد / ۳۰۴
 هدایت، مهدیقلی (مخبر السلطنه) چهار، پنج، ۴۷، ۶۲، ۶۳، ۸۵، ۱۰۳، ۱۱۹-
 ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۶-۱۲۸، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۲۲، ۲۲۷، ۲۳۰
 هیئت، میرزا علی / ۴۰۲، ۴۰۵

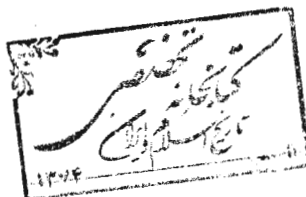
ی

یا حسینی، سید قاسم / دوازده، ۴۳۰
 یاسائی / ۳۳۶
 یاور هدایت الله خان / ۴۲۷
 یزدگرد سوم / ۱۶۲
 یزدی، سید ریحان الله / ۲۷۴
 یزدی، سید علی آقا / ۳۵۸، ۳۵۹
 یزدی، سید کاظم / ۳۱، ۴۱۴
 یزدی، شیخ محمد حسین / ۲۱۴، ۳۵۸
 ۳۷۱، ۳۷۰، ۳۵۹
 یزدی، مرتضی / ۳۷۱
 یزید / ۳۵۵

گزیده اسناد

- ۱- نامه عده‌ای از علمای تهران (مدرس، بهبهانی، فیروزآبادی و آشتیانی) به نخست‌وزیر در خصوص جلوگیری از برگزاری نمایش نسوان.
- ۲- اعلامیه حاج آقا نورالله اصفهانی در مورد تشویق مردم به خرید امتعه تولید داخل.
- ۳- گزارش ژنرال قنصل ایران در بغداد در مورد اقدامات مشارالیه در نجف و کربلا به منظور رفع سوء تفاهم از علما.
- ۴- گزارشی مبنی بر مهاجرت آیت‌الله بروجردی به عتبات.
- ۵- نامه آیت‌الله کاشانی و تذکر نکاتی چون تبعید آقا سیدنورالدین شیرازی و ازاله بکارت يك دختر مسلمان توسط يك ارمنی در همدان.
- ۶- اظهار تأسف آیت‌الله کاشانی از عزیمت دکتر میلسپو و تذکر پیامدهای این عمل.
- ۷- بیانیه اول شهریور ۱۳۰۶ رئیس الوزرا (مخبرالسلطنه) در منع امر به معروف و نهی از منکر.
- ۸- موضعگیری علمای مشهد علیه بیانیه رئیس الوزرا.
- ۹- نامه آیت‌الله فشارکی به رئیس الوزرا (هدایت) در مورد آزادی فواحش در اصفهان و شکایت از اعمال آنها.
- ۱۰- تهیه فهرستی از علما جهت شرکت در مراسم عید نوروز ۱۳۰۹ در حضور شاه.
- ۱۱- نامه آیت‌الله بهبهانی به رئیس الوزرا (فروغی) مبنی بر تلگرافهای آیت‌الله حائری و علمای قم در حمایت از مسلمین فلسطین و درخواست درج آنها در جراید.
- ۱۲- دستورالعمل چگونگی برپایی مجالس ترحیم.
- ۱۳- تلگراف آیت‌الله حائری به رضاشاه در مورد کشف حجاب.
- ۱۴- پاسخ رئیس الوزرا (فروغی) به تلگراف آیت‌الله حائری.
- ۱۵- استفتاء از آیت‌الله حائری درباره رجعت جسمانی.
- ۱۶- نامه امام جمعه خویی به رئیس الوزرا (جم) درباره رأی کمیسیون رسیدگی به صدور جوازهای لباس.

- ۱۷- گزارشهایی در خصوص تعیین جانشینی آیت الله حائری از میان آقایان حجت و صدر.
- ۱۸- نامه آیت الله بهبهانی در خصوص رفع محدودیت جهت مراسم سوگواری، تسهیل در امر برگزاری شعائر مذهبی و آزادی آیت الله خالصی زاده و پاسخ رئیس الوزرا (جم).
- ۱۹- قسمتی از نامه سید محمد تقی گلستانه به نخست وزیر (متین دفتری) و اشاره به حوادث قریب الوقوع.
- ۲۰- ممانعت از منبر و نماز جماعت آقا سید نورالدین شیرازی.



نسوان ثرفی خواہ را بشارت

بگوئید برادر خدیو بیضا تا نام نثه

بشارت بکند از بندگان اعلیٰ حضرت قدرت تو ثلث است

پس از خدیو بیضا بکشد

همیت مدیره جمعیت تمدن نسوان که مقصود از خود ترویج معارف و
دانش است از حقوق عالم نسوان و ترقی آنها ندارد در عهد دیگر آنکه غایت از خدیو بیضا
بوسید تا هر تریخ آرتیت را خود برادر علوم خواتین تهیه و بعضی غایت ندارد
لذا با بسط معارف برادر خواتین از سر مکتب به ترقی عالم نسوان علوم و آثار
در هر عصر در ساعت هفت عصر غایت با کتوبه تحت عنوان (تمدن نسوان)
بمنفعت جمعیت برابر از خیابان مطهری بابتی استیو پاتر داده خواهد شد

قیمت بیضا	محل خرید بیضا
لش برادر هر نفر ۵۰ تومان	خیابان شاه آباد دواخانه قزاق
درجه اول ۴۰	لش زار منزه بختی آقا
دوم ۱۰	ناصریه دواخانه تریف
سوم ۵	تیب غایت در محضر برابر در غایت
چهارم ۲	مطبع ترقی

مقام معنی در آراء طم احادی

کرمیہ میں سید محمد علی شاہ صاحب

دسته
کند و معجز که زن را باسم نایب اخلاند

لغز از امور شوند که مرا خلاصه اند

مجلس ۱۰۰


[illegible]

فمن خالي ناسه وارند امد دارد امد فاسه امد

مجلس دارالعلوم دیوبند

ایند که موقوف گردن این بوعی حصار است و بعد از

عموم اہل حضرت حبیب المکرم



نہایت عزیز

محفوظ، بزرگ حضرت آقا علی الزمراء

دوقدرتند و از برای

فاتت ولدان لسان مومست مومدر

مجلسه اول

بسم الله الرحمن الرحيم

نظارہ خصوصی درمجموعہ زمانہ و

ذات جلالی کھوا

11-11-11

北平

المعالي

المعالي

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

وبعد فقد حضر في هذا المجلس

الحسين بن علي بن الحسين

بن الحسين بن علي بن الحسين

بن الحسين بن علي بن الحسين

١٠٠ رقم ٨

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

والصلاة والسلام على من لا نبي بعده

وبعد فقد حضر في هذا المجلس

الحسين بن علي بن الحسين

بن الحسين بن علي بن الحسين

بن الحسين بن علي بن الحسين

١٠٠ رقم ٨

(قابل توجه عموم مسلمین)

در تعقیب قطعنامه این اتحادیه مورخه ۱۱ آذر ماه ۱۳۰۵

از مقام مقدس ریاست و روحانی حضرت آیت الله آقای حاج شیخ نورالله دامت برکاته لایحه بعنوان اتحادیه اصناف شرف صدور یافته که حاوی نکات عالی و حقایق اسلامی است که ما عرض می‌پردازیم بر استفاده عموم عین آرا طبع و نشر مینمایم
حضرت معظّم العالی ۱۳۰۸ هـ ق. سرمدان (عالمی) و جامعه متین اسلامیت فرموده و بصیبت دینی را به بصیبت وطن غالب و مقدم شمرده اند. بل هیچ بصیبت قوی تر از بصیبت دینی نیست که اصل و مبده آن وحی الهی است و داعی و محرک آن عقائد راسخه نقلی است حیر (الاسلام بعلوا و لا بدلی علیه) برای ایجاد احساسات تعالی طلب و سد تجاوزات اجنبی دستور کامل است ولی افسوس که مسلمین از کار بسنن وظائف دینی غفلت دارند
اینک امید داریم در سایه ارشاد و هدایت حضرت آیه الله و توجه بحقایق اسلامی روح بصیبت در مسیبت تجدید شده خود را از تحت رفیق اقتصادی رهایی بخشند -

اتحادیه اصناف

اسلام در خطر است

خدمت اعضاء محترم اتحادیه اصناف دامت توفیقناهم زحمت افزاست مدتها بود که سیر در اخلاق و احساسات ملل دنیا مینمودم و فوق العاده است آنکه بوم که ملل اجانب با اینصفت از غیرت اسلامی بی بهره و فقط اظهار غیرت وطنی مینمایند احساسات فوق العاده در ارتفاع و تعالی و اخراج خود از تحت اسارت اجانب بروز و ظهور میدارند بلکه هر نوع مشقت بزرگ را تحمل مینمایند که در اسارت و ذلت غیر واقع نشوند ملت را بون چوب خود را فاقد صفت کفایت دیدند سالها پاره رفته و از استعمال کفش خارجه خود داری نمودند تا زمانیکه خود را واجد صفت کفایت دیدند و ایرات ناایستکه علاوه بر غیرت وطن خواهی غیرت دینی و اسلامی دارند و مطابق فرمان و کتاب آسمانی خود که فرمود (ما جعل الله للکافرین علی المؤمنین سیلاً) که مذهب باید راضی شوند کفار بر آنها و مملکت آنها را استیلائی داشته باشند و صنایع آنان نیز از صنایع خارجه مینمایند چرا صنایع خود را مزبور و صنایع اجانب را مرغوب مینمایند و خود را اسیر صنایع اجانب و آنها را باثروت و مملکت خود را مبتلا بقر و فاقه نموده اند و اردستورات مذهبی خود تخلف نموده اند و همیشه آرزو و مند بودم که زمانی غیرت اسلامی در شرائر عربی مسلمانان ایرانی بجوش آید و راند بر این راضی بشالی اجانب بر آنها و فقر و فاقه مملکت خود و عالم اسلامی نشوند تا در این عصر که لایحه منتشره از اتحادیه اصناف تحت عنوان **وطن در خطر است** را ملاحظه نمودم چوب فوق العاده امید بخش بود تشکرات خود را تقدیم مینمایم و لزوماً اشاره بدو نکته مینمایم که خواطر ان اعضاء محترم مجلوب یا آنها باشد

اولاً این تصمیم که فرموده اند لابد نسبت باخته مینماید که در مملکت ایران بدل دارد و میتوان بدلی برای آنها از داخله مملکت تحصیل نمود و ثانیاً فعلیت این غیرت اسلامی وقتی کاملاً بروز و ظهور میکند که معاهده فوئی فعل بشود و از مرحله لفظ بحرحله فعل و عمل برسد البته هرگاه اتحادیه اصناف این امر مهم را از قول بفعل آوردند سایر طبقات مسیبت هم تأسی یا آنها نموده و شرکت در انجام و استقرار این امر اساسی خواهند نمود و امیدوارم اول کسیکه تأسی بان هیئت محترمه نماید این جانب و هرکس بسنک باین جانب داشته باشد بوده باشند و رفته رفته امتعه داخله رواج و احتیاجات از خارجه بالمز و منقطع و نزوت مملکت زیاد و شوکت و اقتدار و عزت اسلام و مسلمین فوق العاده بشود و توارث صادرات و توارثات ایران کاملاً بشود و باین حال بدیهی است که اتحادیه اصناف اصناف مسکونی سبقت را در این امر بزرگ اساسی از بین سایر طبقات مسلمین ربوده اند و نام بیک برای اصناف اصمغان بیا دگر باقی گذارده اند و هرکس در این امر مهم با اصناف مساعدت نماید البته غیر دنیا و آخرت را برای خود خواسته و السلام علی من اتبع الهدی

شیخ نورالله



وزارت امور خارجہ

م

سواد نمبر مورخہ وزارت کہ اصل آن نمبرہ ثبت شد اداره

وہ تجوید صاحب جوابہ ہا آقا بن فوق انہ کر خضیہ در بر با سہنہ مذاکرہ و در این
قوی گرفتہ ہمدگر از صمد و ہنفر احکم ہنفر نہ بنہ و ہا سبب است اور ہا ہنفر
در تہ ہنفر از ہا ہنفر ہا ہنفر ہا ہنفر ہا ہنفر ہا ہنفر ہا ہنفر ہا ہنفر
ہا ہنفر ہا ہنفر ہا ہنفر ہا ہنفر ہا ہنفر ہا ہنفر ہا ہنفر ہا ہنفر
ہا ہنفر ہا ہنفر ہا ہنفر ہا ہنفر ہا ہنفر ہا ہنفر ہا ہنفر ہا ہنفر

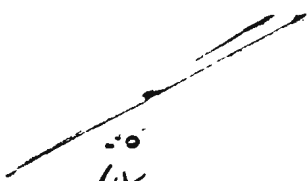
سرمدی ہا ہنفر ہا ہنفر ہا ہنفر ہا ہنفر ہا ہنفر ہا ہنفر ہا ہنفر ہا ہنفر

وزارت داخله

سواد نمبر مورخہ ۲/۱۱ وزارت
ادارہ کہ اصل آن بمعرہ ثبت شد

وزارت چو دانند خدای بوحسب آئین طباطبائی از توقف روح و انگیز
و خیال و ذرات و شیخ از طرف اهل ممانعت میشد و در روز خبر رسید مسلم به آن
ملایک علی مجتهد بار ممانعت از حرکت ایشان جهت تنه خودم بار ملکات و فهم
علت سرت میشتن رفته به امراء اهل عدله دادند سرت را موقوف
نزدیکه از در صبح سلوتم شد خبر از اثبات او میراست عقبت حرکت و در نزد
بعضی اهل راهبرگی از درنگدای که زویر کرده و بار اعدای نوازش در اداره
تقوین و غیره هر کدوس و ساز زده بودند و کوهیات نیز زاده کرده اند

(Handwritten signature)
۱۰ اردیبهشت ۱۳۴۲
(Handwritten signature)



مستوفی
بمهر حضرت قمر بنی هاشم

در طبع عیار شد بر دست و جگرش بر سر آمد و برید

و صبر مرغی و این و هجوب راجع بود و در دل و این

بیه ساقیه دارد و حدیث قریب است از ریح و الا کذا

و اما باین مقام در بجا شد و نهاد این از عود و دلد

مجدد رفعت بود و کفر و کفر در میان هر سکه

و طاعت دلد و دارا هم نمک و کذا و کذا

و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا

و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا

و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا

بمهر حضرت قمر بنی هاشم
در طبع عیار شد بر دست و جگرش بر سر آمد و برید
و صبر مرغی و این و هجوب راجع بود و در دل و این
بیه ساقیه دارد و حدیث قریب است از ریح و الا کذا
و اما باین مقام در بجا شد و نهاد این از عود و دلد
مجدد رفعت بود و کفر و کفر در میان هر سکه
و طاعت دلد و دارا هم نمک و کذا و کذا
و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا
و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا
و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا و کذا

شماره ۱۸
۵۷۸۱

۴۳

م. ۱۵

شماره کتاب ۷۹

اداره تلگرافی دولت علیه ایران

شماره ۱۳۰۵

از قلم	نمره قبض ۲۰۲۴۳	عدد کلمات ۲۴۷	تاریخ اصل ۱۱	توضیحات	تاریخ وصول		اسم گیرنده
					روز	ماه	
به ط	نمره تلگراف ۳۲۱				۱۱	۶	

ریاست علیه وزیر اعظم ابدی شده است ملک مریضه است اگر چه
 محرمه صلات بر من و فرزند من را اول و طیفه خود است بکدام آن را در عهد ادب
 مریضه فرزند من فرزند این کجاست بکدام بکدام و نهایت شرم ملک را افر
 بر گرفت و یک مرتبه این امر به عهد بدینست و ملک که بر تو ان گفت
 بکدام بکدام عهد نه داره باین ترتیب جز فرستاده به العیب در ملک
 بکدام در کت سلطنت پادشاه بکدام بکدام بکدام بکدام بکدام
 بکدام بکدام بکدام بکدام بکدام بکدام بکدام بکدام بکدام
 بکدام بکدام بکدام بکدام بکدام بکدام بکدام بکدام بکدام
 بکدام بکدام بکدام بکدام بکدام بکدام بکدام بکدام بکدام
 بکدام بکدام بکدام بکدام بکدام بکدام بکدام بکدام بکدام

مقرر ہے کہ ہر ایک شخص کو جس کا نام ہے اس کا نام لکھ کر دینا

۱۰۰۰ روپے فی سال کے لئے ایک سو روپے فی سال کے لئے

۱۰۰۰ روپے فی سال کے لئے ایک سو روپے فی سال کے لئے

۱۰۰۰ روپے فی سال کے لئے ایک سو روپے فی سال کے لئے

۱۰۰۰ روپے فی سال کے لئے ایک سو روپے فی سال کے لئے

۱۰۰۰ روپے فی سال کے لئے ایک سو روپے فی سال کے لئے

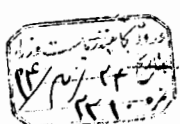
۱۰۰۰ روپے فی سال کے لئے ایک سو روپے فی سال کے لئے

۱۰۰۰ روپے فی سال کے لئے ایک سو روپے فی سال کے لئے

11/11/11



تشرفات سلطنتی

[illegible]

نوبه ۴۶۵

۱۲۱ سنه

وزارت پست و تلگراف و تلفن

..... کتاب

تلیگراف

از قلم	نمره قبضه ۸۸۷	عدد کلمات ۱۰۴	تاریخ اصل ۱۱	توضیحات	تاریخ وصول روز ۱۱ ماه ۴	اسم گیرنده
مهره	نمره تلگراف ۱۴					

حضرت نازک العین ثانی بر طرفه الله کلمه مبارک تقدیم در غیر اینها می شد و نظر بر آن بود
که هر پیشه ناله در آن حالت بجز از انتظار داشته و ایمان و امید به است سلام
بهین نظر می شد در اوضاع حضرت که در فساد و فتنه شریک می شد و نبی
حضرت علیه السلام است روحه شریفه در این عالم می گشت و از آن روز است که
که امروزه حاضر و غایب و در آن احوال اسلام می شد و لازم است که بعد از این
محمد اکمل در آن عالم می گشت و از آن روز است که در این عالم می گشت
و محمد است شریف باشد (الله) عبد کرم عاقل

روزگار گدازد بخت و روزگار
بناج ۱۲/م/م ۱۳
نفره ۲۹۳۰



ریاست وزراء

۸۰۴
یادداشت

بناریخ ماه سنه ۱۳

باجه صاحب شیخ عبدالکریم نعمت خان رحمة الله علیه
 - مکرم حضرت شیخ عبدالکریم نعمت خان رحمة الله علیه
 اوضاع حضوره ملاقات قرآن شریف طهر و غیره جعفری است با وجود کسالت معلومه فرموده اند
 باعث تعجب و تفرین ظاهر و باطن گردید و آنکه این قسم افترا را نیز نموده اند
 فرموده اند تا تحت تعقیب آید اگر نظر حضرت علی را با راجع و الا ذریع
 شایسته است عجب است که برویه تحقیق ترتیب اثر داده عندآیات که بهر وجهی است
 تمام بعد از آنکه نه نیست ~~محقق~~ و اگر راجع به بیس و کلاه باز از آراء و مسائل
 که در وجوه کلام سماج داشته اند تا به تحقیق است که در این قبیل امور وقت و ملاحظه
 با احکام شریعت تقدس را عنوان غیره است نیز در عالم ادا است که غیر فایده معتمد
 که شایسته مرتبه را که روح حسن عقیده نهان به قدرت مایه تا به هر چه کلام ادا است
 نه لایه در ملک که عوام و مردم با اطلاع و تفرق بر فرض با هر یک که تفرق و تفرق
 شریعت شایسته که هر چه عینه که ذات حضورانه با هر یک که تفرق و تفرق که یکانه
 بر سلیقه و عله که حقه است تفرق و تفرق که تفرق و تفرق که تفرق و تفرق که تفرق و تفرق



ریاست وزراء

یادداشت تاریخ مالا سنه ۱۳

کشف رفته به باز فاعل احترام استغفر میزد و با بنی گشته که یکی سکنه این غیران است
تقیب در ار که له عاصه را به نفر تایت و علی ششوب در شسته می از آن د ۱۵
عقدت خوانده

۲۹۳۰
۱۳/۴/۱۳



کتابخانه

حضرت از حضرت مسیح عجله السلام غوث الانام و غایت ایام حضرت کیهانیه و غایت

کتابخانه شخصی حضرت آیت الله العظمی بروجردی

جنور صواب است انچه حقیقت خضر تر است بدان آید است مذهب و است و مذهب

کتابخانه کتب و نسخه به افتخار عوالم فاضله در روز پنجشنبه الحاق المجلدات

سید بن ابی طالب

میں نے اس کے لئے ایک خط لکھا تھا۔

-71-

در دست خود بنویس

در کربلا
موت حطاف با بر سر ۱۷۶۵۷ راجع باشد که در دفتر فرموده از مرتبه و وقت و مکان
و در سه محفلت و در چهار اربعین و که از این تاریخ لغز می رسد طبع کند از سر الکافین
۱۷۶۲ رت و وقت در سه و وضعت آنها بین الکافین و طه لب شرح و در میان
۱۷۶۲
سید محمد خرد فرزند مرحوم سید علی محمد است که از این تاریخ و وقت و مکان و در
و اعتبار راجع فقید صدر از شاه مرد در بر زبانشده و نزد طه لب وجه علمش را اینست که
صدر برتری دارد .

۳- صدرالدين فرزند مرحوم صدر مظهر خان فاضل صدر از حد و سياست و زهد
و رفقت و زهد طرب و طالع اعتبار به نام تحت در دولت سعادت ملایک لایق
و محبت غریب مشرب را که از زنده بود و در
صدر رضا
روز بیضا

روزنامه طائر صحرایی
الهی



بازرسی و ترمیم

(10451)

رواست وزیر،

10/10/19

انگار سخن

26

- ۲۳ -

سب سے بڑے لئے لکھا ہے کہ ان کے دھنوں سے اور ان کے دھنوں سے

یہ نسخہ ۱۷۱۱ء میں تصنیف کیا گیا ہے

دفعہ اول نمبر ۱۷۰ -

۱۱۷ - راج : ہندو دھرم، جیو، زاندر

[illegible]

۱) در ضمیمه نظر فرستادند

۱۰۱ - حج : دارالحدیث بنوریہ دہلی

دشمن دارنده درام ~~چهار~~ تاسی ری شریک

(۱) نذر اقم با نیت خود ^{نذر} ~~نذر~~ نذر اقم با نیت خود - نذر اقم با نیت خود - نذر اقم با نیت خود -

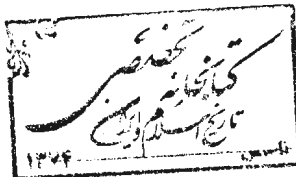
موتد علی درجہ ۲، رخصت و تہنیت کے بعد شروع ہوا

کتابخانه عمومی



بسم شریک

[illegible]





وزارت کشور

استاداری هفتم

جانب آقای تخت‌دیز

۱۳۱۹ ۵ ۸

۱۳۲۷۴

محرمانه

۱۰/۱۵

در پنج نامه شماره ۸۲۱۶ مورخ ۱۹/۷/۲۷ بجای راجع بسید ذوالعین خاطر محرم را متحضر میلاد که سیه ذوالعین از آئینه ای برچی و عوام فریب
ذراحت این خط است مشایه در فروردین ۱۳۰۶ یک نفر مست را حدیثی زد و قیام این عمل از طرف دولت بهر
تبعید شد و آئینه ای منظره داشت را به تحریکات در شهر کردند که دکانین شهر بسته شد و در حبس اختال نظم گردید و در گذشته
همان سیه مورد عقوبت واقع شد و در بهمن ۱۳۰۷ در مبرگرافون یک دکانی را که مشغول اسباب دکانی شده و صاحب دکان را
گرفت و نیزه عینا تحت تعقیب قرار میگیرد و دلالی نیست ۱۳۰۸ بر طبق تفتیه بر علیه آقای دکل و تحریک مردم بر علیه تعمیم است
ملهمان تبعید شد پس از چند ماه بهر از مدت خود در فروردین ۱۳۱۵ بر طبق اطلاع از حضور در مجلس گفت حجاب طبع
امر مرکز از رفتن مسجد بهر ممنوع گردید.

گفته است از این بواسطی در موقع ورود بنده مطلع شدم که در خانه خود را باز و در موقع پنج نماز است میکند و مردم به غیر هم هجوم
کرده پشت سر آقا ادای فریضه نمائید بنده رستمه دادم که شخص آقا هر قدر میخواهد در ۲۴ ساعت نماز بخواند ولی انفرادی
خانه مسجد محل نماز جماعت نیست در موقع رمضان هم عده زیادی با طاعت کرده که مسجد برود بنده پذیرفتم و اجازه دادم
که از مطابق اطلاعات صحیح و دقیق آقای سیه ذوالعین شخصی است فاسد و مخالف ترقیات فکری و دینی است و مردم فریب
و طالع که بهر چه نمی توان این شخص اطمینان نمود و اگر عیاق سکت است از درس بوده و آنچه میگوید دروغ است و وجودش
کاملاً مضروب است و این شایسته سیرک و باطل و ملعون است که بدفع آن بقیعه بنده بر هر ایرانی واجب و در حدیث است
آورده است بعضی آئینه متحضر عقلی هم بود غایب ایما و خواهد کرد و الله شایسته کاملاً قریب عیانت و ادوات حضرت آقا است

با احترام
مهر